

اسلام ناب

() :

مؤلف:

دکتر ناصر بن عبدالکریم العقل

چاپ اول ۱۴۲۹/۱۳۸۷ھ

اسلام ناب (إسلامية لا وهابية)	نام کتاب:
دکتر ناصر بن عبدالکریم العقل	نویسنده:
إسحاق بن عبدالله دبیری العوضی	مترجم:
انتشارات حقیقت	ناشر:
۲۰,۰۰۰	تیراژ:
۱۳۸۷ هـ ش برابر با ۱۴۲۹ ق	سال چاپ:
اول	نوبت چاپ:
En_Haghighat@yahoo.com	آدرس ایمیل:

www.aqeedeh.com

www.ahlesonnat.net

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

سایت‌های مفید:

فهرست مطالب

ص	عنوان
۱۳	مقدمه
	پیشگفتار
	وضع نجد پیش از دعوت محمد بن عبدالوهاب
۲۹	- منطقه نجد کجاست؟
۲۹	- نجد در زمان رسول خدا و خلفای راشدین
۳۰	- نجد در زمان خلافت امویان
۳۱	- نجد در زمان خلافت عباسیان
۳۲	- نجد در زمان ترک‌های عثمانی
۳۳	- ویژگی‌های بارز نجد در هنگام ظهور نهضت.
۳۶	اوضاع جهان اسلام در هنگام ظهور دعوت
۳۷	ظهور دعوت و نهضت امام محمد بن عبدالوهاب پیشوای دعوت و امیر حامی آن «دعوت و دولت»
۳۹	امام مجدد و نهضت او
۳۹	مراحل رشد و ویژگی‌های او
۴۰	اصول و مبانی نهضت
۴۱	ویژگی‌های سیره امام و دعوت او
۴۲	زندگی پاک، زلالی ذهن، سلامت روش، تکیه بر راهکار سلف صالح
۴۳	بلندپروازی و دور اندیشی، شایستگی و پیروزی
۴۵	امیر و بنیانگذار دولت
۴۵	- خانواده امیر

ص	عنوان
۴۵	- صفات و ویژگی‌ها
۴۶	- ویژگی‌های زندگی و حکومت او
فصل اول	
حقیقت حرکت اصلاحی یا آنچه وهابیت نامیده می‌شود. انگیزه‌ها و پاسخگویی به اتهامات	
۵۰	موضوع اول: حقیقت حرکت اصلاحی و اولین حکومت سعودی‌ها
۵۰	- همان اسلامی که سلف صالح بر آن بوده‌اند
۵۱	- پیام حقیقت در مورد نامگذاری وهابیت
۵۴	- وهابیت و رویداد ۱۱ سپتامبر آمریکا
۵۵	- حقیقت دعوت براساس شهادت اهل انصاف
۶۳	موضوع دوم: انگیزه‌های ظهور دعوت و اهداف اساسی آن
۶۳	۱- واقعیت بخشیدن به حقیقت توحید
۶۳	۲- سالم بودن منابع کسب معلومات دینی
۶۴	۳- بیان و ترویج سنت و مقابله با مظاهر بدعت
۶۴	۵- قیام به واجبات دینی و فرایض عمومی آن
۶۴	۵- اجرا و تحقیق حاکمیت شریعت خداوند
۶۴	۶- ترویج علم و رویارویی با ناآگاهی و عقب ماندگی
۶۵	۷- تحقق وحدت و همگرایی و کنار نهادن تفرقه
۶۵	۸- تحقق امنیت و حاکمیت
۶۶	۹- مقابله با عقب ماندگی و بیکاری
۶۷	موضوع سوم: اوضاع و احوال نجد حکومتی قوی را ایجاد می‌کرد
۷۹	موضوع چهارم: تکامل در راهکار دعوت و دولت

ص	عنوان
	فصل دوم روش و عملکرد امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او بهترین پاسخ به اتهامها
۸۲	موضوع اول: بررسی اتهامها و روش نهضت امام
۸۵	موضوع دوم: ویژگی‌های دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او و اثبات این حقیقت که آنان بر راه و رسم سلف صالح قرار دارند
۸۸	موضوع سوم: ارائه چند نمونه از برنامه و راهکارهای عمومی دینی آنان در پیش گرفتن روش سلف صالح
۸۹	نمونه اول: عقیده و برنامه امام محمد بن عبدالوهاب و پاسخ به اتهام‌های مخالفان از زبان خود او
۹۸	نمونه دوم: نگاهی به روش امامان دعوت و حکومت حامی آن
۱۳۴	موضوع چهارم: ألف - منابع معرفتی نهضت اسلامی
۱۴۰	ب - تجلیل و احترام به عالمان و دانشمندان
۱۴۳	موضوع پنجم: بیان تفصیلی عقیده و تبعیت از عقیده سلف صالح
۱۴۳	- التزام به روش فرقه ناجیه (اهل سنت و جماعت) و کنار نهادن باورهای فرقه‌های منحرف
۱۴۵	- نظر ایشان در مورد ایمان
۱۴۵	- اعتقادشان درباره اسماء و صفات خداوند متعال
۱۵۵	- پاسخ به اتهام اعتقاد به تشبیه و تجسیم
۱۵۹	- اعتقادشان درباره قرآن
۱۶۰	- عقیده آنان درباره فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران
۱۶۰	- عقیده‌شان درباره پیامبر خدا و حقوق و ویژگی‌های او
۱۶۵	- پاسخ به ادعای مخالفان درباره منزلت رسول خدا

ص	عنوان
۱۷۶	- اتهام ادعای پیامبری امام محمد بن عبدالوهاب
۱۸۰	- عقیده آنان درباره شفاعت پیامبر
۱۸۲	- دیدگاه نهضت اصلاحی درباره اهل البیت رسول خدا
۱۸۶	- عقیده آنان در خصوص اصحاب پیامبر
۱۸۸	- عقیده کلی آنان درباره شفاعت
۱۹۰	- عقیده آنان درباره قیامت، بهشت، جهنم و رؤیت خداوند
۱۹۱	- عقیده آنان درباره قدر و قضا
۱۹۱	- عقیده‌شان درباره اولیاء و کرامات آنان
۱۹۲	- عقیده آنها درباره امراء و حکام مسلمانان و فرمانبردای از آنان
۱۹۴	- موضع ایشان در قبال عموم مسلمانان
۱۹۵	- رأی آنان درباره مرتکب کبیره
۱۹۶	- جهاد، امر به معروف و نهی از منکر
۱۹۸	- دیدگاه‌شان در مورد اجتهاد و تقلید
۲۰۰	- موضع ایشان در برابر بدعتها و اهل بدعت
فصل سوم	
مهمترین ادعاها و اتهامات مطرح شده از سوی مخالفان بر ضد دعوت و رهبر آن	
۲۰۵	موضوع اول: پیشگفتار
۲۰۶	- حقیقت نزاع میان دعوت و دشمنان آن
۲۰۸	- نابرابری مادی دعوت با دشمنان
۲۱۳	- تهمت و افتراها علیه دعوت
موضوع دوم: بارزترین افتراءات و تهمت‌های نسبت داده شده به دعوت به اجمال	

ص	عنوان
۲۱۵	۱- نامگذاری آنان به وهابیت
۲۱۵	۲- متهم کردن آنان به تجسیم
۲۱۵	۳- اتهام بی مبالاتی به مقام پیامبر و کینه‌ورزی علیه اولیاء
۲۱۶	۴- اتهام سختگیری و تعصب
۲۱۶	۵- اتهام تکفیری و جنگ طلب بودن
۲۱۷	۶- ادعای مخالفت علما و عقلای مسلمان با آنان
۲۱۷	۷- اتهام مخالفت آنان با اکثریت مسلمانان و آوردن مذهب پنجم
۲۱۸	۸- ادعای تحریم مطلق تبرک جویی، توسل و شفاعت
۲۲۰	موضوع سوم: این افتراءات و تهمت‌ها چرا؟
۲۲۱	۱- حسادت و ترس بر مقام و منافع
۲۲۳	۲- تفاوت مسالک و مشارب
۲۲۴	۳- افشا شدن عیب‌ها
۲۲۵	- دعوت به مراعت حق، انصاف و بی طرفی
۲۲۸	- بازیبنی و تأملی کوتاه
۲۳۰	موضوع چهارم: چند نمونه از افترا و اتهامها
۲۳۱	- نمونه نخست و پاسخ آن
۲۳۶	- پاسخ امام و فرزندش عبدالله بر این افتراها
۲۴۸	- نمونه دوم افتراهای مطرح شده توسط نویسنده کتاب: (خلاصه الکلام) و یادداشتی بر آن
۲۷۰	- تأملی پیرامون این افترا و اتهامها
۲۷۵	موضوع پنجم: قضایا و مسائل محوری و مورد اهتمام نهضت اسلامی
۲۷۶	اولاً: مسائل مانند توحید و سنت و ترک شرک و بدعت ... تا آخر

ص	عنوان
۲۷۹	تلاش امام جهت بیان این حقیقت و پاسخ به افتراها
۳۱۷	اتهام عدم اعتقاد به شفاعت، توسل و تبرک‌جویی
۳۳۳	آیا ویران کردن گنبد بر روی قبرها دشمنی با انبیاء و اولیاست
۳۵۱	دوم: مسأله تکفیر و خشونت‌طلبی
۳۵۴	مسأله تندروی و افراط‌گری
۳۵۷	بررسی این ادعا که دعوت و هابیت منشأ خشونت دارد
۳۵۸	تأملی بر یک شبهه
۳۶۰	موضع امام و پیروانش در باره اتهام تکفیری و خشونت‌طلبی
۳۶۳	التزام امام محمد بن عبدالوهاب به قواعد و اصول معتبر تکفیر از نظر علمای امت
۳۷۷	پاسخ به اتهام از بین بردن کتابها
۳۷۷	پاسخ به این ادعا که آنان به خاطر گناهانی از قبیل شرابخواری و دخانیات ... تا آخر
۳۸۳	ادعای کسانی که باور دارند کسی که به جمع آنان داخل نشود کافر است
۳۸۴	پاسخ ادعای تشدد و تندروی
۳۸۸	مسأله قتال و جنگ
۳۹۶	ادعای کشتن سالخوردگان و زنان و کودکان بدست وهابیان
۳۹۸	موضوع ششم: قضایای دیگر
۳۹۹	- بررسی ادعای خوارجی بودن شعارشان سر تراشیدن است
۴۰۵	- ادعای اینکه منشأ دعوت منطقه‌ای مشهور (شاخ شیطان) است
۴۱۲	- عیب‌جویی آنان به اینکه از سرزمین مسیلمه کذاب هستند
۴۱۴	- تهمت جلوگیری از حج، غارت خزائن حجره نبوی و زیرپا گذاشتن مقدسات

ص	عنوان
۴۲۶	- ادعای مذهب پنجم بودن دعوت
۴۲۸	- ادعای خروج دعوت برخلاف عثمانی
فصل چهارم	
شهادت شخصیت‌ها به نفع نهضت از گذشته تا حال	
۴۳۹	موضوع اول: نگاهی به شهادت‌ها
۴۴۳	موضوع دوم: ارائه نام بعضی از عالمان و متفکران عرب مسلمان و غیرمسلمان که به نفع نهضت شهادت داده‌اند.
۴۴۹	موضوع سوم: نمونه‌هایی از شهادت مسلمانان عرب و غیرعرب
۴۸۶	موضوع چهارم: نمونه‌هایی از گواهی غیرمسلمانان
۵۰۲	موضوع پنجم: نمونه‌هایی از دیدگاه‌های دانشجویان و فارغ‌التحصیلان اقصی نقاط مختلف جهان
فصل پنجم	
آثار و نتایج دعوت. بهترین پاسخ به مخالفان است	
۵۰۸	موضوع اول: مطالبی کوتاه در ارتباط با آثار و نتایج حرکت اصلاحگرانه
۵۱۲	موضوع دوم: بارزترین آثار ارزشمند و نتایج نیک نهضت
۵۱۲	۱- تحقیق عبودیت برای خداوند یکتا
۵۱۲	۲- گسترش سنت و مقابله با بدعت
۵۱۳	۳- التزام به روش سلف صالحان و اشاعه آن
۵۱۳	۴- پالایش و پاک نمودن منابع دین از زوائد
۵۱۳	۵- اصلاح روش استدلال
۵۱۴	۶- ترویج علم و مبارزه با جهل
۵۱۴	۷- مشارکت در نهضت نوین علمی

ص	عنوان
۵۱۴	۸- اشاعه نمادها و شعایر دینی و فضایل اخلاقی و حمایت از آنها
۵۱۴	۹- تأسیس حکومت و جامعه‌ای اسلامی
۵۱۵	۱۰- تحقق بخشیدن به تشکیل جامعه‌ای پایبند به سنت و ترویج فرهنگ حفظ وحدت و اطاعت از بزرگان دین
۵۱۵	۱۱- ایجاد امنیت
۵۱۶	۱۲- رهایی بخشیدن اندیشه‌ها، دل‌ها و جان‌ها
۵۱۶	۱۳- حاکمیت بخشیدن به دین خداوند
۵۱۶	۱۴- اقامه حجت بر مردم
۵۱۷	۱۵- از میان بردن مظاهر و رفتارهای جاهلانه و غیردینی
۵۱۸	موضوع سوم: بیان پاره‌ای از سخنان و شهادتها درباره آثار نهضت در عربستان و خارج از آن
فصل ششم	
کشور عربستان سعودی سیستمی موجود و نفی اتهامات	
۵۵۴	۱- موضوع اول: کشور عربستان سعودی و ادعای وهابیت.
۵۶۰	۲- موضوع دوم: خطمشی ملک عبدالعزیز، بنیانگذار کشور، پاسخی به اتهامها
۵۷۶	۳- موضوع سوم: نظام سعودی نظامی فراگیر است و محدود به یک مذهب نیست.
۵۸۰	۴- موضوع چهارم: التزامات بین‌المللی کشور پاسخی به اتهامات
۵۸۵	۵- موضوع پنجم: مخالفان اجرای احکام اسلام
۵۸۶	- عربستان سعودی و عمل به شریعت خداوند

ص	عنوان
۵۹۱	- اعدام مرتد
۵۹۴	- جلوگیری از ورود غیرمسلمانان به حرم مکه و مدینه
۵۹۴	- مانعت از بنای معابد غیر مسلمانان در عربستان
۵۹۹	- مسایل متعلق به زنان و حقوق آنها در کشور عربستان
۶۰۶	۶- موضوع ششم: مبارزه حکومت سعودی با فساد (خشونت و تروریسم)
۶۰۹	۷- موضوع هفتم: عربستان و رویداد ۱۱ سپتامبر در آمریکا.
۶۱۱	بخش پایانی ما حصل و نتایج موضوعات و توصیه‌هایی چند
۶۲۰	پیوست: نتایج نظرخواهی در مورد نهضت اسلامی

برای ارتباط با ما می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (۱۱۷۴۷)، ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)

www.aqeedeh.com

yad@yahoo.com

aqeedeh@hotmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه كما يحب ربنا ويرضى، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين نبينا محمد وعلى آله ورضي الله عن صحابته الكرام، وعن التابعين ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين وعنا معهم بفضلك اللهم.

در روایت صحیحی از رسول خدا این سخن از او به اثبات رسیده که فرموده است: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق، لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي وعد الله وهم كذلك»^(۱).

«جمعی از امت من پیوسته و بر دوام مدافع (دین) حق خواهند ماند و کسانی که ایشان را درمانده می‌نمایند، زیانی را به آنان نمی‌رسانند، تا زمانی که فرمان خداوند فرا خواهد رسید، ایشان همچنان در سنگر دفاع از حق قرار خواهند داشت».

این موضوع را هم بیان فرموده که، آیندگان آنان با دجال درگیر خواهند شد^(۲) و به هنگام برپایی قیامت عیسی بن مریم بر ایشان نازل خواهد شد.

در این مورد اطمینان حاصل شد که آنان کسانی هستند که بر راه و سنت رسول خدا قرار دارند، به سنت او عمل می‌کنند و با جمع اهل ایمان همراهی می‌نمایند، و در مسیر سلف صالح می‌باشند. و این عده (اهل سنت و جماعت) منحصر به زمان و مکان خاصی نمی‌باشد هر چند ممکن است که زمانی بیشتر، و در زمانی دیگر کمتر، و در جایی اندک، و در جایی دیگر فراوان باشند.

(۱) - رواه البخاری (۳۶۴۰) (۳۶۴۱) و مسلم (۱۹۲۰).

(۲) - رواه ابوداود (۳۸۸-۳۸۹)، والحاکم (۴/۴۵۰)، واحد (۴/۴۲۹، ۴۳۷) و همچنین آلبانی در سلسله اسناد صحیح به شماره (۱۹۵۹) آنرا صحیح دانسته است.

کسی که اوضاع و احوال مسلمانان را در چند قرن اخیر مورد بررسی قرار بدهد، متوجه می‌شود که بارزترین نمونه این روند پر خیر و برکت دعوت اصلاحی مبارک و دعوت به «توحید» و سنتی بوده است که امام مجدد محمد بن عبدالوهاب (متوفای، ۱۲۰۶هـ.) آن را آغاز و امیر پرهیزکاری به نام محمد بن سعود متوفای (۱۱۷۹هـ) آن را مورد حمایت خویش قرار داده است.

حرکت و خیزشی که در نیمه‌های قرن دوازدهم هجری ابتدا در نجد و پس از آن در دیگر مناطق جزیره العرب ظهور کرده و آثار و پیامدهای مبارک آن به تمامی ممالک اسلامی - حتی دیگر نقاط جهان - گسترش یافت و الحمد لله تاثیرگذاری و گسترش آن همچنان ادامه دارد.

گاهی - به ویژه با توجه به رویدادهای اخیر همچون جنگ خلیج و سقوط اتحاد جماهیر شوروی و رویداد (۱۱) سپتامبر در آمریکا و پیامدهای فراوان آن - ملاحظه می‌شود به صورتی شک و شگفتی برانگیز و ناروا اتهام و افسانه‌های بسیاری را در مورد آنچه که آن را «وهابیت» می‌نامند سر هم کرده‌اند.

این اتهام‌ها در ارتباط با نهضت، پیروان و حکومت حامی آن (حکومت سعودی‌ها) گسترش یافت و در ترویج آن طیفی از حسد ورزان، مخالفان و توطئه‌گران نقش اساسی داشته‌اند، و گاهی هم کسانی که از حقایق امور بی‌اطلاع بوده‌اند، آن شایعات و اتهامات را باور کرده‌اند.

کسی که حقایق مربوط به آن نهضت و حجم وسیع افتراهای دشمنان و نقطه نظرات و انتقادات برخی از اهل نقد و نظر و مسایل فراوانی که در این رابطه گفته و نوشته شده است، و آنچه در برابر آن نهضت از جمله گمراه گردانیدن و ایجاد نفرت در دل مردم و ... صورت گرفته‌اند را ملاحظه کند، قبل از هر چیز شگفت و حیران خواهد شد.

اما پس از اینکه انسان اهل انصاف عمق موضوع را مورد توجه قرار دهد آن را بسیار ساده‌تر و روشن‌تر از آنچه پیشتر آن را تصور می‌کرد، خواهد یافت. و هر گاه از هوای

نفسانی و تعصب ورزی فاصله بگیرد این حقیقت برای او مشخص می‌گردد که:
 «آن دعوت و نهضت بزرگ اصلاحی و تجدیدی، در واقع جز مظهر و نماینده
 اسلام حقّ و راستین، روش و سنّت رسول خدا و راه مومنان پاک و پرهیزگار
 سلف صالح، چیز دیگری نیست».

همچنین این موضوع مهم و حساس برای او معلوم می‌شود که همه گمانه زنی‌ها
 و شبه افکنی‌هایی که علیه آن نهضت سر هم شده چیزی به جز شایعه پراکنی و افتراء
 و اوهام و خیالات و تهمت بیش نبوده‌اند و هر گاه حکمیت و داوری به قرآن و
 سنّت و اصول علمی معتبر و خرد ورزی سالم سپرده شود، همچون حباب روی آب
 از بین خواهند رفت.

فکر نمی‌کنم هیچ یک از حرکت‌های اصلاحی و تجدیدی به این اندازه مورد
 اتهام و ستم قرار گرفته باشند، اما همچنان سربلند و پیروز بوده و میوه‌های پاک خود
 را به همه جا ارزانی می‌دارد. این موفقیتها تنها به خاطر آن است که این نهضت بر
 روی پایه ثابت و استوار دین حقّ و اسلام راستین قرار گرفته است. اما متأسفانه این
 حقیقت بر بسیاری از مردم پنهان مانده و در نتیجه روشنگری درباره حقایق آن
 ضرورتی حیاتی به شمار می‌آید.

بر همین سبب محور مورد نظر این کتاب^(۱) بر روی کشف حقایق و رفع ستم،
 دفع باطل، و پاسخگویی به افتراها و سوء ظن‌ها با ارائه دلیل و برهان و تلاش برای
 مشخص گردیدن حقیقت در ضمن واقعیت‌ها و گواهی انسان‌های اهل انصاف قرار
 گرفته است.

یکی از حقایق آشکار و غیر قابل انکار این است که «نهضت اصلاحی» ادامه راه
 روش و منش سلف صالح اهل سنّت و جماعت در طول تاریخ امت اسلامی بوده و

(۱) - این کتاب خلاصه شده کتابی است با نام (دعوه الامام محمد بن عبدالوهاب حقیقتها ورد الشبهات حولها)
 که به شورای عالی امور اسلامی وزات شئون اسلامی و اوقات و دعوت ارائه شده است.

هست. روش و راهکار اسلام راستینی که رسول گرامی اسلام و اصحاب بزرگوار و تابعین و ائمه دین به ویژه ائمه اربعه و دیگر پیشوایان و بزرگان علم فقه و حدیث و دیگر صالحان و مصلحان بر آن قرار داشته‌اند.

برهمن مبنای این حرکت اسلامی پرخیز و برکت جز مظهر و تبلور اسلام چیز دیگری نبوده و نیست زیرا هدف آن احیای بخش‌های متوقف مانده اسلام توسط مسلمان بر اثر پنهان ماندگی، ناآگاهی، رویگردانی و بدعتگذاری بوده است.

این نهضت از نظر کسانی که از حقیقت آن بی‌خبر بوده و هستند به «وهابیت» شهرت یافته است. اولاً: این نامگذاری برخاسته از دشمنی مخالفان بوده و با هدف ایجاد کینه، نفرت، توهین و تحقیر بر آن گذارده شده، زیرا گمان برده‌اند که دعوت امام محمد بن عبدالوهاب گرایشی جعلی و یا مذهبی پنجم در اسلام است. اما این ادعا دروغ و افترای بزرگی بیش نیست. زیرا این دعوت چیزی به غیر از اسلام و روشی که رسول خدا و اصحاب و سلف صالح بر آن بوده‌اند، نیست.

این نامگذاری در میان پیروان دعوت اصلاحی بیگانه بوده و به آن راضی نیستند، اما در عین حال بکارگیری لقب و واژه «وهابیت» برای حرکت اصلاحی و سلفی نوین از طرف بسیاری از مخالفان و برخی از پیروان و اشخاص بی‌طرف رایج گردیده است.

حتی کار به جایی کشیده شده که اصطلاح «وهابیت» را برای افراد و حرکت‌های گمراه - و مخالف با آنچه سلف صالح بر آن بوده‌اند و این دعوت مبارک بر آن استوار گردیده - بکار گرفته شده و می‌شود. این موضوع به خاطر تراکم دروغ و تهمت و افسانه‌های باطل و بی‌پایه است که در مورد این دعوت و اتباع آن سر هم کرده‌اند.

پیروان این حرکت این نامگذاری را نمی‌پسندند و با مغالطه کاری‌ها و توهمات همراه با آن بر پایه اعتبارات قانع‌کننده شرعی، علمی، راهبردی و کارشناسی شده واقعی مخالفند. اعتباراتی که - همانگونه اشاره کردیم - براساس آنها این دعوت به تمام معنی مظهر همان اسلام حق و راستینی است که پیامبر بزرگوار اسلام آن را

آورده و سلف صالح اعم از اصحاب و تابعین و کسانی که راه هدایت را در پیش گرفته‌اند، بر آن قرار داشته‌اند. بر همین اساس محدود نمودن آن به معنی و مفهومی غیر از اسلام و سنت، اشتباهی بزرگ و آشکار و بدعت و تهمت‌ی غیر قابل قبول است. همانگونه که پیشتر یادآور شدم این دعوت و پیروان و حکومت حامی آن (حکومت سعودی در مراحل سه گانه‌اش) با چالش‌ها و دشمنی‌های بزرگی روبرو بوده و همچنان ادامه دارد، اما تمامی آنها بر پایه اتهام و افتراء، شایعه، دروغ و خیال‌پردازی قرار گرفته و در برابر بررسی شرعی و علمی اصیل و بی‌طرفانه توان پایداری را ندارند.

هر چند برخی از منتقدین در پاره‌ای از اشتباهات و مرزشکنی‌ها تعدادی از اشخاص منتسب به دعوت را بهانه‌ای برای زیر سوال بردن آن قرار داده‌اند، اما آن تهمت‌ها در برابر تحقیق علمی رنگ می‌بازند و از ذهن‌ها زدوده می‌شوند.

زیراکسی که مفردات فرعی هر نهضت یا اندیشه‌ای را مورد کنکاش قرار بدهد، گاهی اشتباهات، انحرافات و اقدامات خارج از اصل و قاعده و سخنان نادر و احکام نادرست و یا امور مشکل ساز و شبه آفرین را مشاهده می‌نماید که برای رسیدن به حکم علمی به تحقیق، تفسیر و موشکافی و استقراء نیاز دارند.

اما اهل دانش و تحقیق و خردمندان برای سنجش امور معیارهای علمی و قواعد شرعی خاص خود را دارند. دعوت امام محمد بن عبدالوهاب نیز مشمول همین قاعده است. زیرا دعوت و اندیشه اسلامی بی‌شائبه و بازگشت خالصانه به پیروی از سلف صالح است و معیار نهایی داوری در مورد اختلاف میان آنها و مخالفانشان باید قرآن، سنت و روش سلف صالح باشد.

همانگونه که اشاره کردم اتهاماتی که دشمنان علیه نهضت امام محمد بن عبدالوهاب مطرح می‌نمایند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: دروغ و افتراهای آشکاری هستند که در این کتاب به بسیاری از آنها اشاره شده است.

دسته دوم: جزو امور فرعی و حاشیه‌ای و فریبکاری و تفسیر و برداشت‌های نادرستی هستند که در واقع حق را با باطل آمیخته‌اند که در اینگونه موارد بایستی این امور را به نصوص شرعی و اصول و قواعدی که نزد علما معتبرند ارجاع داد و سنجید.

دسته سوم: خطاها و لغزش‌هایی که بخشی از روش و برنامه دعوت نیستند، همچنین اجتهادهای نادرست یا ضعیفی که ممکن است از هر یک از علما یا اولیای امور منتسب به دعوت صادر شوند، و بسیاری از شبهه‌ها و اتهاماتی که دشمنان دعوت برای کاستن از شأن و منزلت دعوت، رهبر و اتباع آن سرهم کرده‌اند و جزء راهکارهای نهضت نیستند.

این راهکار را با تفصیل بیشتری در این کتاب مورد بررسی قرار داده‌ام، تا برای معرفت نهضت، قاعده و معیاری بشود و حجم ستم و اجحافی که در حق آن و از جانب تعدادی از مخالفان که به این دعوت روا داشته‌اند و اتهام‌هایی که در مورد پیروان آن گفته و آنها را در میان مردم شایع کرده‌اند، معلوم شود.

همچنین برای معلوم شدن دامنه تهمت‌ها و دروغ‌هایی که مخالفان به ناروا سرهم کرده و تعدادی هم بدون تحقیق کافی بر پایه اصول و مبانی نقد و بررسی - بدون توجه به اوضاع و احوال و واقعیتی که دعوت و اتباع در آن زندگی می‌کردند - آنها را پذیرفته‌اند.

دعوت و نهضت امام محمد بن عبدالوهاب - همچون دیگر دعوت‌های اصلاحی و تجدیدی - گونه‌های بسیاری از آزمون و دشمنی و رویارویی ستمکارانه از جانب مخالفان را تجربه کرده است. و این نزاع و رویارویی‌ها در واقع چیزی به غیر از نزاع و رویارویی همیشگی میان حق و باطل نیست. همانگونه که رویارویی میان دعوت و مخالفان آن در درجه اول نزاعی عقیدتی بوده است، و رویارویی‌های سیاسی در مرحله دوم و به دنبال آن قرار می‌گیرند. زیرا نهضت کار خود را از تبیین «حقیقت توحید و سنت» و مقابله با کارهای شرک آلود و بدعت‌های رایج آغاز نمود، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کرد و حدود شرعی را به اجرا نهاد و برای تحقق

«عدالت» و رفع ستم و عمل به شریعت خداوند در تمامی امور زندگی، گسترش دانش، مقابله با جهالت و فریبکاری از هیچ تلاشی دریغ نورزید.

آن تلاش‌ها با مصالح اهل اهواء و ابتداع و کسانی که از گسترش دامنه بدعت، خرافات و جهالت و عقب‌ماندگی منتفع می‌شوند، در تضاد بوده است. این حقیقتی است که در مورد آن تردیدی وجود ندارد.

تمامی رساله‌ها و کتاب‌های دعوت و فعالیت‌ها و برخوردهای آن بر حول محور اصلی بازگشت به «قرآن و سنت» قرار گرفته است. اسلامی که در قرآن و سنت پیامبر و سیره سلف صالح آمده و از تمامی مظاهر و شائبه‌های شرک، بدعت، کشش‌های نفسانی، جهالت و راه‌های انحرافی مسلک‌ها و گرایش‌ها و دروغ و دغلکاری پاک و خالص می‌باشد.

سرچشمه اختلاف و منشاء نزاع همین است.

آری امام، پیشوا، عالمان، رهبران و دولت حامی این دعوت مبارک و اتباع و هوادارانش در جای‌جای ممالک جهان با انواع گوناگونی از دشمنی‌ها مواجه بوده و انواع مختلفی از چالش‌ها، افتراها و تبلیغات دشمنان را تجربه کرده‌اند.

این نهضت اکنون - مانند هر حرکت و دعوت اصلاحی جدی دیگر - با نیروهای مخالف، رویارویی‌ها، چالش‌های بزرگ و توطئه‌های سترگ، دشمنان قدرتمند و دشمنی پاره‌ای از پیروان ادیان، فرقه‌ها و مذاهب، کشورها، گروه‌ها، عالمان، حاکمان، حتی غوغا سالاران و جاهلان درگیر بوده و هست.

با این وصف از زمانی که این دعوت بر پایه حق و عدل تأسیس شده مدام پیروز و سربلند از میدان بیرون آمده و گسترش روز افزونی داشته و امام و اتباع و علما و حکام آن در برابر تمامی آن رویارویی‌ها و چالش‌ها با بهره‌گیری از نیروی ایمان، یقین، علم و شکیبایی، پایداری و مقاومت کرده‌اند.

علی‌رغم تمامی آن مخالفت‌ها و چالش‌های بزرگ واقعیت شهادت می‌دهد. که روز به روز بر دامنه این دعوت افزوده شده قوتش بیشتر گردیده و نقش گسترده‌تری

را - حتی در شرایطی که در ضعف قدرت حکومتی قرار داشته و در ممالکی که اساساً نیروی حامی آن نبوده - ثمر و میوه خود را به بهره‌گیری از نیروی دلیل و برهان ارزانی داشته است. این تنها بدان خاطر بوده که مظهر همان اسلام راستینی است که خداوند اراده‌اش بر ماندگاری آن تا پایان جهان تعلق گرفته است. همچنین از عوامل بقا و ثبات و مبانی توانمند و پیروزی برخوردار است، زیرا قوت خود را از حمایت از دین حق و عدل و از وعده خداوند مبنی بر حمایت از تمامی کسانی که این دین را مورد حمایت قرار می‌دهند، بر می‌گیرد. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (الحج: ۴۰).

«و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است».

همچنین بدان سبب است که این دعوت عقل‌های سالم، و فطرت‌های پاک و دل‌های بیدار و تهی از کشش‌های ناروای نفسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد. یکی از مهمترین وسایل برای پایان بخشیدن به نزاع میان دو طرفی که با یکدیگر اختلاف دارند، پس از محول نمودن موارد مورد اختلاف به اصول و موازین شرعی و دلایل عقلی، شهادت دیگران است. زیرا بسیاری از دانشمندان، اندیشمندان و اهل فضل و انصاف، ادیبان، سیاستمداران و مبلغان به صحت و حقیقت این دعوت مبارک شهادت داده‌اند. و در میان آنها، مؤیدین، مخالفین، اشخاص بی‌طرف، مسلمان و غیر مسلمان در تمامی ممالک جهان از همان زمان پیدایش دعوت، تا کنون وجود داشته و دارند.

لازم به یادآوری است که تمامی کسانی که به نفع این دعوت، امام، علما، حکومت و پیروان آن شهادت داده‌اند، شهادتشان بر پایه دلایل و براهین قاطعی قرار گرفته است که هیچ انسان اهل انصافی جز اعتراف به آنها راهی را پیش روی خود نمی‌بیند و به جز حق ناپذیران هیچ کس آنها را انکار نمی‌کند.

از طرف دیگر در تمامی گفته‌ها و نوشته‌ها و عملکردها و آثار این دعوت دینی، دنیوی، علمی، عملی در میادین عقیدتی، نظام سیاسی و دیگر عرصه‌های زندگی، آثار

و دلایل بسیاری مبنی بر حقانیت آن و بر ملاء نمودن بی‌پایگی شبهه افکنی و ایراد اتهام مخالفان وجود دارند.

با یادآوری این موضوع که این دعوت و دولت حامی آن در مراحل نخستین از وسایل تبلیغاتی و پول و تطمیع - آنگونه که ترک‌های عثمانی و امرای احساء، اشراف مکه و کشورهای همسایه و غیر همسایه - از آنها بهره می‌گرفتند برخوردار نبود. چنانچه ما کار خود را در دفاع از دعوت و دولت حامی آن به دیدگاه‌های اشخاص بی‌طرف و مخالفان منصف آن محدود کنیم، برای بیان و کشف حقیقت و بی‌پایه بودن شبهه‌های ایجاد شده و قانع کردن تمامی کسانی که جوایح حقیقت هستند، کفایت می‌کند.

اما با کسانی که بر پایه کشش‌های نفسانی، حسادت، تعصب مذهبی و مسلکی و دیگر انگیزه‌های انحرافی از حق و حقیقت در مورد آن داوری نمایند، هیچ کاری را نمی‌توان انجام داد. همانگونه که خداوند متعال در ارتباط با آن اصناف و امثال ایشان در گذشته می‌فرماید: ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ (الانعام: ۴). «هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر اینکه از آن رویگردان می‌شوند».

زمانی که اوضاع و احوال دعوت، کردار و گفتار و کتاب‌ها، موضعگیری و عالمان و دانشمندان به نفع آنها شهادت می‌دهند، فکر نمی‌کنم به دلیل و برهان و بیان دیگری نیازی وجود داشته باشد.

گواهی‌های بسیاری که افراد زیادی به نفع این دعوت مبارک داده‌اند. صادقانه، داوطلبانه و برخاسته از ضمیر هوشیار خود بوده است، و به هیچ وجه به خاطر طمع و یا فریفته شدن به وسیله تبلیغات رسانه‌ها، فشار سیاسی، تهدید و ترس و طمع نبوده است. زیرا پیروان و شخصیت‌های آن دعوت در این مورد به غیر از دلیل و برهان و حجت شرعی و عقلی چیز دیگری را در اختیار نداشته‌اند. آن هم برای کسانی که هوشیارانه گوش فرا دهند و آنها را پذیرا شوند.

بر همین اساس شهادت اهل انصاف با صداقت و شفافیت و غیرت بی‌شائبه همراه بوده و از هر گونه مجامله کاری و از تمامی انواع تکلف یا انگیزه‌های برخاسته از عامل ترس و طمع پاک‌اند. آنان به روشی که دعوت بر آن قرار داشت و واقعیت‌هایی که در جامعه‌ای که در آن می‌زیستند استناد می‌کردند، به ویژه واقعیت‌هایی که در مناطقی که اکنون تحت حاکمیت حکومت سعودی قرار دارند که الحمد لله از ویژگی پاک‌ی و بی‌شائبگی عقیدتی و گستردگی پایبندی به شعایر دینی و برطرف گردیدن مظاهر بدعت و خرافات برخوردارند.

- از طرف دیگر دعوت امام محمد بن عبدالوهاب به همان اهدافی که اسلام دارد، تحقق بخشیده است، اهدافی مانند: تحقق عبودیت خالصانه انسان‌ها برای خداوند واحد، اطاعت از پیامبر، اقامه فرایض دینی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، اجرای حدود و تحکیم شریعت اسلامی در تمامی امور زندگی و تلاش برای کسب رضایت خداوند در دنیا و عقبی.

- این دعوت توانست ستم‌های اقتصادی مانند: عوارض و مالیات‌هایی را که بر دوش مردم سنگینی می‌کرد، برطرف نماید، و برای تحقق عدالت و امنیت با بهره‌گیری از احکام شریعت خداوند، و به راه انداختن سیستم قضایی قرار گرفته و بر پایه شریعت الهی از هیچ تلاشی کوتاهی ننموده است.

- عقل و قلب انسانها را از وابستگی به غیر خداوند و دلبستگی به اوهام و بدعت و خرافات و دروغ‌گویی و فریبکاری و امثال آنها رهایی بخشید.

- این دعوت در رهبری و فراهم گردانیدن عوامل نهضت علمی، فکری و معنوی نوینی در جزیره العرب و اطراف آن و دیگر ممالک اسلامی پیشگام بوده است.

- دعوت امام محمد بن عبدالوهاب سالم‌ترین الگو برای حرکت‌های اصلاحی و آزادی‌بخش در جهان اسلام به شمار می‌آید، و مظهر درست‌ترین روش دعوت برای تحقق حاکمیت ارزش‌های دینی، اصلاح فرد و جامعه و نجات دادن امت اسلامی از اسارت بدعت، کشش‌های نفسانی و تفرقه و عوامل آنها، تقلید، تعصب از

یک طرف، و از طرف دیگر التزام به روش سلف صالح در میدان تبلیغ و وسایل و اهداف آن به شمار می‌آید.

- بسیاری از آنان بر این باورند که این دعوت با توجه به اصول و مبانی فکری و راهبردی و تجارب آن از عهده رهبری قیام نوین امت اسلامی در عصر حاضر و باز گردانیدن مجد و عظمت آن و ایجاد وحدت و هماهنگی میان ایشان بر پایه قرآن، سنت و روش سلف صالح، به نحو احسن بر می‌آید.

- این قضیه را تبیین نموده که بهترین و قوی‌ترین پاسخ به تهمت‌هایی که به این دعوت و اتباع آن و حکومت حامی آن نسبت داده شده، همین نتایج ارزشمند و ثمرات پاکی است که تحقق پیدا کرده‌اند، این بدان سبب است که این دعوت بر پایه دین حق، و اصول و مبانی امت حقیقت طلب و اتکاء به وحی معصوم (کتاب و سنت) در پیش‌گیری راه مؤمنین و سلف صالح و اهل سنت و جماعت قرار داده شده و پرچم توحید را بر افراشته و آن را در دلها تقویت بخشیده، مظاهر شرک و بدعت را از میان برداشته و شریعت خداوند را به اجرا نهاده است. و به خاطر آن امنیت، عدالت و الفت پدید آمده، علم و دانش گسترش یافته و مظاهر ستم، پراکندگی و بدعت و خرافات پنهان گردیده‌اند.

- به حقیقت این نهضت تأثیرهای گسترده و عظیمی را در میان مسلمانان بر جای نهاده که حرکت تاریخ را دچار دگرگونی نموده است. و روند زندگی امت مسلمانان را در همه زمینه‌های دینی، علمی، سیاسی و اجتماعی و ... متحول نموده است.

تأثیرات بی‌آلایش و مبارک آن به جزیره العرب (به ویژه نجد) که در جای جای آن پرچم یکتاپرستی و توحید به اهتزاز در آمد و مظاهر سنت برتری یافت و عوامل بدعت، جهالت و تفرقه از بین رفت و امنیت و تفاهم جای آن را گرفت، محدود نماند.

حتی اثرات آن به دیگر مناطق جزیره العرب و دیگر ممالک اسلامی گسترش یافت و عالمان و مصلحانی کمر همت بستند و دعوت و حرکت‌هایی پای خود را در جای پای این دعوت سلفی پاک و بی‌شائبه نهادند. و در حجاز، عسیر، یمن، شام،

عراق، مصر، مغرب، سودان و بسیاری از کشورهای آفریقایی دیگر، پاکستان، افغانستان، هند، بنگلادش، جاوه، سوماترا و دیگر جزایر اندونزی، حرکت‌ها و جمعیت‌هایی براساس اندیشه اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب تشکیل گردیدند. یکی از بارزترین پیامدهای این دعوت قیام حکومت اسلامی قوی و با ابهتی مانند عربستان سعودی است که در میان تمامی کشورهای جهان و کشورهای اسلامی از جایگاه والایی برخوردار بوده است.

این از همان زمانی بود که محمد بن سعود، رهبر و بنیانگذار نهضت را با انگیزه حمایت از دین خداوند مورد حمایت خویش قرار داد و خداوند اراده‌اش بر قیام و قدرت آن تعلق گرفت. نظامی که توحید و حاکمیت شریعت را شعار خویش قرار داد و علی‌رغم همه رویارویی‌هایی که با این دعوت و دولت حامی آن صورت گرفت و توطئه‌ها و دشمنی‌هایی که ترتیب داده شد راه پیروزی و پیشرفت را در پیش گرفت.

جنبش اصلاحی و نظام سعودی در مراحل اولیه تأسیس با حملات کوبنده‌ای مواجه شد. اما هر گاه «توحید، دین، عدالت و سنت» را پایه سیاست‌های خود قرار داده موفق و پیروز بوده است و مردم در سایه آن طعم ایمان، امنیت و علم و عدالت اجتماعی را احساس کرده‌اند.

الحمد لله نمونه‌هایی موفق‌ی که دعوت و حکومت عربستان پرچم‌دار آن است همچنان بر دوام است و این سرزمین مبارک (عربستان سعودی) در آن براساس قواعدی که ملک عبدالعزيز قرار داده استوار گردیده است، و ملک عبدالعزيز آنرا براساس توحید، شریعت، علم و بنای حکومت جدید که میان اصل بر تحکیم شرع خدا و حمایت و دعوت و بزرگداشت شعایر و خدمت به آن با کمک گرفتن از نیروهای مخلص و جنبش و پیشرفت علمی همه جانبه بدون اینکه خدشه‌ایی در دین و فضیلت به وجود بیاید، با هم موجودند.

از خداوند متعال گسترش حاکمیت و نصرت و توفیق این نهضت و حامیان صادق آن را در راه خدمت به اسلام و ایجاد وحدت در میان مسلمانان براساس حقیقت توحید و سنت خواستاریم.

تمامی آن ثمرهای پاک و آثار مبارک در گستره دو قرن و نیم پاسخی علمی، عملی، شرعی، منطقی و واقعی به تمامی افتراهای مخالفان می‌باشد. و زبان گویای حال و مقام به حدی رساست که نیازی به زبان قال و گفتار ندارد.

اما زمانی که چشمان هواپرستان واقعیت‌ها را نمی‌دید و دیده‌هاشان از رؤیت حقیقت ناتوان بود یا نمی‌خواستند به آن اعتراف کنند و در شرایطی که حقایق از جاهلان پنهان مانده بود آنها را باید روشن نمود و در این راه از خداوند یاری طلبید. عده‌ای که همچنان از درک درست نهضت امام محمد بن عبدالوهاب (و عده‌ای از حامیان صادق حکومتی آن) ناتوانند، یا خود را به ناآگاهی می‌زنند یا کسانی که با گوشه و کنایه و تحقیر و توهین به آن اشاره می‌کنند آن را حکومت «وهابیت» می‌نامند؟!

پیش از پاسخ به این تحقیر و توهین‌ها در بخش پایانی کتاب، لازم می‌دانم بر روی این موضوع تاکید کنم که توصیف نهضت به اسم «وهابیت» در واقع نوعی اعتراف ارزشمند به حقیقت این دعوت است. زیرا اصطلاح وهابیتی که آن را بکار می‌گیرند و منظورشان نهضت محمد بن عبدالوهاب است، چیزی به جز حقیقت اسلام و سنت رسول خدا و راه و رسم سلف صالح و التزام به قرآن و سنت نیست. اما «وهابیت» مورد نظر مخالفان که به گمان ایشان مذهب پنجمی است، یا آن را گروهی خارج از اهل سنت و جماعت به شمار می‌آورند. یا از نظر تعدادی از اهل اهواء و بدعت و تفرقه و غوغا سالار آنان را به کینه و دشمنی به پیامبر و اولیای خداوند متهم می‌نمایند. و دیگر تهمت‌هایی که مورد بحث قرارشان داده و با آنها پاسخ خواهیم داد، در واقع آن اتهامات چیزی فراتر از پاره‌ای از دروغ و اوهام در ذهن و اندیشه سرهم‌کنندگان آنها و شایعه‌پراکنی بدون دلیلی پیش از حصول اطمینان بیش نیستند.

بیشتر گفتیم که تمامی کسانی که این افتراها و تهمت‌ها را سرهم کرده و تمامی کسانی که آن شبهه‌افکنی و شایعات را پذیرفته‌اند برای اثبات ادعاهای خود هیچگونه دلیل و برهانی را در اختیار ندارند، بلکه انسان منصف و جویای حقیقت برخلاف آن

افتراها و شبه‌افکنی‌ها فکر می‌کند.

اکنون سرزمین حجاز را می‌بینند که ملت و حکومت آن به عنوان ساختاری سترگ در نگاه جهانیان جلوه می‌نمایند و با توجه به هویت و نظام دینی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و بین‌المللی و تمامی نهادهای علمی، رسانه‌ای و فرهنگی و فکری و ... (بجز مواردی اندک) بی‌پایگی آن گمان و سوءظن‌ها را معلوم می‌نمایند. در این صورت تمامی انحراف‌هایی که آنها را به وهابیت و دولت و اتباع آن نسبت می‌دهند عاری از حقیقت است.

البته این بدان معنی نیست که ما خود را معصوم به شمار می‌آوریم، زیرا کار انسان‌های غیر معصوم به هر درجه‌ای از صحت و صواب که برسد، باز از نقص و عیب و اشکال و اشتباه خالی نیست، و اهل نقد و بصیرت از آن خبر دارند.

حق و انصاف ایجاب می‌کند که به وقوع بسیاری از رویدادهای منفی در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی خود اعتراف کنیم. در واقع ما در پاره‌ای از زمینه‌ها به بلای خانمان‌سوز کجروی دیگران مبتلا شده‌ایم، اما خداوند را سپاسگزاریم که اصول و ثواب و مسلمات اساسی همچنان پایدار و استوارند.

حقیقت آن است که امت اسلامی، علی‌رغم قرار گرفتن در معرض بسیاری از بدعت‌ها و انحراف‌ها، جهالت‌ها و رویگردانی‌ها و تفرقه و پراکندگی‌ها عوامل و اسباب خیر و امیدوارکننده و دل‌بستگی به اسلام همچنان وجود دارد و این نگرش درست این نهضت مبارک را بر آن داشت تا تمامی تلاش خود را برای به جنب و جوش در آوردن عوامل خیر در میان امت اسلامی به صورتی جدی به پیش ببرد.

به همین سبب اگر امت اسلامی از تلاش دشمنان برای گمراه کردن اهل ایمان در امان بماند و تبلیغات گسترده آنان علیه دعوت امام محمد بن عبدالوهاب، مانع از شناخت طبیعت اندیشه و نگرش حقیقی که به قول آنها وهابیت پرچمدار آن است، مانع نشود، بسیاری از مسلمانان به فراخوانی و دعوت حق لبیک خواهند گفت و امت اسلامی با باز یافتن عزت، قدرت، وحدت خود، جایگاه و منزلت دیگری خواهند یافت.

به هر حال زمام امور پیش و پس از آن در اختیار و خواست خداوند خواهد بود. اضافه بر آن ضمن مباحث این کتاب همه سعی خود را برای تاکید بر روی اصالت و بیان راهکاری که این دعوت، اتباع و حکومت حامی آن داشته به کار گرفته‌ام و برای اثبات آنها از کتاب‌ها، گفته‌ها، موضعگیری‌ها و واقعیت علمی و عملی که در آن زندگی می‌کنند و بر آن تکیه زده‌اند، بهره بگیرم. زیرا در راستای کشف حقیقت چنین روشی بهتر جواب می‌دهد و رساتر به شایعه‌پراکنی‌ها و دروغ و تهمت‌ها پاسخ می‌دهد. به همین سبب ترجیح دادم که از میزان مجادله‌ها و غرق شدن در مناقشه‌ها بکاهم. فکر می‌کنم چنین روشی در عرصه بیان حقایق و قانع نمودن مخاطب و ایجاد تفاهم رساتر و کارسازتر باشد. به هر صورت حمایت خداوند ما را کفایت می‌کند، و او بهترین حامی است و جز با نصرت او هیچ دگرگونی و توانایی وجود نخواهد داشت. به او توکل می‌کنیم و به سویش روی می‌آوریم.

از خداوند متعال می‌خواهیم که حق و حق خواهان را حمایت، و باطل و اهل آن را خوار گرداند. و وحدت را در میان مسلمانان بر پایه «حقیقت توحید و هدایت به سنت» و در تمامی اموری که خیر و عزت و مصلحت دنیا و آخرت ایشان را در بر دارد و به وجود بیاورد.

همچنین از بارگاه با عظمتش می‌خواهیم مسلمانان را از شر فتنه‌های پیدا و پنهان مصون بدارد.

وصلی الله وسلم وبارک علی حبیبنا ونبینا محمد وآله، ورضی عن صحابته ومن تبعهم بإحسان إلى یوم الدین، وعلنا معهم بفضل الله ورحمته، آمین.

ناصر بن عبدالکریم العقل

استاد عقاید و مذاهب معاصر

دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود

پیشگفتار

وضع نجد پیش از دعوت محمد بن عبدالوهاب

- موقعیت جغرافیایی منطقه نجد.
- نجد در زمان رسول خدا و خلفای راشدین.
- نجد در زمان خلافت امویان.
- نجد در زمان خلافت عباسیان.
- نجد در زمان ترک‌های عثمانی.
- ویژگی‌های بارز نجد در هنگام ظهور نهضت.

اوضاع جهان اسلام هنگام ظهور دعوت

پیدایش دعوت و نهضت امام محمد بن عبدالوهاب پیشوای دعوت و امیر حامی آن «دعوت و دولت»

الف - امام مجدد و نهضت او.

- مراحل رشد و ویژگی‌هایش.
- پایه‌های نهضت.
- ویژگی‌های سیره امام و دعوت او.
- زندگی پاک، زلالی ذهن، سلامت روش، تکیه بر راهکار سلف صالح.
- همت بلند و دور اندیشی، شایستگی و پیروزی.

ب - امیر و بنیانگذار دولت.

- خانواده امیر.
- صفات و خصوصیات امیر.
- ویژگی‌های زندگی و حکومت او.

وضع منطقه نجد پیش از نهضت امام محمد بن عبدالوهاب^(۱).

نجدی که در اینجا از آن سخن می‌گوییم منطقه‌ای است که در وسط جزیره العرب قرار دارد و این نهضت اصلاحی مبارک از آنجا خیزش خود را آغاز نموده است و منظور نجد عراق نیست.

نجد جزیره العرب از غرب با حجاز، از شرق با دهناء و از جنوب با ربع الخالی و از جهت شمال با «نفود کبری» همجوار است. و از عصر جاهلیت تاکنون بسیاری از قبایل بزرگ در آن زندگی می‌کرده‌اند.

وضع نجد در عصر رسول خدا و خلفای راشدین:

هنگام ظهور اسلام تمامی مردم نجد مسلمان شدند و به منادی حق پاسخ مثبت دادند. منطقه یمامه که محل سکونت طایفه بنی حنیفه بود، بخشی از نجد است که از اهمیت اقتصادی و اجتماعی زیاد برخوردار بوده و یکی از مراکز مهم تأمین مواد غذایی، تولیدات حیوانی و کشاورزی برای شهرهای مکه، مدینه و طائف به شمار می‌آمده است.

یمامه:

یکی از مراکز مهم شهری نجد، شهر یمامه و روستاهای متعلق به آن مانند: درعیه، عینیه، ریاض، حریملاء است. لازم به یادآوری است که یمامه در وسط نجد قرار دارد. زمانی که رسول خدا به مدینه مهاجرت فرمود حاکم یمامه شخصی به نام هوذه بن علی بن ثمامه حنفی بوده، او از امرا و پادشاهانی بود که رسول خدا ایشان را به گرویدن به اسلام دعوت فرموده، اما هوذه حاضر به قبول آیین اسلام نشد. پس از او ثمامه بن اثال جانشینش شد و او در ارتباط با رسول خدا قصه

(۱) - از منابع این فصل: تاریخ نجد، ابن غنام. عنوان المجد، ابن بشر. المجاز بین الیمامة والحجاز، ابن خمیس. سیره ابن هشام، البداية والنهاية، ابن کثیر. شبه جزيرة العرب (نجد)، محمود شاکر است.

عجیبی دارد که در نهایت به مسلمان شدن و اعلان حمایتش از اسلام منجر شد^(۱).
در سال مشهور به «عام الوفود» (۹-۱۰هـ) دیگر شهرها و روستاها و بادیه‌نشین‌های
نجد مسلمان شدند^(۲).

زمانی که رسول خدا به دیدار معبود خویش شتافت، بسیاری از قبایل و
روستاها یمامه از دوستی و روابط مسالمت‌آمیز با مسلمانان، خارج شدند. بعضی از
دین برگشتند و عده‌ای هم از دادن زکات خودداری می‌کردند و تنها شهرهای مکه،
مدینه، طائف و بعضی از افراد و گروه‌ها بر اسلام باقی ماندند که یکی از آنها ثمامه
بن اثال حاکم یمامه و بخشی از طائفه او بود. او همراه با سپاهیان ابوبکر رضی الله عنه با آنان و
قبل از آن با مسیلمه کذاب جنگید.

زمانی که ادعاهای دروغین پیامبری رایج شد در نجد نیز مسیلمه کذاب ادعای
خود را مطرح کرد و شورش خویش را آغاز نمود. او پیش از وفات رسول خدا
نیز چنان ادعایی را داشت، اما بعد از وفات پیامبر ادعای او قوت گرفت و قبایل و
اشخاصی مرتد از اهل یمامه به او ملحق شدند، و این ادعای خود را بار دیگر مطرح
کرد. تا اینکه سپاهیان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنان را سرکوب کردند.

بعد از آن یمامه و دیگر قبایل نجد بار دیگر به زیر پرچم اسلام در آمدند و
شورش مرتدین و خودداری کنندگان از دادن زکات پایان پذیرفت، در عصر ابوبکر
صدیق و عمر فاروق و پس از آنان نجد و نجدیان در سایه با برکت اسلام زندگی
می‌کردند و تمامی آنان فرمانبردار فرامین دین شدند.

نجد در عصر دولت اموی:

در زمان دولت امویان به ویژه در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه و فرزندش یزید و پس
از آنان در نجد نیروهای متنازع و حاکمیت‌های مختلفی وجود داشتند و در عین

(۱) - البدایة والنهائة ابن کثیر ۷/ ۲۵۲-۲۵۳.

(۲) - منبع قبلی ۷/ ۲۲۹ به بعد.

تبعیت از بنی امیه غالباً از «احساء» و مدینه تبعیت می‌کردند^(۱).

نجد در عصر حکومت عباسیان:

در زمان حاکمیت عباسیان پیروی مردم نجد از دولت روند ثابتی نداشت. گاهی به صورت کامل تبعیت می‌کردند، و گاهی آن تبعیت رو به ضعف می‌رفت. از آغاز حاکمیت عباسیان تا سال (۲۵۱هـ). نجد تحت حاکمیت ایشان قرار داشت و تابع والی حجاز بود.

در سال (۲۵۱هـ) دامنه نفوذ حکومت کوچک شیعی زیدی بنی الاخیضر در حجاز که به جور و ستم شهرت داشت، اوج گرفت.

اما پس از آنکه سپاهیان عباسی آنان را شکست دادند به منطقه نجد فرار کردند و در نیمه دوم قرن سوم هجری امارتی را در آن تشکیل دادند و دامنه نفوذ آنان تا «احساء» گسترش پیدا کرد؛ تا اینکه قرمطی‌های باطنی که در سال (۲۸۱هـ) در بحرین حکومتی را برای خود تشکیل داده بودند و با بنی الاخیضر در باورهای مذهبی شیعی با یکدیگر مشترک بودند، هم پیمان گردیدند.

زمانی که قرمطی‌ها دامنه نفوذشان گسترش یافت و قوت بیشتری گرفتند، از سال (۳۱۷هـ). بنی الاخیضر تصمیم گرفتند که از آنان پیروی نمایند و هم‌پیمان شوند. حاکمیت آن دو امارت در منطقه نجد عامل اساسی گسترش جهالت، بدعت و گسترش فرهنگ جاهلی و ساخته شدن گنبد و بارگاه بر روی قبور و کنار نهادن بسیاری از باورها و ارزش‌های دینی و دور کردن مردم از عبادت بی‌شائبه و خالص برای خداوند و روی‌آوری و دل‌بستگی به مخلوقات به شمار می‌آیند.

تا اینکه دعوت امام محمد بن عدالوهاب ظهور کرد و خداوند آن را وسیله‌ای برای نجات عباد و بلاد از اسارت شرک، بدعت، جهالت، تفرقه؛ خواری و درماندگی و قرار دادن ایشان بر «صراط مستقیم توحید» و تبعیت از سنت، علم،

(۱) - به کتاب جزیره العرب (نجد) محمود شاکری (۱۳۹-۱۴۲) مراجعه شود.

تحقیق وحدت و قدرت و عزت قرار داد.

در مقطع زمانی پایان حاکمیت قرمطی‌ها و بنی‌الاکحضر در اواسط قرن پنجم هجری، مردم نجد همچنان در باتلاق پراکندگی و تقسیم شدن در میان چندین امارت و چندین رهبر که با یکدیگر در نزاع و دشمنی قرار داشتند دست و پا می‌زدند^(۱). و هر عده‌ای از آنان از تعدادی از امارت‌ها و رهبران قبایل درگیر با هم پیروی می‌کردند.

نجد در زمان ترکان عثمانی:

در زمان عثمانی‌ها نیز اوضاع نجد همچنان نابسامان بود و با گذشته تفاوت چندانی نداشت، زیرا حکومت عثمانی‌ها به منطقه نجد و رویدادها و امور آن توجهی نداشت، و اهمیتی برای آن منطقه قایل نبود. به همین خاطر بر آن منطقه تسلط چندانی نداشت؛ در واقع آن منطقه در باتلاق نزاع‌های محلی و منطقه‌ای رها شده بود.

لازم به یادآوری است که دامنه نفوذ عثمانی‌ها در جزیره العرب به یمن، حجاز، بحرین (احساء) محدود می‌شد، و تنها والی احساء که از طرف عثمانی‌ها منصوب شده بود بر نجد و یمامه نظارتی غیر مستقیم داشت، و آن میزان از نظارت نیز با استقلال طایفه بنی خالد «براک بن غریر» از حکومت عثمانی و تسلط بر منطقه احساء در سال (۱۰۸۰هـ) پایان یافت.

همچنین از طرف حجاز عثمانی‌ها بر منطقه نجد نفوذ نداشتند هر چند تعدادی از اشراف^(۲) (خانواده حاکم بر مکه و مدینه و نماینده عثمانی‌ها) بعضی از مناطق نجد را در سال‌های (۹۸۶ تا ۱۱۰۷هـ) چندین بار مورد تهاجم قرار دادند. اما نتوانستند به صورتی چشمگیر بر آنجا تسلط پیدا کنند، و عثمانی‌ها در واقع آنجا حاکمیتی نداشتند و تنها به صورت سمبلیک جزو ممالک زیر سلطه آنان به شمار می‌آمد.

با این وصف آن تبعیت سمبلیک و صوری تنها با هدف اعتراف به حاکمیت و جمع‌آوری مالیات، امنیت راهها و عرضه کافی کالا و مایحتاج و امثال آنها بود. و با

(۱) - به منبع قبلی مراجعه شود (ص ۱۷۴).

(۲) - نسب اشراف مکه به الحسن بن علی بن ابی طالب م برمی‌گردد.

مسایلی داخلی نجد هیچگونه پیوندی نداشت و اموری مانند قضاوت، امارت، اداره امور محلی از طرف خود مردم صورت می‌گرفت و حکومت عثمانی‌ها و والیان آن در اداره امور محلی هیچگونه دخل و تصرف و اعمال نظری نداشتند^(۱).

این موضوع به توهّم و تهمت عدّه‌ای مبنی بر اینکه امام محمد بن عبدالوهاب و دولت سعودی علیه خلافت عثمانی دست به شورش زده و طغیان کرده بودند، پاسخ می‌دهد.

ویژگی‌های عمومی نجد هنگام ظهور دعوت امام محمد بن عبدالوهاب:

محیط اجتماعی نجد که نهضت امام از آنجا آغاز گردید، دارای ویژگی‌ها و تفاوت‌های خاصی است که در فرآیند دعوت او دارای بیشترین تاثیر بوده است، که برخی از آن ویژگی‌ها عبارتند از:

وضع اجتماعی و امنیتی:

یکی از ویژگی‌های آن منطقه، غلبه روح روستایی و بادیه‌نشینی بر مردم آن است، زیرا در نجد تعداد بسیار زیادی روستا و «واحه» وجود دارند که تعداد بسیار زیادی از قبایل بادیه‌نشین در آنها ساکن بودند و روستائیان و شهرنشینان با یکدیگر همبستگی نداشتند و گاهی جنگ و دشمنی سایه خود را بر سر آن منطقه گسترش می‌داد. عامل اصلی آن عدم وجود دولتی مقتدر بود که ایشان را با یکدیگر الفت دهد، و امنیت اجتماعی را حفظ نماید، و عدالت را گسترش بخشد.

همچنان که گفته شد شهری‌ها و روستایی‌ها غالباً با یکدیگر در نزاع و مناقشه به سر می‌بردند و به قتل و کشتار و غارت اموال یکدیگر دست می‌زدند. حتی در میان روستایی و روستایی دیگر گاهی جنگ و درگیری و تفرقه و پراکندگی وجود داشت و بر زندگی میان قبیله‌های بدوی نیز هاله‌ای از آشوب، تعصبات قومی و نژادی، جنگ و غارت قرار گرفته بود و عادات و رسوم جاهلی بر زندگی ایشان حاکم بود. به دنبال

(۱) - آن سیاست عثمانی‌ها را که می‌توان آن را نوعی فدرالیسم و سپردن امور مردم هر کشور و منطقه به خود ایشان است با توطئه‌های استعمارگران مقایسه کنید. (مترجم).

همین موضوع ملاحظه می‌نماییم که نجد در عصر ظهور دعوت امام محمد بن عبدالوهاب بسیار پراکنده و به ایالت‌ها و شیخ‌نشین‌های کوچک و در حال نزاعی تقسیم شده بود. حتی کار به جایی رسیده بود که چند رئیس عشیره بر سر تسلط بر یک روستا با یکدیگر درگیر بودند. و زمینه را برای گسترش ستم و غارت فراهم می‌نمودند.

وضع دینی:

همچنین در میدان مسایل دینی، جهل، رویگردانی، گسترش بدعت‌ها بر همه جا سایه شوم خود را افکنده بود. تصوف همراه با بدعت و حتی تصوف افراطی مانند تصوف گرفته شده از آراء ابن عربی، ابن فارض نفوذ بسیار داشت؛ در واقع تصوف خرافی بر هر جامعه‌ای حاکم شود، روز به روز بر میزان خرافات و جهالت افزوده می‌شود و بدعت و شرکیات و منکرات گسترش خواهند یافت. در مناطق شهری تعداد اندکی عالم به مسایل شرعی و فقهی وجود داشتند و تنها تعداد بسیار کمی از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بودند؛ اما تمامی هم و غم علما غالباً به مسایل فقهی محدود می‌شد، و به علومی مانند علم عقیده، حدیث، تفسیر و لغت توجه چندانی نداشتند و از طرف دیگر تلاش علما برای رویارویی با بدعت و منکرات بسیار ضعیف بود.

امام محمد بن عبدالوهاب در یکی از رسایل خود آن اوضاع را اینگونه به تصویر می‌کشد که:

«می‌دانستم و می‌دیدم که مردم در باتلاق جهالت، غفلت و رویگردانی از هدفی که بخاطر آن آفریده شده بودند، دست و پا می‌زدند. می‌دانستم و می‌دیدم که، بسیاری از آداب و رسوم جاهلی را وارد دین کرده و چیزی را از اصول رسالت رسول خدا باقی نگذاشته بودند. می‌دانستم و می‌دیدم که، دین خویش را بر پایه کلماتی بازمانده از پیشینیان خود قرار داده و کودکان براساس آنها رشد نموده، و سالمندان در محدوده آن به سنّ سالمندی رسیده بودند»^(۱).

(۱) - مجموعة الرسائل والمسائل. تالیف امام محمد بن عبدالوهاب ۱/ ۲-۳.

او در ادامه می‌گوید:

«ای غیرتمندان! بنگرید! و احوال و اوضاع مردم این زمان را مشاهده کنید که چگونه دین خویش را از آداب و رسوم آباء و اجداد خود بر گرفته‌اند و در برابر عرف و عادت‌ها سر تعظیم فرود آورده‌اند»^(۱).

این در مورد مناطق شهری، اما درباره روستاها و بادیه‌ها «ابن غنام» و دیگر تاریخ نگاران می‌گویند:

«آنان با دین آشنایی ندارند، بسیاری از شعایر و عبادات را برگزار نمی‌کنند و بسیاری از آنها مسایل اساسی دین را نمی‌شناسند و یا از ایمان به دنیای پس از مرگ اطلاعی ندارند»^(۲).

(۱) - مجموعة الرسائل والمسائل : ۳ / ۱.

(۲) - تاریخ نجد: ابن غنام ، تحقیق د. ناصر الدین الأسد / ۱، ۱۲۷، ۱۴۴.

اوضاع جهان اسلام هنگام ظهور نهضت:

وضع نجد از اوضاع بسیاری از ممالک اسلامی دیگر بدتر نبود. در واقع جهان اسلام در قرن دوازدهم هجری که امام محمد بن عبدالوهاب نهضت خود را در آن آغاز نمود. از تمامی جهات دینی و دنیوی در وضعیتی بسیار بدی قرار داشت. همانگونه که رسول خدا پیش‌بینی فرموده بود، اسلام غریب و ناشناخته شده بود: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء». (مسلم).

«اسلام غریب و تنها آغاز شد و بار دیگر غریب و ناشناخته باقی خواهد گشت، خوشا به حال غریبان».

غربت اسلام در ارتباط با بسیاری از مسایل که حاکم شده بودند، تجلی پیدا کرده بود که برخی از آنها عبارتند از:

- فراوانی بدعت و دستکاری در دین، و گسترش تبعیت از هوا و هوس و فرقه‌ها و راههای مختلف.
- غریب و اندک بودن پیروان سنت و ملتزمین به حق و مخالفین بدعت.
- گسترش جهل در میان عامه مردم به ویژه بی‌اطلاعی از مسایل عقیدتی و احکام اساسی دین.
- رویگردانی بسیاری از دین، زیرا آن را نمی‌آموختند و بدان عمل نمی‌کردند مگر در مواردی که با امیال ایشان سازگاری می‌داشت.
- گسترش تقلید کورکورانه و تعصب مذهبی مذموم، حتی کار به جایی رسیده بود که در مسجد الحرام و قبله مسلمانان، نماز جماعت‌های متعددی بر پا می‌شد و پیروان هر یک از مذاهب جداگانه نماز می‌خواندند، حکومت و دولت ضعیف شده بود و بیشتر مردم در وضعیت اجتماعی آشفته و سرگردانی به سر می‌بردند و آدم‌های پست و شرور و اهل طمع به مال و ناموس مردم، زمامدار و میداندار شده بودند.
- بسیاری از مردم از تبعیت از سنت رسول خدا رویگردان شده و تعداد پیروان آن به حداقل رسیده بود و در حالت غریبی زندگی می‌کردند، و اهل بدعت

زمام امور را در دست داشتند و مظاهر قوت و عزت و وحدت از بین رفته بود. امت اسلامی بر اثر فرقه و گروه‌گرایی و طریقه‌های اهل بدعت و طائفه‌های درگیر و مناطق و ممالک بی‌ارتباط با یکدیگر تکه پاره شده بودند.

وضع‌ی که زمینه را برای تقویت پایه‌های نفوذ دشمنان و فراهم شدن شرایط برای دستیابی به اهدافشان به ویژه در ارتباط با هدف قرار دادن عقاید، افکار و سرزمینشان و بدست گرفتن زمام امور در اوضاع و احوال مسلمانان فراهم گردانیده بود. بدترین و خطرناک‌ترین بیماری مسلمانان در آن شرایط ضعف رابطه آنان با خداوند و بی‌توجهی به مسئولیتشان در برابر او بود. زیرا عبادتشان را برای او خالص و بی‌شائبه نگردانیده و در میان بسیاری از آنان دلبستگی و وابستگی به غیر خداوند، و دعا و استعانت و استغاثه و ذبح حیوانات و نذر برای غیر خداوند گسترش پیدا کرده بود. شرک و بدعت و وسایل آنها مانند گنبد و بارگاه ساختن بر روی قبور و مقدس شمردن و قایل گردیدن به تاثیر معنوی و غیبی سنگ‌ها و درختان و مرده‌ها و زنده‌ها فراوان مشاهده می‌شد.

امور و مسایلی که زندگی مردم را مملو از خواری و پراکندگی و اختلاف نموده و زمینه را برای دشمنان اشغالگر فراهم گردانیده بود تا بسیاری از ممالک اسلامی را در اختیار بگیرند و تمام حریم‌ها و حرمت‌ها را زیر پا بگذارند.

ظهور نهضت شیخ محمد بن عبدالوهاب:

در این شرایط سخت و اوضاع و احوال بحرانی و نامطلوب، پرتو حق و خیر از افق نور افشانی خود را آغاز کرد. آنگاه که امام محمد بن عبدالوهاب نهضت خود را با دعوت به «توحید» و تبعیت از «سنت» در نیمه قرن دوازدهم هجری آغاز نمود.

زمانی او تلاش‌های خود را آغاز کرد که پدرش در قید حیات بود و همچون او نگران وضع دین و امت مسلمان بود. اما با توجه به عاطفه پدری فرزندش را به آرامش و حرکت آرام و گام به گام تشویق می‌کرد.

اما بعد از آنکه او در سال (۱۱۵۳هـ) در گذشت امام، فعالیت‌های خویش را در

میدان کشف حقایق توضیح «توحید» و تبیین «سنت» و امر به معروف و نهی از منکر و رویارویی با بدعت‌ها و منکرات و امور اضافه شده در عرصه عقاید، عبادات و عادات، نشر علم، کشف وضع و حال ناپسند جاهلان و مبتدعان، هواپرستان و اجرای حدود شرعی سرعت و گسترش بیشتری بخشید.

پس از مدتی فعالیت‌های او گسترش یافت و همه جا از اندیشه‌ها و تلاش‌های او صحبت می‌شد و بسیاری از مخلصین و مصلحین و غیرتمندان به او پیوستند. به ویژه زمانی که کار قطع درختانی که مردم شهر (عینیه) آنها را مقدس می‌شمردند آغاز نمود. و بارگاه ساخته شده بر روی قبر زید بن خطاب را ویران کرد و حکم رجم زناکاری را که به زناکاری خود اعتراف کرده و تمامی شروط اجرای حکم در او تحقق پیدا کرده بود، صادر کرد. زمانی که او اینگونه اقدامات را به عمل آورد بحث آن بر سر زبانها افتاد و دعوت و نهضت شهرت یافت و هواداران او افزونی گرفت، اهل باطل از او دچار هراس شدند و در موردش مردم به دو دسته تقسیم گردیدند.

از اینجا بود که عکس‌العمل‌های مخالفان او از جمله اهل بدعت و اهواء و غوغا سالاران، حاسدان و طمع ورزان و کسانی که از آن اوضاع قبلی سود می‌بردند آغاز شد، و تبلیغات خویش را علیه او آغاز کردند و تماس‌ها و نامه‌نگاری‌ها شروع شد و بسیاری از مردم را در داخل و خارج به ویژه امرای احساء، سپس والیان نجران را علیه او و دعوت و اتباعش تحریک کردند.

مرحله مقاومت مستقیم آغاز گردیده بود که در مخالفت جدی و اعلان جنگ علیه دعوت او در تمامی عرصه‌های دینی، سیاسی، تبلیغاتی، نظامی و اقتصادی تبلور یافته بود. موضوعی که لازم می‌شود ما در این کتاب - به یاری خداوند - به بررسی بعضی از آنها پردازیم.

امام محمد و دعوت او

مراحل رشد و ویژگی‌های ایشان:

امام محمد بن عبدالوهاب متولد (۱۱۱۵هـ) و متوفای سال (۱۲۰۶هـ) نهضت و دعوت خویش را در نجد آشکار نمود. در شرایطی که بیش از هر زمانی به نجات آن از باتلاق بدعت، خرافات و آشوب و جهل و بیهودگی نیازمند بود و تلاش‌های اصلاحی همه جانبه‌ای ضروری می‌نمود؛ که ما در صفحات دیگر آنها را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

آن پیشوای بزرگوار در محیط علم، پرهیزکاری و دینداری متولد شد. پدر، جد و بسیاری از خانواده‌اش از علما و شخصیت‌های برجسته منطقه به شمار می‌آمدند و در میدان فتوا، قضاوت، تعلیم و تربیت تجارب گسترده‌ای داشتند. محیط و شرایطی که آن جوان را در بهره‌برداری هر چه بهتر از استعدادهای درخشان خود و قرار دادنش در مسیر شرعی محکم و ریشه‌دار و در فضای علمی سالمی یاری می‌دادند.

اشاره به مهمترین مبانی سلامت اندیشه و وجود روحیه اصلاحی و پیشوایی و امامت در شخصیت این مصلح و احیاگر بزرگ فکر می‌کنم می‌تواند سودمند واقع شود:

در آن بزرگوار از همان آغاز نوجوانی نشانه‌های نبوغ و برخورداری از استعدادهای درخشان، هوشیاری، خردمندی و فرزاندگی، قوت حافظه، استعداد یادگیری بسیار قوی و ژرف‌اندیشی معلوم شده بود. ویژگی‌هایی که از همان اوایل زندگی او را برای کسب علم و معرفت و ژرف‌آموزی و دانش فقهی، همراه با تعهد فراوان، ایمان استوار و عبادت، بسیار مهیا گردانیده بود. او در عین حال از ویژگی‌های اخلاقی مانند: امانت‌داری، صداقت، مهربانی، دلسوزی، بخشندگی، بردباری، دوراندیشی و عزم و اراده‌ای استوار و دیگر ویژگی‌های لازم برای رهبری برخوردار بود. ویژگی‌هایی که در طول تاریخ تنها در تعداد اندکی از انسان‌ها و بزرگان تاریخ‌ساز وجود داشته‌اند.

بر خلاف آنچه دشمنان و مخالفان او شایع نموده و چهره نادرستی را به پیروان خود باخته و غوغا سالار و جاهل و بیگانه با حقایق خود، ارائه داده‌اند و به آنان گفته‌اند که: او آدم ناآگاه بی‌خرد و ماجراجو و تندخو و ناپرهیزکاری بوده، و دیگر اوصافی که انسان خردمند نه اینکه بدانها باور ندارد و تأییدشان نمی‌کند، بلکه حتی از ذکر آنها خودداری می‌نماید. آیا می‌توان پذیرفت که آن همه اقدامات ارزشمند و بزرگ از انسان جاهل و بی‌خردی صورت گرفته باشد؟ که آن همه موجب برافروخته شدن مخالفان و دشمنان او بگردد و نیروهای خود را به تکاپو وادار نمایند و خواب را برایش حرام کند؟

آیا ممکن است آدم ناپرهیزگار و بی‌دینی به پایه‌گذاری حرکت و نهضت اصلاحی آن چنانی اقدام بنماید که سبب جلب توجه و شگفتی جهانیان از آن زمان تا کنون بشود؟ و خداوند او را مورد تایید و حمایت قرار دهد و به وسیله او اسلام را عزت و برتری ببخشد؟! و برتری ببخشد؟! و برتری ببخشد؟! و برتری ببخشد؟!

اصول و مبانی نهضت:

دعوت و نهضت امام محمد بن عبدالوهاب براساس برنامه و روش صحیح اسلامی قرار داده شده بود و توانست اصول و مبانی دین را استوار گرداند که مهمترین آنها عبارتند از: پاک و خالص گردانیدن عبادت برای خداوند و التزام به اطاعت از او و پیامر بزرگوار اسلام که لازمه آن عبارتند از:

- ۱- استوار گردانیدن «توحید و یکتاپرستی» و کنار نهادن شرک و بدعت.
- ۲- به جا آوردن واجبات دینی از جمله نماز، زکات، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.
- ۳- تحقق عدالت قضایی و اقامه حدود.
- ۴- ساختن جامعه‌ای اسلامی بر پایه توحید و سنت، وحدت، فضیلت، امنیت و عدالت.

همه آن اصول و مبانی در مناطقی که آن دعوت در آن به قدرت رسید و یا به

صورتی گسترده تحت تاثیر آن قرار گرفت، تحقق یافتند، و آن دورنما در ولایات و مناطقی که در محدوده جغرافیایی کشور سعودی قرار دارند، کاملاً مشهود است. کشوری که پرچم حرکت اصلاحی را در مراحل سه‌گانه آن بدست گرفت و بر هر منطقه‌ای که تسلط پیدا می‌کرد توحید، ایمان، سنت، امتیّت و رفاه در آن گسترش پیدا می‌کرد. و این در راستای تحقق آن وعده خداوند متعال بوده است که می‌فرماید:

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾﴾ (الحج: ۴۰-۴۱).

«و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست.»

و این فرموده خداوند که: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا الْأَرْضَ وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً وَجَعَلْنَاهُمْ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾﴾ (القصص: ۵) «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.»

ویژگی‌های سیره امام محمد و دعوت او:

زندگی و سیره امام و دعوت او دارای ویژگی‌های بسیاری است که پاره‌ای از آنها عبارتند از:

پاکی و پرهیزگاری:

زندگی و سیره امام محمد بن عبدالوهاب در بُعد شخصی، علمی، تعهد دینی، اخلاقی، رفتار با موافقان و مخالفان و در دیگر امور و احوال از یک جهت بیانگر حقیقت فضل، ثبات، اهلیت و امامت اوست، و از جهت دیگر حقیقت زندگی و سیره او بر روی بسیاری از ادعاهای مخالفان و ایراد اتهام به شخصیت و دعوت و

راهکار و روش او و اتباعش مهر بطلان می‌نهد. از طرف دیگر او و اتباعش در رساله‌ها و کتاب‌هایش به تبیین دعوت خود و دفاع از آن پرداختند به گونه‌ای که برای تمامی انسان‌های اهل تحقیق و جویای حقیقت کافی به نظر می‌رسند. ما در این کتاب بعضی از آنها را نقل می‌نماییم.

منابع پاک:

جهات و منابع که امام محمد بن عبدالوهاب علم، ادب، اخلاق خود را از آنها بر می‌گرفت منابعی شرعی، زلال، فطری و قوی و سالم بودند که مظهر آنها قرآن، سنت، آثار سلف صالح و به دور از فلسفه، تصوف و کلام بود. همچنین برگرفته از فطرت سالمی بود که مظاهر و تاریکی‌های روش‌های بدعت و شهود و شبهه آلود، آنها را به بیراهه نکشاند، همچنین به محیط خانوادگی محترم و اهل علم و فقه و صاحب حسب و نسبی تعلق داشت.

منهج و راهکار سالم:

روش و برنامه امام در مورد خود، نهضت، اتباع و در ارتباط با موافقان و مخالفان، روشی شرعی، سلفی و عاری از آلودگی و شائبه بود و با اصالت، ثبات، یقین، وضوح، فراگیری، واقع‌نگری و شایستگی همراه بود، و در راستای تأسیس جامعه اسلامی با ویژگی‌های تعهد و دینداری، پاک، اصالت، پویایی، رشد و ترقی و امنیت تلاش می‌نمود. همانگونه که روش امام و اتباعش در عرصه ایجاد الفت و اقامه احکام شریعت و عرضه آن، روشی شرعی و سلفی و بی‌شائبه بوده، بر پایه قرآن، سنت و مصطلحات شرعی پاک - و بدون دخل و تصرفات و سردرگمی‌های فلسفی و اصطلاحات صوفیگری و مجادلات کلامی و بی‌مایگی‌های ادبی - نیز قرار داشته است.

تبعیت از روش سلف صالح:

امام محمد بن عبدالوهاب در تمامی مسایل دعوت به طور تمام و کامل روش سلف صالح را در پیش می‌گرفت، بر همین اساس روش و برنامه او از ویژگی‌هایی مانند: اصالت، فراگیری، واقع‌نگری و ثبات و یقین برخوردار است.

حاصل تمسک به این روش آن بود که شعایر و اصول دین مانند: توحید، نماز، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود شرعی، قضاوت، عدالت، امنیت و تقویت فضایل و کم رنگ شدن رذایل، گسترش دین و علم به کامل‌ترین صورت ممکن در تمامی مناطق که پیام دعوت به آن رسیده و حکومت سعودی در آن حاکم شده بود، تحقق پیدا کردند.

پایه‌هایی که دعوت بر روی آنها قرار گرفته بودند چیزی به غیر از همان اصول و ثوابت دین نبودند. به همین خاطر خداوند را سپاس که درخت آن به قرار گرفتگان در مسیر صراط مستقیم و روش و سنت رسول خدا ثمر تازه‌اش را ارزانی داشت.

بلند پروازی و دور اندیشی:

همانگونه که گفته شد: روش امام محمد بن عبدالوهاب از ویژگی‌هایی مانند: بلند پروازی و دوراندیشی و اعتماد به نفس در جهت برتری بخشیدن به دین خداوند و اعتلا و گسترش سنت نبوی و معالجه بیماری‌هایی مانند: بدعت و منکرات، جهالت و تفرقه و ستم و عقب ماندگی برخوردار بود.

همچنین در بعد علمی و عملی که در روش و منابع دعوت در پیش گرفته بود دو ویژگی بلند پروازی و دور اندیشی او در موارد زیر تبلور پیدا می‌کرد:

۱- تاکید بر روی نقاط محوری و اصول اساسی مانند: توحید، فرایض دینی، و در اولویت قرار دادن آنها بدون آنکه دیگر مسایل دینی را مورد اهمال قرار بدهد.

۲- آمادگی زود هنگام و پیش‌بینی مشکلات و سختی‌هایی که نهضت با آنها رو به رو می‌شد به گونه‌ای که بیانگر دور اندیشی و آینده‌نگری او در رابطه با امور و آمادگی برای تعامل با آنها بود.

۳- اهتمام قوی و زود هنگام به جستجوی حکومتی قوی و شایسته برای بر دوش گرفتن بار مسئولیت‌ها، حمایت از نهضت و دقت و هوشیاری و گزینش درست او در انتخاب امیر محمد بن سعود، پس از آنکه ابن عمر او را از حمایت خود محروم نمود و مشکلاتی را برایش فراهم کرد.

پشتکار و پیروزی:

این افتخار و سربلندی برای امام محمد بن عبدالوهاب کافی است که خداوند او را وسیله نصرت دین و حمایت سنت گردانید؛ الحمد لله پیش از وفات، از آن پیروزی‌ها دلشاد گردید. او در حالی که هنوز در قید حیات بود حاصل دعوت خود را که بر افراشته شدن پرچم «توحید و دولت و سنت» در عصر عبدالعزیز بن محمد و پسرش سعود بود، مشاهده کرد، و دید که چگونه لباس سربلندی، پیروزی، هیبت، قدرت و امنیت بر پیکر آن پوشانید شده بود؛ چگونه شریعت خداوند تسلط و برتری پیدا کرده؛ بدعت و بیهودگی عقب‌نشینی نموده و در نتیجه خلافتی پایه و مایه‌دار در مناطق شبه جزیره تأسیس شده و جامعه اسلامی که مشابهت‌های زیادی با جامعه سلف صالح در عصر ارزش‌ها و فضیلتها داشت، به وجود آمده بود.

او به راستی پیشوایی مصلح و احیاگر بود، پرتو دعوت او تمامی ممالک اسلامی و حتی دیگر ممالک را روشنایی بخشید، الحمد لله این نور پر فروغ همچنان پرتوافشانی خود را بیشتر و بیشتر می‌کند. و همچنان در سرزمین خود و در ممالکی که حضور دارند، بر تبعیت از سنت و جماعت پابرجا هستند.

امیر محمد بن سعود بنیانگذار دولت

خانواده امیر محمد:

امیر محمد بن سعود بن مقرن، اولین بنیانگذار حکومت دعوت (دولت سعودی) و بنابر قول راجح متولد سال (۱۱۰۰هـ یا ۱۶۸۹م) بوده است^(۱). او در خانواده‌ای اصیل و شناخته شده که دیانت و شجاعت و امارت را با یکدیگر داشتند؛ به دنیا آمد. این ویژگی‌ها همان چیزهایی بودند که امام محمد بن عبدالوهاب هنگامی که امیر عینیه حاضر به حمایت از او شد آن را مورد توجه قرار داد. خانواده امیر محمد بن سعود از آل مقرن یکی پس از دیگری زمام امور منطقه درعیه را در اختیار می‌گرفتند.

صفات و ویژگی‌ها.

امیر محمد بن سعود بیش از هر چیزی به تعهد، اخلاق، خردمندی، زیرکی و آراء اندیشمندانه، وفاداری، بخشندگی؛ نیکوکاری، استقامت، دینداری؛ اهل عبادت بودن، برخوردار از اراده استوار، شجاعت و تسلیم ناپذیری شهرت داشت^(۲). نشانه برخورداریش از آن ویژگی‌ها اعلام آمادگی او برای پذیرفتن روش و حمایت از امام مؤسس دعوت و قبول اندیشه‌ها و التزام و قیام به مسئولیت‌های آن در شرایط بسیار سخت و خطرناکی که دعوت و امام را، مورد تهدید قرار می‌داد، می‌باشد. مسئولیت‌هایی که ابن معمر امیر عینیه - علی رغم گرویدن او در ابتدا به دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و شور و شعف او در حمایت از آن و اجرای طرح و برنامه‌هایش، ولی پس از آنکه از جهات مختلفی مورد تهدید قرار گرفت و مهمترین آنها تهدیدهای

(۱) - کتاب «الدرعية العاصمة الاولى» استاد عبدالله بن خمیس ص ۱۶۱، و کتاب «الامام محمد بن سعود وجهوده في تأسيس الدولة السعودية الاولى» از دکتر عبدالرحمن العرینی ص ۵۴، رجوع شود.

(۲) - به کتاب «الامام محمد بن سعود...» از د. العرینی رجوع شود.

ابن غریر حاکم احساء بود - نتوانست و جرأت نکرد آنها را عملی نماید. همراه با پدید آمدن آن خطرها، محمد بن سعود مسئولیت حمایت و نصرت دعوت امام را پذیرفت و او را در این مورد اطمینان داد و به وعده خود وفا نمود. خداوند او را بخاطر خدماتش به اسلام و مسلمانان به ویژه به سبب خدماتش به جزیره العرب اجر و پاداش فراوان عطا فرماید.

امیر محمد بن سعود پیش از مرگ نور افشان آفتاب دین و سنت رسول خدا و تأسیس حکومت حامی آن را دید و فرزندان را تحویل جامعه داد که در دینداری، امانت‌داری و جهاد و قیام به ادای مسئولیت‌های نهضت به صورتی مقتدرانه و شایسته عمل می‌کردند.

او در سال (۱۱۷۹هـ - ۱۹۷۶م) وفات یافت، خداوند او را مشمول رحمت و مغفرت خویش فرماید.

ویژگی‌های زندگی امیر محمد بن سعود و دولت او.

بعضی از بارزترین ویژگی‌های شخصیت نادر محمد بن سعود عبارتند از: اول: فقه و معرفت دینی و شناخت عقیده پاک و بی‌شائبه سلف صالح که چنین ویژگی‌هایی در امرای آن زمان بسیار کم یافت می‌شدند.

دوم: حمایت همه جانبه و صادقانه از اسلام و توحید که جان و مال و موقعیت و فرزندان خویش را وقف خدمت به نهضت امام محمد بن عبدالوهاب نموده و همه امکانات خود را به عنوان امیر و رهبر در اختیار اتباع دعوت قرار داده بود. و در آن شرایط سخت از همه توانایی‌هایش برای گسترش دعوت بهره می‌گرفت.

سوم: وفاداری به عهد و پیمان مبنی بر حمایت از دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و عمل به مسئولیت‌های خود در ارتباط با آن.

چهارم: تأسیس حکومت اسلامی با توجه به تمامی مفاهیم و مبانی آن و الغای نظام عشیره‌ای^(۱) که بر پایه تعصبات محلی، محدود قرار داشت. او نظام خود را بر

(۱) - کتاب «امام محمد بن سعود دولة الدعوة و الدعاة» دکتر عبدالله بن عبدالمحسن التركي ص ۱۰۰.

پایه اصول و مبانی نظام سیاسی نوین و احکام شریعت و تحقق «شورا» و سیستم امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت شرعی و تقویت نظام درآمدها و هزینه‌های مالی و اجرای حدود شرعی قرار داد:

پنجم: ایجاد وحدت میان مسلمانان شبه جزیره بر حول محور پیشوا و پرچمی واحد و تلاش پیگیر برای ایجاد همبستگی سرزمینها زیر پرچم (لا اله الا الله و محمد رسول الله) که بسیاری از اهداف او در زمان حیاتش تحقق یافت و بیشتر آن پس از مرگش واقعیت پیدا نمودند.

ششم: تلاش‌های گسترده او برای گسترش عدالت، امنیت، و رفع ستم از ستم‌دیده‌گان و برداشتن مالیات‌ها و عوارض که بر دوش مردم سنگینی می‌کرد^(۱).

هفتم: لغو آن بخش از عادات و رسوم جاهلی و فرهنگ عشیره‌ای که با آموزه‌های شریعت استوار اسلام منافات داشتند. همچنین او عادات زشتی را که در میان مردم رایج گردیده بود، از بین برد. و دست دزدان و راهزنان و جنگ افروزان و انگیزه‌های رویارویی طایفه‌ای را که زمینه را برای آشوب و رعب و وحشت در میان مردم فراهم گردانیده بود کوتاه نمود و روحیه جنگجویی و قهرمانی مردم را به سوی جهاد مشروع برای اجرای احکام دینی، عدالت، امنیت و آسایش اجتماعی جهت داد.

هشتم: در میدان ترویج علم، فقه و معرفت دینی و اهتمام به قرآن و احادیث رسول خدا و علوم علمای سلف و دیگر دانش‌های مفید همکاری همه جانبه داشت و در عصر او و پس از وفاتش نهضت علمی رشد و گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا نموده و حلقه‌های درس و تعداد دانشجویان و ابزار و امکانات لازم مانند: اموال وقفی و تأمین هزینه‌ها، بسیار زیاد گردیده بودند. در واقع آن دو پیشوا در زمینه تلاش برای گسترش علم و هر چه بیشتر شدن تعداد طلاب و اهل علم با یکدیگر توافق نظر و اشتراک مساعی داشتند.

(۱) - نگاه: مرجع سابق.

نهم: امام محمد بن سعود از هر اقدامی برای تقویت حکومت توحید از طریق تقویت توان ایمانی، مادی، معنوی، تهیه اسلحه و آمادگی نظامی، ساختن قلعه‌ها و سنگرها در مناطق مورد نیاز، کندن خندق، و تشویق جوانان و مردم برای آموزش تیراندازی و سوارکاری کوتاهی نمی‌کرد^(۱).

دهم: همچنین او صادقانه از تمامی توان و امکانات حکومتی که آن را پایه‌ریزی کرده بود برای خدمت به دین و دعوت به طور جدی بهره می‌گرفت و با امام محمد بن عبدالوهاب برای فرستادن مبلغین و داعیان دین برای بیان اصول و مبانی اسلام و نهضت و اهداف دولت تازه تأسیس و پاسخگویی به تهمت‌های مخالفان همکاری نزدیکی داشت.

یازدهم: یکی از مهمترین خدمات او در جهت خدمت به دین، تربیت صحیح فرزندان و نوادگان و دیگر اعضای خانواده و مسئولین امور بر پایه تعهد دینی، فضایل اخلاقی و عقاید پاک و خالص و تلاش و مجاهدت در راه آنها بود.

دلیل این موضوع ویژگی‌های شخصیتی فرزند او عبدالعزیز و نوه‌اش سعود و برادران و فرزندان او هستند که در خدمت دین، علم و فضیلت و حمایت از قرآن و سنت رویارویی با بدعت و خرافات، عمل به شریعت خداوند، احترام به علما و گرامی‌داشت ایشان، اهتمام به امور مسلمین، تحقق امنیت، عدالت، و استقرار آن می‌باشد. خداوند به خاطر خدماتشان به اسلام و مسلمانان اجر و پاداش فراوانشان عطا فرماید.

(۱) - منبع قبلی ص ۱۰۲.

فصل اول:

حقیقت حرکت اصلاحی یا آنچه «وهابیت» نامیده می‌شود. انگیزه‌ها و پاسخگویی به اتهامات

موضوع اول: حقیقت حرکت اصلاحی و اولین حکومت سعودی‌ها.

- همان اسلامی است که سلف صالح بر آن بوده‌اند.
- نامگذاری آن به وهابیت و بیان حقیقت در این رابطه.
- وهابیت و رویداد ۱۱ سپتامبر آمریکا.
- حقیقت دعوت براساس شهادت اهل انصاف.

موضوع دوم: انگیزه‌های ظهور دعوت و اهداف اساسی آن.

- ۱- تقویت و تحقق توحید.
- ۲- پالایش منابع دریافت کسب علم و دین.
- ۳- نشر و تقویت سنت و دور انداختن بدعت.
- ۴- عمل به واجبات دینی.
- ۵- اجرای احکام شریعت خداوند.
- ۶- نشر علم و مبارزه با جهل.
- ۷- ایجاد وحدت و دوری از تفرقه.
- ۸- تحقق امنیت و حاکمیت دولت.
- ۹- تلاش برای ریشه‌کن نمودن و عقب ماندگی و بیکاری.

موضوع سوم: اوضاع و احوال نجد و اطراف آن وجود دولتی را

ضروری می‌گردانید.

موضوع چهارم: تکامل در راهکار دعوت و دولت.

موضوع اول: حقیقت حرکت اصلاحی و اولین دولت سعودی: همان اسلامی که سلف صالح بر آن بوده‌اند.

یکی از حقایق مسلم و روشن این است که، نهضت اصلاحی که امام محمد بن عبدالوهاب تمیمی : (متولد ۱۱۱۵هـ و متوفای ۱۲۰۶هـ)، (۱۷۰۳-۱۷۹۲م) آن را آغاز نمود. و پیشوای مجاهد محمد بن سعود : (متولد ۱۱۷۹هـ) (۱۷۶۵م) او را مورد حمایت قرار داد. در واقع ادامه روش «سلف صالح و اهل سنت و جماعت» در روند تاریخ است و چیزی به غیر از اسلام حقیقی نیست که رسول خدا و اصحاب تابعین و ائمه دین (به ویژه ائمه اربعه) و دیگر پیشوایان علم و فقه و حدیث بر آن بوده‌اند.

در این صورت این حرکت مبارک در ارتباط با حقیقت، ماهیت و راهکارهای عقیدتی، علمی و عملی مظهر و بیانگر خود اسلام بوده و هدف آن احیای آن بخش از احکام عقیدتی و فقهی شریعت بوده است که بر اثر ناآگاهی و رویگردانی کنار نهاده شده بودند. از طریق اصلاح عقیده، خالص گردانیدن عبادت، احیای سنت و مقابله با انواع شرک و بدعت و امور اضافه شده به دین، آنها را بار دیگر زنده نمود. استاد عبدالرحمن الرویشد در کتاب «الوهابیه حرکه الفکر والدوله» بر روی اصالت فکر وهابیت و این که مذهب تازه‌ای نیست، بلکه تلاشی بوده برای احیاء و پالایش دین راستین، تاکید نموده است، او می‌گوید:

«اندیشه سلفی وهابی‌ها بر خلاف آنچه مخالفان آن تبلیغ می‌کنند دین یا مذهب جدیدی نیست. بلکه حاصل مجاهدت‌های صادقانه‌ای است با هدف بازگشت به الگوی ساده و فطری اسلام (در اصول و مبانی عقیدتی و فقهی) و تدوین قوانین و احکام شریعت از چشمه زلال آن، انجام گرفته است».

همچنین تلاش پی‌گیری است برای پاکسازی همه جانبه تمامی آن امور بدعی و خرافی که وارد حوزه عقیدتی دینی گردیده و سبب مشوش گردانیدن چهره حقیقی ایمان شده و صفای دین را تباه نموده و مسلمانان را از توان اعتقادی و رفتاری

صحیح محروم نموده‌اند.^(۱)

بیان حقیقت در مورد نامگذاری «وهابیت»:

بکارگیری نام وهابیت بر دعوت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب ابتدا از طرف مخالفان آن بوده و با هدف ایجاد نفرت از آن در میان مردم و طعن و کنایه بار برده شده، زیرا بر این گمان بوده‌اند که او مذهبی تازه یا «مذهب پنجمی» را در اسلام ایجاد کرده است.

استعمال نام «وهابیت» به هیچ وجه در میان اتباع حرکت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب و دیگر سلفی‌های اهل سنت و جماعت رایج نبوده و به آن راضی نبوده‌اند. در عین حال بسیاری از اهل انصاف غیر سلفی و اشخاص بی‌طرف از بکارگیری این نام خودداری می‌کرده‌اند. زیرا می‌دانسته‌اند که وهابی نامیدن آنان در آغاز از روی کینه و دشمنی بوده^(۲) و هدف آنان نشان دادن چهره‌ای غیرواقعی و ایجاد نفرت و پوشانیدن حقیقت از دیگران بوده است، تا بدین وسیله میان آن نهضت مبارک و دیگر مردم عادی و ناآگاه و پیروان فرقه‌ها و مسلک‌ها فاصله بیندازند و علما و متفکرانی را که با حقیقت آن دعوت بیگانه‌اند، فریب بدهند.

بکارگیری لقب «وهابیت» برای حرکت نوین اصلاحی سلفی در میان تعدادی از مخالفان و بعضی از اتباع و هواداران و اشخاص بی‌طرف از روی ناچاری بوده است. بکارگیری نام وهابیت در میان بسیاری از نویسندگان، تاریخ‌نویسان و سیاستمداران، سازمان‌های علمی، وسایل اطلاع‌رسانی تا به امروز رایج است. حتی دامنه موضوع گسترش بیشتری پیدا کرده و نام وهابیت برای اشخاص و گروه‌های منحرف از روش صحیح اسلام و در تضاد با آنچه سلف صالح بر آن بوده و آن دعوت مبارک براساس آن اصول تأسیس شده - بکار گرفته می‌شود. این قضیه به

(۱) - الوهابیة حركة الفكر والدولة - استاد عبدالرحمن الرويشد ص ۱۰-۱۱ چاپ دوم.

(۲) - نگا: مرجع سابق ص ۵-۶.

علت دروغ‌پردازی‌ها و افسانه‌سازی‌های فراوانی است که در ارتباط با نهضت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع آن ساخته و پرداخته شده‌اند.

اما پیروان این دعوت بکارگیری آن نام و پیام و مضامین همراه با مغالطه و توهّمات را براساس اعتبارات و دلایلی قانع‌کننده شرعی، علمی، تحقیقی و واقعی نمی‌پسندند. که در تعریف دعوت که مظهر تمامی تعالیم حقیقی اسلامی است، تعالیمی که رسول خدا و سلف صالح اعم از اصحاب و تابعین و کسانی که راه هدایت را در پیش گرفته‌اند و به آن اشاره کردم، خلاصه می‌شود. بر همین اساس محدود کردن آن زیر هر نام و عنوانی غیر از اسلام و سنت رسول خدا اشتباهی بزرگ و بدعتی مردود و غیر قابل قبول است.

کسانی که درباره آن نهضت مبارک منصفانه و کارشناسانه تحقیق می‌کنند، بدون تردید به این نتیجه خواهند رسید که هدف آن غیر از بازگشت به اسلام خالص و اینکه ادامه حرکت دین راستین خداوند در بُعد عقیدتی، اخلاقی، شرعی و راه و رسم زندگی است، چیز دیگری نیست. که پس از پیدایش پراکندگی در میان امت اسلامی خود را به تبعیت از سنت و منهج پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد و اصحاب گرامی او و تابعین ایشان و تمامی آنهایی که راه ایشان را در پیش گرفته‌اند و روش اهل سنت و جماعت ملتزم شمرده است.

زمانی که قضیه بدین صورت است یعنی دعوت امام محمد بن عبدالوهاب چیزی به جز اسلام و سنتی که رسول خدا آن را آورده و سلف صالح امت اسلامی بر آن قرار داشته‌اند، نیست. بکارگیری نام یا وصف «وهابیت» یا هر نامی دیگر برای آن هیچ معنایی ندارد.

اما گاهی اوصاف شرعی صحیحی برای آن نهضت و اتباعش بر زبان علمای آن و دیگران بکار برده می‌شوند که با اهداف و رسالت آن منافاتی ندارند. مانند: «نهضت شیخ، دعوت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب، دعوت توحید، سلفیه» و براساس آنها اتباعش را با نام سلفی‌ها، موحدین، اهل توحید، اهل سنت، حنابله، نجدی‌ها

و ... دیگر اوصاف مناسب و قابل قبول اسم می‌برند.

یکی از مظاهر فضل خداوند بر پیروان آن حرکت مبارک آن است که بکارگیری لقب «وهابیت» از طرف مخالفان در پاره‌ای از موارد در بر گیرنده معانی مثبتی بوده که پیروان نهضت و عموم اهل سنت به آن افتخار کرده‌اند. هر چند قصد مخالفان آنها توهین و یا دشنام بوده است، برای مثال زمانی که آن را برای کسانی که اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، بکار می‌برند که در واقع یکی از اصول اسلام و شعایر بزرگ و یکی از ویژگی‌های امت اسلامی مسلمانان و علامت بهتر بودن امت اسلامی است، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰).

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

همچنین وقتی که تبعیت از قرآن و سنت و تمسک به دین خالص و توحید و کنار نهادن شرک و بدعت را وهابیت می‌نامند. در واقع نوعی مدح و ستایش و اعتراف است که انسان اهل ایمان را شادمان می‌سازد.

همچنین زمانی که کلمه وهابیت را برای در پیش گرفتن راه و رسم سلف صالح که راه و رسم مؤمنین و سنت پیامبر امین است، بکار می‌گیرند. آن را تعریف و تاییدی بسیار با ارزش باید به شمار آورد.

کسی که در مورد تصور مردم در رابطه با آنچه آن را وهابیت می‌نامند توجه کند، موارد بسیار زیادی از ابهام، در هم آمیختن تناقض و پریشان‌گویی را ملاحظه می‌نماید. وصف رایج برای وهابیت از نظر بسیاری از مخالفان و کسانی که با ایشان همراه شده‌اند برای کسانی که به بدعت‌ها عمل نمی‌کنند، به آنها راضی نیستند و در حد توان با اهل بدعت مخالفت می‌نمایند. گاه هم برای هر مذهب و اندیشه عجیب و شاذی کلمه وهابیت را به کار می‌گیرند.

عده‌ای نیز صفت وهابیت را برای تمامی کسانی که پیرو مذهب اهل سنت و جماعت هستند - در برابر اهل تشیع و یا فرقه‌های دیگر - بکار می‌برند. بعضی هم آن را برای دیدگاه‌های سلفیه و «اهل حدیث و انصار السنه» و امثال آنها بکار می‌گیرند.

تعدادی از رسانه‌های ارتباط جمعی و گرایش‌های غربی و آنهایی که در محدوده آنها عمل می‌کنند، کلمه وهابیت را برای هر مسلمانی که به شعایر دینی و احکام اسلامی التزام و توجه دارد، بکار می‌گیرند. شاید از نظر آنها کلمه «وهابیت» و «بنیادگرایی» با یکدیگر مترادف باشند، آنان تمامی کسانی که با مسئولیت‌های دینی خود عمل می‌کنند تندرو و انعطاف‌ناپذیر به شمار می‌آورند.

پاره‌ای از سازمان‌های حکومتی غربی و اشخاصی که تحت تاثیر آنها قرار گرفته‌اند، وهابیت را با چشم تندرویی، تروریسم، خشونت طلبی، کینه و دشمنی نگاه می‌کنند. اما در واقع این‌ها اتهامی‌های نادرست و جفاکارانه‌ای است^(۱).

وهابیت و رویداد (۱۱) سپتامبر.

در این اواخر و پس از رویداد (۱۱) سپتامبر در آمریکا و پیامدهای آن، اوهام و افسانه‌سازی در مورد وهابیت گسترش روزافزونی یافته است. تا جایی که دشمنان وهابیت و کسانی که کینه مردم عربستان را در دل دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان وهابیت را به قرار داشتن در پشت سر آن رویداد متهم می‌کنند. و بسیاری از روزنامه‌نگاران و دست‌اندرکاران رسانه‌های ارتباط جمعی، نویسندگان و سیاستمداران این افسانه را پذیرفته و تکرار می‌نمایند.

(۱) - «وهابیت» و «وهبیه» به بعضی از فرقه‌های قدیمی خوارج، مخصوصاً فرقه‌های شمال آفریقا اطلاق می‌شود. بنابراین وهابیت به عبدالوهاب الرستمی که یکی از رهبران قدیمی خوارج (دولت رستمیان) بوده، نسبت داده شده است و «وهبیه» به عبدالله بن وهب الواسبی که یکی از رهبران خوارج اولیه بوده نسبت داده شده است. و هر دوی این اصطلاحات قبل از پیدایش دعوت امام محمد بن عبدالوهاب بوده است که بعضی اینگونه دچار اشتباه می‌شوند. نگاه کنید به رساله: تصحیح خطای تاریخی در مورد وهابیت از دکتر محمد سعد الشویعر ص ۴ چاپ ۱۴۱۳. این کتاب توسط ما ترجمه، و چاپ رسیده است. (مترجم).

وجود تضادهای فراوان در تعریف ایشان برای دلالت بر این موضوع کافی است که بسیاری از مردم در موضع‌گیری‌ها و احکام و قضاوت خود در مورد نهضت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع و نیروهای حامی آن در سرگردانی قرار دارند، و بیشتر آنان حقیقت آن را نمی‌شناسند، یا اینکه بسیاری از ایشان قربانی کشش‌های ناروای نفسانی، حق‌ناپذیری، ستمگری و تقلید کورکورانه و ناآگاهی شده و براساس آنها درباره این نهضت و اتباع و حامیان آن داوری می‌نماید.

«دعوت اصلاحی» با هر اسمی نامگذاری یا توصیف و تعریف شود به هر صورت ساختار و تشکلی زنده و پویا و مظهر اسلام خالص و سنت پاک رسول خدا است، همانگونه که او آن را آورده و پس از او اصحاب و سلف صالح آن را فهمیده‌اند، و همانگونه که در مورد آن سخن خواهیم گفت، از تمامی اتهام‌های وارده کاملاً مبرا است.

حقیقت دعوت براساس شهادت اهل انصاف^(۱).

آوردن داوری تعدادی از شهود غیر نجدی که با این نهضت و حامیان حکومتی و علما و اتباعش از نزدیک آشنایی داشته‌اند، خالی از فایده نیست. برای مثال می‌توان از استاد حافظ وهبه نام برد، او زیر عنوان «ما هي الدعوة الوهابية» می‌گوید:

«بر خلاف ادعای نیبهر» دانمارکی، محمد بن عبدالوهاب پیامبر نبوده، بلکه او مصلح، مجدد و مبلغی بوده که مردم را به بازگشت به دین حق و خالص فرا می‌خوانده است. شیخ محمد دارای آموزه‌های شخصی و آراء خاص به خود نیست و تمامی احکام فقهی که در نجد به اجرا گذاشته می‌شد، مطابق با مذهب امام احمد بن حنبل^(۲) بوده است.

(۱) - در فصل مستقلی خواهد آمد.

(۲) - پیشوا و بنیانگذار دعوت می‌گوید: ضمن پیروی از مذهب امام احمد بن حنبل اصلشان بر قبول حکم مستدل است هر چند با آراء و فتواها و کتاب‌های ایشان در تضاد باشد.

اما در میدان عقیده و عبادات گفته‌ها و عملکردهایش با آنچه شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردانش در کتاب‌های خود آورده‌اند، همخوانی دارد. هر چند در پاره‌ای از مسایل فرعی دین با یکدیگر اختلاف دارند، آنان اضافه بر آنچه که گفته شد، باورشان بر این است که عقاید و عبادات بیشتر مسلمانان با اصول و مبانی دین خالص خداوند سازگاری ندارد».

یکی دیگر از ایشان دکتر منیر العجلانی است، او در پاسخ به این پرسش که:

«حرکت وهابیت چه ویژگی‌هایی دارد؟» می‌گوید:

«چندین نفر از نویسندگان و روزنامه‌نگاران این پرسش را مطرح کرده‌اند و پاسخ‌های متفاوتی به آن داده شده است؛ بعضی از آنها آن را نهضت دینی خالص و پاکی به شما می‌آورند که به دنبال بازگشت به خلوص و زلالی نخستین اسلام است و با تمامی انواع شرک و بدعتی که بعد از پیامبر پدید آمده به رویارویی می‌پردازد.

عده‌ای دیگر آن را حرکتی سیاسی می‌دانند که هدف آن استقلال نجد و ممالک عربی از خلافت عثمانی‌ها و تأسیس حکومت عربی مستقلی بوده است و سخن ایشان از دین تنها به خاطر رسیدن به آن هدف بوده است.

جمعی دیگر آن را آمیزه‌ای از «دیانت و قومیت» می‌دانند؛ زیرا مبارزات آن برای تحقق اهداف دینی و قومی و ملی بوده و حکومتی و سیستمی قرار گرفته بر اسلام را در چارچوب اندیشه سلفی به وجود آورده است.

«هنری لاوست» مستشرق فرانسوی می‌گوید:

«تا کنون روح و حقیقت و مفهوم وهابیت به صورت کامل تعریف نشده است».

همچنین گفته می‌شود: وهابیت حرکتی دینی است با هدف بازگرداندن اسلام به پاکی و زلالی نخستین آن. گاه هم آن را به عنوان نهضتی برای پاکسازی و اصلاح می‌شناسد که با سخت‌گیری و تندروی همراه است و همچون - پروتستانها در میان مسیحیت - عقیده تقدیس اولیا را مردود می‌شمارند و به سختی و به صورتی همه جانبه با آن مبارزه می‌نمایند.

همه آنها در واقع تلاشی است برای تعریف وهابیت براساس برخی از صفات و ویژگی‌های درجه دوم آن. آنگونه که مورد نظر مخالفان و دشمنان است، یا تعدادی از تندروان و افراطی‌های نهضت آن را ارائه داده‌اند.

برای تعریف صحیح حرکت وهابیت هیچ راهی به جز مراجعه به کتاب «السیاسة الشرعية» ابن تیمیه وجود ندارد. اگر از آن راه وارد شویم توانسته‌ایم تعریف درستی از وهابیت را اینگونه ارائه بدهیم که: «حرکتی است اصلاحی، تجدیدی، سیاسی و دینی که به دنبال تأسیس نظام و حکومت اسلامی قرار گرفته بر پایه همان اصولی است که امام ابن تیمیه در آن کتاب خود آنها را یادآور شده است».

همچنین با مطالعه مجموعه مطالبی که با عنوان «مجموعه الرسائل والمسائل النجدية» در عربستان سعودی چاپ و منتشر شده معلوم می‌شود که افکار وهابیت به تمام معنی بر پایه مطالب موجود در کتاب‌های «السیاسة الشرعية» و «الحسبة» ابن تیمیه و «السیاسة الحکمیة» ابن القیم قرار گرفته است.

رأی ما:

دکتر منیر العجلانی در ادامه می‌گوید:

«به نظر ما نهضت شیخ محمد بن عبدالوهاب فراخوانی به بازگشت به اسلام نخست و آغاز طلوع فجر دوباره آن است. وقتی اینگونه آن را نگاه کنیم، خود را از دست مناقشه‌های بیهوده بی‌نیاز نموده‌ایم. زیرا کسی که مردم را به اسلام نخستین فرا می‌خواند در واقع آنان را به اسلامی که در مدینه و در عصر رسول خدا و بعد از آن عصر خلفای راشدین دیده می‌شده دعوت می‌نماید».

تا آنجا که می‌گوید:

«نهضت محمد بن عبدالوهاب نهضتی اصلاحی و نوسازی، پاکسازی، پالایش و احیای همه آن امور و اوامر اسلام است که مسلمانان نسبت به آنها بی‌توجه مانده بودند، همچنین پاکسازی اسلام از انواع شرک و بدعتی بوده که به آن وارد شده است».

دعوت محمد بن عبدالوهاب تلاش فیلسوفی نشسته در خلوت خانه خویش نبوده است، بلکه نهضت او قیام و رهبری احیاگرانه‌ای بوده که در میدان دفاع از عقیده خویش با بهره‌گیری از تمامی توانایی‌های ذهنی، زبانی، فکری و علمی، مبارزه می‌کرده است. دعوت امام محمد بن عبدالوهاب مجموعه‌ای از مسایل نظری و یا کتابی که مردم آن را مطالعه کنند و بس، نبوده است، بلکه او اقدام به ترسیم راهکاری نمود و دیگران را به عملی نمودن آن - ابتدا با بهره‌گیری از موعظه حسنه و سپس با استفاده از توان سیاسی و حکومتی که براساس شریعت اسلام تأسیس شده بود - فرا می‌خوانده است.

روش و برنامه شیخ محمد بن عبدالوهاب صرفاً نهضتی برای اصلاح دینی بدان معنی که اروپایی‌ها آن را برداشت می‌کنند و قایل به جدایی میان دین و دنیا هستند، نبوده است از طرف دیگر آنان میان دین و قانون قایل به جدایی هستند و می‌گویند: دولت مردم را به پیروی از قوانین که از طرف مجالس قانونگذاری تصویب شده ناچار می‌کند، اما نمی‌تواند آنها را به پیروی از دستورات دینی ناچار نماید و از طرفی قوانین آنها غالباً با احکام و آموزه‌های دینی در تضاد است.

اما اسلام ترکیبی است از دین و دنیا، و نهضت شیخ محمد بن عبدالوهاب دعوتی فراگیر برای سر و سامان دادن به امور دینی و سیاسی بوده است^(۱).

دکتر عبدالرحیم عبدالرحمن عبدالرحیم می‌گوید:

«بعضی از نویسندگان نام «مذهب» را برای دعوت سلفی بکار می‌گیرند. و عده‌ای هم آن را وهابیت می‌نامند. اما حقیقت آن است که بکارگیری آن دو توصیف درست و دقیق نیستند. زیرا نهضت او ایجاد مذهبی جدید در اسلام نبوده است. تا بتوان برای آن نام مذهب را بکار گرفت. حتی بنیانگذار دعوت تمامی تلاش خود را بکار گرفته تا به مردم بفهماند که او ایشان را به پیروی از مذهبی جدید در اسلام فرا نمی‌خواند. و در رساله‌هایش این موضوع را یادآور شده که:

(۱) - تاریخ البلاد العربیة السعودیة ۱ / ۲۳۹-۲۴۲.

«من چیزی تازه و پدیده‌ای جاهلانه‌ای را به وجود نیاورده‌ام. بلکه خداوند سپاس می‌گویم و منت و قدرت را از آن او می‌دانم و می‌گویم که: خداوند مرا به صراط مستقیم، دین استوار و امت ابراهیم حقیقت‌طلب و بدور از شرک و مشرکین هدایت فرموده است. الحمد لله مردم را به مذهبی تازه چه صوفیانه و چه غیر آن فرا نمی‌خوانم، بلکه مردم را به «توحید» خداوند بدون شریک و سنت رسول خدا که امت اولین و آخرین را به تبعیت از آن توصیه فرموده، فرا می‌خوانم»^(۱).

«اما توصیف دعوت او به وصف وهابیت را مخالفان شیخ محمد بن عبدالوهاب بکار می‌گرفته‌اند، تا از آن طریق این موضوع را به مردم القا کنند که، اصول و مبانی نهضتی که مردم را به آن فرا می‌خواند، بدعت و خارج از چارچوب اصول و قواعد دین است. حتی ترک‌های مخالف او و کسانی که پای خود را در جای پای آنها نهاده بودند، در مورد دعوت او راه افراط را در پیش گرفته و پیروان آن را «رافضی و خوارج» نامیده بودند. حتی اسناد رد و بدل شده میان محمد علی پاشا حاکم آن وقت مصر و «باب عالی» در استانبول، نشان می‌دهد محمد بن سعود را که - هدفی به جز گسترش اصول و ارزش‌های دعوت سلفی نداشت - به شورش و خوارجی بودن متهم کرده بودند»^(۲).

محمد جلال کشک نیز می‌گوید:

«دعوت به توحید که امام محمد بن عبدالوهاب منادی آن بود با استقبال گرم علما و اندیشمندان در بسیاری از کشورهای اسلامی رو به رو گردید، در واقع باید گفت که: هیچ عالم و محقق به خود اجازه نمی‌دهد آن را تماماً مردود بشمارد. از طرف دیگر مخالفان او بر روی این موضوع تاکید می‌ورزیدند که: «در آن چیز تازه‌ای وجود ندارد» و به بحث و مناقشه در مورد مسایل شکلی، و سر هم کردن اتهامات پرداختند. در حالی که تعداد زیادی از علما، فقها و حتی مستشرقین سازگاری دعوت امام

(۱) - بخشی از نامه امام به عبدالله بن محمد بن عبداللطیف کتاب الدرر السینه : ۳۷/۱ مراجعه شود.

(۲) - الدولة السعودية الاولى دکتر عبدالرحیم عبدالرحمن عبدالرحیم / ۱ - ۴۰ - ۴۱.

محمد بن عبدالوهاب با اسلام راستین را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهند». این بشر نیز بر این باور است که اگر اطرافیان «شریف غالب» او را وسوسه نمی‌کردند که وهابی به دنبال بدست آوردن دل و تغییر رویکرد او نیستند، بلکه به دنبال گرفتن حکومت از او هستند، او با افکار و دعوت محمد بن عبدالوهاب موافقت می‌کرد. اما دل او لرزید و پرید. و راه رویارویی با دعوت را در پیش گرفت. امام محمد بن عبدالوهاب و جانشینان و وارثان او بر روی این موضوع تأکید می‌ورزیدند که در دعوت او چیزی تازه وجود ندارد و او بنیانگذار مذهب تازه‌ای نبوده است. این سخن کاملاً طبیعی و درست است هر چند تأکید بر روی نفی اتهام آوردن مذهب پنجم تا حدودی مبالغه‌آمیز است، زیرا مذاهب ذاتاً دین فرود آمده از جانب خداوند نیستند، بلکه اجتهاد مردان میدان علم و فقه می‌باشند و ما نیز از آن علم و فقاہت بی‌بهره نیستیم».

سعی در نفی آوردن مذهب جدید توسط رجال نهضت در مسجد و مراکز دولتی به جایی رسیده بود که از استعمال کلمه وهابیت خودداری می‌ورزیدند و امام محمد بن عبدالوهاب را تنها شاگرد و یا فقیهی از فقهای مذهب رسمی و سنتی امام احمد بن حنبل به شمار می‌آوردند. اما در اینجا این پرسش مطرح است که، چرا او تا به این حد توانسته است بر روی ذهن مردم و جامعه‌های اسلامی تاثیرگذار باشد و انرژی‌های متراکم اهل ایمان را به گونه‌ای مورد استفاده قرار بدهد که بتواند تاریخ منطقه را دگرگون نماید.

امام محمد بن عبدالوهاب مردم را به مسلک صوفیگری، مذهبی فقهی، یا علم کلام و یا پیروی کردن از ائمه بزرگوار فرا نمی‌خواند، بلکه او می‌گفت: «من همه را به تبعیت از سنت رسول خدا که امت مسلمان و گذشتگان و آیندگان را به آنان توصیه فرموده، دعوت می‌نمایم. امیدارم هیچ حق و حقیقتی را که به من عرضه می‌شود مردود نشمارم. بلکه من خداوند و فرشتگان و تمامی مخلوقاتش را به گواهی می‌گیرم که اگر سخن حقی داشته باشید، با روی گشاده آن

را بر روی چشم قرار می‌دهم، اما هر چیزی را که با آن مخالف باشد، نمی‌پذیرم». «بدین صورت شیخ باب اجتهاد را به تمام معنی باز کرد و طی نامه‌ای خطاب به شریف غالب نوشت:

«اگر موضوع موضوعی اجتماعی است، ما در برابر آن سکوت می‌کنیم، اما اگر مسأله جای اجتهاد دارد، باید برایتان معلوم باشد که در عرصه مسائل اجتهادی از اظهار نظر مجتهد نباید جلوگیری کرد».

بدون شک او از کسی که درباره شیوخ مکه سخن می‌گوید، روشنفکرتر و نوگراتر است، بلکه با توجه به گفتگوی مشهور میان علمای وهابی و دیگر علمای مکه، سازگاری بیشتر افکار او به روح اسلام معلوم می‌گردد. برای مثال یکی از شیوخ حنفی گفته بود که: «من از آنجا که مقلد امام ابوحنیفه هستم به جز رای او رای کس دیگری را نمی‌پذیرم. همچنین از تو قبول نمی‌کنم که بگویی: خداوند چنان فرموده و پیامبرش این چنین گفته است، زیرا ابوحنیفه علم و آگاهی از قرآن و سنت از من و تو بیشتر بوده است».

بدین صورت معلوم می‌شود که ما با توجه به پیش داوری‌های نادرستی که به امام محمد بن عبدالوهاب و نهضت او و حتی در مورد سلفیه - به ویژه زمانی که بر پایه فرهنگ رایج بازاری و عامیانه با ایشان برخورد می‌کنیم - ستم روا می‌داریم. «نظام اجتماعی سعودی یا قیام وهابی‌ها علیه خلافت عثمانی‌ها در واقع تلاشی به موقع برای خارج شدن از کشتی در حال غرق شدن خلافت آنها بوده است. که تنها صفی از فرصت‌طلبان در آن باقی مانده بودند که جلو تمامی کسانی را که قصد تعمیر آن کشتی را داشتند، می‌گرفتند».

«در قاهره، مکه و حتی استانبول هیچ کس از سقوط، بخارا، سمرقند و قفقاز - در حالی که تاریخ و تمدن اسلامی در آنها قدیمی‌تر و ریشه‌دار از بلگراد، سالونیک و حتی خود اسلامبول بود و ملت‌های آن از قرن اوّل هجری صد در صد مسلمان بودند - خبر نداشت، یا چیزی بر زبان نمی‌آورد. بلکه آن پایتخت‌ها (قاهره، مکه و

اسلامبول) پس از شلیک توپخانه‌های ناوگان‌های اروپاییان در سواحل ممالک عربی بر خود لرزیدند و بیدار شدند و از «توطئه انقلاب از پیش برنامه‌ریزی شده» و پدیده تهاجم کفار و پیروزی بر مال و ناموس مسلمین، سخن به میان آوردند.

اما به تمام معنی این پرسش مطرح شد که چه باید کرد؟ و با آن به چالش کشیده شدن‌ها چگونه باید به رویارویی پرداخت؟ اولین پاسخی که در جهان عرب مطرح شد و آثار آن تاکنون هم ادامه دارد، همان طرح امام محمد بن عبدالوهاب بود که محمد بن سعود آن را مورد حمایت قرار داد و براساس این قاعده استوار بود که: «این دین در آینده تنها با همان روشی که مسلمانان نخستین پیروز شدند، پیروز خواهد گردید».

محمد بن عبدالوهاب با طرح این موضوع که: «در سنت‌ها و قوانین هستی خطا و اشتباهی در کار نیست و این کافران نبوده‌اند که اهل ایمان را شکست داده‌اند، بلکه گمراهانی همچون خود را شکست داده‌اند که (پس از مسلمان بودن) بار دیگر به شرک برگشته و در نتیجه دین و دنیا را از دست داده‌اند، همه را غافلگیر کرد.» مظاهر شرک و بت‌پستی در بسیاری از ممالک اسلامی گسترش پیدا کرده بود و تنها در تقدیس مشایخ و اولیاء و رهبران طریقه‌های صوفی و ... خلاصه نمی‌شد. حتی کار به ایمان و اعتقاد به تاثیرگذاری سنگ و چوب رسیده بود. در مصر درختی با نام «ام الشعور» وجود داشت که مردم از آن کسب برکت می‌کردند و بر این باور بودند که روحی در درون آن قرار دارد، و بسیاری از زیارت‌کنندگان با هدف از میان برداشتن دشمنان خود و طلب کمک قطعه‌ای از لباس خود، یا بدهکاران خود را به میخ‌های موجود بر روی در متولی آن آویزان می‌کردند؟! همچنین تعدادی از مردم عامی مصر از ده قرن پیش تا کنون شکایت و گلایه‌های خود را به صورت مکتوب برای امام شافعی می‌نوشتند و اعتقادشان بر این بود که او آنها را می‌خواند، و چون قاضی شرع است و در موردشان قضاوت می‌نماید؟!^(۱).

(۱) - کتاب «السعودیون والحل الاسلامی» از محمد جلال کشک (ص ۸۷ تا ۱۰۸ به اختصار) گرفته شده است.

موضوع دوم: عوامل ظهور دعوت اصلاحی و اهداف اساسی آن

نهضت اصلاحی در نجد به وسیله امام محمد بن عبدالوهاب پایه‌ریزی شده و در شرایطی از طرف محمد بن سعود مورد حمایت قرار گرفت که در تمامی عرصه‌های دینی، دنیوی به چنان نهضتی احیاگرانه نیاز مبرم احساس می‌شد و برای آن انگیزه‌ها و توجیهات شرعی و واقعی کافی وجود داشت که مهمترین آنها عبارت بودند از:

۱- واقعیت بخشیدن به حقیقت توحید.

اولین و مهمترین عامل و انگیزه برپایی نهضت احیا و نوگرایی امام محمد بن عبدالوهاب، مساله تبیین و تحقق توحید و کنار نهادن شرک بوده است موضوعی که در میان انبیاء و دشمنان و مخالفان آنها همچین داعیان و مصلحین و دشمنان ایشان مهمترین و حساس‌ترین قضیه به شمار می‌آید و چیزی به جز تلاش برای تحقق این امر خداوند خطاب به تمامی اهل تکلیف نیست که: ﴿أَنْبِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶).

«خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

نهضت اصلاحی در جهت استجابت امر خداوند برای اقامه دین و خالص گردانیدن عبودیت، تعظیم خداوند از طریق اسماء و صفات و مقابله با انواع شرک و وسایلی که به آن منتهی می‌شوند پایه‌گذاری گردید این هدف نخستین آن دعوت مبارک بوده است.

۲- سالم بودن منابع کسب معلومات دینی.

در میان اهل اهواء و ابتداع منابع و مراجع بسیاری وجود دارند و آنان دریافت دین از قرآن و سنت را سالم و خالص نگردانیده‌اند. یکی دیگر از اهداف دعوت اصلاحی، باز گردانیدن مردم به منابع حقیقی دین، یعنی قرآن و سنت براساس فهم و قرائت سلف صالح و آثار پاک و خالص ایشان بوده است.

۳- بیان و ترویج سنت و مقابله با مظاهر بدعت.

در میادین مختلف عقیده، عبادات، اعیاد و

۴- قیام به واجبات دینی و فرایض عمومی آن.

همچون فراخوانی به خیر و نیکی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد در راه خداوند، تحقق همان خیری است که خداوند امتش را بدینگونه توصیف کرده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» آل عمران: ۱۱۰.

«شما بهترین امتی هستید که برای (هدایت) مردم پدید آمده‌اید زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خداوند ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند برایشان بسیار بهتر بود». و به نصیحت کردن به کتاب خدا و سنت رسولش و سنت ائمه مسلمین و اجرای حدود شرعی و رعایت کردن عدالت بین مردم، فرا می‌خواند.

۵- اجرا و تحقیق حاکمیت شریعت خداوند.

بسیاری از مسلمانان به ویژه اهل بدعت و جمع زیادی از مردم عامی و روستا و بادیه‌نشینان از التزام و عمل به شریعت خداوند در بسیاری از امور دینی و دنیوی خود رویگردان شده بودند، زیرا بدعت و عادت‌ها و رسوم و فرهنگ جاهلی حاکم گردیده و بسیاری از مردم چیزهایی غیر از شریعت خداوند را به حکمیت و مرجعیت پذیرفته بودند. جمع زیادی از آنان برای کسب خیر و دفع شرّ به کاهنان و ساحران فریبکار مراجعه می‌نمودند و در نتیجه به همان بلایی که خداوند به آنان در صورت رویگردانی از ذکر و اطاعت او به آنان هشدار داده بود، مبتلا گردیده بودند.

«وَمَنْ اعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» طه: ۱۲۴

«هر کسی از ذکر (و قرآن) من رویگردان شود به راستی زندگی پر از سختی و مشکلاتی خواهد داشت».

۶- ترویج علم و رویارویی با ناآگاهی و عقب ماندگی.

عصری که دعوت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب در آن ظهور کرد در اوج

گسترش جهل و تقلید کورکورانه قرار داشت و رویگردانی از آموزش علوم شرعی و کسب معلومات دینی بسیار گسترش یافته بود. در بسیاری از میادین زندگی فردی و اجتماعی بیسوادی و عقب ماندگی بیداد می‌کرد. وضعی که وجود نهضت و دعوتی قوی برای نشر و گسترش علوم شرعی و وسایل معرفت و فقه دینی و برگرفتن دین از منابع اصلی (قرآن، سنّت و آثار سلف صالح) و در کنار آنها اهتمام به علوم و معارف مفید دنیوی، ضرورتی حیاتی پیدا کرده بود.

۷- تحقق وحدت و همگرایی و کنار نهادن تفرقه.

بسیاری از مسلمانان در باتلاق تفرقه و پراکندگی که بر اثر گسترش پیروی از امیال و آرزوها، بدعت، جهالت و رویگردانی از دین و گام گذاشتن در راه‌های انحرافی و شهوات و شبهات، زمین‌گیر شده و در نتیجه به جهالت، ذلت، درماندگی، پراکندگی و شکست دچار شده بودند. اموری که خداوند متعال در مورد آنها به اهل ایمان هشدار داده و فرموده است:

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»: الانفال: ۴۶

«نزاع و کشمکش نکنید تا شکست نخورید و توانتان از بین نرود»

پس ناچاراً برای اصلاح امت باید به عقیده و شریعت پاک که باعث وحدت و استقامت و عزت می‌شود، پناه برد.

۸- تحقق امنیت و حاکمیت.

بزرگترین و مهمترین چیزی که عامه مسلمانان به ویژه نجدی‌ها و مردم جزیره‌العرب بعد از توحید و واجبات دینی به آن نیاز داشتند، تحقق امنیت و وجود حکومت صاحب شوکت بود که وجود آنها در کنار یکدیگر برای اقامه دین، عدالت و امنیت ضرورتی اساسی است، زیرا بدون وجود حکومت، امنیتی تحقق پیدا نخواهد کرد، این چیزی بود که دعوت و پیشوای آن به درستی آن را درک نموده بودند.

در واقع ضعف حاکمیت، و نبود امنیت در شرایطی که حکومت عثمانی‌ها در بدترین شرایط ضعف خود قرار داشت در جزیره‌العرب و به ویژه نجد، ایجاد و

تأسیس حکومتی قوی را برای قیام به ولایت شرعی حفظ امنیت جان، حرمت و دارایی مردم، اجرای عدالت و قضاوت در میان مردم، اجرای حدود، ترویج علم و خیر و رویارویی با جهل و شرّ و ستم امر به معروف و نهی از منکر که تمامی آنها جزو اوامری الهی هستند، از هر زمانی بیشتر ضرورتش احساس می‌شد.

۹- مقابله با عقب‌ماندگی و بیکاری.

عصری که نهضت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب در آن ظهور کرد، به عقب‌ماندگی همه جانبه و بیکاری عمومی شهرت داشت، وضعی که تلاش برای ایجاد تحرک و پویایی اجتماعی و اقتصادی و تلاش برای از بین بردن اسباب و عوامل عقب‌ماندگی، فقر، بیکاری و بی‌مسئولیتی را ضرورتی حیاتی به شمار می‌آورد.

موضوع سوم: اوضاع و احوال نجد وجود حکومتی قوی را ایجاب می‌کرد

درست‌ترین وصف اوضاع و احوال نجد - را از زبان ساکنین آن به ویژه عالمان و محققان که به این موضوع توجه داشته‌اند - و در رأس آنها امام دعوت اصلاحی که نهضت خویش را در ارتباط با آن اوضاع و احوال تأسیس نموده بود، باید شنید و از آنها جویای درمان بیماری‌هایی شد که جامعه نجد و دیگر ممالک اسلامی از آن رنج می‌بردند، زیرا بسیاری از مردم در بیراهه‌های بدعت و خرافات و ستم و جاهلیت سرگردان شده بودند.

در واقع عامل و سبب اصلی قیام دعوت اصلاحی امام محمد بن عبدالوهاب، آن اوضاع و احوال نابسمان بود، او با توجه به آن عوامل و شرایط خاص، مردم را مورد خطاب قرار می‌داد، او در مقام گفتگو با مخالفان و بسیاری انحراف‌های بزرگ و گسترده از اسلام می‌گفت:

یکی از مهمترین و بزرگترین آن انحراف‌ها شخصیت، بت، سنگ و چوب‌پرستی است برای یکی گوسفند قربانی می‌شد، و برای دیگر نذر و نیاز صورت می‌گرفت، از دیگری درخواست قبول دعا و فریادرسی دردمندان می‌شد، و آدم‌های درمانده و گیر افتاده در خشکی و دریا به آنها متوسل می‌شدند، و گمان می‌برند که توسل و استغاثه از آنها - هر چند خداوند را نافرمانی کنند - در دنیا و آخرت برایشان مفید واقع خواهد شد.

اگر شما گمان می‌برید چنین اعتقادات و اعمالی، همان بت‌پرستی و آلودگی‌هایی نیست که قرآن از آنها سخن می‌گوید، بسیار باید تعجب کرد! من عالمانی را نمی‌شناسم که در مورد ناروا بودن آنها با یکدیگر اختلاف داشته باشند، مگر کسانی که به همان وضعی که یهودیان گرفتار آمده‌اند، دچار شده باشند که به بت و طاغوت ایمان پیدا کرده‌اند. ادعا می‌کنید که توانایی جلوگیری از آن را ندارید؟ اما اگر توانایی

جلوگیری از تمامی آنها را ندارید، می‌توانید از بخشی از آنها جلوگیری کنید. در حالی که در ارتباط با این مسایل از در مخالفت با من بر آمده‌اند و خود را اهل علم به شمار می‌آورند، اما در عین حال خود را به شرک آلوده نموده و دیگران را به آن فرا می‌خوانند. اگر انسانی را دیدند که در مورد توحید خالص و دوری از مظاهر شرک سخن می‌گوید، او را به کفر و فسق متهم می‌کنند. به هر حال از کسانی که برای خشنودی مردم خشم خداوند را شامل حال خود می‌کنند، به خداوند پناه می‌بریم.

یکی دیگر از آن موارد، اقداماتی است که پیروان ابلیس و پیروان کاهنان، ساحران و فال‌بینان انجام می‌دهند که در واقع جزو مجرمان و یا جاهلانه به شمار می‌آیند. بسیاری از آنها بی هم که خود را از اهل علم به شمار می‌آورند پاره‌ای از آن امور غیر طبیعی را انجام داده و مردم را دچار توهم می‌کنند و کار خود را همچون معجزه انبیاء و کرامت اولیا به شمار می‌آورند و هدف آنان چاپیدن اموال مردم و جلوگیری از راه رشد دین صحیح خداوند است، تا جایی که تعدادی از مدعیان علم بعضی از آن امور را بخشی از میراث پیامبران و علم به اسماء الله به شمار می‌آورند. اما حقیقت این است که آن دخل و تصرف‌ها به بت و طاغوت تعلق دارند، اما این مصداق آن فرموده رسول خدا است که: «لَتَتَّبِعَنَّ مَنْ كَان قَبْلَكُمْ...»^(۱).

«از راه و رسم ملت‌های پیش از خود (یهودیان و نصرانی‌ها) مو به مو و قدم به قدم تقلید می‌کنید».

یکی دیگر از آن امور پدیده رباخواری است که با حيله و فریب «اصحاب السَّبْتِ». یهودی و حتی بدتر از آن مشابهت دارد. من تمامی کسانی را که در این مورد با من اختلاف نظر دارند به یکی از چهار مورد زیر فرا می‌خوانم:

- ۱- قبول حکمیت کتاب خداوند (قرآن). ۲- قبول سنت صحیح رسول خدا .
- ۳- اجماع اهل علم. ۴- در غیر این صورت آنان را به مباحله دعوت می‌نمایم. درست

(۱) - رواه البخاری (۳۴۵۶) و مسلم (۲۶۶۹) از حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه.

همان کاری که ابن عباس در ارتباط با پاره‌ای از فرایض مخالفان را به آن فرا می‌خواند و همانگونه که سفیان و اوزاعی در رابطه با مسأله بلند نمودن دست‌ها در نماز به آن متوسل می‌شدند، و بسیاری دیگر از اهل علم آن را مورد توجه قرار می‌دادند^(۱).

یکی از علمای طرفدار دعوت اصلاحی به نام شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمن بن حسن، در مقام بیان و توصیف اوضاع و احوال امت اسلامی در نجد و بسیاری از ممالک همجوار در شرایطی که نهضت امام محمد بن عبدالوهاب آغاز شد و قبل از آن می‌گوید:

«در میان مردم عصر- امام محمد بن عبدالوهاب - اسلام به شدت دچار غربت شده بود و آثار دین در میان آنها کم رنگ و پایه‌های کاخ ملت حق‌گرا منهدم گردیده و اکثریت آنان به همان باورها و رفتارهای عصر جاهلی بازگشته بودند. پرچم شریعت پایین آمده بود و جهالت و تقلید و اعراض از قرآن و سنت همه جا را فرا گرفته بود، کودکان به سن جوانی و میان‌سالی می‌رسیدند و سالمند می‌گردیدند. اما به جز همانی که اهل آن منطقه از اسلام می‌دانستند، چیز دیگری را از آن نمی‌دانستند، و مردان و زنان پیر هم به آنچه پدران و اجداد خود یاد گرفته بودند پیروی می‌کردند، و در میان بسیاری از مردم سخن ساحران، کاهنان و دروغگویان خریدار و طرفدار داشت. اکثر آنان مسئولیت‌های یکتاپرستی خود را کنار نهاده و تمامی هم و غم خود را به استغاثه و توسل و دلبستگی به غیر خداوند، یعنی روی‌آوری به اولیاء و صالحان و بتها و ابلیسان بکار می‌گرفتند.

بسیاری از علما و رؤسای عشایر نیز همانگونه می‌زیستند و به آن وضع راضی بودند، عادات و رسوم ایشان را به خود مشغول نموده، کشش‌های نفسانی و مادی آنان را از جستجوی حق و حقیقت و طلب هدایت باز داشته بود. برای بسیاری از باورهای خود به روایت‌های جعل شده و حکایت‌های بی‌پایه و اوهام و خیالات

(۱)- الدرر السنية ۱/ ۵۳-۵۴.

- همچون عصر جاهلیت - استناد می‌کردند. و تعداد زیادی از آنان گمان می‌کردند که سنگ و چوب و گنبد و بارگاه‌های ساخته شده بر روی قبور بزرگان می‌توانند عامل «جلب منفعت و یا دفع مضرت» شوند.

﴿نَسُوا اللَّهَ فَاذْسَبْتَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (الحشر: ۱۹).

«خدا را فراموش کردند، فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند) و خدا نیز آنها را به خودفراموشی گرفتار کرد (به سبب این که خدا را در آسوده‌حالی و نعمت فراموش کردند او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید)، آنها فاسقانند».

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْمُونَ﴾ (الأعراف: ۳۳).

«بگو: خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید».

اما سرزمین نجد میدان تاخت و تاز نفس و شیطان شده بود و بسیاری از مردم به زیارت قبر زید بن خطاب روی آورده و با امید کسب خیر و رحمت و دفع شرّ و زحمت به او متوسّل می‌شدند. و گمان می‌کردند او می‌تواند نیازهای آنان را برآورده سازد، و همان امید و انتظار را از قبیری که گمان می‌رفت متعلق به ضرار بن أزور است، داشتند، باورهایی کاملاً بی‌پایه و افتراهایی آشکار دیگری از این قبیل.

همچنین در نجد درخت خرمایی نری وجود داشت به نام «فحال» که مردان و زنان به کنار آن می‌رفتند و زشت‌ترین کارها را در آنجا انجام می‌داند. هر گاه زمان ازدواج دختر خانمی به تاخیر می‌افتاد به کنار آن درخت می‌رفت آن را در آغوش می‌گرفت و با حالتی پر از امید و آرزو خطاب به آن درخت می‌گفت: ای سرور نرها پیش از پایان سال شوهری از تو می‌خواهم! همچنین درخت دیگری به نام «طرفیه» وجود داشت که شیطان آن را وسیله فریب مردم قرار داده و آنان را به آن دلبسته

نموده بود و از آن امید خیر و برکت داشتند، تکه پارچه‌هایی را به امید آنکه فرزندان‌شان به بلا و گزندگی گرفتار نگردند. به آن آویزان می‌نمودند؟!

و در پایین شهر کوچک «درعیه» و در دامنه کوه غاری قرار داشت که گمان می‌کردند آن غار برای شاهزاده خانمی از دل کوه شکافته شده بود، به این علت که چند نفر قصد اذیت و آزارش را داشته‌اند، اما کوه برای او دهان باز کرد و او را مورد حمایت قرار داد. مردم برای آن غار گوشت و نان می‌بردند که در واقع عوامل فریبکار و ابلیس صفت از آنها سوء استفاده می‌کردند.

همچنین در همان شهر کوچک مردی به نام «تاج» بود که ادعای ولایت می‌کرد، مردم به او مراجعه می‌کردند تا از او کسب برکت کنند و مورد کمک و حمایت او قرار بگیرند. حتی تعدادی از حاکمان و ستمکاران به سبب آنکه گمان می‌کردند او از قدرت غیبی خاصی برخوردار است، از او هراس داشتند. اما در مورد او حکایت‌های زشتی را نقل می‌کنند که بیانگر رویگردانی و دوری آنان از احکام و ارزش‌های امت مسلمان به شمار می‌آید. دیگر مناطق نجد همانگونه بودند و از دین خداوند رویگردان شده و عملاً بسیاری از احکام و شریعت را انکار می‌کردند.

جای تعجب دارد که آن باورهای باطل و عادات و رسوم در بسیاری از مناطق از جمله «مناطق اطراف مکه و مدینه گسترش یافته بود. از جمله آنها کارهایی بود که در کنار قبر و بارگاه ابوطالب انجام می‌دادند، آنان هرگاه دچار مشکلی می‌شدند و مصائبی پدید می‌آمد، نزد قبر او می‌آمدند و به او متوسل می‌شدند و آن چنان برای آنها احترام قایل بودند که اگر دزد، راهزن و یا آدم ظالمی از دست آنها فرار می‌کرد. و به آن قبرستان وارد می‌شد، در امان می‌ماند و هیچ کس جرأت تعرض به او را نداشت.

یکی دیگر از آن موارد کارهایی بود که در کنار قبر اُمّ المؤمنین میمونه و اُمّ المؤمنین خدیجه انجام می‌داند، که سکوت در برابر آنها برای هیچ مسلمانی که به خداوند ایمان داشت و به سعادت آخرت امیدوار بود، قابل قبول نبود؛ زیرا در آنجا زنان و مردان با یکدیگر در می‌آمیختند و کارهای زشت و خلافی را مرتکب

می‌شدند، و در دیگر مناطق از جمله مکه و اطراف آن در کنار قبر بزرگان همان اعمال نامشروع صورت می‌گرفت.

در کنار قبر ابن عباس که در طائف بود کارهای شرک‌آلود بسیاری انجام می‌گرفت که قلب هر انسان آگاه و اهل ایمان و صادقی را آزار می‌داد، کارهایی که با آیات قرآن و سنت صحیح رسول خدا در تضاد بود. مردم در کنار قبر با حالتی زار، ذلیلانه و درمانده می‌ایستادند و با تمام وجود برای حل مشکلات و رسیدن به آرزوهای خود به او متوسل می‌شدند و همچون عبدی که معبود خود را دوست بدارد، به او اظهار محبت می‌کردند و برای او نذر و قربانی صورت می‌دادند.

بیشتر کسبه و بازاریها و عامه مردم هنگام رفتن به بازار می‌گفتند: ای خدا و ای ابن عباس روزی امروزمان را از شما می‌خواهیم! و در بسیاری از امور خود او را به فریادرسی می‌خواندند. محمد حسن نعیمی زبیدی نقل کرده که: مردی خردمندی وقتی کارهای شرک‌آلودی را که اهل طائف انجام می‌دادند، دید گفت: مردم طائف خداوند را نمی‌شناسند، بلکه ابن عباس را بهتر از او می‌شناسند، یکی از مدعیان علم و دانش طرفداران خرافات در پاسخ به او گفته بود: همین که ابن عباس را می‌شناسند کافی است، چون او خداوند را می‌شناسد؟!

این شرک بزرگ را ملاحظه فرمایید که به چه میزان عاملان آن راه انحراف را در پیش گرفته بودند. و آن را با این فرموده خداوند بسنجید که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا

سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (البقره: ۱۸۶).

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم».

همچنین این آیه از قرآن که: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن:

۱۸). «مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید»

از طرف دیگر رسول خدا یهود و مسیحیانی را که قبر پیامبران را به صورت

عبادتگاه در آورده بودند مورد لعن و نفرین قرار داده است^(۱). پس حال وضع کسی که بندگان صالح خداوند را عبادت کند و همراه با خداوند آنها را به یاری بطلبد چگونه خواهد بود؟! اقدامی که عالمان به نصوص قرآن و سنت در مورد انحرافی بودن آنها بی اطلاع نیستند.

همچنین از آنگونه کارها در شهر مدینه و در جدّه بیشتر از مناطق دیگر انجام می گرفت. در آن شهر قبری بود که گمان می کردند که قبر «حوا» همسر آدم است. اما در واقع عده‌ای آدم فرصت طلب و شیطان صفت آن را ساخته و پرداخته بودند.

همچنین در محل مرقد علوی نیز وضع به همان صورت بود. مردم در تعظیم و امید و هراس از او راه افراط را در پیش گرفته‌اند. یکی از تجار نقل می کند که در سال (۱۲۱۰هـ) اموال بسیاری را از تجار هندی حیف و میل کرده و به مرقد علوی رفته و برای نجات از دست طلبکاران به او متوسل گردیده بود. وقتی آنان از این کار او خبردار شده بودند به آنجا رفته و می خواستند طلب خود را از او بگیرند. اما هیچ یک از مسئولین محلی به خود اجازه تعرض به او را ندادند. در نهایت با او توافق کردند که در مدت دو سال طلب آنها را به صورت قسطی پرداخت کند. از بازیگری آدم‌های بدکار و شیاطین صفت به خداوند پناه می بریم.

در سرزمین مصر و منطقه صعید آن و منطقه فیوم و دیگر مناطق نیز آن کارهای شرک‌آلود و بت پرستانه و ادعاهای فرعون‌ی بسیار دیگری انجام می گرفت که در یک کتاب هم نمی توان همه آنها را آورد؛ به ویژه کارهایی که بر روی قبر احمد البدوی انجام می گرفت که گاهی کارهای آنان از کارهای مردم عصر جاهلی که برای خدایان خود انجام می دادند و اقداماتی که فراعنه و نمرودها مرتکب می شدند، به مراتب بدتر و زشت تر بودند.

بعضی از آنها می گفتند که: هفت نفر در نظام هستی دخل و تصرف می نمایند، و

(۱) - رواه مسلم (۵۳۰)، أحمد (۸۷۸۸)، و محققین گفته‌اند انسداد آن صحیح و بر شرط شیخین است.

بعضی دیگر می‌گفتند: نه چهار نفرند، عدّه‌ای دیگر بر این باور بودند که قطبی و مرشدی دارند که به او مراجعه می‌نمایند. بسیاری هم معتقد بودند که نظام هستی را چند نفر از مریدان او به صورت شورایی اداره می‌کنند. سبحان الله از چنان سخنان و باورهای نسنجیده.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ (الکهف: ۵).

«سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود! آنها فقط دروغ می‌گویند».

در کنار و درون آن اماکن اقدام به بسیاری از کارهای خلاف و زشت می‌کردند که نمی‌توان آنها را گفت و بیان کرد، حکایت‌های خرافی آن چنانی را نقل می‌کردند که هیچ انسانی اگر ذره‌ای عقل و خرد داشته باشد، چنان چیزهایی از او دیده و شنیده نمی‌شود، چه برسد به اینکه از نصوص قرآن و سنت با خبر باشد.

همچنین در شهرها و روستاهای یمن همان عادات و رسوم و باورهای خرافی بسیار رایج بودند و در مناطقی مانند صنعاء، برع، والمخا و دیگر مناطق کارهایی صورت می‌گرفت که آدم خردمند حتی حاضر به ذکر آنها نیست. در حضرموت، شجر، عدن و یافع خرافات و شرکیاتی انجام می‌گرفت که گوش انسان از شنیدن آنها سوت می‌کشید.

در سرزمین نجران شیاطینی پیدا و پنهان با اهل ایمان بازیگری‌های بسیاری می‌کردند و برای گرفتن ایمان از ایشان تلاش‌هایی را صورت می‌دادند که بر هیچ انسان آگاهی پنهان نبود. بزرگ و شیخ خود را به گونه‌ای تعظیم و اطاعت می‌کردند و در مورد او زیاده‌روی می‌نمودند، که ایشان را به دور شدن از ملت اسلام و غرق گردیدن هر چه بیشتر در بت و شخصیت پرستی نزدیک می‌کرد.

خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (التوبه: ۳۱).

«آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی به حق جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند».

حلب، دمشق و دیگر مناطق شام نیز به همین صورت بودند؛ قبور و بارگاه بسیاری وجود داشتند، شرکيات بسیاری بر روی آنها انجام می گرفتند و بسیاری از جهال خود را به شرک و بت پرستی آلوده می کردند.

همچنین در موصل و مناطق کردنشین و عراق و ایران انواع شرک و فسق، فجور و فساد رواج پیدا کرده بودند. برای مثال: «بحرة المحيط»، و «مشهد حسینی» در آنجا بود، رافضی ها آن را به صورت بتخانه ای در آورده و آن را خدایی که تدبیر آسمانها و زمین را در دست دارد، می دانستند. در واقع با آن کار خود داشتند فرهنگ مجوسی ها را زنده نموده و عصر بت های جاهلی مانند لات و عزی را احیاء می کردند.

گنبد و بارگاه بزرگان و صالحان مانند: عباس، علی، ابوحنیفه، معروف کرخی و شیخ عبدالقادر را زیارتگاه نموده و سنی و شیعی به آنها متوسل می شدند، اما بسیاری از آنها از مسئولیت های خود در برابر خداوند بینای شنوا و یکتا، خیر نداشتند. او در ادامه می گوید:

با آن پدیده ها و کفریات و بدعت ها، اهل علم و اهل ایمان مخالفت کرده و آنها را زشت می شمردند. حتی بعضی از آنها بر این باورند که، کسانی آن کارها را (بعد از اتمام حجت و از روی علم و عمد) مرتکب می شوند از دایره اسلام و ایمان خارج می شوند. اما از آنجا که زمام امور در اختیار جاهلان قرار داشت و هواداران ایشان بوده، پایه دین شکسته شده بود و تعدادی از امرا و حکام هم نشین با جاهلان ایشان را مورد حمایت قرار می دادند و بسیاری از مردم نیز از ایشان پیروی می کردند، اکثریت مردم با راهی که آنان بر آن قرار داشتند آشنا نبودند. که همه اش با دین خالص خداوند که آن را برای بندگان صادق و مخلص دوستان خود برگزیده، در

تضاد و مخالفت قرار دارد^(۱) تا جایی که در مورد امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید. «امام محمد بن عبدالوهاب با کسانی که از صراط مستقیم منحرف گردیده و راه گمراهی را در پیش گرفته و به «تحریف و تعطیل» روی آورده با همه آنها بدون توجه به گرایش‌ها و طریقه‌هایشان و بدعت‌ها و سخن‌های ناسنجیده به رویارویی پرداخت. او با این اقدام خود همان راهی را در پیش گرفت که سلف صالح اهل علم و ایمان در پیش گرفته بودند و مسلمانان در عصر طلایی خود بر آن قرار داشتند. او به غیر این کار به چیز دیگری توجه نداشت و وارد مباحث فلسفی، اندیشه «معطله جهمی‌ها»، «الحاد معتقدان به تناسخ»، «وحدت وجودی‌ها»، «تأویلات معتزلی و اشعری‌ها» نگردید.

او قبل از اینکه بر بسیاری از مناطق نفوذ پیدا کند و بسیاری از مردم به او ملحق شوند، برای بسیاری ناشناخته بود و تنها تعداد اندکی از روستاها و بادیه‌نشینان که فطرتشان سالم باقی مانده، بود او را می‌شناختند. او برای آنها باورها و معتقدات سلف صالح را توضیح می‌داد و مردم را به توحید و مسئولیت‌ها و لوازم آن فرا می‌خواند که عبارت بود از: وجوب عبادت خالصانه خداوندی که یکتا و بی‌همتاست و دوری از تمامی خدایان و الهه‌های دروغین و اعلام براءت از تمامی آنچه غیر از خداوند عبادت می‌شوند^(۲).

بدین صورت او با آدم‌های هرزه و گمراه بادیه، امرا و حاکمان مناطق شهری و روستایی به علت اقدامشان به دزدی و غارت‌گری و ستم‌پیشگی و قتل و خون‌ریزی به رویارویی پرداخت و تا زمانی که عدالت و امنیت همه جا را فرا گرفت و نور دین و دانش همه زندگی را روشنایی بخشید و تمامی کسانی را که در محدوده نفوذ او بودند - اعم از مناطق نجد و غیر آن - از مجاهدت دست برداشت به خاطر آن

(۱) - الدرر السنیه ۱ / ۳۷۸-۳۸۷ با اختصار و تصرف.

(۲) - الدرر السنیه ۱ / ۴۵۴-۴۵۵.

خداوند را باید سپاس گفت و یادآوری آن تلاش‌های امام محمد بن عبدالوهاب جزو نعمت‌های بزرگ خداوند برای اهل ایمان است که او توانست آنان را به اهداف بعثت پیامبران و رسولان یادآور شود»^(۱).

شیخ اسماعیل دهلوی در کتاب «رسالة التوحید» در بیان اوضاع و احوال عمومی مسلمانان به ویژه مسلمانان هندوستان زیر عنوان: گسترش فتنه شرک و جهالت در بین مردم» می‌گوید:

«باید دانست که در این عصر و زمان، شرک در میان مردم بسیار گسترش یافته و توحید خالص، غریب و پنهان مانده است؛ اما بسیاری از مردم با معنای شرک آشنا نیستند. و خود را اهل ایمان به شمار می‌آورند و در عین حال به بلا و فتنه شرک مبتلا و آلوده شده‌اند. پیش از هر چیز آنچه ضرورت دارد این است که مردم را با معنای شرک و توحید و حکم آن دو در قرآن و سنت آشنا کنیم»^(۲).

او زیر عنوان «مظاهر و انواع مختلف شرک» می‌گوید:

«امروزه بسیاری از مردم را مشاهده می‌کنیم که به هنگام مشکلات به مشایخ و انبیاء و ائمه و شهدا، فرشتگان و جنی‌ها متوسل می‌شوند و با صدای بلند نام آنها را بر زبان می‌آورند و برای حل مشکلات و رسیدن به آرزوهایشان ایشان را به یاری می‌طلبند، برایشان نذر و نیاز می‌کنند و به امید آنکه حاجاتشان را بر آورده نمایند، برای آنها قربانی‌هایی را تقدیم می‌کنند و برای مصون ماندن فرزندانشان از شرّ و بلا گاهی نام آنان را عبدالنبی می‌نامند»^(۳).

خلاصه سخن اینکه آن اوضاع و شرایط بسیار بحرانی و اسباب و دیگر عوامل و انگیزه‌های طبیعی و در کنار آن اسباب و انگیزه‌های شرعی که جزو سنت‌های الهی

(۱) - الدرر السنیة ج ۱ / ۴۵۴. باختصار

(۲) - رسالة التوحید ص ۲۵.

(۳) - رسالة التوحید ص، ۲۵-۲۶. و (عبدالحسین عبدالزهراء، عبدالرسول، غلامحسین، غلامعلی) مترجم.

هستند، دست بدست هم دادند و قیام دعوت و تأسیس نهضتی اصلاحی فراگیری را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌گردانید که حیات و حرکت تازه‌ای را در زندگی مردم پدید آورد و امور بدست فراموشی سپرده شده را زنده نماید و اوضاع و احوال امت اسلامی را در تمامی عرصه‌های عقیدتی، عبادی، علم، حکومت، اقتصاد و دیگر امور اجتماعی سر و سامان بدهد. و محور تمامی آنها خالص گردانیدن عبادت برای خداوند یکتا و عمل به مقتضای «لا اله الا الله و محمد رسول الله» بوده است.

آن دعوت مبارک و احیاگرانه برخاسته از وعده خداوند به بازسازی دین و حمایت از مؤمنین و بقا و ماندگاری این امت در سنگر دفاع از حق و دین تا فرا رسیدن قیامت بوده است.

این موضوع برای بسیاری بدیهی است که تحقق آن هدف بزرگ و اصلاح مورد نظر تنها از راه علم، تبلیغ، امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و مبارزه و جهاد و حکومت و دیگر وسایل مشروع امکان‌پذیر است. امور و وسایلی که پیش‌نیاز تحقق هر گونه اندیشه و نظام در هر مکان و زمانی می‌باشند.

نظامی که بر پایه راهکار و مبنای ارث انبیاء و سنت مصطفی و صراط سلف صالح قرار گرفته باشد برای گسترش و حاکمیت در اولویت قرار دارد و تنها به وسیله آن است که امید مسلمانان به «عدالت و سعادت» سرچشمه گرفته از اجرای شریعت خداوند آگاه و صاحب حکمت، برای امت اسلامی و تمامی مردم جهان به واقعیت تبدیل خواهد شد.

موضوع چهارم: تکامل در روش دعوت و دولت

بدین سبب که روش نهضت امام محمد بن عبدالوهاب مظهر دین حق است، دارای ویژگیهای فراگیر و تکامل بخشی در عرصه اصول و اهداف است. این دعوت تبلور اسلام و سنت صحیح رسول خدا است که از طریق تاکید بر توحید و اقامه فرایض به دنبال تحقق تمامی احکام قضایی، امر به معروف و نهی از منکر و تمامی امور دین است.

امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او برای به واقعیت در آمدن آن اهداف بزرگ از تمامی وسایل و راهکارهای مشروع مانند: آموزش علوم دین و فقه، عقیده، احکام و اخلاق و سلوک و دعوت و تبلیغ بر پایه حکمت و موعظه پسندیده، از راه تدریس، خطابه، و تألیف کتاب، ارسال نامه، فرستادن معلم و مبلغ، ارسال هیئت‌ها و استقبال از هیئت‌های ارسالی دیگران برای ابلاغ و بیان شرح اصول و اهداف نهضت، پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهه‌ها و اشکالات، از جانب طرفداران و مخالفان و اشخاص بی طرف و ... بهره گرفته‌اند. کاری که لازمه آن تأسیس نهضتی علمی و معنوی، ادبی، که به شعر، نثر، تألیف و خطابه و گفتگوهای علمی غنی توجه نماید، بود.

در نهایت کار به تأسیس جامعه اسلامی پایبند به دین ملتزم به سنت و عامل به احکام شریعت و پایه گذاری دولتی اسلامی دارای ساختار دینی، سیاسی، اقتصادی، نظامی قوی، برای حمایت از نهضت و دفاع از حقوق مشروع مردم، انجامید.

پس از آن به سوی هدفی فراگیرتر جلو رفت که عبارت بود از تأسیس نهضت اصلاحی بزرگی که همه توان و تلاش خود را براساس امر خداوند بر حول محور ابلاغ دین و انتشار و تقویت آن در جهان متمرکز نمود، تا زمانی که تنها خورشید دین خداوند، بر تمامی جهان پرتوافشانی کند.

فصل دوم

روش و عملکرد امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او بهترین پاسخ به اتهام‌ها.

موضوع اول: بررسی اتهام‌ها و روش دعوت.

موضوع دوم: ویژگی‌های روش دعوت امام و پیروان او.

موضوع سوم: بیان نمونه‌هایی از روش و سلوک ایشان.

نمونه اول: بیان عقیده امام و پاسخگویی به اتهامات مخالفان.

نمونه دوم: توضیح عقیده توسط ائمه دعوت.

موضوع چهارم:

۱- روش آنان در زمینه منابع فهم دین.

۲- احترام متقابل میان آنان و علما.

موضوع پنجم: روش ایشان در عقیده به صورت مفصل.

- پایبندی ایشان به روش فرقه ناجیه (اهل سنت و جماعت).

- رای ایشان در مورد ایمان.

- عقیده آنان در ارتباط با اسماء و صفات خداوند.

- مردود بودن تهمت تفکر «تجسیمی» از ایشان.

- رای آنان در مورد قرآن.

- عقیده آنها درباره فرشتگان و پیامبران و کتابهای آسمانی.

- باور آنها در مورد رسول خدا و حقوق و خصوصیات آن بزرگوار.

- پاسخ به اتهام مخالفان مبنی بر اینکه امام و اتباع او از شأن رسول خدا

می‌کاهند.

- مردود شمردن ادعای پیامبری توسط امام محمد بن عبدالوهاب.

- عقیده آنها درباره شفاعت پیامبر .

- عقیده آنها درباره شفاعت پیامبر .

- عقیده آنها درباره اهل البیت رسول خدا .
- عقیده آنها درباره اصحاب رسول خدا .
- عقیده آنها درباره شفاعت عام.
- عقیده آنها درباره قیامت، بهشت، دوزخ و رؤیت خداوند.
- عقیده آنها درباره قدر و قضا.
- عقیده آنها درباره اولیاء و کرامات ایشان.
- عقیده آنها درباره ائمه مسلمین و سمع و طاعه.
- موقف آنها در باره عموم مسلمین.
- عقیده آنها در باره مرتکب کبیره.
- عقیده آنها درباره جهاد.
- عقیده آنها درباره امر به معروف و نهی از منکر.
- عقیده آنها درباره اجتهاد و تقلید.
- موضعگیری آنان در رابطه با بدعت و اهل بدعت.

موضوع اول: بررسی اتهام‌ها و روش نهضت امام

کسی که درباره مفاهیم، مفردات جزئی، قواعد فرعی، احکام علمی و نظری و تطبیقات عملی هر نهضت و دعوتی، تحقیق و بررسی نماید، خطاها و اشکالات، اقدامات غیر اصولی، اظهارنظرها و داوری‌های نادرست، یا امور پیچیده و نامشخصی را که به حصول اطمینان یا تفسیر و ریزه‌کاری و یا تحقیق برای رسیدن به حکمی علمی که نفس انسان آن را بپذیرد و بدان آرامش پیدا نماید، خواهد یافت.

اما اهل علم و اندیشمندان برای خود دارای موازین علمی، عقلی و قواعد شرعی خاصی هستند که آنها را میزان سنجش امور قرار می‌دهند.

ادیان، مکاتب، مذاهب و نهضت‌ها هر یک دارای باورها، اصول و مبانی، راهکارها و قاعده و قانونی خاص به خود هستند. که برای، مفاهیم جزئی، امور فرعی، و مفردات عمل و اقدام، گفتار و رفتار و قضاوت و موضعگیری‌ها میزان و معیار می‌شوند. آن اصول در واقع به هنگام وجود نزاع و اختلاف میان خود پیروان و میان ایشان و دیگران و موافقان و مخالفان و گرویدگان و منتقدان، مرجع قضاوت نهایی به شمار می‌آید.

دعوت امام محمد بن عبدالوهاب نیز مشمول همین قاعده است، زیرا دعوت اصلاحی بی‌شائبه و سلفیت خالصی است که در راه سلف صالح گام بر می‌دارد، و مرجع حل اختلاف میان آنها و مخالفان خود را «قرآن، سنت و روش سلف صالح» به شمار می‌آورد.

لازم به یادآوری است که اتهامات دشمنان و مخالفان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: مواردی هستند که دروغ و افتراء بودن آنها آشکار است. که در این موضوع به بسیاری از آنها اشاره شده است.

دسته دوم: امور و مسایلی هستند که به هنگام در آمیختن حق و باطل به وسیله

دروغگویان و حق ناپذیران و یا برداشت‌های نادرست بعضی طبیعی به نظر می‌رسند و در آنها حق و باطل با هم اشتباه می‌شوند که برای روشن شدن حقیقت و صحت و سقم باید موضوع را به نصوص «قرآن و سنت» و اصول شرعی و قواعد معتبر از نظر اندیشمندان و راهکاری که نهضت و اهل آن بر آن قرار دارند - ارجاع داد.

دسته سوم: اشتباهات و انحرافات و کجروی‌هایی هستند که از اصول و مبانی و راهکارهای دعوت، صورت می‌گیرد یا اجتهادهایی خطا یا مرجوحی می‌باشند که ممکن است از هر یک از عالمان، حاکمان یا عامه مردم و پیروان صادر شوند. زیرا بسیاری از شبهه‌ها و اتهام‌هایی که مخالفان و دشمنان متوجه امام و نهضت او کرده‌اند، از همین قبیل‌اند.

با توجه به همین موضوع این بخش از کتاب را به بیان روش و راهکارهای امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او اختصاص داده‌ام. و بر این باورم که روش او بر پایه: مرجعیت قرآن و سنت صحیح با توجه به فهم و برداشت و روش سلف صالح یعنی اصحاب و تابعین و ائمه اهل سنت و جماعت در تلقی و بر گرفتن، استدلال و علم و عمل و گام نهادن در راه ایشان و تبعیت از آنان، قرار گرفته است. زیرا این همان راه مومنینی است که خداوند در مورد انحراف از آن هشدار داده و فرموده است:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» النساء: ۱۱۵.

«هر کسی بعد از اینکه راه هدایت بر او معلوم گردیده، بر خلاف پیامبر عمل کند و راهی غیر از راه مومنین را در پیش بگیرد، او را به آنچه پذیرفته و می‌گذاریم و او را به دوزخ که بد سرانجامی است، در می‌آوریم».

این روش و برنامه را با این هدف در اینجا آورده‌ام که معیار و میزانی باشد برای بررسی و داوری و بیان حجم ستم و اجحافی که در حق آن دعوت و اتباعش صورت گرفته است و متأسفانه از طرف بسیاری مورد قبول واقع شده است و حتی

دروغ و اتهامهایی که از طرف دشمنان جعل گردیده و عدّه‌ای متأسفانه بدون تحقیق و حصول اطمینان و بدون مراعات روش، برنامه و اصولی که در نقد و تحلیل لازم است مراعات شوند و بدون توجه به اوضاع و احوالی که نهضت و پیروانش در آن زیسته‌اند، پذیرفته‌اند.

موضوع دوم: ویژگی‌های دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او و اثبات این حقیقت که آنان بر راه و رسم سلف صالح قرار دارند.

همانگونه که پیشتر نیز گفتم دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او و عامه اهل سنت و جماعت در گذشته و عصر حاضر چیزی به غیر از دین اسلام نبوده و نیست و از جهت عقیده و روش با دیگر مسلمانان فرقی ندارند. رأی تمامی ایشان درباره اصول، ثوابت و مسلمات دین، ارکان ایمان و اسلام و شروط و لوازم آن یکی است، همچنین در اموری مانند:

- اسماء، صفات و افعال خداوند.
- مسایل متعلق به ایمان و قدر و قضاء.
- حقوق رسول خدا و آل او.
- شفاعت و رؤیت خداوند.
- اصحاب، امامت، اولیاء صلحا و عامه مؤمنین.
- سمع و اطاعت در امور مشروع.
- جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.
- قطعیات و مسلمات احکام و آداب.

و دیگر مواردی که در میدان عقیده، علم، عمل و تعامل سلف صالح و اهل سنت و جماعت و امام دعوت و اتباع او همه بر آن بوده و در مورد آن اصول - که اصول دین هستند - اتفاق نظر دارند.

به همین سبب تمامی کسانی که دیدگاه‌های امام محمد بن عبدالوهاب و علمای نهضت او و تمامی کسانی که راه ایشان را در پیش گرفته و به سنت رسول خدا اقتداء کرده‌اند، مورد بررسی قرار بدهند، به این یقین می‌رسند که ایشان در میدان عقیده، عمل و روش و نوع تعامل، تبلور سلف صالح و پیروان سنت و جماعت‌اند. بدین علت است که اهل اهواء و بدعت و تفرقه عصر حاضر را می‌بینیم که تمامی

روش‌ها و جماعت‌هایی را که به شیوه سلف صالح و اهل سنت و جماعت متوسل می‌شوند، «وهابی» می‌نامند؟! اما در عین حال نوعی اعتراف ارزشمند، اما ناخواسته از طرف ایشان است، زیرا به کسانی که خود را به پیروی از قرآن و سنت صحیح و سلف صالح ملزم می‌شمارند، وهابی می‌گویند.

بنا بر به دلیل و برهان معلوم شده که آنچه را دشمنان و مخالفان سنت، یعنی -اهل اهواء و بدعت‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها - می‌گویند، که محمد بن عبدالوهاب و پیروان او در دین بدعت‌گزاری کرده و مذهب پنجمی را آورده‌اند، یا آنان سخت‌گیر، تندرو و خوارجی هستند، همه اینها جز تهمت و افتراء چیز دیگری نیستند. زیرا حقیقت دعوت و برنامه ائمه و بزرگان، عالمان، حکومت و اتباع، آثار و تمامی امور آن، بیانگر این حقیقت است که مخالفانش به حقیقت آن پی نبرده‌اند. و این موضوع را یادآوری می‌نماییم که اگر کسی که جویای حقیقت است به بعضی یا همه آن موارد مراجعه می‌کند و بر پایه تحقیق و بررسی و دادگری درست به افکار و دعوت امام محمد بن عبدالوهاب و اتباع او نگاه کنند. در نهایت اگر از کشش‌های نفسانی در امان بمانند، به همان نتیجه‌ای که اهل تحقیق و انصاف و اندیشمندان و عالمان و دیگران که تعصب و کینه را کنار گذاشته‌اند، می‌رسند. در آخر این کتاب به تعدادی از اظهارنظرها و شهادت‌های ایشان اشاره خواهیم کرد.

در مجموع آشکارترین ویژگی‌هایی که این دعوت بر پایه آنها قرار گرفته و الحمدلله همچنان بر آن قرار دارند، عبارتند از:

- ۱- توجه به تمامی ابعاد دین و به واقعیت در آوردن اصل و ویژگی فراگیری اسلام به عنوان برنامه زندگی در عرصه‌های عقیده، احکام، علم، عمل و تعامل در ارتباط با فرد، جامعه، حکومت و امت و تمامی بشریت.
- ۲- سلامت منابع اخذ علم و در پیش گرفتن روش استدلال بر پایه حقیقت قرآن و سنت صحیح و آثار سلف صالح و روش‌های سالم و سازنده.
- ۳- تبعیت از روش و برنامه سلف صالح و راه مومنین اهل سنت و جماعت

۴- واقعیت پیدا کردن اهداف دینی به ویژه در ارتباط با توحید، سنت، فضایل و عدالت. رویارویی با شرک، بدعت، منکرات و ظلم و ستم، تلاش برای تحقق تمامی اموری که سلامت، سعادت و امنیت و آرامش و کرامت انسان‌ها را در دنیا و آخرت تأمین می‌نمایند.

۵- عمل به مسئولیت نصیحت در جهت رضایت خداوند به وسیله قرآن و بر روش رسول خدا و در جهت اصلاح امور حاکمان و عالمان و عامه مردم، همانگونه که رسول خدا در حدیث صحیح فرموده‌اند: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ قُلْنَا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ اللَّهُ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^(۱).

«دین نصیحت است. گفتیم: برای چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: در جهت رضایت خداوند به وسیله قرآن و سنت و نصیحت پیشوایان مسلمان و عامه مردم».

۶- آمادگی برای استقبال از مرگ و کسب جنت و نعمت‌های خداوند که تنها از طریق اطاعت خداوند و پیامبر و پیروی از شریعت او تحقق پیدا خواهد کرد.

همانگونه که خداوند متعال در سوره العصر می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ (العصر: ۱-۳).

«سوگند به عصر (زمان و روزگار). به یقین انسانها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند».

(۱)-رواه مسلم ۱۹۶، ابوداود ۴۹۴۴، النسائی ۱۸۶/۲ از حدیث تمیم الداری رضی الله عنه.

موضوع سوم

ارائه چند نمونه از برنامه و راهکارهای عمومی دینی آنان در پیش گرفتن روش سلف صالح.

نمونه اول: عقیده و برنامه شیخ از زبان خود او و پاسخ به اتهام‌های مخالفان.

نمونه دوم: بیان روش ائمه نهضت و حکومت بعد از آن.

نمونه اول:

عقیده و برنامه امام محمد بن عبدالوهاب و پاسخ به اتهام‌های مخالفان از زبان خود او

بخاطر دنباله روی بسیاری از مخالفان عقاید و برنامه و راهکارهای امام محمد بن عبدالوهاب، از کشش‌های نفسانی و جهالت‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها، اتهام‌ها و سوءظن‌هایی که به او و نهضت و پیروانش داشته‌اند، در اینجا یکی از ده‌ها رساله او را در ارتباط با بیان عقیده و برنامه و موضع‌گیری او در رابطه با اتهامات و ادعاهایی که در مورد او رواج پیدا کرده بود، در اینجا عیناً ذکر می‌کنیم، رساله‌ای که آن را خطاب به مردم منطقه قصیم نوشته و فرستاده بود: «پایندیش به عقیده پیروان سنت و جماعت»^(۱).

بسم الله الرحمن الرحيم

من خداوند و ملائکه‌هایی را که با من همراهند و همچنین شما را به شهادت می‌گیرم که به تمامی عقاید «فرقه ناجیه» و اتباع سنت و جماعت ایمان و اعتقاد دارم. به «ارکان ایمان» یعنی ایمان به خداوند، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، جهان و زندگی پس از مرگ، قدر و قضای خیر و شرّ و به صفات خداوند همانگونه که در قرآن و سنت پیامبر خود را به آنها توصیف نموده بدون «تحریف و تعطیل» ایمان دارم. من بر این اعتقادم که هیچ چیز همانند و شبیه خداوند نیست و او شنوا و بیناست. و هر چیزی که خود را به آن توصیف نموده، نفی و انکار نمی‌کنم. کلام خداوند را از منزلت و معنی خود تحریف نمی‌نمایم. و اسما و صفات و آیاتش را انکار نمی‌کنم. قایل به کیفیت آنها نیستم و صفات او را به صفات بندگان تشبیه نمی‌نمایم. زیرا خداوند را شبیه و همسان و همکاری، نیست و با مخلوقاتش مقایسه نمی‌شود. خداوند متعال به خود و دیگران از خود ایشان آگاه‌تر است و سخنش راستی

(۱) - این بخش را به تمامی از کتاب «الدرر السنیه» گرفته‌ام و تنها عناوین موضوع‌ها را به آن اضافه نموده‌ام.

مطلق و کلامش در نهایت زیبایی و حکمت است. او خود را از آنچه که به جاهلانی مانند: اهل «کیفیت و تشبیه» به آن توصیف می‌نمایند، مبرا و منزّه می‌شمارد و از آنچه که نفی - کنندگانی مانند اهل «تحریف و تعطیل» از او نفی می‌نمایند، منزّه می‌داند. همانگونه که خود می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝۱۸۰ وَ سَلٰمٌ عَلٰی

الْمُرْسَلِيْنَ ۝۱۸۱ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝۱۸۲﴾ (الصفات: ۱۸۰-۱۸۲).

«منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت (و قدرت) از آنچه آنان توصیف می‌کنند. و سلام بر رسولان! حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

«در بیان اعتدال و وسطیت اتباع سنّت و جماعت می‌گوید:» «عقیده فرقه ناجیه در ارتباط با افعال خداوند حد وسطی است، در میان عقیده «قدریه» و «جبریه» و در رابطه با «وعید خداوند» حد وسطی است، در بین باور «مرجئه» و «عیدیه» و درباره ایمان و دین حد میانه‌ای است از عقیده «حروریه» و «معتزله» و «مرجئه و جهمیه» و در مورد اصحاب رسول خدا عقیده آنها حد میانه‌ای است از عقیده روافض و خوارج.»

امام محمد بن عبدالوهاب در بیان التزام به عقیده سلف در مورد قرآن می‌گوید:

«من بر این اعتقادم که قرآن کلام نازل شده و غیر مخلوق خداوند است از او آمده و به او باز می‌گردد و به حقیقت به آن تکلم فرموده و آن را بر عبد و رسول و امانت‌دار و سفیر و فرستاده خویش حضرت محمد به میان بندگان وحی نموده است.»

«او حقیقت قضا و قدر را اینگونه بیان می‌دارد:»

«من بر این اعتقادم که خداوند هر کاری را که اراده فرماید به آسانی می‌تواند انجام بدهد و هیچ چیزی خارج از خواست و اراده او نیست و چیزی از مشیت و تقدیر او خارج نمی‌گردد و جز در چارچوب تدبیر او واقع نمی‌شود، هیچکس را

یارای از سرگذرانیدن قدر معین نیست و از آنچه در لوح محفوظ برای او مقرر شده نمی‌تواند خارج گردد».

عقیده امام محمد در مورد مرگ:

«به تمامی آنچه رسول خدا در مورد مرگ از آنها خبر داده است اعتقاد دارم، به فتنه قبر و نعمت آن و به بازگشت روح به جسم ایمان دارم و به گرد آمدن انسان‌ها به صورت عریان در حضور خداوند که آفتاب به ایشان نزدیک می‌شود و ترازوها نصب می‌شود و اعمال انسان‌ها به وسیله آنها سنجیده می‌شوند.

﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۱۰۴) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾ (المؤمنون: ۱۰۲-۱۰۳).

«و کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است، همان رستگارانند! و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند».

همچنین پرونده اعمال انسان‌ها ارائه می‌شوند و بعضی از ایشان آن را با دست راست، و بعضی دیگر آن را با دست چپ تحویل می‌گیرند».

«عقیده او درباره حوض پیامبر».

«من به حوض پیامبر در عرصه قیامت که آب آن از شیر سفیدتر، و از غسل شیرین‌تر است و تعداد ظرف‌های کنار آن از تعداد ستارگان آسمان بیشتر و هر کسی یک جرعه از آن بنوشد هیچگاه تشنه‌اش نخواهد شد، همچنین به قرار داده شدن صراط بر روی لبه جهنم و اینکه هر انسانی متناسب با اعمال خود از روی آن عبور می‌کند، اعتقاد دارم».

«اعتقاد امام محمد بن عبدالوهاب به شفاعت حضرت محمد».

«من به شفاعت رسول خدا و اینکه او اولین شفاعت‌کننده و شفاعت‌پذیرنده امت است، ایمان دارم، و به غیر از اهل بدعت و گمراهی، هیچکس شفاعت او را

انکار نمی‌کند، اما چنان شفاعتی تنها بعد از اجازه و رضایت خداوند خواهد بود،

همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸).

«و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره: ۲۵۵).

«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (النجم: ۲۶).

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد

مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد».

البته خداوند جز برای اهل توحید اجازه شفاعت به دیگران را نمی‌دهد و مشرکین

از شفاعت بهره‌ای نخواهند داشت. همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَا نَنْفَعُهُمْ

شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (المدثر: ۴۸).

«شفاعت شفاعت کنندگان فایده‌ای را بر ایشان نخواهد داشت».

«عقیده او در مورد بهشت، دوزخ و دیدن خداوند».

«به مخلوق و موجود بودن بهشت و جهنم و ابدی بودن آنها ایمان دارم و بر این

باورم که مؤمنین با چشمان خود خداوند را همانند دیدن ماه شب چهارده در وسط

آسمان خواهند دید و از دیدن او سیر نخواهند شد».

«عقیده او در مورد ختم نبوت پس از حضرت محمد

«من به خاتمیت و پایان رسالت پیامبر اسلام ایمان و اعتقاد دارم و ایمان

هیچکس جز همراه با ایمان به رسالت و شهادت به نبوت او صحیح نیست».

«عقیده‌اش در مورد اصحاب و امتهات المؤمنین».

«گرامی‌ترین امت (پس از رسول خدا) به ترتیب عبارتند از: ابوبکر صدیق، عمر

فاروق، عثمان ذی النورین، علی مرتضی و بقیه عشره مبشره، پس از آنان شرکت

کنندگان در جنگ بدر، حاضران در بیعت الرضوان و دیگر اصحاب «.

من ولایت اصحاب رسول خدا را می‌پذیرم، خوبی‌ها و نیکی‌هایشان را یادآور می‌شوم، از ایشان خوشنودم، برای ایشان از خداوند طلب مغفرت می‌نمایم، و از بدگویی از آنان پرهیز می‌کنم و در مورد اختلافات میان آنان چیزی نمی‌گویم و بنابر این فرموده خداوند به فضل و بزرگواریشان باور دارم که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾ (الحشر: ۱۰).

«همچنین) کسانی که بعد از آنها (مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

همچنین به تمامی امهات المؤمنین همسران پاک رسول خدا احترام می‌گذارم و آنان را از هر معصیت بزرگی مبرا می‌دانم».

«عقیده او در ارتباط با کرامت اولیاء».

«به فضل و کرامت اولیای خداوند و مکاشفات ایشان باور داریم. اما آنان از هیچگونه حقّ خدایی کردن برخوردار نیستند و از آنان چیزهایی را که تنها در توان خداوند است طلب نمی‌شود».

«عقیده امام محمد بن عبدالوهاب در مورد پرهیز از تکفیر اهل ایمان».

«برای هیچیک از مومنین به بهشتی بودن و نبودن - جز آنانکه رسول خدا در موردشان شهادت داده - گواهی نمی‌دهم. اما به سعادت نیکان شادمان و امیدوارم و از شقاوت بدان هراسان و نگرانم. هیچ مسلمانی را به خاطر گناهی که مرتکب شده کافر نمی‌دانم و از دایره اسلام خارج نمی‌شمارم».

«عقیده او درباره جهاد با مسلمانان و خواندن نماز پشت سر ایشان».

«من اعتقاد بر این است که تا قیامت جهاد همراه با امام و پیشوا خوب باشد یا

بد، هست و ادامه دارد. خواندن نماز پشت سر آنان رواست، و از زمانی که رسول خدا بر انگیزته شده تا زمانی که این امت با دجال مقابله کند، ادامه خواهد داشت، و ستم ستمکار و دادگری دادگران آن را باطل نخواهد نمود».

«عقیده‌اش در مورد اطاعت از ائمه مسلمین».

«من بر این اعتقادم که اطاعت از ائمه مسلمان چه خوب باشند چه بد - در صورتی که به نافرمانی خداوند فرمان ندهند - واجب است. هر کس زمام خلافت را در دست گرفت و مردم بر او اتفاق کردند و به او رضایت داشتند و بر اوضاع تسلط پیدا کرد و قدرت را بدست گرفت، اطاعت از او واجب و قیام علیه او حرام است».

«موضع‌گیری او در برابر اهل بدعت».

من بر این باورم که اهل بدعت را باید بایکوت کرد و منزوی نمود و تا زمانی که از بدعت خود دست بر نمی‌دارند و توبه نمی‌کنند، با ایشان نباید رفت و آمد داشت من در مورد ظاهر اعمال ایشان قضاوت می‌نمایم. و باطنشان را به خداوند می‌سپارم و بر این باورم که هر گونه کاستن و افزودن بر دین بدعت است».

عقیده او درباره ایمان.

من بر این باورم که ایمان: با اقرار کلامی، باور قلبی و عمل و اقدام تحقق پیدا می‌نماید، به وسیله عبادت افزایش و بر اثر معصیت، کاهش پیدا می‌نماید. ایمان دارای هفتاد و چند درجه و شعبه است که اوج آنها (لا اله الا الله) و پایین‌ترین آنها برداشتن اشیای مزاحم از سر راه مردم است. همچنین به وجوب امر به معروف و نهی از منکر در ارتباط با آنچه شریعت مطهر محمدی آن را واجب گردانیده ایمان دارم.

آنچه را بیان کردم خلاصه‌ای از عقیده‌ام بود در شرایطی که دلمشغولی بسیاری داشتم آن را بیان نمودم، تا با عقاید آشنا شوید و خداوند را بر آنچه می‌گوییم به شهادت می‌گیرم».

«تکذیب اتهاماتی که در مور او گفته شده‌اند».

«بر شما پنهان نماند که به من اطلاع داده‌اند نامه‌ای از سلیمان بن سحیم^(۱) بدست شما رسیده است. و تعدادی عالم نمایان شما آن را بر دیده نهاده و تأییدش کرده‌اند. خداوند خود شاهد است که او اتهامات و افتراءات بسیاری را به من نسبت داده است. که به هیچوجه آنها را نگفته و به ذهنم خطور ننموده‌اند. بعضی از آن اتهام‌ها عبارتند از اینکه مثلاً:

- ۱- گویا من قایل به کنار نهادن کتاب‌های مذاهب اربعه هستم؟!
- ۲- من گفته‌ام: از ششصد سال پیش تاکنون مردم از اسلام کاملاً بیگانه شده‌اند؟!
- ۳- من ادعای اجتهاد کرده‌ام.
- ۴- خود را از چارچوب تقلید بیرون می‌دانم.
- ۵- اختلاف علما را مایه شرّ و بدبختی به شمار می‌آورم.
- ۶- کسی را که به صالحان متوسّل شود، کافر می‌دانم.
- ۷- می‌گویند: بوصیری را که خطاب به رسول خدا گفته است: «یا اکرم الخلق» کافر می‌دانم؟!
- ۸- گویا من گفته‌ام: اگر می‌توانستم گنبد روی قبر رسول خدا را خراب می‌کردم.
- ۹- اگر می‌توانستم میزاب(ناودان) کعبه را بر می‌داشتم و میزایی از چوب را به جای آن قرار می‌دادم.
- ۱۰- مثلاً من با زیارت قبر رسول خدا مخالفم.
- ۱۱- با رفتن بر سر قبر پدر و مادر مخالف هستم.
- ۱۲- کسی را که به غیر خداوند سوگند یاد کند، کافر به شمار می‌آورم.
- ۱۳- ابن عربی و ابن فارض را کافر به شمار می‌آورم.

(۱)- یکی از مخالفان امام محمد بن عبدالوهاب .

۱۴- من اقدام به سوزانیدن کتاب‌های دلایل الخیرات، روض الریاحین، نموده و آن را روض الشیاطین نامیده‌ام؟!

او در ادامه می‌گوید: «پاسخ من به تمامی آن مسایل این است که».

﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾ (النور: ۱۶).

«خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است».

در گذشته پیامبر بزرگوار اسلام را به ناسزاگویی به عیسی مسیح و صالحان متهم می‌کردند، و اینان و آنان در ایجاد تهمت و افترا و سخن دروغ دل‌هایشان با یکدیگر مشابهت دارند. اما خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ﴾ (النحل: ۱۰۵). «تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند».

دشمنان رسول خدا او را متهم می‌کردند که گفته است: فرشتگان و عیسی و عزیز در دوزخ‌اند؟» به همین سبب خداوند آن آیه را نازل فرمود که: ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنٰى اُولٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ﴾ (الانبیاء: ۱۰۱).

«(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور (جهنم) نگاهداشته می‌شوند».

«دفاع او از دیدگاه‌هایی که با حق و دلیل مطابقت داشتند»:

امام محمد بن عبدالوهاب می‌فرماید: اما در ارتباط با دیگر مسائل من اعتقاد بر این است که:

- ۱- مسلمان بودن زمانی تحقق پیدا می‌نماید که انسان معنی لا اله الا الله را بفهمد.
- ۲- کم کسی را می‌شناسم که معنای آن را به درستی بداند و به لوازم آن عمل کند.
- ۳- من نذر کنندگان برای غیر خداوند را که با آن اقدام خود، قصد تقرب به غیر خداوند را دارند، کافر می‌شمارم.
- ۴- ذبح برای غیر خداوند (با قصد تقرب به غیر او) کفر و استفاده از گوشت آن حرام است.

من آن امور را باور دارم و آن را حقّ به شمار می‌آورم و برای آنها در کتاب خداوند و سنت پیامبر و آراء علمای اهل تحقیق مانند ائمه اربعه دلایلی دارم. چنانچه خداوند توفیق عطا فرماید در رساله‌ای مستقل به تفصیل در موردشان سخن خواهم گفت.

لازم است از این فرموده خداوند آگاه باشید و در آن تدبر کنید که: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَهُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ﴾ (الحجرات: ۶)^(۱).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید».

با توجه به این رساله امام محمد بن عبدالوهاب، تبعیت خود از راه عقیده سلف صالح و اهل سنت و جماعت به صورت یقینی به اثبات می‌رساند. و آنچه را که دشمنان به او اتهام و افتراء می‌زنند و از گمانها و ادعاهای دروغ و شبهات پوشش داده شده خود را بری می‌شمارد. امام بر این عقیده و عمل به آن و تعامل بر اساس با کسانی که با او موافق و یا مخالف بودند، پافشاری می‌کرد، و به کرات اینگونه افتراها را نفی نموده و آنچه را انجام می‌داد براساس دلیل و برهان بود و مردم نیز بر آنچه که او می‌گفت و انجام می‌داد، شاهد بودند و من هرگز کسی را نیافتم که سعی و تلاش داشته باشد، ثابت کند که شیخ محمد بن عبدالوهاب بر خلاف آنچه که گفته و ادعا نموده، عمل کرده است والحمد لله.

نمونه دوم:

نگاهی به روش امامان دعوت و حکومت حامی آن^(۱)

در اینجا نمونه‌ای از روش عمومی دعوت را برپایه آنچه دو تن از علما و یاریگران بزرگ و کم نظیر آن یعنی شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب و امام سُعود بن عبدالعزیز بن محمد، توصیف و ترسیم نموده‌اند، برای خوانندگان می‌آوریم. و این منهج و راهکاری است که روش سلف صالح و اهل سنت و جماعت را در همه جوانب عقیده و احکام در بر می‌گیرد و در قالب بیانیه‌ای آمده که شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب و پیروانش هنگام ورود لیبک‌گویان و پیروزمندان‌شان به مکه در سال (۱۲۱۸هـ) نوشتند در حالی که از قبل به همه ساکنین بیت‌الله الحرام امان داده بودند:

[آغاز کار با بسم الله و حمد خداوند]:

نخستین نشانه پایبندی ایشان به سنت، آغاز سخن با بسم الله و حمد خداوند و فرستادن صلوات بر پیغمبر خدا است، چنانکه می‌گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد الأمين وعلى آله وصحبه والتابعين^(۲).

پس ستایش و سپاسگزاری خداوند به خاطر قوت و شوکتی که به اهل سنت عنایت فرموده و اینکه از آنان آن رفتار خودپسندانه، تکبرآمیز و اشرافیانه‌ای که از دشمنان‌شان معهود است، صادر نشده است.

او سپس می‌گوید: «و بعد: ما سربازان سپاه اهل توحیدیم که خدا بر ما منت نهاد

(۱) - این سند را به تفصیل ارائه نموده‌ام چرا که به گونه‌ای شمولی و جامع، شیوه عقیده (صحیح) و روش برخورد و تعامل را در زمان صلح و جنگ و دعوت و حکومت عرضه کرده و در عین حال سایر تهمت‌ها را رد می‌کند.

(۲) - الدرر السنیة (۱/۲۲۲).

- و وی را سپاس می‌گوییم - که به ما توفیق عطا فرمود در نیمروز شنبه هشتمین روز محرم الحرام سال (۱۲۱۸هـ)، وارد مکه مکرمه شویم»^(۱).

ایجاد امنیت و آسایش برای مردم مکه و حجاج.

حق خداوند و حدود و شعائر وی و نیز حقوق مردم را (در همه حال) رعایت می‌کردند. و در حق آنان خصوصاً مقیمان بیت‌الحرام از خداوند پروا می‌نمودند. به برقراری امنیت و صلح و تسامح تمایل داشتند و عفو و بخشش در عین قدرتمندی را همانگونه که پیامبر انجام می‌داد، دوست می‌داشتند.

از این رو می‌بینیم که امیر سُعود درخواست اشراف و علمای مکه را جهت تضمین امنیت و حقوق آنان پذیرفت. با وجودی که آنان تصمیم بر جمع‌آوری جماعتی از مردم گرفته بودند تا راه را بر اهل حق ببندند. اما آن رعب و وحشتی که در آن هنگام در دل اهل بدعت افتاد، خود از مظاهر نصرت الهی است که به مؤمنان راستگو و پرهیزگار خویش وعده داده است. چنانکه از پیامبر اکرم در حدیث صحیح آمده است که فرمود: «وَنصرتُ بِالرَّعبِ مَسیرَةَ شَهْرٍ»^(۲) (به سبب ایجاد دلهره در دل دشمنان همواره به اندازه‌ی فاصله یک ماه نصرت داده شده‌ام). (در ادامه) می‌گوید:

«پس از امان‌خواهی اشراف مکه و علما و عامه مردم شهر از امیر سُعود، در حالیکه از قبل با سرپرستان حجاج و حاکم مکه برای جنگیدن با وی یا اقامت در حرم بیت‌الله توافق و تبانی کرده بودند تا امیر را از ورود به بیت‌الحرام باز دارند، سربازان موحدین سر رسیدند و با ورود آنها به شهر خداوند رعب و وحشت را در دل‌هایشان افکند، به طوری که خوار و پراکنده شدند و غنیمت را در گریختن یافتند. آنگاه بود که امیر به هر آنکه در حَرَم شریف بود حکم امان داد»^(۳).

(۱) - الدرر السنية (۱/۲۲۲).

(۲) - بخشی از حدیث جابر به روایت بخاری (۱/۹۳، ۲۱۲)، و مسلم (۱۱۶۳) که حدیثی متواتر است. رجوع شود به: ارواء الغلیل (۱/۳۱۷).

(۳) - الدرر السنية (۱/۲۲۲).

ورود با لباسهای احرام.

ورود آنان در نهایت فروتنی و خاکساری برای خداوند تبارک و تعالی و با اعلام شعار توحید همراه بود، همانگونه که پیامبر خدا اعلام کرد، و هیچ نشانه‌ای از هرگونه بدعت یا فعل منکری که بسیاری افراد در چنین مواقعی از خود بروز می‌دهند، از ایشان مشاهده نشد. با جنگ و ستیزه داخل نشدن و چنانکه بسیاری از دشمنان جاهل آنان پندارند، خونی نریختند. او می‌گوید:

«لیک گویان و همراه با روحیه ایجاد امنیت وارد مکه شدیم، سرها تراشیده و موی‌ها کوتاه کرده و از مخلوقی نهراسیدیم مگر از خداوند صاحب روز جزا»^(۱).

ادب و انضباط ایشان در مکه مکرمه.

در اثنای ورودشان به مکه مکرمه در غایت آرامش و انضباط و ادب و تعظیم شعائر الهی رفتار می‌کردند. و این برخلاف شایعه پراکنی دشمنان نادان به حال ایشان مبنی بر اینکه مردمانی متوحش و بدون فرهنگ هستند. می‌گوید: «آنگاه سربازان به حرم درآمدند، با وجود شمار فراوانشان بسیار منضبط و مؤدب بودند، در آنجا شاخه درختی نشکستند و جانداری را فراری ندادند»^(۲).

در حرم جنگی به راه نینداختند.

چون داخل حرم شدند - بر خلاف آنچه درباره ایشان شایع بود - توجه و اصرار زیادی به رعایت حرمت مکه و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان دادند، می‌گوید: «و خونی جز خون حیوانی قربانی از چهارپایان آنهم در چارچوب شرعی نریختند»^(۳). بیان منهج ایشان و آنچه مردم را بدان فرامی‌خوانند و به خاطرش با دشمنان مقابله می‌کردند.

چون مناسکشان را به جای آوردند از انظار مردم پنهان نشدند و بر خلاف گمان

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۲۲).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۲-۲۲۳).

(۳) - منبع پیشین (۱/۲۲۲-۲۲۳).

دشمنان مردم را به زور به پذیرش حق وادار نکردند. بلکه منهج و راه خویش را آشکارا اعلام کردند و با دلیل و برهان توضیح دادند که برای یاری توحید و تبلیغ سنت و زدودن مظاهر شرک و بدعت و امر به معروف و نهی از منکر آمده‌اند. چنانکه طریقت رسولان و پیامبران و سنت خاتم‌النبیین حضرت محمد و اصحاب و پیروان و سلف صالح ایشان بر این امر استوار بوده است.

می‌گوید: «چون مراسم عمره را انجام دادیم، در چاشتگاه روز یکشنبه مردم را گرد آوردیم. سپس امیر سعود : خواسته ما از مردم را که بر سر آن می‌جنگیدیم، بر علمای آنان عرضه کرد که عبارت بود از: توحید خالصانه و بی‌شائبه خداوند؛ و برای آنان توضیح داد که اصولاً بین ما و شما اختلاف قابل توجهی نیست جز در دو مسأله: یکی: اخلاص در توحید خداوند تعالی، و شناخت انواع عبادت و اینکه «دعا» و درخواست جزو عبادات است و تعریف درست معنای شرک که مردم بر سر آن با حضرت محمد بیکار کردند و دعوت پیامبر تا دیرزمانی بعد از بعثت‌شان به سمت این نوع توحید ادامه و استمرار داشت و نیز لزوم ترک شرک ورزیدن به خداوند پیش از اینکه ارکان چهارگانه اسلام بر فرد واجب گردد.

دوم: امر به معروف و نهی از منکر، پدیده‌ای که تنها اسمی از آن برایشان به جای مانده و اثر و جلوه‌ی آن پاک شده است»^(۱).

موافقت علما، اشراف و مردم مکه با دعوت حق و بیعت بردفاع از آن:

چون علما و اشراف و اعیان اهل علم و عقل و خرد مکه عقیده اهل توحید و موضوع دعوت و رسالت آنان را شنیدند و حقیقت را پاک و سالم در پشت حجاب‌های بهتان و تزویر و گمراهی مشاهده کردند، لب به اعتراف به حق گشودند و راه راست برایشان نمایان گشت.

می‌گوید: «پس در حقانیت و نیکویی جزئیات و کلیات آنچه ما بر آن بودیم با ما

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۳).

هم عقیده شدند و براساس کتاب و سنت با امیر بیعت نمودند»^(۱).

تعامل صحیح با علما و توده مردم:

سپس با مهربانی و ملاحظت با هم رفتار کردند و گفتگوها، مشورت‌ها و مذاکراتی بین طرفین صورت گرفت و امیر سعود با مهربانی و بخشایش با ایشان رفتار کرد. می‌گوید: «عذر آنها را پذیرفت و همه را بخشید. چنانکه هیچ یک از اهالی کمترین مشقت و درستی ندید. پیوسته با نهایت مهربانی با آنان به ویژه طبقه علما رفتار می‌شد. هرگاه یکی از ایشان یا گروهی نزد ما می‌ماندند، دلایل درستی عقاید خود را که بر آن هستیم برایشان بیان می‌کردیم و از آنها صداقت، گفتگو و حقیقت‌گویی تقاضا می‌کردیم»^(۲).

اعلام آمادگی پذیرش حق با دلیل.

امیر سعود و علمای همراه او شیوه و منهج شرعی و مورد اتفاق مسلمانان را اعلام کردند که عبارت بودند از: سپردن داوری به کتاب خدا و سنت پیامبر او . اعلام آمادگی برای پذیرش حق با دلیل و حجت و اینکه بر این اصل مورد اتفاق نمی‌توان چون و چرا نمود و چون این امور را بر مردم مکه عرضه کردند و از آنان خواستند که در امور مورد اختلافشان به این قاعده تمسک بجویند، واکنشی را جز تسلیم در برابر حق از آنان ندیدند.

می‌گوید: «با توجه به سخنان و موضعگیری‌های امیر در اجتماع ایشان، برای آنان توضیح دادیم که ما هر آنچه را که با دلیل و برهان به ما ثابت کنند، می‌پذیریم به شرطی که از قرآن یا سنت یا اثری از سلف صالح سرچشمه بگیرد؛ همچون خلفای راشدین که به تبعیت از آنها امر شده است در حدیث: «علیکم بستنی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی»^(۳).

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۳).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۳).

(۳) - بخشی از حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه به روایت أبوداود (۴۶/۷) و ترمذی (۲/۱۱۲-۱۱۳) و دیگران

(بر شماسست که از سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من پیروی کنید).
یا اینکه آن دلیل از آثار امامان چهارگانه اهل اجتهاد یا شاگردان ایشان تا پایان
سده‌ی سوم باشد. به دلیل حدیث پیامبر : «خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم
الذین یلونهم»^(۱).

(بهترین شما دوره من هستند و بعد از آنان دو نسل بعد از اصحابم).
و به ایشان اعلام نمودیم که ما بر مدار حق می‌گردیم و تابع دلیل و برهان
آشکاریم و در آن صورت باکی از مخالفت با عقاید قبلی مان نداریم. در نتیجه بهانه‌ای
برای مخالفت با ما نیافتند»^(۲).

اثبات ممنوعیت درخواست از مردگان و اعتراف مخالفان به این حقیقت.

سپس با علمای مکه درباره بزرگ‌ترین مسأله مطرح میان دعوت به سنت و باور
اهل بدعت، وارد بحث شدند که، همواره میان پیامبران و دعوت‌گران و میان دشمنان و
مخالفانشان مطرح بوده است و آن مسأله کارهای شرک‌آمیز و بدعت‌آلودی همچون
طلب حاجت از مردگان است. چون برخی از این شبهات مطرح شد، اهل حق با ادله
و استدلال‌هایی از کتاب و سنت و سیره پیشینیان امت اسلام به رد آنها پرداختند و
بدین‌سان دیگران نیز بحمد الله به حقیقت اعتراف کردند.

می‌گوید: «در مسأله طلب حاجات از مردگان با اصرار از آنان خواستیم که چنانچه
شبهه‌ای باقی مانده بیان کنند؟ که یکی از آنها یکی دو شبهه ذکر کرد و ما هر دو را با

= وچندین تن از جمله ترمذی، یزار و حاکم آن را صحیح دانسته‌اند. رجوع شود: ارواء الغلیل (۸/۱۰۸)،
و صحیح الجامع (۳۳۱۲).

(۱) - بخشی از حدیث ابن مسعود به روایت بخاری (۳۶۵۰)، و مسلم (۲۵۳۳). این حدیث روایتی از حدیث
عمران بن حصین نیز دارد که ترمذی در (۲/۳۵، ۴۹) و ابن حبان (۲۲۸۵) روایت کرده‌اند و سند آن طبق
روایت مسلم صحیح است. رجوع شود: السلسله الصحیحه، ألبانی (۶۶۹).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۲۲۳-۲۲۴).

دلایل قاطع از کتاب و سنت پاسخ دادیم تا جائیکه همه قانع شدند و دیگر در دل کسی از ایشان تردیدی در خصوص حقانیت آنچه بر سر آن با مردم به پیکار برخاسته بودیم باقی نماند. چرا که آن حقیقت شفاف و آشکاری است که هیچ جای انکار اهل تحقیق نیست»^(۱).

گشایش سینه مردم برای پذیرش حق و حقیقت:

می‌گوید: «بدون اینکه آنان را سوگند بدهیم، در حضور ما به تاکید قسم خوردند که ایمان قطعی و اطمینان قلبی یافته‌اند و تردیدی در این حقیقت ندارند که هر کس از روی علم و عمد عبارت یا (رسول الله ، یا ابن عباس، یا عبدالقادر) یا سایر آفریدگان را بر زبان جاری کند و قصد او از این عبارت دفع شر یا جلب خیر در اموری باشد که تنها خداوند سبحان بر آن قادر و تواناست همچون شفای بیمار، غلبه بر دشمن و مصونیت در برابر ناگواری‌ها و غیره ...، چنین کسی مرتکب گناه و شرک اکبر شده و باید توسط محکمه شرعی مورد بازخواست و استتبابه قرار بگیرد و در غیر این صورت تعزیر شود، هر چند معتقد باشد که فاعل اصلی و مؤثر در تحولات هستی، تنها خداوند متعال است. اما او دعایش را متوجه مخلوقات کرده، از ایشان شفا خواسته و برای قضای حاجتش از سوی خدا بدانها تقرب و توسل جسته و خواسته که اینان در ایام برزخ برای او شفاعت کنند»^(۲).

ممکن است کسی بگوید: آنچه از علمای مکه تحت عنوان اعتراف به حقیقت سر زد، از روی ترس و اجبار یا تظاهر به پذیرشی چیزی است که گاهی در چنین شرایطی از افراد سر می‌زند. پاسخ ما این است که:

ایشان که قبلاً وعده امان گرفته بودند و از سویی وفاداری و احترام کامل امام سعود برایشان ثابت شده بود، دیگر دلیلی برای ترس یا تظاهر به پذیرش چیزی که

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۲۳-۲۲۴).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۴، ۲۲۵).

بدان باور نداشتند، وجود نداشت. کما اینکه سوگندهای سخت و شدید خوردند بدون آنکه از ایشان که همه عالم بودند، خواسته شود. و این خود دلیلی کافی برای حقیقت داشتن این امر است. هر چند می‌توان اضافه کرد که آنچه آنجا عرضه شد و آنان پذیرفتند، در اصل حقیقتی است بلامنازع و مورد اتفاق؛ اما دشمنان دعوت به مردم چنین وانمود می‌کردند که بر سر آن اختلاف هست. علاوه بر این، همه این بحث و جدل‌ها - برخلاف گمان عده‌ای - در نشست‌ها و گفتگوهای صمیمانه صورت می‌گرفت نه در جلسات دادگاهی.

بیان حقیقت امور شرک آمیز در زیارت گنبد و بارگاه.

پیشتر توضیح دادیم که هدف و غایت این دعوت مبارک همان غایت بزرگی است که خداوند انبیا و پیامبران را بدان فرستاد و دعوتگران و مصلحان را به تبلیغ آن فرا خوانده که عبارت است از خالص کردن عبادت برای خداوند و رهانیدن مردمان از پلیدی‌های شرک و بدعت و وسیله‌های این امور.

می‌گوید: «بناهایی که بر قبور صالحان بر پا شده، امروز تبدیل به بت‌هایی شده که برای طلب حاجت نزدشان می‌روند. در پای آنها تضرع و زاری می‌کنند و صاحبان آنها را برای رهایی از مصائب و گرفتاری‌ها به یاری می‌خوانند. درست همان کاری که انسان‌های دوران جاهلیت قدیم در آن زمان انجام می‌دادند و در این زمان افرادی^(۱) همچون: مفتی حنیفه شیخ عبدالملک القلعی و حسن المغربي مفتی مالکی‌ها و عقیل بن یحیی العلوی آن امور تایید می‌کردند اما بعد از گفتگو و مباحثه علمی به حقیقت توحید اعتراف کردند و از تایید آن امور شرک‌آلود کوتاه آمدند. چندی بعد تمام بناهای ساخته شده بر قبور و غیر آن را که با تعظیم و جدیت پرستش می‌شد و از آنها امید نفع و نصرت می‌رفت، نابود و منهدم شدند. چنان که در هیچیک از گورستانها هیچ مظهر شرکی برای پرستش باقی نماند و خدا را از این بابت شکرگزاریم»^(۲).

(۱) - علمای مکه که پس از آشکار شدن حقیقت، قانع شده و بدان ایمان آوردند.

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۴، ۲۲۵).

برداشتن ستم‌هایی همچون اخذ عوارض و مالیات.

یکی از نقاط مثبت و فوائد این دعوت میمون و حکومت آن برداشتن ظلمی بود که از راه اخذ عوارض فروش و مالیات و غیره بر مردم می‌رفت. و این اصلی شرعی از اصولی بود که امام محمد بن عبدالوهاب امام احیاگر دعوت و محمد بن سعود مؤسس حکومت که از دعوت با آغوش باز حمایت کرد، در مورد آن هم‌پیمان شدند. و امام سعود براساس همین اصل با مردم مکه و سایر مردمان تعامل می‌کرد. شیخ عبدالله می‌گوید: «سپس عوارض فروش و مالیات‌ها برداشته شد»^(۱).

مبارزه با منکرات و آلات و اسباب آنها.

این دعوت مبارک اصل شرعی و عظیم (امر به معروف و نهی از منکر) که خداوند آن را از خصائص امت مسلمان قرار داده مورد توجه جدی قرار داد. همان ویژگی که خداوند بزرگ آن را شرط عزت، قدرت و پیروزی قرار داد. آیا هیچ مسلمان خداترس و پرهیزگاری هست که با این اصل مخالفت کند؟ او می‌گوید: «و آلات و اسباب مصرف سیگار شکسته شد و تنباکو تحریم شد. و اماکن تجمع حشیشی‌ها و معتادان و افراد معروف به فسق و فساد به آتش کشیده شد»^(۲).

ایجاد وحدت در نمازهای جمعه و جماعت:

یکی دیگر از ثمرات این دعوت مبارک در هر ناحیه‌ای که در آن گسترده می‌شد، پاک کردن مظاهر تعصبات مذهبی، تفرقه و پراکندگی وضع و سستی‌هایی بود که بسیاری از سرزمین‌های مسلمانان را در نور دیده بود اموری که از کوتاهی در کسب معرفت در دین و طلب دلیل و یا از رواج بدعت و فرقه‌سازی‌های مختلف ناشی شده بود، همانگونه که رویگردانی از نماز و ترک نمازهای جماعت امری رایج شده بود. حتی کار به جایی رسیده بود که در شهری چون مکه (و حتی در مسجدالحرام) چند

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۵).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۵).

نماز جماعت برپا می‌شد و بیش از یک امام همزمان نماز جماعت را برپا می‌کردند. پس این دعوت مبارک برای اجرای فرمان خدا و آنچه به فرستاده‌اش در لزوم جماعت و یکپارچگی، وحی فرموده بود کوشید و تمام مظاهر پراکندگی و منازعه را به دور انداخت.

امیر سعود به گردآوری مسلمین در حرم و پشت سر یک امام واحد بدون توجه به مذهب فقهی او اقدام نمود، چون مذاهب چهارگانه همه براساس سنت عمل می‌کنند و تفاوت بین امامان چهارگانه و پیروان آنان تنها در مسائل اجتهادی است. او می‌گوید: «خواهان برگزاری منظم نمازها به صورت جماعت و عدم پراکندگی در این امر خطیر شد؛ به این ترتیب که در هر نماز پشت سر یک امام واحد جمع شوند و کافی است آن امام، از مقلدین یکی از امامان چهارگانه باشد. بدین ترتیب مردم متحد شدند، تنها خداوند پرستش می‌شد و الفت حاصل و تفرقه زایل گشت»^(۱).

سپردن امور به انسان‌های شایسته و ایجاد امنیت و آسان‌گیری بر مردم.

امیر سعود به انجام واجبات و تکالیف الهی خویش همت گماشت واجباتی از قبیل حفظ و رعایت منافع مسلمانان و حاکم کردن والیانی بر آنان که علاوه بر رعایت حقوق و اقامه عدالت و امنیت بتواند امورشان را سروسامان داده و جان و مال و آبرویشان را حفظ کند و رنج و مشقت را از دوششان بردارند. می‌گوید: «فرمان رسیدگی به امور مردم صادر شد و امور همه آنان بدون ریخته شدن خون یا آبروی احدی یا گرفتاری وی به مشقتی سامان گرفت و خدا را شکر می‌گوییم»^(۲).

کشف حقیقت بر مردم، آموزش امور ضروری دین و گسترش علم.

سپس عالمان و طالبان علوم دینی شروع به پیاده‌سازی روشی کردند که در مطابقت با

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۵).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۵).

امر خداوند و دستور فرستاده‌ی او از ویژگی‌های خاص این دعوت بود یعنی آموزش ضروریات دینی مانند، عقیده و عبادت و احکام و معاملات به مردم. می‌گوید: «سپس رساله‌های شیخ محمد در موضوع توحید را که متضمن ادله و براهین و اثبات آنها از طریق آیات محکمت و احادیث متواتر و کاملاً موثق است در اختیارشان نهادیم. از همان رساله‌ها رساله مختصری را برای مردم عادی خلاصه کردیم که در مجالس آنان توزیع و توسط علما تدریس می‌شد. تا معانی آن برایشان روشن شده، و با توحید آشنا شوند و به ریسمان ناگسستنی آن چنگ آویزند. و حقیقت شرک برایشان روشن گردد تا از آن گریزان شده و ایمان آورندگانی از روی بصیرت باشند»^(۱).

آمادگی برای بحث و گفتگو و پاسخ دادن شبهات:

سینه‌های‌شان برای شنیدن سخن آنانی که شبهه‌ای در ذهن یا تمایل به ادامه گفتگو و بحث در مسائل مورد اختلاف بین اهل سنت و مخالفان‌شان داشتند، باز بود. از جمله این مسائل مسأله شفاعت بود که اهل سنت تنها نوعی از آن را با دلیل و برهان مشروع می‌داند و آن شفاعتی است که شروط تحقق آن در قرآن و سنت ذکر شده است. اما شفاعت نوع ممنوع (بدعی یا شرک‌آلود) هم دارد و آن زمانی است که شروط تحقق آن کامل نشده باشد.

می‌گوید: «از جمله علمای مکه که گفتگوها حضور می‌یافت و شاهد اغلب مباحثات بود: حسین بن محمد بن الحسین الابریقی الحضرمی الحیانی بود. او پیوسته دو دل بود با امیر سعود و خواص او از اهل معرفت جلسه می‌گذاشت و درباره مسأله شفاعت صحبت می‌کرد»^(۲).

پایبندی به روش سلف در همه امور اصلی و فرعی:

تأکید بر پایبندی و التزام امام محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت و پیروان آن

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۵، ۲۲۶).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۵، ۲۲۶).

به روش سنت و جماعت در همه امور جزئی و کلی. می‌گوید: «به او اطلاع دادیم که مذهب ما در اصول دین بر مذهب اهل سنت و جماعت است و طریقت ما طریقت سلف که شیوه صحیح‌تر، علمی‌تر و استوارتر هم همان است برخلاف آنان که می‌گویند: شیوه متأخران علمی‌تر است»^(۱).

در مسأله صفات خداوند مذهب‌شان همان مذهب سلف صالح است.

می‌گوید: «موضوع از این قرار است که ما آیات صفات و احادیث مربوط به آن را قرائت می‌کنیم و معنای آن را با اعتقاد به حقیقت‌شان، به خداوند متعال موکول می‌نماییم؛ چرا که امام مالک - از برجسته‌ترین دانشمندان سلف - آنگاه که از او درباره معنای «استواء» در این فرموده حق تعالی: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ﴿٥﴾ (طه: ۵). «خداوند رحمن بر عرش استوا کرد».

پرسیده شد، چنین پاسخ داد: نفس استواء معلوم است. کیفیت ناشناخته، ایمان به آن واجب و پرسش درباره‌اش بدعت است»^(۲).

باورشان در مورد قدر و قضا.

می‌گوید: «معتقدیم که خیر و شر همه به خواست خداوند متعال است و در قلمرو اراده‌اش چیزی جز آنچه او بخواهد نیست؛ انسان قدرتی بر خلق افعالشان ندارد بلکه آنها را کسب می‌کند، ثوابی که بر آنها مترتب است از فضل خداست و عقاب‌ها از عدل او، و حقی از طرف بنده بر خداوند او واجب نمی‌شود»^(۳).

ایمان به رؤیت خداوند.

او در ادامه می‌گوید: «در آخرت مؤمنان خداوند متعال را می‌بینند ولی کیفیت و کمیت این دیدن معلوم نیست»^(۴).

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۶).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۶).

(۳) - منبع پیشین (۱/۲۲۶، ۲۲۷).

(۴) - منبع پیشین (۱/۲۲۶، ۲۲۷).

آنان بر مذهب امام احمد هستند و سایر مذاهب معتبر نزد اهل سنت را نیز معتبر می‌شمارند: اما آنچه که از سوی دشمنان و جاهلان به حقیقت راهشان شایع می‌کنند مبنی بر اینکه آنان مذهب پنجمی را به وجود آورده یا اینکه اجتهاد را تحریم می‌کنند و از علمای امت اسلام بدگویی می‌کنند، همه‌ی اینها افتراهایی بیش نیستند.

می‌گوید: «ما خود در فروع، تابع مذهب امام احمد بن حنبل هستیم و بر کسی که تنها از یکی امامان چهارگانه تقلید کند، اشکالی نمی‌گیریم.

اما به علت انحراف‌های موجود در برخی مذاهب دیگر از قبیل: رافضه، زیدیه، امامیه و امثال اینها؛ و ما ایشان را در مورد هیچیک از آن انحراف‌ها تأیید نمی‌کنیم، و مجبورشان می‌کنیم که از یکی از چهار امام اهل سنت تقلید و پیروی کنند»^(۱).

او همچنین می‌گوید: ما به درجه اجتهاد مطلق نرسیده‌ایم و کسی از ما این ادعا را ندارد. فقط در بعضی مسائل اگر صحت نصی از کتاب و سنت غیرمنسوخ بر ما معلوم شود و آن آیه یا حدیث تخصیص نخورده یا ناسخی قوی‌تر از خود نداشته باشد و نیز مطابق رأی یکی از چهار امام باشد، همان رأی را به کار می‌بندیم و رأی مذهب خود را ترک می‌کنیم؛ مثلاً در خصوص ارث جد (پدر بزرگ) و چند برادر، ما ارث را برای جد مقدم‌تر می‌گیریم هرچند که این مخالف رأی مذهب حنبلی است»^(۲).

پرهیز از نزاع با مخالفان و عدم الزام به پیروی از رای ما:

یکی از بزرگترین دروغ‌های شایع شده توسط دشمنان دعوت این است که پیروان محمد بن عبدالوهاب در امور اختلافی، مردم را به پذیرش رأی خودشان اجبار می‌کنند و خود ظرفیت و تحمل قبول اجتهاد دیگران را ندارند. مذاهب معتبر دیگر اهل سنت را به رسمیت نمی‌شناسند و فقط نسبت به مذهب و نظر خویش تعصب می‌ورزند.

او در پاسخ می‌گوید: «ما درصدد تفتیش مذهبی احدی نیستیم و متعرض هیچ کس

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۷).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۷).

نمی‌شویم مگر در صورتی که اطلاع از وجود نص صریحی مخالف با مذهب یکی از امامان پیدا کنیم و مسأله از آن قبیل مسائلی باشد که در مناسک عبادی علنی و عمومی نمود داشته باشد؛ مانند امامت نماز که در آن صورت مثلاً امام حنفی یا مالکی را امر می‌کنیم به حفظ طمأنینه در اعتدال نماز و جلوس بین سجدتین به سبب وضوح دلیل این امور. برخلاف مسأله‌ای چون جهر امام شافعی در خواندن بسم الله الرحمن الرحیم که (به سبب عدم نص صریح مخالف) شافعی‌ها را به مخفی خواندن آن امر نمی‌کنیم. زیرا تفاوت میان این دو مسأله بسیار زیاد است؛ پس هر زمان دلیل قوی در نص وجود داشته باشد، آنان را به سمت آن ارشاد می‌کنیم هرچند مخالف مذهب‌شان هم باشد. البته چنین مواردی نادر است. و مانعی ندارد که در برخی مسائل اجتهاد بشود و در برخی نشود. این تناقضی با ادعای «اجتهاد نکردن» ما ندارد. جمعی از امامان مذاهب چهارگانه نیز در مورد وجود اختیاراتی برای خودشان در حکم برخی مسائل حتی اگر مستلزم مخالفت با مذهب متبوعشان هم باشد، با هم اجماع دارند»^(۱).

التزام به شیوه سلف صالح و آثارشان در دریافت علم و استدلال.

آنان همچنین کلام دشمنان را مبنی بر اینکه قرآن و حدیث را تفسیر به رأی می‌کنند و تفسیرهای علمای سلف و سایر علوم و دانش‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند، رد و انکار می‌کنند.

می‌گوید: «علاوه بر این ما برای فهم و درک کتاب خدا از تفاسیر معتبر و رایجی همچون تفسیر ابن جریر و خلاصه آن، ابن کثیر شافعی، و تفسیر بغوی، بیضاوی، خازن، حداد، تفسیر جلالین و سایر تفاسیر استفاده می‌کنیم و برای فهم و دریافت حدیث از شروح امامان سرشناسی مانند شرح عسقلانی و قسطلانی بر صحیح بخاری و شرح نووی بر صحیح مسلم و شرح مناوی بر جامع صغیر بهره می‌گیریم. به کتب حدیث نیز توجه زیادی داریم، خصوصاً صحاح سته و شرح‌های آنها.

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۸).

همچنین به سایر کتب در علوم و فنون دیگر از اصول و فروع دین گرفته تا قواعد و سیره و نحو و صرف و به طور کلی به تمام علوم امت اهتمام می‌ورزیم»^(۱).

احترام به کتاب‌های علمی.

برای کتاب‌هایی که مردم را به سوی شرک نمی‌کشانند، احترام قائل هستیم. درباره پیروان نهضت امام عبدالوهاب شایع شده که همه کتاب‌های دانشمندان غیرخودی را می‌سوزانند، اما این ادعا اتهامی بدون دلیل بیش نیست، مگر در مورد برخی آثار تباه‌کننده عقیده و دین مانند کتاب‌های سرشار از مطالب شرک و جادوگری و کتاب‌های منطق و فلسفه مضر و غیر علمی. اما اگر کتب منطقی و علمی صحیحی باشند، باید گفت که: حتی برخی از اتباع نهضت این گونه از منطق را به سایرین درس می‌دهند.

می‌گوید: «به نابودی هیچ اثر علمی دستور نمی‌دهیم، مگر آن مواردی که خواننده را به سوی شرک بکشاند، مانند کتاب «روض الریاحین» یا آن مواردی که باعث ایجاد خلل در عقاید می‌شوند، مانند منطق که جمعی از دانشمندان هم آن را تحریم کرده‌اند. ولی این هم بدان صورت است که ما به دنبال یافتن و نابود نمودن چنین کتاب‌هایی نمی‌رویم، مگر زمانی که طرفداران چنین کتابی‌هایی آنها را از روی دشمنی با اصول و مبانی دین و همکاری با دین ستیزان به مردم عرضه کنند، آن کتاب‌ها از ایشان گرفته و از میان برده می‌شوند»^(۲).

عملکردها و اقدامات برخی از افراد نادان را تایید نمی‌کنند.

با وجود این گاهی برخی رفتارهای خیره‌سرانه همچون آتش زدن کتاب‌ها از بعضی افراد نادان منتسب به ایشان - معمولاً از میان مردم عوام، بادیه‌نشین و افراد فرومایه - سر زده که البته کمتر جماعتی از شر چنین افرادی به دور می‌ماند. هرگاه

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۸).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۸).

چنین رفتارهایی از چنان افرادی گزارش می‌شد، آنان تنبیه شده و طرد می‌گردیدند. می‌گوید: «آن موردی که از یکی از بادیه‌نشینان در نابود کردن برخی کتاب‌های اهل طائف سر زد تنها از روی نادانی آن فرد بوده و البته او و افراد مشابه او تنبیه و از چنین اقداماتی منع شدند»^(۱).

به اسارت گرفتن مردم و کشتن زنان و کودکان را در جنگ جایز نمی‌دانند.

همچنین افتراء گفته شده از سوی دشمنان ایشان مبنی بر اینکه آنان در جنگ‌ها مردم عرب و غیر عرب را به اسارت برده و زنان و کودکان و سالمندان را به قتل می‌رسانند، نیز بهتانی بیش نیست.

می‌گوید: «از مواردی که به آن معتقدیم این است که به اسارت گرفتن مردم را جایز نمی‌دانیم و چنین کاری را صورت نداده‌ایم. با غیر اعراب نیز نجنگیده‌ایم. همچنین کشتن زنان و کودکان را جایز نمی‌شماریم»^(۲).

تکذیب شبهات دشمنان.

از آن زمان که شبهات و افتراءات و تهمت‌های فراوانی بدون دلیل و به ناحق درباره آنان و امام و دعوتشان شایع شد، با قدرت و شدت از حقی که در سینه داشتند به دفاع برخاسته، سیمای حقیقت را نشان دادند و همه آن افتراها را با قول و عمل و در تألیفات و مباحثاتشان رد کردند. دفاعی که به وسیله امکانات اندک و محدودی که نسبت به امکانات عظیم دشمنان‌شان در اختیار داشتند، انجام می‌گرفت. اما آن امکانات عظیم دشمنان همچون حباب‌های روی آب بی‌اثر بودند.

می‌گوید: «اما آنچه که از روی حق‌پوشی و وارونه نمودن حقایق بر مردم و به دروغ بر ما می‌بندند، مانند موارد زیر که: ما قرآن را تفسیر به رأی می‌کنیم و بدون مراجعه به شرح احادیث یا نظر عالمان، از آنها آنچه را موافق فهم و نظر خودمان

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۸).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۲۹).

باشد استنباط می‌کنیم و اینکه ما با این گفته‌ها از درجه و منزلت نبی‌مان محمد کاسته‌ایم که پیامبر تنها استخوانی پوسیده در گور خویش است و چوبدستی یکی از ما از قبر او سودمندتر است و اینکه زیارت وی مستحب نیست و ایشان معنی لا اله الا الله را تا زمانی که آیه: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ نازل نشده بود (با وجود مدنی بودن آیه) نمی‌دانست.

و اینکه ما به اقوال علما استناد نمی‌کنیم و تألیفات اهل مذاهب مختلف (چهارگانه) را بدون توجه به محتوای حق و باطل آنها، از بین می‌بریم، و ادعا می‌کنند ما اهل (تجسیم) هستیم، و مردم زمان خود و مسلمانان ششصدسال قبل به این طرف را - جز آنان که با ما هم عقیده‌اند - کافر می‌دانیم، و اینکه: ما بیعت کسی را نمی‌پذیریم مگر بعد از اعتراف به اینکه وی قبلاً مشرک بوده است، و والدین او نیز در حال شرک به خداوند از دنیا رفته‌اند.

و اینکه ما از صلوات فرستادن بر پیامبر نهی می‌کنیم. حتی زیارت شرعی قبور را مطلقاً حرام می‌دانیم و اینکه هر کس به سلک ما در آید، همه تبعات و عواقب اعمال او حتی بدهی‌هایش از دوش او ساقط و برداشته می‌گردد. و اینکه ما حقی برای اهل بیت قائل نیستیم و افراد را به ازدواج با همسران غیر هم شأن خودشان وا دار می‌کنیم.

و اینکه ما افراد سالمند را که دارای همسرانی جوان هستند، در صورت اقامه دعوا بر ما مجبور به طلاق دادن همسرانشان می‌کنیم تا با مردان جوان ازدواج کنند.

هیچ یک از این موارد مطلقاً صحت ندارد و هر کس در خصوص هرکدام از این خرافات و تهمت‌ها از ما توضیحی بخواهد، پاسخ ما به او این عبارت خواهد بود که:

﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتَنٌ عَظِيْمٌ﴾ (النور: ۱۶).

«خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است».

نیز هر کس چیزی از این امور را از ما نقل کند و یا به ما نسبت بدهد، دروغ گفته و بر ما افترا بسته است»^(۱).

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۹-۲۳۰).

دعوت از مردم برای مشاهده واقعیت دعوت و پیروان آن.

این عمده‌ترین برهانی بود که غبار افتراات را از آنان می‌زدود و صحت و درستی راهی را که بر آن بودند، آشکار می‌کرد. می‌گوید:

«هر کس حال و وضع ما را مشاهده کند و در مجالس ما حضور یابد و درباره ما تحقیق کند، به قطع و یقین در می‌یابد که همه اینها را دشمنان دین و همشینیان شیاطین ساخته‌اند و هدفشان ایجاد نفرت در مردم و دور کردن آنان از پذیرش توحید خالصانه خداوند متعال در عبادت و ترک انواع مختلف شرک‌ورزی که طبق نص قرآن نابخشودنی است: ﴿وَيَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ (النساء: ۴۸).

«و گناهان پایین‌تر از آن (شرک) را می‌بخشاید».

لذا به اعتقاد ما: کسی که چند گناه کبیره مختلف مانند: قتل مسلمان به ناحق، زنا و ربا و شراب‌خواری را مرتکب شود و آنها را تکرار هم بکند، چنین کسی مادامی که در تمام عبادات خود اصل توحید را رعایت نموده باشد، با وجود ارتکاب آن اعمال، باز هم از دایره اسلام خارج نمی‌شود و عذاب او در دوزخ جاودانه نخواهد بود»^(۱).

بزرگداشت منزلت و مراعات حقوق پیامبر

یکی از زشت‌ترین دروغ‌ها و بهتان‌هایی که درباره دعوت اصلاحی و امامان و طرفداران آن شایع می‌شد، این ادعا بود که آنان برای پیامبر احترامی قائل نبوده و قدر و منزلتش را آنگونه که شایسته است نمی‌شناسند و حق او را ادا نمی‌کنند و می‌گویند: خداوند برایمان کافی است و او برترین یار و یاور است.

او در پاسخ می‌گوید: «اعتقاد ما بر این است که منزلت حضرت محمد در بین تمامی مخلوقات بالاترین درجه است و هم اکنون در قبر خویش زندگانی پرزخی‌اش را می‌گذراند همانی که در باره زندگانی شهیدان ذکر شده، زیرا که وی بدون شک از آنان برتر است. سلام و صلوات مسلمانان را بر خود می‌شنود و زیارتش پسندیده و مستحب

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۲۹-۲۳۰).

است. اما نباید جز به قصد زیارت خود «مسجد النبی» و نمازگزاردن در آن بار سفر بسته شود، لذا اگر در کنار این نیت، قصد زیارت قبر پیامبر هم بکنند، اشکالی ندارد. و هر کس اوقات گرانبهای خود را با اشتغال به سلام فرستادن به وی - علیه الصلاه والسلام - که در نصوص آمده، صرف کند، خوشبختی هر دو جهان را نصیب خویش کرده و چنانکه در حدیث درباره حضرتش آمده هم و غم داشتن وی (برای مسلمان) کفایت می‌کند»^(۱).

حقیقت این است که اگر اتباع دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و امثال ایشان که پیروان سنت پیامبر هستند و همواره جان و مال خود را در راه محبت او و پیروان هدایت و فرمانبرداری و یاری دینش و پاکسازی آن از بدعت‌ها و شرکات، فدا می‌کنند. اگر اینان محبان وی و اولیایش نیستند پس چه کسانی هستند؟

اما اهل بدعت و هوی و تفرقه که سنت وی را کنار نهاده‌اند عملاً وی را دوست نمی‌دارند و قدرش را چنانکه باید نمی‌شناسند، هر چند که چنین تصور کنند. چرا که محبت او نه با صرف ادعا داشتن بلکه از طریق پیروی از سنتش و عمل به آن حاصل می‌گردد.

دیدگاه آنان درباره حق و کرامات اولیاء.

دروغ و بهتان دیگری که دشمنان این دعوت اصلاحی علیه آنان شایع کردند این بود که آنان اولیاء و صالحان را دوست نمی‌دارند! در حالی که حقیقت این است که ایشان به اولیاء خدا و صالحان اولتر از کسانی هستند که با انجام بدعت‌ها و خرافات و سوت و کف زدن و آوازه‌های محدثه و تبرک جستن‌های بدعت‌آمیز، هم زندگان و هم مردگان (مسلمانان) را آزار و اذیت می‌کنند.

او در پاسخ می‌گوید: «کرامات اولیاء را انکار نمی‌کنیم و به حق بودن آنان - به همان میزان که بر طریق شریعت و قوانین لازم‌الاجرای آن قرار داشته‌اند - معترفیم. اما آنان شایسته پرستیده شدن را نه در زمان حیات و نه پس از مرگ نداشته و ندارند. ولی می‌توان از ایشان یا هر مسلمان دیگری در زمان حیات او درخواست دعا

(۱) - منبع پیشین (۱/ ۲۳۰، ۲۳۱).

نمود، چنانکه در حدیث آمده است: «دعاء المسلم مستجابٌ لأخيه»^(۱) (دعای مسلمان در حق برادرش، استجابت می‌شود).

همچنین پیامبر به عمر^(۲) و علی^(۳) امر فرمود که از «أویس» بخواهند برایشان طلب آمرزش بکند و آن دو چنین کردند^(۴).

عقیده آنان در خصوص شفاعت پیامبر

سازگار باورشان با محتوای نصوص و اینکه دشمنان درباره ایشان شایع کرده‌اند که آنان منکر شفاعت پیامبر و سایر شفاعت‌های ثابت شده در نصوص صحیح‌اند، نیز نوعی بهتان است:

او در این رابطه می‌گوید: «شفاعت حضرت محمد در روز قیامت را مطابق محتوای متن نصوص تصدیق می‌کنیم و این مسأله را در مورد سایر انبیاء، فرشتگان و اولیاء و کودکان نیز به ترتیبی که در روایت آمده قبول داریم و خود این شفاعت را از صاحب آن، خداوندی که اجازه آن را به هر که بخواهد از جمع یکتاپرستانِ سعادت‌مند می‌دهد، مسئلت می‌کنیم.

(۱) - به روایت مسلم (۳۷۳۲) و از ابی الدرداء با عبارت «ما من عبد مسلم يدعو لأخيه بظهر الغيب قال الملك ولك بمثل ذلك» (چون مسلمانی در غیاب برادر مسلمانش برای او دعایی بکند، فرشتگان می‌گویند: و معادل همین دعا نیز نصیب تو است) العجلونی می‌گوید: ابوبکر در باب خلاقیات آن را از ام‌کریب با این عبارت روایت کرده: «دعوة الرجل لأخيه بظهر الغيب مستجابة وملك عند رأسه يقول آمين ولك بمثل ذلك...» (دعای مرد برای برادرش در غیاب او مستجاب است در حالیکه فرشته‌ای کنار سر او می‌گوید: آمین و تو را نیز معادل این دعا نصیب می‌شود). البزار از عمران بن حصین در کشف الخفاء نیز روایت کرده است (۱/۴۸۷، ۴۸۸).

(۲) - به روایت مسلم (۲۴۹۲) از حدیث أسیرین جابر.

(۳) - به روایت حاکم (۴۰۲/۳) از حدیث علی رضی الله عنه، البانی در «السلسلة الصحيحة» (ص ۸۱۲) می‌نویسد سند ضعیفی است به خاطر ضعف روایت شریک و یزیدبن ابی‌زیاد. اما حدیث از نظر شواهد حدیث حسنی است.

(۴) - منبع پیشین (۱/۲۳۰، ۲۳۱).

در روایت هم آمده است که اگر مسلمانی - با تضرع به درگاه خدا - بگوید: خداوندا محمد را در روز قیامت شفیع ما بگردان، یا: خداوندا بندگان صالحت را شفیع ما بگردان یا فرشتگانت را و مانند این ... که خطاب عبارت در آنها با خداست نه با شفاعت‌کنندگان، رواست. پس نباید گفته شود: «یا رسول‌الله» یا «یا ولی‌الله» از تو شفاعت می‌طلبم یا عباراتی چون «أدرکنی!» یا «أغثنی!» یا «شفایم بده!» یا «بر دشمنانم پیروز گردان!» و این قبیل عبارات که در بر گیرنده اموری هستند که تنها خداوند قادر به انجامشان است. پس چنانچه این امور را از کسانی بطلبد که ساکن برزخ هستند، یکی از انواع شرک را مرتکب شده، زیرا نصی از قرآن یا حدیثی در تأیید آن نیامده و سیره سلف صالح هم مؤید آن نیست، بلکه قرآن و سنت و اجماع سلف هم تصریح دارند که چنین اعمالی مصداق شرک اکبری است که پیامبر با آن پیکار می‌نمود»^(۱).

قسم خوردن به غیر خداوند.

او می‌گوید: «اگر سؤال کنید؟ نظر شما درباره قسم خوردن به غیر خدا و توسل به غیر او چیست؟ می‌گوییم: به حال قسم یادکننده می‌نگریم. اگر منظور او از این سوگند تعظیم کردن (غیرخدا) همچون تعظیم خدا یا شدیدتر باشد، چنانکه از برخی مشرکان افراطی زمان ما سر می‌زند؛ که چون شیخش یعنی کسی که او را معبود خود کرده و در همه امورش به او متکی است، سوگند می‌خورند، به سوگندشان قانع می‌شود، اما اگر به خداوند سوگند بخورد قانع نمی‌شود. چنین شخصی به اجماع در زمره پلیدترین و جاهل‌ترین مشرکان است. اما اگر قصد تعظیم نداشته باشد، بلکه ناخودآگاه بر زبان او جاری شده باشد، این شرک اکبر نیست، تنها باید فرد را از آن نهی نموده و از وی خواست که به خاطر این لغزش از خداوند طلب مغفرت کند»^(۲).

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۳۱، ۲۳۲).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۳۲).

مسأله توسل و صلوات همراه اذان.

او می‌گوید: «اما این نوع از توسل که کسی بگوید: «اللهم إني أتوسل إليك بجاهِ نبيِّك محمد» یا «بحقِّ نبيِّك» یا «بجاهِ عبادك الصالحين» یا «بحقِّ فلان بندهات»، همانند صلوات فرستادن بر پیامبر با صدای بلند حین اذان، اینها همه از انواع بدعت‌های مذموم هستند و نصی درباره آنها وجود ندارد»^(۱).

حقوق اهل بیت بدون غلو و یا تفریط.

او همچنین می‌گوید: «درباره اهل بیت و نیز جواز ازدواج زن فاطمی (سیده) با فرد غیرفاطمی سؤالی از یکی از علمای درعیه پرسیده شد که نص جواب او چنین است: هیچ شکی در خصوص لزوم محبت و مودت ورزیدن به اهل بیت وجود ندارد و چنانکه در کتاب و سنت آمده، حب و دوستی ایشان واجب می‌باشد. ولی (باید دانست که) اسلام میان مردمان برابری و مساوات نهاده است و هیچ فردی جز با تقوا بر دیگران برتری ندارد. با این وجود فرزندان اهل بیت از تکریم و تعظیم و احترام (خاصی) برخوردارند، چنانکه سایر علما و دانشمندان چنین‌اند و از نشانه‌های این تعظیم نشانیدن آنان در صدر مجالس، آغاز کردن تعارف‌ها با آنان، از جلو حرکت کردن آنان تا صدر مجلس و مانند این موارد می‌باشد و به همین ترتیب هر گاه یکی از ایشان با فردی غیر از خاندان آل بیت از نظر سنی و علمی نزدیک باشد، با او چنین رفتار می‌شود.

و این که در برخی موارد عادت شده که فرد کم سن و سال یا کم سواد قوم را نزد شخص بالاتر و بزرگ‌تر می‌برند تا با او مصافحه بکند، آنگاه اگر فرد کوچک‌تر هنگام دست دادن هر بار دست آن شخص را نبوسد از طرف او سرزنش و نکوهش شده یا با او خشونت می‌ورزند و کینه‌اش را به دل می‌گیرد؛ این عمل نه اینکه نصی درباره آن نیامده و دلیلی برای صحت آن وجود ندارد، بلکه عملی زشت است که

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۳۲).

بایستی برچیده شود.

البته در اینکه دست شخصی به خاطر این که تازه از سفری برگشته یا به خاطر مقام و مرتبه علمی او یا برخی اوقات بخاطر غیبت طولانی او بوسیده شود، اشکالی نیست. اما از آنجا که در دوران جاهلیت بوسیدن هر چیز یا کسی نشانه‌ای بود دال بر پرستیدنی بودن آن یا گذشتگانه‌اش و اصلاً در باره افراد متکبر و مغرور معمول بوده است، ما مطلقاً از آن نهی کرده‌ایم، تا در حد امکان گامی باشد در جهت قطع ریشه‌های شرک»^(۱).

تخریب گنبد و بارگاه بنا شده بر قبور.

موضوع اقدام ایشان به انهدام گنبدها، مزارها و زیارتکده‌های بدعت‌آمیز، یکی دیگر از مسائلی است که باعث فتنه‌انگیزی دشمنان علیه آنان شده به طوری که با تمام قوا و توان خود درصدد برانگیختن عامه مسلمانان بر ضدّ اصل قضیه برآمده‌اند. که در واقع تلاشی بود برای منحرف کردن اذهان و قلب حقایق. در حالی که این مسأله‌ای است که باید به خاطر انجام آن از عاملینش ستایش و تشکر بشود. زیرا که آنان این اقدام را تنها به خاطر فرمانبرداری از دستور نبی اکرم انجام می‌دادند و در حدیث صحیح منقول از آن حضرت، از این کار و بناسازی بر قبور صراحتاً دستور داده شده است.

او می‌گوید: «ما بیت بانو خدیجه، قبه المولد و تعدادی از زوایای منسوب به برخی اولیاء را تنها جهت بریدن ریشه شرک و بیزار نمودن مسلمانان تا حد امکان از شرک‌ورزی به خداوند، ویران کردیم، زیرا که خداوند شأن عظیمی دارد و گناه شرک نابخشودنی است و حتی بدتر از نسبت دادن فرزند به خداوند متعال است، چون داشتن فرزند نوعی افتخار برای انسان است، ولی شرک حتی در مورد انسان نقص و ضعف است زیرا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَا

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۳۲، ۲۳۳).

مَلَكَتْ أَيْمَانَكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴿۲۸﴾ (الروم: ۲۸).

«خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند؟»^(۱).

حکم ازدواج زن فاطمی (سیده) با غیر فاطمی.

می‌گوید: «نکاح زن فاطمی با مرد غیرفاطمی به اجماع علما جایز بوده و کراهتی هم ندارد. علی دختر خود را به عمر بن خطاب داد و همین دو الگو کافی هستند. و سکینه دختر حسین بن علی با چهار نفر که هیچکدام فاطمی و حتی هاشمی نبودند، ازدواج کرده است.

و همواره سلف صالح این سنت را بدون هیچ کراهتی ادامه داده‌اند. جز اینکه ما کسی را مجبور به تزویج دختر خویش مادامی که خود دختر نخواهد - نمی‌کنیم. در میان عربها هر فردی هم‌شان خود را دارد. و منعی که در برخی مناطق صورت می‌گیرد، گاهی دلیل تکبر و فخرفروشی است و گاهی - چنانکه روایت شده - موجب فاجعه می‌شود. از طرفی اساساً ازدواج با فرد به اصطلاح غیرهم‌شان و هم‌تراز جایز و بلا اشکال است، چنانکه می‌دانیم که زید که برده بود و در عین حال با زینب ام المؤمنین که قریشی بود ازدواج نمود و این مسأله نزد اهل علم معروف است والسلام»^(۲).

اجتناب از تکفیر.

یکی از قضیه‌های مهم موجود میان ایشان و دشمنان این تهمت بود که گویا ایشان مسلمانان را تکفیر می‌کنند. اما آنان این موضوع را نادرست دانسته و نوشته‌ها، فتاوا و موضع‌گیری‌هایشان این افترا را تکذیب می‌کند. اصولاً آنان در مبحث تکفیر پیرو نص

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۳۲، ۲۳۳).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۳۳، ۲۳۴).

قرآن و حدیث هستند؛ لذا جز با دلیل و مدرک اقدام به تکفیر کسی نمی‌کنند و تنها کسانی را که خدا و فرستاده‌اش تکفیر کرده‌اند، کافر می‌دانند و هرگز عموم مسلمانان را چنانکه دشمنان‌شان می‌پندارند، تکفیر نمی‌کنند بلکه از تکفیر مسلمانان به روش خوارج اجتناب می‌ورزند:

می‌گوید: «اگر آدم حق ناپذیری بگوید: لازمه و اقتضای این سخن قطعی شما که هر کس بگوید: «ای رسول خدا از تو شفاعت می‌طلبم»، او مشرک و مهدورالدم است، این خواهد بود که غالب امت و به ویژه متأخرین آنان کافر باشند، زیرا که علمای معتمدشان تصریح دارند که «این درخواست مستحب است و اجازه ندهید کسی با این امر مخالفت کند!» - در پاسخ خواهیم گفت: چنین نیست، زیرا که لازمه یک رویکرد و مسلک - چنانکه گفته شده - عین آن رویکرد و مسلک نیست و از همین قبیل می‌توان گفت که ما در عین اعتقاد به «علو خداوند» چنانکه در حدیث آمده، لزوماً اهل (تجسیم) نخواهیم بود»^(۱).

داوری درباره اموات مسلمانان.

او همچنین می‌گوید: «و ما در باره کسانی که در گذشته‌اند، چنین می‌گوییم:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ﴾ (البقره: ۱۳۴)^(۲). «آنها امتی بودند که درگذشتند».

تنها پس از تحقق شروط و انتهای موانع است که کسی را تکفیر می‌کنند.

می‌گوید: «تنها کسی را که دعوت دین به درستی به او رسیده، حجت بر وی اقامه شده و راه صحیح بر او نموده شده باشد و او نیز از روی علم و عمد آن را نپذیرد کافر می‌دانیم، همچون غالب کسانی که امروزه با آنان در پیکاریم و بر عناد و کفر خویش اصرار بورزد و از انجام واجبات امتناع کرده و آشکارا به انجام معاصی کبیره و افعال حرام پردازد»^(۳).

(۱) - منبع پیشین (۱/۲۳۴، ۲۳۵).

(۲) - منبع پیشین (۱/۲۳۴، ۲۳۵).

(۳) - منبع پیشین (۱/۲۳۴، ۲۳۵).

تکفیر کسی مانع از مراعات حقوقش نمی‌شود.

می‌گوید: «در موارد محدودی با برخی افراد تنها از آن جهت مقابله می‌کنیم که از تکفیرشدگان پشتیبانی می‌کنند و قصدشان افزایش شمار این گروه از راه پیوستن به آنان است، در چنین مواردی این افراد نیز حکم تکفیرشدگان را دارند»^(۱).

حکم کسانی که از دنیا رفته و حجت بر آنان اقامه نگشته است.

او همچنین می‌گوید: «آنان که بر راه خطا بوده و از دنیا رفته‌اند، به دلیل عدم معصومیتشان از گناه، معذورند. و اجماع در این مسأله قطعاً ممنوع است»^(۲).

اشتباه امامان نیز روایت شده است.

می‌گوید: «سخت‌گیری در این مورد درست نیست، زیرا که اشتباه کردن مسلمان چیز عجیبی نیست و کسانی که از ما بهتر بوده‌اند، نیز دچار خطا و اشتباه شده‌اند، مانند عمر بن خطاب رضی الله عنه که زنی درباره مقدار مهریه به او تذکر داد، رأی خود را پس گرفت. و مواردی از این قبیل در سیره او دیده شده است.

حتی اصحاب پیامبر نیز در زمانی که با هم می‌زیسته‌اند و نور پیامبر در میان آنان روشنایی‌بخش زندگیشان بود، دچار اشتباه می‌شده‌اند. چنانکه بعضی به رسول خدا گفتند: «اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط»^(۳).

(برای ما هم درخت ذات‌الأنواطی (مقدس) همچون درخت ذات‌الأنواط آنان تعیین بفرما).

مجتهد مخطئ پیش از اتمام حجت معذور است.

او در ادامه می‌گوید: «اگر برسید: این در مورد کسی بود که دچار اشتباه می‌شود

(۱) - همان (۱/۲۳۵).

(۲) - همان (۱/۲۳۵).

(۳) - الدرر السنیه (۱/۲۳۵). (ذات‌الأنواط نام نوعی درخت بود که مشرکان زمان پیامبر اسلحه‌های خود را به آن می‌آویختند) (مترجم).

و چون به وی آگاهی داده شد، راه راست را در پیش می‌گیرد. اما درباره کسی که ادله و براهین را استخراج می‌کند و از رأی و سخن امامان سرمشق‌مان اطلاع دارد با این وجود مصرانه بر همان رأی اشتباه خود مانده و تا پایان عمر به آن ادامه می‌دهد، چه می‌گویید؟ در پاسخ خواهیم گفت: مانعی وجود ندارد که چنین کسی را معذور بدانیم و نمی‌گوییم که او کافر است و حتی او را خطاکار نمی‌شماریم^(۱) هرچند به اشتباه خود ادامه و اصرار ورزد. به خاطر عدم وجود فردی که در آن عهد که با زبان و توان حکومتیش از این مسأله دفاع کند، پس حجّت بر فرد مذکور اقامه نگشته و راه راست بر او معلوم نشده است.

اتفاقاً جو غالب بر زمان بسیاری از نویسندگان موردنظر عبارت بوده است از تلاش و تبانی برای عدم توجه مستقیم به سخنان پیشگامان سنت، به طوری که اگر کسی هم از آن سخنان اطلاع می‌یافت پیش از اینکه در دل او تأثیر بگذارد، از آن روی برمی‌گرداند و پیوسته بزرگان‌شان، شاگردانشان را از هرگونه نظر و تأملی در کلام امامان برحذر می‌داشتند. ستمکاری خلفا نسبت به افرادی که احیاناً تأثیری از آن متون می‌گرفتند نیز جز در مواردی که مشیت خداوند مانع می‌شد، مزید بر این علت‌ها بود.

همچنین می‌دانیم که معاویه رضی الله عنه و یاران او راه صحیح را در اعلان جنگ به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و پیکار و مبارزه در جنگ با وی یافتند، اما علما در این مورد اجماع و اتفاق دارند که ایشان به خطا رفته‌اند، و به اشتباه خود هم استمرار بخشیدند. اما هیچ یک از سلف و گذشتگان از جمله خود علی رضی الله عنه آنان را نه تکفیر کرده و نه فاسق دانسته‌اند. بلکه برای‌شان ثواب اجتهاد قائل بوده‌اند هرچند اجتهادی اشتباه و خطا بوده و این مسأله نزد علما مسأله مشهوری است^(۲).

(۱) - در متن اصلی چنین آمده است.

(۲) - همان (۱/۲۳۵-۲۳۶).

خطأ عالمان و حفظ مرتبه آنان.

می گوید: «ما همچنان از کسی که دیانت صحیحی داشته و صلاح و دانش و زهد و تقوایش شهره بوده و با اخلاقی و ایمان عمر خویش را خالصانه در راه تدریس و تألیف علوم سودمند برای مسلمانان سپری نموده بدگویی نمی کنیم. هرچند چنین کسی در این یا آن مسأله به راه خطا هم رفته باشد.

ابن حجر هیثمی عالم و دانشمندی است که ما با دیدگاهها و سخنان او در «الدر المنظم» آشناییم و وسعت دانشش را انکار نمی کنیم، و برای کتابهایش از جمله شرح الأربعین و الزواجر و غیره او توجه نشان می دهیم و به روایتهایی که نقل کرده اعتماد داریم، زیرا که او از جمله دانشمندان امت اسلام است»^(۱).

دعوت انسان های منصف به التزام به حقیقت چیزی که بدان اعتقاد دارند.

او در این باره می گوید: «این چیزی است که بدان معتقدیم و خطابمان با اصحاب دانش و خرد و اهل انصاف است. آنانکه از هرگونه تعصب و پیشداوری بری هستند و همواره به گفته می نگرند نه به گوینده»^(۲).

بر خورد قاطع با اهل باطل.

می گوید: «اما کسی که بر باور و عادات مألوف خود چه حق باشد و چه ناحق اصرار دارد، و از کسانی باشد که خداوند درباره شان فرموده: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَأَثَرِهِم مَّقْتَدُونَ﴾ (الزخرف: ۲۳).

«ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم».

عادت و سرشت چنین کسی این است که بجای اینکه حق را میزان سنجش اشخاص بنماید اشخاص را ملاک قبول حق می گرداند. ما چنین افرادی را تا کثرتش راست و انحرافش درست گردد، جز با زور مورد خطاب قرار نمی دهیم. و به حمد

(۱) - همان (۱/۲۳۶، ۲۳۷).

(۲) - همان (۱/۲۳۶، ۲۳۷).

خداوند سربازان توحید همواره در حال پیروزی و پرچم‌هایشان در اهتزاز بهروزی است: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء: ۲۲۷).

«آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست».

و ﴿فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْعَالِبُونَ﴾ (المائدة: ۵۶).

«(زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است».

و فرمود: ﴿وَإِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ﴾ (الصفات: ۱۷۳). «و لشکر ما پیروزند».

و ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الروم: ۴۷).

«و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما».

﴿وَالْعَقَبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (الأعراف: ۱۲۸).

«و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است».

بیان حقیقت بدعت از نظر شرعی.

او در ادامه می‌گوید: «به اعتقاد ما: بدعت عبارتست از هر عمل مذمومی که بعد از سه نسل اول اسلام روی داده است و این برخلاف تقسیم‌بندی کسانی است که بدعت را به دو نوع حسنه و قبیحه تقسیم کرده و نیز برخلاف تقسیم آن به پنج نوع است؛ مگر اینکه امکان جمع اینها باشد و گفته شود: حسنه آن نوع از بدعت است که سلف صالح آن را صحیح دانسته‌اند و شامل بدعت واجب، بدعت مستحب و بدعت مباح می‌شود. البته نامگذاری آن به بدعت از روی مجاز است، و نیز گفته شود بدعت قبیحه شامل بدعت حرام و بدعت مکروه است. و این تقسیم‌بندی خالی از اشکال است»^(۱).

نمونه‌هایی از بدعت‌های ناپسند.

آنان همچنین این زعم دشمنان درباره خودشان را مبنی بر اینکه ایشان درود فرستندگان بر پیامبر را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و مانع قرائت اذکار و

(۱) - همان (۱/۲۳۷).

أدعیه شرعی می‌شوند، رد کرده و توضیح می‌دهند که این دروغی بزرگ است و آنان تنها از بدعت‌ها جلوگیری و نهی می‌کنند.

می‌گوید: «از جمله بدعت‌های ناپسندی که از آن نهی می‌کنیم این موارد هستند: اضافه کردن عباراتی غیر از اذان با صدای بلند، چه خواندن قرآن باشد چه صلوات بر پیامبر و یا دعا و هر چیز دیگر بعد از اذان، در شب جمعه یا رمضان یا در عیدین، همه این موارد بدعتی ناپسند هستند»^(۱).

مقابله با بدعت‌های رایج در مکه.

می‌گوید: «و بدعت‌هایی همچون «تذکیر و ترحیم» را که در مکه عرف رایج شده بود، باطل اعلام کردیم زیرا علمای چهار مذهب به بدعت بودن آنها اعتراف نمودند. و از آن جمله است: قرائت حدیثی از ابوهریره پیش از خطبه جمعه که شارح «الجامع الصغیر» به بدعت بودن آن تصریح دارد. نمونه دیگر گردآمدن در وقتی مخصوص به دور کسی است تا «سیره المولد الشریف» را قرائت کند با این باور که عبادت مخصوص و مطلوبی برای قربت یافتن است. زیرا چنین عبادتی در روایات نیامده است.

یک مورد دیگر: گردآمدن در کنار بارگاه مشایخ همراه با سر و صدا و قرائت فاتحه و توسل به آنان برای حل مشکلات که گاهی با اعمالی که مصداق شرک اکبر است آمیخته می‌شود. در چنین مواردی با آنان پیکار می‌شود. چنانچه پذیرفتند راهنمایی می‌شوند که این عمل در این شکل رایج، سنت نیست، بلکه بدعت است و... و اگر باز هم از پذیرش امتناع کردند از طرف حاکم به خاطر مصلحت خودشان، تعزیر می‌شوند»^(۲).

از اذکار و أوراد مشروع جلوگیری نمی‌شود.

می‌گوید: «اما مانعی برای قرائت و مداومت ادعیه‌ای که علما از کتاب و سنت

(۱) - همان (۱/۲۳۷).

(۲) - همان (۱/۲۳۷، ۲۳۸).

گرفته‌اند، وجود ندارد؛ زیرا که اصولاً اذکار، صلوات بر پیامبر ، استغفار، تلاوت قرآن و امثال این امور شرعاً مطلوب و پسندیده است. و اهتمام‌ورزان به آن مأجور و مقبولند و هر قدر که انسان بیشتر بدانها پردازد، ثواب افزون‌تری نصیبش می‌شود. اما همه اینها در صورتی است که عمل او در چارچوب شرع باشد و بدون هیچ تغییر و تحریفی صورت گیرد. خداوند متعال فرموده است: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ (الأعراف: ۵۵). «پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی، بخوانید».

و نیز فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (الأعراف: ۱۸۰).

«و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید».

خداوند به نووی اجر فراوان بدهد که کتاب «الأذکار» را جمع‌آوری کرد. کتابی که برای مشتاقان اذکار شرعی کفایت می‌کند.

چند نمونه دیگر از بدعت‌های ناپسند.

نمونه‌ای دیگر که در برخی نواحی و کشورها به صورت عادت در آمده، مراسم‌های مولودی‌خوانی است که با لحن و آواز برگزار شده و با صلوات بر محمد و اذکار و معمولاً پس از نماز تراویح برگزار می‌شوند و اعتقادشان بر این است که این شکل و هیئت موجب تقرب به خداوند است. حتی عامه مردم گمان می‌کنند که مولودی‌خوانی از سنت‌های مأثور و معتبر است. باید از برگزاری چنین مراسمی نهی شود. اما خود نماز تراویح سنت است و خواندن و مداومت بر آن به صورت جماعت اشکالی ندارد.

از دیگر انواع بدعت‌ها که در بعضی کشورها عرف و عادت مردم شده برگزاری نمازی به نام «نماز پنج فرض» بعد از آخرین جمعه ماه رمضان است که به اجماع علما از بدعت‌های منکر است و باید با شدت و قاطعیت تمام از این کار جلوگیری به عمل آید. مورد دیگر ذکر بلند خواندن هنگام تشییع جنازه (میت) یا وقت پاشیدن آب بر قبر و غیر اینهاست که هیچکدام از سلف مشاهده نشده است.

شیخ طرطوشی مغربی کتاب ارزشمندی به نام «الحوادث والبدع» تألیف کرده که

أبو شامة مقدسی آن را به اختصار در آورده و مطالعه آن بر هر مسلمانی لازم است»^(۱).

تمایز میان بدعی بودن و نبودن امور جدید.

می‌گوید: «ما تنها از بدعت‌هایی نهی و منع می‌کنیم که به دین نسبت داده و با قصد تقرب و به عنوان عبادت انجام بشوند. اما از مواردی که این دو خصیصه را ندارند، همچون مصرف قهوه، سرایش اشعار غزل و مدح شاهان عادل نهی نمی‌کنیم، مادامی که همین موارد هم با اموری چون آورد و اعتکاف در مسجد و غیره که جنبه دینی دارند درنیامیزد و همراه نشود. در اثبات این مسأله می‌توانیم به جواب حسان بن ثابت به اعتراض امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه - به اشعار او - استناد کنیم که خطاب به ایشان گفت: من این اشعار را در محضر کسی خوانده‌ام که از تو برتر بوده است. و عمر پذیرفت»^(۲).

مشروعیت بازی‌های مباح.

می‌گوید: «و انجام هر نوع بازی غیر مضر، مباح است؛ زیرا پیامبر به گروهی از بازیگران حبشی را در روز عید و در مسجد خود اعتراض نفرمود. چیزهایی مانند سرودهای حماسی و سیرک و نمایش‌های سرگرم‌کننده در اماکن عمومی مباح است. همچنین طبل‌های رزمی و حماسی همچون طبل جنگی (و نه سایر سازها و موسیقی‌ها که با این مورد فرق داشته و حرام‌اند) حلال است. نواختن دف در عروسی بلاشکال می‌باشد زیرا پیامبر فرمود: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»^(۳).

(۱) - همان (۱/۲۳۸، ۲۳۹).

(۲) - همان (۱/۲۳۸، ۲۳۹).

(۳) - بخاری در الأدب المفرد شماره (۳۸۷) با عبارت «كدام یک از ادیان نزد خداوند محبوب‌تر است؟ فرمود: «دین یکتاپرستی رواداری» حدیث را روایت کرده است. نیز به روایت احمد (۵/۲۶۶)، (۶/۱۱۶، ۲۳۳) و طبرانی در الکبیر (۱۱/۳۲۷) و دیگران؛ رجوع شود به: «کشف الخفا» از عجلانی (۱/۲۵۱) والسلسلة الصحيحة از البانی شماره (۸۸۱).

(بر آیین یکتاپرستی رواداری و تسامح مبعوث شدم).
و فرمود: «لِيعْلَمَ الْيَهُودُ أَنَّ فِي دِينِنَا فُسْحَةً»^(۱).
(تا قوم یهود بدانند که در دین ما تسامح و گشایش هست)^(۲).

امامت دینی ابن تیمیّه و ابن قیم.

می‌گوید: «از نظر ما امام ابن قیم و استاد او ابن تیمیّه، جزو امامان بزرگ و برحق اهل سنت‌اند و کتاب‌هایشان جزو گرانبه‌ترین کتب است. اما در همه مسائل از آن دو تبعیت نمی‌کنیم، زیرا که هر شخصی جز پیامبر اکرم محمد تنها بخشی - کم یا زیاد - از گفته‌هایش مورد قبول قرار می‌گیرد. مخالفت ما با ایشان در چندین مسأله مشخص است از جمله در مسأله سه بار طلاق دادن (سه طلاقه کردن) همسر در یک عبارت و یک مجلس، که ما به تبعیت از امامان چهارگانه قائل به آن هستیم همچنین وقف را صحیح و نذر را جایز می‌دانیم»^(۳).

هشدار درباره چند نوع بدعت دیگر.

می‌گوید: «از بدعت‌های نهی شده دیگر: قرائت فاتحه برای ارواح مشایخ بعد از نمازهای پنج‌گانه و افراط در تعریف و تمجید از آنان و توسل به ایشان است. چنانکه در بسیاری از کشورها به صورت عادت و عرف درآمد و پس از عبادت‌های دسته‌جمعی با این باور انجام می‌شوند که از کاملترین راههای تقرب‌جویی هستند. چه بسا از جهتی که انسان احساس نمی‌کند، به شرک بیانجامد. زیرا که گاهی فرد به خاطر پنهانی و مخفی بودن شرک بدون آنکه احساس کند مرتکب آن می‌شود. اگر چنین نبود پیامبر این چنین در پیشگاه خداوند استعاذه نمی‌کرد که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ

(۱) - به روایت احمد (۶/۱۱۶، ۲۳۳).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۲۳۹، ۲۴۰).

(۳) - همان (۱/۲۴۰).

الغیوب»^(۱).

خداوندا به تو پناه می‌برم از آنکه چیزی را آگاهانه برای تو شریک قرار دهم و استغفار می‌کنم به خاطر آنچه که بدان آگاه نیستم براستی که تو داننده غیب‌هایی). شایسته است که این کلمات را پیوسته یادآوری کرده و تا حد امکان از شرک احتراز بجوئیم. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «هرگاه کسی وارد اسلام شود و جاهلیت را ن‌شناسد رشت‌های دینش یک به یک پاره می‌شوند.. زیرا که چنین کسی گاهی شرک می‌ورزد و فکر می‌کند که دارد به خدا تقرب می‌جوید.

پناه می‌بریم به خداوند از پیوستن به فرومایگان و از دست رفتن ایمان»^(۲). شیخ عبدالله بعد از این می‌گوید: «اینها اموری بودند که هنگام بحث و مشورت با نامبرده^(۳) که در حالت تردید قرار داشت، به نظر آمدند، او هر بار اصرار می‌کرد که اینها را روی کاغذ بیاورم، چون پافشاری او را دیدم این رساله را بدون بازنگری تحریر کردم زیرا که در آن روزها به شدت مشغول کارهایی حتی مهمتر از جهاد بودم»^(۴).

فراخوانی به تحقیق درباره دعوت.

سپس آنان خود انصاف پیشه کردند و حجّت را با فراخوانی همگان به تفحص و تحقیق درباره آنچه از ایشان شایع شده و کسب آگاهی از حقیقت حالشان بر آنان حجت را تمام کردند.

(۱) - به روایت ابن حبان در المجروحین (۳/۱۳۰) و آن را با نسبت حدیث به یحیی بن کثیر معلول دانسته. ابویعلی (۵۸) نیز همین حدیث را با سندی که شامل لیث بن ابی سلیم است و ضعیف روایت کرده، رجوع شود: مجمع الزوائد (۱۰/۲۴۴). این حدیث شاهی نزد احمد (۴/۴۰۳) و طبرانی در الأوسط (۴۹۴۰) دارد. نیز شاهی از عایشه و ابن عباس در حلیة الأولیاء (۳/۳۶)، (۸/۳۶۸) دارد.

(۲) - الدرر النسیه (۱/۲۴۰، ۲۴۱).

(۳) - منظور حسین بن محمد الحضرمی الحیانی است.

(۴) - همان (۱/۲۴۱).

می‌گوید: «هر که خواستار تحقیق در اعتقاد ماست، کافی است که به شهر ما «درعیه» سفر کند تا در اینجا با مشاهده حلقه‌های درس و تدریس در علوم مختلف به ویژه تفسیر و حدیث، آگاه و شادمان شود و به حمد و یاری خدا، مناظر شگفت‌انگیز اقامه شعائر دینی و حمایت از ضعیفان، مسافران و بینوایان را در این شهر از نزدیک مشاهده نماید»^(۱).

بیان حقیقت تعبد و تصوف مشروع.

اگرچه آنان تصوف بدعت‌آمیز و طریقت‌های خودساخته را مردود می‌شمارند، اما از آن سو به پارسایی و تعبد مشروع که قرآن و سنت رسول خدا و روش سلف صالح سازگار باشد اقرار و باور دارند و مهم نیست که این تعبد، تصوف یا طریقت صوفی‌گری نامیده شود. مهم این است که بر مبنای قرآن و سنت بنا شده و از بدعت مصون باشد.

می‌گوید: «طریقه تصوف و تزکیه درون را از معاصی و رذایل مربوط به دل و اعضای بدن، مادام که روندگان این طریقت بر قانون شریعت و شیوه صحیح و مشروع دین استقامت ورزند، انکار نمی‌کنیم و نادرست نمی‌شماریم، اما کاری هم به تأویل و توجیه برخی از اقوال و افعال این طریقت نداریم»^(۲).

توکل به خداوند در تمامی امور:

می‌گوید: «در تمام امورمان جز بر خداوند متعال تکیه و توکل نداریم و جز از او از کسی و چیزی یاری و نصرت نمی‌خواهیم. او ما را کفایت می‌کند و یاور و مولای به تمام معنایی است و درود و سلام خداوند بر محمد و آل و اصحاب او باد»^(۳).

(۱) - همان (۱/۲۴۱).

(۲) - همان (۱/۲۴۱).

(۳) - همان (۱/۲۴۱).

در پایان:

به درستی که این منشور، شیوه و حقیقت دعوت و پیروان و یاران و دولت آن را با وضوح و روشنی تمام بر همگان آشکار ساخته، و با دلیل و استدلال بی‌پایگی بسیاری از دروغ و بهتان‌های نسبت داده به آنان را کشف کرده است. پس از آن آیا باز هم برای کسانی که گوش فراداشته و چشم بینا دارند، توضیحی لازم است؟

موضوع چهارم:

الف: منابع معرفتی نهضت اصلاحی.

ویژگی‌ای که روش امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او و عموم اهل سنت و جماعت - در گذشته و حال - را در فهم منابع دین و دریافت و استدلال دینی از سایر روش‌ها متمایز می‌کند، اصالت، سلامت، ثبات و یقینی بودن منابع آن است. آنان از همان روش شرعی و صحیحی پیروی می‌کنند که علما و دانشمندان اهل حدیث و فقه و اصول امت اسلامی بدان پایبندند بوده و هستند. خصیصه این روش، مستند بودن منابع دریافت و رعایت اصول استنباط و استدلال است. یعنی ایشان در دریافت و تحلیل دین و عمل به آن بر دلایل بر گرفته از کتاب خداوند متعال و سنت صحیح فرستاده‌اش تکیه می‌کنند.

اجماع سلف نیز نزد ایشان معتبر است چون اجماع حاصل نمی‌شود مگر بر امری که از کتاب و سنت دلیلی برای آن وجود داشته باشد. همچنین گفته‌های دانشمندان مورد اعتماد امت از اصحاب و تابعین و امامان چهارگانه و پیروی‌کنندگان آنان و غیره از دیدگاه ایشان قابل استناد و اعتماد است.

و بنای ایشان در استدلال بر روش شرعی و صحیح سلف صالح است که توضیح آن در بخش «قواعد استدلال از نگاه ایشان» خواهد آمد.

نهضت اصلاحی برای فهم کلام خداوند و سنت فرستاده او و استنباط احکام و اجتهاد در دین خداوند متعال، فطرت زلال و عقل سلیمی را که خداوند به بندگانش ارزانی داشته به خدمت می‌گیرند و از عقل جهت اندیشیدن در آفرینش الهی و آفریده‌ها و نعمت‌هایش و نیز رسیدن به مراتب پرستش و ذکر و شکر خداوند متعال بهره می‌گیرند.

چنانکه همین عقل و سایر مواهب خدادادی را در راستای امور اجتهادی و علوم

طبیعی مرتبط با آبادکردن جامعه بشری و شیوه جانشینی خداوند بر روی آن و تقسیم امکانات نیز استفاده می‌کنند؛ که منظور از اسباب در اینجا، امکانات، امکانات مادی و قدرت و عزت و اقتدار و اسباب پیروزی و رستگاری و سعادت دنیوی و اخروی بشر براساس قوانین وضع شده الهی و سنت رسول الله می‌باشد.

اما ایشان از روش‌ها و راهکارهای اهل هوا اعم از فیلسوفان و خردمخوران و متکلمان و پیروان‌شان که همان راه تقدیس خرد ناتوان و فانی و در معرض نقص و اشتباه انسانی و برتری دادن آن بر وحی معصوم و کامل خداوند متعال و کلام فرستاده اوست، دوری می‌کنند؛ منبعی که از سر هوا سخن نمی‌گوید و آنچه را که می‌گوید جز وحی خداوند چیز دیگری نیست.

پس عقل هرچند هم که قوه درک و دریافت آن بالا برود، باز هم در اصول و مبانی بایستی تابع شریعت باشد، زیرا امکان سبقت جستن و داوری بر وحی معصوم را ندارد.

این روش استوارِ دریافت و استدلال براساس قواعد خلل‌ناپذیر شریعت یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌های بین اهل سنت و بین مخالفان هواپرست، تفرقه‌جو و بدعت‌گر آنان به شمار می‌آید.

منابع دریافت مهمترین ستونی است که ساختمان دین مسلمان در همه ابعاد عقیده، احکام، سلوک و روش زندگی بر آن استوار است؛ چرا که در واقع دریافت یعنی دریافت دین با کلیات و جزئیات آن و این دریافت جز از طریق وحی خداوند متعال و عمل به فرمان او درباره فرستاده‌اش میسر نخواهد بود، همانگونه که

می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (الحشر: ۷).

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خودداری ننمائید».

از آنجا که مبدأ دریافت از خداوند متعال و فرستاده او (قرآن و سنت) لزوماً

برای هر مسلمانی شناخته شده است و اهل حق و باطل، و اهل سنت و بدعت همه مدعی آن هستند، پس صرف ادعا کافی نیست، بلکه تحقیق و دلیل و برهان لازم است. و چون تحقیق کنیم درمی‌یابیم که این سلف صالح اهل سنت و جماعت و از میان ایشان امام این دعوت اصلاحی مبارک و پیروان او هستند که منابع و مصادر دریافت و روش استدلال و استنباط صحیح همچنان زلال و صاف و سالم مانده است. برخلاف دشمنان بدعت‌گر، هواپرست و تفرقه‌جوی‌شان که از حق کناره‌گیری کرده امور را بر مردم مشتبه ساخته‌اند و از آن زمان در طریق ضلالت افتادند که شروع به استنباط دینشان یا بخشی از آن از طریق منابع انسانی و توهمات عقلانی و ادعای عصمت برای کسانی کردند که مقامشان کمتر از مقام پیامبر است؛ یعنی کسانی همچون ائمه و غیر آنان از صالحان و طالحان و اولیاء و مدعیان. و نیز ادعاهای دیگری همچون ادعای مکاشفه و غیب‌گویی و غیره از اموری که بسیاری از متعلقان به اهل کلام و فلسفه و تصوف و رفض انجام می‌دهند. از این رو ادعای پیروی از کتاب و سنت از سوی این جماعت‌ها، ادعایی دروغین و ریاکارانه است: و اینان باطل را به جای حق اشتباه گرفته‌اند.

لذا لازم می‌نمود که اهل تحقیق و دانش چهره حقیقت را آشکار و نقاب را از چهره باطل - در اینگونه مسائل - بردارند. و این کاری بود که امام دعوت و علما و پیروان آن و سایر اهل سنت به انجام رساندند چه روش حق در دریافت و استدلال واضح و روشن است و - خدا را شکر - که هیچ ابهام و غموضی در آن نیست. در این فصل تلاش کرده‌ام به بیان قواعد مورد اعتماد و استناد اهل سنت و جماعت و علمای این دعوت و مجتهدان و دانشمندان پیش از ایشان براساس کتاب و سنت و روش سلف صالح در دریافت دین و عمل به آن بپردازم.

همچنین کوشیده‌ام در کنار این بحث از روش مخالفین و بیراهه‌های خارج از سنت‌شان که همان راه شیطان و گذرگاه‌های بدعت و گمراهی است پرده بردارم؛ تا هر که توفیق و هدایت خدا با اوست از آنها برحذر باشد و به وسیله آن حجت بر

مغروران و معاندان اقامه گردد.

از ویژگی‌های این دعوت و علما و پیروان آن - بحمد الله - فراگیر شدن عطش شدید به تفقه در دین خدا، اصالت‌بخشی به شرع، التزام به سنت و جماعت، رجوع به اهل علم و دانش و پایبندی به اصول دین و اعلام شعائر آن در هر مکانی و زمانی است. اینها خصائصی امیدبخش و بشارت‌دهنده به خیراند، چرا که بازگشت به منابع صاف و زلال دین و روش سلف در عقیده و دریافت، استدلال و رفتار و احکام - به تنهایی - راهی بی‌خطر و تضمین‌کننده دستیابی به پیروزی، سربلندی، اقتدار و اتحادی است که خداوند آن را به مسلمانان وعده داده است.

پس عقیده سالم و صحیح که گردآورنده مسلمانان بر گرد هم است و شریعت الهی که بر این اجتماع حکم می‌راند، جز از سرچشمه منابع پاک و زلال آن (قرآن و سنت) و براساس روشی درست که همان روش سلف صالح و راه مؤمنان است، قابل استخراج و استنباط نخواهد بود. اینها مجموعه تمایزاتی است که این دعوت اصلاحی خجسته که (وهابیتش) می‌نامند، با سایر دعوت‌های اصلاحگر امروزی دارد و همین باعث نیرومندی، تأثیرگذاری و گسترش آن گشته است.

اما منابع وارد شده به حریم دین و روش‌های استدلالی انحرافی که دشمنان دعوت و دشمنان سنت (اهل اهواء و بدعت و تفرقه) بدانها تمسک جسته‌اند، چنانکه در متون دینی و بیانات امام و علمای دعوت و نیز به شهادت واقعیت به روشنی بیان شده، هرگز سرانجامی جز پراکندگی و نزاع و ذلت و پستی نخواهد داشت.

و این مصداق فرموده پیامبر است که: «قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کَنهارها لا یزیغُ عنها بعدی إلا هالک ... إلخ»^(۱).

(شما را بر راه روشنی ترک گفته‌ام که شب آن چون روز آن روشن است و جز

(۱) - استخراج حدیث از امام احمد (شماره ۱۷۱۴۲) مصحح گفته «بنا به سلسله روایان و شاهدان حدیث صحیحی است» (۳۶۷/۲۸)، نیز ابن ابی عاصم در السنة (شماره ۳۳) روایت کرده است.

اهل تباهی از آن منحرف نمی‌شود).

اهل سنت و جماعت - که امام دعوت و علمای آن را نیز شامل می‌شوند - این روش استوار شرعی را در دریافت و استدلال با قواعد علمی روشمند و خلل‌ناپذیر و نیز با موازین شرعی برگرفته از قرآن و سنت و شیوه سلف صالح، ریشه‌دار و استوار کرده‌اند. این اصل عظیم همانی است که امام محمد بن عبدالوهاب و یاران و پیروان او با قدرت و وضوح آن را ثابت کرده و همه مخالفان را به تحقیق در مورد آن فراخوانده و حاضر به مباحله بر سر آن شده‌اند. چنانکه می‌گوید: «آنانی را که با من مخالفت می‌ورزند دعوت می‌کنم به (حجت قرار دادن) کتاب خدا و سنت پیامبر و یا به اجماع اهل علم. و اگر عناد ورزند آنان را به مباحله دعوت می‌کنم. چنانکه ابن عباس در برخی مسائل مربوط به فرائض و نیز سفیان و أوزاعی و علمای دیگر در مسأله بالا بردن دستها و دیگر مسائل دعوت به مباحله کردند»^(۱).

در نامه‌ای که خطاب به رئیس بادیه الشام، فاضل آل مزید دارد گفته است:

«من پیش از اینکه خصوصیات دین را برایت بازگویم، ابتدا دو مسأله را ذکر می‌کنم: مسأله اول: من به مخالفان یادآور می‌شوم که آنچه بر مردم واجب است، پیروی از وصیتی است که پیامبر به امتش فرموده و به آنان می‌گویم: منابع نزد شما هست در آنها بنگرید و اصلاً به حرف بنده توجهی نکنید! اما اگر سخن رسول خدا را در کتاب‌های خودتان یافتید، از آن پیروی کنید هرچند اغلب مردم با آن مخالف باشند»^(۲). سپس با خیرخواهی می‌گوید: «بدان که جز با پیروی از رسول خدا نجات نخواهیم یافت»^(۳).

و بعد از ذکر ادله توحید در قرآن می‌گوید: «این کلام خداوند است همان که

(۱) - الدرر السنیه (۱/۵۵).

(۲) - نامه‌های شخصی (۳۲).

(۳) - نامه‌های شخصی (۳۳).

رسول خدا بر ما می خواند و بدان سفارش می کرد»^(۱).

در ادامه پس از تبیین اعتراض دشمنان به دعوت او به توحید می گوید: «این سخن آنان است و این سخن من که سند آن از خداوند و رسول اوست و این چیزی است که میان من و شماست و هر چیزی غیر از این از من نقل شود، دروغ و تهمت است»^(۲).

پرسش‌ها درباره‌ی دلیل و دین و عقیده ایشان فراوان بود. یکبار از دو فرزند امام، حسین و عبدالله درباره عقیده شیخ محمد در خصوص عمل و عبادت پرسیده شد. آن دو پاسخ دادند: «عقیده شیخ : که براساس آن خدا را پرستش می کند، همان عقیده و دینی است که ما بر آن استواریم و آن نیز در حقیقت همان عقیده گذشتگان اعم از ائمه و صحابه و پیروان نیکوکار آنان است. و آن به نوبه خود چیزی است که دلایل کتاب خدا و سنت پیامبر او بر آن دلالت داشته باشند. ما اقوال و آراء علما را بر این دلایل عرضه می کنیم؛ از این میان هر آنچه را موافق کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش باشد می پذیریم و بدان فتوا می دهیم، و هر آنچه را که مخالف این دو باشد، به گوینده آن باز می گردانیم.

این همان اصلی است که خداوند در کتابش ما را به آن سفارش نموده آنجا که

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (النساء: ۵۹).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

علما اجماع دارند که سپردن قضاوت به خداوند همان داوری بردن به کتاب اوست، و داوری بردن به پیامبر سپردن قضاوت به رسول خدا در زمان حیاتش و به

(۱) - نامه‌های شخصی (۳۳).

(۲) - نامه‌های شخصی (۳۳).

سنت او بعد از وفاتشان است. و دلایل اثبات‌کننده این اصل در کتاب و سنت بسیار زیاد است و اینجا مجال بسط ندارد»^(۱).

ب: تجلیل و احترام به عالمان و دانشمندان.

یکی از اصول سلف صالح و اهل سنت و جماعت همواره احترام نهادن به علمای امت و اقوال و آراء دانشمندان پیرو سنت و مراجعه و سؤال کردن از ایشان طبق فرموده خداوند متعال بوده است: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ۴۳). (اگر نمی‌دانید از پژوهندگان و آگاهان از قرآن پرسید).

لکن هیچ یک از آنان از عصمت برخوردار نیست. و گاه عالم دچار لغزش می‌شود و از لغزش او پیروی نمی‌شود در عین حال از قدر و منزلتش هم کاسته نمی‌شود. این روش، روش استوار است که امام دعوت و پیروانش آن را در پیش گرفتند و - چنانکه در کتابها و آثارشان مسطور است - از کتب و تألیفات علمای حدیث، تفسیر، فقه و اصول، عقیده و لغت استفاده می‌کردند و آنچه را مورد اجماع علما بود معتبر دانسته و در موارد اجتهادی نظر موافق و مخالف را محترم می‌دانستند. امام و پیروان او پس از آن که قضیه بین دعوت و مخالفان اهل بدعتش که بعضاً به مذاهب علما منسوب بودند، عمق پیدا کرد، بار دیگر بر این اصل تأکید کردند و مخالفان را (بعد از کتاب و سنت) به داوری بردن نزد علمای معتبر و مورد اعتماد فرا خواندند. چنانکه درباره برخی از مخالفانش گفته است: «اینان اینگونه‌اند، وقتی که فرموده‌های خدا و رسول و نظرات دانشمندان همه طوایف را در امر به دین‌ورزی خالصانه برای خدا و نهی از تشبُّه به اهل کتاب از طریق خدایی سپردن به احبار و راهبان به آنان تذکر دادم، به ما گفتند: شما پیامبران و صالحان و اولیا را کوچک می‌شمارید؛ اما خداوند متعال یاور دین خویش است هرچند مشرکان را گران آید. اکنون سند گفته‌هایم را در آن مباحث از کلام علمای تمام طوایف و مذاهب

(۱) - الدرر السنية (۱/۲۱۹).

می آورم. پس رحمت خداوند بر کسی باد که با چشم بصیرت در آنها تدبیر کند سپس به یاری خدا و رسول او و کتاب و دینش بشتابد و از سرزنش هیچ ملامتگری دلسرد نگردد»^(۱).

او سپس اقوال علما از امامان چهار مذهب حنبلی، حنفی، شافعی و مالکی را می آورد^(۲).

در مجادله‌ای که در پی دعوت به توحید خداوند متعال و نهی از شرک با مخالفان دعوت کرده می گوید:

«به آنان گفتم: من با عالم حنفی با استناد به سخن علمای متأخر حنفیه مخالفت می کنم و با علمای مالکی و شافعی و حنبلی نیز همین طور: مخالفتم با هر کدام براساس کتب علمای متأخر و مورد استناد خودشان خواهد بود. چون امتناع کردند، کلام علمای هر مذهب را بر مقلدان آن مذهب خواندم و همه نظرات آنان را درباره دعا و توسل به مردگان و نذر کردن برای آنها، برایشان ذکر کردم. همگی مطلع شدند و به تحقیق دریافتند، اما تنها بر لجاجتشان بسیاری از آنان افزوده شد»^(۳).

او می گوید: «اختلافی بین من و شما در این نیست که چون اهل علم بر مسأله‌ای اجماع یافتند، پیروی از آنان واجب است؛ اختلاف در جایی است که آنان اختلاف کرده‌اند، در این موارد آیا وظیفه من این است که حق را از هر کس شنیدم، قبول کنم و مسأله را به شیوه اهل علم به خدا و پیامبر ارجاع دهم؟ یا اینکه بدون هیچ حجّتی حقیقت را به یکی از ایشان منتسب کرده و فرض کنم که گفته او صواب است؟»^(۴).

وی در تبیین موضعش در قبال علمای امت، ائمه چهارگانه و دیگر علما می گوید:

(۱) - الدرر السنیة (۲/ ۵۰).

(۲) - نگاه کنید: الدرر السنیة (۲/ ۵۰).

(۳) - الدرر السنیة (۱/ ۷۳، ۸۲).

(۴) - الدرر السنیة (۱/ ۴۵).

«اما در خصوص حقیقت اجتهاد که ذکر نمودید، باید بگوییم که ما مقلد کتاب و سنت و گذشتگان صالح امت و اقوال مورد اعتماد و استناد امامان چهارگانه: ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل - رحمهم الله - هستیم»^(۱).

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

«همچنین ما در فهم کتاب خدا از تفاسیر متداول و معتبر نیز بهره و استفاده می‌بریم بهترین آنها نزد ما این تفاسیر هستند: تفسیر ابن جریر و خلاصه آن از ابن کثیر شافعی، تفسیر بغوی، بیضاوی، خازن، حداد، تفسیر جلالین و غیر اینها. و در فهم حدیث از شروح امامان برجسته‌ای همچون عسقلانی، قسطلانی بر بخاری و شرح نووی بر مسلم و مناوی بر جامع صغیر کمک می‌گیریم. و به کتابهای حدیث خصوصاً کتب ششگانه و شروح آنها اهتمام فراوانی داریم و به سایر کتابها و تألیفات در سایر شاخه‌ها از اصول و فروع و قواعد گرفته تا سیره و نحو و صرف و سایر علوم امت توجه نشان می‌دهیم»^(۲).

(۱) - الدرر السنية (۱/۹۷).

(۲) - الدرر السنية (۱/۲۲۸).

موضوع پنجم:

بیان تفصیلی عقیده و تبعیت از عقیده سلف صالح

التزام به روش فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت و کنار نهادن باورهای فرقه‌های منحرف.

امام محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت و سایر پیروان آن در اعتقاد، قول و عمل به راه و روش فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت التزام دارند؛ امام به این امر تصریح نموده و می‌گوید: «خداوند بزرگ و فرشتگان حاضر در اینجا و شما را شاهد می‌گیرم که، اعتقاد همان اعتقاد فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت می‌باشد».

سپس او این اعتقاد را به تفصیل بیان کرده و می‌گوید: «فرقه ناجیه در باب افعال خداوند متعال حد وسطی میان «قدریه و جبریه» و در باب وعید خداوند ما بین «مرجئه و وعیدیه» قرار دارند. آنان در باب ایمان و دین حد وسط بین «حروریه و معتزله» و بین «مرجئه و جهمی‌اند» و در باب اصحاب رسول الله حد وسط میان «عقاید روافض و خوارج» را دارند»^(۱).

او در رساله‌ای خطاب به همه مسلمانان می‌گوید:

«از محمد بن عبدالوهاب به هر مسلمانی که این نوشته به او می‌رسد: سلام علیکم

ورحمه الله وبرکاته.

و بعد: به اطلاع شما می‌رسانم که من - الحمد لله - عقیده و دینی که با آن خدا را می‌پرستم، مذهب اهل سنت و جماعت است که ائمه مسلمانان از جمله امامان چهارگانه و پیروانشان بر آن مذهب بوده و تا روز قیامت بر آن خواهند بود»^(۲).

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۹).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۳۰).

مشابه همین مضمون را در نامه‌اش خطاب به شیخ عبدالرحمن بن عبدالله السویدی فرزند عالم شهیر عراقی نیز می‌گوید که:

«به شما اطلاع می‌دهم که - به خدا سوگند - من اهل تبعیت نه اهل بدعت. عقیده و دینم نیز که بدان خدا را پرستش می‌کنم، مذهب اهل سنت و جماعت است که ائمه مسلمانان از جمله امامان چهارگانه و پیروانشان تا روز قیامت بر آن هستند»^(۱).
 هر کس در گفته‌ها و بیانات و گزارشات مفصل شیخ و پیروانش در توضیح مبسوط مسائل اصول و عقیده بنگرد، درمی‌یابد که آن سخنان صرف ادعا نیست و ایشان در همه جزئیات و کلیات این مسائل مطابق مذهب سلف صالح اهل سنت و جماعت عمل می‌کنند.

نوه امام، اسحاق بن عبدالرحمن بن حسن نیز در تبیین اینکه روش شیخ همان روش سلف صالح است می‌گوید: «آنچه معروف است و از رساله‌ها، مکاتبات و تألیفات او برمی‌آید و در سخنرانی‌ها و شنیده‌ها از وی دیده‌ایم و یا در دستنوشته‌هایش خوانده‌ایم و امور و دعوتی که از او معروف است، به علاوه نظرات و آراء یاران و شاگردان فاضل و برجسته او همه اینها بر این حقیقت گواهی می‌دهند که او در ابواب مختلفه معرفت الله و اثبات صفات کمال و جلال باری تعالی که قرآن کریم ذکر آن را آورده و به تصدیق احادیث نبوی رسیده، بر عقیده سلف صالح بوده است. همان سلف صالحی که همچون اصحاب رسول خدا با قبول و تسلیم به این صفات الهی ایمان و اعتقاد راسخ داشتند و آنها را همان‌گونه که در قرآن آمده بدون هیچ تحریف و تعطیل یا تغیر و تکییف (چگونگی) و تجسیم (قابل شدن جسم و هیكل برای خداوند) روایت و یادآوری می‌کردند.

پس از ایشان نیز تابعین و گذشتگان اهل علم و ایمان این امت بر همین منوال عمل کرده‌اند و همین منهج را پیموده‌اند: کسانی مانند سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، قاسم بن

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۶۴).

محمد، سالم بن عبدالله، سلیمان بن یسار، مجاهد بن جبر، عطاء بن ابی رباح، و الحسن (البصری) و ابن سیرین و شعبی و امثال او: همچون علی بن الحسین، عمر بن عبدالعزیز، محمد بن مسلم زهری، مالک بن انس، ابن ابی ذئب و افرادی چون حماد بن سلمه و حماد بن زید، و الفضیل بن عیاض، و ابن مبارک و ابوحنیفه نعمان بن ثابت و شافعی، و أحمد و اسحاق و بخاری و مسلم و همتایان ایشان از فقیهان و تاریخ‌نویسان. شیخ محمد هیچگاه با گفته‌های این افراد مخالفت نکرد و از دایره دعوت و اعتقادات آنان بیرون نرفت»^(۱).

این از باب اجمال بود و اما از باب تفصیل موارد ذیل را خواهیم یافت:

نظر ایشان درباره ایمان.

نظر آنان در باب ایمان و ارکان و حقیقت آن، با رعایت جزئیات و کلیات همان رأی سلف صالح اهل سنت و جماعت است. زیرا که به ارکان ششگانه ایمان چنانکه در حدیث جبرئیل آمده ایمان دارند و قائل به عقیده سلف درباره حقیقت و مسائل ایمانند. یعنی معتقدند که ایمان عباتست از: قول و عمل (اعتقاد قلبی و بیان زبانی و عمل جوارح) و اینکه میزان آن با طاعات و عبادات زیاد می‌شود، و با ارتکاب گناهان کاهش می‌یابد و امکان استثنا در آن وجود دارد.

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «معتقدم که ایمان قول با زبان، عمل با ارکان و اعتقاد با قلب است. با طاعت زیاد و با معصیت کم می‌شود و هفتاد و اندی شعبه دارد بالاترین آن شهاده لا إله إلا الله و پایین‌ترین شعبه، دور کردن موانع از سر راه‌هاست»^(۲).

اعتقادشان درباره اسماء و صفات خداوند متعال.

اعتقاد نهضتی که مخالفان «وهابی»‌شان می‌نامند، درباره اسماء و صفات و افعال

(۱) - الدرر السنیه (۱/۵۱۶، ۵۱۷).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۳۳).

خداوند متعال عبارتست از: عقیده سلف صالح اهل سنت و جماعت از صحابه و تابعین و ائمه چهارگانه و محدثین و دیگر امامان مورد اعتماد.

در خصوص اسماء و صفات باری تعالی امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

«از مراتب ایمان به الله: ایمان به صفاتی است که ذات باری تعالی در کتابش برای خود قائل شده و بر زبان فرستاده‌اش جاری ساخته بدون هیچ تحریف و تعطیلی. آری معتقدم که الله - سبحانه و تعالی - مثل و مانندی ندارد و سمیع و بصیر است. لذا آن صفات که خود را با آن وصف کرده از او نفی نمی‌کنم و کلمات را از محل‌شان تغییر نمی‌دهم. اسماء و صفاتش را تغییر یا تکییف (چگونه بودن) تحریف نکرده و صفات او را به صفات مخلوقات تشبیه نمی‌کنم؛ زیرا خداوند هیچ همسان و هم‌شان و شریکی ندارد و با آفریده‌هایش قابل مقایسه نیست. خود او - سبحانه و تعالی - به ذات خویش و غیرخویش آگاه‌تر از هر کسی است و هموارستگوترین و خوش‌بیان‌ترین است. لذا ذات خویش را از نسبت‌ها و صفتهایی که مخالفان اهل تکییف و تشبیه» به وی داده و یا آنها که نفی‌کنندگان اهل تحریف و تعطیل از ذات او نفی کرده‌اند، منزه نموده و فرموده است: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (۱۸۰)

وَسَلِّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَلِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۲﴾ (الصفات: ۱۸۰-۱۸۲).

«منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت (و قدرت) از آنچه آنان توصیف می‌کنند. و سلام بر رسولان. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نیز در تبیین اینکه عقیده آنان همان عقیده مورد باور دانشمندان سلف است می‌گوید: «موضوع از این قرار است که ما آیات صفات و احادیث مرتبط با آن را قرائت می‌کنیم و معنای آنها را با اعتقاد به حقیقت‌شان به ذات خداوند متعال موکول می‌کنیم؛ چرا که مالک - یکی از بارزترین دانشمندان سلف - آنگاه که از وی درباره معنای «استواء» در این فرموده حق تعالی:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵).

«و خدای رحمن بر عرش استوا یافت» پرسیده شد، این چنین پاسخ داد: نفس استواء معلوم است، کیفیت ناشناخته، ایمان به آن واجب و پرسش درباره اش بدعت است»^(۱).

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب مذهب سلف صالح را در کتابش «پاسخ اهل سنت در رد سخن شیعه و زیدیه» تبیین کرده و گفته است: «مذهب سلف صالح - رحمهم الله - عبارتست از: اثبات صفات و اجرای آنها مطابق معنای ظاهری شان و نفی کیفیت از آنها، برای اینکه بحث درباره صفات نسبت به بحث ذات فرع است و اثبات صفات اثبات وجود است، نه اثبات کیفیت و چگونگی، سلف صالح هم جملگی بر اساس این قاعده رفتار کرده‌اند و چنانچه به دنبال شواهد آن در کلام سلف برویم، از هدف این جوابیه عدول می‌کنیم. اما هر کس به دنبال حقیقت و یافتن صواب است، به آنچه ارائه نمودیم اکتفا خواهد کرد»^(۲).

حال بنگریم که پاسخ پسران شیخ محمد بن عبدالوهاب و شیخ حمد بن ناصر بن معمر به پرسشی که درخصوص برخی آیات صفات آمده در قرآن و چند حدیث پیامبر در همین زمینه چه بوده است؟ وقتی که از ایشان درباره آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵). و آیه ﴿وَلِنُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ (طه: ۳۹) «تا زیر نظر من پرورش یابی» و آیه: ﴿أَسْمِعُ وَارِي﴾ (طه: ۴۶) «می شنوم و می بینم» و فرموده اش: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (المائدة: ۶۴) «بلکه دستان او گشاده است» و آیه: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بَدَنِي﴾ (ص: ۷۵) «با دست خود او را آفریدم» و فرموده: ﴿وَجَاءَ رُبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ (الفجر: ۲۲). «و خداوند برای فصل قضاوت بین خلائق بیاید، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند». و فرموده: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۲۶).

(۲) - نگاه کنید: پاسخ اهل سنت در رد کلام شیعه و زیدیه، ضمن کتاب: فی عقائد الاسلام، ص ۱۰۰-۱۰۱.

قَبَضَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿ (الزمر: ۶۷) «در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست» و آیاتی دیگر و از سنت درباره حدیث: «قلب العبد بین إصبعین من أصابع الرحمن»^(۱) (قلب بنده میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمن است) و حدیث: «إن ربکم لیضحک»^(۲) (پروردگار شما می‌خندد) و فرموده: «حتى یضع رجله فیها فتقول قط قط»^(۳) (خداوند پایش را روی آن (جهنم) می‌گذارد و او می‌گوید، بس است، بس است).

و نیز درباره مواردی غیر از اینها که در این کتاب نمی‌گنجد سؤال کردند که آیا این آیات و احادیث را بر چه حمل می‌کنید؟ او اینگونه پاسخ دادند:

«الحمد لله رب العالمین، سخن ما در این باره همان سخنان خداوند و فرستاده او و کلام مورد اجماع و اتفاق سلف امت از ائمه و اصحاب رسول الله و پیروان نیکوکار ایشان است؛ یعنی اعتراف و ایمان کامل و بدون تحریف و تعطیل و تکیف (چگونگی) تشبیه، به خداوند و صفاتش داریم. چنانکه مردی درباره فرموده حق تعالی: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵). از امام مالک پرسید که «چگونه استواء یافت؟ امام بر اثر عرق شرمی که به چهره‌اش نشست، سرش را پایین انداخت در حالی که مردم منتظر جواب وی بودند، پس سرش را بلند کرد و گفت: استوا معلوم است، کیفیت آن مجهول، ایمان به آن واجب و پرسش درباره‌اش بدعت است، فکر می‌کنم که تو از این سؤال قصد بدی داری، سپس امر کرد تا از مجلس بیرون برده شود.

(۱) - مسلم این حدیث را با عبارت دیگری به شماره (۲۶۵۴) و أحمد در المسند به شماره (۶۵۶۶) استخراج کرده‌اند. و نگاه کنید: تعلیق المحققین للمسند (۱۱/ ۱۳۰) و نیز ترمذی به شماره (۳۵۲۲) آن را روایت کرده و گفته حدیث حسن است.

(۲) - مسلم با لفظ «یضحک الله إلى رجلین...» به شماره (۸۹۰) و أحمد در المسند به شماره (۸۲۲۴) و دیگر محدثان آن را روایت کرده‌اند. نگاه کنید: حاشیه المسند (۱۳/ ۵۳۳).

(۳) - به روایت بخاری به شماره (۴۸۵۰) و مسلم به شماره (۲۸۴۶).

هر کس «استواء» را به «استیلاء» تأویل کند، جوابی غیر از جواب امام مالک را داده و راهی غیر راه او رفته است. همین جواب مالک درباره استواء، درباره همه صفات الهی دیگر مانند نزول خداوند، آمدن، دست، چهره و غیره نیز کافی و بسنده است. مثلاً در خصوص نزول کافی است گفته شود: «نزول معلوم و کیفیت ناشناخته است. ایمان به آن واجب و سؤال در مورد آن بدعت می‌باشد و همین عبارت را درباره سایر صفات ذکر شده در قرآن و حدیث نیز می‌توان گفت»^(۱).

شیخ احمد بن ابراهیم بن عیسی در کتاب خود (تنبيه النبيه والغبی فی الرد علی المدرسی والحلبی) با رد سخن متهم‌کنندگان آنان به تشبیه به بیان اعتقاد سلف صالح در این باره پرداخته و می‌نویسد:

«از شیخ حمد بن ناصر بن معمر : سؤال شد: نظر شما در خصوص آیات صفات و احادیث وارده در این باب در آیه‌ای مثل: «يدالله فوق أیدیهم» [الفتح، آیه ۱۰] (دست خداوند بالای دستهای‌ای‌شان است). و در فرموده پیامبر : «ينزل ربنا کلَّ لیلَةٍ إلی سماء الدنيا»^(۲) و فرموده دیگرش: «قلْبُ المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمن»^(۳) و موارد دیگری از این قبیل که ظاهر آنها بیانگر تشبیه می‌باشد، چیست؟ لطفاً اعتقاد شیخ محمد بن عبدالوهاب : را در این خصوص برای ما بیان فرمائید؟ و نظر شما بعد از ایشان چیست؟ آیا این آیات و احادیث را با رعایت تنزیه بر ظاهر آنها حمل می‌کنید؟ یا آنها را تأویل می‌نمائید؟ لطفاً پاسخ را بگشائید و جوابی قانع‌کننده بدهید، خدا به شما اجر وافی عنایت فرماید»^(۴).

متن پاسخی که ایشان دادند از این قرار است: «الحمد لله رب العالمین! سخن ما

(۱) - الدرر السنية (۳/۱۲-۱۴).

(۲) - حدیث در صفحات قبل آمده است. معنی حدیث: «پروردگاران هر شب به آسمان دنیا پایین می‌آید».

(۳) - این حدیث صفحات قبل آمده است.

(۴) - الدرر السنية (۳/۵۳).

در خصوص آیات صفات و احادیث وارده در این باب، همان سخن خدا و فرستاده او و سلف و امامان این امت از صحابه و تابعین و ائمه چهارگانه و سایر علمای مسلمین است. لذا خداوند متعال را با آن صفاتی وصف می‌کنیم که خود را در کتابش بدانها وصف فرموده و یا فرستاده‌اش محمد ص وی را بدان اوصاف وصف کرده است و در این باره به هیچ «تحریف و تعطیل» یا چگونگی و تشبیهی قائل نیستیم. بلکه ایمان داریم که الله سبحانه و تعالی: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (الشوری: ۱۱). «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

لذا صفاتی که خود را بدان وصف کرده از او نفی نمی‌کنیم و کلمات را از محلشان تغییر نمی‌دهیم. اسماء و آیات خدا را تحریف و تغییر نداده و صفات ذاتش را با صفات بندگانش تطبیق یا تشبیه نمی‌کنیم؛ زیرا که خداوند - سبحانه - هیچ همسان و همشان و شریکی ندارد و با آفریدگانش قابل مقایسه نمی‌باشد. و او - سبحانه و تعالی - از آنچه ستمگران می‌گویند بسیار منزّه و برتر است؛ وی نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش هیچ همانندی ندارد و تنها بدانگونه که خود را وصف کرده یا فرستاده‌اش او را وصف کرده، قابل توصیف است. لذا بر خلاف نظر «مشبهه» (تشبیه‌گران) صفات ذاتش هیچ چگونگی و تشبیهی را بر نمی‌تابد و برخلاف «معطله» (اهل تعطیل) صفات او قابل تعطیل یا تحریف نیستند.

پس در اثبات صفات بدون «تشبیه و تنزیه و تعطیل» مذهب ما مذهب سلف است و این مذهب همه امامان اسلام نیز هست؛ کسانی چون مالک، شافعی، ثوری، اوزاعی، ابن مبارک، امام احمد و اسحاق بن راهویه و نیز اعتقاد مشایخ و پیشوایانی همچون: فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی، سهل بن عبدالله تستری و غیرهم هست.

در اصل اختلاف و نزاعی در اصول دین میان این ائمه و نیز ابوحنیفه رحمته وجود ندارد و اعتقاد به اثبات رسیده از ایشان با اعتقاد امامان ذکر شده مطابقت و موافقت دارد و همان اعتقاد برآمده از درون کتاب و سنت می‌باشد. امام احمد رحمته : گفته است: «خداوند فقط و منحصرأ با صفاتی که خود را بدان وصف کرده یا پیامبر ص بیان فرموده، وصف

شدنی است و صفات وی از قرآن و سنت تجاوز نمی‌کند، مذهب سایر ائمه نیز چنانکه ان شاء الله تعالی خواهیم آورد، همین است.

مذهب و اعتقاد شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب : نیز دقیقاً مذهب امامان مذکور است. یعنی خداوند را با الفاظ خود او و پیامبرش وصف کرده و از حدود قرآن و حدیث تجاوز نمی‌کند؛ و در این زمینه از راه سلف گذشته تبعیت می‌کند چرا که آنان داناترین این امت در این زمینه بوده و بیشترین تنزیه را - از آنچه شایسته ذاتش نیست - نسبت به وی قائل هستند. و باید دانست که معانی فهمیده شده از کتاب و سنت قابل رد و انکار با شبهات نیست و اگر باشد از قبیل تحریف عبارات و الفاظ خواهد بود^(۱).

نگاهی بر اعتقاد امامان چهارگانه.

گفتیم که بیانات و مطالب به ثبوت رسیده از امام عبدالوهاب و سایر امامان دعوت همان اعتقادات سلف و امامان چهارگانه است. اینک به توضیح این حقیقت با مراجعه به اعتقاد چهار امام می‌پردازیم:

کلام امام مالک.

از جعفر بن عبدالله روایت است که گفت: «نزد مالک بن انس بودیم که مردی نزد وی آمد و گفت: ای ابو عبدالله خداوند بر عرش استوا یافت، این استوا چگونه است؟ مالک از هیچ سؤالی به اندازه سؤال این مرد ناراحت نشد. پس چشم به زمین دوخت و مدت زمانی با چوبدستی‌اش بر زمین می‌زد، تا اینکه عرق بر سر و رویش نمایان شد. آنگاه سرش را بلند کرد. چوب را انداخت و گفت: کیفیت (آن) مجهول و استوا معلوم و ایمان به آن واجب و پرسش درباره‌اش بدعت است و فکر می‌کنم قصد بدی داری و سپس امر کرد تا بیرونش کنند»^(۲).

(۱) - الدرر السنیه (۳/ ۵۴-۵۵)، و الفواکه العذاب، (۴۱-۵۰).

(۲) - به روایت ابونعیم در الحلیة (۶/ ۳۲۵-۳۲۶) و صابونی در عقیده السلف الصالح أصحاب الحدیث، صی

کلام امام شافعی.

امام شافعی نیز می‌فرماید: «به این صفاتی که در قرآن و احادیث پیامبر آمده ایمان و یقین داریم و هرگونه تشبیه صفات را همانگونه که ذات خداوند از خود نفی کرده و فرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^(۱) «از او نفی می‌کنیم».

صاحب سیر أعلام النبلا نقل می‌کند که: از (امام شافعی) درباره صفات باری تعالی و ایمان بدانها پرسیده شد، ایشان پاسخ دادند که: خداوند متعال اسماء و صفاتی دارد که در کتاب او آمده و پیامبر امتش را از آنها خبر داده است. لذا احدی از بندگان خدا که حجت بر او اقامه شده باشد را یارا و امکان رد کردن آنها نیست. زیرا هم در قرآن ذکر آنها رفته، و هم احادیث صحیح درخصوص آنها از پیامبر توسط راویان عادل روایت شده است.

پس هر کس بعد از اثبات و اتمام حجت، با این امر مخالفت ورزد کافر است. اما تا قبل از اطلاع دادن کامل به وی در این خصوص، به عذر جهل معذور است. از آن جهت که علم به این مسأله از راه عقل و تفکر و تأمل حاصل نمی‌گردد. و اینکه خداوند متعال ما را از سمیع و بصیر بودن خویش و اینکه وی را دو دست می‌باشد مطلع می‌سازد از همین قبیل است که می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (المائدة: ۶۴). «بلکه دو دست او باز و گشاده است» یا اینکه می‌فرماید «یمین» (دست راست) دارد: ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (الزمر: ۶۷). «و آسمانها پیچیده در دست اوست» و اینکه وی چهره دارد: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (القصص، آیه ۸۸) «همه چیز

۱۷-۱۸، از طریق جعفر بن عبدالله از مالک. وابن عبدالبر در التمهید (۷/۱۵۱)، از طریق عبدالله بن نافع از مالک، و بیهقی در الاسماء والصفات، ص ۴۰۸، از طریق عبدالله بن وهب از مالک. حافظ بن حجر در الفتح (۱۳/۴۰۶-۴۰۷) می‌گوید سند آن خوب است و ذهبی در العلو (ص ۱۰۳) آن را صحیح دانسته است. رجوع کنید به: اعتقاد ائمة السلف از د؟ خمیس، ص ۲۷-۲۸.

(۱) - سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۲۰/۳۴۱).

جز ذات (پاک) او فانی می شود». و: ﴿وَبَعَثَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲۷) (الرحمن، آیه ۲۷). «و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عز وجل ثابت می کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)» و اینکه او را پای است بخاطر این گفته پیامبر : «حتى يضع الربُّ فيها قدمه»^(۱) (تا اینکه پروردگار پایش را بر آن بنهد) یعنی بر زمین جهنم. یا اینکه خداوند به روی مؤمن می خندد به دلیل فرموده پیامبر درباره کسی که در راه خدا کشته می شود آنجا که فرموده: «إنه لقي الله وهو يضحكُ إليه»^(۲) (به راستی که او به دیدار خداوند می رود در حالیکه خداوند به روی او می خندد). و اینکه خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید که در حدیث پیامبر آمده^(۳)، و اینکه خداوند أعور (یک چشم) نیست که در حدیث پیامبر آنجا که سخن از دجال رفته است، آمده که فرمود: «إنَّه أعور، وإنَّ ربَّكم ليس بأعور»^(۴). (او (دجال) أعور (تک چشم) است، اما پروردگار شما أعور نیست. و اینکه مؤمنان در روز قیامت پروردگارشان را به وضوح دیدن قرص ماه در شب چهارده، مشاهده می کنند^(۵) و اینکه مطابق فرموده پیامبر او انگشت دارد: «ما من قلبٍ إلا وهو بين إصبعين من أصابع الرحمن»^(۶) (هیچ قلبی نیست مگر اینکه میان دو انگشت از انگشتان

(۱) - نگاه کنید: صحیح بخاری (۵۹۴/۸) و صحیح مسلم (۲۱۸۶/۴) و سایر محدثین.

(۲) - نگاه کنید: صحیح بخاری (۳۹/۶) و صحیح مسلم (۱۵۰۴).

(۳) - با این عبارت در چندین حدیث آمده که خالی از بحث نیستند، نگاه کنید: العرش ح ۸۵، والصفات دارقطنی ح شماره ۷۴، اما احادیث نزول متواتر هستند.

(۴) - نگاه کنید: صحیح بخاری (۹۰/۱۳) و مسلم (۱۵۵/۱).

(۵) - این حدیث از جمعی از اصحاب روایت شده و در بخاری (۲۴۹/۸) و مسلم (۵۲/۲) از حدیث ابوسعید خدری به ثبت رسیده است.

(۶) - صحیح مسلم (۲۶۵۴).

خدای رحمان است). این معانی که خداوند خویش را بدان وصف فرموده و پیامبر درباره پروردگارش بکار برده، همه از جمله اموری هستند که حقیقت آن با تفکر و تأمل دریافت شدنی نیست.

و هیچ کس را به خاطر جهل به این صفات کافر نمی‌شماریم تا وقتی که خبر آن کامل به او برسد و چنانچه خبر دال بر آن از نوع خبری باشد که به یاری فهم، حکم مشاهده یا شنیدن مستقیم دارد، ایمان یقینی به آن بر فرد واجب می‌شود به همان اعتبار که بر شنونده یا مشاهده‌کننده مستقیم بیان این صفات از طریق قرآن مجید و شخص پیامبر واجب می‌شود. و ما به این صفات باور یقینی داشته و هرگونه تشبیه او را به مخلوقات نفی می‌کنیم. چنانکه خداوند متعال از خود نفی کرده است و فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۱) (الشوری: ۱۱). «چیزی همانند او نیست و اوست که شنوای بیناست».

سخن امام ابوحنیفه.

امام ابوحنیفه در بیان عقیده سلف در خصوص صفات می‌فرماید: «خداوند متعال با صفات مخلوقاتش وصف نمی‌شود. خشم و خشنودی دو صفت از صفات اویند که چگونگی آنها معلوم نیست و در باور اهل سنت و جماعت هست که او خشمگین می‌شود و خشنود می‌گردد، اما نمی‌گویند: خشم او عقوبت و خشنودی‌اش پاداش اوست. و او را چنان وصف می‌کنیم که او خویش را توصیف کرده است: یگانه و بی‌نیازی که نزاده و زاده نشده و همتا و نظیری ندارد. حی، قادر، سمیع، علیم، بصیر، داناست و دست او بالای دستشان است و دست خداوند همچون دست بندگانش نیست و وجه او شبیه وجه بندگانش نیست»^(۲).

(۱) - اعتقاد الشافعی، اثر ابوحسن الهکامی، ص ۲۰-۲۱، تصحیح دکتر عبدالله بن صالح البراک (حواشی از وی است).

(۲) - الفقه الأیسط، ص ۵۶، ونگاه کنید: اعتقاد أئمة السلف از دکتر محمد الخمیس، ص ۱۳.

او همچنین گفته است: «او را چنانکه خداوند متعال در قرآن ذکر نموده، دستی و رویی و ذاتی است و اینها که در قرآن آمده اند، صفات بدون تعیین کیفیت خداوند هستند. پس نباید گفت که منظور از دست او بمعنای قدرت او یا نعمت او است. زیرا این (تأویل) باعث ابطال صفت می‌شود و این رای رای قدریه و معتزله است»^(۱). او می‌گوید: «احدی را نزیبید و نسزد که درباره ذات الله چیزی به زبان آورد، بلکه باید او را فقط با الفاظ خود او توصیف نماید و نباید به رأی خود چیزی از او بگوید و خداوند پروردگار جهانیان، منزّه و مبارک از هرگونه شبیه است»^(۲). و چون از او درباره نزول الهی (پایین آمدن به آسمان دنیا) سؤال شد، گفت: «نازل می‌شود بدون کیفیت»^(۳).

پاسخ به اتهام اعتقاد به «تشبیه و تجسیم»^(۴).

دشمنان و مخالفان دعوت اصلاحی همواره امام و پیروان او و همه اهل سنت را به تهمت بزرگ و بسیار زشت باور به «تجسیم» - یعنی جسم و هیكل داشتن خداوند - متهم کرده‌اند.

اما نقل قول‌ها و متون سابق‌الذکر گویای این حقیقت‌اند که: امام محمد بن عبدالوهاب و سایر علمای دعوت سلفی از تهمت «تجسیم و تشبیه» صفات که از

(۱) - الفقه الأكبر، ص ۳۰۲، و نگاه کنید: اعتقاد أئمة السلف از دکتر محمد الخمیس، ص ۱۳.

(۲) - شرح العقيدة الطحاوية (۲/۴۲۷). تصحیح دکتر عبدالله التركي، و جلاء العینین، ص ۳۶۸، و نگاه کنید: اعتقاد أئمة السلف از دکتر محمد الخمیس، ص ۱۳.

(۳) - عقيدة السلف اصحاب الحديث ص ۴۲، چ دارالسلفية. والاسماء والصفات بیهقی، ص ۴۵۶، و شرح العقيدة الطحاوية، ص ۲۴۵، استخراج البانی، و شرح الفقه الاکبر قاری، ص ۶۰، و نگاه کنید: اعتقاد أئمة السلف از دکتر الخمیس، ص ۱۳.

(۴) - در رفع و دفع این تهمت سخن به تفصیل آورده‌ام زیرا این افترا پیوسته و امروز هم از سوی هواپرستان علیه اهل سنت گفته می‌شود و باعث اشکالات و اشتباهاتی شده که بعضاً موجب انگیزش عواطف عامه مردم و افراد نادان بر علیه دعوت و پیروانش می‌گردد.

سوی مخالفان بدعت‌گر آنان عنوان شده، کاملاً مبرراً هستند. زیرا که ایشان بر راه مؤمنان و روش سلف صالح اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات خداوندی و نیز در تمام اصول دین می‌باشند.

حقیقت دیگر آنکه راه و شیوه‌ای که مخالفان اهل هوی و بدعت و دشمنان هم عصر سنت در متهم کردن امام محمد بن عبدالوهاب و سایر علمای دعوت سلفی و پیروان آنان می‌پیمایند همان راه و شیوه‌ای است که دشمنان سلف صالح اهل سنت و جماعت از اهل اهواء و بدعت‌گران و تفرقه‌جویان در هر عصر و دوره‌ای بر آن رفته‌اند.

و از آن زمان که بدعت‌های «جهمیه و معتزله» و سایر متکلمان معتقد به «تعطیل و تأویل» و مقالات بدعت‌گرانه آنان در نفی یا تأویل کل یا برخی از اسماء و صفات الهی به وجود آمد، همراه با آن این ادعا که اثبات اسماء و صفات خداوند نوعی تجسیم و تشبیه است نیز مطرح و رایج شد. از این روی به هر کس که به صفات و اسماء خداوند مطابق محتوای قرآن و سنت صحیح معتقد بود، او را مجسمه (تجسیم‌گر) و مشبّهه (تشبیه‌گر) می‌نامیدند.

اینجا بود که اهل «تجسیم و تشبیه» نامیدن اهل سنت و جماعت و سلف صالح نخستین بار در اوایل سده دوم هجری و از زبان پیشگامان آن فرقه‌های کلامی مطرح گردید.

امام محمد بن عبدالوهاب در گفته‌های ذکر شده قبلی این تهمت را رد کرده و در بخشی از آن بیانات گفته است:

«از مراتب ایمان به الله، داشتن ایمان به صفاتی است که ذات باری تعالی در کتابش برای خود قائل شده و بر زبان فرستاده‌اش جاری ساخته است و هیچ تحریف و تعطیلی برای آن متصور نیست. آری معتقدم که - الله سبحانه و تعالی - مثل و مانندی ندارد و سمیع و بصیر است. لذا صفاتی را که خود را بدان وصف کرده از او نفی نمی‌کنم و کلمات را از منزلت خود تغییر نمی‌دهم. و اسماء و صفاتش را انکار نکرده و صفات او را به صفات بندگان تشبیه نمی‌نمایم. زیرا خداوند متعال هیچ

همسان و هم‌شان و شریکی ندارد و با آفریده‌ها و بندگانش قابل قیاس نیست»^(۱). علاوه بر این امام محمد بن عبدالوهاب، مذهب سلف صالح اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات الهی را به عنوان اعتقاد خویش معرفی کرده است. پس چگونه و بر چه اساسی به وی و سایر گذشتگان امت تهمت تجسیم می‌زنند؟! امام محمد بن عبدالوهاب خود به رد و تکذیب این شبهه پرداخته و توضیح داده است که اهل کلام و بدعت، طریقت پیامبر و سلف صالح را در اثبات صفات الهی، تشبیه و تجسیم می‌نامند، او می‌گوید:

«از اموری که باید بر شما آسان باشد، مخالفت با مخالفِ حق است هرچند از عالم‌ترین و تیزهوش‌ترین افراد جامعه، یا از صاحب منصبان بزرگ باشد و اکثر مردم از او حمایت کنند. و از جمله مسائلی که بر اثر اختلاف و چنددستگی امت در اصول دین و صفات خداوند به خصوص در میان مدعیان معرفت و متکلمان مخالف ایجاد شده این است که، روش رسول الله را تشبیه و تجسیم می‌نامند. در صورتی که یکی از کتابهای کلام را - حتی اگر اعتقاد به صفات را اصل و تکلیف هر فرد بدانند - مطالعه کنی، درمی‌یابی که از اول تا پایان کتاب در هیچ مسأله‌ای از مسائل آن به آیه‌ای از کتاب خدا یا حدیثی از پیامبر استناد نشده است، مگر اینکه برای تحریف مضمون آیه‌ای ذکر شده باشد. و ایشان خود معترفند به اینکه اصولشان را نه از وحی، بلکه از عقلشان گرفته‌اند و اعتراف دارند که در این موضوع در موضع مخالفت با سلف قرار دارند»^(۲).

دکتر عبدالعزیز بن محمد عبداللطیف پس از نقل اقوال امام محمد و بعضی از علمای دعوت می‌گوید: «در نهایت - از خلال متون ذکر شده - (حقانیت) راه نجاتی را که امامان این دعوت سلفی با تأسی از نسل اول (اسلام) و اقتداء به آن در وصف

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۲۹-۳۰).

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۵۰).

خداوند با عبارات خود او و پیامبرش ، درمی‌یابیم و می‌بینیم که در خصوص این مسأله از حدود قرآن و حدیث تجاوز نمی‌کنند.

ملاحظه می‌کنیم که یکی از مستمسک‌های مخالفان و دشمنان این دعوت سلفی در متهم کردن امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او و سایر سلف به تجسیم و تشبیه در صفات، این است که ایشان تمام صفاتی را که در کتاب و سنت آمده، اثبات و - چنانکه آمده - آنها را بر ظاهرشان حمل کرده و هیچگونه «تشبیه و تحریف و تعطیلی» روا نمی‌دارند و علم به کیفیت و چگونگی آنها را به خداوند - سبحانه و تعالی - موکول می‌کنند.

آری آنان این اثبات را توجیهی کافی برای اتهام تشبیه و تجسیم به شیخ مطرح کردند. لذا غالباً همراه با این تهمت چند نمونه از صفاتی را که شیخ برای خداوند - سبحانه و تعالی - با شروطی که ذکر کردیم ثابت کرده می‌آورند؛ و صفات «استواء و علو و نزول» و غیره از آن جمله‌اند. و به زعم این مخالفان و کینه‌ورزان این اثبات چیزی جز همان تشبیه و تجسیم نیست.

به این هم اکتفا نمی‌کنند، بلکه بر میزان دروغ و بهتان بزرگ‌شان می‌افزایند که گویا شیخ برای خداوند «جلوس و پهلو و زبان» هم قائل است و حتی دروغی بدتر بافته و به شکلی بهتانگیز عنوان می‌کنند که شیخ گفته است: خداوند مانند جانداران جسم دارد ... پاک و منزّه است خدا از آنچه این دروغ‌گویان به هم می‌بافند»^(۱).

می‌گوید: «از آنچه گفته شد روشن می‌شود که کینه‌ورزان - بدعت‌گران - به زعم خود افترای «تشبیه و تجسیم» را به امام و یاران دعوتش و قاطبه سلف صالح اهل سنت و جماعت با این حجت می‌چسبانند که آنان در آیات و احادیث صفات، طبق ظاهر آنها حکم می‌کند.

و در مقام دفع و رفع تهمت تجسیم و تشبیه باید بگوئیم که: محکم‌ترین و

(۱) - دعاوی المناوئین، ص ۱۲۵، با اندکی تصرف.

قوی‌ترین رد همان نقل قول‌های متعددی^(۱) است که آوردیم و تصریحشان به اثبات صفات خداوند سبحان بدون تشبیه و چگونگی است، یعنی همانگونه که در خور جلال و عظمت خداوندی است. و علما و دانشمندان اهل سنت دلایل کوبنده و برهان‌های درخشان کافی در ردّ این تهمت سست و بی‌اساس ارائه نموده‌اند»^(۲).

شیخ عبدالله پسر امام محمد بن عبدالوهاب در ردّی بر کسی که به زعم او لازمه اثبات صفات و عدم تاویل، تجسیم است می‌گوید: «این گفته که: شما می‌خواهید پروردگار را با چیزی تنزیه کنی که لازمه آن تجسیم است، دروغی آشکار است؛ زیرا ما روشن کردیم که هر چه خدا با آن خود را توصیف کرده یا پیامبر او وی را بدان وصف کرده، حقیقت بوده و راست و درست است و لازمه حقیقت بدون تردید، خود حقّ است و ما نمی‌پذیریم که از این امر، تجسیم نتیجه می‌دهد و همه اهل سنت نیز بر همین رأی‌اند و «اثبات و تجسیم» را ملازم هم نمی‌دانند. همانگونه که از اثبات اموری چون ذات و حیات و اراده و کلام، تجسیم و تشبیه حادث نمی‌شود. و معلوم است که مخلوق نیز ذات دارد و حیات و قدرت و اراده و کلام برایش متصوّر است. با این وجود اثبات این امور برای خداوند متعال موجب ثبوت تجسیم و تشبیه نیست و خداوند متعال بسیار فراتر از چنین اموری است.

نیز معلوم است که این صفات در وجود مخلوق یا جوهر است یا عَرَض، اما کیفیت و ماهیت آنها در وجود خداوند تبارک و تعالی جز بر خود او معلوم نیست»^(۳).

عقیده آنان درباره قرآن.

همچنین اعتقاد آنان درباره قرآن نیز از اعتقاد مورد اجماع علمای سلف خارج

نیست.

(۱) - نگاه: دعاوی المناوئین، ص ۱۲۵-۱۲۹.

(۲) - دعاوی المناوئین، ص ۱۲۹، با تصرف.

(۳) - مجموعة الرسائل والمسائل، پاسخ اهل سنت در نقض کلام شیعه و زیدیه (۴/۱۱۸).

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «معتقدم که قرآن کلام نازل شده خداوند بوده و مخلوق نیست. بلکه از او آغاز شده و به او باز می‌گردد و او حقیقتاً بدان تکلم فرموده و بر بنده و فرستاده و امین وحی‌اش محمد مصطفی که سفیر میان او و بندگان او است، فرو فرستاده است»^(۱).

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن نیز می‌گوید:

«معتقدیم که قرآن کلام نازل شده خداوند است و مخلوق نیست. از او آغاز شده و به او باز می‌گردد و او حقیقتاً بدان تکلم فرموده و جبرئیل آن را از باری تعالی شنیده است و همراه با آن بر رسول الله فرود آمده است. و قائل به گفته اشاعره و اهل بدعت نیستیم»^(۲).

عقیده آنان درباره فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران^(۳).

اعتقاد ایشان در ایمان به فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران الهی نیز همین گونه بوده و در جزئیات و کلیات آن تابع نصوص صحیح است. از آنجا که در خصوص این اصول سه‌گانه تهمت یا دروغ قابل‌ذکری از سوی مخالفین علیه آنان وارد نشده نیازی به پرداختن به آنها نداریم و فقط به این گفته امام محمد بن عبدالوهاب بسنده می‌کنیم که: «خداوند و فرشتگان حاضر و نیز شما را شاهد می‌گیرم که بنده به همان اصول فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت در ایمان به خداوند و فرشتگان او و کتب و پیامبرانش، اعتقاد دارم»^(۴).

عقیده‌شان درباره پیامبر خدا و حقوق و ویژگی‌های او.

اهل سنت و جماعت - سلف صالح از اصحاب و تابعین و پیروان نیکوکارشان که امام محمد بن عبدالوهاب و پیروانش خود را تابع آنان به شمار می‌آورند - از

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۳۰).

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۵۷۲).

(۳) - در صفحات آینده سخن از اعتقادشان درباره روز قیامت و قدر خواهد آمد.

(۴) - الدرر السنیه (۱/ ۲۹).

همه مردم به رسول الله اولی ترند. زیرا فقط آنان بوده‌اند که به او محبتی راستین داشته‌اند و حق تکریم و تجلیل را در مورد او ادا می‌کردند. آنان بودند که از سنتش پیروی کردند و رهرو مداوم راه او و یارانش شدند و سفارش او را به التزام داشتن به سنت و جماعت و دوری و پرهیز از پراکندگی و امور بدعت‌آمیز عملی کردند و تا امروز نیز بر راه حق و سنت مانده‌اند همواره شکر خداوند را آشکارا انجام داده و برای نیل به والاترین آرمان ایمانی کوشیده‌اند که همان محبت و خشنودی خداوند متعال است و جز با محبت پیامبر و پیروانش بدست نمی‌آید. چنانکه خداوند متعال فرموده: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران، آیه ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد».

پس فقط امام محمد بن عبدالوهاب - که یکی از ائمه تابع سنت است - و پیروان او و سایر اهل سنت امروز - و گذشته و آینده - در تحقق بخشی به فرامین الهی در ایمان به رسول الله و محبت و بزرگداشت او و پیروان سنتش و دعوت به آن و در سایر امور همچون حقوق وی و آل و اصحاب و همسران او - مادران مؤمنان - و ایمان به شفاعت و حوض ویژه او بر طریقت سلف صالح گام برداشته‌اند و همواره بر این باور بوده‌اند که پیامبر بهترین همه خلق و خاتم انبیاء و پیامبران است.

یکی از موارد بزرگداشت و تعظیم او این است که تا مقام ربوبیت و الوهیت و مراتبی از این قبیل که تنها از خصایص پروردگار عزّ وجل هستند، بالا برده نشود. لذا کسانی که امام و پیروانش را (وهابیت) نامیده و آنان را متهم می‌کنند به اینکه احترام پیامبر را مراعات نمی‌کنند یا پاره‌ای از فضایل و حقوقش را منکر می‌شوند و ادعاهایی این چنین، بهتان می‌زنند و دروغ می‌گویند. هر کس که در حقیقت موضوع نظری بیفکند، بلافاصله و به روشنی می‌فهمد که چنین افتراهایی را

جز اشخاص نادان و بدعتگر یا مقلدی بدون بینش و بصیرت یا انسانی حسود و کینه‌ورز و یا هواپرستی که هوا و هوسش او را از راه حق به در برده است وارد نمی‌کنند، و در فصل سوم به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

همه این افتراها و امثال آن برخلاف حقیقت و واقعیت بوده و در تضاد با دلایل قاطع در تضاد هستند. زیرا که امام محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت (همواره) ایمان خویش به سایر حقوق مشروع پیامبر را بدون هیچگونه افراط و تفریطی در خصوص جایگاه واقعی و شایسته او و بدون هرگونه مبالغه در مدح او بیان کرده‌اند. و این عدم مبالغه در راستای اطاعت فرمان پیامبر است که فرموده‌اند:

«در حق من چنانکه مسیحیان در حق عیسی بن مریم مبالغه کردند، غلو نکنید. من تنها بنده خداوند و فرستاده اویم»^(۱).

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: وظیفه پیامبران ابلاغ بدون ابهام است؛ و همه آنان وظیفه خویش را به درستی به انجام رسانده‌اند؛ خداوند کتابش را بر خاتم پیامبران، محمد نازل فرمود تا تصدیق‌کننده کتاب‌های دیگر پیامبران (قبل از تحریف) و نشانه تسلط و احاطه او بر همه آنها باشد. پس پیامبر بر همه کتابهای (آسمانی) احاطه و تسلط داشت؛ و رسالتش را به نحو احسن و اکمل (بر همگان) ابلاغ و اعلام نمود، دلسوزترین فرد نسبت به بندگان خدا بود و در حق مؤمنین رئوف و مهربان بود. امانت را ادا نمود و حق جهاد در راه خدا را به جا آورد و او را تا فرا رسیدن لحظه مرگ پرستش کرد. پس خوشبخت‌ترین خلق و برخوردارترین و بلندمرتبه‌ترین امت کسی است که در علم و عمل بیشترین پیروی را از پیامبر بکند»^(۲).

و اما شیخ عبدالله پسر شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «اعتقاد ما این است که درجه حضرت محمد بالاترین درجه در بین تمامی مخلوقات است و

(۱) - بخاری، حدیث شماره ۳۴۴۵، و مسلم، ۱۶۹۱، احمد نیز در المسند با شماره‌های ۱۵۴ و ۱۶۴ آن را روایت کرده، مصحح گفته است: اسناد آن به شرط صحت شیخین صحیح است.

(۲) - الدرر السنية (۲/۲۱).

او هم اکنون در قبر خویش زندگانی برزخی‌اش را می‌گذراند که از زندگی ذکر شده برای شهیدان در قرآن کریم برتر است؛ زیرا که بدون شک وی از همه آنان برتر است. سلام و صلوات مسلمانان بر خویش را می‌شنود و زیارتش پسندیده و مستحب است، ولی نباید جز به قصد زیارت مسجد (مسجد النبی) و نمازگزاردن در آن، بار سفری بسته شود. اما اگر در کنار این نیت، قصد زیارت قبر پیامبر هم بکنند، اشکالی ندارد. و هر کس اوقات گرانبهای خود را صرف اشتغال به سلام و صلوات فرستادن بر وی - علیه الصلاه والسلام - چنانکه در نصوص آمده، بکند، خوشبختی هر دو جهان را نصیب خویش نموده و چنانکه در حدیثی از او آمده هم و غم دوستی و پیروی از پیامبر را داشتن (برای مسلمان) کفایت می‌کند»^(۱).

امام عبدالعزیز بن سعود بن محمد نیز در نامه‌ای به احمد بن علی قاسمی گفته است: «اینکه گفته‌ای: افرادی از یاران ما به جهت تعظیم پیامبر برگزیده محمد بر شما خشم گرفته‌اند؛ باید بگوییم: اتفاقاً (ما معتقدیم که) خداوند سبحان محبت پیامبر اکرم و تعظیم او را بر همه مردم واجب فرموده و مقرر کرده که وی را از خود و فرزندان‌شان و از همه کس دوست‌تر داشته باشند؛ ولی فرمان نداده که درباره او تعریف و تمجید بیش از حد بکنیم و غلو بنماییم. حتی شخص پیامبر در حدیثی که در کتب صحیح از وی روایت شده، از این کار نهی فرموده است: «لا تطرونی كما أطرت النصارى ابن مریم، إنما أنا عبدٌ فقولوا عبد الله ورسوله»^{(۲)(۳)}.

(۱) - و ایشان با این بیان به مشروعیت زیارت قبر پیامبر برخلاف زعم مخالفانشان اقرار دارند اما اینکه به قصد این کار (زیارت قبر پیامبر) سفری صورت گیرد را با استدلال به حدیث: «جز به قصد زیارت سه مسجد سفر مکنید». (بخاری، ۱۸۶۴ و مسلم ۳۳۸۴ و دیگران از حدیث ابوهریره رضی الله عنه) از لحاظ شرعی صحیح نمی‌دانند.

(۲) - سند حدیث در صفحات قبل ذکر شد.

(۳) - الدرر السنية (۱/ ۲۷۲).

«از من همانگونه که نصاری از عیسی بن مریم تعریف می‌کنند، تعریف و تمجید نکنید من تنها بنده او هستم پس بگویید بنده و رسول خدا».

شیخ حمد بن ناصر بن معمر از بزرگان علمای دعوت نیز می‌گوید:

«ما - بحمد الله - جزو کسانی هستیم که درباره حقوق و محبت پیامبر

بیشترین رعایت را داریم و این را بوسیله تصدیق فرموده‌های او، اطاعت دستورات و توجه به شناخت رسالتشان و نیز از طریق پیروی از این دستورات به انجام می‌رسانیم. تا به این فرموده خداوند متعال عمل کرده باشیم که فرموده است:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (الأعراف: ۳)

«از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید! و از اولیا و معبودهای دیگر جز او، پیروی نکنید! اما کمتر متذکر می‌شوید». و نیز این فرموده او

که: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (الأنعام: ۱۵۵).

«و این کتابی است پر برکت، که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمائید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید».

شیخ سلیمان بن سحمان هم می‌گوید: «از سلیمان بن سحمان به عبدالعزیز العلجی، سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، أما بعد:

به اینجانب خبر رسید که شما کلماتی را به زعم خودت در یکی از اشعار بنده ناروا دانسته و آن را اصلاح کرده‌ای و آن در این بیت بوده است:

على السيد المعصوم والآل كلهم وأصحابه مع تابعي نهجهم بعد

(سلام و صلاه بر آن سید معصوم و بر همه آل و اصحابش و بر پیروان راه آنان که بعد از او آمده‌اند).

و گمان کرده‌ای که ما کسی که بگویید: «سیدنا محمد» مورد ملامت قرار می‌دهیم و این روش همه ما «اهل نجد» است، اما این دروغ و تهمت است و احدی از ما از این عبارت نهی نکرده و در مذهب ما چنین چیزی نیست».

تا آنجا که می‌گوید: «ما آن (عبارت) را نادرست نمی‌دانیم، به دلیل فرموده خود پیامبر که: «أنا سيّد ولد آدم ولا فخر»^(۱) (من سیّد فرزندان آدمم و تکبر هم نمی‌کنم) و این فرموده‌اش (به حسن بن علی بن ابی طالب): «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ»^(۲) (این فرزندم سیّد است) و فرموده‌اش خطاب به انصار: «قوموا إلى سيّدکم»^(۳) (به نزد سیّدتان بروید) و فرموده است: «مَنْ سَيِّدُكُمْ يَا بَنِي سَلْمَةَ» (أى بنى سلمه سيد شما کیست؟) گفتند: جد بن قیس، از آن رو که ما او را در میان خود بزرگ می‌داریم، پس فرمود: «بل سيّدکم عمرو بن الجموح»^(۴) (نه سید شما عمرو بن الجموح است). اگر اینها را متوجه هستی، پس چطور می‌گویی که ما آن را انکار و در خصوصش سختگیری می‌کنیم؟ چه کسی به تو چنین حرفی زده؟ یا چنین کلامی را از ما نقل کرده؟ در کدام کتاب آنرا یافته‌ای؟ در حالی که من چندین رساله و منظومه دارم و در همه آنها به این مسأله اشاره کرده‌ام»^(۵).

پاسخ به ادعای مخالفان درباره منزلت رسول خدا .

از بزرگترین موارد قلب و تحریف حقائق که از جانب مخالفان امام (کینه‌ورزان به اهل سنت) و حامیان بدعت و تفرقه صورت گرفته، تهمت آنان به امام و عموم اهل سنت است مبنی بر اینکه ایشان به پیامبر محبتی نداشته و وی را کوچک می‌شمارند، و از مقام و منزلتشان می‌کاهند! اما این بدان سبب که برای پیامبر مقام ربوبیت و الوهیت قائل نیستند و وی را در حد تعریف و تمجیدی که مسیحیان

(۱) - به روایت مسلم (۲۲۷۸) و ابوداود (۴۶۷۳) و أحمد (۵۴۰/۲) (۲/۳).

(۲) - بخاری (۷۱۰۹) و ابوداود (۴۶۶۲).

(۳) - بخاری (۳۰۴۳) و (۳۸۰۴) از حدیث ابوسعید خدری.

(۴) - به روایت بخاری در الأدب المفرد، ص ۱۱۱، شماره ۲۹۶، و ابونعیم در الحلیه (۳۱۷/۷) در حدیثی به

همین معنا از جابر رضی الله عنه.

(۵) - الدرر السنية (۳/۳۶۶).

برای عیسی پسر مریم قائل بودند، مدح و تمجید نمی‌کنند، یعنی در مورد او مبالغه نمی‌کنند. اما اهل بدعت در تعریف از او مبالغه کرده و گمان می‌کنند هر کس چنین نکند، لزوماً پیامبر را دوست نداشته و وی را کوچک کرده است. این خود نوعی قلب حقایق و دروغ بزرگ است و از تأثیر خدعه‌های شیطان که این بار از در موضوع تعریف و تمجید بر آنان وارد شده است.

به دلیل اهمیت این افتراءات و شیوع آن در میان جاهلان به حقیقت که بدون هیچ ایستادگی، تأمل یا تفکری رام و خام گمراه‌گری‌های مخالفان و مغرضان و حسودان می‌شوند، در این جا به نقل قول‌های بیشتری می‌پردازم تا دروغ این دشمنان آشکار و حق برای جوینده آن روشن گردد:

به درستی که مخالفان امام که دشمنان سنت و اهل آن و از طایفه هواپرستان و بدعتگران تفرقه‌جو هستند، در بسیاری از مواقع راه دروغ و بهتان پیموده و در بسیاری اوقات دیگر در جاده قلب و تحریف حقایق گام برداشته‌اند، یکی از این موارد گفته یکی از آنان است: «که او (یعنی امام محمد بن عبدالوهاب) کتاب دلایل‌الخیرات را به خاطر وجود عباراتی همچون «سرور ما» و «مولای ما»^(۱). سوزانده است»^(۲). و او گفته است: «صلوات فرستادن بر پیامبر در روز و شب جمعه بدعت و انحرافی است که صاحب آن را به درون آتش می‌اندازد»^(۳). و اینکه: «تعظیم پیامبر شرک است»^(۴). و مدعی هستند که او گفته است: «اگر بر حجره پیامبر تسلطی داشتم حتماً ویرانش می‌کردم»^(۵). و اینکه او «زیارت قبر پیامبر

(۱) - روضة الأفكار از حسین بن غنام (۱/۱۲۱، ۱۱۳).

(۲) - منبع سابق.

(۳) - منبع سابق.

(۴) - منبع سابق.

(۵) - منبع سابق.

را حرام می‌داند»^(۱).

و اینها دروغهایی آشکار است و خود امام شخصاً از آنها تبری جسته و در موارد زیادی درباره این افتراءات و غیر آن سخن گفته است: «سبحانک هذا بهتان عظیم»^(۲) و در جایی دیگر درباره چنین ادعاهایی گفته است: «همه اینها دروغها و بهتان‌هایی هستند که شیاطینی که درصدد حیف و میل اموال مردم‌اند، علیه من سرهم کرده‌اند...»^(۳).

وی در رد و تکذیب یکی از کسانی که به وی تهمت تحقیر کردن پیامبر زده بودند گفته است: «سبحانک هذا بهتان عظیم، پیش از وی نیز کسانی بودند که به پیامبر تهمت سب عیسی بن مریم و صالحین دادند و به خاطر افترا و دروغ و سخنان کذبشان سرگردان شدند...»^(۴).

در رد مقوله نهی از صلوات فرستادن بر پیامبر گفته است: «و أما مسألة سوزاندن کتاب دلایل الخیرات و نهی از صلوات فرستادن بر پیامبر به هر لفظی که آمده باشد، نسبت آن به بنده دروغ و تهمت است»^(۵).

مؤلف کتاب «المقالات الوفیه» در افترائی به امام می‌گوید:

«و همینطور منزلت پیامبران و انبیاء را کوچک می‌شمارد و خراب کردن زیارتگاه‌های آنان خواستار است... و از خواندن مولودی‌نامه پیامبر جلوگیری می‌کند و پیشنهاد کردن زدن کسی که در مناره‌ها بانگ صلوات بر پیامبر سر دهد»^(۶).

(۱) - تألیفات شیخ‌الامام محمد بن عبدالوهاب (نامه‌های شخصی) (۱۲/۵).

(۲) - همان (۱۲، ۵۲).

(۳) - همان.

(۴) - الدرر السنیه (۱/۳۴).

(۵) - همان (۱/۸۱).

(۶) - المقالات الوفیه، ص ۱۸۸، و نگاه کنید دعاوی المناوین، ص ۹۷.

این هم دروغ و تهمتی دیگر بر امام محمد و پیروان اوست. اما در خصوص زیارتگاه‌های بنا شده بر قبور باید گفت که: آن‌ها یکی از بدعت‌هایی هستند که در سنت صراحتاً از آنها نهی شده و خراب کردنشان از بین بردن بدعت می‌باشد. و به همین ترتیب خواندن مولودی‌نامه پیامبر و بانگ صلوات فرستادن بر پیامبر به آن صورتی که بدعتگران انجام می‌دهند، نیز همین حکم را دارد.

نویسنده کتاب «تبیین الحق والصواب» نیز درباره پیروان امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «از مواردی که دلالت بر کوچک شمردن و استخفاف قدر و منزلت پیامبر توسط ایشان دارد این عبارت خالی از ادب و حیای آنان است که «محمد غیب نمی‌داند»^(۱). و ما به او می‌گوییم: این تعظیم پیامبر نیست که برای او چیزی از خصائص پروردگار متعال همچون داشتن «علم غیب» ادعا کنیم. زیرا که او چیزی از علم غیب جز آن مقدار که خداوند به او آموخته بود نمی‌دانست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾» (الأعراف: ۱۸۸). «بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقتند)».

برای پرده برداشتن از آن دروغ بزرگ سخن را با نقل بیانات شیخ محمدمنظور نعمانی در کتاب «دعایات مکشوفه ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب» آغاز می‌کنیم، آنجا که می‌نویسد:

«من در یکی از آن روزها دروغ عجیبی شنیدم: اینکه مردی به نام عبدالوهاب

(۱) - تبیین الحق والصواب، ص ۱۸ و ۱۹.

نجدی که سرکردگی طایفه‌ی وهابیان را بر عهده دارد، حد دشمنی و عداوتش با نبی اکرم اسلام تا بجایی رسیده که با تظاهر به نیکوکاری و پرهیزکاری ... وارد مدینه منوره شده و در منزلی اجاره‌ای ساکن شده تا بتواند از داخل خانه تونلی تا روضه النبی کنده و پیکر مطهر را مورد اهانت و بی‌حرمتی قرار دهد - نعوذ بالله از چنین کاری - اما در انجام این آرزو ناکام ماند است؟! اما پیامبر به خواب حاکم آن زمان حجاز آمده و در خواب به او می‌گوید: بدان که مرد خیث و بی‌شرمی از نجد با هدفی شوم در حال کندن کانالی در زمین است. پس حاکم شهر، آن مرد عبدالوهاب نجدی را جستجو کرده، دستگیرش می‌کند و وی را گردن می‌زند!

به یاد دارم که مردم این دروغ را همچون حقیقتی غیر قابل انکار و واقعیت ثابت شده‌ای برای همدیگر تعریف می‌کردند. از این رو من هم هرگز در مورد آن شک نکردم، چون کسی را نیافتم که آن را رد یا در مورد آن شک و تردیدی داشته باشد»^(۱).

خود امام در تکذیب این ادعاها می‌گوید: «آنچه مفتریان مشرک علیه من گفته‌اند که گویا من از درود فرستادن بر پیامبر نهی می‌کنم یا اینکه می‌گویم اگر قدرت داشتم گنبد پیامبر را ویران می‌کردم یا اینکه علیه صالحین چیزی گفته‌ام یا از محبت ورزیدن به آنان نهی می‌کنم، همه این‌ها کذب و دروغ است و جماعتی شیطان صفت که درصدد خوردن به ناحق اموال مردم‌اند، علیه من بریسته‌اند»^(۲).

در نامه‌اش نیز خطاب به شیخ عبدالرحمن السویدی از علمای عراق با تکذیب آنچه به او نسبت داده‌اند می‌گوید: «خیلی عجیب است! چطور چنین تهمت‌هایی در عقل عاقل می‌گنجد و آیا هیچ فرد مسلمان یا کافر یا عارف یا دیوانه‌ای چنین چیزی می‌گوید؟! و اینکه می‌گویند او گفته اگر بر گنبد نبی دست یابم حتماً خرابش

(۱) - دعايات مُكثفه ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۵ و ۱۶.

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۷۴).

می‌کنم، این هم بهتان عجیبی است! اما (دلایل الخیرات) موضوع آن است که من از برادرانم به آنان که نصیحتم را می‌پذیرند توصیه کردم که مبادا چیزی در دلشان گرامی‌تر از کتاب خدا باشد و گمان شود که قرائت آن بهتر از قرائت قرآن است، اما سوزاندن آن یا نهی از درود فرستادن بر پیامبر با هر لفظی باشد، دروغ است»^(۱).

شیخ عبدالله فرزند محمد بن عبدالوهاب نیز در تبیین منهج و روشی که هنگام ورود به مکه در سال (۱۲۱۸هـ.ق). در پیش گرفته بودند توضیح می‌دهد: «اما آنچه که از روی حق‌پوشی و قلب حقایق بر مردم و به دروغ بر ما می‌بندند، شامل این موارد که ما قرآن را تفسیر به رأی می‌کنیم و بدون مراجعه به شرح احادیث یا نظر شخصیتی عالم، از آنها فقط آنچه را موافق فهم و نظر خودمان است، استنباط می‌کنیم و اینکه ما با این گفته‌ها از درجه و منزلت نبی‌مان حضرت محمد کاسته‌ایم و ادعا نموده‌ایم که پیامبر استخوانی پوسیده در گور خویش بیش نیست و چوبدستی یکی از ما از قبر او سودمندتر است و اینکه زیارت او مستحب نیست و اینکه وی معنای لا إله إلا الله را تا زمانی که آیه (فاعلم أنه لا إله إلا الله) نازل نشده بود (با وجود مدنی بودن آیه) نمی‌دانست ...» تا آن‌جا که می‌گوید: «هیچ یک از این افتراءات صحیح نیستند و هر کس درباره‌ی آنها و امثال این تهمت‌ها از ما توضیحی بخواهد پاسخ ما به وی این عبارت خواهد بود که: «سبحانک هذا بهتان عظیم» و هر کس چیزی از این امور از ما روایت کند یا به ما نسبت دهد، دروغ گفته و بر ما افترا بسته است.

و هر کس رفتار ما را مشاهده کند، در مجالس ما حضور یابد و درباره ما تحقیق کند، به قطع و یقین در می‌یابد که همه اینها را دشمنان دین و همنشینان شیاطین علیه ما ساخته‌اند».

تا به آنجا می‌رسد که می‌گوید: «اعتقاد ما این است که درجه حضرت محمد بالاترین درجه در میان تمام مخلوقات است و وی هم‌اکنون در قبر خویش زندگانی

(۱) - مجموعة تألیفات شیخ (نامه‌های شخصی) ص ۳۷، و نگاه کنید: الدرر السنية (۱/ ۸۰، ۸۱).

برزخی‌اش را می‌گذرانند که از زندگی وصف شده شهدا در قرآن کریم برتر است؛ زیرا که بدون شک وی از همه آنان برتر است. سلام و صلوات فرستادن مسلمانان بر خویش را می‌شنود و زیارتش پسندیده و مستحب است، ولی نباید جز به قصد زیارت مسجدالنبی و نمازگزاردن در آن بار سفر بسته شود.

اما اگر در کنار این سفر، نیت زیارت قبر پیامبر هم بکنند، اشکالی ندارد، و هر کس اوقات گرانبهای خود را صرف اشتغال به سلام و صلوات فرستادن بر وی - علیه الصلاه والسلام - بنماید چنانکه در نصوص آمده، خوشبختی هر دو جهان را نصیب خویش نموده و چنانکه در حدیثی از ایشان آمده، هم و غم و محبت و تبعیت پیامبر داشتن (برای مسلمان) کفایت می‌کند»^(۱).

شیخ عبدالله بن سلیمان البلهید هم می‌گوید: «حق پیامبر (بر مسلمان) برتری دادن محبت او بر محبت خود، فرزندان، خانواده و دارایی و نیز تصدیق و اطاعت اوست»^(۲).

امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود در نامه‌ای خطاب به أحمد بن علی القاسمی گفته است:

«اینکه گفته‌ای افرادی از یاران ما بر شما به جهت تعظیم پیامبر برگزیده محمد خشم گرفته‌اند؛ باید بگوییم برعکس (ما همه معتقدیم که) خداوند سبحان محبت پیامبر اکرم و تعظیم او را بر امت واجب فرموده و مقرر کرده که وی را از خود و فرزندان‌شان و از همه کس بیشتر دوست داشته باشند؛ ولی فرمان نداده که درباره او غلو یا تعریف و تمجید بیش از حد بکنیم، بلکه خود شخص پیامبر از این کار نهی کرده است»^(۳).

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۲۲۹ و ۲۳۰).

(۲) - برگرفته از دعای المناوین، ص ۹۴ و ۹۵.

(۳) - الدرر السنیه (۱/ ۲۷۲).

شیخ محمد بن عثمان الشاوی در کتاب «القول الأسد فی الرد علی الخصم الألد» در رد و تکذیب مخالفان دعوت سلفی می‌گوید:

«دشمنان‌شان آنان را به گناهان بزرگی متهم کرده‌اند که خداوند متعال نیک می‌داند که از ایشان صادر نشده است. و نسبت تحقیر پیامبر و صلوات نفرستادن بر او که به ایشان داده شده علتی ندارد جز اینکه آنان به خاطر اطاعت از حدیث پیامبر در مورد او غلو نمی‌کنند. زیرا که می‌فرماید: «از من تعریف و تمجید نکنید همانگونه که مسیحیان از عیسی بن مریم تعریف و تمجید کردند. من فقط بنده‌ای هستم پس بگویید بنده خدا و فرستاده‌اش»^(۱).

آنان - بحمد الله - بیشتر از همه مردم مهر پیامبر را می‌پروراند و از او پیروی کرده، حقش را ادا می‌کنند و پیامبر نیز در نظر آنان خیلی بالاتر و عزیزتر از آن است که بخواهند براساس معیارهایی فاسد و دلایلی باطل با سنت یا فرموده‌های وی مخالفت کنند. برخلاف بسیاری از کسانی که افراط و تفریط را باهم جمع کرده‌اند. افراط و زیاده‌روی آنان در این است که با مبالغه در تعریف و تمجید پیامبر وی را از منزلت بندگی تا مرتبت خداوندی و ربوبیت بلند کرده‌اند و از آن سو در پیروی از او کوتاهی کرده، سنت و فرموده‌هایش را پشت سر انداخته و بدون هیچ دلیلی و توجیهی با متون صریح و صحیح روایت شده از او مخالفت ورزیده، به این هم بسنده نکردند، بلکه برای کسب فوایدی دنیایی به بدگویی و عیب‌جویی از پیروان راستین و جهادگر او روی آوردند. در حالی که حق پیامبر (بر ما) تنها یاری و نصرت و تعظیم اوست و پیروی از سنت گرامی‌اش و اینکه وی را تصدیق کرده و محبتش را بر محبت خانواده و دنیا ترجیح دهیم. اما عبادت و پرستش تنها از آن خداوند است و هیچ فرشته مقرب یا نبی فرستاده‌ای در آن با وی شریک نیست»^(۲).

(۱) - سند حدیث قبلاً ذکر شد.

(۲) - «القول الأسد...» (سخن قاطع در رد دشمن سرسخت)، ص ۷ به نقل از «دعای المناوئین»، ص ۱۰۴.

مسعود الندوی نیز در کتاب «محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتري عليه» می‌نویسد: «براستی زمانه عجیب و غریبی است و حوادث آن بس عجیب‌تر! زیرا که (در آن) مردی که زیر سایه گسترده‌ای از سنت پیامبر خدا نشست و برخواست و زندگی می‌کند به طوری که گویی آن پوشش و پرده و بستر اوست، چنین کسی را به انکار حدیث متهم می‌گردد»^(۱).

صاحب کتاب «النفخة علی النفحة» نیز در رد این افترا می‌نگارد: «اما در خصوص محمد مصطفی نباید گمان برد که هیچ وقت احدی از مسلمانان در این کره خاکی قصد تحقیر یا کینه‌ورزی او را بکند. و در مذهب حنبلی‌ها کسی که پیامبر را ناسزا گوید کشته می‌شود، خواه توبه بکند و خواه نکند»^(۲).

و شیخ احمد بن حجر آل بوطامی در کتاب «نقض کلام المفتین» درباره تعظیم و تجلیل امام و پیروانش از پیامبر خدا و حق و هدایتی که وی همراه خویش آورده می‌گوید: «شیخ محمد : کتاب «مختصر السیره» را تألیف نموده است که به چاپ‌های متعدد رسیده و در بسیاری از کشورهای اسلامی هم منتشر شده است. حال اگر شیخ به رسول الله محبت نمی‌ورزید کتاب سیره (زندگی‌نامه) درباره او تألیف نمی‌کرد. و کسی که پیامبر را دوست نمی‌دارد، مسلمان نیست بلکه یا یهودی است و یا مسیحی ... ولی شیخ و پیروانش همواره مردم را به تمسک به سنت صحیح پیامبر ترغیب می‌کنند و بر مخالفت‌کننده با سنت پیامبر بسیار سخت گرفته، وی را بدعت‌گر می‌خوانند؛ آیا این دلیلی بر حبّ کامل و تعظیم شایان ایشان برای رسول خدا نیست؟ اما منحرفان و گمراهان محبت‌ورزی به پیامبر را در خواندن شعر و سرود و لابه‌نامه‌ها ... می‌بینند و می‌پندارند هر کس چنین کند دوستدار پیامبر خواهد بود، هر چند تباہکاری هم بکند و در لجنزار بدعتگری

(۱) - «محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم»، ص ۱۷۳.

(۲) - «النفخة علی النفحة»، ص ۴۱، تصحیح دکتر عبدالعزيز العبد اللطیف.

هم غوطه بخورد، اما آنکس که از این گونه امور دوری بکند، وی را دوستدار پیامبر نمی‌شناسند!»^(۱).

حافظ وهبه نیز گواهی می‌دهد که علمای دعوت سلفیت از آنچه بدانان نسبت داده شده مبراً هستند و در جایی از کتاب خود تحت عنوان «آنچه به اهل نجد نسبت می‌دهند و آنان بری از آن‌اند»، می‌نویسد:

«بی‌تردید جنگ بین اهل نجد^(۲) و مصر در سده گذشته و اختلافاتی که بر اثر آن میان آل سعود و ترک‌ها به وجود آمد، تبلیغات منفی فراوانی را بر ضد نجدی‌ها با خود به همراه آورد و باعث نسبت دادن تهمت‌های دروغین زیادی به آنان گردید، از جمله:

۱- این تهمت که شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران پیرو او از پیامبر

تفر دارند و شأن و منزلت او و سایر انبیاء و اولیاء صالح را پایین می‌آورند.

این افترا را قبلاً به امام ابن تیمیه و شاگردان او نیز نسبت داده‌اند، همچنانکه امروز

نیز به بسیاری از عقلا و مصلحان ساکن در هند و حتی به افرادی که هیچ ارتباطی با نجد و نجدیان ندارند، نسبت داده می‌شود.

منشأ این تهمت این است که نجدیان با استناد به حدیث: «لا تشدُّ الرحال إلا إلى

ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، ومسجدی هذا والمسجد الأقصى»^(۳) هیچ مسافرتی برای

عبادت جز به مسجد الحرام و مسجد (مدینه) و مسجد الأقصى نباید صورت

بپذیرد، و بر این باورند که مسافرت جهت زیارت قبور پیامبران و صالحین بدعت

بوده و هیچ یک از صحابه و تابعین چنان نکرده‌اند و پیامبر به آن امر نفرموده و

(۱) - نقض کلام المفترین علی الخنابلة السلفین (رد کلام دروغگویان بر ضد خنابله سلفی)، ص ۶۷ و ۶۸.

نگاه کنید: دعاوی المناوئین، ص ۱۰۸.

(۲) - منظور پیروان امام محمدبن عبدالوهاب و یاران و متعلقان ایشان است که دعوت خود را از ناحیه نجد آغاز کردند. (مترجم)

(۳) - در صفحات قبل حدیث ذکر شد. معنی: (جز برای سه مسجد بار سفر نیند؛ مسجد الحرام، مسجد مسجد النبی و مسجد الأقصى).

پیش از ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب هم گروههای متعددی از علما و دانشمندان متقدم همین نظر را داشته‌اند.

۲- نجدیان از رو کردن به مقبره پیامبر هنگام دعا و نیز از به سجده افتادن کنار قبر او و قبور دیگران جلوگیری می‌کنند و اجازه لمس و دست کشیدن به اطراف قبر را نمی‌دهند. چنانکه مانع هر گونه عملی می‌شوند که در بر گیرنده نوعی استغاثه و طلب (از غیر خدا) باشد که (متأسفانه) مبادرت به چنین اعمالی در کنار قبر پیامبر و قبور اولیاء در مصر و بغداد و هند و بسیاری از جاها شایع شده است.

۳- خراب کردن گنبدها و بناهای برپا شده بر روی قبور و ابطال اوقاف اختصاص داده شده به قبور و زیارتگاه‌ها.

۴- ایراد آنان بر ابیاتی از قصیده برده بوصیری:

«یا أكرم الخلق ما لي من ألوذُ به سواك عند حلولِ الحادثِ العمم»

(ای کریم‌ترین مردمان! هنگام به وقوع پیوستن آن رستاخیز فراگیر، کسی جز تو را ندارم که به او پناه برم).

و این مصراع قصیده: «وَمِنْ عِلْمِكَ عِلْمُ اللّٰوْحِ وَالْقَلَمِ» (و از دانش‌های تو علم لوح و قلم (غیب) است). و این بیت:

«إِنْ لَمْ تَكُنْ فِي مَعَادِي آخِذًا بِيَدِي فَضلاً وَإِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ!»

(اگر در روز قیامت از روی لطف و کرم دستم را نگیری وای از ین لغزش بزرگ!).

اینها گفته‌هایی خطرناک و غلوآمیز است و با نصوص قرآن و احادیث صحیح مخالفت صریحی دارند؛ و آنان - فراتر از این - معتقدند که هر کس ظاهر این ابیات را هم بپذیرد مشرک و کافر است.

از این رو مخالفان، آنان را به بغض پیامبر متهم کرده و به ایشان گفته‌هایی نسبت دادند که از آنها مبرا بودند؛ مثلاً شایع کردند که آنان می‌گویند یک چوبدستی

(عصا) بهتر از قبر پیامبر است و چندین تهمت باطل دیگر. در نجد شنیدم که حکام نجد شمالی در زمان خصومتشان با آل سعود برای ترک‌ها نامه می‌نوشتند که: آل سعود پرچمی برای خود ساخته‌اند که روی آن نوشته شده: لا إله إلا الله مَحَدُ رسول (با حذف میم محمد) یعنی لا أحد رسول الله (کسی رسول الله نیست) و همه اینها را برای بیزار کردن هرچه بیشتر ترکها از آنان شایع می‌کردند در حالی که خوب می‌دانستند که دارند دروغ می‌گویند.

در خلال جنگ حجاز و نجد در سال (۱۹۲۵م)، عده‌ای از فضلا و علمای سنگالی و تطوانی^(۱) به مکه آمده بودند. آنان هنگام صحبت از شدت تأثر گریه می‌کردند و به ما می‌گفتند در اسکندریه چیزهای زیادی را درباره نجدیان شنیده‌اند که در حجاز هیچ اثری از آنها نیافته‌اند، از برخی از مردم شنیده بودند که وهابی‌ها کعبه را تخریب کرده‌اند چون از سنگ است، و در اذان می‌گویند «أشهد أن لا إله إلا الله» و ادامه آنرا که «أشهد أن محمداً رسول الله» است، نمی‌گویند.

باری نجدیان پایبندترین مردم نسبت به محبت و رزیدن به پیامبر هستند، اما از غلو و مبالغه بیزارند و در مقابل هر نوع بدعتی با هر انگیزه‌ای می‌ایستند و می‌گویند: محبت پیامبر عبارتست از، پذیرش هدایت و پیروی از ایشان. اما اموری چون بدعت‌گری، تعطیل احکام شریعت و ترجیح امیال شخصی، اینها شقاوت است نه محبت، و در قرآن کریم هست که: «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني» (بگو اگر خدا را دوست دارید، از من تبعیت کنید)^(۲).

اتهام ادعای پیامبری امام محمد بن عبدالوهاب.

پس از بررسی و مرور تعظیم و احترامی که اهل سنت برای شخص پیامبر و جایگاه بلند و برگزیده او قائل هستند، اینک شایسته است کمی به بررسی تهمت

(۱) - تطوان نام شهری است در مراکش. (مترجم).

(۲) - جزيرة العرب في القرن العشرين (جزیره العرب در قرن بیستم)، حافظ وهبة، ص ۳۱۲-۳۱۴.

افشا شده و دروغ آشکاری پردازیم که از طرف بعضی از هواپرستان بدعتگر و تفرقه‌جو متوجه امام محمد بن عبدالوهاب شده است. و آن تهمت بی‌اساسی است که برخی از مخالفان و دشمنان امام آنگاه که گمان بردند وی اشاراتی ضمنی به ادعای پیغمبری دارد، و آن را شایع کردند و حتی برخی از آنان گمان کردند که امام واقعاً ادعای پیامبری می‌کند!! و این افترائی بسیار زشت و بهتانی بس بزرگ بود.

ما نه تنها در روش امام و آثار و تألیفاتشان چیزی دال بر این قضیه - یعنی ادعای پیامبری - نمی‌یابیم، بلکه عکس این قضیه محقق و ثابت شده است. زیرا که امام در عقاید و دروس و شروح و نامه‌ها و خطبه‌ها و تألیفاتشان با تأکید زیاد از ایمان به ختم نبوت با محمد سخن گفته و عقیده خلاف آن را کفر، و کشتن مدعی نبوت و تصدیق‌کننده آن را واجب دانسته است.

وی در باب ذکر تکالیف مسلمانان پس از ذکر تکالیف واجب بر هر مسلمان گفته است: «بزرگترین آنها مراعات حق پیامبر است که با شهادت به رسول الله و خاتم‌الانبیاء بودنش ادای آن بر تو واجب شده است. و (لابد) می‌دانی که اگر یکی از صحابه را تا مرتبه پیغمبری بلند کنی، کافر شده‌ای»^(۱).

او می‌گوید: «ایمان دارم به اینکه پیغمبر ما محمد خاتم انبیاء و مرسلین است و ایمان هیچ بنده‌ای کامل نمی‌شود مگر بعد از اینکه به رسالت او ایمان و به نبوتش شهادت بدهد»^(۲).

(۱) - مراجعه شود به گفته‌های برخی از مخالفان در کتابهای زیر:

۱- خلاصة الکلام از دحلان (۲۳۹).

۲- الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه (۴۷) نیز از احمد بن دحلان.

۳- مصباح الأنام (۴) از علوی حداد.

۴- فصل الخطاب (بخش ۳۶) از أحمد علی القبانی.

۵- الفجر الصادق از زهاوی.

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۱۷۱).

و از نشانه‌های افترا بودن این دروغ و فرومایگی مُروّجان آن این بود که اولین فرد شایع‌کننده آن و بیشتر افراد پیرو او چنین ادعا می‌کردند که امام (محمد بن عبدالوهاب) ادعای نبوتش را با زبان حال و به صورت قلبی و درونی بیان کرده و اصل داعیه پیغمبری را در دل خود پنهان نگه داشته است!^{(۱)(۲)}.

این حيله‌ای عاجزانه و شکست خورده است، والا چگونه آنان از درون و قلب افراد خبر دارند، جایی که جز علام الغیوب - سبحانه و تعالی - احدی از محتوای آن باخبر نیست. هرچند حقیقت ثابت شده همان است که خود امام با ارائه دلیل بیان کرده است. سؤال دیگر آنکه کدام است آن قرائنی که با زبان حال دلالت بر حقیقت این افترا دارد؟ پاسخی نداشتند.

بعد از آنکه این بهتان عظیم شایع شد و دشمنان هواپرست و بدعتگر و تفرقه‌جو که از سنت و اهل آن بیزارند، آن را در همه جا منتشر کردند و بر سر زبان فرومایگان و اراذل و اوباش از فرقه‌بازان و راهزنان افتاد، علمای سنت در سرزمین شیخ امام محمد و در سایر کشورهای مسلمان که شهادت به حق و انصاف خلق خدا داده بودند، در برابر آن ایستادند.^(۳)

شیخ سلیمان بن سحمان گفت: «شیخ (محمد بن عبدالوهاب) در کتاب التوحید حدیثی از پیامبر را به روایت برقانی آورده است که فرمود: «وإنّما أخافُ علی أمتی الأئمة المصلین وإذا وقعَ علیهم السیفُ لم يُرفعَ إلى یومِ القیامة ولا تقومُ الساعةُ حتی یلحقَ حیٌّ من أمتی بالمشرکین وحتی تعبدَ فئام من أمتی الأوثانَ وإنّه سیکونُ من أمتی کذابون ثلاثون کلّهم یزعم أنه نبیُّ وأنا خاتم النبیین لا نبیَّ بعدی...»^(۴) تا پایان حدیث.

(۱) - همان (۱/۳۲).

(۲) - نگاه کنید: دعاوی المناوئین (۸۱-۹۰).

(۳) - نگاه کنید: دعاوی المناوئین، ص ۸۴.

(۴) - این حدیث بخشی از روایتی است که اصل آن نزد مسلم (۲۸۸۹) و ابوداود (۴۲۵۲) و ترمذی (۲۱۷۶) ‏

(نسبت به اتم از امامان گمراه‌کننده بیم دارم که چون شمشیری به روی آنان کشیده شود، تا روز قیامت غلاف نخواهد شد و قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه گروهی از اتم به گروه مشرکان بپیوندند و دسته‌هایی از ایشان به پرستش بتها روی بیاورند و اینکه از میان اتم سی تن کذاب و دروغگو ظهور خواهند کرد که هر کدام از آنها خود را پیامبر می‌داند حال آنکه من خاتم انبیاء هستم و پیامبری پس از من نخواهد بود).

و در بخش مسائل مستنبط این باب شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:
 «چیزی که بسیار عجیب و باورنکردنی است خروج مدعی نبوتی همچون مختار است با وجودی که بیان شهادتین نموده و صراحتاً اقرار کرده که جزو امت مسلمان است و رسول الله حق است و قرآن حق است»^(۱).
 و در آن آمده که محمد خاتم پیامبران است. با این وجود و تضاد آشکاری که در سخنان مختار وجود داشت، تصدیقش کردند. و او در اواخر عهد صحابه خروج نمود.
 حال با ملاحظه این سخنان چگونه کسی که خدا و قیامت را باور دارد، تهمت پنهان کردن دعوی پیغمبری درباره شیخ محمد را باور می‌کند؟! به این ترتیب پی می‌برید که این هم توطئه‌ای از جانب دشمنان خدا و پیامبر برای فراری دادن مردم از پذیرش توحید خالصانه خداوند متعال است»^(۲).
 شیخ ناصرالدین حجازی^(۳) نیز به شیوه‌ای دیگر این تهمت را رد کرده و در رساله

= می‌باشد و امام احمد نیز آن را در المسند به شماره (۲۲۹۵) آورده است. مصححان می‌گویند: اسناد آن به شرط مسلم صحیح است.

(۱) - کتاب التوحید از امام محمد بن عبدالوهاب، ص ۵۳.

(۲) - الأسنه الحداد (نیزه‌های تیز) از ابن سحمان (۱۲ و ۱۳)، و نگاه کنید: دعاوی المناوئین از دکتر عبدالعزیز بن محمد العبد اللطیف (۸۴-۸۶).

(۳) - دکتر عبدالعزیز العبد اللطیف در «دعاوی المناوئین» چنین آورده که ناصرالدین الحجازی نامی است که

«النفحة على النفحة» او آمده است، آنجا که ابتدا ادعای صاحب کتاب «النفحة الزكية» مبنی بر ادعای نبوت کردن امام آمده و سپس شیخ ناصرالدین حجازی به این دروغ پاسخ داده و نوشته است: «اما اینکه گفته‌ای وی ادعای نبوت را همواره پنهان می‌داشت و (هرگز) نتوانست آن را آشکار و علنی کند، این ادعای اطلاع از دل‌های انسان است و از دو حال خارج نیست یا اعتراف به دروغ است و یا شریک شدن با خدا در این فرموده‌اش که: ﴿يَعْلَمُ حَايِبَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر: ۱۹). «او چشمهایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.» حال هر کدام از این دو حالت را که می‌خواهی برگزین. و اگر مدعی چیزی هستی باید دلیلی از کتاب‌های او که در هند و مصر چاپ شده و در همه کشورها منتشر گشته، بیاوری»^(۱).

• عقیده آنان درباره شفاعت پیامبر

عقیده امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او همچون اعتقاد سایر سلف صالح اهل سنت و جماعت در خصوص شفاعت پیامبر است. لذا هرچه درباره شفاعت‌های او به اثبات رسیده مانند شفاعت عظمی، مقام محمود و شفاعت وی برای مرتکبان گناهان کبیره از امتش، همه را قبول و باور دارند.

امام محمد می‌گوید: «به شفاعت پیامبر ایمان دارم و بر این باورم که او نخستین شفاعت‌کننده و اولین کسی است که شفاعت او پذیرفته می‌شود. شافع بودن پیامبر را جز بدعتگران و گمراهان انکار نمی‌کنند. اما همین شفاعت نیز تنها پس از اجازه و رضایت خداوند متعال خواهد بود، چنانکه فرموده است: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸). «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای

⁼ شیخ محمدبن علی بن ترکی هنگام تألیف این ردیه بر خود نهاده است.

(۱) - النفحة على النفحة، ص ۱۴، تصحیح دکتر عبدالعزیز عبداللطیف.

(او) است شفاعت نمی‌کنند».

و فرمود: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره: ۲۵۵).
«کیست که جز با اجازه او نزد وی شفاعت کند».

و فرمود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرِضُّ﴾ (النجم: ۲۶). «و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد».

و خداوند جز به توحید راضی نمی‌شود و جز برای اهل آن اجازه شفاعت نمی‌دهد. زیرا که مشرکان سهمی از شفاعت نخواهند داشت، چنانکه خداوند متعال فرمود: ﴿فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (المدثر: ۴۸).
«و شفاعت شفاعت‌کنندگان سودی به حالشان ندارد».

این بیانات، ادعاها و افتراءاتی را که دشمنان امام مبنی بر انکار شفاعت پیامبر توسط ایشان، بافته‌اند، نفی می‌کند.

و در رد کسانی که مدعی‌اند، امام و سایر اهل سنت منکر شفاعت پیامبر هستند می‌گوید: «به ما خبر می‌رسد که دشمنان، آنان که مردم را از اسلام گریزان می‌کنند، مدعی شده‌اند که ما منکر شفاعت پیغمبر هستیم. ما می‌گوییم که: سُبْحَانَكَ هَذَا بَهْتَانٌ عَظِيمٌ. بلکه شهادت می‌دهیم که رسول خدا شافع و مشفَع (شفاعت پذیرفته شده) و صاحب مقام محمود است. از خداوند کریم، پروردگار عرش عظیم مسألت داریم که، او را شفاعت‌گر ما بگرداند و در قیامت ما را زیر لوای او حشر کند»^(۱).

و فرزند او شیخ عبدالله می‌گوید: «شفاعت‌گری پیامبرمان محمد در روز

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۶۳ و ۶۴).

قیامت را مطابق محتوای متون وارده تصدیق می‌کنیم و این مسأله را در مورد سایر انبیاء، فرشتگان و اولیا و کودکان نیز به صورتی که در روایت آمده. قبول و باور داریم و خود، این شفاعت را از صاحب آن، خداوندی که اجازه آن را به هر که بخواهد از جمع یکتاپرستان سعادت‌مند می‌دهد، مسئلت می‌کنیم. در روایتی هم آمده است که - با حالت تضرع به درگاه خدا - چنین دعا کنیم:

«خداوندا! محمد را در روز قیامت شفیع ما بگردان، یا خداوندا بندگان صالحت یا فرشته‌هایت را شفیع ما بگردان» که در آن خطاب متوجه خداست نه شفاعت‌کنندگان. پس نباید گفته شود: یا رسول‌الله! یا ولی‌الله! از تو شفاعت می‌خواهم یا عباراتی همچون «أدرکنی!» یا «أغثنی!» یا «شفایم بده!» یا «بر دشمنانم پیروز گردان!» و این قبیل عبارات که در بر گیرنده اموری‌اند که تنها خداوند قادر به انجام‌شان است. پس چنانچه این امور را از کسانی بطلبد که ساکن برزخ هستند. یکی از انواع شرک را مرتکب شده، زیرا نصی از قرآن یا حدیثی در تأیید آنها نیامده و سیره سلف صالح هم مؤید آن نیست. بلکه قرآن و سنت و اجماع سلف همه تصریح دارند که چنین اعمالی مصداق شرک اکبری است که پیامبر با آن پیکار می‌نمود»^(۱).

دیدگاه نهضت اصلاحی درباره اهل بیت رسول خدا .

عقیده آنان در خصوص اهل البیت رسول خدا نیز همچون سایر امور از آنچه پیامبر بدان توصیه فرموده و سلف صالح در خصوص محبت و مودت اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدان عمل می‌کردند، خارج نیست. و همه مطابق با اصول و روش شرعی است و چون خوارج و نواصب در مورد آنان جفا و بی‌احترامی نمی‌کنیم و مانند روافض و پیروان‌شان در موردشان غلو نمی‌نماییم. اصولاً غلو کردن و اعتقاد به قداست و معصومیت ایشان، به هیچوجه نشانه احترام و مراعات حق اهل

(۱) - همان (۱/۲۳۱ و ۲۳۲).

بیت نیست.

رعایت حقوق اهل بیت رسول خدا مشروط به شروط خویش است و آن استقامتشان بر راه راست نبوت است. و هر کس از سنت پیامبر خارج شود، هیچ ربطی به اهل بیت ندارد.

شیخ الإمام در مورد یکی از اشراف (سادات) و با تبیین اشتباه کسانی که این حق را انکار کرده‌اند، می‌گوید:

«خداوند در مورد اهل بیت رسول خدا مسئولیت‌هایی را بر مردم واجب گردانیده است. هیچ مسلمانی حق ندارد با این گمان که این کار با توحید ناسازگار است و یا غلو و زیاده‌روی است این مسئولیت‌ها را نادیده بگیرد. اما آنچه را ما نادرست و غیرشرعی می‌دانیم آن است که احترام و اکرام اهل بیت ایشان در مقام الوهیت بنشانند و صفات خاص خداوند برای ایشان در نظر گرفته شود، البته قائلین به این الوهیت گناهکار و از نظر ما برخطاست»^(۱).

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «درباره اهل بیت و جواز ازدواج زن فاطمی (سیده) با فرد غیرفاطمی سؤالی از یکی از علمای درعیه پرسیده شد که نصّ جواب او به آن چنین است: هیچ شکی در خصوص لزوم محبت و مودت اهل بیت وجود ندارد. چنانکه در کتاب و سنت آمده، حب و دوستی ایشان واجب می‌باشد. ولی (باید دانست که) اسلام میان انسان‌ها قایل به برابری و مساوات است و هیچ فردی بر دیگری برتری ندارد مگر بر اساس تقوا. با این وجود فرزندان اهل بیت از تکریم و تجلیل و احترام (خاصی) برخوردارند، چنانکه سایر علما و بزرگان چنین‌اند. و از نشانه‌های این احترام نشانیدن آنان در مقام واقعی انسانی خود و قایل نشدن به عصمت و علم غیب آنان»^(۲).

(۱) - تألیفات شیخ محمدبن عبدالوهاب (۵)، نامه‌های شخصی، ص ۲۸۴.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۲۳۲، ۲۳۳).

امام عبدالعزیز بن سعود بن محمد در نامه‌ای نوشته است:

«از عبدالعزیز بن سعود: به جناب أحمد بن علی القاسمی، هداه الله لما یحبُّه

ویرضاه. اما بعد:

نامه‌ات به دستمان رسید و سخنانی که در آن گفته بودی فهمیدیم. ذکر نموده بودی که به شما اطلاع رسیده که گروهی از یاران ما، شروع به عیب‌گویی از افراد متمسک به کتاب خدا و سنت رسول او به ویژه آنان که بر مذهب شریف اهل بیت هستند، کرده‌اند.

اولاً بدان که هر کس به کتاب خدا و سنت رسول او و عقیده اهل بیت شریف تمسک بجوید، نه در دنیا گمراه می‌شود و نه در آخرت بدبخت و زیانکار خواهد شد.

اما اصل بر این است که عملکرد صداقت سخن و ادعا را ثابت کند».

او سپس می‌گوید:

«اما اینکه گفته‌ای: مذهب اهل بیت راست‌ترین و شایسته‌ترین مذاهب برای پیروی کردن است. باید بگویم، اهل بیت مذهبی جز مذهب قرآن و سنت نداشته‌اند؛ چنانکه در روایت صحیحی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده و در آن از وی پرسیده‌اند: آیا رسول خدا حق خاصی به شما اختصاص داده است؟ وی پاسخ داد: سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید ... وی چیزی را به ما اختصاص نداد جز قدرت فهمی که خداوند برای درک کتابش و آنچه در این صحیفه است، به بندگان خود می‌دهد ... تا پایان حدیث»^(۱).

او می‌گوید: «اصل دینی که رسول خدا و اهل بیت ایشان تابع آن بوده‌اند، براساس توحید خداوند در همه عبادات است. جز او را به فریاد نمی‌طلبیدند، و تنها

(۱) - به روایت بخاری (۴۰ / ۱)، ترمذی (۲۶۵ / ۱) که آن را صحیح می‌داند و نیز دارمی (۱۹۰ / ۲) و غیره از

حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

برای او نذر و قربانی ذبح می‌کردند. جز از او از کسی بیم و هراس نداشتند و به کسی توکل نمی‌نمودند؛ زیرا قرآن مجید ایشان را اینگونه تربیت کرده بود.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۱۸).

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و می‌فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ (الرعد: ۱۴).

«دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

(التحل: ۳۶). «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

و فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ﴾ (الأنبياء: ۲۵). «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید».

مذهب اهل بیت بر پایه فرایضی چون نماز، زکات، روزه و حج استوار است؛ و همچنین امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با کارهای حرام جزو مذهب ایشان است: محبت ورزیدن به مسلمانان نخستین از مهاجرین و انصار و پیروان راستین و نیکوکار آنان؛ و بهترین مسلمانان نخستین خلفای راشدین هستند. چنانکه روایتی در این خصوص از علی علیه السلام به روایت فرزندش محمد بن حنفیه و سایر صحابه به ثبت رسیده که فرمود: «بهترین این امت پس از پیامبر آن ابوبکر و عمر هستند» و ادله دال بر برتری و فضیلت خلفای راشدین بیش‌تر از آن است که قابل ذکر باشد.

مذهب اهل بیت آن بود که بدان اشاره کردیم و شما ادعا می‌کنید که بر مذهب ایشان هستید با وجود این برخلاف راه آنان عمل می‌کنید. اصلاً شما چه ربطی به اهل بیت دارید و اهل بیت از راه و روش شما بری و بیزارند. چگونه کسی که مردگان را

فرا می‌خواند و برای قضای حاجات و دفع مصیبتها از آنان طلب یاری می‌کند، می‌تواند ادعای تبعیت از اهل بیت را داشته باشد؟! اینان که مظاهر شرک در کشورشان آشکاراست و بر روی قبر مردگان گنبد می‌سازند و صفات و ویژگی‌های خدایی مانند علم غیب و حضور و نظارت و توانایی شنیدن دعا و درخواست هزاران نفر را در یک لحظه برای اهل بیت دارند، و آنان را در خصوصی‌ترین صفات خداوند شریکشان می‌کنند و این شرک را جزو اصول دین‌شان کرده‌اند، شرکی که برای آنانی که از روی علم و عمد و بعد از اتمام حجت صورت بگیرد، هیچگونه عمل صالحی برای آن شخص به درد نخواهد خورد، شرکی که در قرآن و سنت صحیح به مراتب بدتر از ترک تمامی واجبات و ارتکاب تمامی محرمات است، کسانی که به بهترین صحابه رسول خدا، ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب که مورد احترام و اقوام نزدیک ائمه بوده‌اند، دشنام می‌دهند، چگونه جرأت دارند خود را پیرو ائمه به شمار بیاورند!»^(۱).

پسران امام محمد بن عبدالوهاب و شیخ حمد بن ناصر المعمر نیز می‌گویند:
 «در خصوص سؤال درباره احادیث وارده در فضایل اهل بیت پیامبر می‌گوییم:
 احادیث صحیح فراوانی در فضایل اهل بیت روایت شده است؛ اما بسیاری از احادیثی که در تألیفات مصنفان فضائل اهل بیت ذکر شده، از سوی حافظان حدیث مورد تأیید نیست؛ اما به اندازه کافی حدیث صحیح درباره ایشان وجود دارد»^(۲).

• عقیده آنان در خصوص اصحاب پیامبر

عقیده امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او در خصوص اصحاب در جزئیات و کلیات تمایزی با عقیده سایر اهل سنت و سلف صالح ندارد. و چون در ادعاهای دشمنان اهل بدعت و سنت تأمل کنیم می‌بینیم که با وجود کثرت شبهاتشان بر ضد

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۲۶۹-۲۷۲).

(۲) - همان (۱/ ۲۱۰-۲۱۳).

دعوت و اهل آن، به ندرت ادعا یا تهمت‌ی درباره عقیده آنان در شأن صحابه پیامبر داشته‌اند. از این رو سخن درباره عقیده پیروان دعوت سلفی در این باره را به طور خلاصه آورده‌ام. امام محمد می‌گوید:

«بهترین امت پس از پیامبر به ترتیب عبارتند از: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی‌النورین و علی مرتضی، ده نفر بشارت داده شده به بهشت، حاضران در جنگ بدر، اهل بیعت شجره (رضوان)، و سایر اصحاب من آن یاران پیامبر را دوست دارم. محاسن‌شان را ذکر می‌کنم و برایشان از خداوند طلب خشنودی و مغفرت دارم و از عیوب آنان چشم می‌پوشم. و در خصوص مشاجراتی که بینشان بوده سکوت می‌کنم و در عمل به فرموده خداوند به فضل آنان اعتقاد دارم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (الحشر: ۱۰).

«همچنین) کسانی که بعد از آنها (مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.»
و برای همسران رسول خدا که مادران مؤمنانند و از هر گونه تهمت مبرا هستند، طلب خشنودی می‌کنم»^(۱).

و از پسران امام، و حمد بن ناصر - رحمهم الله - درباره عقیده‌شان در خصوص صحابه پرسیدند؟ آنان پاسخ دادند: «عقیده ما درباره صحابه همان عقیده اهل سنت و جماعت است؛ از این قرار که بهترین‌شان بعد از پیامبر خدا ابوبکر و پس از ابوبکر، عمر و پس از عمر، عثمان و بهترین‌شان بعد از عثمان، علی

(۱) - الدرر السنیه (۱/۳۲).

می‌باشد. منزلت آنان در خلافت نیز به همین ترتیب منزلت‌شان در برتری و فضیلت است. البته برخی از اهل سنت در افضلیت عثمان بر علی بحث داشتند که در پی آن علی را بر عثمان افضل دانستند اما آنچه چهار امام و پیروان‌شان بر آن‌اند همان ترتیب اول است»^(۱).

عقیده کلی آنان درباره شفاعت.

درباره شفاعت به‌طور کلی آن دسته از شفاعت‌هایی را که در نصوص شرعی به اثبات رسیده، باور دارند. امام محمد می‌گوید: «به شفاعت پیامبر و اینکه اولین شفاعت‌کننده و مشفع (شفاعت پذیرفته شده) است ایمان دارم. و فقط اهل بدعت و گمراهی شفاعت‌گری پیامبر را انکار می‌کنند»^(۲).

او همچنین می‌گوید: «شفاعت بر دو نوع است: شفاعتی منفی و شفاعتی مثبت: شفاعت منفی شفاعتی است که از غیر خدا طلب شود در حالی که فقط خداوند بر آن قادر است. به دلیل این فرموده او: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (البقره: ۲۵۴). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است، و نه دوستی، و نه شفاعت؛ و کافران، خود ستمگرند».

شفاعت مثبت، شفاعتی است که از خدا خواسته می‌شود و غیر خدا نیز بر آن قادر نیست؛ و شافع کسی است که به وی اختیار و افتخار شفاعت کردن عطا می‌شود و شفاعت‌شونده کسی است که خداوند پس از اجازه شفاعت، از قول و عمل او راضی و خشنود می‌شود. به دلیل این فرموده خداوند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره:

(۱) - همان (۱/۲۱۵).

(۲) - نامه‌های شخصی (۹).

۲۵۵). «هیچ معبودی بحق نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند؛) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!».

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن نیز می‌گوید: «به شفاعت پیامبر و اینکه او نخستین شفاعت‌کننده و مشفّع (شفاعت پذیرفته شده) است ایمان داریم؛ و تنها بدعتگران گمراه آن را انکار می‌کنند. همچنین ایمان داریم که شفاعت تنها پس از اذن و رضایت خداوند انجام می‌گیرد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸). «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».

و نیز فرمود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (النجم: ۲۶). «و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد».

البته خداوند سبحان جز به اهل توحید بودن از کسی راضی نمی‌شود و اجازه شفاعت جز برای اهل توحید صادر نمی‌کند. ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: شایسته‌ترین مردم به شفاعت شما کیست ای رسول خدا؟ فرمود: «آن کس که از صمیم دل و خالصانه جمله لا إله إلا الله را بر زبان جاری کند»^(۱) چنین شفاعتی به اذن خدا از آن اهل اخلاص است و به کسانی که بشری یا حجر و شجری را با خدا در صفات و ویژگی‌هایش مشارکت بدهند تعلق نمی‌گیرد؛ خداوند متعال فرمود:

(۱) - به روایت بخاری (۱۱/۱) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

﴿مَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (المدثر: ۴۸).

«از این رو شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.»^(۱)

عقیده آنان درباره قیامت، بهشت و جهنم و رؤیت خداوند.

پیروان نهضت اصلاحی به روز آخرت و احوال و مناظر آن به همان صورتی که در نصوص توصیف شده ایمان دارند. امام می‌گوید:

«به تمام حوادث بعد از مرگ که پیامبر از آنها خبر داده اعتقاد و ایمان دارم. از عذاب و آسایش قبر تا باز گرداندن روح انسانها به بدنهایشان و حاضر شدن آدمیان در برابر پروردگار عالمیان به صورت پابرهنه و عریان ایمان دارم. اینکه خورشید به آنها نزدیک می‌شود. ترازوهایی برپا و اعمال بندگان به وسیله آنها سنجیده می‌شود، پس آنانکه اعمال نیکشان سنگین‌تر باشد، رستگار می‌شوند، و آنانکه اعمال نیکشان سبک باشد، جانهایشان را جاودانه در دوزخ تباه کرده‌اند، و پرونده اعمال گشوده می‌شوند. عده‌ای نامه اعمالش را به دست راست و عده‌ای به دست چپشان داده می‌شود»^(۲).

او همچنین می‌گوید: «و ایمان دارم به اینکه بهشت و دوزخ هر دو آفریده شده‌اند و در حال حاضر هم وجود دارند و زوال نمی‌پذیرند»^(۳).

اعتقاد آنان درباره دیدن خداوند.

می‌گوید: «و اینکه مؤمنان پروردگارشان را در روز قیامت با دیدگان خود به وضوح دیدن ماه شب چهارده مشاهده می‌کنند و تبعیضی در این مورد برای هیچیک از آنان وجود نخواهد داشت»^(۴).

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۵۷۴).

(۲) - همان (۱/ ۳۰-۳۱).

(۳) - همان (۱/ ۳۲).

(۴) - الدرر السنیه (۱/ ۳۲).

عقیده آنان در خصوص قضا و قدر.

در خصوص قضا و قدر نیز بر عقیده سلف صالح اهل سنت و جماعت هستند: امام می‌گوید: «ایمان دارم به اینکه خداوند فعالٌ لما یُرید است و هیچ چیزی خارج از اراده او بوجود نمی‌آید. چیزی خارج از مشیت او نمی‌باشد. هیچ چیز در جهان از تقدیر و تدبیر او بیرون نیست و هیچ کس را از سرنوشت مقدر شده برای او گزیری نیست، و سرنوشت او از آنچه در لوح مسطور برایش نوشته شده نمی‌تواند تجاوز کند»^(۱).

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن می‌گوید: «خداوند متعال جزئیات و کلیات همه اشیاء و متعلقات آنها را قبل از بوجود آمدنشان می‌داند و در ازل اندازه هر چیزی را تعیین کرده است، بطوریکه این اندازه‌ها کم و زیاد نمی‌شوند و پس و پیش نمی‌روند و هیچ چیزی خارج از اراده و مشیت او به وجود نمی‌آید. و خداوند از هر چیز آگاه است. هرچه تقدیر کند و بخواهد بوجود آمده و می‌شود و هر چه را نخواهد صورت نمی‌پذیرد»^(۲).

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نیز درباره قدر می‌گوید: «معتقدیم که خیر و شر همه به خواست خداوند متعال است و در قلمروی او چیزی جز به اراده او محقق نمی‌شود. لذا انسان آفریدگار افعالش نیست، اما توانایی کسب اعمال را دارد و در ازای انجام آنها یا ثواب می‌گیرد و یا بنابر اصل عدل مجازات می‌شود، و از طرف انسان چیزی بر خداوند تکلیف نمی‌شود»^(۳).

عقیده ایشان درباره اولیاء و کرامات آنان.

ادعاهای فراوانی از طرف اهل بدعت و اهواء علیه اهل سنت از جمله امام محمد

(۱) - همان (۱/۳۰).

(۲) - الرد علی الرافضة (۴۳).

(۳) - الدرر السنیه (۱/۲۲۶-۲۲۷).

بن عبدالوهاب و پیروان او در خصوص موضع آنان در قبال اولیاء و کراماتشان مطرح شده است که عمده آن حاکی از این تهمت است که آنان با اولیا خصومت دارند و تحقیر و توهینشان می‌کنند و کراماتشان را انکار می‌نمایند. ولی حقیقت برخلاف این ادعاهاست و اعمال و اقوال آنان ثابت می‌کند که آنان اولیاء الله را دوست داشته و به کراماتشان ایمان دارند.

امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «به کرامات اولیاء و مکاشفاتی که دارند، اقرار می‌کنم ولی می‌گویم: هیچ حق خداوندی برایشان متصور نیست و جایز نیست که از آنان کاری خواسته شود که جز خدا کسی قادر بر آن نباشد»^(۱).

همچنین می‌گوید: «جز بدعتگران و گمراهان کسی کرامات اولیا را انکار نمی‌کند»^(۲).
 شیخ عبدالله پسر امام محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «کرامات اولیاء را منکر نیستیم. به حق بودن آنان معترفیم و چندان که بر طریق شریعت و قوانین لازم‌الاجرای آن رفته باشند، بر هدایت از پروردگارشان بوده‌اند؛ اما آنان استحقاق چیزی همچون پرستیده شدن را نه در زمان حیات و نه بعد از مرگ ندارند. ولی می‌توان از ایشان یا هر مسلمان دیگری در زمان حیات او التماس دعا نمود، چنانکه در حدیث آمده است: «دعای مسلمان در حق برادرش مستجاب است» همچنین پیامبر به عمر و علی امر فرمود که از اویس (قرنی) درخواست کنند برایشان طلب مغفرت بکنند و آن دو اطاعت کردند»^(۳).

عقیده آنان درباره ائمه و حکام مسلمانان و فرمانبرداری از آنان.

امام می‌گوید: «اطاعت و فرمانبری از نیک و بد حکام مسلمانان را مادامی که فرمان به معصیت خدا نداده باشند، واجب می‌دانم و معتقدم هر کس خلافت را

(۱) - الدرر السنیة (۱/ ۳۲).

(۲) - كشف الشبهات ضمن مؤلفات الشيخ الامام (العقيدة والآداب) (۱۶۹).

(۳) - الدرر السنیة (۱/ ۲۳۱). سند احادیث و مراجع مربوط به این بخش قبلاً ارائه گردیده است.

بدست گرفت و مردم به گرد او جمع شدند و به او رضایت دادند یا وی با استفاده از راهکاری مشروع زمام امور را بدست گرفت، اطاعت از وی واجب و قیام علیه وی حرام می‌گردد»^(۱).

او همچنین می‌گوید: «پیامبر خدا امر فرموده که، از کسی که بر ما امارت و فرمانروایی می‌یابد، اطاعت کنیم هر چند که او برده‌ای حبشی باشد»^(۲). و در توضیح اینکه سرپیچی از والیان امور از خصلت‌های جاهلی است، می‌گوید: «رسول خدا دستور به بردباری در برابر جور والیان و اطاعت و فرمانبرداری از آنان و خیرخواهی‌شان داده است و ایشان در این مسأله بسیار جدی بود که چندین مرتبه آن را اظهار و تکرار کرد»^(۳).

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن نیز می‌گوید: «اطاعت و فرمانبری از حکام و امرای مسلمانان را چه صالح باشند چه طالح، مادامی که به معصیت خداوند دستور ندهند، واجب می‌دانیم. باید همواره از بدعتگران پرهیز و با ایشان مخالفت کرد و معتقدیم که هر گونه کم و زیاد کردن مبانی و احکام شریعت بدعت است»^(۴). اعتقاد آنان در خصوص مشروعیت جهاد در کنار حاکمان مسلمانان نیز به همین ترتیب است. آنان در این مورد از سفارش پیامبر و روش سلف صالح مبنی بر مشروعیت جهاد در کنار حاکم مسلمانان پیروی می‌کنند خواه آن حاکم صالح باشد و خواه فاجر.

امام گفته است: «جهاد کردن همراه هر امامی را چه صالح، چه بدکار (مشروط به این که بر خلاف شریعت فرمان ندهد) صحیح می‌دانم و نماز جماعت خواندن پشت

(۱) - همان (۱/۳۳).

(۲) - کتاب «سته أصول عظیمه ۳۹۴» (شش اصل عظیم)، سند حدیث قبلاً ارائه گردید.

(۳) - مسائل الجاهلیة (۱۲، ۱۳).

(۴) - الدرر السنیه (۱/۵۷۵).

سر آنان جایز است»^(۱).

همچنین به متهم کردن دعوت مبنی بر شورش علیه حکومت عثمانی، در موضوع مستقلی پرداخته‌ام^(۲).

موضع ایشان در قبال عموم مسلمانان.

پیشوایان و پیروان نهضت اصلاحی معتقدند که هر کس حق شهادت لا إله إلا الله محمد رسول الله را ادا کند، مسلمان بوده و تمام حقوق و تکالیف مسلمانان شامل وی می‌شود. اما آنکس که به شهادتین اقرار نکند یا اموری مخالف با آن را انجام دهد، مسلمان نیست. هیچ مسلمانی را تکفیر و از دایره اسلام خارج نمی‌دانند، مگر آنکه مرتکب یکی از نواقض اسلام همچون شرک، یا تمسخر خداوند و پیامبر یا دین و مانند آن شده باشد، که همگی از اموری‌اند که بنابر شواهد و دلایل، ناقض اسلام و از موجبات ارتداد هستند.

آنان برای اموات مسلمانان همواره طلب رحمت و بخشایش می‌کنند و برای کسی حکم بهشتی یا جهنمی بودن صادر نمی‌کنند، مگر در مواردی که نص صحیح معین کرده است».

ایشان وظیفه خیرخواهی و تذکر صادقانه به امرای مسلمین و عامه آنان را نیز جزء وظایف خود می‌دانند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «معتقد به کفر کسی که از نظر خداوند مسلمان است نیست، و نیز کسی را که مطابق معیارهای خداوند کافر است، مسلمان نمی‌دانم»^(۳).
همچنین می‌گوید: «برای هیچ احدی از مسلمانان شهادت ورود به بهشت یا جهنم نمی‌دهم مگر برای آنان که پیامبر خدا درباره‌شان شهادتی داده است. اما درباره

(۱) - همان (۱/۳۲).

(۲) - نگاه کنید: موضوع ششم از فصل سوم که در پی خواهد آمد.

(۳) - الرد علی الرافضة (۲۰).

بهشتی بودن نیکوکاران امیدوار و برجهمی بودن بدکاران بیمناکم»^(۱).
 شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب هم می‌گوید: «در حق آنان که در گذشته‌اند (یعنی از مسلمانان) می‌گوییم: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ﴾ «آنان مردمی بودند که از دنیا رفتند».

رای آنان درباره مرتکب کبیره.

آنان در مسأله مرتکب کبیره قائل به شیوه قرآن و سنت پیامبر (احادیث صحیح ایشان) و روش سلف صالح هستند و معتقدند که تکفیر، یکی از احکام شرعی است که از کتاب و سنت استخراج می‌شود؛ لذا مبادرت به آن را تا زمانی که دلیلی شرعی برای تکفیر فرد موجود نباشد، نه به صورت قولی و نه عملی درست نمی‌دانند. همچنین از نظر ایشان اطلاق حکم کفر بر قول یا عملی، باعث ثبوت کفر صاحب آن قول یا عمل نمی‌شود، مگر زمانی که شروط لازم محقق و کلیه موانع مرتفع گردد. و از آنجا که تکفیر جزو مهمترین و حساس‌ترین احکام است، خودداری و پرهیز از تکفیر مسلمان را واجب و ضروری می‌دانند.

این بدان سبب است که از نظر آنان کفر ذکر شده در احکام شرعی بر دو گونه است: یکی کفر اکبر که موجب خروج از دین می‌شود، و دیگری کفر اصغر که گاهی کفر عملی یا کفر پایتتر از کفر نامیده می‌شود و موجب خروج از دایره شریعت نمی‌شود.

بنابراین به اعتقاد ایشان مرتکب گناه کبیره‌ای پایین‌تر از کفر و شرک، از ایمان خارج نمی‌شود. چنین فردی در دنیا مؤمنی ناقص‌الایمان خواهد بود و در آخرت تحت مشیت خداوند یا بخشوده می‌شود، و یا عذاب خواهد شد. اما سرنوشت تمام موحدان به مغفرت و بهشت خواهد بود، هرچند برخی از آنان مدت زمانی با آتش عذاب داده شوند، اما به هیچ وجه در دوزخ جاودانه نخواهند ماند^(۲).

(۱) - الدرر السنیه (۱/۳۲).

(۲) - همان (۱/۳۲).

اینکه پیروان نهضت اصلاحی به تکفیری و مسائلی از این قبیل متهم شده‌اند، ناشی از دروغ‌گویی یا عدم اطلاع مخالفانشان از حقیقت راه و روش آنان می‌باشد. نگارنده، بحث مستقلی را به این اتهام اختصاص داده که می‌توان به آن مراجعه نمود^(۱).

شیخ محمد بن عبداللطیف می‌گوید: «به آیات وعید (تهدیدآمیز) و احادیث ثابت شده از پیامبر ایمان کامل داریم؛ ولی قائل به جاودان ماندن مسلمان مرتکب گناه کبیره در آتش نیستیم؛ چنانکه خوارج و معتزله قائل به آنند؛ دلیل ما احادیث صحیحی است که از پیامبر روایت شده با این مضمون که، هر کس در قلب او به اندازه یک ذره ایمان وجود داشته باشد، از جهنم بیرون می‌آید و خارج شدن آنان از آتش با شفاعتی که پیامبر ما محمد برای اهل کبائر امتش می‌کند، و نیز با شفاعت فرشتگان و انبیاء دیگر میسر خواهد بود. در مورد احکام مطلق و قطعی بحث نمی‌کنیم. و می‌دانیم که خدا عده‌ای از اهل کبائر را وارد جهنم می‌کند، و تعدادی دیگر به دلایلی از قبیل داشتن حسنات زُداینده گناهان و وقوع بلاها و حوادث پوشاننده (گناهان) و مواردی اینچنین، وارد آنجا نمی‌شوند»^(۲).

جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

جهاد را یکی از فرایض دینی می‌دانند که بر اساس حدیث پیامبر اصلی است که تا برپایی قیامت جاری و ساری خواهد ماند؛ فرموده پیامبر چنین است: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلک»^(۳).

(پیوسته گروهی از افراد امت من بر مرکب حق سوارند و از فرار خیانت‌پیشگان ضرری نمی‌بینند تا اینکه روز قیامت فرا می‌رسد و آنان بر همان حال باشند).

(۱) - نگاه کنید موضوع پنجم از فصل سوم که در پی خواهد آمد.

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۵۷۲، ۵۷۳).

(۳) - قبلاً بیان سند شد.

همچنین جهاد همراه اولیای امور مسلمانان را چه صالح باشند و چه فاجر چنان که توضیح دادیم، جایز می‌دانند.

امام گفته است: «جهاد از وقتیکه خداوند محمد را برانگیخت تا روزی که آخرین نسل این امت با دجال پیکار کند، برپاست و جور هیچ ستمگر یا عدل هیچ دادگری حکم آن را ساقط نمی‌کند»^(۱).

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن می‌گوید: «جهاد را با همراه هر امامی صحیح می‌دانیم خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار(به شرطی که به نافرمانی خداوند و پیامبر فرمان ندهد) و از زمانیکه خداوند محمد را مبعوث نمود تا روزی که آخرین افراد این امت با دجال به جنگ آیند، اصلی جاری می‌باشد»^(۲).

به همین ترتیب امر به معروف و نهی از منکر نیز از نظر آنان از شعائر و تکالیف دینی است که در مورد آن نصوص زیادی وجود دارد.

امام می‌گوید: «به وجوب امر به معروف و نهی از منکر مطابق آنچه شریعت پاک محمدی واجب نموده، اعتقاد دارم»^(۳).

شیخ محمد بن عبداللطیف گفته است: «امر به معروف و نهی از منکر را بر هر کس که توانایی آن را داشته باشد، بر حَسَب استطاعتش واجب می‌دانیم؛ و در این خصوص باید مطابق این حدیث پیامبر عمل نمود که فرمود: «مَنْ رَأَى مَنْكَرًا فَلْيَغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَوْضَعُ الْإِيمَانِ»^(۴)^(۵).

(هر کس کار زشتی را دید، باید با عملاً مانع آن شود، اگر نتوانست با زبانش

(۱) - الدرر السنیه (۱/۳۲-۳۳).

(۲) - همان.

(۳) - الدرر السنیه (۱/۳۳).

(۴) - به روایت مسلم (۷۸)، ترمذی (۲۱۷۲) و نسائی (۴۷) از حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه.

(۵) - الدرر السنیه (۱/۵۷۵).

سعی کند، و اگر باز هم نتوانست با قلبش با آن مخالفت بکند و این (اقدام اخیر) ضعیف‌ترین درجه ایمان است).

دیدگاهشان در مورد اجتهاد و تقلید.

روش آنان در مسأله «اجتهاد و تقلید» خارج از روش و عقیده علمای سلف همچون امامان چهارگانه و سایر علما نیست. لذا اجتهاد را در صورت فراهم بودن شروط آن صحیح می‌دانند و تقلید را برای کسانی است که توانایی اجتهاد را ندارند، جایز می‌دانند. حق همواره با دلیل همراه است و کسی جز رسول خدا معصوم نمی‌دانیم.

شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «ما خود در فروع تابع مذهب امام احمد بن حنبل هستیم و بر هر کسی که تنها از یکی از هر کدام از امامان چهارگانه تقلید کند، اشکالی نمی‌گیریم به خاطر عدم صحت بسیاری از آراء مذاهب دیگر از قبیل: رافضه، زیدیه، امامیه و امثال اینها؛ هیچ موردی از آن آراء ناصوابشان را تأیید نمی‌کنیم، و مجبورشان می‌کنیم از یکی از چهار امام تقلید و پیروی کنند».

ما در حد و درجه اجتهاد مطلق نیستیم و کسی از ما این ادعا را ندارد. فقط در بعضی مسائل اگر صحت نصی از کتاب و سنت غیرمنسوخ بر ما مکشوف شود و آن آیه یا حدیث تخصیص نشده یا ناسخی قوی‌تر از خود نداشته باشد، نیز مطابق رأی یکی از چهار امام باشد، همان نظر را به کار می‌بندیم و نظر مذهب خود را ترک می‌کنیم؛ مثلاً در خصوص ارث جدّ (پدربزرگ) و برادران، ما ارث را برای جدّ مقدم‌تر می‌گیریم هرچند که این مخالف رأی مذهب حنبلی است»^(۱).

«درصد تفتیش عقاید و مذهب احدی نیستیم و متعرض هیچ کس نمی‌شویم، مگر در صورتی که اطلاع از وجود نص صریحی مخالف با مذهب یکی از امامان بیابیم و مسأله از آن قبیل مسایلی باشد که در مناسک ظاهری نمود داشته باشد؛ مانند امامت نماز که در آن صورت مثلاً امام حنفی یا مالکی را امر می‌کنیم به حفظ طمأنینه

(۱) - همان (۱/۲۲۷).

در اعتدال نماز و جلوس بین سجدتین به سبب وضوح دلیل این امور. برخلاف مسأله‌ای چون جهر امام شافعی در خواندن بسم الله الرحمن الرحیم که (به سبب نبودن نص صریح) شافعی‌ها را به آرام خواندن آن امر نمی‌کنیم. فرق میان این دو مسأله بسیار زیاد است؛ پس هر زمان دلیلی قوی در نصی وجود داشته باشد دیگران را به قبول آن ارشاد می‌کنیم؛ هرچند مخالف مذهب‌شان هم باشد. البته چنین مواردی نادر است. و مانعی ندارد که در برخی مسائل اجتهاد بشود و در برخی نشود. این با ادعای اجتهاد نکردن ما تناقضی ندارد. جمعی از امامان مذاهب چهارگانه نیز در مورد وجود اختیاراتی برای خود در حکم برخی مسائل حتی اگر مستلزم مخالفت با مذهب متبوعشان هم باشد، با هم اجماع دارند»^(۱).

امام محمد بن عبدالوهاب نیز در این باره می‌گوید: «اینکه در خصوص حقیقت اجتهاد پرسیده‌اید، باید بگویم که، ما در این مسأله از کتاب و سنت و سلف صالح امت و اقوال مورد اعتماد چهار امام یعنی ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالک بن انس، محمد بن ادریس و احمد بن حنبل (رحمهم الله) تقلید می‌کنیم»^(۲).

شیخ محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن می‌گوید: «اما مذهب ما در فروع و احکام دین، مذهب امام اهل سنت امام احمد بن حنبل است. ما ادعای اجتهاد نمی‌کنیم و هرگاه سنت صحیحی از رسول خدا بر ما روشن شود، بدان عمل می‌کنیم و قول هیچ کس را بر آن ترجیح نمی‌دهیم؛ بلکه با کمال میل و تسلیم آن را می‌پذیریم؛ زیرا که منزلت سنت رسول خدا از نظر ما گرامی‌تر و عزیزتر از آن است که سخن کس دیگری را بر آن مقدم داریم؛ این آن چیزی است که بدان اعتقاد و ایمان داریم. پس هر کس خلاف این را به ما نسبت دهد یا سخنی را که نگفته‌ایم از ما بداند، نفرین خدا و فرشتگان و لعنت همه مردم شامل حال خود کرده است»^(۳).

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۲۷-۲۲۸).

(۲) - همان (۱/۹۷).

(۳) - همان (۱/۵۷۷).

موضع ایشان در برابر بدعتها و اهل بدعت.

چنانکه در حدیثی از پیامبر آمده، ایشان معتقدند که «هر پدیده تازه‌ای در اصول و احکام دین، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است»^(۱) و اینکه رد کردن بدعت و تقبیح و انتقاد از بدعتگر و دوری گزیدن از کسی که بر آن اصرار می‌ورزد، واجب است.

امام گفته است: «دوری گزیدن از بدعتگران و ناسازگاری با آنان را تا وقتی که توبه کنند، لازم می‌دانم. بر آنان مطابق ظاهر حکم می‌کنم و سیره و اسرارشان را به خداوند موکول می‌کنم و معتقدم که هر پدیده تازه‌ای در اصول و احکام دین بدعت است»^(۲).

وی در نامه‌ای به علمای اسلام می‌نویسد: «تبعیت از سنت رسول خدا و ترک و کنار گذاشتن همه بدعتها - هر قدر هم که بین اغلب توده مردم رایج شده باشد - واجب است؛ و باید دانست که عامه مردم برای پیاده کردن این مسائل به راهنمایی اهل علم نیاز دارند»^(۳).

یکی از مهمترین انگیزه‌های قیام و خیزش این دعوت، مبارزه با بدعت‌ها در تمام اشکال و انواع آن و رهانیدن دلها و اعمال و عبادات مسلمانان از پلیدی‌های این بدعت‌ها بوده است که آنان را از حقیقت دین منحرف و به فرقه‌ها و طریقت‌ها و مذاهب و مناہج ضد یکدیگر تقسیم کرده و دشمنی و کینه‌توزی را برایشان به ارمغان آورده. به طوری که زندگی بسیاری از مسلمانان به اعمال شرک‌آمیز و گناهان کبیره آمیخته و مظاهر شرک و بدعت‌ورزی در بسیاری از کشورهای مسلمانان رخنه کرده است.

(۱) - سند این حدیث در کتب حدیثی موجود و قبلاً در همین کتاب ارائه شده است.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۳۳).

(۳) - نامه‌های شخصی (۱۸۰).

در پایان

این عقیده امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او و راه و روش آنان در دین بود که تماماً همان راه سلف صالح از صحابه و تابعین و امامان چهارگانه اهل سنت و جماعت و پیروان و هم‌مسلمانان آنان است که نه بدعتی در آن هست و نه تبدیلی. بدین ترتیب ادعاهای مفتریان و دروغگویان باطل می‌شود؛ کسانی که تلاش می‌کردند با مذهب پنجم خواندن یا خوارجی نامیدن‌شان و دیگر تهمت‌ها، برایشان نام «وهابیت» بگذارند.

فصل سوم مهمترین ادعاها و اتهام های مخالفان علیه دعوت و رهبر آن

موضوع اول: پیشگفتار

- حقیقت نزاع میان دعوت و دشمنان آن.
- نابرابری مادی دعوت با دشمنان.
- حقیقت افتراها و اتهام ها علیه دعوت.

موضوع دوم: بارزترین افترا و تهمت ها

- ۹- «وهابی» نامیدن پیروان دعوت.
- ۱۰- متهم کردن آنان به «تجسیم».
- ۱۱- تهمت بی مبالاتی به منزلت به پیامبر .
- ۱۲- اتهام سختگیری و تعصب ورزی.
- ۱۳- متهم کردن آنان به تکفیری و خشونت طلبی.
- ۱۴- ادعای مخالفت علمای مسلمان با آنان.
- ۱۵- ادعای مخالفت شان با مسلمانان و آوردن مذهب پنجم.
- ۱۶- اتهام تحریم مطلق تبرک جویی، توسل و شفاعت.

موضوع سوم: چرایی این همه افترا و اتهام ها ؟

- ۳- حسادت و هراس از دست دادن موقعیت و منافع.
- ۴- اختلاف مسلک ها و رویکردها.
- ۴- افشا شدن عیب ها.
- دعوت به مراعات انصاف و بی طرفی.

- بازبینی و تأملی کوتاه.

موضوع چهارم: نمونه‌هایی از افترا و اتهام‌ها

- نمونه نخست و یادداشتی بر آن.
- پاسخ امام و فرزندش عبدالله به این افتراها و امثال آنها.
- نمونه دوم و یادداشتی بر آن.
- تأملی پیرامون این اتهامات.

موضوع پنجم: بررسی عمده‌ترین مسایل مطرح شده درباره دعوت

نخست: بررسی «توحید و سنت و شرک و بدعت» و مشتقات آنها:

- اهمیت این مسایل.
- کوشش‌های امام جهت تبیین این حقیقت و پاسخ به اتهام‌ها.
- حرکت پیروان او بر این راه و روش.
- شفاعت، توسل و تبرک و ادعای جلوگیری از آنها.
- انهدام گنبدها و بناهای ساخته شده بر قبور و زیارتگاه‌ها و ادعای کینه‌ورزی علیه اولیاء

دوم: بحث تکفیر و سخت‌گیری و ستیزه‌جویی و ملحقات اینها:

- حقایقی که باید گفته شوند.
- مسأله سخت‌گیری و حقیقت آن.
- بی‌اساسی این ادعا که دعوت (وهابیت) سرچشمه خشونت است.
- تأملی بر یک شبهه.
- موضع امام و پیروان او در رابطه با اتهام تکفیری بودن و ستیز با مسلمانان.
- التزام امام و پیروان او به قواعد و اصول معتبر تکفیر.
- پاسخ به این ادعا که آنان به سبب گناهیانی مانند کشیدن سیگار دیگران را

تکفیر می‌کنند.

- ادعای نابود کردن کتابها.
- پاسخ به ادعای تکفیر مخالفان.
- پاسخ به ادعای سخت‌گیر و خشونت طلبی.
- مسأله جهاد و مبارزه.

موضوع ششم: بررسی قضایای دیگر مانند:

- اتهام خوارجی بودن و موضوع تراشیدن موی سر.
- بررسی ادعای قرن الشیطان بودن (نجد).
- از سرزمین مسیلمه کذاب بودن.
- اتهام جلوگیری از حج، غارت حجره نبوی و زیرپا گذاشتن مقدسات.
- ادعای مذهب پنجم بودن دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب.
- ادعای خروج دعوت علیه خلافت عثمانی.

موضوع اول

پیشگفتار

شامل:

- حقیقت نزاع میان دعوت و دشمنان آن.
- نابرابری مادی دعوت با دشمنان.
- حقیقت افتراها و اتهام‌ها علیه دعوت.

حقیقت نزاع میان دعوت و دشمنان آن:

در حقیقت دشمنان دعوت اصلاحی همیشه و در هر مکان و زمان و در میان هر ملتی همان دشمنان پیامبران و مبلغان و اصلاح‌گران هستند. اینان دشمن سنت و حامیانش و سلف صالح بوده و از بستر هوی پرستی، بدعت‌گذاری، پراکندگی، جهل و حسادت برخاسته‌اند. همانگونه که خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ (الأنعام: ۱۱۲). (و بدینسان دشمنانی برای هر پیامبر از شیاطین جن و انس پدید آوردیم و بعضی به بعضی دیگر سخنان آراسته و ظاهر فریب پیام و الهام می‌دهند).

در مورد وارثان انبیاء یعنی علمای داعی و مصلح نیز همین قاعده جاری است. در واقع نزاع میان دعوت و دشمنان آن، نزاعی سیاسی یا مادی یا نزاعی بر سر مصالح و منافع دنیوی در هر نوع آن نبوده و نیست. بلکه در درجه نخست جنگی عقیدتی بوده که بعدها دارای تبعات سیاسی شده است؛ زیرا دعوت رسماً اعلام کرده که به دنبال نشر توحید و سنت و مبارزه با مظاهر شرک و بدعت‌های رایج و تقویت امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود، خواستار تحقق عدالت، رفع ستم و عمل به شریعت و قوانین الهی در همه سطوح زندگی می‌باشد و به تلاش در جهت گسترش علم و مبارزه با بی‌سوادی، شیادی، فساد و سحر و جادو ادامه می‌دهد.

کار دعوت با قاعده ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل، آیه ۳۶) (که خدا را بپرستید و از طاغوت پرهیز کنید) آغاز شد. قاعده‌ای که با عقاید بدعت‌گران هواپرست و تفرقه‌جو در تعارض کامل است؛ کسانی که از رواج بدعت‌ها و جهل و عقب‌ماندگی سود می‌برند. این حقیقتی است که ما در مورد آن شک و تردیدی نداریم.

تمام رساله‌ها، نامه‌ها و کتاب‌های دعوت و اقدامات و تعامل آن حول این اصل محوری می‌چرخد: بازگشت به اسلام و سنت یعنی به همان شیوه‌ای که در کتاب

خدا و سنت فرستاده او و سیره سلف صالح هست، بدون هیچ شائبه‌ای از شوائب شرک و بدعت و هواپرستی و خیره‌سری و فرقه‌بندی و طریقت‌سازی. و این منشأ اصلی اختلاف و منبع نزاع بود. آری این دعوت مبارک و اهل آن از امام و علما و فرماندهان و دولتش تا پیروان و یاران و طرفداران آن در هر کجا همواره با دشمنان و مخالفان گوناگون و انواع چالش‌ها و دشمنی‌ها و افتراءات و تبلیغات منفی مواجه بوده و هستند.

این دعوت نیز مثل هر دعوت و حرکت اصلاحی و جدی، با نیروها و چالش‌ها و موانع و ترفندهای بزرگی برخورد داشته و به مقابله با دشمنان نیرومند و سرسختی از ادیان و مذاهب مختلف و یا از دولت‌ها و گروه‌ها و علما و رؤسا، و گاه حتی از اراذل و اوباش و افراد نادان، ناچار بوده است.

با وجود همه اینها این دعوت - چون برپایه حق و عدالت برخاست - همواره پیروز میدانها و مدام در حال گسترش بوده است. امام و علما و پیروان و امیران آن نیز در برابر تمام این چالش‌ها و تهدیدها با قدرت ایمان، یقین، علم، حلم و صبر و بردباری ایستادگی کردند.

واقعیت شهادت می‌دهد که این دعوت - به رغم تهدیدات بزرگ - حتی در دوره‌های ضعف قدرت سیاسی و در سرزمین‌هایی که بر آنها هیچ سلطه و قدرتی جز قدرت حجت و استدلال نداشته، همواره پیروز و رو به رشد و گسترش بوده و ثمرات پربرکت خود را داده است. و این بدان علت است که این دعوت نماینده آن اسلام راستینی است که خداوند ماندگاری و غلبه را تا روز قیامت برای آن رقم زده است، عوامل بقا و پایداری و عناصر قدرت و پیروزی را در اختیار دارد و نیروی خویش را از طریق یاری دادن دین خداوند، دین حق و عدل، کسب می‌نماید. و خداوند به تمام کسانی که این دین را یاری می‌کنند چنین وعده داده: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّكَ

اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُۥٓ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ (الحج: ۴۰).

(و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است).

علت دیگر آن است که خطاب آن همواره با خردهای سلیم و فطرت‌های سالم و دل‌های هوشیار و عاری از هوی و هوس بوده است.

نابرابری مادی دعوت با دشمنان.

گسترش دعوت و برپایی دولت مقتدر و سربلند آن با وجود نابرابری امکانات آن با امکانات دشمنانش، خود دلیلی کافی بر شمول آن بر حق و عدالت است. از همان آغاز برای دشمنان و مخالفان دعوت امکانات و نیروها و وسایل تبلیغی و مادی فراوانی جهت حمله علیه دعوت فراهم بود؛ چنانکه امکانات دعوت در مقایسه با آن به ویژه در اوایل شکل‌گیری‌اش، بسیار محدود بوده و در نیروی معنوی آن خلاصه می‌شد. دشمنان دولت بزرگی چون دولت عثمانی را علیه دعوت برانگیختند که در آغاز راه از آنان حمایت می‌کرد، اما در نهایت امر به دشمنی کینه‌توز و سرسخت برای دعوت و یاران آن تبدیل گردید و دشمنی مذهبی، عقیدتی و سیاسی و در پی آن جنگ نظامی را بر ضد آن اعلام نمود؛ این بدان علت بود که دولت عثمانی در اواخر عمر خویش به بدعتگری روی آورد و به پذیرش رسمی صوفی‌گری و قبرپرستی تن داد. گرایش که بدون تردید با روش و اصول اصلاح‌گرانه دعوتی که براساس تصحیح عقیده و عبادت و مبارزه با صوفی‌گری و قبرپرستی بنا شده بود، در تعارض قرار داشت.

همچنین امرا و حکام حجاز نیز که به نوبه خود دشمنانی کینه‌توز برای دعوت و پیروانش بودند، از وسایل و امکاناتی بهره‌مند بودند که دعوت در اوایل عمرش فاقد آنها بود. علاوه بر این، انواع تبلیغات منفی و شایعه‌پراکنی سازمان یافته بر ضد دعوت در شهر مکه، محل تجمع مسلمانان از همه کشورها، رهبری می‌شد.

پشت سر این دسته‌ها، شیوخ و سران فرقه‌ها و طریقت‌ها و پیروان و مریدان ایشان بودند و خیل شهوت‌پرستان، طمع‌کاران، کافران و منافقان دشمن اسلام که از

یکناپرستی هراس داشته و همواره علیه آن و انصارش توطئه‌چینی می‌کردند؛ همان‌ها که خداوند علیم و خبیر درباره‌شان فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ (آل عمران: ۱۱۸).

«ای مؤمنان از غیر خودتان کسانی را به همدلی مگیرید که از هیچ نابکاری در حق شما فروگذاری نمی‌کنند و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند و دشمنی از لحن و سخنشان آشکار شده است و آنچه را که دل‌هایشان پنهان می‌دارند، بدتر است، آری اگر اندیشه کنید، آیات خویش را به روشنی برایتان بیان کرده‌ایم.»
دولت عثمانی‌ها، امرای مناطق مجاور و طرفداران طریقت‌ها و فرقه‌ها و دشمنان اسلام، هر یک به سهم خود صاحب نیروهای سیاسی، اقتصادی و نظامی و وسایل تبلیغاتی فراوانی بودند. در حالیکه همزمان با آن دعوت و دولت آن جز بخش اندکی از چنان امکاناتی را در اختیار نداشت.

لذا به عنوان مثال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ (آل عمران: ۱۱۸).

در زمان اشراف و ترکان شایعات دروغ و انواع افتراها ابتدا به صورت شفاهی و از طریق کتاب و رساله و غیره در مکه علیه دعوت منتشر و با سرعتی سرسام‌آور به همه جا می‌رفت. سپس بلافاصله وسایل تبلیغاتی و شایعه‌پراکنی این افتراات را به عنوان حقایقی در تمام کشورهای دنیا منتشر می‌کردند. انتشار این شایعات و افتراها از مکه و مدینه و از زبان اشراف و تأیید آنها از طرف حکومت عثمانی، برای عامه مسلمانان ساده‌اندیش و زودباور کافی بود تا بدون چون و چرا آنها را پذیرفته و باور کند.
از طرفی دیگر رسانه‌های تبلیغاتی و انتشاراتی خارج جهان اسلام نیز پیاپی و بدون تحقیق و تفحص این دروغ‌ها را ترویج می‌کرد.

امیران حجاز و احساء و امثال آنان نیز که درصدد نابودی دعوت و حکومت جوان و رو به رشد آن در مهد آن (یعنی نجد) بودند، از هر وسیله‌ای که به این هدف کمک می‌کرد، از بکارگیری قدرت نظامی و جنگ تبلیغاتی گرفته تا برانگیختن احساسات جاهلان و اراذل و اوباش و افراد جاه‌طلب و علما و اندیشمندانی که حقایق بر آنان پوشیده مانده بود، استقبال شدید می‌کردند.

دکتر عبدالله الصالح العثیمین تحت عنوان: «مواضع قدرت‌های مسلط بر نجد در برابر اولین حکومت سعودی» می‌نویسد: «انتظار می‌رفت که مقامات متعددی به تحولات سریع منطقه نجد در پی ظهور دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و تشکیل حکومت سعودی براساس آن، واکنش نشان دهند. مهمترین این مقامات، اشراف مکه (نواب و حکام منصوب حکومت عثمانی که غالباً از سادات بودند) و رهبران بنی خالد بودند که البته رهبران بنی خالد نزدیکی بیشتری با حوادث در حال اتفاق نجد داشتند؛ زیرا از لحاظ جغرافیایی به مرکز آن حوادث نزدیک‌تر بودند و نفوذ آنان در منطقه العارض (مرکز دعوت شیخ محمد) قوی‌تر از نفوذ آن اشراف بود و تنها قدرت دارای نفوذ و مؤثر آن زمان منطقه محسوب می‌شدند».

«البته اشراف مکه نیز از همان آغاز کار موضعی خصمانه، علیه دعوت شیخ محمد و حکومت سعودی اتخاذ کردند. طوری که یکی از این اشراف در سال (۱۱۶۲هـ.) حجاج تبعه حکومت سعودی را زندانی کردند»^(۱). و مفتی آن دیار مقدس فتوایی مبنی بر تکفیر شیخ محمد و یاران او صادر نمود^(۲). که در پی آن سالیان متمادی از ادای فریضه حج محروم شدند^(۳).

(۱) - ابن بشر، ۱/ ۳۷ (العثیمین).

(۲) - أحمد بن زینی دحلان، خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، قاهره، ۱۳۰۵هـ، ص ۲۲۷-۲۲۸ (العثیمین).

(۳) - این مسأله تهمت دشمنان دعوت به شیخ محمد و یارانش را مبنی بر تکفیر و جنگ‌طلبی آنان، وارونه می‌کند. چرا که این دشمنان دعوت بودند که امام و یاران او را تکفیر کردند و مانع آنان در ادای حق مشروع

اما چه شادی عظیمی به شیخ محمد دست داد، آنگاه که نامه‌ای از شریف احمد بن سعید (سال ۱۱۸۵هـ) دریافت داشت که در آن از وی تقاضا نموده بود، عالمی نجدی را برای شرح دعوتی که برای آن تبلیغ می‌کند، به سوی او بگمارد. شیخ شاگرد خود عبدالعزیز الحُصَیْن را همراه با نامه‌ای نزد وی فرستاد که جملات آن حاکی از احساسات پاک و خالصانه او نسبت به آن شریف بود و از امیدی خبر می‌داد که شیخ به اجابت ندای دعوت حق از سوی او داشت. ایشان نوشته بودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت جناب شریف أحمد بن الشریف سعید - أدام الله فضلَ نعمه عليه وأعزّه في الدارين وأعزّه به دينَ جدِّ سيد التَّقَلين عرض می‌شود که:

چون مرقومه شما به این خادم رسید و در سخنان زیبای موجود در آن نیک نگریستم، دستان خویش را به سوی خداوند بلند و دعا نمودم که جناب شریف را یاری کند، زیرا که وی عزم یاری شریعت محمدی و پیروان آن و دشمنی با دشمنان آن نموده است. و این همان وظیفه و تکلیفی است که بر همه والیان امور واجب است ...

ما همه جز ایمان به رسالت خدا و سنت پیامبر - و یاری او چاره‌ای نداریم و هیچ یک از این دو ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌سازد. و شایسته‌ترین و والاترین افراد به تحقق بخشیدن این امر عظیم، اهل بیت هستند که خداوند فرستاده‌اش را از آنان برگزید و بر همه مردمان روی زمین برتری داد و اولاترین اهل بیت نیز افرادی هستند که از ذریهٔ پیامبرند»^(۱).

متأسفانه از این نامه لطیف و مهربانانه، آن نتایج مورد انتظار تحقق نیافت. زیرا که شریف احمد خود یکسال بیشتر بر سر حکومت نماند^(۲) لذا شعله امیدی که در ذهن

= فریضه حج و تبلیغ و ترویج دعوت‌شان گشتند. و اصلاً آنان بودند که جنگ و عداوت و کشمکش را آغاز کردند.

(۱) - ابن غنّام، ج ۲، ص ۸۰-۸۱ (العثیمین).

(۲) - السباعی، ج ۲، ص ۸۵ (العثیمین).

شیخ برافروخته شده بود، خاموش شد و ممنوعیت گذاردن حج برای یارانش ادامه یافت. با گذشت روزها اشراف مکه دیگر به این ممنوعیت قناعت نکردند، بلکه حمله به سرزمین‌های نجدِ تابع حکومت سعودی را در سال (۱۲۰۵هـ - ۱۷۹۰م) آغاز کردند^(۱) نتیجه این شد که در نهایت امر، سعودی‌ها بر اشراف غلبه کردند و حجاز به زیر سلطه ایشان درآمد^(۲).

«همزمان با موضع‌گیری خصمانه رهبران و سران بنی‌خالد در مقابل دعوت شیخ محمد و حکومت سعودی نیز از خصومت اشراف مکه کمتر نبود»^(۳).

باری دعوت (در مراحل اولیه فعالیت خود) آن اسباب مؤثری را نداشت که دشمنان آن از مال و جاه و منافع مادی و زینت‌های دنیوی در تصرف داشتند و بوسیله آن سودجویان و فرومایگان و جاه‌طلبان را به سوی خود می‌کشیدند. اما در عوض دعوت از جاذبه فطری برخوردار بود، جاذبه ایمان و توحید و حقیقت و برهان و عقل سلیم و آیین راستین، و به راستی که عناصر اصلی آن سعادت حقیقی که بشر بدنبال آن است و هر کس که طعم آن را تجربه کند به دنبال آن خواهد افتاد و گرانبهاترین چیزها را در پای آن می‌کند.

این جاذبه سحرآمیز همان رازی است که به تأثیر پذیرندگان از این دعوت (اسلام راستین) ویژگی قدرت، پایداری و فداکاری در راه خدا را می‌بخشد.

شاید علت آنکه بعضی از مبتدی‌ها و اعراب بادیه‌نشین و افراد کم‌سواد وقتی که می‌بینند دوست یا ملازمشان به آموختن حکمت و فقه دینی و مراجعه به اهل ذکر و علم و تجربه التزامی نشان نمی‌دهد، بدون خویشنداری نسبت به وی دچار خشم و

(۱) - دحلان، ص ۲۶۱؛ ابن غنام، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۵۰؛ ابن بشر، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹ (العثمین).

(۲) - برای اطلاع از جزئیات جنگ‌های درگرفته میان دو طرف می‌توانید رجوع کنید به: عبدالله العثمین، تاریخ المملکه... ج ۱، ص ۱۲۶-۱۳۵.

(۳) - روابط میان نخستین حکومت سعودی و کویت، عبدالله الصالح العثمین، ص ۵۵-۵۷، ج دوم، ۱۴۱۱هـ (همراه حواشی).

عصبانیت می‌شوند، همان راز مورد اشاره باشد.

حقیقت تهمت و افتراها علیه دعوت.

قدرت و سرعت و عمق اثربخشی دعوت و گرایش مردم به آن به اضافه دلیل و برهان‌هایی که در اختیار دعوت بود، دشمنان آن را واداشت تا با استفاده از هر وسیله ممکن با آن به مقاومت پردازند و در برابر پیشروی آن بایستند. قوی‌ترین سلاحی که از آن استفاده می‌کردند عبارت بود از جذب و جمع افراد و گروه‌های دور و نزدیک علیه دعوت و روادانستن انواع دروغ و بهتان و قلب حقایق در مورد آن.

البته افتراهایی که در خصوص دعوت، رهبر، علما، مبلغان و یاران و حکومت آن ترویج می‌شد، به هیچ وجه توانایی ایستادگی در برابر آزمایش و بررسی بی‌طرفانه و تحقیق محض علمی را نداشت. چرا که تنها توده متراکمی از شایعات و اکاذیب بود که هیچ ذهن منصفی آن را نمی‌پذیرفت، در برابر دلیل و برهان رنگ می‌باخت و با واقعیت منافات کامل داشت.

- اموری جانبی و بی‌اهمیت بودند.
- یا حقیقتی بودند آمیخته با باطل.
- و یا از لغزش‌های برخی افراد منتسب به دعوت، یا منسوبین به ناحق آن ناشی می‌شدند.

- یا قضاوت‌هایی درباره مافی‌الضمیر افراد که جز علام الغیوب - سبحانه - کسی از آن خبر ندارد.

در بخش بعدی به هر یک از این موارد خواهیم پرداخت.

موضوع دوم:

بارزترین افترا و تهمت‌ها.

۱. «وهابی» نامیدن پیروان دعوت.
۲. متهم کردن آنان به «تجسیم».
۳. تهمت بی‌مبالاتی به منزلت به پیامبر .
۴. اتهام سختگیری و تعصب ورزی.
۵. متهم کردن آنان به تکفیری و خشونت طلبی.
۶. ادعای مخالفت علمای مسلمان با آنان.
۷. ادعای مخالفت‌شان با مسلمانان و آوردن مذهب پنجم.
۸. اتهام تحریم مطلق تبرک‌جویی، توسل و شفاعت.

بارزترین افترا و تهمت‌های نسبت داده شده به دعوت و پیروان آن به طور اجمال^(۱).

۱- نامگذاری آنان به وهابیت.

تمام اوصاف و القاب زشت و زنده و تهمت‌ها و افترااتی که دشمنان به امام و پیروانش نسبت می‌دهند و عیب‌جویی‌ها و خرده‌گیری‌ها و تمسخر اقوال و اعمال آنان از سوی دشمنان، جفا و ستمکاری است و نارواست و به ضعف و نقص معیارهای قضاوت و خلل در روش مخالفان و دشمنان دعوت برمی‌گردد. و اکثر این تهمت‌ها و برچسب‌ها اگر از نوع غالبِ دروغ و بهتان نباشند، حتماً یا از باب قلب حقیقت، گمراه‌سازی و مبالغه است، و یا از روی جهل به حقیقت و ادله آن ناشی می‌شوند.

دشمنان از آن جهت به یاران دعوت لقب «وهابیت» داده‌اند، تا به مردم چنین القا کنند که اینان مذهبی جدید آورده و اهل بدعت در دین هستند.

۲- متهم کردن آنان به (تجسیم).

آنان را «اهل تجسیم» (مُجَسِّمَه) می‌نامند، زیرا که صفات باری تعالی را چنانکه در قرآن و سنت آمده، به تبعیت از سلف صالح، برای خداوند متعال قایل هستند. و این عین حقیقت است لیکن دشمنان آن را بر اساس عقاید جهیمیه در «تعطیل و تأویل و تجسیم» خواندن اثبات صفات، برای مخالفان باطل جلوه داده‌اند.

۳- اتهام بی‌مبالاتی به مقام پیامبر و کینه‌ورزی علیه اولیاء.

آنگاه که بدعت‌هایی همچون مولودی‌خوانی و تعریف و تمجید (بیش از حد) از پیامبر را محکوم کردند، و بدعت‌های بنا شده بر اطراف قبور را نابود ساخته و از دعاکردن از غیرخدا و قسم خوردن به غیر نام او و مواردی از این قبیل نهی کردند، به کم‌اعتنایی و

(۱)- برخی از این افتراها و ادعاها در فصل دوم همین موضوع مورد بررسی و بحث قرار گرفته است. نگاه

کنید: فهرست مطالب.

کینه‌ورزی نسبت به پیامبر و اولیاء متهم شدند. در حالی که این موارد در حقیقت همه در تعظیم قدر و منزلت پیامبر و اطاعت سنت او و بزرگداشت اولیاءالله و صالحان انجام گرفته است.

۴- اتهام سخت‌گیری و تعصب.

و آنگاه که اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و شعائر و مناسک دینی را برپا می‌داشتند، به تعصب و سخت‌گیری متهم گردیدند. تنها به این علت که اهل بدعت نمی‌خواهند از زشتکاری‌ها و بدعت‌هایشان دست بردارند و از سوءاستفاده از اموال مردم کوتاه بیایند.

۵- اتهام تکفیری و جنگ طلب بودن.

چون دشمنان دعوت به ستم، جنگ و نزاع علنی برخاستند؛ آنان نیز به دفاع از جان خویش و دین و دولت و حقوقشان همت گماردند، تا سرانجام قدرت یافتند و حکومتی را تأسیس کردند، تا دین درست و سنت صحیح را نشر و تبلیغ نموده، با مسایل شرک‌آمیز و بدعت‌ها مبارزه کنند، مسلمانان را یاری رسانده و عدل و شریعت را برپا و عملی سازند. از این جا بود که از طرف دشمنان به جنگ‌طلبی، تکفیر و سخت‌گیری و امثال چنین اوصافی متهم شدند، که این موارد در واقع و در جای خود اگر اعمال شوند وظیفه‌اند و آن القاب به ستایش و تبرئه نزدیکتر هستند تا به بدگویی و عیب‌جویی؛ زیرا که آنان مبارزه خود را در ابتدا با هدف دفاع از خویش و دعوت حق‌شان آغاز کردند. تا اینکه در نهایت اقدام به تأسیس حکومت و کیان مستقلی کردند تا از طریق آن از حقوق و دین و منافع خود حمایت کنند.

اینکه به دین خدا و سنت پیامبرش متوسل شده‌اند، این به خودی خود امر پسندیده‌ای است، هرچند دشمنان و جاهلان آن را سخت‌گیری بنامند. زیرا که ملاک و معیار صحت و اعتبار در مضامین و حقایق نهفته است نه در کلماتی که بازیچه شیاطین شده است.

۶- ادعای مخالفت علما و عقلاى مسلمانان با آنان.

یکی دیگر از شایعاتی که از سوی دشمنان و جاهلان به حقیقت دعوت علیه آن رایج شده این ادعاست که، گویا برخی از علما و صالحان و عده‌ای از عقلا و اهل خرد خوشنام و پرآوازه به آنان اعلام مخالفت نموده‌اند. یا اینکه برخی از این علما که در آغاز دعوت امام با وی همراه شدند بعدها از آن کناره گرفتند و ساز مخالفت زدند. در پاسخ به این ادعا باید بگوییم:

اولاً: شرط صحت و درستی و اعتبار دعوت این نیست که همه دانشمندان و امیران و اهل خرد و صالحان با آن موافق و هم‌نوا باشند. زیرا که گاهی برخی عوامل بازدارنده بشری، افراد را از چنین موافقتی باز می‌دارند؛ هوا و هوس، حسادت و ترس، شهوات و شبهات، قلب حقایق و اجتهاد اشتباه برخی از این بازدارنده‌ها هستند.

ثانیاً: تعداد زیادی از دانشمندان و صالحان و امیران و اشخاص صاحب نفوذ در اوایل دعوت امام با او همراه شده بودند، اما چون دعوت به مرحله علنی کردن حق و رفع ظلم و جهل و بدعت و سازماندهی و اقتدار رسید و آنان جدیت پیامدهای حق‌گویی و ایستادن در برابر باطل را به عیناً مشاهده نمودند، بعضی از ایشان عقب‌نشسته و بعضی دیگر سست شدند و گروه دیگری تحت‌تأثیر تبلیغات منفی، تسلیم فشارهای موجود و یاوه‌گویی‌های اهل باطل گردیدند، و دیگرانی نیز راه عافیت گزیده و خاموشی را پیشه کردند. علاوه‌براین شدت واکنش‌های صورت گرفته چنان بود که جز همراهان قوی و بردبار - که اندک بودند - کسی نتوانست در مقابل تندباد آن واکنش‌ها مقاومت کند و این سنت خداوند در میان بندگان اوست.

۷- اتهام مخالفت آنان با اکثریت مسلمانان و آوردن مذهب پنجم.

یکی از ادعاهایی که به کرات علیه دعوت، روش و امام آن مطرح می‌شود، ادعای مخالفت آنان با اکثریت مسلمانان و آوردن مذهبی پنجم است. این ادعایی است که با میزان و معیار شرع حکیم و عقل سلیم و واقعیت هیچگونه سازگاری ندارد؛

چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (الأنعام، آیه ۱۱۶). «اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند».

رسول الله خبر داده‌اند: که در آینده‌ای مسلمانان به هفتاد و چند فرقه تقسیم خواهند شد، که جز یکی از آنها همه به بیراهه می‌روند^(۱). علاوه بر این معتبر دانستن غالبیت، برخلاف سنت‌هایی است که پایه و اساس دعوت انبیاء و مصلحان را تشکیل می‌داده است و ملاک اعتبار همواره سلوک در راه حق یعنی راه قرآن و سنت و سلف صالح و حق و دادگری بوده است و بس؛ نه تعداد سالکین یا هالکین.

به همین صورت اگر به وضعیت مسلمانان در چند سده اخیر نظری بیافکنیم مشاهده می‌کنیم که اکثریت آنان عقیده معین و واحدی ندارند و بیشتر گرفتار مذاهب و فرقه‌گرایی و طریقت‌های مختلف‌اند، و یا به گروه‌بندی‌ها و حزب‌گرایی‌های مختلف دچار شده و ضرورت حفظ این قاعده مهم را از یاد برده‌اند که: «حق با جمعی است که در مسیر سنت و سلف صالح گام بردارند، هرچند در این راه تنها باشند».

مقصود من از عبارت این است که، چنانچه فرض کنیم اکثریت مسلمانان بر عقیده‌ای اجماع و اتفاق داشته باشند که با سنت رسول خدا مخالف باشد، آیا این اجماع و اتفاق شرعاً بی‌اعتبار نخواهد بود؟

امام دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب خود تابع و مقلد مذهب امام احمد بن حنبل، چهارمین امام مورد اعتماد امت اسلام است و برخلاف آنچه برخی گمان می‌کنند، مذهب تازه‌ای نیاورده است.

۸- ادعای تحریم مطلق تبرک‌جویی، توسل و شفاعت.

پس از آنکه علمای دعوت اقدام به توصیه به مردم از توسلات و تبرک‌جویی‌های

(۱) - سند حدیث قبلاً ارائه گردیده است.

بدعت‌آمیز و امور شرک‌آلود و بدعت‌هایی کردند که طمعکاران به اموال مردم آنها را مشروع نامیده‌اند، به آنان تهمت تحریم مطلق تبرک‌جویی و توسل و شفاعت‌طلبی زده شد که این نیز دروغ و بهتان‌ی بیش نیست، و بنده در جای دیگری از این بحث روشن نمودم که سلف صالح اهل سنت و جماعت که پیروان این دعوت از آنان هستند، تبرک‌جویی و توسل شرعی و طلب شفاعت را بنا به آنچه در نصوص آمده هم در اعتقاد و هم عمل قبول و باور دارند. ولی در عین حال با هر نوع بدعت و شرک‌ورزی در این امور و مسائل مقابله و مبارزه می‌کنند.

موضوع سوم

این افتراءات و تهمت‌ها چرا؟

- ۱- حسادت و ترس از مقام و منافع.
- ۲- تفاوت مسالک و رویکردها.
- ۳- افشا شدن عیب‌ها.
- ۴- دعوت به انصاف‌پیشگی و بی‌طرفی.
- ۵- بازبینی و تأملی کوتاه.

چرایی افترا و تهمت‌ها.

اگر درباره ادعاها و شایعه پراکنی‌های مخالفان و دشمنان تحقیق کنیم، درمی‌یابیم کسانی که این شایعات را دهان به دهان می‌کنند، هیچ منبع و سند علمی برای کار خود ندارند، بلکه در اغلب موارد فقط آنها را از زبان دیگران شنیده و با اضافاتی بر آن برای دیگران نقل می‌کنند. هر بار به محض اینکه افترای تازه‌ای مطرح می‌شود، بلافاصله شیاطین آن را در همه جا پخش می‌کنند؛ تا اینکه آن شایعه کم‌کم فریه و بزرگ می‌شود و به تدریج به صورت حقیقتی در بیاید که هیچکس در باره صحت آن شک نکند... والله حسبنا ونعم الوکیل. حال به مهمترین علت‌های این تهمت‌ها می‌پردازیم:

۱- حسادت و ترس بر مقام و منافع.

شایسته است اشاره شود که، یکی از بزرگ‌ترین علت‌هایی که دشمنان دعوت را علیه آن برانگیخت، بیم آنان بر سلطه و قدرتشان بوده است. فرق نمی‌کند نگرانی آنان به بهانه دفاع از مذهبی بوده (که این مورد غالب است) و چه دنیوی و از روی حسادت و بیم بر سر منافع، و چه نگرانی آنان جنبه سیاسی داشته است، همه این دشمنان و هر آنکه با دعوت مخالفت کرده و در مقابل پیدایش و گسترش آن ایستاده است همواره از یک مسأله نگران بوده‌اند که دعوت صاحب حکومت و امارت و کیان سیاسی مستقلی بشود. به خصوص که اولین فردی که آن را با آغوش باز پذیرفت، یعنی امام محمد بن سعود (و بعدها نوادگان او) همه ویژگی‌های رهبریت و فرماندهی و حکومت در او فراهم بود.

ابن سعود نسبت به بسیاری از اطرافیان خود به خصوصیات چوین دینداری، اخلاق، دادگری، خرد، تجربه، بردباری، نیک‌اندیشی و سلامت اعتقاد متمایز بود و اینها ویژگی‌هایی بودند که به وی حسن شهرت داده بود و مردم اهل خرد و سیاست پیشه می‌دانند که این ویژگی‌ها، بعد از توفیق الهی، ویژگی‌های لازم را برای سیادت و سلطنت هستند. تردیدی نیست که همین قابلیت‌های رهبری او حسادت رهبران

سرزمین‌های مجاور و غیرمجاور را برانگیخت و آنان را نسبت به جایگاه و منافع‌شان بیمناک نمود به طوری که ناگزیر به جرگه طلایه‌داران خصومت علیه دعوت و امام و امیر و حکومت آن درآمدند.

در مقدمه این عده اولین گروه مخالفان بودند که بر ضد جنبش اصلاحی ایستادند و همه عالم را علیه امام و رهبر آن شیخ محمد بن عبدالوهاب، برانگیختند. اینان چون جدیت و قاطعیت شیخ را در تبلیغ دعوت توحید و مبارزه با بدعت‌ها و منکرات و اقامه حدود الهی مشاهده کردند، برای شورانیدن مردم نجد بر ضد ایشان تلاش نمودند. و البته به ساکنان نجد اکتفا نکردند، بلکه تعدادی از آنان اقدام به مکاتباتی با علما و رهبران و امرای سایر نقاط جهان اسلام و نیز با سلاطین دولت عثمانی و اشراف آن کردند. برخی نیز سفرهایی به ممالک مملو از بدعت کردند، تا مردمانشان را تحریک و به دشمنی علیه دعوت و امام و پیروان او فرا خوانند.

شاید یکی از اصلی‌ترین علت‌های تبلیغات منفی بر ضد دعوت اصلاحی سلفی، اقدام آن به انهدام و نابود کردن بدعت‌های آشکار و منکرات رایج باشد. چرا که دعوت به هر سرزمینی می‌رسید، گنبد‌ها و زیارتگاه‌های بنا شده بر قبور آن را ویران و ضریح‌هایی را که سال‌ها پیش ساخته شده بودند، خراب می‌کرد و بساط سنگ‌ها و درختان و مزارهای بدعت‌آلود را برمی‌چید. حدود شرعی را اقامه می‌نمود و کلیه منکرات آشکار و مظاهر سحر و جادو و شعبده‌بازی و خوردن حرام اموال مردم و سایر ستم‌ها را از چهره آن سرزمین می‌زدود.

شکی نیست که این اقدامات خشم بدعت‌گران اهل باطل و منکر را برانگیخته و دل‌هایشان را آکنده از ترس و هراس کرده بود و منافع و مصالح آنان و بسیاری از رهبران و شیوخ و حاجبان و مزدوران خاصه و عامه مردم را به خطر انداخته بود.

چنین روشی همواره یکی از بزرگترین عوامل ضدیت با دعوت و سنت تا به امروز بوده است. زیرا بر اساس آن مظاهر ارتزاق بوسیله امور شرک‌آمیز و بدعت‌ها و منکرات و سایر وسایل کسب حرام و مناصب شبهه‌دار برچیده شده و پرده از

بازیچه‌های دجالان و تاجران با دین برداشته می‌شد.

۲- تفاوت مسالک و مشارب.

یکی از مسائل بسیار مهم دیگری که شایسته است برای ارائه تصویری علمی و حقیقی از مسأله نزاع میان دعوت و دشمنان آن و شبهات و ادعاها و انتقادات آنان، یادآوری و بدان پرداخته شود، مسأله تفاوت مسالک و رویکردهاست، که به طور کلی در تفاوت اهل سنت و اهل بدعت در عقاید و روش‌ها نمود یافته است.

امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او و تمامی کسانی که بر راه سنت و جماعت و طریق سلف صالح گام برمی‌دارند، سنت را تصدیق و از آن حمایت کرده و از بدعت‌ها پرهیز نموده و با آنها مبارزه می‌کنند. از این رو حقیقتی که مطرح می‌کنند و ادله روشنی که از قرآن و سنت می‌آورند، اساساً برای اهل بدعت غیرمستند و غیرقابل قبول است؛ زیرا که اصول، روش‌ها، منابع و استدلال‌های آنان براساس اصول حق نیست؛ بلکه براساس منابعی جعلی، اصول و روشی تحریف شده، و در واقع پیروی از متشابهات است و استدلال‌هایی است بر پایه تغییر دادن حقیقت.

چنانکه خداوند سبحان فرمود: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ (آل عمران: ۷). «اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست». و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

با توجه به این امر توقعی نمی‌رود که آن حقیقتی که اهل سنت از آن سخن می‌گوید، نزد اهل بدعت پذیرفتنی باشد. همچنین توقع نداریم شیوه‌ای که اهل سنت بر آن است

نزد اهل بدعت مقبول افتد؛ به استثنای دسته‌هایی از آنان که خداوند به ایشان توفیق رهایی به سوی حق را می‌دهد (چرا که همه اهل بدعت از روی عمد به سمت باطل نرفته‌اند، بلکه بسیاری از آنان حقیقت را آنگونه که هست نمی‌شناسند).
یا کسانی که مسأله بر آنان مشتبه گشته و در اصل بدنبال حقیقت هستند و چنانچه برای آنان آشکار شود به طرف آن بر می‌گردند.
یا کسانی که قربانی گمراه‌سازی‌ها و تبلیغات مخرب شده‌اند و با توضیح و ارشاد حقیقت برایشان روشن می‌شود.

یا افرادی که بی‌طرفند و گرایش اصلی‌شان به سوی عدل و انصاف است. اینان به ادعاهای دو طرف می‌نگرند تا طرفی را که بر حق است، تشخیص دهند.
بنابراین شرط اطمینان یافتن از حق این نیست که مخالفان نیز آن را پذیرفته و تسلیم آن شوند. در هر حال کار ایشان به خداوند موکول می‌کنیم و بسا که باز گردند.

۳- افشا شدن عیب‌ها.

بی‌تردید با درخشش حق ماهیت باطل نیز آشکار می‌شود، و با طلوع آفتاب تاریکی شب ناپدید می‌گردد، و با گسترش علم و معرفت، جهل از بین می‌رود، و با احیای سنت، بدعت کم رنگ می‌شود.
این چیزی بود که با ظهور این دعوت اصلاحی عملاً تحقق پیدا کرد. دعوت، عیوب بدعتگران و هواپرستان و تفرقه‌جویان را برملا، و نادانی و دغل‌کاری‌شان را بر همگان آشکار نمود. دستاوردی که با تکیه بر دلایل (قرآن و سنت) و روش سلف صالح و از راه نشر و تبلیغ دانش و سنت و مبارزه با مظاهر شرک، بدعت، جهل و خرافات بدست آمد.

به همین خاطر بود که دشمنان دعوت از هر طرف به آن هجوم آورده و با تمام تلاش و توان خود بر آن تاختند. اما - به یاری خداوند - دعوت همواره و تاکنون مطابق وعده خداوند متعال و پیش‌بینی فرستاده او ، غالب و پیروز همچنان برحق باقی مانده است. همانگونه که فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ فِي أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ

لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»^(۱).

(پیوسته گروهی از افراد امت در سنگر دفاع از حق قرار دارند و از عدم حمایت دیگران زبانی نمی‌بینند، تا روزی که فرمان خدا (قیامت) فرا رسد، آنان بر همان حال باقی خواهند ماند).

– دعوت به مراعات حق، انصاف و بی‌طرفی.

ما تمام کسانی را که این اتهامات و ادعاها را ترویج یا پشتیبانی می‌کنند به تأمل، انصاف و بی‌طرفی فرامی‌خوانیم و براساس قواعد و اصول علمی همه کسانی را که درصدد قضاوت و داوری درباره دعوت و یاران و پیروان آن هستند، یا می‌خواهند آن را ارزیابی نمایند، و یا به حقیقت گفته‌ها و ادعاهای دشمنان آن پی ببرند، به مراعات موارد ذیل دعوت می‌کنیم:

۱- ارجاع موارد مورد اختلاف به قاعده متفق علیه میان مسلمانان، یعنی احترام و

التزام به این فرمان الهی که: ﴿فَإِنْ نَنزَعُكُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹).

(اگر در مسأله‌ای اختلاف پیدا کردید، آن را بر خدا (قرآن) و پیامبر (سنت) عرضه کنید).

این روشی علمی ایمانی و مورد قبول علما و مجتهدین تمامی مذاهب معتبر است. روشی که امام و علمای دعوت نیز مطابق آن عمل می‌کردند. به این صورت که تکیه آنان بر دلایل موجود در قرآن و سنت و آثار سلف امت و اقوال علمای آن بود. در بحث مربوط به بررسی ادعاهای مخالفان به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت.

۲- قضاوت و داوری درباره دعوت براساس روش و اصول قولی، عملی و اعتقادی آن و از خلال بررسی نهج امامان، علما، تألیفات و مکاتبات و نیز بیانات و موضع‌گیری‌هایی باشد که مورد اجماع و اتفاق همه علمای دعوت است.

(۱) - سند حدیث قبلاً ارائه گردیده است.

۳- بر پایه افترا و شایعات و ادعاهای مخالفان و بدون اطمینان از صحت آنها، حکم صادر نشود، زیرا دعوت خود دارای موجودیت و واقعیتی عینی و علنی است و علما، پیروان، حکومت، جامعه و آثار علمی و عملی دارد. و این اقتضا می‌کند که درباره هر سخن، عمل یا موضعی که بدان نسبت می‌دهند، اطمینان کامل حاصل شود. چه بسا که بسیاری از این نسبت‌ها، پس از انجام تحقیق، ثابت نشوند و مواردی که ثابت شده کردار و گفتارشان بوده، چه بسا حق باشند و اگر خطا باشد عذری و توجیهی شرعی مانند خطا اجتهادی داشته باشند.

۴- برای داوری درباره دعوت نباید تنها از یک زاویه به آن نگریست، بلکه نگاه به آن باید تمام زوایا و جوانب اعتقادی، قولی و عملی آن را در بر بگیرد. همچنین نباید از روی رفتارها و عملکردهای فردی و موضع‌گیری‌های استثنایی یا لغزش‌های عارضی در مورد کل دعوت قضاوت کرد، زیرا که ملاک اصول و روش است، نه استثناءها و موارد جزئی.

۵- بر پایه اقوال و افعال حاشیه‌ای آنان حکم نشود، مگر زمانی که با دلیل قطعی ثابت شود که آن امور جنبی لازمه و جزء لاینفک آن اقوال و افعال هستند.

۶- بایستی به دفاعیات دعوت از اصول و عملکرد خود نیز نگریسته شود. چرا که دعوت از اصول، امام، حکومت، علما و پیروان و طرفداران خود همواره دفاع علمی و منطقی کرده است و از میان علمای منصف و سایر افراد نیز بوده‌اند کسانی که با دلیل و برهان و حجت، به دفاع از دعوت پرداخته‌اند.

۷- شهادت سایر اصناف و طیف‌ها - از مسلمان و غیرمسلمان - در حقانیت دعوت نیز معتبر و بسیار است و شامل شهادت شمار زیادی از علما، اندیشمندان، ادبا، سیاستمداران و امثال آنان از طوایف و ملت‌های مختلف می‌شود.

۸- اینطور نیست که هر اختلافی که بین دو طرف نزاع از اهل دعوت و مخالفان‌شان - یا بین غیر آنان - به وجود می‌آید، ادعای یک طرف لزوماً معتبر یا از جنبه شرعی و عقلی قابل استناد و اعتنا باشد. بلکه ملاک و معیار اعتبار، اصول و

قواعد شرعی استنباط شده از ادله شرعی (وحی معصوم) و براهین عقلی متفق علیه نزد عقلا می‌باشد، و این معیار تنها با معیار قرار دادن کتاب خدا و سنت صحیح و بر اساس شیوه‌ی سلف صالح در دریافت و استدلال علمی تحقق می‌یابد.

۹- بر ناقد دعوت اصلاحی لازم است به این واقعیت توجه داشته باشد که، دعوت همزمان با پیدایش آن با امراض مزمن، معضلات بزرگ و دردهای صعب‌العلاجی در امت مواجه بود که اصلاح و درمان آنها نیاز به امکانات تبلیغاتی قوی، همت‌هایی بلند، روشی فراگیر و تحولی ریشه‌ای (احیای دوباره سنت و پیکار با بدعت‌ها و مظاهر آن) داشت. در حقیقت دعوت با بدعت‌چی‌های قدرتمندی در پیکر اسلام مواجه بود. فرقه‌هایی مانند: (غلات) تصوف و تشیع و مظاهری مانند قبرپرستی، فرقه‌گرایی، فلسفه‌های مادی، نژادپرستی، قبیله‌گرایی، آداب و رسوم بی‌پایه، جاه‌طلبی‌ها و شهوات و شبهات و دین‌گریزی. از این جهت، عکس‌العمل‌ها، تهدیدها و افتراءات علیه دعوت نیز به همین نسبت قوی و شدید بود.

۱۰- محقق منصف نیز شایسته است توجه داشته باشد که، دعوت مورد ستم‌های بزرگی قرار گرفته است. ابتدا دروغ و بهتان، دشمنی ظالمانه و سخنان و تبلیغاتی شرمانه، سپس تحریم دینی، اقتصادی و سیاسی از سوی دشمنان دور و نزدیک تا آنجا که کارشان به جلوگیری از حج پیروان دعوت، جلوگیری از تبلیغ دعوت و انجام شعایر دینی و حتی کشتن مبلغان و حبس و تبعید آنان کشید، و فراتر هم رفت؛ چنانکه سپاهیان فراوانی جهت جنگیدن با اهل دعوت در خانه و کاشانه اصلی‌شان (نجد) بسیج گردید.

۱۱- بیشترین تهمت‌هایی که از طرف دشمنان دعوت و جاهلان به حقیقت آن بدان نسبت داده می‌شود، با تحقیق علمی بی‌طرفانه (به راحتی) قابل رد است، و چون دعوت را از آن افتراها مبرا می‌دانیم، در مقابل به این واقعیت نیز پی می‌بریم که، اکثر این تهمت‌ها در مورد خود دشمنان مصداق واقعیت عینی بیشتری دارد.

به عبارت دیگر تکفیر، سخت‌گیری و جنگ‌طلبی، کم‌توجهی به حقوق پیامبر

و اهانت به اولیاء، ناصبی‌گری و رافضی‌گری، تجسیم، تجاوز و ظلم، دروغ و بهتان، عداوت و گمراه‌سازی همه این موارد از فرقه‌ها و طوایف و اصناف مختلف منسوب به دشمنان و اهل بدعت و تفرقه‌جوی دعوت سر زده و مشاهده شده است.

۱۲- در روش و سیره علمی و عملی امام دعوت و تألیفات و اقدامات ایشان و نیز در سیره و آثار دانشمندان، دولتمردان و طرفداران دعوت و در خود دین، شواهد و دلایل کافی برای ابطال ادعاها و شبهات دشمنان و کشف دروغ بودن افتراهایشان وجود دارد.

آنچه این حقیقت را تأیید می‌کند این است که، هر کس در افتراهای دشمنان تأمل بکند درمی‌یابد که با وجود دسترسی به آنان کتب و رسائل دعوت، در طرح این افتراوات از هیچ دلیل و نقل قول مستند و صحیحی استفاده ننموده‌اند و نهایت استنادشان به عباراتی مانند: گفته شده، می‌گویند و گفته می‌شود، بوده و هست. در مقابل می‌بینیم که هر ادعا، افترا و بهتانی که درباره دعوت و امام و اهل آن گفته شده، از طرف خود امام، علمای دعوت و یاران او و سایر افراد منصف پاسخ داده شده است.

کتاب‌ها، رساله‌ها، نامه‌ها، مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و سایر آثار دعوت همه چاپ و منتشر شده است. تألیفات نویسندگان و مؤلفان بی‌طرف و مقالات آنان نیز به وفور در دسترس همگان است. مواردی نقل قول که مخالفان از علمای دعوت کرده‌اند - که بسیار اندک است - البته از آفات اشتباه و انحراف در استدلال خالی نیست؛ آفاتی. مانند: حذف و تحریف، نقص در نقل یا حکم، بحث‌های بیهوده، متهم نمودن نیت یا الزام امور غیرلازم و مواردی از این قبیل که اصولاً روش مخالفین بدعتگر و دنیاپرست دعوت، سرشار از چنین اموری است.

- بازبینی و تأملی کوتاه.

با این وجود باید اعتراف کنیم که گاهی، بروز بعضی خطاها، زیاده‌روی‌ها و لغزش‌ها از عده‌ای از منتسبین به دعوت - همانگونه که چند بار ذکر کردم اعمال بشر از آنها مصون نیست - موجود است. زیرا کسی جز پیامبر معصوم نیست

(و کمال از آن خداوند سبحان است و بس). اما این اشتباهات نماینده آن راهی نیست که دعوت بر آن گام برمی‌دارد. راه دعوت راه اسلام و سنت است. و اسلام و سنت در کنار هم همان دین خداوند هستند که از هیچ جهتی باطل بدان راهی ندارد. بدیهی است که حکم و داوری به نفع یا بر ضد هر امت، اندیشه و یا نظامی، تنها از طریق تأمل در اصول و قواعد، روشها، سامانه‌ها و مجموعه اوضاعی که متعلقان آن امت یا نظام در آن زندگی می‌کنند، میسر و ممکن است، نه از خلال برخی اقوال و اعمال نادر یا احکامی که از اصل نظام خارج و مستثنی شده است.

موضوع چهارم**چند نمونه از افترا و اتهام‌ها**

- نمونه نخست و یادداشتی بر آن.
- پاسخ امام و پسر ایشان عبدالله به این افتراها و امثال آنها.
- نمونه دوم و یادداشتی بر آن.
- تأملی پیرامون این افترا و اتهام‌ها.

نمونه نخست و پاسخ آن

خطرناک‌ترین و مهم‌ترین اقدامی که در اوایل کار دعوت برای برانگیختن جهان اسلام بر ضد دعوت و امام و یاران او صورت گرفت نامه‌ای بود که از طرف سلیمان بن محمد بن سحیم، به صورت تلگراف فوری برای بسیاری از علمای جهان اسلام فرستاده شد، متن نامه از این قرار بود:

«از فقیر الی الله تعالی، سلیمان بن محمد بن سحیم، به یک یک علمای مسلمین و خدمتگزاران شریعت سیدالمرسلین مبعوث برای هدایت مردمان پیشین و آخرین. سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، أما بعد:

به اطلاع می‌رساند که چندی است از سرزمین ما مردی بدعتگر و نادان. گمراه‌گر و گمراه برخاسته که از سرمایه علم و تقوا چیزی ندارد^(۱)؛ اموری زشت و اقداماتی ناروا از او سر زده که خبر آن به گوش همگان رسیده و برخی دیگر هنوز از مناطق اطراف ما فراتر نرفته است^(۲). لذا خواستیم برخی از آن‌ها را به علمای مسلمانان و وارثان سید مرسلین اطلاع دهیم تا به سان بازهای تیزپرواز این بدعتگر را که همچون پرنده ضعیفی است، شکار کرده و از بدعت، کجروی و جهل و لغزش‌های او مانع شوند^(۳).
 قصد ما از این کار دفاع از دین خدا و سنت فرستاده اوست؛ خداوند هم ما و هم شما را از جمله کسانی گرداند که برای خیر و تقوی باهم همکاری می‌کنند.

(۱) - از سیره و احوال امام محمد ثابت گردید که؛ وی پیرو سنت بوده نه بدعتگر، عالم است نه جاهل، هدایت یافته و دعوتگر به هدایت است نه گمراه و گمراه‌کننده و وی اهل علم و تقوا بوده است.

(۲) - نیک در این کلمات خوف‌انگیز و گمراه‌کننده و دشمن‌ساز تأمل کنید که تنها به این علت گفته شده که شیخ خواستار توحید و ترک بدعت‌ها و برپایی حدود الهی و نبی از منکرات شده بود و با دلیل فتوا علیه اموری نامألوف صادر نموده بود.

(۳) - یک بار دیگر در شیوه دشمن‌سازی نویسنده بنگرید.

یکی از نمونه‌های بدعت و گمراهی او این که: به محل قبر شهدای اصحاب پیامبر خدا (زید بن خطاب و یاران او) در جُبَّیله رفته و قبور آنان را خراب و با خاک یکسان کرده است! به خاطر آنکه قبور آنان از آنجا که حفر زمین برای اجسادشان امکان نداشته، از سنگ بنا شده، سپس به دور قبور به ارتفاع یک ذرع سنگ چیده‌اند، تا مانع عبور رهگذران و حیوانات باشد، اما آنان به خالد و اصحاب رسول خدا بی حرمتی کرده‌اند^(۱). همچنین به مسجدی در همان ناحیه رفته و آن را ویران کرده و برای این کار خود هیچ دلیل شرعی جز پیروی از هوای نفس نداشته‌اند^(۲).

اقدام بدعتی دیگر آنان در مورد کتاب «دلایل الخیرات» است که به خاطر گفتن «سید و مولای ما» خطاب به رسول خدا آن را آتش زده‌اند و کتاب «روض الریاحین» را نیز به همین صورت سوزانده و گفت‌اند: این روض الشیاطین است نه روض الریاحین^(۳).

نمونه دیگر سخنی است از او که: اگر بر حجره پیامبر دست بیابم حتماً آن را خراب می‌کنم و اگر به خانه کعبه دسترسی داشتم، میزاب (ناودان) آن را برداشته و به جای آن میزابی چوبی می‌گذاشتم^(۴).

(۱) - امام تنها مبادرت به انهدام گنبدها و بناهای روی قبور نمود و در اجرای فرمان پیامبر ص مبنی بر صاف کردن هر قبر مشرفی (مرتفع)، بیشتر از حد تعیین شده در حدیث، از خاک قبرها بر نداشته است.

(۲) - آن مسجد، مسجد ضراری بود که در آن بدعت‌گری‌ها می‌شد و در اطراف آن انواع منکرات و کلاهبرداری‌ها و مال مردم مسکین خوردن‌ها انجام می‌گرفت، هیچ عقلی نمی‌پذیرد که امام سنت در زمان خویش اقدام به ویران نمودن مسجد کند. بلکه او فقط بدعت‌ها را از میان می‌برد. اگر هم آن را ویران کند بدون علت شرعی چنان نمی‌کند چرا که وی نه جاهل است و نه ظالم و نه بدعت‌گر. پیامبر نیز زمانی مسجد ضرار را ویران ساخته بود.

(۳) - همه این امور قبلاً توسط خود شیخ رد شده و در مورد او به اثبات نرسیده است. ان‌شاءالله در ادامه مباحث به رد و تکذیب این بهتان‌ها و اکاذیب خواهیم پرداخت.

(۴) - همه این امور قبلاً توسط خود شیخ رد شده و در مورد او به اثبات نرسیده است. ان‌شاءالله در ادامه مباحث به رد و تکذیب این بهتان‌ها و اکاذیب خواهیم پرداخت.

آیا او این فرموده خداوند متعال را نشینده است که فرمود: ﴿وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْبِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (الحج: ۳۲). «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست».

و در جمله‌ای دیگر گفته است: مردم از ششصد سال پیش به این طرف همه در گمراهی‌اند و مؤید این حرف نامه‌ای است که برای من فرستاده که: اقرار کنید شما همگی قبل از من جاهل و گمراهید^(۱).

یکی از بزرگترین آن انحرافات این است که او هر کس را که با تمام گفته‌های او موافق نبوده و شهادت به حق بودن آن ندهد، با قطعیت کافر می‌داند، و به هر کس را که با او موافق بوده و تمام بیاناتش را تأیید کند: موحد می‌شمارد هرچند که آن فرد فاسق یا اهل جنگ و جدل باشد^(۲).

با این سخنان روشن می‌شود که او مردم را به توحید خودش دعوت می‌کند، نه به توحید خداوند^(۳).

مورد دیگر این است که وی (محمد بن عبدالوهاب) همراه یکی از مبلغانش نامه‌ای با خط خویش برای ما فرستاده و در آن به خداوند سوگند یاد کرده که این علم و اعتقاد کنونی‌اش را مشایخی که استاد او بوده‌اند به او نیاموخته‌اند - اگر راست

(۱) - همه این امور قبلاً توسط خود شیخ رد شده و در مورد او به اثبات نرسیده است. ان‌شاءالله در ادامه مباحث به رد و تکذیب این بهتان‌ها و اکاذیب خواهیم پرداخت.

(۲) - همه این امور قبلاً توسط خود شیخ رد شده و در مورد او به اثبات نرسیده است. ان‌شاءالله در ادامه مباحث به رد و تکذیب این بهتان‌ها و اکاذیب خواهیم پرداخت.

(۳) - این افترائی کاملاً بی‌اساس است. چرا که مشهورترین دعوت شیخ به سوی اخلاص در توحید و عبادت برای خداوند بوده است و بس و این به اجماع همه مردم بزرگ‌ترین دغدغه او بوده و برجسته‌ترین مسأله مورد خشم دشمنان مدافع شرک و بدعت و اهل اینگونه امور، می‌باشد. پس چگونه گفته می‌شود که او دعوت به توحید خویش می‌نماید.

بگوید: یعنی مشایخی اصلاً نداشته - پدرش و اهل «عارض»^(۱) نیز به او یاد نداده‌اند. خیلی عجیب است! اگر معلومات خود را از استادانش یاد نگرفته و از پدر یا اهل محل خویش نیز نیاموخته؟ پس علمش را از کجا گرفته؟ آیا به او وحی شده؟ یا آن را در خواب دیده؟ یا اینکه شیطان به او آموخته است؟ در واقع او با این ادعایش همه اهل عارض را کوچک شمرده است^(۲).

او عامل بدعتها و ضلالت‌های دیگری است از این قرار:

- با قطعیت حکم تکفیر ابن فارض و ابن عربی را صادر نموده^(۳).
- به تکفیر سادات اهل بیت پیامبر که نزد ما هستند قایل است به این دلیل که آنان ندورات می‌گیرند و از نظر او هر کس شهادت به کفر آنان ندهد، خود کافر است^(۴).
- این سخن از او به اثبات رسیده که چون به او یادآور شده‌اند: اختلاف امامان رحمت است؛ در جواب گفته است: اختلافشان نعمت (مصیبت) است نه رحمت^(۵).
- درآمد حاصل از وقف را با قطعیت حرام می‌داند و روایات نقل شده از پیامبر ص و اصحاب او را که نشان می‌دهد آنان وقف می‌کرده‌اند، تکذیب می‌کند^(۶).
- «جعل» بر حج را باطل می‌داند^(۷).

(۱) - «العارض» یا عارض، منطقه‌ای در ناحیه نجد عربستان می‌باشد. (مترجم).

(۲) - این از باب تحریف و قلب حقیقت است. چرا که شیخ چنین ادعایی نکرده است بلکه فقط بیان حال مقلدینی نموده که دینشان را بدون بصیرت از آباء و اجداد خود گرفته‌اند. سایر افراد منظور نظر شیخ، تعدادی از علمایی است که با دعوت توحید به مبارزه برخاستند و بعضی از آنان که چون معنای لا إله إلا الله را درک نکرده‌اند خواندن غیرخدا و اموری از این قبیل را توسل شرعی و صحیح می‌دانند.

(۳) - این ادعا را خود شیخ در نامه‌هایشان رد کرده‌اند.

(۴) - هر دو کذب هستند و از شیخ به ثبوت نرسیده‌اند.

(۵) - هر دو کذب هستند و از شیخ به ثبوت نرسیده‌اند.

(۶) - نه به صورت مطلق؛ شیخ فقط برخی از اشکال وقف را که حاوی ظلم و اجحاف است، رد کرده است.

(۷) - از او به اثبات نرسیده. منظور از «جعل» مال یا دستمزدی است که معمولاً از حاجیان گرفته می‌شود.

(مترجم).

- دعا کردن برای پادشاه را در خطبه انجام نمی‌دهد و می‌گوید: سلطان فاسق است و دعا و تمجید برای او روا نیست^(۱).

- گفته است: صلوات فرستادن بر رسول خدا در روز و شب جمعه بدعت و ضالّتی است که انجام‌دهنده آن را روانه آتش می‌سازد^(۲).

- می‌گوید: وجوهی که قاضیان گرفته و می‌گیرند - هرچند که قضاوت عادلانه‌ای بین دو طرف کرده باشند و دستمزد نداشته و بیت‌المال نداشته باشند تا دستمزد بگیرند - به قطع و یقین رشوه است^(۳). و این برخلاف تعریف مورد استناد همه امت است که: رشوه عبارتست از هر چیزی که برای ابطال حقی یا إحقاق باطلی گرفته می‌شود و قاضی حق دارد به طرفین دعوی بگوید: بدون دستمزد، میان شما قضاوت نمی‌کنم.

- وی با قطع و یقین معتقد به کفر کسانی است که قربانی را به نام کسی و برای خداوند متعال ذبح می‌کنند و در کنار آن دفع شرّ اجنه را نیز نیت می‌کنند. او می‌گوید: این نوع ذبح کفر و گوشت آن حرام است؛ در حالی که اعتقاد علما این است که این کار فقط حکم «منهی عنه» (از آن نهی شده) دارد. و این مسأله در حاشیه «المنتهی» ذکر شده است^(۴).

اکنون - جزاکم الله خیرا - این مسائل را برای عوام بیچاره که به اشتباه افتاده‌اند و

(۱) - از وی به اثبات نرسیده بلکه در نامه‌هایش حتی برای امیران تابع سلطان نیز دعا کرده است و این در نامه‌اش برای اشراف مکه مشهود است.

(۲) - شیخ مشروعیت صلوات فرستادن بر پیامبر ص را هم باور دارد و هم اعلام می‌کند که آن از جمله حقوق واجب بر هر فرد مسلمانی است ولی برخی کارهای بدعتگران همچون اذکار و مراسمات بدعت‌آمیز را جایز نمی‌داند.

(۳) - تا جایی که اطلاع داریم این گفته از امام نیست و خود مسأله هم مورد اختلاف است.

(۴) - بله این که درباره امام گفته، حقیقت دارد و به حکم ادله و اعتقاد سلف صالح صحیح می‌باشد. به زودی ادله امام برای آن ذکر می‌شود.

عقیده صحیح بر آنان مشتبه شده، روشن کنید. و اگر دیدید که اینها صواب است، برای ما هم توضیح دهید تا ما نیز همانها را بپذیریم»^(۱). «و اگر آن سخنان را اشتباه یافتید، او را بخوانید به وی هشدار دهید و ملامتش کنید»^(۲). و خطایش را برای مردم هم تبیین نمایید، زیرا که تعداد زیادی از مردم ما فریب او را خورده‌اند. پس - خدا خیرتان دهد - پیش از اینکه این مسأله در افراد تأثیر دراز مدت بگذارد، جلوش را بگیرید. پاسخ دادن به این مسأله بر هر که از آن اطلاع می‌یابد و حکم خدا و رسولش را می‌داند، لازم است، و به مثابه اظهار حق و افشای باطل می‌باشد»^(۳).

پاسخ امام و فرزندش عبدالله به این افتراها.

حقیقت حال این فرد «ابن سحیم» و امثال وی در نامه ارزشمندی که شیخ محمد از روی خیرخواهی و گله‌مندی و نیز به جهت پاسخگویی به او و افشای تناقض‌گویی و دسیسه‌ای که در کار او علیه دعوت و امام آن هست، برای وی فرستاده، آشکار شده است.

فرازهایی از گفته‌های امام در آن نامه از این قرار است:

«اگر درک و فهم شما به همان اندازه است که در آن «تهمت‌نامه» آمده، برآستی که تبه‌ترین و پایین‌ترین حد فهم را دارید. و اگر می‌خواهی با این حرفها، جماعتی بی‌خبر را به اشتباه بیاندازید، بدان که طرفی برنخواهی بست»^(۴).

سپس با دلسوزی نسبت به افراد بی‌اطلاعی که ابن سحیم قصد منحرف ساختن‌شان را دارد می‌گوید: «مردم گمان می‌کنند که شما از علما و مراجع هستید؛ ولی نه تو و نه پدرت تا امروز معنی (لا إله إلا الله) را نفهمیده‌اید، امیدواریم که خدا هم شما و هم ما را هدایت فرماید».

(۱) - این حرف حقی است اگر بدان پایبند می‌بود.

(۲) - این تحریک و دشمن‌سازی است.

(۳) - تاریخ نجد از ابن غنم (۲/۸۹-۹۱)، تصحیح ناصرالدین الأسد.

(۴) - الدرر السنیه (۳۱/۱۰).

«این عبارت را برای تو کاملاً توضیح می‌دهیم، شاید که در پیشگاه خدا توبه کنی و به اذن خدا به دین اسلام داخل شوی»^(۱).

سپس می‌گوید: «توضیح این عبارت مهم چند وجه دارد: وجه اول: اینکه شما اقرار می‌کنید که آنچه از سخنان و عملکرد ما به شما خبر داده می‌شود حق است.

سپس [با] شهادت به این «که دین خدا حق است»، تو و پدرت به عنوان دو مجتهد، به عده‌ای از اهل ایمان تهمت و بهتان‌ها و دروغ‌های بزرگ می‌بندید. چگونه خود را مسلمان می‌دانی اما در عین حال تا حد اعلام جنگ با پیروان قرآن و سنت دشمنی می‌نمایی؟!»

وجه دوم: خود می‌گویی که، من معنای توحید را می‌دانم و اقرار داری که هر کس صالحان را واسطه کند، کافر است. از آن طرف مردم درباره‌ات خبر می‌دهند که به مراسم مولودی‌خوانی^(۲) می‌روی و اذکار آن را برای‌شان قرائت می‌کنی و آنان استغاثه‌ها می‌کنند و مشایخ‌شان را می‌خوانند و از ایشان فریادرسی و مدد می‌طلبند. حتی از غذایی که جهت آن مراسم آماده شده، تناول هم می‌کنی. اگر واقعاً اقرار داری که آن مراسم حرام است، پس چگونه باز هم به آنجا می‌روی، با آنان همکاری می‌کنی و در مجلس حرام حاضر می‌شوی؟!»

وجه سوم: اینکه آویختن دعای چشم‌زخم به تصریح پیامبر خدا از موارد شرک^(۳) است. مؤلف «الإقناع» نیز بحث استفاده از چشم‌زخم را در آغاز موضوع

(۱) - الدرر السنیه (۳۱/۱۰).

(۲) - مولودی‌خوانی بدعت است.

(۳) - مقصود وی فرموده پیامبر در این حدیث است که: «هرکس دعای چشم‌زخم بیاویزد، شرک ورزیده است». (مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةَ فَقَدْ أَشْرَكَ)، به روایت امام احمد (۱۵۴/۴) از حدیث عقبه بن عامر، راویان آن ثقة‌اند. ر. ک: فتح‌المجید، ص (۱۰۲).

جناز آورده است. در حالی که تو دعا می‌نویسی و در ازای آن مبلغی هم می‌گیری. چنانکه دعایی برای حامله شدن زنی نوشته و شرط کردی که دو شتر به شما به عنوان دستمزد بدهند، چطور ادعای معرفت توحید را می‌کنی و این کارها را هم انجام می‌هی؟ اگر این موارد منکر شوی، بدان که مردم حاضرند علیه تو شهادت بدهند.

وجه چهارم: شما در دعاهای چشم‌زخم طلسم هم می‌نویسی و در کتاب الإقناع ذکر شده که این کار نوعی سحر است و انجام‌دهنده آن کافر محسوب می‌شود. پس چطور توحید را فهمیده‌ای در حالی که طلسم می‌نویسی؟ نمی‌توانی انکار کنی چون دستخط شما موجود است.

وجه پنجم: بسیاری از مردم در گذشته طاغوت و بت‌های جاندار و بیجان را پرستیده‌اند و این پرستش همه جا را فرا گرفته است. آنان به این شکلی که شما معترف به شرک بودن آن هستید، طواغیت را به کمک می‌خوانند و از آنها حاجت می‌طلبند و واسطه‌شان می‌کنند. شما و پدرت می‌گویید این را می‌دانستیم، ولی آنان چیزی از ما در خصوص حکم آن کار نپرسیده‌اند، اگر اطلاع داشتید، چگونه برای خود جایز دیدید که مردم را به همان حال رها کرده و آنان را نصیحت و اندرز نکنید ولو اینکه از شما سؤالی هم نکنند؟!

وجه ششم: زمانی که ما پرستش غیرخدا را مردود و محکوم کردیم شما در مخالفت و عداوت با این کار ما زیاده‌روی کردید و آن را مذهب پنجم دانسته، باطل اعلام نمودید، اگر انکار کنید مردم درباره این کار شما شهادت خواهند داد. چرا که شما علناً این ادعاها را مطرح می‌کنید. پس چطور باز هم می‌گویید آن کارها کفر بوده است، ولی مردم درباره آن چیزی از ما نپرسیده‌اند؟ اما اگر کسی بیاید و توحید خالص را بر مردم عرضه کند، داد شما در می‌آید که او دین را تغییر داده و مذهب پنجمی آورده است. اگر توحید را می‌شناسی و اقرار می‌کنی که این حرف من حق است، پس چرا آن را تغییر دین خدا می‌خوانی؟ و نزد اهل حرمین از ما شکایت می‌کنی؟^(۱)

(۱) - الدرر السنية (۱۰/۳۱-۳۳).

شیخ علاوه بر این در نامه دیگری برای عبدالله بن سحیم، به شبهات و ادعاهای سلیمان بن سحیم پاسخ داده و در آن گفته است:

«از محمد بن عبدالوهاب به عبدالله بن سحیم و بعد: نوشته‌ات را دریافت نمودیم و آنچه را که به تو اطلاع داده و شما ذکر کرده بودی، خواندیم. بر تو پوشیده نماند که همه آن «مسائلی که می‌گویی به تو خبر داده‌اند، جملگی که بیست و چهار مسأله است در کتاب مستقلی گنجانده شده، تعدادی از آنها حقیقت دارد، اما بعضی دیگر از آنها دروغ و بهتان است.»

پیش از صحبت در این باره یادآوری یک اصل ضروری است: و آن اینکه اگر اهل علم اختلاف پیدا نمایند یا جاهلان نزاع کنند یا کسانی مثل من و شما در مسأله‌ای اختلاف نظر پیدا کنیم، آیا برای یک مسلمان تبعیت از فرمان خدا و پیامبر او و اهل علم واجب است؟ یا پیروی از رسوم و عادت مردم اهل آن زمانی که در آن هستیم؟ هرچند آن عادت با نظرات علما در کتابهای آنان در تعارض باشد؟

این نکته واضح را فقط از این جهت ذکر کردم که، بعضی از مسائلی که بدان اشاره شده بود را بنده قبلاً گفته بودم و همه آنها با نظرات علمای، حنابله و علمای دیگر مطابقت و موافقت داشته‌اند. ولی همین مسائل با عادات و عرفی که مردم در آن بار آمده‌اند در تناقض و تضاد بود. به همین به علت مخالفت با عرف بود که آنان بر من ایراد گرفتند و الا همه ایشان همین مسائل را به عینه در کتاب‌هایشان یافته‌اند و حتی بدان اقرار کرده و شهادت داده‌اند که سخن من صحیح است؛ اما مع الأسف دچار درد آن کسانی شده‌اند که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (البقره: ۸۹). «و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.»

این آن وضعی است که ما در آن هستیم. آن کسی که برای شما نامه فرستاده ابن سحیم است. من همه این مسائل را در گذشته برای او تبیین کرده بودم و او به آنها

اقرار کرده بود که دستخط نامه‌های متعدد او در این زمینه را هم در اختیار داریم و او سال‌های زیادی بر همین عقیده بود، ولی آخر الامر به دلایلی که عمده‌ترین آنها میل به سرپیچی فرمان خداوند است، از عقیده‌اش برگشت و خداوند از فضل خود هر بنده‌ای از بندگانش که بخواهد هدایت را ارزانی می‌دارد.

توضیح مسأله این است که، عامه مردم به او و امثال او گفتند: اگر این حق است پس به چه دلیل ما را از پرستش (شمسان) و مانند آن نهی نکردید؟ عذر آوردند که: شما از ما سؤال نکردید! گفتند اگر عذر شما برای این مسأله سؤال نکردن ماست، بگویید چگونه ما در حضور شما به خدا شرک می‌ورزیدیم و شما ما را اندرز و نصیحتی نکردید؟ چنین بود که پی بردند که در این مورد حق با مردم و عیب و نقص از جانب خودشان است. همچنین وقتی که از اموری چون حرام‌خواری و رشوه‌گیری آنان ایراد گرفتیم، (این شخص) شروع به طرح ادعاها و بهتان‌های دروغین نزد شما و دیگران نمود. اما خداوند یاریگر دین خویش است هرچند مشرکان را گران آید.

مخالفت با عرف نه تنها بر مردم عادی بلکه برای علما نیز سخت است. در این باره تنها یک مسأله را به عنوان مثال برای شما ذکر می‌کنم و آن مسأله استنجا (طهارت) با سنگریزه است. در این مورد استفاده از سه عدد سنگریزه (غیر از استخوان و سرگین) با وجود دسترسی به آب از نظر امامان چهارگانه و دیگر ائمه کفایت می‌کند و این مسأله مورد اجماع همه امت است و هیچ اختلافی بر سر آن نیست. با این وجود اگر چنانچه کسی آنرا انجام دهد گویی که کار بسیار هولناکی انجام داده باشد، همه را از اقتدا کردن به او در نماز نهی کرده و با وجود اقرارشان به مسأله استنجا، وی را متهم به بدعت می‌کنند، فقط بخاطر اینکه چنین کسی مخالف عرف عمل کرده است.

حال که این مسأله روشن شد، به مسائل مطرح شده درباره خودمان می‌پردازم: برخی از آن مسائل که آشکارا بهتان و دروغ است، موارد ذیل هستند:

وی گفته است که گویا من:

- کتاب های مذاهب را باطل و بی اعتبار می دانم.
- می گویم مردم از ششصد سال پیش به این سو در گمراهی اند.
- مدعی اجتهاد هستم.
- از کسی تقلید نمی کنم.
- گفته ام: اختلاف علما مصیبت است.
- متوسلین به صالحان را تکفیر می کنم.
- بوصیری را به ای سبب این که گفته «یا اکرم الخلق...» کافر می دانم.
- گفته ام: اگر بر حجره پیامبر دسترسی داشتم حتماً ویرانش می کردم. و اگر قدرت آن را پیدا می کردم حتماً میزاب کعبه را برداشته و به جای آن میزابی چوبی می گذاشتم.
- زیارت قبر پیامبر را جایز نمی شمارم.
- زیارت قبر والدین و سایر افراد را غیر شرعی می دانم.
- کسی را که به غیر نام خداوند سوگند بخورد تکفیر می کنم.

جواب من به این دوازده مسأله این است که بگویم: ﴿سُبْحٰنَكَ هَذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾

﴿۱۱﴾ (النور: ۱۶). پیش از این نیز کسانی بودند که به پیامبر این بُهتان را زدند که او به عیسی بن مریم و صالحان ناسزا می گوید «حتی به چنان گمراهی گرفتار شدند که» به پیامبر تهمت زدند که بر این باور است فرشتگان، عیسی و عَزْرِیر اهل دوزخ اند، تا خدا این آیه را نازل فرمود: ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنٰى اُولٰٓئِكَ عَنَّا مُبْعَدُوْنَ﴾ ﴿۱۰۱﴾ (الانبیاء: ۱۰۱). «(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن (دوزخ) دور نگاهداشته می شوند».

اما سایر مسائل که من گفته ام: انسان تا زمانی که معنای لا إله إلا الله را نداند ایمانش کامل نمی گردد. و اینکه من حاضر م معنای آن را برای هر کس که بخواهد تبیین کنم. و

اینکه گفته‌ام سر اصلی همه انحراف‌های اعتقادی در عدم معرفت معنی «إله» است. یا اینکه حکم به کافر بودن نذرکننده‌ای می‌دهم که برای تقرب به غیر خدا نذر کرده باشد. و اینکه قربانی کردن برای جن‌ها کفر و گوشت آن حرام است، چون برای جن‌ها قربانی کرده هرچند نام خدا را هنگام قربانی کردن به زبان آورده باشد.

این‌ها پنج مورد هستند که همه آنها حق و حکم شرعی‌اند و من قائل به آنها هستم و سخن را از آن‌ها آغاز می‌کنیم چون أم‌المسائل‌اند. پیش از آن معنای لا إله إلا الله را توضیح می‌دهم و می‌گویم:

توحید (یکتاپرستی) دو نوع است: توحید ربوبیت و آن اینکه: خداوند سبحان در آفرینش و تدبیر تنها و مستقل از فرشتگان و انبیاء و غیر آنان کرده و عمل می‌کند و این حقیقتی است که چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست و هیچ کس تا به آن ایمان نیاورد داخل در اسلام نخواهد شد و اکثریت مردمان بدان اقرار دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَنْقَوْنَ ﴿۳۱﴾﴾ (یونس: ۳۱). «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا»، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)».

اما آن توحیدی که با علم و اعتقاد به آن انسان داخل اسلام می‌شود، «توحید الوهیت» است و آن عبارتست از اینکه: انسان تنها خداوند را پرستش کند و بس، نه فرشته مقربی را و نه هیچ نبی فرستاده‌ای را. زیرا پیامبر در حالی مبعوث شد که مردم دوره جاهلیت چیزهایی را همراه با خدا می‌پرستیدند؛ بعضی از آنان بت پرست بودند و برخی عیسی مسیح را و برخی دیگر فرشتگان را پرستش می‌کردند. پیامبر آنان را از این کارها نهی فرمود و به آنان خبر داد که خداوند وی را فرستاده تا تنها او پرستش شود و احدی به جز او چه از فرشتگان و چه از انبیاء، خوانده نشود. پس

کسانی که از پیامبر پیروی کرده و خدا را به یگانگی پرستیدند، آنانی بودند که لا إله إلا الله شهادت دادند. اما آن دسته‌ای که از دستور او سرپیچی کرده و عیسی و فرشتگان را به یاری خواندند و به آنان پناه جستند، کسانی بودند که با وجود اقرارشان به اینکه تنها خداست که آفریننده و روزی‌دهنده است باز هم در عمل معنای لا إله إلا الله را انکار می‌کردند.

البته این عبارت به شرح مبسوطی نیاز دارد، اما چکیده‌ای که گفته شد مورد اجماع علماست. سرانجام این پیشگویی پیامبر درباره امت خود به واقعیت پیوست که فرموده بود: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوًا الْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»^(۱). (روزگاری حتماً از سنت‌های مردمان قبل از خودتان مو به مو تبعیت خواهید کرد، چنانکه اگر آنان داخل سوراخ سوسماری بروند، شما هم حتماً داخل آن می‌روید).

گذشتگانی که خدا هم درباره‌شان فرموده بود: ﴿أَتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَتَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبه: ۳۱).

«(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند». در نتیجه چنان شد که جماعتی از مردم گمراه هنگام گرفتاری و آسودگی (هر دو) اقدام به فراخواندن صالحانی مانند عبدالقادر گیلانی، احمد البدوی و عدی بن مسافر و سایر عابدان و صالحان نمودند. اهل علم از هر چهار مذهب و از سایر سرزمین‌ها و کشورها، همه این کارها را تقبیح کرده و آنان را به شدت از انجام آنها برحذر

(۱) - به روایت بخاری شماره ۳۴۵۶ و مسلم ۲۶۶۹ از حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه و عبارت حدیث نزد آن دو به صورت «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِيَسْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ» (مطمئناً سنت‌های مردمان قبل از خود را قدم به قدم و ذرع به ذرع اجرا می‌کنید). ولی لفظ «حَذْوًا الْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ» را احمد در مسند (۴/۱۲۵) تخریج کرده است.

داشتند و هشدارهای فراوان دادند. اما حرکتی در آنان ایجاد نشد، بلکه این بار اصرار بیشتری به انجام آن امور ادامه دادند. اما خود صالحان از این مردمان مستثنی و از کارهایشان مبرا هستند.

اهل علم برای مردم تبیین کردند که، امثال این کارها شرک اکبر است. و تو در نامه‌ات نوشته بودی: برادر! به خدا قسم که ما دلیلی جز از سخنان اهل علم نیاورده‌ایم. من هم می‌گویم: سخنان اهل علم معتبر است، لذا من نیز آنها را برای تو نقل کرده و تو را به آنها توجه می‌دهم. در آنها نیک بیاندیش و لحظاتی به خاطر خدا با خودت و دیگران به بحث و مناظره پرداز، تا ببینی که حق با کیست و دین اسلام امروز غریب‌تر از همیشه است. منظورم آن اسلام خالصی است که به شرک و بدعت آلوده نیست. همان اسلامی که ضد ستم و کفر است.

اگر دریافتی که سخنان من حق نیست، مطابق نظر خود عمل کن و بدان که موضوع، موضوع مهم و شرایط، شرایط سختی است. اگر در مسأله‌ای دچار اشکالی شدی، برای جواب آن به علما و سفر کردن به مغرب چیز بزرگی نیست، و از این سخن خود که قبلاً به من گفته بودی پند بگیر که: این همان حقیقتی است که تردیدی در آن نیست، منتهی ما توانایی تغییر وضع موجود را نداریم و حرفهای خوب دیگری با من داشتی. اما آنگاه که خداوند تو را با شرّ آن آدم نابکار (پسر موسی) امتحان و گرفتار کرد و توانست امور را بر تو مشتبه کند. در نامه‌ای برای اهل وشم^(۱) توحید را به تمسخره گرفت و آن را بدعت دانست و چون از خراسان خارج شد و دین خدا و فرستاده‌اش را به باد ناسزا گرفت، متوجه نادانی و گناه بزرگ او نشدی و گمان کردی که تذکراتم در خصوص او فقط برای اثبات نفس خویش بوده است. البته این صحبت‌های من، تو را تغییر نمی‌دهد ولی خواستم بفهمی که مسأله، مسأله بسیار با اهمیتی است و حتی ممکن است علما نیز در مورد آن اشتباه کنند، چه

(۱) - نامه‌های شخصی (۶۲-۶۶).

برسد به ما و امثال ما.

این در صورتی است که سخن من را حق بدانی، اما اگر بعد از نقل عبارات علما به این نتیجه بررسی که من معنای آنها را نفهمیده‌ام یا آن علما دچار اشتباه شده‌اند و شخصی دیگر از اهل علم به اشتباه آنان پی برده است، پس در آن صورت من را از آن حقیقت آگاه کن تا این شاء الله در مورد باورهایم تجدید نظر کنم»^(۱).

شیخ عبدالله پسر امام محمد نیز بسیاری به این ادعاها پاسخ داده و چنین گفته است:

«اما آنچه را که برای قلب حقایق بر مردم، به دروغ بر ما نسبت می‌دهند، برای مثال گویا ما قرآن را تفسیر به رأی می‌کنیم و بدون مراجعه به شرح احادیث یا نظر عالمی متخصص، از آنها فقط آنچه را موافق فهم و نظر خودمان است، استنباط می‌کنیم.

و اینکه ما با این گفته‌ها از درجه و منزلت نبی‌مان حضرت محمد کاسته‌ایم که: پیامبر استخوانی پوسیده در گور خویش است، و چوبدستی یکی از ما از او سودمندتر است و اینکه زیارت او مستحب نیست و او معنای لا اله الا الله را تا زمانیکه آیه ﴿فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ نازل نشده بود (با وجود مدنی بودن آیه) نمی‌دانست.

همچنین ادعا می‌کنند که ما به اقوال علما استناد نمی‌کنیم و تألیفات اهل مذاهب مختلف (چهارگانه) را به خاطر محتوای حق و باطل بودنشان از بین می‌بریم. و ما را به اعتقاد به «تجسیم» (جسم و هیكل بودن خداوند) متهم می‌کنند. و اینکه ما مردم زمان خود و آنان را که از قرن ششم به این طرف زیسته‌اند، همه را، جز آنان که با ما هم عقیده‌اند، کافر می‌دانیم.

(۱) - منطقه‌ای در نجد.

همچنین این فروع که: ما بیعت هیچ کسی را نمی‌پذیریم مگر بعد از قبولاندن این مسأله به او که قبلاً مشرک بوده است و والدین او نیز در حال شرک به خداوند در گذشته‌اند.

و اینکه ما از صلوات فرستادن بر پیامبر نهی می‌کنیم، زیارت شرعی قبور را مطلقاً حرام می‌دانیم و اینکه هر کس به مسلک ما درآید، همه‌ی تبعات و عواقب اعمال او حتی بدهی‌هایش از دوش او برداشته و ساقط می‌گردد.

و اینکه حقی برای اهل بیت - رضوان الله علیهم - قائل نیستیم و افراد را به ازدواج با همسرانی غیرهمشان خودشان وادار می‌کنیم. و افراد سالمند را که دارای همسران جوان هستند در صورت اقامه دعوا نزد ما مجبور به طلاق همسران‌شان می‌کنیم تا با مردان جوان ازدواج کنند.

هیچ یک از این موارد بویی از حقیقت ندارند و هر کس در مورد هر یک از این خرافات و تهمت‌ها از ما توضیحی بخواهد، پاسخ ما به او این عبارت خواهد بود که: «سبحانک هذا بهتان عظیم» (خداوندا به تو پناه می‌برم که این بهتانی بزرگ است) همچنین هر کس چیزی از این امور را از ما نقل کند یا به ما نسبت دهد، دروغ گفته و بر ما افترا بسته است.

و هر کس حال ما را مشاهده کند و در مجالس ما حضور یابد و درباره ما تحقیق کند، به قطعاً درمی‌یابد که همه اینها را دشمنان دین و هم‌نشینان شیاطین ساخته‌اند و هدف آنان ایجاد نفرت در مردم و دور کردن آنان است از پذیرش توحید خالصانه خداوند متعال در عبادت و ترک انواع مختلف شرک‌ورزی که طبق نص قرآن، نابخشودنی است: ﴿وَيَعْرِفُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (النساء: ۴۸) (و گناهان پایین‌تر از آن (شرک) را می‌بخشد). لذا ما معتقدیم: آن کس که چندین گناه کبیره مختلف مانند: کشتن مسلمان به ناحق، زنا، رباخواری و شراب‌خواری را مرتکب شود و آنها را تکرار هم بکند، چنین کسی مادامی که در تمام عباداتش اصل توحید را رعایت کرده باشد، با ارتکاب آن کارها از دایره اسلام خارج نمی‌شود و عذاب او در دوزخ

جاودانه نخواهد بود.

اعتقاد ما این است که درجه پیامبر ما بالاترین درجه تمام مخلوقات است و وی هم‌اکنون در قبر خویش زندگانی برزخی‌اش را می‌گذراند که از زندگی وصف شده شهدا در قرآن کریم برتر است، زیرا که بدون شک وی از همه آنان برتر است. سلام و صلوات فرستادن مسلمانان بر خویش را می‌شنود و زیارتش پسندیده و مستحب است. ولی نباید جز به قصد زیارت مسجدالنبی و نماز گزاردن در آن بار سفر بسته شود. اما چنانچه در کنار این نیت قصد زیارت قبر پیامبر هم بکنند، اشکالی ندارد و هر کس اوقات گرانبهای خود را صرف اشتغال به سلام و صلوات فرستادن بر وی چنانکه در نصوص آمده، بکند، خوشبختی هر دو جهان را نصیب خویش نموده، و چنانکه در حدیثی از ایشان آمده است، هم و غم و محبت و تبعیت از پیامبر (برای مسلمان) کفایت می‌کند»^(۱).

(۱) - الدرر السنیه (۱/۲۲۹، ۲۳۰).

نمونه دوم:

افتراهای مطرح شده توسط نویسنده کتاب «خلاصه الکلام» و یادداشتی

بر آن

آن افتراها خلاصه شبهات و افتراهایی را که از خارج نجد علیه دعوت و امام آن مطرح شده، در بر می‌گیرد^(۱).

نویسنده کتاب «خلاصه الکلام» در بخش ذکر وقایع سال ۱۲۰۵ هـ که آنرا حدود یک سده بعد از وفات امام محمد بن عبدالوهاب نوشته است^(۲) می‌نویسد: «در همین سال جنگ و درگیری بین مولانا شریف غالب و جماعت وهابیت منسوب به محمد بن عبدالوهاب به خاطر عقیده‌ای که با آن مسلمانان را تکفیر می‌کرد. آغاز شد»^(۳).

شایسته است که پیش از ذکر جنگ و محاربه، به ذکر ابتدای کار و حقیقت حال این جماعت بپردازیم. فتنه این جماعت که یکی از عظیم‌ترین فتنه‌هایی بود که در اسلام برخاست عالمان را سرگردان و ارباب خرد را حیران کرده بود^(۴).

ابتدای ظهور محمد بن عبدالوهاب در سال هزار و صد و چهل و سه بود، اما آوازه آن بعد از سال پنجاه فراگیر شد، یعنی بعد از آنکه آن عقیده منحرف^(۵) را در

(۱) - تمام ادعاها و افترائاتی که مؤلف در اینجا آورده، در مباحث قبلی یا بعدی این کتاب به طور کامل رد و تکذیب شده است. مراجعه شود به فهرست مطالب تا از رد مفصل آنها که غالباً از سوی شخص امام و علما و نویسندگان ارائه شده اطلاع حاصل شود.

(۲) - خلاصه الکلام فی بیان أمراء، البلد الحرام - احمد زینی دحلان، ج ۱، ص (۲۲۷-۲۳۸).

(۳) - این دروغ و بهتان است. شیخ مسلمانان را تکفیر ننمود بلکه به بیان مستدل علل کفر و علائم آن پرداخت. شیخ و علمای دعوت در تبیین این مسأله بیان وافعی دارند.

(۴) - آری، البته فهم هواپرستان و بدعتگران و تفرقه‌جویان. اما اهل سنت بدان شادمان و خوشوقت شدند.

(۵) - چگونه عقیده منحرفش می‌خوانند در حالی که عین سنت پیامبر و عقیده سلف صالح (در جزئیات و کلیات) است. به خدا پناه می‌بریم از انحراف.

سراسر ناحیه نجد و دهات آن ابراز و اعلام کرد.

در همان زمان محمد بن سعود امیر درعیه، شهر مسیلمه کذاب^(۱)، به یاری و نصرت محمد بن عبدالوهاب برخاست و مردم درعیه را به پیروی از عقاید وی واداشت به طوری که همه آنان تابع او شدند. در ادامه بخشی از عقیده‌ی وی که مردم را به پذیرش آن مجبور کرد، می‌آید^(۲).

به تدریج قبایل و طوایف یکی پس از دیگری به او گرویدند، تا آنکه کار او قوت و قدرت یافت و اهل بادیه از او بیمناک شدند. وی به آنان می‌گفت: من شما را فقط به توحید و ترک شرک‌ورزی به خدا فرا می‌خوانم. آنان نیز هر جا می‌رفت با او می‌رفتند و هر چه می‌گفت اطاعت می‌کردند. تا اینکه قلمرو او گسترش یافت^(۳).

در اوایل امرشان - قبل از گسترش قلمرو و پراکنده شدن شرشان - عزم حج خانه خدا کردند و آن در عصر حکومت شریف مسعود بن سعید بن سعد بن زید بود. لذا از وی درخواست دادن اجازه حج کردند^(۴) اما قبل از این درخواست، سی تن از علمای‌شان را با این تصور که خواهند توانست عقاید علمای حرمین را فاسد

(۱) - در شأن کسی که خود را منسوب به علم می‌داند نیست که بر مسلمانی به خاطر عیب فردی دیگر عیب بگیرد. مسیلمه دروغگویی دجال بود و این عیبی را متوجه شهر زادگاه او نمی‌کند. در غیر این صورت ممکن بود بگویند مکه شهر ابوجهل است و مدینه شهر ابن اُبی سلول و یمن سرزمین اُسود کذاب و عمان سرزمین لقیط اُزدی.

(۲) - امیر محمد بن سعود و امام محمد بن عبدالوهاب مردم را به زور و اکراه مجبور به پذیرش دین و حق نکردند (لا إکراه فی الدین) بلکه آنان را وادار به عمل به شریعت الهی و اقامه آن در زندگی (انجام فرایض و حدود و عدالت) کردند. همانطور که خداوند متعال دستور فرموده و پیامبر و اصحاب و سلف امت رفتار کردند. والا حتماً گفته می‌شد که رسول خدا و اصحاب و سلف صالح آن زمان که به جنگ عرب و عجم می‌رفتند قصدشان مجبور کردن آنان به پذیرفتن دین با زور بود تا دین از آن خدا باشد.

(۳) - این حقیقت دارد و برای آنان فضل و منقبت است.

(۴) - و این حق آنان بر همه مسلمانان است.

کرده و به آنان دروغ^(۱) بگویند، روانه کرده بودند. آنان رسماً خواستار دریافت اخذ اجازه ادای حج حتی با پرداخت مبلغی مقرر شدند^(۲).

اهل حرمین شایعاتی در خصوص ظهور آنان در شرق و فاسد بودن اعتقاداتشان شنیده بودند^(۳) ولی از حقیقت کار آنان بی اطلاع بودند، لذا مولانا شریف مسعود به علمای حرمین امر نمود که با علمای فرستاده شده آنان مناظره‌ای بکنند. ایشان هم مناظره کردند^(۴). اما آنان را به سان گورخرانی که از چنگال شیری گریخته باشند، مایه خنده و تمسخر یافتند و چون در عقایدشان نگرستند، آنها را بر عقایدی کفرآمیز یافتند^(۵). پس از آنکه برهان و دلیل بر ایشان اقامه شد، شریف مسعود به قاضی شرع امر نمود حکمی مبنی بر کفر علنی آنان تنظیم کند تا همگان از آن مطلع گردند، لذا دستور داد که آن ملحدان فرومایه را زندانی کنند^(۶). تعدادی از آنان را به

(۱) - این نیز مورد دیگری از قلب حقایق هواپرستان است. شیخ و یاران او دعوت به اصلاح عقاید مسلمانان می کردند، دعوت آنان به سوی توحید خداوند در عبادت، و به سوی سنت و ترک شرک و بدعت بود، چگونگی اینها را افساد و دروغ می نامد.

(۲) - این اعتراف خود اوست به فساد و ظلم و تجاوز اربابان او و به اینکه آنان بودند که به دعوت توحید و اهل آن اعلان جنگ نمودند. اگر این گونه نیست پس چرا مسلمانان را ناچار به پرداخت مبلغی (مانند جزیه) می کنند تا بدانان اجازه ادای حج داده شود؟ و با وجود این نیز به آنان اجازه ادای حق مشروعشان که ادای رکنی از اسلام است، ندادند، پس خرد این قوم کجا رفته بود؟

(۳) - از که شنیده بودند؟ و چه چیزی شنیده بودند؟ از دشمنی کینه توز شنیده بودند و آن سخنانی بود اکثراً دروغ و بهتان و اوهام و داستان‌هایی که پس از تحقیق و تفحص هرگز به اثبات نرسید.

(۴) - در خصوص این مناظره خبر روشنی نیافتم به جز چند اشاره گذرا و نمی دانیم این علمای مناظره کننده چه کسانی بودند؟ شاید طلبه بوده اند یا اگر این روایت درست باشد از اعراب تأثیر گرفته بوده اند.

(۵) - مؤلف موردی از این کفرها ذکر نکرده است، شاید مقصود او خراب کردن گنبدها و دور ریختن بدعت‌ها و امور شرک‌آمیز است، از کلام او در اینجا چنین برمی آید.

(۶) - خوانندگان محترم توجه کننده که یک عالم مکه در زمان خود مخالفان مسلمان خود را «ملحدان فرومایه» خوانده است. و آیا این مناظره علمای حرمین، مناظره سالمی است که عاقبت آن زندانی کردن و به غل و

غل و زنجیر کشیدند و مابقی به درعیه گریختند و همه را از آنچه دیدند باخبر کردند. سپس عصیان و سرکشی آنان بالاتر گرفت و استمرار یافت تا آنکه حکومت شریف مسعود به پایان رسید و پس از او برادرش شریف مساعد بن سعید بر جای او نشست. این جماعت (وهابیت) در عهد شریف مساعد نیز درخواست اجازه حج فرستادند. شریف از دادن اجازه امتناع کرده و آنان را از تحقق آرزوهایشان ناامید ساخت. بعد از اینکه حکومت شریف مساعد نیز به انتهای خود رسید و زمام امور به دست برادر او شریف أحمد بن سعید افتاد، امیر درعیه باز هم گروهی از علمایش را به همان روال نخست به سمت او روانه کرد.

چون علمای مکه این گروه را مورد امتحان قرار دادند، مشاهده کردند که دینی جز آیین زندیقان ندارند^(۱). لذا شریف از پناه دادن آنان در زیر سایه بیت الحرام امتناع کرد و پس از آنکه کافر بودنشان برای علما ثابت شد، همانند شریف سعود، از اعطای اجازه اقامه حج به آنان خودداری نمود^(۲).

= زنجیر کشیدن مخالفان باشد؟

(۱) - چه کسانی آنان را امتحان کرده‌اند؟ دین آنان هم در کتاب‌ها، فتاوا و اعمال و اقوال آنان و در ظاهر زندگانی اجتماعی و سیاسی‌شان کاملاً مشهود و مشهور است و آن دین اسلام و راه سنت و عمل به شریعت خداست. آیا این زندیقان است؟!

(۲) - حکم به تکفیر آنان صادر شد و منع آنان از حج به خاطر این حکم صورت گرفت. و این بهتان و ادعای اهل بدعت را مبنی بر آنکه امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او مردم را تکفیر می‌کنند، به خودشان باز می‌گرداند. نگا: به شرح مفصل آن در مسأله تکفیر از موضوع بعدی.

دلیل عینی ما این که دولت سعودی که حامل پرچم دعوت است، پس از تسخیر حجاز نه در مرحله اول و نه در مرحله اخیر و تا امروز، هرگز مانع مسلمانان - حتی مخالفان سنت - از انجام مناسک حج و زیارت نشده است بلکه همواره با آنان همکاری کرده، و همه نوع تسهیلاتی را علاوه بر امنیت برای آنان فراهم ساخته است. ولی از انجام وظیفه شرعی خویش در ازاله مظاهر شرک و بدعت و منکرات و هر آنچه در شأن مقدسات نیست، نیز غافل نبوده است. امری که سبب شده برخی از بدعتگران خود از آمدن به حج امتناع

پس از به ولایت رسیدن شریف سرور، بار دیگر نمایندگانی فرستاده از وی تقاضای زیارت خانه خدا نمودند. وی به آنان پاسخ داد: اگر می‌خواهید به اینجا بیایید، به ازای هر سال گله‌ای شتر معادل آن مقداری که غیرعرب‌ها می‌پردازند، از شما می‌ستانیم و مبلغی زیاده بر این معادل صد اسب تندرو نیز باید بپردازید. تقدیم این مقدار و اینکه مانند غیرعرب‌ها با ایشان برخورد می‌شد بر آنان گران آمد. لذا در طول حکومت او به طور کلی از گزاردن حج امتناع ورزیدند.^(۱)

بعد از اینکه وی وفات کرد و سیدنا شریف غالب روی کار آمد، باز هم هیأتی برای درخواست اجازه حج فرستادند. او نپذیرفت و آنان را تهدید به تصرف سرزمینشان کرد و البته حرف خویش را عملی هم کرد و در سال ۱۲۰۵هـ لشکری به سوی آنان تجهیز نمود^(۲) و میانشان جنگ‌هایی درگرفت، تا آنکه سرانجام اراده الهی به اجرا درآمد. شرح این جنگ‌ها و غزوات پس از توضیح عقاید منحرف این طایفه که بنیانگذار آن محمد بن عبدالوهاب بود، خواهد آمد^(۳).

محمد بن عبدالوهاب سالها به فعالیت خویش ادامه داد تا آنجا که نزدیک بود از نظریه‌پردازان وقت به حساب آید. ولادت او در سال ۱۱۱۵هـ و وفاتش به سال ۱۲۰۷هـ ق بود. شخصی تاریخ وفاتش را با عبارت ابجدی «بها هلاک الخیث»^(۴)

= ورزند لذا برخلاف زعم آنان حکومت سعودی مانع آنان نشده و نبوده است.

- (۱) - شیخ دحلان و امثال او چه توضیحی برای جزیه گرفتن‌شان از اهل سنت دارند؟
- (۲) - به چه علت بعد از اینکه از آنان تقاضای اجازه حج کردند، به سوی آنان لشکر کشیدند؟ این اعتراف آنان - دشمنان دعوت - است به اینکه خودشان آغازگر جنگ بوده‌اند. در موضوع بعدی به این مسأله بیشتر خواهیم پرداخت.
- (۳) - خواننده عزیز را دعوت می‌کنم به تأملی در عقاید امام محمد و یاران او و نیز در عقاید این شخص پر ادعا و امثال او تا خود ببیند صفت انحراف برای کدامیک برآورده‌تر است؟
- (۴) - دلیلی برای این صفت شنیع جز طلسم و جادو نداشته است. و خدا را شکر می‌گوییم که چشم بصیرتش را از دیدن حقیقت کور کرده است. امام در سال ۱۲۰۶ درگذشت نه در سال ۱۲۰۷. این معماهای ریاضی

ثبت کرده است. پس او نود و دو سال عمر کرده است. وی فرزندان خبیث‌تر^(۱) از خود نیز باقی نهاد که هر یک به تبلیغ دعوت او برخاستند. فرزندان او عبارتند از: عبدالله، حسن، حسین و علی. عبدالله که برادر بزرگ‌تر بود، پس از پدر رهبری دعوت را به عهده گرفت و دو پسر به نام‌های سلیمان و عبدالرحمن از او به جا ماند. سلیمان در کار دعوت تعصب شدیدی داشت. وی در سال ۳۳ بدست ابراهیم پاشا به قتل رسید. او همچنین عبدالرحمن را نیز دستگیر و روانه مصر نمود. وی چند سال در مصر زیست و در همانجا درگذشت. فرزند دیگر محمد بن عبدالوهاب، حسن، نیز پسری به نام عبدالرحمن داشت که طی سالهای حکومت آنان بر مکه، در سمت قضاوت آن شهر بود. این عبدالرحمن عمری طولانی حدود صد سال کرد و از او عبداللطیف باقی مانده است. اما حسین و علی دو پسر دیگر محمد بن عبدالوهاب از هر یک از آن دو فرزندان بسیاری به جا مانده و نسل آنان تا امروز در شهر درعیه باقی است به آنان فرزندان شیخ می‌گویند.

نخستین کسی که به حمایت از محمد بن عبدالوهاب و تبلیغ عقیده او برخاست محمد بن سعود بود چون وی درگذشت پسر او عبدالعزيز و پس از او فرزندش سعود این راه را ادامه دادند.

محمد بن عبدالوهاب ابتدا طلبه علوم دینی بود به مکه و مدینه رفت و آمد بسیار داشت و نزد بسیاری از علمای این دو شهر درس خواند، از جمله علمای مدینه که وی از آنان علم آموخت، شیخ محمد بن سلیمان الکردی مؤلف «حواشی شرح مختصر بافضل» در مذهب شافعی و شیخ محمد حیاہ‌السندی از علمای حنفی بزرگ مدینه را می‌توان نام برد.

= نیز موجب اثبات حق یا رد باطلی نمی‌شود. بلکه راه اثبات حق مراجعه به قرآن و سنت است. اما چون خود را از رد دلیل شرعی عاجز دیده، به طلسم و معما پناه برده است.

(۱) - در این تعبیر تأمل کنید. فالله حسبنا ونعم الوکیل.

این دو شیخ برجسته و سایر استادانی که وی از ایشان تلمذ نمود، نشانه‌های الحاد و گمراهی را در وی به فراست دیده بودند و می‌گفتند: این شخص به زودی گمراه خواهد شد و خدا بوسیله او بسیاری از سیه‌روزان را گمراه خواهد نمود و همینطور هم شد و پیشگویی آنان درباره‌اش بی‌جهت نبود^(۱).

والد ایشان جناب عبدالوهاب نیز که براستی از علمای صالح روزگار بود از آنجا که علایم الحاد را در او دیده بود از وی بسیار بد می‌گفت و پیوسته مردم را از او پرهیز می‌داد^(۲).

همچنین برادر او شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نیز از امور بدعت‌آمیز و گمراه‌کننده و عقاید منحرفی که او بحثش را میان آورده بود، به شدت انتقاد می‌کرد و کتابی در ردّ او تألیف نمود^(۳).

محمد بن عبدالوهاب در همان اوایل کارش حرص و ولع زیادی به مطالعه سرگذشت مدعیان دروغین پیغمبری امثال مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی و طلیحه اسدی^(۴) نشان می‌داد. و در دل خود ادعای نبوت داشت و اگر امکان می‌یافت حتماً آن را اظهار و اعلام می‌کرد^(۵).

وی آن دسته از طرفدارانش را که اهل زادگاهش بودند، انصار و کسانی را که از سایر نواحی به او پیوسته بودند، مهاجرین نامیده بود^(۶).

(۱) - همه اینها بهتان است. از قضا آنچه از شیوخ او مشاهده شده همه اعجاب بوده و تعریف از استعداد، نجابت و شایستگی او و سیرت و زندگی او گواه این حقیقت‌اند.

(۲) - این هم دروغ و بهتان است چرا که پدر ایشان در وی نبوغ و نجابت یافته بود و لذا بسیار به او توجه و عنایت داشت.

(۳) - برادر ایشان سلیمان به سلک یاران دعوت و حامیان برادرش درآمد.

(۴) - این افترائی رسوا شده است و واقعیت آن را تکذیب می‌کند.

(۵) - این از آن یکی هم رسواتر است. چه کسی از درون سینه شیخ و محتوای آن خبر داشته است؟ این را جز علام‌الغیوب کسی نمی‌داند.

(۶) - از این مورد اطلاعی ندارم ولی اگر این کار از روی تیمن به حال پیامبر و اصحابش صورت گرفته

هر بار که مسلمانی حج رفته به او ملحق می‌شد، به او می‌گفت که دوباره حج بگذار! زیرا که حج اول را در زمانی که مشرک بوده‌ای گزارده‌ای، لذا حج تو قبول نیست و وجوب آن از تو ساقط نشده است.

هر گاه که کسی می‌خواست به دین او بگردد، بعد از ادای شهادتین، به وی چنین می‌گفت: گواهی بده که قبلاً کافر بوده‌ای و پدر و مادرت هم هر دو کافر از دنیا رفته‌اند و شهادت بده که فلان و بهمان، سپس از تعدادی از علمای بزرگ و برجسته گذشته را به عنوان اینکه کافر بوده‌اند اسم می‌برد؛ اگر آن فرد شهادت به کفرشان می‌داد، وی را می‌پذیرفت و در غیر این صورت دستور قتلش را صادر می‌کرد^(۱).

همچنین با صراحت حکم به کافر بودن امت از ششصدسال پیش به این طرف می‌داد و هر کس را که از او پیروی نمی‌کرد، حتی اگر از بزرگ‌ترین پارسایان هم بود، تکفیر می‌نمود. وی را مشرک می‌نامید و جان و مالش را مباح می‌دانست. ولی در مقابل، افراد پیرو خود را حتی اگر از فاسق‌ترین مردم هم می‌بودند، مؤمن اعلام می‌کرد^(۲).

وی از پیامبر با عبارات مختلف بدگویی می‌کرد، با این تصور که قصدش حفظ توحید است. از آن جمله می‌گفت: او طارش بوده است. طارش در زبان اهل شرق به معنی شخص یا پیکی است که از طرف قومی به سوی قومی دیگر می‌فرستند. به این معنا که پیامبر تنها حامل تعدادی نامه و نوشته بوده است. یعنی غایت کار او در حد پیکی است که امیر یا کسی دیگر پیامی به وی می‌سپارد تا آن را به جماعتی برساند و خود باز گردد^(۳).

= باشد، اشکالی هم در آن نمی‌بینم.

(۱) - همه این افتراءات را خود شخص امام رد کرده است؛ نگاه کنید: نامه قبلی او در تکذیب ابن سحیم و نیز

نگاه کنید: نامه قبلی پسر او عبدالله و اکثر فصول این کتاب.

(۲) - همه این افتراءات را خود شخص امام رد کرده است؛ نگاه کنید: نامه قبلی او در تکذیب ابن سحیم و نیز

نگاه کنید: نامه قبلی پسر او عبدالله و اکثر فصول این کتاب.

(۳) - این دروغی آشکار است.

مورد دیگر آن بود که می‌گفت: در داستان حدیبیه نظر کردم و دروغ‌هایی چنین و چنان را در آن یافتیم و مواردی شبیه این را مطرح می‌کرد، طوری که پیروان او نیز همین کار را کرده و حرف‌هایی چنین و حتی زشت‌تر از آن بر زبان می‌آوردند و نزد او اظهار می‌کردند، او نیز رضایت نشان می‌داد. تا جایی که یکی از پیروانش در مجلس او می‌گفت: این عصای من از قبر محمد بهتر است، چون با این عصا می‌توان ماری را کشت، اما محمد مرده است و هیچ فایده‌ای از او بر نمی‌آید. پیکی بود که کار خود را انجام داد و رفت^(۱).

یکی از علما می‌گوید: این جادوگر نه تنها از نظر مذاهب چهارگانه بلکه از نظر تمام مسلمانان همه مذاهب کافر می‌باشد^(۲).

از مصادیق دیگر کفر او این بود که از صلوات فرستادن بر پیامبر بیزار بود و از شنیدن آن اذیت می‌شد! لذا از خواندن آن در شب‌های جمعه و در منابر نهی می‌کرد و کسانی را که از این امر سرپیچی می‌کردند، به شدت مجازات می‌نمود. به طوری که حتی اقدام به کشتن مرد نابینای نیکوکار و خوش صدایی کرد که به نهی او از صلوات فرستادن بر پیامبر از بالای مناره مسجد توجهی نکرد، او دستور قتل وی را صادر کرد^(۳).

مدتی بعد گفت: گناه نواختن موسیقی در فاحشه‌خانه کمتر از گناه کسی است که در مناره‌ها با صدای بلند صلوات می‌فرستد. و همواره بر یاران و پیروانش چنین وانمود می‌کرد که این کارها برای حفظ و پاسداری از توحید است. راستی که چه

(۱) - همه این افتراها در حق پیامبر ص دروغ و کذب است. امام تمام زندگی خویش را در راه یاری سنت پیامبر و احیا و اظهار آن و دعوت به سوی آن بخشید. این افترا را به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام که ان‌شاءالله در پی خواهد آمد.

(۲) - آری بدگویی پیامبر کفر است و امام از آن بری است اصولاً دعوت بر پایه تعظیم قدر و منزلت پیامبر و عمل به سنت او و تبلیغ آن تأسیس شده است. مباحث مربوط به رد و تکذیب این افترا در جاهای مختلف این کتاب آورده شده است.

(۳) - این بهتان است و غیرقابل اثبات.

سخن بی‌اساس و چه کار شنیعی!^(۱)

کتاب دلایل‌الخیرات و دیگر صلوات‌نامه‌های پیامبر را در آتش سوزاند و توجیه کرد که اینها بدعت هستند و او می‌خواهد از توحید پاسداری کند^(۲). او پیروانش را از مطالعه بسیاری از کتب فقه و تفسیر و حدیث منع و تعداد زیادی از این کتابها را در آتش سوزاند^(۳). او به هریک از پیروانش اجازه داد تا در حد فهم خود به تفسیر قرآن پردازند. اجازه‌ای که افراد فرومایه از پیروانش را چنان گستاخ کرد که هر یک از آنان حتی اگر آیه‌ای از قرآن را هم حفظ نبود، آن را تفسیر می‌کرد. به عنوان مثال کسی که قرائت نمی‌دانست با آنکه می‌دانست می‌گفت: چیزی از قرآن را برای من بخوان تا آن را برای تو تفسیر کنم و او می‌خواند و این تفسیر می‌کرد. دستور داد که به آنچه از قرآن می‌فهمند، عمل کنند و آن را بر کتب و تألیفات علما ترجیح می‌داد^(۴).

در تکفیر مردم به آیاتی از قرآن که درباره مشرکین نازل شده‌اند، استناد و آنها را بر موحدین حمل کرد. بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر روایتی در وصف خوارج دارد با این مضمون که آنان آیاتی از قرآن را که در حق کفار نازل شده بود گرفته و در حق مؤمنان بکار بردند^(۵). و در روایتی دیگر از ابن عمر در

(۱) - این نیز بهتان و قلب حقیقت است امام در نامه‌هایش به این افتراها پاسخ داده و آنها را رد کرده است.

(۲) - امام این افترا را رد کرده است. هرچند کتاب دلایل‌الخیرات از کتب بدعت‌آمیز و مشبوه بوده در آن حق هم هست ولی مملو از مطالب هم هست. نگا: نامه قبلی امام و سایر مطالب.

(۳) - امام این افترا را نیز رد کرده است. ر. ک: نامه قبلی او و سایر مطالب.

(۴) - این بهتان است و در صورتی که برخی افراد نادان چنین کاری کرده باشند، امام محمد بن عبدالوهاب مانند این شخص در قبال آن سکوت نمی‌کند بلکه از آن نهی می‌کند.

(۵) - به روایت بخاری (۲۸۶/۱۲ فتح) با تعلیق باب: قتل خوارج و ملحدین پس از اقامه حجت بر آنان. حافظ بن حجر گفته است: «طبری در مسند علی از تهذیب‌الآثار، آن را از طریق بکیر بن الأشجیج واصل دانسته و سپس گفته است که سند آن صحیح است».

کتابی غیر از کتاب بخاری از پیامبر روایت شده که فرمود: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي رَجُلٌ مَتَأَوَّلٌ لِلْقُرْآنِ يَضَعُهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ».

(چیزی که در مورد امتم بیش از هر چیز از آن بیم دارم، وجود کسی است که قرآن را تاویل کرده، آیات آن را در جای غیر خودشان به کار می‌برد).

این حدیث و حدیث قبل از آن درباره محمد بن عبدالوهاب و تابعان او جاری و صادق است.^(۱)

یکی دیگر از کارهای محمد بن عبدالوهاب این است که دین تازه‌ای را آورده است؛ چنانکه در گفتار و کردار و احوالش هم نمایان است.^(۲) بدین خاطر از دین پیامبر ما تنها قرآنش را قبول دارد^(۳) و آن را هم تنها در ظاهر پذیرفته است، تا حقیقت کارش بر مردم آشکار نشود و رسوا نگردد. زیرا که او و دنباله روانش قرآن را طبق میل و هوس خویش تاویل می‌کنند نه بر طبق معیارهای پیامبر و اصحاب او و سلف صالح و امامان تفسیر. او به این معیارها اعتقادی ندارند و غیر از قرآن قائل به اعتبار هیچ یک از دیگر منابع اسلامی از احادیث پیامبر و گفته‌های صحابه گرفته تا اقوال تابعین و امامان مجتهد و تفاسیر و شروح آنان بر قرآن و حدیث نیست. وی همچنین اجماع و قیاس صحیح را نیز قبول ندارد.^(۴)

(۱) - این دروغ و بهتان است. شیخ و یارانش از مذهب خوارج مبرا هستند و اصولشان همان اصول سلف

صالح اهل سنت و جماعت می‌باشد. نگاه کنید: تفصیل این مطلب در دو موضوع بعدی.

(۲) - برعکس، اقوال و افعال و احوال او تأیید می‌کنند که وی سنت‌های کمرنگ شده هدایت را احیاء کرد و با بدعت‌ها جنگید و بر راه مستقیم نبوت و سلف صالح گام برداشت.

(۳) - این هم دروغی آشکار است. چرا که امام به قرآن و سنت عمل می‌کند و به سوی آنها فرا می‌خواند. کتابها و رساله‌های وی شاهد و گواه این مدعایند. مؤلف در اینجا یا اطلاع ندارد و یا عمداً دروغ می‌گوید که هر دو حالت دون شأن کسی است که ادعای علم و عقل و مسلمانان می‌کند.

(۴) - همه این ادعاها بی‌اساس است و احوال و کتابها و رساله‌های امام که همه موجود بوده است، گواه نادرستی آنهاست. نگارنده در چند جای این کتاب به تبیین این مسأله پرداخته است.

وی به دروغ و از روی فریبکاری ادعای انتساب به امام احمد رضی الله عنه می نمود در حالی که امام احمد از او بری بود. به همین علت شمار زیادی از علمای معاصر حنابله به پاسخگویی و تکذیب او روی آوردند و در این زمینه رساله‌های فراوانی تألیف کردند. حتی برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب رساله‌ای در مخالفت با او نگاشت^(۱).

عجیب‌تر اینکه او برای مزدوران نادان خود پیغام می فرستاد که برپایه فهم و نظر خودتان اجتهاد کنید و همانگونه که به صلاح دین تشخیص می دهید، حکم کنید و به این کتاب‌ها توجهی نکنید زیرا که آمیخته با حق و باطل اند^(۲).

او تعداد زیادی از عالمان، صالحان و مسلمانان عادی را به قتل رسانید، تنها به این خاطر که با دین ابداعی او موافق نبودند. همچنین او زکات را مطابق میل و خواست خویش تقسیم می کرد^(۳).

یاران او مذهب مشخصی نداشتند، زیرا بنا بر دستورات او خود اجتهاد می کردند، البته در ظاهر نشان می دادند که تابع و مقلد مذهب امام احمد رضی الله عنه هستند تا عوام الناس را فریب داده باشند^(۴). همچنین وی از دعا کردن بعد از نماز نهی می کرد و می گفت: این بدعت است و نباید در اقامه نماز، دستمزدی طلب کنید^(۵).

او به کارگزار دینش عبدالعزیز بن سعود دستور داده بود، نامه‌ای خطاب به اهل شرق و غرب بنویسد و در آن همه را به توحید بخواند و بنویسد که آنان از نظر او مشرکان

(۱) - این موارد نیز همه کذب و دروغ بوده و قبلاً ذکر شد.

(۲) - این موارد نیز همه کذب و دروغ بوده و به هیچ وجه قابل اثبات و مطابقت با واقعیت نیست.

(۳) - برعکس، ایشان زکات را از راههای شرعی آن تقسیم می کردند.

(۴) - این دروغی آشکار است. همه مردم آنان را حنابله می نامند و پیروی آنان از نظرات مستدل امام احمد در اقوال و اعمال و مصتفات و فتوهایشان، بر همگان معلوم و آشکار است.

(۵) - این برخلاف حقیقت است. امام همچون سایر علمای سلف دعاهای مشروع بعد از نماز را جایز می دانست و اذکار بدعت‌آمیز را غیرجایز و از آنها نهی می نمود.

مرتکب شرک اکبرند و جان و مالشان مباح است^(۱).

هر چیزی که مطابق میل و هوس او بود حق می دانست، حتی اگر مخالف متون دینی و اجماع ائمه می بود و هر چه با میل و هوس او موافق نبود، از نظر او باطلبه شمار می آورد، هر چند درباره آن نصی آشکار و مورد اجماع امت وجود داشت^(۲).

نظر وی این بود که آراء و اقوال امامان چهارگانه سخنان بی ارزشی هستند^(۳). گاهی هم احتیاط می کرد و می گفت: ائمه بر روش حق هستند. از آن طرف به علمای دنباله روی آنان که تألیفاتی در مذاهب چهارگانه داشتند، طعنه می زد و می گفت: اینان هم گمراهند و هم گمراه کننده^(۴).

گاهی می گفت دین دین واحدی است پس چرا اینان چهار مذهبش کرده اند. دین همین کتاب خدا و سنت فرستاده او است. غیر از این دو به چیز دیگری عمل نمی کنیم و به قول مصری، شامی و هندی اقتدا نمی کنیم؛ منظور وی علمای بزرگ حنبلی و غیره بود که تألیفاتی در مخالفت او داشتند و در آن به نوشته های امام احمد رحمته الله علیه استناد کرده اند^(۵).

در مسجد درعیه خطبه جمعه می خواند و در هر خطبه تکرار می کرد که: هر کس به پیامبر صلی الله علیه و آله توسل بجوید، کفر ورزیده است^(۶).

(۱) - نامه امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود به چاپ رسیده و در دسترس همگان است و در آن چیزی مبنی بر اطلاق شرک اکبر به اعیان یا به عموم مردم مشرق و مغرب - چنانکه زعم مؤلف است - وجود ندارد.
(۲) - هم علم شیخ و هم عمل او و کتابها و رسایلش گویای آن اند که معیار حق نزد او: موافقت و مطابقت با قرآن و سنت و آثار سلف صالح است.

(۳) - این دروغها توسط خود امام رد شده است. نگاه کنید: نامه قبلی ایشان و نقل قول های آتی.

(۴) - این دروغها توسط خود امام رد شده است. نگاه کنید: نامه قبلی ایشان و نقل قول های آتی.

(۵) - این دروغها توسط خود امام رد شده است. نگاه کنید: نامه قبلی ایشان و نقل قول های آتی.

(۶) - پس چرا نویسنده حتی یک خطبه در تأیید ادعایش نیاورده است. بسیاری از خطبه های شیخ به صورت چاپ شده موجود است، در هر هیچ یک از آنها چیزی این چنین نیامده است. بگذریم از اینکه اصلاً توسل شرک آمیز و بدعت آلود بنا بر متون و شیوه سلف صالح ممنوع است و نه تنها از نظر شیخ.

برادر او شیخ سلیمان او را به خاطر هر کاری که انجام می‌داد یا هر دستوری که صادر می‌کرد، به شدت توبیخ و سرزنش می‌کرد و در هیچ یک از بدعت‌هایش از او پیروی نکرد. روزی همین سلیمان - برادرش - به او گفت: محمد بگو ارکان اسلام چندتاست؟ گفت: پنج رکن است. سلیمان گفت: ولی تو آن را شش رکن کرده‌ای، و آن ششم این است که، هر کس از تو تبعیت نکند مسلمان نیست. این از نظر تو رکن ششم اسلام است^(۱).

شخصی روزی به محمد بن عبدالوهاب گفت: خداوند در هر شب از ماه رمضان چند نفر را از آتش دوزخ می‌رهاند؟ جواب داد: در هر شب آن صد هزار و در آخرین شب معادل تعداد کل شب‌های ماه از مسلمانان را می‌بخشاید. آن مرد به او می‌گوید: تعداد پیروان تو به یک درصد این تعدادی که ذکر کردی نمی‌رسد. حال که مسلمانان را به خودت و دنباله‌روان خودت منحصر کرده‌ای، پس این همه مسلمان که خداوند متعال از آتش دوزخشان می‌رهاند، چه کسانی و کجا هستند؟ آن کافر از این استدلال مات و مبهوت شد^(۲).

چون دامنه نزاع میان او و برادرش گسترده‌تر شد، برادرش سلیمان از اینکه وی دستور کشتنش را صادر کند، بیمناک شد، لذا به مدینه هجرت کرده و در آنجا رساله‌ای در رد عقاید او نوشت و برایش فرستاد، اما او از باورهای خود دست برنداشت.

سپس از صفحه ۲۳۲ «خلاصه الکلام» به بعد، نوشته است:

«یکی دیگر از اعمال بسیار قبیح او این بود که، مردم را از زیارت قبر پیامبر منع می‌کرد^(۳). بعد از صدور این دستور، افرادی از شهر أحمساء به زیارت پیامبر

(۱) - برادر وی سلیمان در ابتدای امر با وی مخالفت می‌کرد اما بعد از روشن شدن حقیقت بر او، وی نیز به گروه موافقان و مؤیدان برادرش پیوست.

(۲) - این حکایت ثابت شدنی نیست. اگر هم صحیح باشد جز بر جهالت گوینده‌اش دلالت نمی‌کند؛ چرا که شیخ، اسلام و نجات را تنها به پیروان خود منحصر نمی‌داند بلکه آن را منحصر به پیروی از پیامبر می‌داند و این دین و عقیده اوست و گفته‌هایش دال بر این حقیقت است.

(۳) - امام همانند همه اهل سنت زیارت شرعی قبر پیامبر و سایر قبور مسلمانان را جایز می‌داند ولی مسافرت

رفتند و خبر این زیارت به گوش او رسید. هنگام بازگشت چون به شهر درعیه رسیدند، دستور داد تا ریش‌های همه آنان را بتراشند، سپس آنان را وارونه بر ستورهایشان روانه احساء نمود^(۱).

یک بار نیز به او خبر رسید که گروهی از کسانی که حاضر به تبعیت از او نبودند، از مناطقی دور افتاده قصد حج و زیارت را دارند و از درعیه عبور می‌کنند. در این حال یک نفر می‌گوید: که از محمد بن عبدالوهاب شنیدم به پیروان خود چنین می‌گوید که: این مشرکان را رها کنید تا راه مدینه را ادامه بدهند، و مسلمانان (یعنی جماعت او) با ما اینجا بمانند^(۲).

در کنار انجام این گونه کارها جماعتی کودن را به این توهم انداخته بود که به دنبال اقامه دین است. کارهایی از قبیل: امر کردن بادیه نشینان به برگزاری نماز جماعت و منع آنان از غارت و دست‌درازی و بعضی فسادهای عمده همچون زنا و لواط، یا اقداماتی از قبیل ایجاد امنیت جاده‌ها و دعوت به سوی توحید تا آن جماعت کودن و نادان دیگر اعمال او و پیروانش را تایید کنند^(۳) و از کارهای زشت‌شان غفلت ورزند و چشم بپوشند. کارهای شیعی از قبیل: تکفیر مسلمانان از ششصدسال پیش به این سو، مباح کردن جان و مال مردم، هتک حرمت پیامبر بواسطه از طریق تحقیر و توهین نسبت به او و محبان‌ش و سایر پلشتی‌هایی که ابداع کرده و با آن امت را تکفیر نمودند^(۴).

= کردن به قصد آن را بخاطر فرموده پیامبر : «جز به قصد سه مسجد بار سفر نیندید...» جایز نمی‌داند. البته در مسأله اختلاف هست اما قول ارجح عدم جواز آن است به دلیل اینکه سلف چنان نمی‌کردند.

(۱) - این دو خبر صحت ندارند.

(۲) - این دو خبر صحت ندارند.

(۳) - این اعتراف به حقی است که دعوت و امام آن بر آن‌اند و تهمت حماقت زدن به کسانی که از حق پیروی می‌کنند، حاشیه نوشتن لازم ندارد.

(۴) - بیان این مسأله گذشت. توضیح مفصل آن در مباحث بعدی می‌آید.

سپس او در ادامه می‌گوید: «پیامبر در احادیث متعددی از ظهور این طایفه خارج شده از دین خبر داده است. این احادیث از نشانه‌های نبوت وی هستند، زیرا شامل اخبار غیبی می‌باشند».

او ادامه داده است که: «در فرموده پیامبر لفظ «سیماهم التحلیق» (علامت ظاهریشان تراشیدن موی سر است) دلالت بر همین قوم برخاسته از شرق (شرق عربستان) دارد که از بدعتگری‌های محمد بن عبدالوهاب پیروی می‌کنند. زیرا که آنان پیروان خود را به تراشیدن موی سرشان امر می‌کردند و هر تازه واردی را که به مجلسشان می‌پیوست توصیه می‌کردند قبل از پایان همان مجلس سرش را بتراشد^(۱). و این درباره هیچ یک از فرقه‌های ضالّه پیش از آنان سابقه نداشته است. لذا حدیث در مورد آنان صریح است.

سید عبدالرحمن الأهدل مفتی شهر زبید می‌گفت: رد و تکذیب محمد بن عبدالوهاب نیازی به تألیف کتاب و تبلیغات ندارد و استناد به همین حدیث «سیماهم التحلیق» برای این منظور کفایت می‌کند، زیرا هیچ بدعت‌گری غیر از او چنین بدعتی نداشته است. علاوه بر این محمد بن عبدالوهاب به تراشیدن سر زنانی که تابع او می‌شدند نیز دستور داد. روزی یکی از همین زنانی که دین او پذیرفته و به زعم او اسلامش را تازه کرده بود، پس از اینکه دستور داد سرش را بتراشد، برای ابن عبدالوهاب چنین استدلال کرد: تو که مردان امر نکرده‌ای ریش خود را بتراشند، اگر چنین دستوری می‌دادی اکنون حق داشتی که زنان را نیز به تراشیدن سرشان امر بکنی، زیرا که موی سر زن به منزله ریش برای مرد می‌باشد. سخن آن زن آن کافر را مبهوت نمود. طوری که حرفی برای گفتن نداشت. به طور کلی به این علت این بدعت را آورد تا فرموده پیامبر «سیماهم التحلیق» را تصدیق کرده باشد. آنچه از

(۱) - این دروغ است. نگاه کنید: موضوع ششم همین فصل.

حدیث به ذهن می‌رسد، تراشیدن سر است^(۱). و فرموده پیامبر راست بو و به حقیقت پیوست.

پیامبر حدیثی دارد که در آن به شرق - محل «طلوع شاخ شیطان» اشاره کرده است. در روایتی از این حدیث لفظ «قرنا» به معنی شاخ در صیغه مثنی آمده است. یکی از علما در تفسیر این روایت می‌گوید: مراد از دو شاخ شیطان یکی مسیلمه کذاب و دیگری محمد بن عبدالوهاب می‌باشد^(۲).

در بعضی روایات هم آمده که در آن سرزمین یعنی نجد درد بی درمانی خواهد آمد. در برخی تواریخ بعد از ذکر نبرد بنی‌حنفیه آمده است که در آخرالزمان از سرزمین مسیلمه مردی بر خواهد خاست که دین اسلام را دگرگون می‌سازد^(۳).

علامه سید علوی بن أحمد بن حسن ابن القطب سیدی عبدالله بن علوی الحداد در کتابی که در برابر محمد بن عبدالوهاب با عنوان «جلاء الظلام فی الرد علی النجدي

(۱) - همه این مطالب دروغ و بهتان است. نگاه کنید: حاشیه سابق.

(۲) - روشن است که مقصود از مشرق و قرن‌الشیطان: عراق می‌باشد و اکثر علما همینگونه تفسیر کرده‌اند. تفسیر یکی از دو شاخ شیطان به اینکه محمد بن عبدالوهاب است، از ابتکارات منحصر به فرد مؤلف است، لذا این اخلاقیات را به دوستان او تبریک می‌گوییم. چگونه امامی از ائمه سنت و علمی از اعلام اسلام همچون محمد بن عبدالوهاب، شاخ شیطان می‌شود؟!

(۳) - اولاً: منظور، نجد عراق است.

ثانیاً: بدیهی است که خبر دادن پیامبر از فتنه‌ای در مشرق یا نجد همه احوال و آزمونه را شامل نمی‌شود و تاریخ و واقعیت گواه این مسأله‌اند. و نگا: توضیح مفصل آن در موضوع ششم.

ثالثاً: این متن مطلقاً در مذمت دعوت و امام و پیروان آن نیست.

رابعاً: درخور و در شأن کسی که برای خویش، خوانندگان و علم احترام قائل است، نمی‌باشد که منبع او برخی تواریخ باشد؟! سپس خبری از یک امر غیبی بدهد و آن مردی است که گمان می‌رود دین اسلام را دگرگون سازد. دروغا که مولف دروغش را تکمیل نکرده و نگفته است که این مرد همان محمد بن عبدالوهاب مبلّغ و مصلحی است که به یاری دین اسلام شتافت و با توفیق الهی، دین آن جاهلان و بدعتگران را به علم و سنت دگرگون کرد.

الذي أضلَّ العوام» تأليف کرده، حدیثی توسط عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه از پیامبر روایت شده که نص آن چنین است: «يُخْرَجُ فِي ثَانِي عَشْرَ قَرْنًا فِي وَادِي بَنِي حَنِيْفَةَ رَجُلٌ كَهَيْئَةِ الثَّوْرِ لَا يَزَالُ يَلْعَقُ بِرَاطِمِهِ يَكْثُرُ فِي زَمَانِهِ الْهَرَجُ وَالْمَرْجُ. يَسْتَحِلُّونَ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ وَيَتَّخِذُونَهَا بَيْنَهُمْ مَتَجَرًّا وَيَسْتَحِلُّونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَيَتَّخِذُونَهَا بَيْنَهُمْ مَفْخَرًا وَهِيَ فِتْنَةٌ يَعْتَزُّ فِيهَا الْأَرْذَلُونَ وَالسُّفُلُ تَتَّجَارَى بِهِمُ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَّجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ».

(در قرن دوازدهم در وادی بنی حنیفه مردی در شکل گاو نری شورش می‌کند که پیوسته پوزه خویش را می‌لیسد، در عهد او هرج و مرج فزونی می‌گیرد. افراد او اموال مسلمانان را غارت کرده و با آن میان خود تجارت می‌کنند و خون مسلمانان را حلال شمرده با ریختن آن به خود افتخار می‌کنند، فتنه‌ای که در آن فرومایگان احساس عزت و قدرت کرده به دنبال هوا و هوس خویش می‌روند، همچون سگانی که در پی صاحبان خود می‌دوند).

برای این حدیث شواهدی وجود دارند- هر چند تخریح کننده آن معلوم نیست - که معنای آن را تأیید می‌کند^(۱).

سپس مؤلف مذکور در همین کتاب می‌نویسد: دلیل بهتر از این است که، این شخص مغرور محمدبن عبدالوهاب از قبیله تمیم است و احتمال می‌رود که از أعقاب ذوالخویصره تمیمی باشد که حدیث بخاری به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه درباره او روایت شده است^(۲).

(۱)- در این بند شگفتی‌ها و نکات بدیعی نهفته است. نخست آنکه مرجع مؤلف در اینجا یکی از قطب‌های بدعتگری و از دشمنان بزرگ سنت و اهل آن است. دوم آنکه تمام نشانه‌های جعلی و دروغ بودن در این حدیث جعلی و دروغین جمع است. حال اگر هر دو - هم نقل‌کننده و هم آن که از وی نقل شده - این را نمی‌دانند، که مصیبت است، ولی اگر می‌دانند که این حدیث جعل شده است که آن دیگر مصیبتی بزرگ‌تر است. بنده تأسف عمیق خود را به اهل بدعت به خاطر داشتن چنین معلمانی اعلام کرده و از خداوند متعال مسألت می‌دارم که به آنان معلمانی بهتر عنایت فرماید تا آنان را به راه حق و سنت بازبرند.

(۲)- این بازی با عقل مردم است. اگر برای طعن و افترا زدن به شیخ و امام دعوت، وسیله‌ای جز این گونه

سپس ادامه می‌دهد: «آقای علوی الحداد می‌گوید: چون برای زیارت قبر دانشمند جلیل‌القدر امت عبدالله بن عباس به طائف رفتم، دیداری با علامه شیخ طاهر سنبل حنفی فرزند علامه شیخ محمد سنبل شافعی داشتم. در این دیدار علامه مرا از تألیف کتابی خبر داد که در رد این طایفه نوشته بود. و به من گفت: امیدوارم برای کسانی که بدعت این نجدی^(۱) وارد دلهایشان نشده سودمند افتد، زیرا بدعت‌های او بر هر کس تأثیر بگذارد امید رهایی برایش وجود ندارد^(۲) زیرا بخاری: حدیثی را روایت نموده که، نسلی از دین خارج می‌شوند که دیگر به آن باز نمی‌گردند. آقای علوی حداد نیز گفت: آنچه درباره علامه حفظی ساکن حجاز نقل شده، مبنی بر اینکه وی برخی از کارهای این نجدی چون واداشتن بادیه‌نشینان به ادای نماز و ترک غارت و زدودن فسادهایی چون زنا و لواط و غیره و اموری چون برقراری امنیت و دعوت به توحید او را تأیید کرده^(۳)، درست نیست و صحت ندارد. مردم هم آن چند اقدام او پسندیدند، اما از منکراتی که از او برشمردیم خبر ندارند، منکراتی همچون تکفیر امت از ششصد سال قبل به این سو، سوزاندن تعداد قابل توجهی کتاب^(۴)، به قتل رساندن بسیاری از علما و خواص و عوام مردم و مباح شمردن جان و مال

= خیالبافی‌ها و گمانه‌پرانی‌ها ندارند، پس واقعاً - الحمد لله - به شکست‌شان اعتراف دارند.

- (۱) - عنوان «نجدی» در اینجا به شیخ محمد بن عبدالوهاب اطلاق می‌شود به قرینه اینکه از منطقه نجد واقع در شرق شبه جزیره عربستان برخاسته است. (مترجم).
- (۲) - آری، هر کس طعم ایمان و علم و شیرینی سنت را چشیده باشد، قابل تصور نیست که دیگر به جهل و بدعت برگردد. و اما حدیث بخاری در اصل درباره خوارج است نه درباره پیروان سلف صالح.
- (۳) - خدا را شکر می‌گوییم که ابتدا حق را بر زبان آنان جاری کرد. سپس سرهایشان را خم کردند و همان حق را ناحق خواندند. درباره آنچه که منکرات و تکفیر امت نامیده، توضیح دادیم که صرف افتراست. با این وجود در مباحث آینده توضیح بیشتری برای آن خواهد آمد.
- (۴) - حتی یک نمونه از این کتابهای فراوان بجز «دلایل الخیرات» را نام نبرده است. این افترا را چنان که آوردیم شخص امام تمام و کمال نفی و تکذیب کرده است.

آنان^(۱) و اعتقاد به جسم داشتن باری تعالی^(۲).

تشکیل جلسات درسی برای تدریس این امور منکر و تحقیر و بدگویی از پیامبران † و اولیاء و نیش قبور آنان. و صدور دستور برای تبدیل کردن بعضی از قبور اولیاء در احساء به محلی برای قضای حاجت^(۳). و منع مردم از خواندن کتاب دلایل الخیرات و ادعیه و اذکار و قرائت مولودی‌نامه پیامبر و صلوات فرستادن بر وی در مناره‌ها بعد از اذان^(۴) و قتل کسانی که این قبیل امور را انجام دهند^(۵). او همچنین برای عده‌ای افراد فرومایه، ادعای نبوت می‌کرد و به صورت ضمنی این ادعا را به آنان می‌فهماند^(۶). وی دعا کردن بعد از نماز را ممنوع کرده بود^(۷) و زکات را به میل خود تقسیم می‌نمود^(۸) و بر این باور بود که اسلام منحصر به او و پیروان اوست و سایر مردم همه مشرک‌اند^(۹).

(۱) - این صحت ندارد.

(۲) - این کذب است. امام محمد بن عبدالوهاب و یاران او معتقد به شیوه سلف صالح در اثبات صفات باری تعالی مطابق با قرآن و سنت بوده هیچ تشبیه و تعطیلی را نمی‌پذیرند.

جهمیه و معتزله و اهل تأویل و تعطیل، کسانی را که به اثبات صفات بر اساس متون معتقدند، مجسم و مشبه (اهل تجسیم و تشبیه) می‌نامند. مؤلف در اینجا شیوه آنان را اختیار کرده است.

(۳) - همه اینها اکاذیب و افتراهایی‌اند که حقایق سابق الذکر و مطالب بعدی همه آنها را رد می‌کند.

(۴) - بلی امام این کار را انجام داده است چرا که این امور بدعت هستند و بر علما و والیان و هر کسی که قادر به جلوگیری از این منکرات است، واجب است که با حکمت عمل کنند. و این مایه ستایش امام است نه مذمت او.

(۵) - به قتل رساندن این افراد، کذب است.

(۶) - متهم کردن امام به ادعای پیامبری کردن، تهمت بسیار بزرگی است که در موضوع پنجم از فصل ششم بدان پرداخته شده است.

(۷) - مراجعه شود به پاورقی‌های قبلی.

(۸) - مراجعه شود به پاورقی‌های قبلی.

(۹) - مراجعه شود به پاورقی‌های قبلی.

در خطبه‌ها و نشست‌هایش به صراحت تمام ادعا می‌کرد که: متوسلین به انبیاء، فرشتگان، اولیاء^(۱) و کسانی که دیگران را مولانا یا سیدنا خطاب می‌کنند، همه کافر هستند^(۲). او مانع زیارت پیامبر می‌شد و او را مانند سایر مرده‌ها می‌دانست^(۳) و علومی چون نحو، لغت و فقه و تدریس آنها را نادرست می‌شمرد و می‌گفت همه اینها بدعت هستند^(۴).

آقای علوی الحداد در آخر گفت: خلاصه آنچه نزد ما محقق و مسلم است این است که، اقوال و اعمالش بیانگر خروج وی از قواعد و اصول اسلامی دارد؛ به دلیل آنکه وی اموری را حلال دانسته که حرام بودن آنها مورد اجماع بوده و آشکار و تأویل‌ناپذیرند. علاوه بر این که توهین به پیامبران و انبیاء و اولیاء و صالحین و بدگویی عمدی از آنان به اجماع ائمه اربعه، کفر می‌باشد^(۵).

وی مدت زمانی بر همین حال بود، گروهی وی را دوست می‌داشتند و قومی از او نفرت پیدا کردند، تا اینکه مردم درعیه به او پناه دادند؛ حتی عده‌ای از آنان گمان می‌کردند که او فرستاده‌ای به میان تمام بشر است^(۶). وی نیز رساله‌ای به اسم «کشف

(۱) - نه به صورت مطلق. شیخ همانند سایر سلف صالح قائل به کفر کسانی است که غیر خدا را ادعا یا پرستش می‌کنند هرچند که نام این اعمال را توسل بگذارند. همه توسل‌های بدعت‌آمیز حرام هستند. ولی توسل شرعی عبادتی است که شیخ بدان فراخوانده و همچون سلف صالح بدان ایمن دارد.

(۲) - این دروغ است و قبلاً پاسخ داده شده است.

(۳) - این دروغ است و قبلاً پاسخ داده شده است.

(۴) - این کذب است. امام در این علوم تحصیل و تبصر داشته، آنها را تدریس نموده است و همواره امر به تدریس آنها می‌نمود.

(۵) - این از بهتان‌های بزرگ است. پس چرا یک مورد هم از اقوال و اعمال، امام را که ثابت‌کننده این تهمت‌ها و افتراها باشد، ذکر نکرده است؟ واقعیت این است که اقوال و اعمال وی کاملاً خلاف اینها را ثابت می‌کنند. همه علما و پیروان اهل سنت و جماعت دعوت از افتراهایی که بدانها نسبت می‌دهند، کاملاً مبرا هستند.

(۶) - افترائی عجیب است.

الشبهات عن خالق الأرض والسموات» خطاب به مردم نوشت که در آن ادعا کرده: همه مسلمانان به خصوص مسلمانان ششصد سال اخیر کافرند^(۱) و آیاتی را که در مورد کفار قریش نازل شده‌اند را بر افراد متقی امت جاری می‌دانست^(۲).

یکی از اشخاصی که دنبال وی افتاده و تمام گفته‌هایش را پذیرفت محمد بن سعود امیر شهر درعیه^(۳) بود که محمد بن عبدالوهاب از شخص او به عنوان وسیله‌ای برای گسترش قلمرو نفوذش و مطیع کردن اعراب استفاده نمود^(۴). لذا شروع به دعوت مردم به قبول دین خود کرد و به آنان قبولاند که تمام انسان‌هایی که زیر سقف آسمان زندگی می‌کنند، مطلقاً کافرند^(۵) و هر کس مشرکی را به قتل برساند، بهشت از آن او خواهد بود. آنان نیز از او تبعیت کرده و این اعتقاد را قلباً پذیرفتند.

محمد بن سعود کلیه دستورات محمد بن عبدالوهاب را اطاعت و اجابت می‌کرد به طوری که اگر به او دستور کشتن انسانی یا غارت دارایی او را می‌داد، بلافاصله بدان اقدام می‌نمود. محمد بن عبدالوهاب برای آنان حکم پیامبر در میان امتش را داشت. هیچ یک از دستوراتش را نادیده نمی‌گرفتند و جز به فرمان او کاری را انجام

(۱) - این دروغ است و امام در نامه‌هایش - از جمله در نامه قبلی‌اش - آن را رد کرده است.

(۲) - پس چرا حتی از یک نفر این افراد متقی نیز که به گمان وی، امام آنان را تکفیر نموده، نام نبرده است؟ ای بر او چه دروغ‌گویی است!

(۳) - این حُسنی برای هر دو امام است که دوش به دوش هم و با همکاری و پشتیبانی یکدیگر به تبلیغ و نشر دین و عدل و امنیت و اقامه سنت و زدودن بدعت پرداخته و کوشیده‌اند.

(۴) - این از مصادیق قلب حقیقت است. زیرا هدفی که آن دو در پیش گرفته بودند این بود که برای دین، دولتی برپا شود که آنرا ترویج و حمایت کند. گسترش قلمرو و مطیع کردن عربها نیز اگر چنانچه در جهت و به منظور تحقق اهداف دین، یاری حق و ایجاد وحدت و گسترش امنیت باشد، خواسته‌ای مشروع خواهد بود.

و این عین اعتقاد امام محمد بن عبدالوهاب و امیر محمد بن سعود و نوادگان ایشان است.

(۵) - این کذب است.

نمی‌دادند و برای وی نهایت احترام و غایت تجلیل و اکرام را قائل بودند»^(۱).
مؤلف در ادامه به ذکر چگونگی گسترش قلمرو امیر محمد بن سعود و تصرف جزیره‌العرب و ورود صلح‌آمیز وی به مکه و سپس خروجش از آن در سال ۱۲۲۷هـ. پرداخته است.

تا آنجا که می‌گوید: «تاریخ آن واقعه (خروج از مکه) را مفتی مکه عبدالملک القلعی پس از سؤال مولانا شریف غالب از وی که آیا تاریخ شورش آنان را ثبت کرده‌اید؟ گفت: آری با عبارت «قطع دابر الخوارج» به ثبت رسانیده‌ام»^{(۲)(۳)}.

تأملی پیرامون این افترا و اتهام‌ها.

۱- افتراهایی که مؤلف کتاب «خلاصه الکلام» آورده نمونه‌هایی از رایج‌ترین ادعاهایی است که مخالفان دعوت و جاهلان به حقیقت آن از خارج نجد علیه آن مطرح کرده‌اند. لذا مؤلف گفته‌های پیش از زمان خود را درباره دعوت و امام آن، گردآوری کرده است و مؤلفان بعد از او از کتابش اقتباس فراوانی نموده‌اند.

۲- غالب افتراهایی که مؤلف درباره دعوت، امام و امیر و پیروانش ذکر کرده، دروغ‌هایی آشکارند. اندک اطلاعات صحیحی هم که گاهی در آن یافت می‌شود، تحریف شده و به گونه‌ای ترسیم شده است تا خواننده کتاب را دچار اشتباه کند و یا در وی بیم و نفرت ایجاد کند.

۳- مؤلف این اتهامات را از شایعات رایجی گرفته است که پیشتر توسط دشمنان قبل از او مانند ابن سحیم و ابن عفالق و رافضی‌ها و نیز سایر بدعتگران و افراد مشهور به خصومت صریح با دعوت و امام و پیروان آن، بیان شده بودند.

(۱)- این احترام و تعظیمی به جاست ولی خشم و غیرت بدعتگران را برمی‌انگیزد. از این رو نویسنده آن نتوانسته عادت بدگویی‌اش را در خصوص ادعای نبوت و قتل، پنهان نگه دارد.

(۲)- این هم بازگشتی دیگر است به لغز چینی و شعبده‌بازی. فکر می‌کنم از آنجا که دلایل کافی برای محکوم کردن دعوت و امام آن نداشته‌اند، به این ریاضیات و معماسازی‌ها متوسل شده‌اند.

(۳)- خلاصه الکلام (۲۲۷-۲۳۸).

۴- در صورتی که این طعنه، افترا و اتهامات را از طریق روش شرعی و علمی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. اکثر آنها را به دلایل زیر بی اعتبار می یابیم:

اولاً: عدم ذکر اسناد و مراجع یا نام شاهدان عینی هرچند از طیف مخالفین هم باشند و نیز عدم سندیت آنها، زیرا که مؤلف آنها را از هیچ کتاب معتبر یا رساله، خطبه، مقاله و یا از سایر منابع قابل استناد، نقل ننموده است.

ثانیا: نویسنده خود در آن دوره ای که درباره اش سخن گفته، نمی زیسته، لذا از افراد مورد اعتماد نقل قولی نداشته است.

ثالثاً: عاری بودن آنها از هرگونه ادله و براهین و امثله و شواهد.

رابعاً: واقعیت خلاف آن افتراها را نشان می دهد و سیره امام محمد و امیر محمد بن سعود و فرزندان ایشان آن چیزی نیست که در این کتاب ذکر شده است.

خامساً: کتابها و تألیفات، رساله ها، اقوال و احوال مکتوب امام و کتب دعوت اعم از زندگی نامه شخصیتها و تاریخ آن، به خودی خود تمام اتهامها و ادعاهای مذکور در کتاب را رد می کنند. خود شخص امام در تألیفات و نامه ها و جوابیه هایشان به این اتهامات را پاسخ داده و شاگردان و پیروان او در همه جا آنها را تکذیب نموده اند.

سادساً: شهادت های متعدد اشخاص منصف - که شکر خدا فراوان اند - به اینکه گفته های مؤلف کتاب خلاصه الکلام و امثال او درباره دعوت، دروغ و بهتان بوده و با حقیقت و واقعیت در تعارض می باشند. با توجه به اینکه همین موضوع إن شاء الله در فصل های آینده به تفصیل بدان پرداخته می شود، در اینجا به شهادت یک از این اشخاص بسنده می نمایم:

شیخ محمد رشید رضا در مقدمه ای که بر کتاب «صیانة الانسان عن وسوسة الشیخ دحلان» اثر شیخ محمد بشیر الهسوانی الهندی، می گوید:

«تاکنون افراد زیادی از کشورهای مختلف اقدام به نوشتن کتاب علیه شیخ محمد بن عبدالوهاب نموده اند. یکی از این افراد شخصی است از خانواده ای اهل علم بغداد

که پس از تحقیق درباره او معلوم گردید که از منادیان «تعطیل و الحاد» است و به این باور خود افتخار می‌کند^(۱).

اما معروف‌ترین آن مخالفان مفتی مکه مکرمه شیخ أحمد زینی دحلان (متوفی ۱۳۰۴هـ) است و رساله‌ای را در این زمینه تألیف نموده که مسایل آن بر حول دو محور می‌چرخند:

۱- محور دروغ و افترا.

۲- محور جهالت و مخطی دانستن وی در اموری که شیخ در آنها رأی صائب دارد».

«این رساله با مساعدت امیران مکه و رجال حکومتی در میان حجاج توزیع می‌شد و در همه جا توزیع می‌گردید. بدینوسیله افتراها و تهمت‌های این فرد در میان مردم پراکنده شد و مورد تصدیق عوام و بسیاری از خواص قرار گرفت. بدعتگران، یاهوگویان و خرافه‌پرستان نیز روایات و نقل‌قول‌های تحریف شده و بعضاً واهی و بی‌اساس او را مستمسکی برای تبلیغات علیه مبلغان سنت و دعوتگران اصلاح‌گر آن کرده بودند».

«زبانها و قلم‌های افراد مختلف مطالب آن رساله را بدون اینکه ارجاعی به خود رساله بدهند نقل‌قول می‌کردند و متأسفانه برخی انسان‌ها به چیزهایی که با هوای نفسشان همسازی داشته باشد رغبت خاصی دارند، چه رسد به اینکه مطابق میل سلاطین و حاکمان‌شان هم باشد».

همه ما در دوران کودکی اخبار مربوط به وهابیت را که از رساله دحلان و رساله‌های امثال آن گرفته می‌شد، می‌شنیدیم و به تبعیت از پدران و مشایخ‌مان آنها را باور می‌کردیم».

«من مدت‌ها از حقیقت این طایفه بی‌خبر بودم، تا اینکه به مصر رفتم و آنجا از دو

(۱) - این فرد جمیل الزهاوی می‌باشد.

کتاب: «تاریخ جبرتی و تاریخ الاستقصاء فی أخبار المغرب الأقصى» مطلع و آنها را مطالعه نمودم. از طریق این دو کتاب بود دریافتیم که، این طایفه بر راه هدایت اسلام و صواب بوده‌اند نه مخالفان ایشان. ملاقات با افراد مطلع از تاریخ اسلام و تواریخ فرنگی‌ها این موضوع را تأیید می‌کرد. فرنگی‌ها در خصوص حقیقت امر بحث و پژوهش‌ها کرده و بیان کرده بودند که (طایفه وهابیت) به دنبال احیاء اسلام و باز گردانیدن آن به زلالی نخستین آن هستند تا مجد و عظمتش نو و قدرت و تمدن خود را دوباره باز یابد. برخی از دولتمردان عثمانی نیز تنها بدین علت با آن به مقابله و مبارزه برخاستند که از به قدرت رسیدن دوباره عربها و بازگشت خلافت اسلامی به شیوه نخستین آن بیمناک شده بود».

سپس اکثر کتاب‌ها، رساله‌ها و فتوای‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب و تألیفات فرزندان و نوه‌های ایشان را به علاوه رساله‌ها و نامه‌های ایشان و سایر علمای نجد در خصوص این نهضت احیاگر، مطالعه نمودم و دیدم که اعتراض و افتراضی نیست که به ایشان نسبت داده شده و آنان جواب آن را نداده باشند. در جواب دروغ‌هایی که بر آنان بسته می‌شد می‌گفتند: «سبحانک هذا بهتان عظیم» و در خصوص مواردی که صحت داشتند، توضیح کافی و مستدل می‌دادند. بخش اعظم کتابهایشان به چاپ رسیده است. هزاران نفر از مردم به اصل و ریشه آن افتراها پی برده‌اند و بسیار بعید است که شیخ أحمد دحلان که خود در شهر مکه و در نزدیکی آنان ساکن است. این کتابها و رساله‌ها را مطالعه نکرده باشد. ولی اگر آنها را مطالعه نموده، پس چرا باز هم بر دروغ‌ها و تهمت‌هایی که به ایشان نسبت داده - خصوصاً آنهایی که صراحتاً توسط آنان نفی و از آنها تبری جسته شده - پافشاری می‌کند؟ اصولاً او چه ارزشی برای دین و امانت قائل است؟ آیا او خارج از دایره کسانی است که دینشان را به دنیای‌شان فروخته‌اند؟

و اگر هم فرض کنیم که، شیخ أحمد دحلان چیزی از آن تألیفات را ندیده و خبری از آن مناظره‌ها و استدلال‌ها به گوشش نرسیده و همه آنچه در رساله‌اش

نوشته را از زبان مردم شنیده و باور کرده است، آیا بر او واجب و لازم نبود که از صحت و سقم آنها مطمئن می‌شد و کتابها و رساله‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب را جستجو کرده و پاسخ خود را با استناد به آنها می‌نوشت؟ یا حداقل درخصوص اخبار شفاهی تصریح می‌کرد که این را فلانی گفته یا آن از فلانی نقل شده که اگر صحت داشته باشد، حکم آن چنین است؟

علمای اهل سنت در هند و یمن نیز همه آن چیزهایی که درباره این مرد گفته شده را شنیدند، اما آنان رفتند بررسی کردند و اطمینان حاصل کردند و همانگونه که خداوند امر فرموده، تحقیق و تفحص به عمل آوردند، تا برای‌شان آشکار شد که این افتراها درباره آنان دروغ و کذب بوده و همه مخالفانشان مفتری بوده‌اند. حتی علمای برجسته آنان در عصر او و بعد از عصر او از وی تمجید کرده و چنانکه در کتابهای‌شان می‌بینیم، وی را از پیشوایان اصلاحی و احیاگری اسلام و از فقهای عصر نوین شمرده‌اند»^(۱).

(۱) - صیانة الانسان (۷-۱۰) با تلخیصی اندک در مقدمه.

موضوع پنجم

قضایا و مسائل محوری و مورد اهتمام نهضت اصلاحی:

اولاً: مسئله «توحید و شرک سنت و بدعت» و عوارض و لوازم آنها در راس اولویت‌هایشان قرار دارد، و موارد زیر را شامل می‌شود:

- * این موضوع، قضیه و مسئله بزرگی است.
- * تلاش امام و پیروان او برای بیان حقیقت و ردّ اتهامات در این مورد.
- * مسئله شفاعت، توسل، و تبرک و ادعای عدم اعتقاد به آنها.
- * ویران کردن گنبدها و ساختمان‌های روی قبور شهدا و بر روی زیارتگاه‌ها، و ادعای ناروای بغض ایشان از انبیاء و اولیاء.

دوماً: مسئله تکفیر، تشدد، جنگ طلبی و امور متعلق به آنها:

- * واقعیت‌هایی که لازم است بیان شوند.
- * مسئله تشدد و تندروی و حقیقت آن.
- * تأمل و تفکر در باره یکی از شبهه‌ها.
- * باطل و بی‌اساس بودن این ادعا که، دعوت منشأ تشدد و تندروی است.
- * دیدگاه امام و پیروان او نسبت به ادعای تکفیر و قتل مسلمانان.
- * التزام امام محمد بن عبدالوهاب : و پیروان او به قواعد معتبر و مطمئن تکفیر.
- * پاسخ به این ادعای مخالفان که امام و پیروانش مرتکبین گناه را تکفیر می‌کنند، مانند کشیدن سیگار.
- * پاسخ به این ادعا که، مخالفان خود را تکفیر می‌کنند.
- * پاسخ به ادعای تشدد و تندروی.
- * مسئله قتال و جنگ.

قضایا و مسائل محوری و مورد اهتمام نهضت اصلاحی:

اولاً: مسائلی مانند «توحید و سنت، و شرک و بدعت» و آنچه که از آنها

منشعب می‌شود.

دشمنان دعوت شبهه‌ها و ابهام‌ها و افتراهای زیادی را در مورد دعوت و دعوت‌گران و دولت و پیروان آن در میان مردم مطرح کرده‌اند، که علت آن اقداماتشان این است که دشمنان، دعوت توحید و سنت و اصلاح را نادیده می‌گیرند و بر انجام کارهای بدعت و همچنین بر جهل و ناآگاهی و اوضاع فاسد به بهانه‌های مختلف اصرار و پافشاری می‌کنند. که در مورد بعضی از آنها صحبت کردیم و در این جا نمونه‌هایی را برای مهمترین مسائلی که اختلاف و درگیری روی آنهاست بیان می‌کنم:

* مسأله مهم و محوری.

آنچه بین امام دعوت و پیروان او و دولت سعودی نخستین که حامل پرچم دعوت بوده و دشمنان آنها از اهل بدعت و هوا و هوس و گمراهی و تفرقه مطرح بوده‌اند، قضیه و مسأله‌ی «توحید و شرک و سنت و بدعت و ضلالت و گمراهی و هدایت و حق و باطل» بوده است. که این مسأله، مسأله‌ی تمام انبیاء و پیامبران بوده است از جمله: ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و غیر آنها که در هر زمانی دشمنانشان با ایشان مقابله نموده‌اند.

همچنین پدیده تلاش عالمان مصلح در میان هر امت و ملتی وجود داشته است. سابقه سلف صالح اهل سنت و جماعت با دشمنان توحید و دین و سنت بوده است، دعوت نوح، هود، صالح، شعیب، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد و سایر پیامبران مرسل برپایه دعوت به توحید و عبادت خالصانه خدا و نهی از شرک و عبادت غیرخدا بوده است. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴿۳۶﴾ (النحل: ۳۶).

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

و باز خداوند در مورد پیامبران و انبیاء که قومشان را دعوت می‌کردند می‌فرماید:

﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود: ۵۰).

«خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست».

﴿أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾ (هود: ۲۶).

«جز «الله» (خدای یگانه یکتا) را نپرستید».

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النسا: آیه ۳۶).

«و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید».

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾

(الأنعام: ۱۵۳).

«این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی)

پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد».

همه اینها مربوط به قضیه توحید خداوند در عبادت و اطاعت و جنگ و قتال با

شرک و بدعت و پیروی از هوا و هوس می‌باشد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب و پیروان او و دولت محترم و تمام کسانی که به سنت

و جماعت پایبند هستند این قضیه و مسأله را با تمام وضوح و خیلی آشکار با تمام

وسایل و امکاناتی که برایشان ممکن بوده است نه تنها در شبهه جزیره عرب بلکه در

تمام عالم اسلامی بیان کرده‌اند.

امام اعلام کرده‌اند که، عبادت فقط و تنها باید برای او و تعظیم خدا باید بوسیله

اسماء و صفاتش باشد و هر چه مظاهر شرک و بدعت و یا مقدمه‌ی آنها باشد مردود

شمرده شود. و با تمامی آنچه در دین اضافه و یا کم شده مبارزه بشود.

آری، امام و اهل سنت با تمام قوت و نیرو با همه انواع شرک و بدعتها و آنچه در

دین نبوده و اضافه شده‌اند مانند، ساختمان بر قبرها پیشوایان و شهیدان و آنچه مشابه آنهاست مثل انواع تبرک جویی‌های بدعت آلود و انجام انواع عبادت برای غیر خدا و سایر بدعت‌های صوفی‌ها و طایفه قبوریه و دروغگویان و شعبده‌بازان و ساحران با شکل‌های مختلف مبارزه و از دین واقعی دفاع کرده‌اند و همه‌ی این دفاع‌ها و مبارزه‌ها به خاطر اطاعت از خدا و پیامبر اسلام، و به جا آوردن وصیت حضرت محمد بوده است.

این روش تنها یک منهج و روش شخصی و فردی نبوده که گروه دعوتگران در تاریخ بشریت از دیگران جدا کند، بلکه امتداد منهج و روش انبیا به صورت عام، و روش حضرت محمد به صورت خاص و سلف صالح بوده است. این روش، منهج و روش دینی است که خداوند درباره آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹).

«دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است»..

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۸۵).

«و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

و در جایی دیگر خداوند خطاب به پیغمبرش می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف: ۱۰۸). «بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم».

امام محمد بن عبدالوهاب و امیر محمد بن سعود و سایر علمای دعوت و پیروان آنها از روی آگاهی و بینش، طبق منهج و روش پیامبر دعوت را ادامه داده‌اند و بر خدا اعتماد و توکل داشتند و راهنمایان قرآن و سنت پیامبر می‌باشند. و قدوه و الگوی آنها حضرت محمد و یاران او و سلف صالح هستند. اوضاع و

احوال و گفتار و کتابها و روش آنها دلیل و شاهد بر این ادعا می‌باشد.
 امام محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت و باقی اهل سنت و جماعت در تمام مکان‌ها از این قضیه (توحید و شرک و ...) دفاع کرده‌اند، و با دلایلی از قرآن و سنت و آثار سلف صالح و با اقوال علمای معتبر نزد تمام مسلمانان، آنچه را که حق می‌دانستند، بیان کرده و حجّت و برهان قاطع را اقامه کرده‌اند.

تلاش امام برای بیان این حقیقت و پاسخ به افتراها.

فرصت را در اختیار خود امام قرار می‌دهیم تا حقیقت اختلاف بین او و دشمنان دعوتش را در این قضیه مهم برای ما بیان کند. او در سال ۱۲۰۴هـ این قضیه را برای حاکم حجاز و عالمان آن‌جا این‌گونه تشریح و توضیح داد:

«از محمد بن عبدالوهاب به: علمای اعلام در سرزمین بیت‌الله الحرام!
 از خداوند می‌خواهم دین سرورمان حضرت محمد را بوسیله شما یاری
 دهد! همچنین تمام کسانی که پیرو ائمه اعلام هستند مورد خطاب قرار می‌دهم:
 سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته: وبعد:

فتنه و آشوب‌هایی علیه ما برانگیخته شده است، که خبر آن به شما و بقیه مردم رسیده است، دلیل و بهانه آن: ویران کردن بنا و ساختمان‌هایی است که در منطقه ما بر روی قبرهای انسان‌های صالح و متقی ساخته شده‌اند^(۱)، همراه با این اقدام مردم را از اینکه از صالحینی که فوت کرده‌اند چیزی را درخواست کنند بر حذر داشته‌ایم، و به آنها دستور داده‌ایم که، تنها عبادت و دعا را خالصانه تنها برای خدا انجام دهند.

(۱) - و این ویران کردن به خاطر امتثال و اطاعت از فرمان پیامبر اسلام ص به این کار می‌باشد. همان‌طور که در حدیث صحیح از علی رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ص علی را به منطقه‌ای فرستاد و به او دستور داد: «أَلَّا تَدَعُ تِمْنَالاً إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبراً مَشْرِفاً إِلَّا سَوَّيْتَهُ» هر مجسمه و تمثالی را یافتی آن را از بین ببر و نابود کن و هر قبری را که دیدی که از سطح زمین بلند شده است با زمین یکسان و هموار کن. أخرجه احمد فی المسند رقم ۷۱ و مسلم رقم ۹۶۹.

زمانی که این مسأله را مطرح کردیم و توضیح دادیم که، بنا و گنبد‌های موجود بر روی قبرها باید ویران شوند، عموم مردم آن را ناخوشایند تلقی کردند و برایشان سخت بود، و بعضی که ادعای علم می‌کردند در مقابل این مسائل و پیروان نهضت ایستادند، آن هم اسباب و علل خاص خود را داشت که برای بسیاری از شما پوشیده بود.

در نتیجه نسبت به ما شایع می‌کردند که: ما از صالحین و متقین بدگویی می‌کنیم، در جهت مخالف راه علما، راه می‌رویم، و از شرق و غرب دستور می‌گیریم، و بقیه چیزهایی دیگر که انسان عاقل از ذکر آنها شرم دارند. من شما را به آنچه که به آن معتقد هستیم، آگاه می‌سازم، چون در حضور شما و امثال شما این دروغ‌ها گفته می‌شود، تا این قضیه و مسأله برای شما روشن شود و حق و حقیقت را بدانید.

ما - الحمد لله - مبتدع نیستیم (یعنی از روی هوا و هوس چیزی را به دین اضافه یا از آن کم نکرده‌ایم) بلکه پیرو مذهب امام احمد بن حنبل هستیم. و شما آگاهید - خداوند به همه شما عزت دهد - که پیروان نهضت در تمام مناطق زمانی که از این دو مسأله و عمل به آنها آگاه شدند، برای عموم اهل بدعت سخت بود و آن را درست نمی‌دانستند، چون هم آنها و هم پدرانشان غیر این راه را پیموده‌اند، و شما می‌دانید - خداوند به شما عزت و بزرگی دهد - که در منطقه و حکومت احمد بن سعید، استاد بزرگوار شیخ عبدالعزیز بن عبدالله در میان شما بوده است و از آنچه که ما به آن معتقد هستیم آگاهی دارید، این در حالی است که کتاب‌های مذهب حنبلی را آوردند که از نظر ما جزو منابع معتبرند، و یا کتاب‌های مذهب امام شافعی: مثل تحفه و نهایه تهیه کردند و معلوم شد که نظریات ما طبق آنها بوده است. و زمانی که استاد شریف و بزرگوار از ما خواست که شخص اهل علم و خرد را بفرستیم تا با علمای بیت‌الله الحرام در این موارد بحث و گفتگو کند، دستور او را اطاعت و خواست ایشان را به جا آوردیم.

او همچنین خطاب به تمام علمای مسلمان، می‌گوید:

«از محمد بن عبدالوهاب: به تمامی عالمان دین که صدا و پیام من به آنها می‌رسد

- خداوند بوسیله شما دین را از غربت رهایی دهد و سنت حضرت محمد را زنده کند - سلام بر شما ای برادران.

اما بعد: در مناطق ما فتنه و آشوب بزرگی به وقوع پیوسته به خاطر اینکه بعضی از عوام الناس از اموری مانند: عادات و رسوم نامشروع که با آنها بزرگ شده‌اند و کوچکترها آن را از بزرگترها گرفته‌اند بر حذر داشته شده‌اند. مانند: عبادت غیر الله و یا چیزهایی که شامل عبادت می‌شود، از جمله تعظیم بیش از حد شهدا، ساختن گنبد بر گورها و دعا در پیشگاه صاحبان آنها و بعنوان مسجد استفاده کردن از آن بناها و سایر چیزهای دیگر، که خداوند و پیامبرش بدون هیچگونه ابهامی آن را بیان کرده‌اند و حجت و دلیل را به اتمام رسانده‌اند و هیچ عذر و بهانه‌ای را برایشان جای نگذاشته‌اند ولی متأسفانه واقعیت همان چیزی است که پیامبر می‌فرماید که:

«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»^(۱) و^(۲).

«اسلام با غربت شروع شد و در آینده نیز در میان مردم و جامعه غریب خواهد ماند».

زمانی که برای عوام الناس ترک عادات‌های غلط و غیرشرعی سخت و مشکل بود و بعضی از کسانی که ادعای علم می‌کردند - در واقع بیش از مردم با علم و دانش بیگانه باشند - چون عالم کسی است که از خدا بترسد، این عالم‌نماها مردم عوام را برای انکار دین خدا کمک کردند، برای جلب رضایت عوام الناس مردم خشم خدا به جان خریدند، و برای آنها درهای شرک را باز کردند و آن را برایشان زیبا جلوه دادند، و مانع شدند که عبادت و دین خالصانه برای خدا باشد، و در میان مردم وانمود کردند که این جماعت منزلت انبیا و صالحین را دست کم می‌گیرند و از ارزش و احترام آنها می‌کاهند، این مسأله عیناً برای رسول خدا محمد روی داده

(۱) - رواه مسلم شماره (۲۳۲)، ترمذی (۲۶۲۹) ابن ماجه (۳۹۸۶-۳۹۷۸-۳۹۸۸).

(۲) - الدرر السنیه (۲/۴۹).

است، زمانی که بیان کرد: عیسی خدا نیست، بلکه بنده خداست و خدا او را بوجود آورده است و او بدون اجازه خدا کاری را نمی‌تواند انجام دهد، مسیحی‌ها گفتند: او به مسیح و مادرش دشنام می‌دهد و به آنها بی‌احترامی می‌کند. و همینطور رافضی‌ها نیز به کسانی که شأن و منزلت اصحاب پیامبر را درک می‌کنند و آنها را دوست دارند و در مقام و محبت آنها غلو و افراط نمی‌کنند، تهمت بغض و کینه اهل بیت رسول الله را نسبت می‌دهند.

این مسایل به همین صورت وجود داشته، زمانی که خدا و رسول او و اهل علم از تمام قبیله‌ها و طایفه‌ها گفته‌اند و سفارش نموده‌اند که، عبادت و دینداری فقط باید برای خدا باشد و همچنین زمانی که آنها را از کارهایی که شباهت به کارهای مسیحی‌ها و یهودی‌هاست نهی کردند، مثلاً کشیش‌ها و رهبانان و عالمان دینی خود را بعنوان خدا و قانون‌گذار قبول کردن، در جواب می‌گویند: شما از شأن و منزلت پیامبران و صالحان می‌کاهید و اولیاء را قبول ندارید! اما خداوند علی‌رغم میل مشرکین کمک‌کننده دین خود بوده و خواهد بود.

و امام بیان کردند که: دلیل آنچه را که می‌گویند در کلام و گفتار تمامی علمای مذاهب و فرق اسلامی موجود است.

در اینجا من دلیل خود را در این مورد بیان می‌کنم، آن هم از کلام عالمان دینی تمامی مذاهب، هر کس آنها را به دقت مورد بررسی قرار دهد و با بینش کامل به آنها نگاه کند و بخواهد دین خدا و پیامبر و قرآن را یاری دهد، در این مورد از ملامت و سرزنش هیچ کس نباید باکی داشته باشد، و خداوند به او توفیق می‌دهد.

دیدگاه و دلایل حنبلی‌ها.

شیخ تقی‌الدین : می‌گوید: در زمان پیامبر و خلفای راشدین که پدیده خوارج پیش آمد، خوارجی که بسیار اهل عبادت بودند و در عین گمراهی، خود را به اسلام نسبت می‌دادند، درمی‌یابیم که: هستند کسانی که خود را به اسلام نسبت می‌دهند ولی در عین حال از اسلام و سنت منحرف شده‌اند. این گمراهی گاهی به

سبب مسائلی مانند: غلو و افراطی است، که خداوند آن را به شدت مورد نکوهش قرار داده است، مانند: غلو و زیاده‌روی در مورد مشایخ و بزرگانی همچون: شیخ عدی، علی بن ابی طالب، حضرت مسیح و امثال آنها.

هر کس در مورد پیغمبری، یا شخص صالحی غلو و افراط کند و نوعی الوهیت و خدایی را برای او قایل شود، و به جای خدا او را به کمک بطلبد، مثلاً بگوید: ای سید و بزرگواریم به فریادم برس، پناهم بده! یا خطاب به آنان بگوید: شما برایم کافی هستید، و می‌توانید نیازهایم را برآورده کنید، همه این گفته‌ها شرک و گمراهی هستند، گوینده آن باید توبه کند. اگر توبه کرد مجازات نمی‌شود، در غیر این صورت کشته می‌شود. چون خداوند تمام پیامبران را فرستاده است تا او به تنهایی عبادت شود و هیچ إله و خدای دیگری با او مورد پرستش قرار نگیرد. کسانی که همراه با خدا، اشیا و اشخاص دیگری را مانند: ملائکه، مسیح، غزیر، یا هر فرد صالحی و یا غیر آنها به فریادرسی می‌خوانند و در پیشگاهشان دعا و درخواست خود را مطرح می‌کنند، هرچند این افراد معتقد نیستند که آنان چیزی را خلق می‌کنند یا رزق و روزی در اختیار آنهاست؛ بلکه آنها را با این هدف به کمک می‌طلبند و می‌گویند:

﴿هَتُولَاءُ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸). «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».

به همین خاطر بود که خداوند پیامبران را فرستاد تا به مردم یادآوری نمایند که، نه به صورت عبادت و نه به صورت فریادرسی و طلب کمک به غیر از خدا از کسی یا چیز دیگری کمک نخواهند. و در کتاب إقناع در اول باب حکم مرتد می‌گوید: هر کس میان خود و خداوند واسطه‌ایی را قرار دهد، و آنها را فریادرس قرار دهد و طلب کمک کند، بنا بر اجماع و اتفاق علما چنین شخصی کافر است.

دیدگاه و دلایل احناف.

شیخ قاسم در شرح «درر البحار» می‌گوید: عامه مردم نذر را به این صورت انجام می‌دهند که: نزد قبر بعضی از صالحین می‌روند و مثلاً می‌گویند: ای بزرگواریم! اگر

آنچه را که گم کرده‌ام بیابم، یا اگر بیمارم شفا پیدا کند، یا اگر نیازم برآورده شود، برای شما فلان مقدار طلا یا طعام بر من نذر باشد. این کار بنا بر اجماع و اتفاق به دلایل زیر باطل و نادرست است: زیرا نذر برای مخلوق جایز نیست. از طرف دیگر آن اشخاص گمان می‌برند که اموات در امور زندگی بشر توانایی دخل و تصرف دارند و می‌توانند به مردم نفع و یا ضرر برسانند، کسانی که (عالماً و عامداً) چنین اعتقادی داشته باشند، کافر می‌شوند، تا جایی که شیخ می‌فرماید: مردم به چنین بدعتی مبتلا شده‌اند، به خصوص در ارتباط با افراط در دعا و درخواست از شیخ احمد البدوی.

امام بزازی در یکی از فتوهایش می‌فرماید: در مساجد صوفی‌ها را می‌دیدم که با مردم عوام و جاهل صحبت می‌کنند و از قرآن و حلال و حرام و اسلام و ایمان هیچ چیزی نمی‌دانند و برخی از آنان صداهای و حرکتهای عجیب و غریبی از خود در می‌آورند. درباره آنها شکی نداشتم که: اینها بدون دانسته یا ندانسته دین خدا را به مسخره گرفته‌اند و آن را لهو و لعب گمان می‌برند، پس بدا به حال و روز حاکمانی که قدرت و سلطه دارند و از این کارها را جلوگیری نمی‌کنند.

دیدگاه و دلایل شافعی‌ها.

به مطلبی از کتاب: - الباعث علی انکار البدع والحوادث - امام بزرگوار، مفتی شام، ابوشامه که در زمان شارح و ابن حمدان می‌زیسته، اشاره می‌کنیم، او می‌گوید: بعضی از جماعت‌های جاهل و نادان که شریعت اسلام را کنار گذاشته‌اند و به گمراهی دچار شده‌اند و مدعی تصوف و تزکیه هستند، و خود را به فقرا و تارکان دنیا می‌نامند، اما در واقع فقر علمی و ایمانی دارند، با زنان بیگانه رابطه دوستی برقرار می‌کنند، مشایخی دارند و به تقدس آنها اعتقاد و باور دارند.

امام کلام و گفتار خود را ادامه داده و می‌گوید: به وسیله اینگونه روش‌های غلط است که مظاهر کفر مثل: عبادت برای بت‌ها و غیره ظاهر می‌شود. همچنین برخی از مسایلی که بسیاری از مردم به آن مبتلا شده‌اند و شیطان آن را برایشان زیبا جلوه

می‌دهد، مثل ساختن گنبد و بارگاه و آیین‌بندی آنها و برای رفع حاجت مراجعه کردن بدانها.

شخصی که از وجود چنین چیزهایی سود می‌برد، برای مردم حکایت می‌کند که یکی از انسان‌های صالح را در خواب دیده که مثلاً در این مکان بوده، و سعی می‌کند منزلتش را در نظر آنها ایشان مهم و مبارک جلوه دهد، تا به زیارتش بروند و برای شفای بیمارهایشان طلب کمک کنند، و بوسیله نذر کردن می‌خواهند که نیاز و حاجاتشان برطرف شود، ممکن است این خواست از یک چشمه، درخت، دیوار و غیره باشد. که متأسفانه در شهر دمشق و اطراف آن اماکن زیادی از این قبیل وجود دارد.

سپس استاد : حدیث صحیح را از پیامبر نقل می‌کند، که بعضی از اصحاب از او خواستند که، چیزی را برای آنها قرار دهد که لباس و اسلحه و غیره را به آن آویزان کنند. پیامبر در جواب فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، قَلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»^(۱). «الله اکبر، قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست! همان چیزی را گفتید که قوم موسی به او گفتند، آنها می‌گفتند: ای موسی! خدایی را برای ما قرار بده همان‌طور که برای دیگر مردم خدایانی وجود دارد!» پایان سخنان امام.

امام در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم نیز می‌فرماید: زمانی که این سخن و جواب پیامبر فقط مورد درختی باشد که اسلحه را به آن آویزان کنند و نزد آن بمانند، برای چیزی که از آن کار به مراتب بدتر است، مثل شرک و قبرپرستی و امثال آنها، راستی سخن و موضع پیامبر چگونه می‌بود؟

دیدگاه و دلایل مالکی‌ها.

ابوبکر طرطوشی در کتاب الحوادث والبدع می‌گوید: در توضیح موضوع (الشجرة

(۱) - قسمتی از سخنان ابی واقد اللیثی، رواه الترمذی (۲۱۸۱) و آن را صحیح دانسته است.

ذات أنواط) درختی مقدس که برای تبرک و غیره... مورد استفاده قرار گیرد، می‌گوید: ذات أنواط بیانگر این است که، هر گاه درخت سدری یا هر درخت دیگری را یافتید که مردم کنار آن می‌روند و تعظیمش می‌کنند و خواستار شفای بیماری‌هایشان از آنها می‌شوند، این همان ذات أنواط است، آن را قطع کنید و از بین ببرید.

در ادامه حدیث صحیح، عرباض بن ساریه رضی الله عنه را بیان می‌کند که پیامبر می‌فرماید: «فإنه من يعش منكم فسیری اختلافاً كثيراً، فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، عضواً عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور، فإنه كل بدعة ضلالة»^(۱).

«هرکدام از شما که زنده بماند در آینده اختلاف‌های زیادی را خواهد دید، در آن شرایط بر شما لازم است به سنت من و سنت و روش خلفای راشدین که بر راه راست و هدایت بوده‌اند تکیه و اعتماد کنید، آن را خیلی محکم و با تمام توان بگیرید، و هوشیار باشید که هیچ چیزی را به دین اضافه نکنید! چون هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.»

در صحیح بخاری از ابودرداء نقل می‌کند که: قسم به خدا از دستورات و سنت‌های محمد در میان مردم جز نماز چیزی را نمی‌بینم که باقیمانده باشد». امام مالک : در کتاب «الموطاء» از اصحاب روایت می‌کند که: آنچه من از سنت پیامبر به آن رسیده‌ام و سنت و روش اوست، جز اذان و ندا برای نماز هیچ چیز دیگری را نمی‌بینم که مردم آن را انجام دهند. زهری می‌گوید: در شهر دمشق به خدمت انس رسیدم که گریه می‌کرد، گفتم: به این خاطر گریه می‌کنم چون آنچه از پیامبر دیده‌ام و شنیده‌ام هیچ چیزی را جز نماز در میان مردم نمی‌بینم، این نماز هم ضایع شده است. طرطوشی : می‌گوید: به این سخن‌ها خوب دقت کنید، زمانی آنان که در آن حق از بین رفته و باطل ظهور کرده باشد، طوری که از گذشته جز قبله

(۱) - سند حدیث و بحث آن گذشت.

چیزی دانسته نشود، پس باید اوضاع در زمان و عصر ما چگونه باشد؟ فقط خدا کمک‌کننده است. اما لازم است اهل علم و دانش درباره این مسایل دقت و تأمل کنند و بدانند که آنچه مدنظر می‌باشد دو مسأله است:

مسأله اول: خداوند سبحان محمد را به این خاطر مبعوث فرمود که خالصانه فقط برای خدا دینداری نمایند و در استحقاق عبادت و خدایی هیچ پادشاه و پیامبر، قبر، سنگ، درخت و غیره را با او شریک قرار ندهیم. و هر کس انسان‌های صالح را همراه با خدا تعظیم و تکریم کند، کارش شرک است و این نوع افراد درست به مسیحی‌ها شباهت دارند.

مسأله دوم: واجب است که از سنت پیامبر پیروی کنیم، از بدعت دوری گزینیم با اینکه این بدعت‌ها در میان مردم زیاد و رواج یافته باشند. و باید بدانیم که عامه مردم نیاز به سخن و گفتار اهل علم و دانش دارند و لازم و ضروری است که این مسائل را مورد بررسی و تحقیق قرار دهند و کلام علما را بیان کنند، خداوند هر کسی را که خدا و پیامبر و دین او را کمک می‌کند و در این راه از ملامت و سرزنش هیچ احدی باکی ندارد توفیق دهد، و رحمت خود را شامل حالش گرداند. «والله اعلم و صلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم»^(۱).

امام : همه سخنان را به این صورت خلاصه می‌کند: «والحاصل: تمام چیزهایی را که به ما نسبت می‌دهند جز دعوت به سوی توحید و نهی از شرک همه بهتان و افترا نسبت به ماست»^(۲).

این توضیحات برای پاسخ به افتراها و شبهه‌هایی که علیه دعوت و امام آن، ایجاد شده است کافی و وافی می‌باشد.

در نامه‌ای خطاب به همه مردم مسلمان نوشته است: «از محمد بن عبدالوهاب،

(۱) - الدرر السنیه (۲/۴۹-۵۴).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۷۲).

به هر مسلمانی که صدای ما به او می‌رسد. السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، وبعد:
خیلی صریح و واضح اعلام می‌دارم که من - الحمد لله - تابع عقیده و مذهب
اهل سنت و جماعت می‌باشم، عقیده‌ای که ائمه مسلمانان مانند: ائمه چهارگانه و
پیروان آنها، تا روز قیامت. بر آن بوده و خواهند بود.

اما من برای مردم توضیح داده و بیان کرده‌ام که، باید دین را برای خدا خالص
کنند و آنها را از به فریاد خواندن انبیا و انسان‌های صالح و وفات یافتگان نهی
نموده‌ام و چیزهایی که عبادت خداوند به شمار می‌آیند مثل: دعا، قربانی، نذر، توکل،
سجده و غیره که فقط برای خدا باید انجام بگیرند، هیچ کس و هیچ چیزی را در آنها
با او شریک قرار ندهند. نه ملائکه‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل را شریک خداوند
قرار نکنند، که هدایتی و اصلی است که تمام پیامبران از اول تا آخر مردم را به
پیروی از آن دعوت کرده‌اند، چیزی است که اهل سنت و جماعت بر آن تأکید دارند،
و فرض بر این است که همواره به آن ملتزم باشند.

اینجانب در روستا و منطقه خود دارای موقعیت و منزلتی هستم، مردم سخن مرا
گوش می‌کنند، ولی بعضی از بزرگان به علت مخالفت با عادات و روش‌هایی که با
آن بزرگ شده‌اند با باورها و راهکارهای ما مخالفت می‌کنند. همچنین کسانی که به
من احترام می‌گذارند و از عقاید و روش من پیروی می‌کنند، خود را به اقامه نماز و
دادن زکات و سایر واجبات خداوند ملزم می‌شمارند و آنها را از ربا و نوشیدن
مسکرات و دیگر منکرات بر حذر داشته‌ام، غالب بزرگان و خردمندان منطقه
هیچ‌گونه عیب و ایرادی وارد نکرده‌اند، چون عامه مردم آن را نیکو و پسندیده تلقی
کرده‌اند، تنها انتقاد آنها نسبت به روش ما در دفاع از توحید و مقابله با مظاهر شرک
است، و این مسأله را برای مردم پیچیده و مشکل کرده‌اند و می‌گویند: این مسائل
خلاف عرف و عادات مردم و عامل فتنه بسیار بزرگی شده است، و لشکریان و یاران
شیطان را علیه ما تحریک کرده‌اند.

در ادامه می‌گوید: پیامبر از وضعیتی خبر داده، که در میان مردم روی می‌دهد

و می فرماید: «لتتبعن سنن من كان قبلكم حذو القذة بالقذة، حتى لو دخلوا جحر صبب لدخلموه»^(۱).

«از روش و عادات مردمان قبل از خود گام به گام و قدم به قدم پیروی می کنید، بصورتی که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شوند، شما هم داخل می شوید».

خداوند در مورد امت‌های پیشین می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبه: ۳۱).

«(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

بعضی از مردم گمراه شده‌اند: زیر که بعضی از انسان‌های صالح و متقی را مثل: امام عبدالقادر گیلانی، احمد بدوی، عدی بن مسافر (رحمهم الله) و سایر بندگان صالح خدا، در اوقات سخت و ناراحتی و یا خوشی و راحتی به فریادرسی می طلبند، در حالی که تمامی علمای با تقوا و و محقق از تمام مذہب‌ها این کار را نامشروع می دانند، و خود آن بندگان صالح هم این کار را دوست ندارند و از آن عمل خلاف، اعلام برائت می کنند. و تمام اهل علم اتفاق و اجماع دارند که این کار شرک اکبر و شبیه عبادت بت‌ها می باشد.

خداوند محمد را به پیامبری برگزید تا دین ابراهیم را برای مردم دوباره زنده و تازه نماید و به مردم بگوید که: عبادت و بندگی حق خالص خداست و هیچ کس و هیچ چیزی صلاحیت شریک شدن در آن را ندارد، نه ملائکه مقرب بارگاه الهی و نه پیامبر مرسل این حق را ندارند؛ چه رسد به غیر آنها.

از طرفی مشرکان شهادت می دادند که خالق جهان هستی خداست و هیچ شریکی ندارد و شهادت می دادند که: خالق، رازق، زنده کننده، میراننده، مدبر تمام امور و تمام آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آنهاست، و مدبر تمام زمین‌های هفتگانه و آنچه در

(۱) - تخریج آن گذشت.

آنهاست، تنها و تنها خداست، همه بنده او و زیر نظر و مدیریت و قدرت او می‌باشند. آیه زیر دلیل و حجت روشن و آشکاری بر این مدعاست که مشرکانی که پیامبر با آنها جنگید، به همه آن موارد باور داشتند و شهادت می‌دادند. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا نُنْقِذُ ﴿٣١﴾﴾ (یونس: ۳۱).

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا»، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)».

آیات بسیار دیگری بر این مطلب دلالت دارند که، مشرکان آفریدگاری و اداره جهان توسط خدا را قبول دارند و به آن شهادت می‌دهند؛ در عین حال مسلمان و اهل توحید به شمار نمی‌آیند، زیرا آن توحیدی که همه انبیا و آخرینشان رسول خدا منادی آن بودند در اعتقاد و عمل قبول ندارند.

آن توحیدی که آنها منکرش بودند، «توحید عبادت» و «توحید استعانت» از غیر خداوند در اموری است که تنها خداوند بر آنها تواناست. مشرکان زمان ما نیز در عین ادعای ایمان و در حالی که خداوند را شب و روز، در حال ترس و امید به فریاد می‌طلبند، مثل آنها برای کسب خیر و یا دفع شر یا به خاطر اینکه نزد خداوند برایشان شفاعت کنند، از ملائکه و یا مردی صالح مثل لات و یا پیامبری مثل عیسی درخواست کمک می‌کنند و آنها را به فریاد می‌طلبند. معلوم و آشکار است که رسول خدا محمد به خاطر این کارشان آنان را مشرک (و غیر مسلمان) نامید و آنها را به خالص نمودن عبادت برای خدا دعوت کرد، همانطور که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ

الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾﴾ (الجن: ۱۸).

«مساجد از آن خداست پس کسی با خدا پرستش نکنید».

همچنین خداوند می فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دَعَا الْكُفْرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (الرعد: ۱۴). «دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست».

رسول خدا با صاحبان اینگونه باورها و کارها تا تمام دین، قربانی، نذر، فریادرسی و تمام انواع عبادات فقط و تنها برای خدا صورت گرفت، به رویارویی پرداخت، و معلوم شد که اقرار و اعتراف مشرکین به توحید ربوبی (اینکه خالق، رازق، زنده کننده و... خداست) آنها را به دایره مسلمانی وارد نکرد، زیرا که آنان ملائک، انبیا و اولیاء را طلبدند، تا برایشان نزد خدا شفاعت کنند و آنها را به خدا نزدیک گردانند. با توجه به این حقایق است که می توان حقیقت توحیدی را که پیامبر آورنده آن است درک کرد و آن را فهمید، باوری و شیوه‌ای از زندگی قرار گرفته بر آن، که مشرکان از اعتراف و اقرار به آن خودداری می کردند.

باید دانست که دین خدا و دعوت حق دشمنانی دارد که مانع پیشرفت علم و دانش و حجّت و برهان می شوند، همان طور که خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (الأعراف: ۸۶). «و بر سر هر راه نشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا باز دارید».

آنچه که بر شما واجب می باشد این است که: طوری از دین خدا آگاهی پیدا کنید که بسان سلاحی با شیاطین بجنگی و مبارزه کنی، شیاطینی که امام آنها ابلیس، خطاب به پروردگار گفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (۱۶) ثُمَّ لَا يَأْتِيهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ

خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَكْرِينَ ﴿١٧﴾ (الأعراف: ۱۶-۱۷).

«شیطان) گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم. سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت».

او در ادامه می‌گوید: حاصل سخن این است که، تمام چیزهایی که درباره ما گفته‌اند جز دعوت مردم به سوی توحید و نهی از شرک همه بهتان و افترا هستند.

شگفت‌انگیزترین و عجیب‌ترین عکس‌العمل سران مخالفین زمانی بود که آیات زیر و نظر اهل تفسیر را برایشان بیان می‌کردم، مثلاً این فرموده خدای متعال:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ (الإسراء: ۵۷).

«کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر».

﴿وَيَقُولُونَ هَلْ نُؤَلِّئُ شُعْتُونََا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸).

«اینها شفیعیان ما نزد خدا هستند».

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَىٰ اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ (الزمر: ۳).

«اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

خداوند اقرار و اعتراف کفار را چنین بیان می‌کند: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمَلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ﴾ (یونس: ۳۱).

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و

خالق) گوش و چشم‌هاست». و آیات بسیاری دیگر.

در جواب همه این آیات می‌گویند: برای ما و امثال ما درست نیست به قرآن و حدیث پیامبر و سخنان گذشتگان عمل کنیم، ما جز به آنچه که علمای متأخر گفته‌اند و دستور داده‌اند از هیچ کس دیگری پیروی و اطاعت نمی‌کنیم.

من هم به آنها می‌گویم: من با هر حنفی مذهبی با سخنان بزرگان حنفی متأخر بحث

می‌کنم و با مالکی و شافعی و حنبلی با همه آنها بوسیله کلام و سخنان علمای متأخر آنها سخن می‌گویم و از خود آنها دلیل می‌آورم، علمایی که به آنها اعتماد دارند، از هر مذهبی از علمای آن دلیلی را نقل کرده‌ام و آنچه که گفته است بیان نموده‌ام، بعد از اینکه این مسائل مثل به فریاد خواند صاحبان قبرها و نذر برای آنها را بیان کردم که چنین کارهایی مشروع نیستند، اما هرچند این مطلب را بررسی کردند و به خوبی فهمیدند، جز تفرّ و دور شدن از حقیقت چیزی به علم و فهم آنها اضافه نشد.

امام در ادامه می‌فرماید: خداوند آن کسی را مورد رحمت و لطف خود قرار دهد که: واجبات را انجام دهد و نزد خدا توبه کند و به گناهان خود در پیشگاهش اعتراف نماید، چون کسی که توبه می‌کند مثل این است که گناه نداشته است. از خداوند خواستارم من و شما را برای آنچه که خودش دوست دارد و بدان راضی است، هدایت فرماید^(۱).

امام : ضمن ردّ اتهاماتی که از طرف دشمنان به او نسبت داده می‌شود در نامه‌ای به ابن صباح چنین می‌گوید:

زمانی که دیدند مردم را به آنچه پیامبر به آن دستور داده، دعوت می‌کنم به آنان می‌گویم که: فقط و تنها خدا را پرستش کنید، و هر کس (از روی علم و عمد) امام عبدالقادر گیلانی (امام رضا و...) را به فریادرسی بخواند و از آنان درخواست کمک کند، عملاً با کلام بدون شک و گمان خداوند مخالفت کرده است، و عبدالقادر گیلانی (و...) از او اظهار بیزار می‌کنند.

همچنین اگر یکی از انسان‌های صالح و یا یکی از پیامبران را بخواند و از آنها طلب نفع و دفع ضرر نماید و یا برایشان سجده ببرد و برای آنها نذر کند، و یا یکی از انواع عبادت (مانند دعا) که حق مسلم خداست برای آنها انجام دهد، کاری مشرکانه را انجام داده است. و هر انسانی که فرمان خدا و رسول او را بداند و بفهمد این مسأله را انکار

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۶۴-۷۴).

نخواهد کرد، بلکه به آن اعتراف می‌کند و آن را قبول خواهد کرد^(۱).

امام : در نامه‌ای به ابن السویدی، یکی از عالمان اهل عراق که در مورد آنچه مردم درباره‌ی او می‌گویند سؤال کرده بود، در جواب او چنین می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد بن عبدالوهاب، به برادر دینی، عبدالرحمن بن عبدالله سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، اما بعد:

نامه‌ی شما بدستم رسید، خوشحال شدم، خداوند شما را از زمره‌ی امامان متقی و جزو دعوتگران دین سید مرسلین قرار دهد، به اطلاع شما می‌رسانم که اینجانب - الحمد لله - مبتدع نیستم، بلکه متبع و پیرو هستم و عقیده و دینم مذهب اهل سنت و جماعت است که تمام ائمه‌ی مسلمانان، از جمله ائمه‌ی چهارگانه و پیروان آنها، تا روز قیامت بر آن هستند. اما من برای مردم بیان کرده‌ام: که دین باید خالصانه برای خدا باشد، و مردم را از به فریاد خواندن افراد صالح و غیره نهی کرده‌ام، و از چیزی که بوسیله‌ی آن عبادت خدا صورت می‌گیرد مثل؛ قربانی، نذر، سجده، و غیره که فقط خاص و حق خداوند هستند، آنها را نهی کرده‌ام و گفته‌ام که برای غیر خدا انجام ندهند و نباید کسی و چیزی را در این موارد شریک خداوند کنند، خواه ملائکه‌ی مقرب خدا یا نبی و رسول مرسل باشد، که این دعوت و پیام تمام پیامبران از آدم تا خاتم بوده است و تمام اهل سنت و جماعت بر این کار اتفاق نظر دارند^(۲).

امام در ادامه می‌نویسد: کسانی که با من ارتباط دارند و حامی دعوت من هستند، آنها را به اقامه‌ی نماز، دادن زکات و سایر واجبات الهی تشویق کرده‌ام و همچنین آنها را از ربا و نوشیدن مسکرات و انواع منکرات دیگر نهی نموده‌ام. بزرگان و رؤسا از این کار هیچ عیب و ایرادی نگرفته‌اند و عامه‌ی مردم آن را نیکو و پسندیده تلقی

(۱) - الدرر السنیة (۱/ ۷۵).

(۲) - الدرر السنیة (۱/ ۷۹).

کرده‌اند، ولی ملامت و عداوت و دشمنی آنها نسبت به مسایلی مربوط به توحیدی است که دیگران را به آن فرا می‌خوانم، و یا نسبت به شرکی است که از آن نهی می‌کنم، در میان عوام این طور وانمود کرده‌اند که مسائل توحید و شرک، خلاف نظر و عادت اکثریت مردم و جامعه است و انواع تهمت و افترا را به ما نسبت داده‌اند، و فتنه و بلا بزرگی را به وجود آورده‌اند و شیطان و لشکریان او را علیه ما شورانیده‌اند.

برخی از آن تهمت‌ها عبارتند از:

شایعه کردن مسائلی که انسان عاقل از ذکر و بیان آن شرم دارد، چه رسد به اینکه آن را به عنوان تهمت و افترا بیان کند.

یکی از تهمت‌های دیگرشان این است که: گویا تمام مردم جز کسانی را که از من پیروی می‌کنند، کافر می‌دانم، و می‌گویند که: من گفته‌ام: نکاح و ازدواجشان باطل بوده است! انسان تعجب می‌کند که یک انسان اهل ایمان و خرد چگونه به خود اجازه می‌دهد چنین سخنانی را بر زبان بیاورد؟! آیا هیچ مسلمانی پرهیزکاری چنین چیزی را می‌گوید؟

من از این سخن به خدا پناه می‌برم، سخنی که جز از دیوانه‌ها و درک و فهم از دست داده‌ها صادر نخواهد شد! خدایا انسان‌هایی را که اهداف و اغراض باطل دارند، نابود بفرما!

همچنین می‌گویند: من گفته‌ام: اگر قدرت و توان داشته باشم گنبد پیغمبر را ویران می‌کنم!

و اما قضیه کتاب دلایل الخیرات، که گویا من به سوزاندنش دستور داده‌ام، اتهام دیگری است، لازم به توضیح است که: به افرادی که نصایح و رهنمودهای ما را قبول کرده‌اند گفته‌ام که کتاب خدا - قرآن کریم - بزرگ‌ترین کتاب و قانون در قلبشان باشد، و قرائت و خواندن هیچ کتابی افضل‌تر و بهتر از قرآن نیست، و اما سوزاندن کتاب دلایل الخیرات و یا نهی کردن از صلوات بر محمد با هر لفظ و لحنی که

باشد، چنین نسبتی به من تهمت ناروا و ظلم و ستمی آشکار است، و هرگز چنین چیزی را نگفته و انجام نداده‌ام.

خلاصه سخن این است که: آنچه درباره من گفته شده، جز دعوت مردم به توحید و نهی از شرک، همه تهمت و افترا هستند. و این واقعیت اگر برای مردم هم واضح و روشن نباشد، برای جنابعالی معلوم می‌باشد. چنانچه مردی از شهر و دیار شما حتی از محبوب‌ترین مردم هم باشد، قیام کند و مردم را به اخلاص دین و عبادت خدا ملزم نماید و آنها را از به فریاد خواندن قبرها و غیره نهی کند و او دشمنان و حسودانی داشته باشند و آنها نیز طبیعتاً پیروانی دارند، این افراد به پا می‌خیزند و انواع دروغ و تهمت‌ها را به او نسبت می‌دهند، و به مردم چیزهایی می‌گویند که از شأن و مقام افراد صالح و متقی بدور است، در حالی که دعوت آنها به خاطر احترام و تجلیل از صالحین و متقین باشد. پیش‌بینی خواهی نمود که در برابر آن داعی و مبلغ موحد چه مشکلاتی را به وجود خواهند آورد^(۱).

امام : بعد از این که میان مسلمانان تفرقی به وجود آمده بود در نامه‌ای به مردم مراکش، چنین می‌نویسد:

«معلوم و واضح است که: بلا و مصیبت چطور گسترش پیدا کرده است، انحراف‌ها و مصیبت‌هایی مانند: شرک به خدا و متوجه شدن به مردگان و درخواست از آنها و امید برطرف نمودن نیازها و احتیاجات و رفع مشکلات و گرفتاری‌ها از کسانی و چیزهایی که چنین قدرت و توانایی را ندارند و جز خداوند زمین و آسمان هیچ کس و هیچ چیز توان و قدرت آنها را ندارد، و یا اینکه بوسیله نذر و قربانی کردن برای آنها و یا در مواقع ناراحتی و شدائد از آنها طلب کمک کردن و درخواست نفع و غیره از آنها نمودن و سایر عبادات دیگر که جز برای خدا، برای هیچ کس و چیز دیگری شایسته نیست.

(۱) - الدرر السنیه (۱/۷۹-۸۳).

اگر قسمت کمی از عبادت برای غیرخدا انجام شود، مثل این است که همه‌ی عبادت برای غیرخدا باشد، چون خداوند بی‌نیازترین ذات است که نیازی به شریک ندارد، و تنها عمل و عبادتی را می‌پذیرد که خالصانه برای او صورت گرفته باشد، همانطور که می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿۲﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۴﴾ (الزمر: ۲-۳).

«پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند!».

خداوند می‌فرماید که: از دین و عبادت تنها به چیزی راضی است که خالصانه برای او باشد و همچنین خبر می‌دهد که مشرکان ملائکه‌ها و انبیاء و صالحین را به کمک می‌طلبیدند تا آنها را به خداوند نزدیک گردانند و برایشان نزد خدا شفاعت کنند، و می‌فرماید که: هرگز کسانی که دروغگو و کافر باشند، هدایت نمی‌کند، خداوند آنها را در این موقعیت هم کافر و هم دروغگو معرفی می‌کند. می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۱۸﴾﴾

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَسْتَعِينُونَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ، وَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ (یونس: ۱۸).

«آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند!» بگو: «آیا خدا را به چیزی

خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟! منزه است او، و برتر است از آن همتیانی که قرار می‌دهند».

خداوند خیر می‌دهد که هر کس بین خود و خدا واسطه‌هایی را قرار دهد و از این واسطه‌ها شفاعت بطلبد، در واقع آنها را عبادت کرده و بوسیله آنها نسبت به خدا شرک ورزیده است، چون شفاعت با همه ابعادش خاص خدا و با اذن و اجازه او صورت می‌گیرد.

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ (الزمر: ۴۴).

«بگو: (اجازه) هرگونه شفاعت از آن خداست».

هیچ کس نزد خدا بدون اذن و اجازه او شفاعت نخواهد کرد، همچنان که

می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره: ۲۵۵).

«کیست که در پیشگاه او شفاعت کند مگر با اجازه او؟»

همچنین می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه: ۱۰۹).

«در آن روز شفاعت (هیچ کسی) سودی نمی‌بخشد، مگر (شفاعت) کسی که خداوند مهربان به او اجازه دهد و گفتارش را بپسندد».

خداوند از هیچکس جز به توحید راضی نمی‌شود. همانطور که می‌فرماید: ﴿وَلَا

يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸).

«و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که (بدانند) خدا از

او خشنود است و (اجازه شفاعت او را داده است)».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي

السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ (سبأ: ۲۲) وَلَا نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ

عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. ﴿سبأ: ۲۲-۲۳﴾.

«(ای پیغمبر، به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود

خود) می‌پندارید، (اما بدانید آنها هرگز گرهی از کارت‌ان نمی‌کشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند. زیرا که) آنها در آسمان‌ها و زمین به اندازه ذره‌ای و پیشیزی قدرت ندارند، و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره جهان) نداشته (و انباز خدا نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره مملکت کائنات بدو نیازمند باشد). هیچ‌گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازه دهد، (و آن هم جز خوب و پسندیده نگوید)».

شفاعت حق است، و در دنیا جز از الله نباید از هیچ کس و هیچ چیزی خواسته شود. همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (۱۸) (الجن: ۱۸).

«مسجدها مختص پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنید.

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

﴿۱۶﴾ [سوره یونس: آیه ۱۰۶].

«به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود و فریادرسی خود را به جای آفریدگار متوجه آفریدگان سازی) از ستمکاران (و مشرکان) خواهی شد».

زمانی که رسول اکرم سید و بزرگ شفاعت‌کنندگان است، و دارای مقام محمود می‌باشد، و حضرت آدم پایین‌تر از او و زیر پرچم او است، بدون اذن و اجازه خدا شفاعت نمی‌کند، بلکه در مقابل خدا به سجده می‌افتد، و با آنچه که از حمد و سپاس می‌داند، خدا را حمد و سپاس می‌نماید، سپس گفته می‌شود: سرت را بلند کن، و بگو آنچه که می‌گویی شنیده می‌شود، و بخواه و طلب کن آنچه که بخواهی به تو داده می‌شود! شفاعت کن که شفاعت شما قبول خواهد شد، سپس تعدادی از کسانی که شایستگی شفات شدن را دارند مشخص می‌گردند و آنها را

داخل بهشت می‌نمایند. وقتی در باره پیامبر و حضرت آدم وضع چنین است و شفاعت آنها به این صورت خواهد بود، پس غیر آنها از میان پیامبران و اولیاء برای شفاعت چگونه خواهد بود؟

مطالبی را که ذکر کردیم هیچ یک از علما با آن مخالف نیستند، زیرا که سلف صالح اعم از صحابه‌ها، تابعین و ائمه چهارگانه و غیر آنها هم که راه آنها را گرفته‌اند، بر این مسائل اجماع و اتفاق نظر دارند.

اما آنچه که امروز مردم بعد از مرگ انبیا و اولیاء از آنها شفاعت می‌طلبند و قبرهای آنان را تعظیم می‌نمایند و برای آنها گنبد درست می‌کنند و با چراغ‌هایی آنها را نورافشانی می‌نمایند، کنار قبرهایشان نماز می‌خوانند و اعیاد و اجتماع‌هایی کنار آنها تشکیل می‌دهند، و خدمتکارانی را برای آنها بکار می‌گیرند، برایشان نذر می‌نمایند. همه اینها امور و مسایلی هستند که پیغمبر اکرم به وقوع آنها خبر داده و امت خود را از آنها بر حذر داشته است. همانگونه که می‌فرماید:

«لا تقوم الساعة، حتی یلحق حی من أمتی بالمشرکین، وحتی تعبد فئام من أمتی الأوثان»^(۱). «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که جمعی از امت من به مشرکین ملحق می‌شوند و همچنین برپا نمی‌شود تا زمانی که گروهی از امت من به بت‌پرستان ملحق می‌شوند و به آنها می‌پیوندند».

پیامبر بر پایه توجیه الهی توحید را اساس دعوت خود قرار داد و به شدت از آن حمایت کرده و تمام راههایی را که به شرک منتهی می‌شوند، گرفته است، از سنگ و گچ‌کاری قبرها و بنای ساختمان و بنا و گنبد بر قبرها نهی فرموده‌اند. حدیث صحیحی به نقل از جابر^(۲) در صحیح مسلم آمده است. که: «پیامبر علی ابن ابی

(۱) - رواه مسلم (۲۸۸۹)، ابن ماجه (۳۹۵۲)، و البرقانی فی صحیحته و اللفظ له عند ابن ماجه : «و استعبد

قبائل من امتی الأوثان» و در آینده قبیله‌هایی از امت من بت‌ها را می‌پرستند. از حدیث ثوبان.

(۲) - رواه مسلم (۲۲۴۵).

طالب را به منطقه‌ای فرستاد و به او دستور داد که: هر قبری که از سطح زمین بلند شده است را با زمین یکسان کند، و هر مجسمه و عکس و تصویر و تندیس که می‌یابد از بین ببرد»^(۱).

به همین خاطر بسیاری از علما گفته‌اند: از بین بردن هر گونه گنبد و بارگاهی را که بر روی قبرها ساخته شده‌اند، واجب است، چون برخلاف دستور و فرمان رسول تأسیس و بنا شده‌اند. اینگونه مطالب هستند که زمینه اختلاف را میان ما و برخی از علما و مردم ایجاد کرده است، این اختلاف به جایی رسیده است که ما را تکفیر و با ما اعلام جنگ نموده‌اند، خون و مال ما را حلال دانسته‌اند، اما ما از خدا علیه آنها طلب کمک کردیم، و پیروز هم شدیم.

این مطالب چیزهایی هستند که مردم را به آنها دعوت می‌کنیم و برای دفاع از آنها می‌جنگیم، البته بعد از اینکه، از قرآن و سنت پیامبر و هم از سخنان سلف صالح و اجماع ائمه اربعه، حجّت و دلیل اقامه نمودیم و هدف ما اجرا و امتثال امر و فرمان خداست که می‌فرمایند: ﴿وَقَالُوا هُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُمُ اللَّهُ﴾ [سوره انفال: آیه ۳۹].

«با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دیتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد. (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه بر اساس آیین خویش زیست کنند)».

پس هر کس با حجّت و دلیل به دعوت دین لبیک نگوید و آن را قبول نکند، (و در عین حال علیه ما اسلحه بدست بگیرد) ما نیز با او می‌جنگیم، همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

(۱) - سند و اخراج آن گذشت.

وَرَسُولُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾ [سوره حدید: آیه ۲۵].

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و حقیقت) نازل نموده‌ایم، تا مردم (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردم است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین وسایلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در نهان و پنهان (از دیدگان مردم) یاری می‌کنند. خداوند خود نیرومند و چیره است».

مردم را دعوت می‌کنیم به: اقامه نماز و برپایی جماعت به صورت مشروع، آنچنان که خدا و رسول او دستور داده‌اند، دادن زکات، روزه ماه رمضان، حج بیت‌الله الحرام، به آنچه معروف و پسندیده است، امر می‌کنیم، و از آنچه منکر و ناشرعی است، نهی می‌نماییم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [سوره حج: آیه ۴۱].

«آن مؤمنانی که خداوند به ایشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین، ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد».

این همان چیزی است که بدان معتقد هستیم و دین درست می‌دانیم. هر کس به آن عمل کند، برادر مسلمان ما است، هرچه به نفع ما باشد برای او هم خواهد بود و هرچه به ضرر ما باشد، متوجه او هم می‌گردد.

همچنین معتقد هستیم که: امت محمد ، آن امتی است که پیرو سنت و روش

پیامبر باشند، بر گمراهی و ضلالت اتفاق نمی‌کنند، و اعتقاد داریم که در هر زمانی، پیوسته گروهی از امت پیامبر بر راه حق و حقیقت استوار باقی ماند و پیروز می‌باشند، کسانی که بخواهند آنها را خوار و ذلیل کنند و یا با مخالفت آنها بپردازند، تا زمان فرا رسیدن امر و فرمان خدا (قیامت)، نخواهند توانست هیچ ضرر و زیانی را به آنها برسانند، به شرطی که آنها بر این راه حق و حقیقت بمانند و بر آن دوام و استمرار داشته باشند. وصلی الله علی محمد^(۱).

امام : در نامه‌ای دیگر می‌فرماید: «از محمد بن عبدالوهاب، به: شیخ فاضل آل مزید، خداوند ایمانتان را ازدیاد بخشید، و از وسوسه‌های شیطان مصون بدارد. اما بعد: دلیل و سبب مکاتبه این است که: راشد بن عربان سخن بسیار خوب و نیکویی را از شما ذکر کردند، که دل انسان را بسیار شاد و امیدوار می‌کند، او به نقل از شما می‌گفت: که جنابعالی از من خواسته‌ای به سبب ادعاها و دروغ و افتراهایی که دشمنان نزد شما مطرح می‌کنند، مکاتبه‌ای داشته باشم و جواب واقعی و قانع کننده را بیان کنم، البته از امثال شما همین انتظار می‌رود که هیچ سخن و ادعایی را بدون تحقیق و بررسی قبول نکنید.

قبل از اینکه اعتقام را برای شما توصیف کنم، توجهتان را به دو نکته جلب می‌نمایم:

اول: به کسی که با من مخالفت می‌کند می‌گویم: آن چه بر مردم واجب است، پیروی از اوامر خدا و پیامبر است. همچنین به ایشان می‌گویم: به اندازه کافی کتاب و منابع نزدشان وجود دارد، به آنها نگاه کنید، و به هیچ کدام از سخنان من توجه نکنید، ولی زمانی که کلام و فرمان رسول خدا را که در کتاب‌های شما وجود دارد یافتید و یقین پیدا کردید! هرچند اکثریت مردم هم مخالف شما باشند.

دوم: مسائلی که برخی از علما و مردم آن را نمی‌پذیرند و به خاطر آنها با من

(۱) - الدرر السنیة (۱/۸۳-۸۸).

دشمنی می‌نمایند و نسبت به من کینه می‌ورزند، اگر از هر عالم و دانشمندی در شام، یمن و غیره بپرسند، می‌گویند: این‌ها صحیح و حق هستند، و دین و آئینی که خدا و رسول خدا آن را قبول دارند، همان است. ولی بخاطر اینکه دولت^(۱) و حکومت با این مسائل موافق نیست، قدرت بیان و اظهار آن را ندارد، اما محمد بن عبدالوهاب آن را آشکارا بیان می‌کند، چون حاکم مملکت و دولت چون حق را شناخته و فهمیده است با این مسائل مخالفتی ندارد و از آن پیروی می‌کند. این سخن علما است که گمان می‌کنم به شما هم رسیده باشد و از آن مطلع باشید.

پس شما در مورد نکته اول خوب تفکر و تأمل کن، که اگر سخن من جعلی است از آن پیروی نکنید، بلکه به فرمان و سخن رسول خدا که در کتاب‌های شما وجود دارد پیروی کنید. در مسأله دوم هم دقت کنید، هر عاقلی به آن اعتراف و اقرار می‌کند ولی عده‌ای قدرت بیان و اظهار آن را ندارد. انتظار دارم که شما پیشقدم شوید و برای خود توشه‌ای را تهیه کنید که روز قیامت شما را نجات دهد، و بدان که هیچ چیزی شما را نجات نخواهد داد جز پیروی و تبعیت از رسول خدا محمد ، بدانید که عمر به سر خواهد آمد و دنیا سپری خواهد گشت، و بهشت و جهنم چیزی هستند که انسان عاقل و دانا آنها را فراموش نمی‌کند.

فکر می‌کنم که شکل و صورت صحیح مسئله این است که: به جز الله هیچ کس و هیچ چیزی نباید فراخوانده شود، در این مورد خداوند تنها و بدون شریک و انباز است، همانطور که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۱۸).
«پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و در مورد پیامبر می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ (الجن: ۲۱).
«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

(۱) - منظور دولت عثمانی است. که در اواخر حکومت خود به سوی تصوف تمایل پیدا کرد. و بدعت قبرها و درست کردن مسجد و گنبد را بر روی قبرها و غیره را بیشتر رواج داد.

این سخن و کلام خداست و سخنی است که رسول خدا آن را آورده و به آن توصیه نموده است، او مردم را از اینکه غیر خدا را به فریاد بخوانند نهی کرده است. اما متأسفانه در شام و حرمین و غیره انحراف‌های بسیاری وجود دارند و برخلاف امر و فرمان خدا و پیامبر امور صورت می‌گیرند. و باید برای همگان توضیح داد که: فراخواندن و طلب کمک و یاری از صالحین و توکل بر آنها شرک به خداست، همانطور که می‌فرمایند: ﴿إِنَّهُمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ (المائدة: ۷۲). «زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است».

برخی این مسایل را که من بیان می‌کنم قبول نمی‌کنند، و بر ایشان سخت و سنگین است، می‌گویند: ما را مشرک می‌دانی؟ آیا آن انحراف‌ها شرک نیستند؟ این سخن من و این سخن شما، که از سخنان و کلام خدا و پیامبر او گرفته شده‌اند، و حجتی که میان من و شما وجود دارد، اگر سخنان من غیر از کلام خدا و رسول او می‌باشند، و دروغ و افترا هستند، آنها را تأیید نکنید. اما فکر می‌کنم که بعضی از علما قدرت و جرئت بیان این مسائل را ندارند، حتی یکی از عالمان اهل شام می‌گوید: این به صحت و حقانیت عقاید و عملکرد شما یقین دارم ولی تنها کسی می‌تواند آن را اظهار و بیان کند که بخواهد با دولت بجنگد و شما - الحمد لله - جز از الله از کسی نمی‌ترسید، از خداوند خواهانم ما و شما را به دین خدا و رسول او هدایت فرماید. والله اعلم^(۱).

امام محمد بن عبدالوهاب در توضیح و بیان این مسائل شریف و دفاع از آنها سخنان و مطالب زیادی دارند و سایر اعمال و اقوال و احوال و تألیفات ایشان بر همین مسائل می‌چرخند، مهمترین تألیفات او کتاب مشهور «التوحید»، «کشف

(۱) - الدرر السنیة (۱/۸۹-۹۱).

الشبهات»، «اصول الثلاثة» و «مسائل الجاهلیه» و تالیفات بسیار دیگری است. یکی دیگر از نامه‌های که خطاب به عموم مسلمانان فرستاده است، نامه زیر است: «از محمد بن عبدالوهاب: به هر مسلمانی که این نامه بدست او می‌رسد! السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، وبعد:

بدانید که خداوند محمد را فرستاده است تا به مردم بشارت و مژده و در مرحله دیگر به ایشان هشدار و تذکر بدهد. برای کسی که از او و پیامبرش پیروی کند مژده بهشت می‌دهد، و کسی را که از او پیروی نمی‌کند، از جهنم می‌ترساند. و می‌داند که هر کس معرفت و درک درستی داشته باشد، اقرار و اعتراف می‌کند آن توحیدی که برای مردم بیان کردیم، همان توحیدی است که خداوند پیامبرانش را به خاطر آن فرستاده است، حتی هر انسان متدینی با اینکه دشمن و معاند^(۱) هم باشد این مطلب را تأیید می‌کند، و آنچه که اکثریت و اغلب مردم آن را انجام می‌دهند و در میان آنها شایع است مثل اعتقاد آنها به قبور صالحین^(۲) و غیره همان شرکی است که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُم مِّنْ يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ المائدة: (۷۲).

«پس زمانی که این مطالب را حق و واقعیت دانستید و فهمیدید: شما را به آنچه که با قاطعیت آن را دین خدا و پیغمبرش می‌دانید، توصیه و سفارش می‌کنیم، اگر خود را آشکار و نهان پیرو حضرت محمد می‌دانید، آن را بدانید و بدان عمل کنید»^(۳).

* امام محمد بن عبدالوهاب و امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود در نامه‌ای

(۱) - یعنی هر انسان متقی با اینکه مخالف ما هم باشد.

(۲) - یعنی مقدس نمودن آنها، و معتقد بودن آنها به اینکه آنها به انسان ضرر و نفع می‌رسانند که جز خدا کسی نمی‌تواند ضرر و نفع برساند و یا اینکه بر این باورند که آنها در تصرفات این دنیا تأثیر دارند و یا اینکه غیب را می‌دانند و سایر اعتقادات باطل و پوچ دیگر.

(۳) - الدرر السنیة (۱/ ۹۲، ۹۳).

مشترک خطاب به یکی از عالمان یمن، چنین می‌نویسند: «از طرف عبدالعزیز بن محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب:

برادر دینی جناب احمد بن محمد العدیلی البکبلی^(۱)، خداوند از تمام آفات و بیماری‌ها محفوظت بدارد و باقیات الصالحات را نصیبت گرداند، و از تمام بلاها و مصیبت‌ها مصونت فرماید، حسنات و کارهای نیکویت را دوچندان کند و هرچه گناه و معصیت داری مورد عفو و بخشش قرار دهد، سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. اما بعد:

نامه شما به ما رسید، در باره آنچه که سؤال کرده بودی، خوشحال شدیم با اینکه مسافت بین ما دور است از اوضاع و اخبار شما و پرسش شما درباره آنچه که ما به آن معتقد هستیم و همچنین آنچه که مردم را به سوی آنها دعوت می‌کنیم، خواستیم آنچه که از شک و شبهه برای شما پیش آمده است به تفصیل توضیح بدهیم و قول راجح را با دلیل و حجت بیان نماییم، از خداوند خواستارم به ما و شما نیکوترین و درست‌ترین راه را نشان دهد و آن راه را در پیش گیریم.

اما این پرسش که ما بر چه دینی هستیم؟ جواب این است: باید بگوییم: دین ما همان دین اسلام است، آن دینی که خداوند متعال در موردش می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۸۵). «هرکس غیر از (آیین و شریعت) اسلام، آئینی دیگری را برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

اما اینکه ما مردم را به چه چیزی دعوت می‌کنیم؟ ما مردم را به «توحید و یکتاپرستی» دعوت می‌کنیم، آن توحیدی که خداوند خطاب به پیامبرش چنین می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ

(۱) - حاشیه‌نویس می‌گوید: ممکن است بهکلی باشد: که در نیل الأوطار ترجمه شده است، ۲۰۷/۱، المتوفی

سال ۱۲۲۷ هـ. و من هم می‌گوییم: بلکه ممکن است: البکبلی باشد از طایفه بکیل از یمن.

اتَّبَعْتَنِي وَسَبَّحْتَ اللَّهَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾ (یوسف: ۱۰۸). ترجمه آن گذشت.

همچنین می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ ﴿١٨﴾ (الجن: ۱۸).
(ترجمه آن گذشت).

و این سؤال که: ما مردم را از چه چیزی نهی می کنیم؟

ما آنها را از شرک نهی می کنیم، آن شرکی که خداوند در مورد آن می فرماید:

﴿إِنَّهُ، مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ ﴿المائدة: ۷۲﴾.

و در جای دیگر خداوند با لحنی خیلی تند خطاب به پیامبرش می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٦٥﴾
بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ (الزمر: ۶۵-۶۶).

«به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می شود و از زیانکاران خواهی بود. بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش.» و آیات بسیاری دیگر:

و به خاطر از بین بردن و ریشه کن کردن این شرک مبارزه خواهیم کرد، همانطور

که خداوند می فرماید: ﴿وَقُلْنَاهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا

لِللَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹).

«و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود، و دین (و

پرستش) همه مخصوص خدا باش.»

خداوند همچنین می فرماید: ﴿فَأَقْضُوا الْغُرُوبَ وَالْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ

وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ ﴿التوبة: ۵﴾.

«مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛

و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و

زکات را بپردازند، آنها را رها سازید».

پیامبر می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتَلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ»^{(۱)(۲)}.

«از طرف خدا به من فرمان داده شده است که با مردم (مشرک و محارب) بجنگم تا زمانی که با قول و عمل اعلام می‌کنند که هیچ معبود و فریادرسی بحق جز الله وجود ندارد و شهادت دهند که محمد پیغمبر و فرستاده خدا است، و نماز را برپا دارند و زکات دهند، زمانی که این نکات را رعایت کردند و آنها را هم انجام دادند، خون و مالشان محفوظ و در امان می‌باشد، مگر به حق اسلام و حساب و کتاب درون و باطن آنها با خدا خواهد بود».

او در ادامه می‌فرماید: ما چیزی را مطرح نکرده‌ایم که مخالف نقل باشد یا عقل آنرا قبول نداشته باشد، ولی مخالفین ما چیزی را می‌گویند و به آن عمل نمی‌کنند، ولی ما می‌گوییم و عمل هم می‌کنیم: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (الصف: ۳).

«نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی‌کنید».

با کسانی که بت‌ها را می‌پرستند می‌جنگیم همانطور که پیامبر با آنها جنگید، به خاطر ترک نماز و زکات خواهیم جنگید، همچنان که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنها جنگید. ولی این موقعیت درست شبیه موقعیتی است که ورقه بن نوفل به پیامبر

(۱) - رواه البخاری، کتاب زکات : باب وجوب الزکاة شماره (۱۳۹۹)، و کتاب مسلم، کتاب الإیمان باب: امر و فرمان به جنگ با مردم تا زمانی که می‌گویند لا إله إلا الله شماره ۳۲ و باقی کتابهای دیگر از حدیث ابی هریره رضی الله عنه.

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۹۴-۹۶).

فرمود: هر کس این مسائل و برنامه‌ها را آورده و مطرح کرده است با او دشمنی می‌شود، مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد، و از شهر و دیار خود تبعید می‌گردد. هر چه کم و کافی باشد از چیزی که زیاد ولی بی‌فایده باشد بهتر است. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته^(۱).

* امام : در نامه‌ای به یکی از عالمان مدینه چنین می‌نویسد:

«اگر از سبب و دلیل اختلافی که بین ما و برخی از مردم هست سؤال می‌کنی؟ باید بگویم که: در هیچ یک از قانون‌ها و برنامه‌های اسلام مثل: نماز، زکات، روزه، حج، و غیره با هم اختلاف نداریم، همچنین در مورد هیچ کدام از امور حرام اختلاف نداریم، آنچه که ما آن را خوب و نیکو می‌دانیم مردم هم آن را خوب و پسندیده می‌شمارند، و آنچه نزد مردم بد و منکر و جزو معایب است نزد ما هم بد و ناشایست می‌باشد، اما اختلاف اینجاست که ما به آنچه مشروع و زیباست عمل می‌کنیم و کسی را که بر او قدرت داشته باشیم با زور ملزم به انجام آن نمی‌کنیم، و از هر چیزی که بد و ناشایست باشد نهی می‌کنیم، اما متجاوزین را مجازات می‌کنیم. به ویژه کسانی که مردم را علیه ما شورانیده و باعث شده‌اند مردم در باره ما به اشتباه بیفتند همان‌هایی که در مقابل محمد ایستادند و با او مخالفت ورزیدند، و همان کسانی که در مقابل تمام پیامبران قبل از محمد نیز ایستادند و با آنها مخالفت کردند:

﴿كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ﴾ (المؤمنون: ۴۴).

«هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند».

این همان چیزی است که ورقه بن نوفل به پیامبر گفت که: قسم به خدا هر کسی مثل شما که این مطالب را بگوید و مطرح کند با او دشمنی شده و علیه او به مخالفت پرداخته‌اند»^(۲).

(۱) - الدرر السنية (۱/۹۸-۹۹).

(۲) - قسمتی از حدیث بخاری که آن را روایت کرده است. شماره ۳، (۳۳۹۲) و غیره. و مسلم شماره (۱۶۰)

اساس کار و هسته محوری اعتقاد ما خالص کردن دین و عبادت فقط برای خداست، و می‌گوییم: جز الله نباید هیچ کس و هیچ چیزی به فریاد خوانده شود، نذر و قربانی فقط برای خدا باشد، فقط باید از خدا خوف و ترس داشته باشیم، هر کس یکی از این‌ها را برای غیر الله قرار دهد و انجام شود در مقابل می‌گوییم: این شرک به خداست، آن شرکی که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (النساء: ۴۸). «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد!».

کافرانی که پیغمبر اسلام حضرت محمد (محرابین) آنها جنگید و قتلشان را روا اعلام کرد، اعتراف و اقرار می‌کردند که خدا خالق است و هیچ شریکی ندارد، ضرر دهنده و نفع دهنده، مدبر تمام کارها فقط خداست، آیه زیر مؤید مطلب بالا است.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ﴾ (یونس: ۳۱).

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست.»

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۸۸)

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ (المؤمنون: ۸۸-۸۹).

«بگو: اگر می‌دانید، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد، و نیاز به پناه‌دادن ندارد؟ خواهند گفت: (همه اینها) از آن خداست.»

خداوند از کفار خبر می‌دهد که آنها در اوقات ناراحتی و اوقاتی که دچار شدائد می‌شدند خالصانه خدا را به فریاد می‌طلبیدند و تنها متوجه او می‌شدند، خداوند

می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكَعُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (العنكبوت: ۶۵).

«هنگامی که بر سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند».

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (لقمان: ۳۲).

«و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و

بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند».

خداوند قصد کفار را بیان می کند و می فرماید: هدف و منظور آنها از این کارها و واسطه‌ها طلب شفاعت از ایشان است، مطالعه و بررسی اول سوره زمر روشن می سازد که خداوند دین خالص و دین و هدف کفار را نیز روشن می سازد، و آیات دیگر از قرآن در این مورد بسیارند^(۱).

سپس چند حدیث صحیح از پیامبر را بیان کردند.

* پیروان و اتباع امام : این منهج و روش را در پیش گرفتند و آن را ادامه دادند

و حقیقت دعوت را بیان و از آن دفاع نمودند.

از جمله شیخ عبدالله بن امام محمد می گوید: «عقاید و روشی که ما مردم را به آن دعوت می کنیم قبلاً بیان شده و مسائل آن در میان جامعه و مردم مطرح گردیده و به گوش مردم رسیده است، اکثر مردم ما را بدعت گزار قلمداد کرده و از محل خود اخراجمان نموده، با ما جنگیده و خون و اموال ما را حلال دانسته‌اند! اما گناهی جز خالص کردن توحید و نهی از به فریاد خواندن غیر الله و نهی از طلب کمک و شفا و ضرر و ... از غیر خدا، و مبارزه با مظاهر بدعت‌ها و منکرات، گناهی نداشته‌ایم. الحمد لله تعدادی از آنان بعد از تحقیق و بررسی به حقیقت و واقعی بودن این مسائل اذعان و اقرار کرده‌اند؛ حقیقتی که قبلاً آن را انکار می کردند»^(۲).

* شیخ حمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن یکی از نوه‌های امام محمد بن عبدالوهاب چنین می گوید: «از محمد بن عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل

(۱) - الدرر السنیة (۱/ ۵۹-۶۰).

(۲) - الدرر السنیة (۱/ ۲۷۴).

الشیخ، به مردم تمامی مناطق مشاهده و بزرگان قبایل: یمن، عسیر، تهامه، شهران، بنی شهر، قحطان، غامد، زهران و به تمام اهل حجاز و غیر آنها، خداوند همه ما و شما را به حقیقت دین اسلام هدایت و موفق گرداند، و همه ما را جزو پیروان سید عالم محمد قرار دهد. آمین. السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته:

بعضی از مردم از ما وهابی‌ها^(۱) شنیده‌اند، ولی در واقع حقیقت آنچه را که ما به آن معتقد هستیم و بر آن می‌باشیم نمی‌دانند، و انواع تهمت و ادعاهای ناروا و باطل را به ما نسبت می‌دهند، تا مردم را به وسیله این روش‌های غلط و نادرست از قبول نهضت اصلاحی باز دارند و مانع گسترش توحید خداوند رب العالمین و قبول آن بشوند، بر خود واجب می‌دانیم که جلو این تبلیغات غلط را با سرعت بگیریم، تا آنچه که به آن معتقد هستیم و بوسیله آن دینداری می‌کنیم و مردم را به آن دعوت می‌نماییم و به خاطر آن جهاد می‌کنیم، برای مردم توضیح و بیان نماییم.

بدانید آنچه که حقیقتاً به آن معتقد هستیم و دیگران را به آن دعوت می‌کنیم و برای عمل و التزام به آن تلاش و جهاد نموده و می‌نماییم، این است که: ما به دین اسلام و التزام عملی به ارکان و احکام آن دعوت می‌کنیم، دین اسلامی که اصل و اساس آن شهادت به (لا إله إلا الله) و عبادت خالصانه خداوند بدون شریک و انباز، و معتقدیم که، این عبادت بر دو اصل اساسی قرار دارد: ۱- نهایت محبت و دوستی به خدا، ۲- نهایت فروتنی و فرمانبرداری از او.

عبادت انواع زیادی دارد، که یکی از مهمترین آنها دعا و درخواست است، آری «دعا» از مهمترین و بزرگ‌ترین عبادت‌ها می‌باشد، در قرآن کریم در چند جا خداوند

(۱) - عادت و روش علمای دعوت و پیروان آنها این نبود که به این دعوت سلفی نام وهابیت اطلاق کنند چون اطلاق نام وهابیت از طرف دشمنان به منظور مسخره و دشنام بوده است، و شیخ که نام وهابیت را ذکر کرده است شاید به خاطر این باشد که با همین نام شهرت پیدا کرده و طوری شده که دوست و دشمن با این نام آنها را می‌شناسند.

دعا و درخواست یاری را عبادت نام برده است، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر: ۶۰).

«پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!». نظیر و شبیه این آیه در قرآن بسیار است. در حدیث شریف هم آمده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^(۱). «دعا مغز و اساس عبادت است».

پس ما می‌گوییم: فقط باید خدا را به فریاد خواند، تنها از او کمک طلب نمود، و در اوقات ناراحتی و برای کسب خیر و دفع شری که تنها در توان خداوند هستند، جز از الله از هیچ کس و چیزی کمک گرفته نشود، نذر و قربانی کردن فقط برای خدا مشروع است، ترس و خوف فقط باید از خدا باشد، توکل و اعتماد تنها بر او جایز است، طلب کمک و پناه گرفتن فقط به وسیله او می‌باشد، دعا و درخواست آنچه که گفته شدند از مخلوقات درست نیست، فرق نمی‌کند فرشتگان، پیامبران، اولیاء و صالحان و غیره باشند. زیرا که تنها خداوند است که استحقاق و توانای برآورده نمودن آن‌ها را دارد و شایسته و حق است که تمام انواع عبادات را منحصر به ذات الله نماییم. نباید در درون دلها جز محبت، بزرگی و عظمت، و ترس و امید از خدا از هیچ چیز و هیچکس دیگری داشته باشیم، این است حکمت و فلسفه دین و

(۱) - رواه الترمذی (۳۳۷۱) از انس با همین لفظ روایت شده است. در سند آن ولید بن مسلم وجود دارد که غیرمعتبر است، و گفته است که فلانی از فلانی ... روایت کرده است. همچنین در سند آن ابی لهیعه وجود دارد، که تضعیف شده است، ترمذی می‌گوید: این حدیث غریب است و جز از حدیث ابن لهیعه آن را نمی‌دانیم، ولی در جای دیگر این حدیث با لفظ «الدعاء هو العبادة» ثابت شده است و ترمذی آنرا روایت کرده است (۳۳۷۰)، و احمد (۳۶۲/۲)، ابن ماجه (۳۸۲۹)، ابن حبان (۶۶۶/۱)، حاکم (۶۶۶/۱) و آن را صحیح دانسته است، بخاری در الأدب المفرد (۷۱۲) از حدیث نعمان بن بشیر، استاد الألبانی در کتاب صحیح الجامع الصغیر آن را حسن دانسته است (۳۴۰۱).

مقصود و هدف از ایجاد مخلوقات و موجودات.

بعد از اینکه این مسائل را تشریح کرد و از قرآن و سنت دلیل آورد فرمود: «هر کس به آنچه که خدا و رسول او آورده است معرفت و آگاهی داشته باشد درمی‌یابد که، دعا و طلب کمک و اعتکاف و ماندن کنار گنبد و بارگاه و قبور اولیا و نذر برای قبرها و امثال این‌ها، انجام دادنشان خیلی خطرناک‌تر و ناپسندتر از کار کسانی است که راهبان و کاهنان را رب و معبود خود قرار دادند، و خیلی قبیح‌تر و بدتر از کار کسانی است که به پیامبر می‌گفتند: همانگونه که غیرمسلمان‌ها درختی مبارک دارند و اسلحه و لباسهای خود را به عنوان تبرک به آن آویزان می‌کنند، تو نیز همین کار را برای ما انجام بده.

بعضی از علمای محقق : در توضیح ذات انواط گفته‌اند: استفاده کردن از درخت فقط برای آویزان کردن اسلحه و ماندن زیر آن به عنوان تبرک باشد، و آن را عبادت نکنند و از آن طلب کمک و یاری نمایند، تا آن حد با مخالفت روبه رو شود، در مقایسه با ماندن و اعتکاف کنار قبرها و دعا و درخواست از آنها و غیره کاری به مراتب سبکتر و کم اهمیت‌تر است.

پیامبر اسلام محمد از اصل توحید به شدت حمایت کرده و بر حفظ آن تأکید فراوان نموده است، و تمام راههایی را که به شرک منتهی می‌شوند، ممنوع کرده و هر چیزی که وسیله و واسطه رسیدن به شرک به خدا باشد، حرام فرموده‌اند. در حدیث صحیح آمده است که می‌فرماید: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد، اشد غضب الله على قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»^(۱).

«پروردگارا قبر مرا همانند بت قرار مده که پرستش شود، خشم سخت الهی شامل قوم و ملتی شود که قبرهای انبیا و پیامبران را مسجد و جای عبادت قرار دادند».

(۱) - رواه مالک: کتاب الصلاة - باب الصلاة، ص ۲۶۱.

و همچنین پیامبر از روشن کردن چراغ و شمع بر آنها نهی نموده است: «لعنَ اللهُ زائرات القبورِ والمتخذينَ عليها المساجد والسراج»^(۱).

«خداوند نفرین و لعنت کند زنانی را که به زیارت قبرها بروند و کسانی که بر روی قبرها مسجد می‌سازند و چراغ‌هایی را بر آنها روشن نمایند».

همچنین برپایی مراسم جشن و شادی در کنار قبرستان و ساختن گنبد و بارگاه و بنا نامشروع می‌باشد، و دستور داده شده که با زمین یکسان گردند و برجستگی نداشته باشد. همانطور که امام مسلم در صحیح خود از ابی‌الهیاج الأسدی روایت کرده است: «قال لي علي عليه السلام» ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله ؟ أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته، ولا قبراً مشرفاً إلا سويته ونهى عن تجصيص القبور وعن الكتابة عليها»^(۲).

«ابی‌الهیاج می‌گوید: علی عليه السلام به من گفت: می‌خواهی تو را (به عنوان امیر و یا فرماندار جایی) بفرستم، درست همان‌گونه که پیامبر مرا فرستاد؟ که هر مجسمه و تمثالی را یافتی آن را نابود کن و هر قبری را که از زمین برآمده بود، با زمین یکسان و برابر کنی، و همچنین از گچ‌کاری و نوشتن بر قبرها نهی کرده است».

ما غلو و افراط در تعریف و تعظیم بیش از حد قبرها را قبول نداریم و ساختمان‌ها و گنبدها و بناها را بر روی قبرها منهدم و ویران می‌سازیم، چون در بزرگداشت قبور موجود در آن بناها غلو و افراط صورت می‌گیرد، که مهمترین وسیله و عامل منتهی به شرک است. تمام این چیزهایی که برایشان عبادت صورت می‌گیرد، مسائل و پدیده‌هایی هستند که مردم خودشان آن‌ها را به وجود آورده‌اند، آنها را بیش از حد تعظیم می‌نمایند، تعظیمی که به درجه عبادت می‌رسد. همچنین از آنها می‌خواهند که مشکلاتشان را رفع کنند، نیازهایشان را برآورده نمایند.

(۱) - رواه الترمذی (۳۲۰)، و احمد (۲۰۳۰، ۲۶۰۳-۲۹۸۶، ۳۱۱۸، و ابوداود (۳۲۳۶، والنسائی ۲۴۰۵ و

الحدیث صحیحہ الألبانی، بدون لفظه السرج - به احکام الجنائز مراجعه شود.

(۲) - تخریج آن گذشت.

آنها به این گونه شرک خطرناک معتقد هستند، و اینگونه دینداری کنند و به خدا نزدیک شوند، و کسی که این کارها را غیر شرعی و دینی اعلام کند، مردم را علیه او تحریک نموده و از پیوستن به او می ترسانند، و انواع تهمت و افترا را برای او سر هم می کنند، اما خداوند در هر شرایطی ناصر و معین دین خود بوده ولی حزب و گروه خود را مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد و این آزمایش و امتحان تا زمانی که نزاع میان حق و باطل وجود داشته باشد، باقی و برقرار خواهد بود^(۱).

اتهام عدم اعتقاد به شفاعت و توسل و تبرک جویی.

از زمان های بسیار دور دشمنان دین، یعنی اهل بدعت و هوا و هوس و تفرقه، مسائلی مانند: توسل، تبرک و شفاعت را علیه اهل سنت و جماعت در میان مردم مطرح نموده اند. زمانی که مجدد محمد بن عبدالوهاب : نهضتش را آغاز نمود و مردم را به تبعیت از سنت و دوری از بدعت دعوت نمود؛ مشهورترین و آشکارترین شکل مبارزه با بدعتها، مبارزه با توسل و تبرک های بدعی و غلو و افراط در شفاعت بودند، که اغلب آنها از عدم معرفت حقیقت توحید - که سابقاً مورد بررسی قرار گرفت - سرچشمه می گیرند.

دشمنان سنت رسول - که همان اهل بدعت هستند - در مورد این مسائل شک و شبهه های زیادی را میان مردم پخش کرده و دروغ و افتراهای بسیاری را علیه اهل سنت به صورت عمومی سرهم کرده اند؛ به ویژه در مورد امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان ایشان اتهام و افتراهای بی اساسی را شایع نموده اند. آنها شایع می کنند که، امام و پیروانش توسل، تبرک و شفاعت را به کلی انکار می کنند و آنها را قبول ندارند، بنابراین از شخصیت و مقام حضرت محمد می کاهند و منزلت او را پایین می آورند! همچنین می گویند: نسبت به او کینه دارند! انبیا و صالحین و اولیاء را نیز دوست ندارند و نسبت به آنها هم عداوت می ورزند!

(۱) - الدرر السنية (۱/۵۶۹-۵۷۱).

اما حقیقت این است که: اهل سنت و جماعت، که امام محمد بن عبدالوهاب و پیروانش خود را از جمع آنان به شمار می‌آورند؛ توسل و تبرک و شفاعت را آنگونه که در قرآن و سنت صحیح آمده باشند، قبول دارند و به آنها اقرار می‌کنند، اما اعتقاد و احکامی را که در این دو منبع وجود نداشته باشند، قبول ندارند. زیرا که اینگونه مسائل از امور توقیفی (تعیین شده و بی‌نیاز از کم و زیاد نمودن) هستند و برای هیچکس جایز نیست چیزی را به آنها اضافه یا کم کند، و یا قوانین و ضوابطی دیگر را در مورد آنها مقرر کنند، و هرکس در مورد آنها چیزی را اضافه یا کم کند در واقع بدعت کرده و مرتکب گناه گشته است. و این کار بر اساس این فرموده پیامبر مردود می‌باشد که: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^(۱).

«هر کس در امور دین چیزی را اضافه و ایجاد کند که دستور و فرمان خدا و رسول او نباشد، مردود است و مورد قبول قرار نمی‌گیرد».

و در جای دیگر می‌فرماید: «مَنْ عَمَلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^(۲).

«هر کس کاری را انجام دهد که برای انجام آن امر و فرمان ما (خدا و پیغمبر) بر آن نباشد، آن کار مردود است».

این دو حدیث از نصوص قطعی و قاطع می‌باشند.

اهل سنت و جماعت (از جمله پیروان این دعوت مبارک) معتقد هستند که، شفاعت دو نوع است:

شفاعت مثبت:

شفاعت مثبت همان شفاعت جایزی است که نصوص (قرآن و سنت) آن را تأیید می‌کنند و شامل شرایطی است که خداوند در قرآن به آن اشاره می‌کند، مانند شفاعت عظمی و مقام محمود برای پیغمبر و مانند شفاعت محمد برای اهل کبائر از

(۱) - رواه البخاری (۲۶۹۷) و مسلم (۴۴۹۲) از احادیث ام المؤمنین عایشة صدیقه .

(۲) - رواه مسلم (۴۴۹۳)، و ابوداود (۴۶۰۶)، و الفاظ حدیث روایت مسلم می‌باشد.

امت خودش، و شفاعت پیامبر برای عمویش ابوطالب که از عذاب جهنم برای او تخفیف داده شود، و سایر شفاعت‌های دیگر که با دلیل و برهان ثابت شده‌اند. نوع دوم شفاعت، شفاعت منفی می‌باشد:

شفاعت منفی شفاعتی است که بر پایه دلیل و برهان از قرآن و سنت ثابت نشده است. امام محمد بن عبدالوهاب و همچنین عالمان مبلغ و سایر اهل سنت در این مسأله صحبت و تبادل نظر کرده‌اند، و آن را با دلایل قاطع بیان کرده‌اند، و شک و شبهه‌های اهل بدعت را در این مورد بررسی کرده و توضیح داده‌اند و هر کس هدفش رسیدن به حق و حقیقت باشد در واقع این توضیحات برای او کافی خواهد بود. امام ضمن نامه‌ای به ابن صباح توسل و شفاعت‌های شرک‌آمیز و بدعی را مردود می‌شمارد و می‌نویسند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به اطلاع برادران و خواهران دینی می‌رسانم، آنانی که پیرو پیغمبر اسلام محمد هستند، که ابن صباح در مورد آنچه که به من نسبت می‌دهند، سؤال کرده، و از من خواسته است، پاسخی را بنویسم، من هم این جواب را برای او نوشته و فرستادم: «الحمد لله رب العالمين؛ اما بعد: آنچه که مخالفان ادعا کرده‌اند که گویا من گفته‌ام: که نباید بر پیامبر صلوات فرستاده شود، یا اینکه می‌گویم: اگر قدرت و توان داشته باشم گنبد و قبر پیامبر را نابود و ویران می‌کنم، یا اینکه در مورد صالحین و اولیاء رأی و نظر نادرست دارم و مردم را از محبت آنها برحذر می‌دارم، همه این موارد دروغ، تهمت و افترا بوده و شیاطین و دروغ‌گویان آنها را در مورد ما سر هم کرده‌اند، همان شیاطینی که می‌خواهند اموال و دارایی مردم را به باطل و ناحق حیف و میل کنند، همچون خانواده «شمسان و ادیس» که به مردم می‌گویند که برایشان نذر کنند، آنها را تعریف و تمجید نمایند و همچنین بسیاری از پیروانشان آنها را به فریاد می‌خوانند، همچنین مدعیانی متصوفه و دراویش این کارها را انجام می‌دهند، کسانی که خود را به شیخ عبدالقادر گیلانی : نسبت می‌دهند که شیخ عبدالقادر از

آنها بری و بیزار است، همانگونه که علی بن ابی طالب از رافضه‌ها بری و بیزار است. زمانی که آن افراد می‌دیدند مردم را به آنچه که پیامبر به آنها دستور می‌داد، توصیه می‌کنم، که جز الله برای هیچ چیز و هیچ کس عبادت نکنید، و هر کس (از روی علم و عمد و بعد از اتمام حجت) عبدالقادر را به فریاد بطلبد کافر است، و امام عبدالقادر از او بری و بیزار است، و همچنین هر کس یکی از صالحین و یا انبیاء را به فریاد خواند و از آنها طلب کمک و استعانه نماید، برای آنها سجده ببرد، یا نذری را برای ایشان انجام دهد و یا عبادتی را برای آنها انجام دهد، آن عبادتی که خاص و حق خداوند است، کافر می‌شود.

همچنین هر انسانی که امر و فرمان خدا و رسول او را بداند این قضیه را انکار نخواهد کرد، بلکه به آن اقرار و اعتراف می‌کند و آن را برنامه زندگی خود خواهد کرد، و کسی که این مطالب را انکار نموده و قبول نمی‌نماید، دو حالت دارد: اگر باور کند که، به فریاد خواندن صالحین و نذر برای آنها، و دست نیاز به بارگاهشان بلند نمودن روا و مشروع است، بدون شک و گمان این باور، باور کفرآمیزی است. در واقع مخافت با خدا و رسول اوست، اینگون اشخاص مورد خطاب ما نیستند، بلکه سخن ما با کسی است که، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، آنچه که خدا و رسول او می‌پسندند، دوست دارد، و آنچه که خدا و رسول او نمی‌پسندند او نیز نمی‌پسندد، اما آدم ناآگاهی که شیاطین دینش را برای او مشتبه کرده‌اند، و گمان می‌برد که اعتقاد به فریادرسی مردگان حق است، و اگر بداند که این کار او کفر است و او را داخل جهنم می‌کند از آن دست برمی‌دارد. و ما این مسأله را برای او به صورتی توضیح می‌دهیم که کاملاً حقیقت برایش روشن شود.

در این رابطه باید که: بر انسان مؤمن واجب است که از خدا و پیامبر او پیروی کند، و فقط از او طلب کمک و یاری بنماید، و فقط او را به فریاد بخواند، خداوند قرآن را نازل فرموده و آنچه را که خیر و مفید است، و آنچه را که شر و مضر است در آن بیان نموده است، و دین کامل و بدون نقص در آن بیان کرده است،

و همچنین محمد افضل و بزرگ‌ترین پیامبران خدا، نزد یاران و اصحاب خود محبوب‌ترین فرد روی زمین بودند، آنها او را از خود، فرزندان و تمام چیزها بیشتر دوست داشتند، ارزش، قدر و منزلت او را می‌دانستند در عین حال نسبت به شرک و ایمان هم علم و معرفت داشتند.

ما نه در قرآن و نه در سنت صحیح دلیلی ندارم که، مسلمانانی در زمان حیات پیامبر او را به فریادرسی (در مورد اموری که تنها در توان خداوند هستند) می‌خواند، یا برای او نذری انجام می‌داد، و یا از او طلب کمک و استعانه می‌کرد، یا یکی از اصحاب و یاران این پیغمبر بعد از فوت ایشان نزد قبرش می‌رفت و می‌گفت به تو پناه آورده‌ام.

اگر بررسی و یا خود تحقیق کنی، به این نتیجه خواهی رسید که پیامبر از کسانی که صالحین را تقدیس کرده و برای آنها عبادتی را انجام می‌دادند، اعلام براءت می‌فرمود (و در صورت محارب بود) با آنها جنگیده و اسیرشان می‌کرد و اموال آنها را به غنیمت می‌برد و حکم به کفرشان را صادر می‌کرد، زیرا که: پیامبر جز حق چیزی را نمی‌فرمایند، و جز حق به چیزی دستور نمی‌دهند، و بر هر مسلمانی واجب است که از او پیروی کند.

خلاصه آنچه که امام آنها را باور نداشت.

تقدیس و عبادت برای غیرخدا در اموری که فقط خاص خداوند هستند، یعنی اگر چیزهایی را که می‌گویم ساخته و پرداخته خودم بوده یا به نقل از کتاب غیر معتبری بوده یا آن را از مذهب خودم نقل کرده‌ام، آن را قبول مکن و کنار بگذار. و اگر آنچه را که گفته‌ام دستور و فرمان خدا و رسول است، و چیزی است که تمام علما در تمام مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند، برای انسانی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، شایسته نیست در مقابل آن بایستد و به خاطر مردم و یا جو منطقه و یا اینکه اکثر مردم آن را قبول ندارند، او نیز آن را قبول نداشته باشد و عملاً در مقابل امر خدا و پیغمبر ایستادگی کند.

باید دانست که: برای اثبات آن مسایل در قرآن و کلام پیامبر دلایل فراوانی وجود دارند، برای مثال دلیلی را از قرآن ذکر می‌کنم که شما را به دلایل دیگر آگاه می‌سازد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَيْكَ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾﴾ (الإسراء: ۵۶-۵۷).

«بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند. کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

در مورد معنی این آیه مفسرین می‌گویند: عده‌ای عیسی و عذیر را خدا می‌دانستند و برای آنها بعضی از عبادتها را انجام می‌دادند، خداوند فرمود: آنان بندگان من هستند، همانطور که شما عبد و بنده من هستید، همانگونه که شما امید رحمت و بخشش مرا دارید، آنها هم امید رحمت الهی را دارند، از عذاب و خشم من بیم و ترس دارند، همانطور که شما بیم و ترس دارید.

پس ای بندگان خدا: در کلام و سخن پروردگار خود تأمل کنید، آن جا که خداوند حال کفار را بیان می‌کند، آن کفاری که رسول الله با آنها جنگید، کفر آنها به این خاطر بود که آنها صالحین و اولیاء را چنان مقدس و مؤثر می‌دانستند که بعضی از عبادات را برای آنها انجام می‌دادند، و إلا کفار هم از خدا می‌ترسیدند، از او امید رحمت داشتند، و وجود و حقانیت خدا را تصدیق می‌نمودند، اما اشکال اینجا بود که به علت غلو و افراط در مورد آنها دچار کفر شده‌اند، زیرا می‌گفتند: به این خاطر آنها را به فریاد می‌خوانیم و خود را به آنها نزدیک می‌کنیم تا ما را به خداوند نزدیک گردانند و برای ما شفاعت کنند، همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ

أَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴿۳﴾ (الزمر: ۳).
 «و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸).

«آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند»

ای بندگان خدا! زمانی که خداوند در قرآن دین کفار را اعتقاد نادرست آنها در مورد صالحین و اولیاء بیان می‌کند که آنها صالحین و اولیاء و ... را بیشتر از حد خود تقدیس و بعضی عبادات‌ها را برای آنها انجام می‌دهند، آنها را به فریاد می‌خوانند، از آنها طلب کمک و استعانه می‌نمایند تا آنها را به خدا نزدیک گردانند، آیا بعد از این توضیحات و بیانات خداوند، توضیح و بیان دیگری لازم است؟

اگر کسی عیسی بن مریم - هر چند پیامبری از پیامبران خداست - را خدا بداند، یا از او طلب نفع و ضرر نماید، و یا اینکه از او طلب نجات نمایند، کافر می‌شود، راستی وضع کسی که این درخواست و طلب‌ها را از مردگان بنماید، باید چگونه باشد؟ سپس امام حقیقت جویان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

«شما گور و مرده پرستان هرگز گمان مبرید که، امامان و صالحان را دوست دارید، بلکه عملاً دشمن صالحین هستید، قسم به خدا شما کسانی هستید که صالحین را دوست ندارید، چون هر کس آنها را دوست داشته باشد، از آنها باید اطاعت کند، کسی که صالحین و اولیاء را دوست داشته باشد و از آنها اطاعت کند، جز برای خدا عبادت نمی‌کند و جز از او از کسی دیگر طلب کمک و کسب نفع و دفع ضرر نخواهد کرد.»

اما کسی که از فرمان آنها سرپیچی کند و آنها را به فریاد بخواند و گمان ببرد که

آنها را دوست دارد اینان درست مثل مسیحی‌ها هستند، همان کسانی که عیسی را به فریاد می‌خوانند، از او درخواست نفع و نجات می‌نمایند و در عین حال گمان می‌کنند او را دوست دارند در حالی که عیسی از آنها بری و بیزار است و هرگز آنها را قبول ندارد».

سپس در مورد کسانی که بزرگانی مانند علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به فریاد می‌طلبند، سخن می‌گوید که: «نامه را با این موضوع خاتمه می‌دهم، و آن این است که: ای بندگان خدا، از شخص من اطاعت و پیروی نکنید، همچنین در امور دینی بدون دلیل اجتهاد نکنید، بلکه از اهل علم و دانش از هر مذهبی که دوست دارید در مورد آنچه که خدا و پیامبر او فرموده‌اند، سؤال و پرسش به عمل آورید!

همچنین شما را نصیحت می‌کنم و توصیه می‌نمایم: گمان نکنید که مقدس کردن بیش از حد اشخاص و صفات خدایی به آنان دادن و به فریاد خواندن صالحین و اولیاء مثل زنا و دزدی می‌باشد، نه! این‌ها عبادت و بت‌پرستی است، هرکس آن را (از روی علم و عمد و بعد از اتمام حجت) انجام دهد، کافر می‌شود، و رسول خدا از او اعلام برائت می‌نماید، ای بندگان خدا خوب فکر کنید و و تحقیق و بررسی نمایید. والسلام»^(۱).

امام می‌فرماید: از تعجب‌برانگیزترین چیزها آن است که از سران مخالفین مشاهده می‌کنیم این است که، زمانی که کلام خدا را برای آنها بیان می‌کنم و رأی اهل تفسیر را ذکر می‌نمایم می‌گویند: ما حق نداریم مستقیماً به قرآن و حدیث مراجعه کنیم، ما باید از رای و نظر فقهای قرون اخیر تقلید نماییم؟! مثلاً در مورد آیه: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْنَعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ (الإسراء: ۵۷).

و آیه: ﴿وَيَقُولُونَ هَتُولَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸).

(۱) - الدرر السنيه (۱/ ۷۴-۷۸).

یا آیه: ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾ (الزمر: ۳).

و این آیه که خداوند در مورد اعتراف کفار بیان می‌کند: ﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ ﴾ (یونس: ۳۱).

و سایر آیات دیگر (که ترجمه آنها گذشت).

همچنان که گفتیم در جواب می‌گویند: برای ما و امثال ما درست نیست به قرآن و سخنان پیامبر و به سخنان گذشتگان عمل کنیم، ما فقط از کلام و گفته‌های متأخرین اطاعت و پیروی می‌کنیم!؟

من نیز به آنها گفتم: با هر حنفی مذهبی حاضریم براساس سخنان بزرگان حنفی متأخر بحث کنم، و با هر مالکی و شافعی و حنبلی مذهبی نیز بر پایه سخنان عالمان متأخر مذهبشان مباحثه کنم و از کتب خود آنها دلیل می‌آورم، عالمانی که به آنها اعتماد دارند.

اما من با استناد به منابع معتبر و کتب متعلق به علمای آن مذهب دلایل زیادی را نقل کرده‌ام، بعد از اینکه سستی پایه عقایدی مثل به فریاد خواندن صاحبان قبرها، و نذر برای آنها را بیان کردم و این مطلب را به خوبی فهمیدند و آن را بررسی کردند و به درستی آن دلایل پی بردند، متأسفانه جز تنفر و دور شدن از حقیقت چیزی به علم و فهم آنها اضافه نشد^(۱).

شیخ عبدالله بن امام محمد بن عبدالوهاب نیز این مسایل را مورد بررسی قرار داده و می‌گوید:

چگونه به هنگام سختی‌ها و ناراحتی‌ها از مخلوق طلب کمک و یاری می‌شود و به پیامبر یا صالحین و اولیاء متوسل شد؟! در حالی که پیامبر در یکی از دعاهایی که بامداد می‌خواند، چنین می‌فرماید: «أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۷۲-۷۳).

السموات والأرض وبكل حق هو لك وبحق السائلين عليك أن تقيلني في هذه الغداة»^(۱).

«خداوندا! به خاطر نور ذات خودت که آسمانها و زمین بوسیله آن نورانی گشتند و به خاطر هر حقی که از آن توست، و به خاطر حق هر کسی که از تو چیزی درخواست می‌کند، در این صبحگاه گناهان مرا عفو کن و مورد بخشش قرار بده».

حدیث دیگری هم وجود دارد: که مردی نابینا نزد پیامبر آمد و گفت: برایم در پیشگاه خدا دعا کن که بینایی‌ام را باز یابم! پیامبر فرمود: «إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ وَإِنْ شِئْتَ صَبَرْتُ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ».

«اگر دوست داری برایت دعا می‌کنم و اگر صبر کنی برایت بهتر است»، «قال: أدعُهُ! فأمرُهُ أَنْ يتوضَّأَ فيحسَنَ الوضوءَ ويدعو بهذا الدعاء: اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجهُ بك إلى ربي في حاجتي لتقضي لي اللهم فشفعهُ فيَّ»^(۲).

آن مرد گفت: برایم دعا کن، پیامبر به او گفت: وضوئی کاملی بگیرد و این دعا را بخواند: پروردگارا! از شما می‌خواهم و بوسیله پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است، بسوی تو روی می‌آورم، ای محمد بوسیله تو به پروردگارم روی می‌آورم، تا نیاز و احتیاجم برطرف شود، خداوندا محمد را برای من شفیع و واسطه قرار بده».

این دو حدیث برای توسل و روی آوردن و دعا و شفاعت صریح هستند، ولی کسی که آنها را انجام می‌دهد و در عین حال قصد و هدف شرک را نداشته و اسلام

(۱) - رواه الطبرانی قال الهیثمی فی المجمع (۱۰/۱۲۰) در سند آن فضال بن جبیر وجود دارد که اجماع بر ضعف او هست.

(۲) - رواه الترمذی (۳۵۷۸)، و ابن ماجه (۱۳۷۸۵)، و قال الترمذی: حسن صحیح غریب، جز به این صورت از حدیث ابی جعفر این حدیث را نشناخته‌ایم، و آلبانی در توسل آن را حسن دانسته است.

را انکار نمی‌کند، چه حکمی دارد؟

فرق بین این انسان و کسی که قصد و هدف شرک و عناد و سرپیچی را دارد، فراوان است؛ البته بعد از درک و فهم توحید است که این فرق نمایان می‌شود. اما درخواست حل مشکلات از مرده‌ها و یا از شخصی غایب - چه پیامبری باشد چه غیر آنها - از محرّمات و منکرات و به اتفاق تمام ائمه مسلمانان حرام می‌باشند، نه خدا و نه رسول او به آن دستور نداده‌اند، و هیچ یک از اصحاب و یاران پیامبر و تابعین اصحاب آنها را انجام نداده‌اند، و ائمه مسلمانان آنها را خوب و پسندیده ندانسته‌اند، هیچ یک از آنها زمانی که دچار مشکل و یا مصیبتی و ناراحتی می‌شدند و یا نیاز و احتیاجی پیدا می‌کردند به میت و مرده‌ای روی نمی‌آوردند و هرگز نگفته‌اند: ای شیخ ای امام! شما برای من کافی هستی! یا فلان نیاز مرا برطرف کن! یا نگفته‌اند: من تو را واسطه و شفیع خود برای تقرّب به خدا قرار می‌دهم، همانگونه که بعضی از این مشرکان از مرده‌ها و اشخاص غایب‌ها چیزهایی را درخواست می‌کردند و واسطه‌هایی قرار می‌دادند. هیچ یک از اصحاب بعد از فوت پیامبر هیچ یک از انبیاء را نه کنار قبرشان و نه آن وقتی که از آنها دور بوده‌اند، به کمک و فریاد نطلبیده‌اند، و هرگز با این هدف کنار مزار و قبر آنها نرفته‌اند تا از آنها چیزی را بخواهند و یا اینکه نمازی را آنجا اقامه کنند. به همین خاطر در روایت صحیح و درست آمده است که مردم زمانی که در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه دچار قحطی و خشکسالی شدند، عمر، از عباس رضی الله عنه خواست طلب باران کند و به او برای دعا در پیشگاه خداوند متوسل شد و خود عمر نیز گفت: «اللهم إنا كنا نتوسلُ إليك إذا أجدبنا بنبيّنا فتسقينا وإنا نتوسلُ إليك بعم نبينا فاسقنا، فيسقون»^(۱).

«پروردگارا! زمانی که دچار قحطی و خشکسالی می‌شدیم به واسطه پیامبر بسوی

(۱) - رواه البخاری (۲/۲۹۴)، کتاب الإستسقاء، باب سؤال الناس الإمام الإستسقاء إذا قحطوا، وفي الفضائل

(۷۷/۷) و ابن سعد (۴/۲۸-۲۹)، و البیهقی (۳/۳۵۲/۰۳).

تو روی می‌آوردیم و توسل می‌کردیم و تو برای ما باران می‌فرستادی، و اکنون ما به وسیلهٔ عمومی پیامبر به تو روی می‌آوریم و توسل می‌کنیم، پس برای ما باران بفرست، خداوند هم باران می‌فرستاد».

به همین صورت معاویه رضی الله عنه زمانی که برای اهل شام طلب باران می‌نمود، به یزید بن اسود جرشلی ^(۱) توسل می‌کرد.

آنچه که عمر رضی الله عنه بیان کرده است، توسل آنها به دعای پیامبر و شفاعت ایشان در حال حیات او بوده است، به همین خاطر بعد از او به دعای عباس رضی الله عنه توسل کرده است، و معاویه هم به دعای یزید بن اسود جرشلی توسل نموده است، چون در حال حیات بوده است. و این همان چیزی است که فقهاء در کتاب استسقاء (طلب باران) ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: سنت است که به وسیله توسل به صالحین طلب باران شود و اگر این صالحین از نزدیکان پیامبر باشند بهتر است.

کارهای بدعت که در کنار قبور و مزارها به صورت‌های مختلف انجام می‌گیرند، با شرع مقدس اسلامی به هیچوجه سازگاری ندارند؛ کسی که از میت و مرده حاجت و نیاز خود را می‌خواهد، همانطور که بسیاری از مردم آن را انجام می‌دهند، این کارها نوعی بت‌پرستی است، خداوند در این مورد می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ (۵۶) ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ (الإسراء: ۵۶-۵۷). ترجمه آن گذشت.

بعضی از علمای سلف می‌گویند: اقوام و ملتی بودند که ملائکه و مسیح و عذیر را به فریاد می‌خواندند و از آنها طلب کمک و رفع بلا می‌نمودند، خداوند به آنها گفت: این افراد که شما آنها را به فریاد می‌خوانید عبد و بندگان من هستند، همانطور

(۱) - أخرجه أبو زرعة الدمشقي في تاريخ دمشق (۶۰۲/۱) و سند آن صحيح است، همانطور که حافظ در تلخیص گفته است صحيح است. ص ۱۵۱. وقال رواه ابوالقاسم اللالكائي في السنة في «كرامات الأولياء منه» وكذلك صححه في الإصابة (۳۸۲/۶۰) به ارواء الغليل ص ۳/۱۳۹-۱۴۰ مراجعه شود).

که شما بنده من هستید، و امید رحمت من و ترس از عذابم را دارید، آنها نیز این امید و ترس را دارند. هر کس که پیامبر یا ولی و یا عبد صالحی را به فریاد خواند و نوعی از الوهیت و خدایی را برای آنها قرار دهد، این آیه شامل او خواهد شد، این آیه عام و شامل تمام افرادی می‌شود که غیر خدا را به کمک و فریاد بطلبد و یا اینکه او را به عنوان وسیله و واسطه بگیرد، هر کس مرده و میت یا غایبی از انبیا یا صالحین را با هر لفظی که باشد به فریاد خواند و از آنها طلب کمک و رفع بلا نماید شرک بزرگ و اکبری را انجام داده است که خداوند جز با توبه از آن شرک و ترک آن، هرگز او را نخواهد بخشید.

اما باید دانست که، قدر و منزلت اولیاء و صالحین و غیره نزد خداوند به خاطر افعال و کردار خوب آنهاست و با وجود منزلت و مقام بلند و محترم آنها خداوند از به فریاد خواندن آنها نهی کرده و بیان نموده که آنها توانایی برطرف نمودن ضرر و زیان را از شما ندارند، اصلاً نمی‌توانند آن را نیز تغییر دهند و یا رفع نمایند.

به همین خاطر خداوند فرموده (تحویلاً) یعنی با کلمه «نکره» آن را بیان می‌کند تا شامل انواع تحویل و تغییر بشود، پس هر کسی مُرده و یا غایبی از انبیا یا صالحین یا ملائکه و یا جن را به فریاد و کمک و یاری بطلبد در واقع از کسی طلب یاری و دفع ضرر و زیان نموده که هرگز توانایی دفع و رفع و تغییر آن را ندارد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يُعُودُونَ رِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۝۶﴾ (الجن: ۶).

«مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند».

ائمه چهارگانه مانند: امام احمد و غیره با قاطعیت تمام اعلام کرده‌اند که استغاثه به مخلوق (طلب و درخواست کمک از مخلوقات) درست و جایز نیست، و این از دلایلی است که با آن استدلال کرده‌اند که کلام خدا غیرمخلوق است، چون از پیامبر

روایت شده و صحیح و ثابت گردیده که پیامبر به وسیله کلمات خدا (کلمات قرآن) از شرّ شیاطین و غیره به خدا پناه برده است، و به این کار نیز دستور داده است، پس این دلیل است بر اینکه کلمات الله و (قرآن) مخلوق نیست، بلکه صفتی از صفات خدا به شمار می‌آید و در نتیجه استغاثه به مخلوقات درست نیست. مقصود و هدف این است که سؤال کننده - خداوند توفیقش دهد - بداند که فریاد از مخلوقات در کارهایی که جز الله کسی قدرت و توانایی رفع مشکلات و ظلم‌ها و جواب و قبول دعاها را ندارد، شرک بزرگی به شمار می‌رود که خداوند آن را نمی‌بخشد، و غلو و افراطی است که خداوند آن را در کتاب خود مورد مذمت قرار داده است: ﴿يَتَّاهَلُ الْكُتُبِ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (النساء: آیه ۱۷۱).

«ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید».

می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَّاهَلُ الْكُتُبِ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (المائدة: ۷۷).

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوسهای قومی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!».

غلو و افراط در مورد صالحین از کارهای مشرکان است، همانطور که خداوند از قوم نوح حکایت می‌کند: ﴿وَقَالُوا لَا نَدْرَأُ إِلَهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (نوح: ۲۳).

«و گفتند: دست از خدایان و بتهای خود بردارید، بتهای ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید و دست از دامنشان نکشید».

ابن عباس می‌گوید: این (وَدّ، سواع، یغوث، یعوق، نسر) نام مردان صالحی از قوم نوح بودند، زمانی که فوت کردند، شیطان برخی از پیروان نوح را وسوسه کرد که عکس یا مجسمه آنها را در مجالسی که می‌نشینند، نصب کنند و جلو خودشان بگذارند و هر یک را به نام خود اسم ببرند، و آنها هم این کار را انجام دادند، ولی برای آنها عبادت نمی‌کردند، تا این که آن نسل مردند و رفتند و نسلی دیگر جایگزین آنها شدند و این علم و آگاهی نسبت به آنها را فراموش کردند در نتیجه عبادت‌هایی را برای آنها انجام می‌دادند و آنها را پرستش می‌کردند^(۱).

پس هر کس در مورد پیامبری یا مرد صالحی غلو و افراط کند و نوعی عبادت را برای او انجام دهد مثلاً بگوید: ای سید و بزرگم! مرا کمک کن، یا به فریادم برس، یا مرا روزی بده، یا وضع و حالم را بهبودی ببخش، یا بگوید: من در پناه توأم و چیزهایی از این قبیل، همه اینها شرک و ضلالت و گمراهی هستند، از کسی که آنها را انجام می‌دهد خواسته می‌شود که توبه کند، اگر توبه کرد رها و آزاد می‌شود در غیر این صورت مجازات خواهد شد.

به همین خاطر تمام ائمه اسلام اتفاق نظر دارند که، درست کردن مسجد بر روی قبرها مشروع نیست و نماز خواندن هم در قبرستان‌ها جایز نمی‌باشد، چون بزرگ‌ترین و مهمترین عامل و سبب عبادت بت‌پرستان تعظیم قبرها بود. به همین خاطر علمای اسلام متفق هستند بر اینکه هرکس نزد قبر شریف پیامبر سلام کردنش مشروع است، اما نباید آن را مسح کند یا ببوسد، چون این بوسیدن و لمس کردن فقط برای بیت‌الله جایز است. پس نباید خانه مخلوق (مثلاً قبر پیامبر) به خانه خالق (خانه خدا) شباهت داشته باشد. همه اینها به خاطر تثبیت و تحکیم کردن توحیدی است که اصل و اساس این دین است، توحیدی که خداوند جز با آن هیچ عملی و کاری را از کسی قبول نخواهد کرد، و فقط موحد است که مورد بخشش و

(۱) - رواه البخاری (۴۹۲۰).

عفو خداوند قرار می‌گیرد و کسی که برای او در صفات ویژه‌اش کسی و چیزی را شریکش کند، خداوند او را نخواهد بخشید.

می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ آفَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۴۸).

«و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب گردیده است.»

نوع دوم از کارهای بدعت‌آمیز در کنار قبرها:

یک از آن موارد این است که بوسیلهٔ توسل به صاحب آن قبر چیزی را از خداوند درخواست کنند، هر چند برخی از متأخرین این کار را انجام داده‌اند، اما از بدعت‌هایی است که در اسلام ایجاد شده است. ولی بعضی از علما آن را جایز و بعضی دیگر هم از آن نهی و آن را قبول ندارند. می‌گویند: این مثل نوع اول نیست، چون دومی به شرک اکبر منتهی نمی‌شود و این نوع استغاثه به پیامبر نیست، بلکه طلب و درخواست چیزی بوسیلهٔ او می‌باشد، که فرق میان این و نوع اول که بیان شد بسیار است.

توسل به خدا در دعاها با واسطه نمودن کسی دیگر - به غیر از توسل به محمد - هیچ کدام از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند، و حتی هیچ اثر و روایتی هم از آنها نقل نشده است.

ابوالحسین قدوری حنفی در شرح الکرخی می‌گوید: بشر بن ولید گفته است: از ابویوسف شنیده‌ام که: امام ابوحنیفه فرموده است: برای هیچ کس شایسته و درست نیست که در دعاها جز به خدا به کسی دیگر توسل کند، و من نهی می‌کنم از این که کسی بگوید: خدا یا به خاطر به مقام و عزت خودت در عرش، یا بگوید: به حق خلق خودت، ابویوسف می‌گوید: اگر بگوید به خاطر محل عزتت در عرش، همان الله می‌شود و این جایز است^(۱). ولی اگر بگوید: به حق فلان کس، یا به حق انبیاء، یا به حق خانوات و یا به حق مشعرالحرام، همهٔ علما اینها را مکروه و جایز نمی‌دانند.

(۱) - که حدیث در این مورد آمده و صحیح است. که سند آن گذشت.

به همین صورت استاد شیخ ابومحمد بن عبدالسلام فقیه شافعی مذهب در یکی از فتاوی مشهور خود می‌فرماید: توسل به خدا جز به وسیله محمد به هیچ کدام از مخلوقات جایز و درست نیست، توسل به پیامبر هم به شرطی درست است که اگر آن حدیث مرد نابینا خدمت پیامبر آمد و ... که ترمذی آن را روایت کرده است، صحیح باشد^(۱).

درخواست چیزی از خداوند به حق مخلوقات او جایز نیست، چون مخلوقات هیچ حقی بر خالق خود ندارند، پس زمانی که مستحق نیستند، هیچ حقی هم بر خدا ندارند.

اما در این مورد که آیا توسل به مکان عزت خداوند در عرش، آیا این توسل به مخلوق است یا خالق؟ بین علما اختلاف وجود دارد، ابویوسف در اثر از او روایت شده که گفته است: به خاطر مکان عزت خودت در عرش، یا به خاطر نهایت رحمت از کتابت، یا به خاطر اسم اعظمت، و به خاطر کلمات تام و کاملت، اینها را جایز دانسته است^(۲). والله أعلم.

آیا ویران کردن گنبد بر روی قبرها دشمنی با انبیا و اولیاست؟

این ادعای دشمنان که، هر زمان این دعوت در هر شهر و مکانی که قدرت و تسلط پیدا کرد اقدام به ویران کردن گنبدها و ساختمان‌های روی قبرها و مزارها و آثار دیگر می‌نمایند، این ادعای کاملاً صحیحی است، و لازم و واجب است چنین کاری ستوده شود و عامل آن مورد مذمت قرار نگیرد، ولی متأسفانه دشمنان این کارها را به صورت و شکلی خیلی باطل و نادرست برای مردم بیان کرده‌اند. تا با این حربه‌ها این کار موحدین و دعوتگران را زیر سؤال ببرند. و در میان مردم این طور نشان بدهند که از بین بردن گنبد و بارگاه به معنی و نشانه بغض و کینه اولیاء و

(۱) - که حدیث در این مورد آمده و صحیح است. که سند آن گذشت.

(۲) - والأثر رواه الطبرانی و قال الهیثمی فی المجمع (۱۰/۱۲۸) إسناده حسن.

صالحین و اهانت به آنها است.

در حالی که اقدام دعوت سلفی به این کارها به خاطر اجرای فرمان و دستور رسول اکرم است، و مبارزه با این بدعتها و منکرات و مظاهر شرک آمیز همه براساس أدله شرعی می‌باشند، از جمله این دلیل‌ها همان حدیث علی رضی الله عنه است که امام احمد در «السنه» و امام مسلم در «الصحيح» خود و غیره آن را بدین صورت روایت کرده‌اند: (عن أبي الهياج الأَسدي قال: قال علي رضی الله عنه «أَلَا أَبْعَثُكَ عَلِيَّ مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ لَا تَدَعَّ تَمَثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرَفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»^(۱)).

«آیا برای کاری که رسول خدا مرا فرستاد، شما را بفرستم؟ و آن کار این است که، هر تمثال و مجسمه‌ای را یافتی آن را نابود و از بین ببری، و هر قبری که از مسطح زمین بلند شده بود آن را با زمین یکسان کنی».

یکی از روش‌ها و حیل‌های دشمنان برای تحریک عواطف عموم مسلمانان خصوصاً مسلمانان ناآگاه علیه دعوت اصلاحی شیخ محمد بن عبدالوهاب این است که در میان آنها طوری وانمود می‌کنند که آنان به اولیاء و اموات اهانت می‌کنند و احترام آنها را مراعات نمی‌نمایند!

این کار دشمنان در واقع فریب دادن و سرگردان نمودن مردم می‌باشد. چنانچه مقصود و هدف از تعظیم اولیاء و اموات و احترام آنها همان چیزی است که در سنت صحیح پیامبر آمده است، از جمله زیارت، سلام کردن و دعای خیر نمودن برایشان، و احترام به قبر آنها و اهانت نکردن به آنها و امثال این مسائل، این کارها چیزهایی هستند که اهل سنت و جماعت آن را جزو دین می‌دانند و به آن عمل می‌کنند از جمله امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان او.

اما اگر منظور و هدف از این کارها، مقدس نمودن اولیاء و اموات و فوق بشری دانستن و رسانیدنشان به مقام الوهیت و ربوبیت باشد، و انجام بعضی از عبادات برای

(۱) - سند آن گذشت.

آنها، و یا انجام دادن بعضی از بدعتها و چیزهای تازه در کنار قبر و مزارشان از جمله ساختن گنبد و روشن نمودن چراغ و گچ کاری آن و تبرک جویی و به عنوان مسجد از آنها استفاده کردن و غیره، همه این کارها اهانت به قرآن و سنت و اولیاء و مسلمانان می باشد و در واقع مقابله و مخالفت و دشمنی با رسول الله است.

شیخ سلیمان بن امام محمد در این مورد می گوید:

تعظیم قبرها به معنی احترام آنها است، اگر این قبرستان متعلق به مسلمانان باشد بر آنها واجب است که بر روی آن نشینند و یا مسجدش نکنند، چون در صحیح مسلم از ابی مرثد الغنوی روایت شده است که پیامبر فرمود: «لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تَصَلُّوا إِلَيْهَا»^(۱).

«بر روی قبرها نشینید و در آنجا نماز نخوانید».

همچنین روایت شده است که، پیامبر مردی را دید بر قبری تکیه داده است، پیامبر فرمود: «لَا تَوْدُوا صَاحِبَ الْقَبْرِ»^(۲). «صاحب قبر را اذیت ندهید».

ابی هریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر فرمود: «لَأَنْ يَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ فَتَحْرَقَ ثِيَابُهُ فَتَخْلَصَ إِلَى جَلْدِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرِ مُسْلِمٍ»^(۳).

(۱) - رواه مسلم (۲۲۵۰) و ابوداود (۳۲۲۹)، و ترمذی (۱۰۵۰)، و نسائی (۲۰۲۹).

(۲) - این حدیث در صحیح مسلم وجود ندارد بلکه طبرانی آن را روایت می کند در کتاب الکبیر از حدیث عماره بن حزم می گوید: «یا صاحب القبر! إنزل من علی القبر لا تؤذ صاحب القبر ولا يؤذک» ای کسی که بر قبر ایستاده ای از آن پایین بیا و صاحب قبر را اذیت مکن تا تو را اذیت نکند. و در سند آن ابن لهیعة است و در توثیق او سخنانی نزد علما وجود دارد و او ضعیف است، و بعضی ها او را توثیق کرده اند. این چنان در کتاب المجمع (۶۱/۳) وارد شده است.

(۳) - صحیح مسلم (۲۲۴۸) بدون لفظ مسلم در آخر حدیث - ابوداود (۳۲۲۸). نسائی (۲۰۴۶)، ابن ماجه (۱۵۶۶). حدیثی ابن ماجه (۱۵۶۷) روایت کرده است از عقبه بن عامر از رسول الله بلفظ: «لأن أمشي على جمرة أو سيف أو أخصف نعلي برجلي أحب إلّا من أن أمشي على قبر مسلم، وما أبالي أوسط القبور قضيت»

«اگر یکی از شما بر روی پاره‌ای از آتش بنشیند و لباسش سوخته شود و به پوستش سرایت کند، بهتر است از اینکه بر روی قبر مسلمانی بنشیند».

اما تعظیم قبرها و اموات به معنی عبادت برای آنها، این کار از گناهان کبیره نزد عام و خاص محسوب می‌شود، و اصل فتنه و مقدمه کار بت‌پرستان می‌باشد، همانطور که سلف صالح از صحابه‌ها، تابعین، و ائمه مجتهد که در درونشان وقار و احترام خداوند وجود داشت این را بیان کرده‌اند و به خاطر آن خشمگین شده و برای توحید خداوند غیرت پیدا نشان داده و شرک و اهل آن را تقبیح، و با دشمنان خدا به خاطر آن مبارزه نمودند. راستی کسانی که با آنها مخالفت می‌ورزند چه حيله و مکاری در ذهن و خیال دارند؟

کسی که با موحدین و مخالفین با شرک، مخالفت می‌کند، منزلت و احترام خود را زیر پا می‌نهد، زیرا منشأ و ریشه اصلی انحراف اعتقادی در اسلام، توسل به صاحبان قبرها و مزارها می‌باشد، طوری که کار به جایی رسیده است صاحبان قبر به جای خدا پرستش می‌شوند، و به بت تبدیل شده‌اند، هیکل‌ها و ساختمان‌هایی بر آنها ساخته شده است به طوری که به فریاد خوانده می‌شوند، از آنها ترس و خوف دارند و امید و رجا را از آنها می‌طلبند. آنان مگر نمی‌دانند، مرده اگر زخمی شود احساس درد و ناراحتی نمی‌کند!^(۱)

در ادامه برخی از احادیث جعلی را می‌آورد که اهل بدعت آنها را دلیل مشروعیت توسل می‌دانند:

او می‌گوید: «امثال این احادیث موضوع و نادرست برای نابودی اسلام و این دین

= حاجتی أو وسط السوق. اگر بر قطعه‌ی آخگر راه بروم یا اینکه کفشکم را به پایم بدوزم دوست داشتنی‌تر از این است که بر روی قبر مسلمانی راه بروم، و هیچ برایم مهم نیست که حاجتم در وسط قبرستان و یا در بازار برآورده شود.

(۱) - التوضیح عن توحید الخلاق، ص ۲۰۸.

پاک می‌باشند، مشرکان آنها را جعل کرده‌اند و آنها را در میان جاهلان و گمراهان که از حق روی گردان و منصرف هستند، ترویج و شایع کرده‌اند، خداوند رسول خود را برانگیخت و به پیامبری انتخاب کرد، تا هر کسی را که به بت و سنگ و چوب چشم امید دارد آگاه سازد و با خدای بینای شنوای توانا آشنا گرداند و در مسیر رشد و تعالی و خیر و سعادت قرار بدهد. البته آثار و احادیث زیادی در مورد حرام بودن توسل به اهل قبور روایت شده‌اند که متخصصان علم حدیث و روایت، صحت و درست بودن آنها را تأیید کرده‌اند و مورد تأیید تمام اهل روایت و درایت هستند.

سپس احادیث صحیحی را که صراحتاً بدعت‌های قبور و مزارها و غیره را رد می‌کنند، بیان می‌نماید برای نمونه: «فروی البخاری و مسلم عن أبي هريره رضی الله عنه أن رسول الله قال: قاتل الله اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»^(۱).

«خداوند قوم یهود را هلاک و نابود کند! به خاطر اینکه قبر پیامبران خدا را محلی برای عبادت و مسجد قرار دادند».

در روایتی از امام مسلم آمده است: «لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۲).

«خداوند یهودیها و مسیحی‌ها را لعنت کند، چون مزار پیامبران خود را مسجد و جای عبادت قرار دادند».

در صحیح مسلم از جناب بن عبدالله البجلی روایت شده است که می‌گوید: از پیامبر پنج روز قبل از فوتش شنیدم که فرمود: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، أَلَا وَإِنْ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا

(۱) - البخاری شماره (۴۳۷) و مسلم شماره (۱۱۸۵).

(۲) - مسلم شماره (۵۲۹).

تتخذوا القبورَ مساجدَ فَإِنِّي أَنهَأُكُمْ عَنْ ذَلِكَ»^(۱).

«من به خاطر خالص شدن بسوی خدا نمی‌خواهم در میان شما خلیل (دوست ویژه) داشته باشم، چون خداوند مرا به عنوان خلیل (دوست ویژه) انتخاب کرده است همانطور که ابراهیم را بعنوان خلیل برگزیده است، و اگر از امت خود دوستی صمیمی را برمی‌گزیدم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم، هوشیار باشید که، کسانی قبل از شما بودند که قبر پیامبران را جای عبادت و مسجد قرار دادند، هان آگاه باشید که گورستان و قبرستان‌ها را جای عبادت و بعنوان مسجد قرار ندهید من شماها را از این کار نهی و منع می‌کنم».

«وعن عائشه وعبدالله بن عباس قالاً: «لما نزل برسول الله طفق يطرح خميصة كانت على وجهه فإذا اغتم بها كشفها فقال وهو كذلك: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد يحذر أمته ما صنعوا» متفق عليه»^(۲).

عایشه و عبدالله بن عباس می‌گویند: آنحضرت در بیماری وفات، چادرش را بر چهره مبارکش انداخت. و هنگامی که چهره‌اش کاملاً پوشیده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبور پیامبران را مسجد کردند». راوی می‌گوید: هدف آنحضرت این بود که ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد. عایشه می‌گوید: «پیامبر در بیماری که بعد از آن فوت کرد فرمود: «لعنَ اللهُ اليهود والنصارى اتخذوا قبورَ أنبيائهم مساجدَ ولو لا ذلك لأبرز قبره غيرَ أنه حثي أن يتخذَ مسجداً» متفق عليه»^(۳).

رسول الله در بیماری وفات خود، فرمود: «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند، آنان قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». عایشه می‌گوید: اگر این احتمال

(۱) - مسلم به شماره (۵۳۲) از حدیث جندب بن عبدالله البجلی.

(۲) - بخاری شماره (۴۳۵) و مسلم شماره (۱۱۸۷).

(۳) - بخاری شماره (۵۲۳/۱) و مسلم شماره (۱۱۸۴).

وجود نمی‌نداشت، قبر رسول الله را آشکار می‌کردند (یعنی در حجره قرار نمی‌دادند). ولی می‌ترسم که مردم آنرا مسجد قرار دهند.

امام احمد در مسند خود با سند حسن از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ»^(۱).

«بدترین مردم کسی است که قیامت سر رسد و آنها زنده باشند و همچنین از بدترین مردم کسانی هستند، که قبرها را به عنوان مسجد قرار می‌دهند.

و از ابن عباس روایت شده است که پیامبر فرمود: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمَتَخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسَّرَجَ» رواه الإمام احمد وأهل السنن^(۲).

رسول الله زنانی را که به زیارت قبرها می‌روند و آنجا را مسجد قرار می‌دهند و بر آنها چراغ و شمع و غیره روشن می‌کنند، لعن و نفرین کرده است. این حدیث وضع و حال کسی را بیان می‌کند که، برای خدا نزد قبرها سجده می‌برد، پس حال کسی که برای خود قبر سجده می‌برد، چگونه باید باشد؟ بعداً می‌گوید: کسی که بخواهد بین سنت پیامبر در مورد قبرها و آنچه که

(۱) - المسند به شماره (۱/۴۳۵)، و ابن ابی شیبة (۳/۳۴۵)، و ابن خزيمة (۷۸۹) و ابن حبان (۳۴۰).

(۲) - اخرجہ أبوداود (۳۲۳۶)، والنسائی (۱/۲۸۷)، والترمذی (۲/۱۳۶) چاپ شاکر، و ابن ابی شیبة (۴/۱۴۰) و حاکم (۱/۳۷۴)، و بیهقی (۴/۷۸)، الطیالسی (۱/۱۷۷)، احمد (۱/۲۲۹، ۲۸۷، ۳۲۴، ۳۳۷) از طریق ابی صالح از ابن عباس، ترمذی می‌گوید: حدیث از احادیث حسن است و ابوصالح مولی ام هانیء دختر ابوطالب می‌باشد، که اسمش باذان و به آن باذام می‌گویند. و این حدیث با این لفظ هم آمده است «لَعَنَ اللَّهُ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ» (خداوند زنانی که به قبرستان‌ها می‌روند لعنت و نفرین کند». ترمذی آن را روایت می‌کند (۱/۱۹۶)، ابن ماجه (۱۵۷۶) (۴/۷۸)، احمد (۲/۳۳۷) از حدیث ابی هریره، و ترمذی گفته است حدیث، یک حدیث حسن و صحیح است. این حدیث را بیهقی نیز روایت کرده است (۴/۷۸) از حدیث ابی هریره، و به لفظ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ» آمده است، و شاهی هم از حدیث حسان نزد ابن ماجه دارد: ابن ماجه (۱۵۷۴) و الحاکم (۱/۳۷۴) و احمد (۳/۴۴۲)، با لفظ بیهقی.

به آن دستور داده است و یا از آن نهی فرموده و یا آنچه اصحاب پیامبر در مورد قبرها انجام داده‌اند و بین آنچه که اکثریت مردم و جامعه امروزی برای قبرها انجام می‌دهند، بین این دو مورد توافقی حاصل نماید، در می‌یابد که ضد یکدیگر و کاملاً مخالف هم هستند. طوری که هرگز نمی‌توان این توافق را ایجاد کرد.

علی‌رغم اینکه رسول‌الله نهی کرده است که در قبرستان‌ها نماز برگزار شود، اکثریت آنها در قبرستان‌ها نماز می‌خوانند. پیامبر نهی فرموده که آنجا را به مسجد تبدیل نمایند آنها بر روی قبرها گنبد‌ها و مساجد می‌سازند و آن را به شباهت خانه خدا، مشاهد نامگذاری می‌کنند.

پیامبر نهی کرده است که چراغ و شمع و غیره را بر روی قبرها روشن کنند، ولی آنها چراغ‌ها و روشنایی‌هایی را بر روی قبرها قرار می‌دهند و کنار آن می‌ایستند. پیامبر نهی فرموده که قبرستان‌ها مجلس جشن و شادی شود، ولی آنها این مکان‌ها را محل مناسک و جشن و شادی قرار می‌دهند، و همانگونه که برای عید و جشن جمع می‌شوند به همان اندازه بلکه بیشتر در قبرستان‌ها جمع می‌شوند. پیامبر نهی فرموده از سر بریدن و قربانی کردن حیوانات برای قبرها ولی آنها برای قبرها حیوانات را ذبح و برای آنها نذر انجام می‌دهند و آنها را به فریاد می‌طلبند.

پیامبر دستور داده‌اند که، قبرها با سطح زمین یکسان باشند، همانطور که امام مسلم در صحیح خود از ابی‌الهیاج اسدی که اسمش حیان بن حصین می‌باشد روایت می‌کند: «قال لي علي بن أبي طالب رضي الله عنه ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله أن لا أَدع تمثالاً إلا طمسته ولا قبراً مشرفاً إلا سويته»^(۱).

«ابی‌الهیاج اسدی می‌گوید: علی به من گفت: آیا شما را بفرستم و در آنجا کاری کنی که این کار را رسول خدا به من سپرد؟ هر مجسمه و تمثالی را یافتی آن را نابود کنی، و هر قبری که از سطح زمین بلند شده بود آن را با زمین یکسان نمایی.»

(۱) - تخریج و سند آن گذشت.

دوباره در صحیح امام مسلم آمده است که: ثمامه بن شفی همدانی می‌گوید: ما با فضاله بن عیید در کشور روم بودیم، آن جا دوستی داشتیم که فوت نمود، فضاله دستور داد که قبر برای او کنده شود و آن را با زمین هم‌سطح و یکسان کرد، سپس گفت: از رسول خدا شنیده‌ام امر فرمود که، قبرها را با زمین مساوی و یکسان کنیم^(۱).

در حالی که اکثریت مردم با این دو حدیث مخالفت می‌کنند و قبرها را از سطح زمین مانند ساختمان بلند می‌کنند و گنبدهایی بر آن می‌سازند و تابوت و صندوق‌هایی بر آن قرار می‌دهند و آن را با پارچه می‌پوشانند، همانطور که بیت‌الله الحرام را با پارچه پوشانده‌اند!!

زمان تولد فرزندان زنان را آنجا می‌برند، و حیواناتی را بعنوان نذر و غیره برای آنها قرار می‌دهند. سر و صداهایی نزد قبرها برپا می‌کنند و زن و مرد با هم قاطی می‌شوند. از جمله این کارها، همان چیزی است که بندگان شیطان نزد قبر أم المؤمنین میمونه بنت حارث در خارج از مکه انجام می‌دهند، و یا در مزار خدیجه واقع در معلی هر سال ۳ روز آن را انجام می‌دهند، جار و جنجال‌ها و سر و صداهایی را راه می‌اندازند و به دعا و استغاثه از آن می‌پردازند و زنان با مردان اختلاط پیدا می‌کنند.

و یا کنار قبر عبدالرحمن المحجوب با زدن دف‌ها و طبل و همراه با بیرق آنجا جمع می‌شوند، و قربانی‌هایی برای آن سر می‌برند و از او چیزهایی درخواست می‌نمایند تا به گمان آنها ناظر و حافظ آنها در دنیا و قیامت باشد، چون او محبوب خدا و رسول است، به او امیدوار می‌شوند. همچنین کنار مزار ابوطالب، در حالی که آنها ظاهر حال ابوطالب را در هنگام مرگ می‌دانند (که حاضر نشد مسلمان شود) و سرنوشت او فقط به علم خداوند سپرده می‌شود.

کار را به جایی رسانیده‌اند که اگر مظلومی از دست ظالمی فرار کند و خود را به

(۱) - رواه مسلم (۲۲۴۲)، و النسائی (۲۰۳۲).

دیوارهای کعبه بچسباند، او را با زور و بدون در نظر گرفتن احترام آن مکان مقدس می‌کشند و هرچه خواستند با او انجام می‌دهند، ولی اگر ظالمی به خاطر دزدی یا قتلی یا غارت مالی به قبر یکی از این دو شخص که نام برده شدند - که خداوند حال آنها را بهتر می‌داند - پناه ببرند، اقدام به دستگیری آنها نمی‌نمایند و حدّ خدا را بر آنها جاری نمی‌کنند، حتی معتقدند هر کس بر آنها حد اجرا کند در واقع تعدّی و ظلم کرده است و باید توبه نماید.

اما هر کس مردم را از این کارها باز دارد و نهی کند و به آنچه خداوند به پیامبران خود دستور داده است، فرمان دهد، و یا به آیات قرآنی و احادیث پیامبر عمل نماید، او را تبعید و یا او را کافر و بدعت‌گزار می‌نامند و بدون اینکه ما آن شخص را بشناسیم او را به ما نسبت می‌دهند.

تنها گناه ما این است به پیروی از آنچه خدا و پیغمبر امر و دستور داده‌اند، توصیه می‌کنیم و از آنچه خدا و رسول او نهی فرموده‌اند، نهی می‌کنیم، به سبب این کارها با ما دشمنی می‌کنند، و بر ضد ما لشکر کشی و مبارزه می‌کنند، از انجام حج بیت‌الله الحرام مانع ما می‌شوند، حجّی که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَکَامِ يُظَلَمِ نُذُوقُهُ مِنَّ عَذَابِ الْعِلْمِ﴾ (الحج: ۲۵).

«کسانی که کافر شدند، و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند، و (همچنین) از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند یا از نقاط دور وارد می‌شوند (مستحق عذابی دردناکند)؛ و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می‌چشانیم.»

آنها مانع ما شدند و راه ما را گرفتند، در حالی که هدایت و راه پیامبر شعار ما و پیروی از سنت او را بر خود لازم و واجب می‌دانیم.

آنها به خاطر اینکه از سنت رسول پیروی می‌کنیم، از ما عیب‌جویی می‌کنند، ما را توبیخ و سرزنش می‌نمایند، به ما فحش و ناسزا می‌گویند، با ما مبارزه می‌کنند، اما ما این برخورد آنها را جز پیروی از هوا و هوس و بلا و مصیبت و ضربه به دین و عناد و سرکشی در برابر حق، چیز دیگری نمی‌دانیم.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾ (الجاثیه: ۲۳).

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده (و هر چه خواست از خوب و بد انجام می‌دهد) و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده (تا پند و موعظه‌ای را نشنود، و هدایتی را درک نکند) و بر چشمش پرده‌ای افکنده است (تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد)؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟»

آنها منکرات بسیاری را انجام می‌دهند و آن را به عنوان قربت و نزدیکی به خدا تصور می‌کنند و با این عقیده و انجام نذر و بردن نیاز نزد آنان خود را دچار شرک اکبر می‌کنند، متأسفانه این کار در مکه و سایر جاها موجود می‌باشند.

آیا وجود چنین کارهایی جز به خاطر حاکم نبودن اسلام واقعی و جهل و نادانی و اهانت به آن نزد عام و خاص چیز دیگری می‌تواند باشد؟ طوری که آنچه منکر است به عنوان دین قرار داده‌اند و آن را نیکو و پسندیده می‌شمارند.

ولی متأسفانه مصیبت ضعف دین و علم و آگاهی کار ظالمین و معاندین دین را آسان کرده است.

پیامبر از نشستن و نوشتن روی قبرها نهی کرده است، همانطور که مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله روایت می‌کند که، پیامبر از گچ‌کاری قبرها نهی کرده است، و همین طور نهی فرموده است که، بر روی قبرها بنشینیم و یا چیزی

بر روی آنها بسازیم^(۱). و ابوداود در سنن خود از جابر رضی الله عنه روایت می‌کند: که رسول خدا فرمود: «نهی أَنْ تَجْصَصَ الْقُبُورُ وَأَنْ يَكْتَبَ عَلَيْهَا».

«پیامبر نهی فرموده است که قبرها گچ‌کاری شوند و بر روی آنها نوشته شود». امام ترمذی فرموده است: این حدیث حسن صحیح می‌باشد^(۲).

برخی از مردم نوشته‌ها یا اشعاری را بر روی قبور می‌نویسند، بر روی آنها شمع و چراغ‌هایی روشن می‌نمایند، به این صورت به تعظیم قبرها پرداخته و آنها را عیدگاه و محل جشن و شادی می‌نمایند، مسجد و گنبد بر رویشان آنها می‌سازند، همه این کارها نافرمانی و سرپیچی از امر و دستور رسول الله و دشمنی و عداوت با آنچه که او آورده است می‌باشد، که مهمترین این مخالفت‌ها، مسجد کردن قبرها و چراغانی نمودن آنهاست که از گناهان کبیره به شمار می‌روند. و هر کس اینگونه فکر کند و عمل نماید کارشان را (به شرط اتمام حجت) کفرآمیز می‌دانیم، و آنان را آدم‌هایی ظالم و دروغگو به شمار می‌آوریم، تکفیر کارشان به خاطر انجام شرکی است که هرگز بخشیده نمی‌شود، دعا کردن کنار قبرها، به فریاد طلیدن مردگان، امید داشتن و قربانی و نذر نمودن برای آنها، تا بلا و بدی را از آنها دفع و یا منفعتی را برای آنها جلب نمایند، و یا واسطه‌ای برای این کارها بشوند، اعمالی شرک آلودند که مرتکب آنها از روی علم و عمد و پس از اتمام حجت، مشرک به شمار می‌آیند.

آری! ما گنبد‌های موجود بر روی قبرها ویران می‌سازیم، و به نابود کردن آنها دستور می‌دهیم، همانگونه که پیامبر گنبد لات را در طائف ویران کرد، و به علی رضی الله عنه فرمان داد آن را ویران سازد، و به او امر کرد قبرهای بلند را با زمین یکسان نماید و تمام اصحاب و تابعین و امامان مجتهد آن را انجام داده‌اند.

(۱) - تخریج و سند آن گذشت.

(۲) - ابوداود (۳۲۲۰۵) (۳۲۲۶)، و ترمذی (۱۰۵۲) و لفظ (أَنْ تَوَطَّأَ) را اضافه کرده است. به معنی نرم کردن قبر است.

اما شافعی : در کتاب الأم می‌فرماید: امامانی را در مکه یافتیم که امر به ویران و نابود نمودن آنچه که بر قبرها ساخته شده بود، نمودند^(۱).

دلیل این ویران کردن این حدیث پیامبر است که: (ولا قبراً مشرفاً إلاّ سويته) «هر قبری که از سطح زمین بلند شده بود با زمین یکسان و برابرش کن».

همچنین بنا به حدیث جابر که ذکر شد و در صحیح مسلم وجود داشت، ویران و نابود کردن آنها به این خاطر است که درست کردن آنها بر اساس معصیت و سرپیچی از فرمان رسول خدا بوده است، چون پیامبر از آن نهی فرموده است، پس هر بنا و ساختمانی که به مخالفت امر و فرمان پیامبر درست شده باشند، بنا و ساختمانی غیرمحترم و بی‌ارزش می‌باشد، ویران کردن چنین ساختمان‌هایی قطعاً از ویران کردن ساختمانهای غصبی و مسجد ضرار که شرعاً به ویران کردن آن امر شده، رواتر است؛ زیرا که جلوگیری از اینگونه مفاسد در راستای حمایت از توحید و یکتاپرستی است.

تمامی فقهای پیرو مالک، احمد، ابوحنیفه و شافعی و غیر آنها نیز از صحابه‌ها و تابعین این کارها را حرام و گناه کبیره دانسته‌اند و صراحتاً آن را بیان کرده‌اند که این کارها بدعت هستند و رسول خدا از آنها نهی نموده است، ابومحمد مقدسی می‌گوید: اگر روشن کردن چراغ بر روی قبرها و مزارها مباح بود، انجام دهنده آن مورد لعنت رسول خدا قرار نمی‌گرفت، دلیل دیگر حرام بودن آن ضایع شدن مال بدون فایده و بهره است. و افراط و زیاده‌روی در تعظیم قبور می‌باشد و درست شباهت به تعظیم بت‌ها دارد، در حالی که برخی از مساجد به ویژه در کشورهای فقیر و بسیاری از روستاها تاریک و هیچ چراغی در آنجا روشن نیست.

برخی از آنان معتقد هستند که فضل قبور بیشتر از خانه‌های خدا می‌باشد، و کار به جایی رسیده که این افراد طوری قبرها را مورد تعظیم قرار می‌دهند که آن تعظیم

(۱) - به کتاب أم مراجعه کن (۳۱۶/۱).

به عبادت تبدیل شده است، طوری که می‌گویند زیارت آنها به اندازه حج ثواب دارد، گاهی زمان معینی را برای زیارت قبرها قرار می‌دهند و اجر و ثواب رفتن به این مزارها و راز و نیاز نمودن در آنجا را به اندازه هفت برابر حج بیت‌الله الحرام می‌دانند. می‌بینیم شایع شده که زیارت قبر ابن علی در شهر مرباط کشور یمن و راز و نیاز با آن در ماه رجب به اندازه هفت بار حج ثواب و پاداش دارد^(۱).

همچنین زیارت قبر زیلعی که در شهر لَحیه هست، فراگیر شده است و در میان مردم مشهور است که هر کس در آنجا فوت کند و در نزدیک او دفن شود، در پناه او خواهد بود نه او را محاسبه می‌کنند و نه عذاب می‌دهند!!! همچنین قبر عیدروس که در عدن قرار دارد، و به همین صورت قبر شاذلی در مخا، تمام اهل آن منطقه خود را در پناه و تحت نظر او می‌دانند! و گمان می‌برند که اگر او را به فریاد بطلبند دور باشند یا نزدیک، در خشکی باشند یا در دریا به فریاد آنها می‌رسد و آنها را نجات می‌دهد!!

حتی بعضی از تندروان گمراه در این مورد کتاب‌هایی را تألیف کرده‌اند، و آن را «مناسک حج مشاهد الأبرار لمنْ عني إلهم من المقيمین والزوّار» نام نهاده است. همچنین کتاب به دیگر بنام «روضه الأبرار في دعوة الأولياء الأخيار عند الشدائد المدلهمة الغزار» نوشته است، هیچ پوشیده نیست که اینگونه کارها باعث بریدن از دین اسلام و وارد شدن به بت‌پرستی می‌باشد.

کسی که مخلصانه و منصفانه در مورد این اعتقادات بعضی از مردم نظری بیفکند متوجه وجود تضاد بین دین محکم و صراط مستقیم می‌شود، یعنی آنچه که پیامبر خدا به آن دستور داده، و از اعتقادات و اقدامات ایشان نهی کرده است.

و بعد از این بررسی درمی‌یابد که ما مردم را به سوی صراط مستقیم دعوت می‌کنیم، صراط و راهی که راه خداست خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنها است از آن او است، آگاه باشید که سیر و سرانجام همه امور به سوی خدا می‌باشد،

(۱) - این از دروغ‌ها و تهمت‌هایی است که برای خدا و رسول او درست می‌کنند.

و از این عقاید مفسد بسیاری به وجود می‌آیند، مفسدی که قابل شمارش نیستند، و قلب اهل علم و معرفت از ذکر آنها آزرده می‌شود.

از جمله این مفسد تعظیم بیش از حد قبرها و آویزان کردن پرده بر روی آنها و یا آویزان نمودن تخم شترمرغ و روشن کردن چراغ‌های نقره و یا سنگ و آینه کاری، خدمتکاری و پرده‌داری برای آنها، که انجام‌دهنده آنها را دچار فتنه و گناه می‌نماید. این افراد اعتکاف و در کنار آنها بودن را گاهی بر خانه خدا و مسجدالحرام ترجیح می‌دهند، و معتقد هستند که خدمت به این مکان‌ها و پرده‌داری آنها از خدمت به مساجد افضل‌تر و بهتر می‌باشد.

یکی دیگر از این مفسد، نذر کردن برای صاحبان آن بارگاه‌ها با هدف جلب خیر و دفع شرّ می‌باشد.

از جمله این مفسد، این اعتقاد است که بوسیله صاحب این قبرها بلا و مصیبت رفع می‌شود، و بر دشمنان پیروز می‌گردند، و بوسیله آنها باران می‌بارد، مشکلات رفع می‌شوند، نیازها برطرف می‌شوند، مظلوم پیروز می‌گردد، به بی‌پناهان پناه داده می‌شود، از حوادث و بلاهای ناگهانی در امان می‌ماند، و شرک‌های بسیار دیگری که در آنجا انجام می‌شوند.

یکی از پیامدهای آن اقدامات: مورد لعن و نفرین خدا و پیغمبر قرار گرفتن است.

از مفسد دیگر آن: جمع شدن زنان با مردان و اختلاط و درخواست و طلب از قبرها و صاحب آنها.

یکی دیگر از مفسد گنبد و بارگاه پرستی: این است که بجای توسل به ایمان و عمل صالح برای نزدیک شدن به خدا، به عقاید و اعمال خرافی متوسل می‌شوند. از دیگر مفسد آن: اذیت نمودن صاحبان قبرها بوسیله آنچه که این مشرکان بر روی قبر آنها انجام می‌دهند، زیرا که صاحبان قبرها از انجام این کارها بر روی قبر خود به شدت ناراحت می‌شوند، همانطور که مسیح به خاطر کارهایی که

مسیحی‌ها نزد قبر او انجام می‌دهند، آزرده می‌شود و این کارها را قبول ندارد - البته به شرطی که عیسی در زمین وجود داشته باشد - و یا به خاطر افراط و تفریطی که در محبت و علاقه به او نشان می‌دهند، و یا سایر انبیاء و اولیاء و مشایخ دیگر، همه به خاطر کارهایی که برخی انجام می‌دهند اذیت و ناراحت می‌شوند، و قطعاً روز قیامت آنان از باورها و عملکردهای اینگونه افراد اعلام برائت می‌نمایند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾﴾ (الفرقان: ۱۷-۱۸).

«(به خاطر بیاور) روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستند جمع می‌کند، آنگاه به آنها می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند؟! (در پاسخ) می‌گویند: منزهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار نمودی تا اینکه (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند».

خداوند به مشرکین می‌گوید: ﴿فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ﴾ (الفرقان: ۱۹).
«شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند!».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِبْنَاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ (سبأ: ۴۰-۴۱).

«(به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینها شما را پرستش می‌کردند؟ آنها می‌گویند: منزهی (از اینکه همتایی داشته باشی)! تنها تو ولی مائی، نه آنها؛ (آنها ما را پرستش نمی‌کردند) بلکه جن را پرستش می‌نمودند؛ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!».

از مفسد دیگر: شباهت پیدا کردن به یهودی‌ها و مسیحی‌ها در ساختن مساجد در کنار گورستان، و روشن کردن چراغ و شمع و غیره بر روی آنهاست.

از مفسد دیگر: دشمنی کردن با خدا و رسول او ، و مخالفت با اوامرشان در ارتباط با قبرها و غیره و تشریح احکامی به عنوان قانون و برنامه در مورد آنهاست.

یکی دیگر از مفسد گورپرستی: تحمل مشقات و صرف ثروت و دارایی برای گنبد و بارگاه سازی و نقش و نگار و تعظیم و توسل به آنها است، که همه این کارها خود گناهانی بزرگند و با گناهان بزرگی نیز همراه هستند.

از دیگر مفسدش: این گونه عقیده و عمل در مورد قبور و صاحبان آنها باعث باطل شدن تمامی کارهای خوبشان می‌شود و سبب خسران و ضرر جبران ناپذیری می‌گردد.

از دیگر مفسد قبرپرستی: پشت کردن به سنت‌های پیامبر و اِحیاء و زنده کردن بدعت‌ها می‌باشد.

از مفسد دیگرش: جایگزین نمودن بدعت به عنوان واجب یا سنت، و یا قرار دادن آنچه که سنت و واجب است به عنوان بدعت است. متأسفانه آنها در این مورد بیدار نمی‌شوند و پند نمی‌گیرند، و هر کس با ایشان مخالفت کند و از این کارها آنها را نهی نماید او را وهابی و تکفیری می‌نامند.

از مفسد دیگرش: تفضیل و ترجیح این مکان‌ها بر بهترین مکان‌هایی است که خداوند آنها را دوست می‌دارد! قبرپرستان طوری گنبد و بارگاه‌ها را تعظیم می‌کنند و نسبت به آنها خشوع و خضوع و رقت قلب نشان می‌دهند و در آنجا اعتکاف می‌نمایند که در مساجد یک دهم این کارها را انجام نمی‌دهند.

از مفسد دیگر قبرپرستی: آنها با انجام این کارها سبب رشد خرافات و رونق گنبدها و بارگاه‌پرستی و تعطیلی مساجد و عدم احترام به آنها می‌شود، در حالی که دین خدا که پیامبرش را به خاطر آن فرستاده و کتاب‌هایش را به خاطر آن نازل کرده است، همه آنها بر خلاف این باورها و عملکردها می‌باشد.

از مفاسد دیگرش این است اعمال و اقدامات آنان سبب فراموشی سنت رسول خدا در مورد زیارت مشروع قبر است: آن چه که رسول الله هنگام زیارت قبور برای ما به عنوان قانون گذاشته است، یاد آخرت، و بوسیله دعا برای مرده‌ها و طلب رحمت و مغفرت، در واقع زیارت‌کننده هم به خود و هم به میت نیکی و احسان می‌کند، با اینکه صاحب آن قبر نبی یا ولی باشد، دعا و استغفار برای او مطلوب است و او را شادمان می‌کند. پیامبر به ما امر کرده و فرمان داده است که از خداوند برای او (الوسيلة والفضيلة) را درخواست کنیم، و از او بخواهیم ایشان را به مقام محمودی که به او وعده داده است برساند، که رسیدن به همه اینها برای پیامبر محقق و ثابت است، ولی به این خاطر است تا او را بلندآوازه کند و مقام و قدر و ارزش او را بالا ببرد و همچنین اجر و ثواب و دعا کردن به دعاکننده برسد، آن کسی که کمال طلب است فقط چیزی را قبول می‌کند که کمال داشته باشد، اما مشرکان کار را وارونه و دین را برعکس کرده‌اند! و خود را جزو دو گروه مغضوب علیهم والضالین قرار داده‌اند، زیرا که، از آنها طلب و درخواست می‌نمایند و آنها را فرا می‌خوانند و در نتیجه مرتکب شرک می‌شوند»^(۱).

به همین خاطر زمانی که سپاه دعوت اصلاحی به کربلاء رسید، بر اساس دستور رسول خدا به علی علیه السلام گنبدها و بارگاه‌های پر از بدعت را ویران کرد، و محل شهادت و قتلگاه حسین علیه السلام را ویران نمودند، زیرا که این کارها (درست کردن گنبد و ...) از بزرگ‌ترین فتنه و بلاهای گمراه‌کننده می‌باشد که در زیر پرده محبت نوه رسول الله پنهان شده است، خداوند از حسین راضی است و او هم از انجام این کارها خود را بری و بدور می‌داند، درست کردن این گنبدها در قرن‌های اخیر ایجاد شده است، اهل بدعت آن را به وجود آوردند، اما ویران کردن آنها برای اسلام و سنت پیامبر پیروزی است و احترام برای رسول الله و آل او می‌باشد، و

(۱) - التوضیح عن توحید الخلاق، ص ۲۱۴-۲۲۰.

هم‌چنین تکریم و احترام برای نوهٔ رسول خدا است، زیرا که گنبد و بارگاه و آنچه که در کنار او از بدعت‌ها و شرک‌یات و منکرات انجام می‌شود او را اذیت و ناراحت می‌کنند.

دکتر محمد بن سلیمان خضیری می‌گوید: به خاطر اینکه حقیقت برای همگان روشن شود می‌گوییم: دولت و حکومت سعودی برای ویران کردن گنبدی که بر روی قبر حسین ساخته شده بود اقدام کرد؛ زیرا که اولاً: این کار با عقیدهٔ توحید و یکتاپرستی منافات و مخالفت دارد، دوماً: با مبانی دعوت اصلاحی سلفی نیز مخالف است. و قبلاً بیان کردیم که حکام و دولت‌مردان سعودی مراسلات و مکاتبه‌هایی با حکام عراقی داشتند و آنها را از امثال این بدعت‌ها نهی کردند.

دولت سعودی در مقابل این بدعت‌ها موضعگیری نکرد مگر بعد از اینکه نخست نجد سپس حجاز را از این بدعت‌های ظاهر شده در شکل گنبدها و درختان و غیره که مردم به وسیلهٔ آنها جهت نزدیکی به الله تبرک می‌جستند، پاک گردانید. اینجاست که می‌بینیم آنچه در کربلاء روی داد، (نباید سبب خشم و نگرانی اهل ایمان و توحید بشود)، زیرا آن تبلیغات نیز روشی از روش‌های دولت عثمانی در بیزار کردن مردم از دعوت اصلاحی و سلفی درآمد^(۱).

ثانیاً: مسئله تکفیر و خشونت طلبی

حقایقی که باید گفته شوند:

اتهام تکفیری و تندرویی و کشتن بیگناهان یکی از مهمترین مسائلی است که دشمنان اهل بدعت و تفرقه از طریق آن در مشوش نمودن ذهن مردم تلاش می‌نمایند. البته برخی از افراد بی‌طرف و بی‌اطلاعی که از فضای درون دعوت دورند و یا کسانی که برایشان فرصت کافی جهت آشنایی با حقیقت دعوت بر اساس منهج و واقعیت فراهم نگردیده، چنین ادعا کردند که امام محمد بن عبدالوهاب و پیروانش؛

(۱) - دولت اول سعودی و دولت عثمانی، ص (۳۵۲-۳۵۳).

مسلمانان را تکفیر و کشتنشان را روا می‌شمارند. و در نتیجه آنان را خوارجی و افراطی می‌نامند.

اما اگر کسی که در مورد حقیقت این دعوت بیندیشد و تحقیق کند، حقایق زیر برایش معلوم می‌شود:

۱- شیخ محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت و حاکمان آل سعود به برنامه و منهج دعوت ملتزم و پایبند بودند و کشتن مسلمان را مگر با وجود دلیل شرعی روا نمی‌دانستند و در این مورد نیز معتقد به روش سلف بوده‌اند. خلاصه سخن این است کسانی که از این اصل سرپیچی کنند منهج و روش آنها را مراعات ننمایند، مسئولیت دنیوی و اخرویش بر عهده خود ایشان است. و علما و رهبران سیاسی دعوت اصلاحی این اصل مهم شرعی را در نامه‌ها و خطبه‌هایشان صریحاً بیان می‌کنند و در مهنجشان به آن پایبند و ملتزمند، همانطور که بیان کردیم و بعداً هم بیان خواهیم کرد.

۲- دشمنانشان با اعلان نبرد مسلحانه و غیرمسلحانه با دعوت و حکومت و پیروان آن، آغازگران جنگ بوده و هستند، از این رو نیروهای مخالف با استفاده از قدرت، جنگ با شیخ و پیروانش را، قبل از رسیدن او به (الدرعیه) و قبل از اینکه حکومتی داشته باشند، آغاز کردند. نبرد علنی شد تا جایی که سلیمان بن محمد الحیدی در (الأحساء) (از قبیله بنی خالد) او را تهدید کرد و عثمان بن معمر - امیر عینه - به او هشدار داد^(۱).

سپس دعوت در (الدرعیه) مستقر شد در آن وقت دهام بن دواس امیر ریاض جنگ با پیروان دعوت را آغاز کرد.

۳- کم نبودند دشمنانی که به پیروان دعوت اعم از دعوتگران و قضات و علماء و دانشجویان و معلمین ظلم و خیانت می‌کردند، آنان کسانی بودند که شیخ محمد و والیان و بزرگان - حامیان دعوت - آنان را به روستاها و بادیه و مناطق برای آموزش

(۱) - نگا: زندگینامه شیخ محمد بن عبدالوهاب، اثر خزعل ص (۱۴۲).

دین و اجرای احکام شرعی به میان آنان می‌فرستاد، البته بسیاری از آنان علناً از امام محمد بن سعود نافرمانی می‌کردند، بیعت و عهد را می‌شکستند و بر علیه جماعت و امام قیام می‌کردند؛ این چیزی است که اسلام آن را تحریم کرده، و امر به تنبیه کسی می‌کند که آن را انجام می‌دهد.

۴- حاکمان حجاز غالباً دشمنی با دعوت توحیدی و پیروانش را آشکار می‌کردند و دشمنی‌هایشان به صورت‌های گوناگون از قبیل عقیدتی و سیاسی و تبلیغاتی و در نهایت نظامی بود، و احیاناً بعضی از علماء و دعوتگران؛ و نیز فرستادگانی که اهل دعوت به سوی آنان روانه می‌کردند؛ می‌کشتند.

۵- آنان را از حقوق مشروعشان مانند ابلاغ دعوت و ادای فریضه حجّ منع می‌کردند، و برای چندین سال مانع سفر حجّ آنان شدند، سپس در سال (۱۱۹۷هـ) اجازه آن را دادند، سپس الشریف غالب بار دیگر از سال (۱۲۰۳هـ) آنان را از حجّ منع کردند و به دنبال آن تجاوزکارانه علیه ایشان جنگ را آغاز کردند، سپس الشریف غالب و دیگران از قبیل حاکمان حجاز جنگ علیه دعوت و پیروانش را شروع کردند، قبل از اینکه آنها آن را آغاز کنند.

جنگ مسلحانه علیه آنان علنی شد، و دشمنان دعوت به آن اعتراف می‌کنند و مورخان‌شان با افتخار آن را بیان کرده‌اند^(۱).

با این وجود هنگام تحقیق علمی خالصانه به طور قطعی ثابت می‌شود که آنچه در مورد امام و علمای دعوت و حاکمان (آل سعود) و پیروانش پیرامون تکفیر و حلال شمردن کشتن مسلمانان و... گفته می‌شود، صحیح نیستند، یا اینکه گاهی وجه شرعی معتبری داشته باشد و دلیل شرعی محکم بر آن وجود داشته باشد، با وجود این تکفیر کسی که شرعاً مستحق آن باشد و سبّ و دشنام کسی که شرعاً مستحق آن باشد، تکفیر نیست و سبّ و دشنام زشت و ناپسند است، نه بیرحمی و سنگدلی، بلکه آنچه

(۱) - نگا: خلاصه الکلام، الدحلان (۲۲۸-۲۲۹).

به صورت شرعی در دین اسلام مطلوب است شرایط و ضوابطی است که راسخین در علم آن را می‌دانند.

بنابراین ثابت شده است که آنان جنگ را آغاز نکردند و تنها در برابر متجاوزان از خود دفاع کردند.

پس طبیعی است که برگزیدن روش استفاده از قدرت و مقاومت و دوراندیشی و جنگ در هنگام ضرورت تنها راه حلّ برتر در بسیاری از حالات است؛ از جمله حالتی که دعوت با دشمنانش در آن واقع شد.

با وجود اینکه بسیاری از شبهات تکفیر و تندروی که به دعوت و امامش نسبت داده شد؛ متأسفانه کسانی که این اتهامات را وارد می‌کنند همان‌هایی هستند که، بهترین افراد امت یعنی اصحاب درجه اول رسول خدا - جز پنج یا هفت نفر - را تکفیر می‌کنند. همان‌هایی که رسماً در ایجاد مقبره‌ها و گنبدها و محافل و زیارتگاههای بدعتی، نقش و مشارکت دارند، و این موضع بر کسی پنهان نیست که: منشأ این بدعت‌ها کسانی بوده و هستند که صحابه و سلف صالح را تکفیر می‌کنند.

اگر ما برخی از ایشان را که عالماً و عامداً خرافات و گور و شخصیت پرستی و توسل به اصحاب قبور - و اخیراً به دشمنان دین و بشریت متوسل شدن و ولاء کافران را پذیرفتن - بنا بر دلایل قرآن و شرعی مشرک و مرتد می‌شماریم، غلات آنان اصحاب پرورش یافته مکتب رسول خدا را کافر و مرتد دانسته و می‌دانند. پس عدل و انصافی که آن را ادعا می‌کنند کجاست؟ و غیرت و شهامتی که آنها نسبت به حق و دین و امامان اظهار می‌دارند کجا رفته است؟

مسأله تندروی و افراط‌گری.

تندروی که آن را از خصوصیات دعوت و اهل آن می‌دانند، اگر بر پایه ملاک و معیارهای شرعی باشد، به هیچوجه مذموم و ناپسند نیست. بلکه احیاناً نوعی از قاطعیت و صلابت در راه دفاع از حق است؛ و گاهی محیط و شرایط و نیاز و مصلحت روزگار شدت و قاطعیت را در محدوده شریعت اقتضا می‌کند.

یکی از خصوصیاتِی که اعراب دارند این است که، به صراحت و قاطعیت و تسلیم ناپذیری مشهورند، پس اینجا قاطعیت همان گزینش راه حل مناسب و برتر در برابر تمرد و سرپیچی اعراب و جاهلان و سفیهان و نیروهای اهریمنی و دشمنان و اهل باطل و قدرتشان است، اسلام دین حق و رحمت و آسانی است و در عین حال اصل قاطعیت و دوراندیشی را در اثبات حق و رد کردن باطل از یاد نمی برد.

ادعای اجبار مردم به پذیرش مذهبشان ادعایی ساختگی است، آنان ظاهراً نمی دانند یا نمی خواهند بدانند؛ که امام و پیروانش به مردم سفارش می کردند که از مذاهب حنبلی ها یا شافعی ها و یا غیر آن دو تبعیت کنید، ولی آنان جهت تحکیم شریعت خداوندی و اظهار شعائر دینی، برپایی عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود، به آنچه که شرعی بود عمل کردند.

لازم به یادآوری است که بسیاری از اهل هواء و بدعت و جاهلان به احکام شریعت، احکام شرعی را از قبیل تکفیر و فسق و فجور و اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دینی و واجباتش را؛ تندروی و خشونت وصف می کنند در حالیکه مسأله چنین نیست.

افراط و اجتهادات نادرستی که در مورد صدور شتاب آمیز حکم کفر بعضی از مردم دیده می شود، لازمه منهج و برنامه دعوت نیست؛ همانگونه که گذشت بسیاری از موارد که در مورد دعوت و پیروانش گفته شد و ایشان را به کفر متهم کردند؛ فقط جزو مقتضیات است، و سخنشان در این موارد صریح نیست، همانگونه که در قاعده اصولی بیان شده است - ضروریات مذهب الزام آور نیست -.

فراموش نمی کنیم که، بسیاری از نقدکنندگان اصول شرعی را به میان می آورند مانند: قاطعیت و استفاده از قدرت به هنگام ضرورت و اقامه حدود و اجبار مردم به انجام واجبات و نشر علم شریعت عمل کردن، الزامی نامشروع است، و امر به معروف و نهی از منکر (الحسبه) از موارد تکفیر و تندروی است. در حقیقت این امور از جمله مطالبات دین و بدیهیات آن است که ممکن نیست فرد مسلمان و پرهیزکار و ملتزم به دین، از آن

پرهیز کند، پس همان اعمالی که اهل هواء و جاهلان و مخالفان دین از آن بیزارند، مواردی هستند که امام دعوت به حکم شریعت آنها را «مانند سنگسار کردن زناکار و ویران کردن گنبدها و بناهای روی قبور» اجرا کرد و از جمله کارهای شرعی که در نفوس اهل فسق و فجور و اهل بدعت رعب و وحشت به خاطر شهوات و نابودی منافع شخصیشان، ایجاد کرد؛ و با ایجاد غوغاء و هیاهو سعی نموده و می‌نماید که این احکام شرعی از موارد تندروری و خشونت به شمار بیاورند.

در حالی که مسأله اینگونه نیست، بلکه آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی هستند که به خاطر مصالح و نفع بندگان واجب گردیده‌اند. همانگونه که یکی از موارد شرعی است که جنگ با اهل شرک و بدعت صورتی از جهاد است که با توسل به شرایط و ضوابط اجرای آن و استفاده از وسایل و روشهای دیگر؛ در نهایت به آن ختم می‌شود.

قبلاً بیان کردیم که گاهی برخی اعراب و دانشجویان کم سن و سال و پیروانی جاهل، روش تکفیر کردن و تندروری و جنگ نامشروع را در پیش می‌گیرند؛ ولی این خروج و بی‌توجهی به قواعد و برنامه می‌باشد، و امام دعوت و علماء و حاکمان آن از این قضایا بیزاری می‌جویند و مرتکبین آن را مجازات کرده و می‌کنند.

ولی در عین حال می‌بینیم که شیخ و پیروانش - براساس مذهب سلف صالح - کسی را بدون دلیل کافر نمی‌دانند. ولی دشمنان آنها به ویژه افراطی‌های اهل بدعت را می‌بینیم که بدون دلیل نه تنها پیروان محمد بن عبدالوهاب را کافر و مرتد و ترویست و قاتل و خوارجی و ... می‌نامند، بلکه بزرگانی مانند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه و ... را مرتد و کافر می‌دانند!

همانگونه که نویسنده کتاب (خلاصة الكلام) این عمل را انجام داد و آنان را (کفار و خوارج) نامید^(۱). و در مورد ایشان چنین گفت: آنان «انسان‌های سرگردان و

(۱) - این عبارتها و امثال آن را در خلاصة الكلام ص ۲۲۷ - ۲۳۷) ملاحظه کن.

حقیری هستند که مانند الاغهای وحشی از فرط بیم و هراس از شیر شرز از پذیرش حق فرار می‌کنند.» و «دامنه شرارت‌هایشان» عقائد علماء حرمین را فاسد می‌کند^(۱).
 به هر ترتیب آنچه را دشمنان نسبت به دعوت و امام و اهل آن از زشتی روا می‌داشتند، در حالیکه آنها از آن مبراً و پاک بودند، در آن زمان بیشتر دشمنان انواع شرک و بدعت را حمایت و دفاع می‌کردند و به خاطر آن می‌جنگیدند.

خلاصه کلام:

دعوت و دولت حامی آن در تمامی مراحل خویش از جانب دشمنان در معرض ظلمهای بزرگتر و بیشتری قرار گرفتند؛ که دفاع و حمایت از حدود دین و حقوق و اموال و جان و آبروی مردم واجب و لازم گردید.

بررسی این ادعا که دعوت وهابیت منشأ خشونت دارد^(۲).

این ادعا که دعوت سلفی یا به قول مخالفان (وهابیت) منشأ خشونت، تکفیر و تندروی دارد و تمامی حرکت‌های تندرو از آن الهام می‌گیرند، افترا و بهتانی بیش نیست؛ زیرا که دعوت اصلاحی براساس راهکار سلفی اعتدالی بنا نهاده شده و خشونت را مردود و مذموم شمرده و با آن مقابله می‌کند، و این روش و برنامه شرعی، علمی و رسمی آن بوده و هست. اما اشخاصی از میان دعوت در برخورد با قضایا گاهی اشتباهاتی را مرتکب شده‌اند؛ به ویژه از طرف برخی از عوام و افراد جنجال آفرین و جوانان و طلاب احساسی مشکلاتی به وجود آمده است.
 زیرا که دعوت اصلاحی امری فطری و قرار گرفته بر مبنای آسانگیری است؛ و بر روی برخی از افراد مبتدی تأثیرات عاطفی و احساسی می‌باشد و چنانچه عاطفه و احساس تحت کنترل میزان فقه و علوم شریعت نباشد؛ مانند دیگر مذاهب و مکاتب به کج فهمی منجر می‌شود.

(۱) - این عبارتها و امثال آن را در خلاصه الکلام ص (۲۲۷ - ۲۳۷) ملاحظه کن.

(۲) - در مورد این موضوع در فصل اول قبلاً صحبت شده است.

در واقع منهجی که دعوت و دولتش براساس آن شکل گرفته؛ همان حد وسط بودن و اعتدال و میانه‌روی است و هیچگاه ظلم و دشمنی و تندروی در دین را صحیح نمی‌داند.

تأملی درباره یک شبهه.

بیشترین موردی که مخالفان در مورد امام و پیروانش به آن استناد می‌کنند، عباراتی مانند (شرک و کفر) می‌باشد که به نظر برخی‌ها عبارات تند و خشنی است. این شبهه جوابی دارد که به اختصار آن را بیان می‌کنیم:

۱- علما و پیروان دعوت اصلاحی وصف (مشرکین و کفار) را تنها بر رهبران معاند دشمن و لشکریان جنگی آنها بکار می‌بردند، زیرا آنها حامل پرچم مبارزه با دعوت توحیدی و دفاع از شرک و بدعت‌ها - بعد از اتمام حجّت - بودند.

اما در مورد طبقات پائین مردم که در کنار آنان حتی با پیروان دعوت پیکار نمایند، حکم کفر و شرک شامل ایشان نمی‌شود؛ بلکه حکم در مورد پدیده و پرچمی است که در راه بدعت‌ها و شرکیات و باز داشتن از دین خدا، برافراشته می‌شود.

۲- مورّخان، مانند ابن غنّام و ابن بشر و بعضی از شعراء این عبارتها را به کار می‌گرفتند که جزو یاوران دعوت بودند، روح حماسی و عاطفی و روش تبلیغاتی که بیشتر ناشی از عمق شریعت بوده بر آنان غلبه می‌یافت. پس هر آنچه از احکام و توصیفات را که بیان می‌کردند از کانال راهکار و باور می‌گذشت و یا بر آن متکّی بود. به همین خاطر خود امام و دانشمندان این احکام (شرک و کفر) را بر دشمنان و رهبران بدعت و شرک و کفر، و مدافعین شرک که حجّت بر آنان تمام شده؛ به ندرت اطلاق می‌کردند.

۳- امام دعوت و دانشمندان هنگامی که در مورد عموم مسلمین اعم از مخالفین و عوام اهل بدعت صحبت می‌کردند از تکفیر و وصف آنان به مشرکین و حلال شمردن خویشان؛ به خدا پناه می‌بردند. و در این تحقیق موارد زیادی را در اثبات این اصل بیان کرده‌اند.

اما کسی که از مخالفین و جنگاوران و یا اینکه در صفوف آنها باشد؛ حکمش از جهت تعامل ظاهراً همان حکم است و خداوند بر اسرارها آگاهتر است.

۴- این اوصاف و احکام بطور کلی شامل افراد معینی نمی‌شود.

۵- فراموش نمی‌کنیم که اوصاف و اتهام‌هایی را که دشمنان دعوت به امام و پیروانش نسبت دادند، با حق و شریعت و حجت بیگانه بود؛ زیرا که آنان را کفار و ملحد و زنادیق و خوارج و پست و فرومایه^(۱) نام می‌بردند. و از مخالفان دعوت رعایت انصاف و عدالت مشاهده نکرده‌اند. والله حسبنا ونعم الوکیل.

(۱)- بیان قسمتی از آن گذشت.

موضع امام و پیروانش در باره اتهام تکفیری و خشونت طلبی.

بزرگترین افتراها و شبهاتی که درباره امام و اتباع دعوت و دولت حامی توحید (دولت نخستین سعودی) همانگونه که بیان کردیم، اتهام تکفیری و خشونت طلبی است. در حقیقت امام و علمای دعوت و پیروانشان پاسخ به این شبهات را در اولویت قرار دادند و به جهت اهمیت خاصی که دارد، سزاوار بود، این اولویت در ضمن صحبتشان راجع به توحید و شرک؛ نمایان بود.

این امور انگیزه‌هایی را جهت قیام دعوت و گسترش آن به وجود آورد و عملاً در مناطق بسیاری تحقیق یافت. دعوتی که بدون شک همان منهج و برنامه، برنامه پیامبران و سلف صالح است؛ دعوتی که با قدرت و وقایع بسیاری با صاحبان بدعت و قبور و گنبدها پرستانها و بانیان زیارتگاهها و اعمال خرافی و غیره که از موارد گوناگون بدعت هستند، برخورد کرد؛ و انسان‌های بسیاری متأسفانه مصالح و موقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعیشان در گرو وجود آن مظاهر خرافی و شرک آلود است.

دفاع قاطع از حامیان دعوت و پیروانش متناسب با هجوم تند و ظالمانه موضوعی ضروری مشروع است. بدون تردید سخن از تصحیح عقاید و تحقق یافتن بزرگترین مصالح است، این موضوع به سبب هدف قرار دادن منافع نامشروع برخی از رهبران مذهبی و سیاسی فریبکار و خودکامه - هرچند براساس دلیل بوده و حقانیتش برایشان معلوم باشد - موجب واکنش‌های تند و سریع آنان می‌گردد.

همین موجب گردیده هر یک از طرفین (منادیان توحید و مخالفان آن) علیه دیگری موضعگیری کنند که در واقع همان رویاروی میان حامیان خیر و شر و حق و باطل آن است؛ زیرا که جنگ جز با جنگ دفع نمی‌شود، و آغازگر آن؛ ظالم است. روش تکفیر و خشونت طلبی محکوم و خطاست؛ و دشمنان علیه دعوت از آن بهره‌برداری کردند، هرچند حامیان صادق دعوت نبودند و همیشه می‌مانند.

این اشتباه و خطا سبب کناره‌گیری برخی از حامیان از میدان دعوت گردید و بعضی هم با احتیاط با دعوت و اهلس روبرو می‌شدند، زیرا که آنان تندروان افراطی بودند. محمد صدیق خان نیز آنان را به خونریزی و تندروی متهم می‌کرد؛ اما جای تعجب است که خود می‌گوید: منبع و منشأ این خبر او از بعضی از محققین مسیحی بوده است!^(۱)

همان‌گونه که ذکر این شبهات شوکانی و محمد بن ناصر الحازمی را تحت تأثیر قرار داده و آن را در معرض دفاع از دعوت و امام محمد بن عبدالوهاب ذکر کرده‌اند.^(۲) انسان محقق از موضعگیری‌های مردم در برابر دعوت و امامش درمی‌یابد که این مسأله روشن و مشخص است؛ منظور این است، بسیاری از کسانی که با امام و پیروانش در اهمیت بیان توحید و خداشناسی و دعوت به سوی آن، و زدودن شرک و مظاهرش و پرهیز از بدعتها، و سدّ ذرائع که منتهی به این شرکیات و بدعت‌ها شده ابراز رضایت و خشنودی می‌کنند. و بسیاری از کسانی که در این اصول مهم با او موافقت کردند، در دو قضیه تکفیر و خشونت‌طلبی با او مخالفت کردند.^(۳) پس در این زمینه حق با کیست و برای حقانیت خود چه دلایلی دارد؟

زمانی که آتش اختلاف میان دعوت و دشمنانش در این قضیه بزرگ و مهم شعله‌ور شد، دلیل و برهان و حجت شرعی واضح و آشکار بود و کلام سلف صالح از اصحاب و تابعین و تابعین ایشان، امامان چهارگانه مذهب با پیشوایان دعوت یکی بود، و نزد دشمنانشان که همان اهل بدعت و پیروی از هواهای نفسانی بودند، چیزی جز تأویلات و گمانه زنی‌ها و سخنان پوچ و دنباله روی از مواردی مانند: احادیث ضعیف، اسرائیلیات، افسانه و خواب و رؤیاها؛ نبود. همانگونه که خداوند متعال در

(۱) - نگاه: دعاوی المناوئین ص (۱۵۸-۱۶۰).

(۲) - نگاه: منبع سابق.

(۳) - نگاه: منبع سابق.

مورد آنان می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۷).

«اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا نمی‌دانند».

کتاب‌ها و رساله‌ها و مناظرات دو طرف منتشر شده‌اند؛ کسی که خواهان حق و حقیقت است به دلایل و حجت‌های هر دو، نظر محققانه بیندازد؛ و عادلانه قضاوت کند. پس در مورد امام و علمای دعوت و پیروانشان پیرامون تکفیر و حلال شمردن، کشتن و جنگ با مسلمانان و اتهاماتی از این قبیل؛ همه آنها صحّت ندارند، یا اینکه دارای توجیه و دلیل شرعی معتبری هستند.

اما تکفیر و توهین به کسی که شرعاً مستحق آن باشد، در واقع به معنای تکفیری بودن تکفیرکننده و جفا در حق او نیست، بلکه بنا به مقتضیاتی مشروع و رواست؛ و بسیاری از اهل اهواء و بدعت و جاهلان به احکام شریعت؛ مواردی از قبیل: تکفیر و فسق و فجور و حدود الهی و امر به معروف و نهی از منکر و إقامة شعائر و فرایض دینی را تندروی و سختگیری به شمار می‌آورند.

همچنین این درست است که آنان بر اساس دلیل حکم تکفیر صادر کرده‌اند؛ ولی آنان حکم کفر نه تنها عموم مسلمانان را صادر نکردند، بلکه این حکم را - بر خلاف ادعای مخالفان - در مورد اکثریتشان نیز صادر ننموده‌اند؛ آنان تنها کسانی را تکفیر می‌کردند که بتوانند برای اثبات کفرشان إقامة دلیل کنند.

اقوال، افعال و عقاید کفرآمیز را توصیف و توضیح داده و می‌دهند، اما تکفیر شخص معینی به ندرت صورت گرفته است و آنان از آنچه که در نصوص دینی آمده است و از راه و روش سلف صالح که از تکفیر شخص معین پرهیز کرده‌اند، خارج نشده‌اند؛ و از تکفیر کردن منع شده‌اند، مگر بعد از بوجود آمدن شرایط و برداشته شدن

موانع، و به همین خاطر تکفیر شخص معین مانطور که گذشت بسیار نادر بوده است.

التزام امام محمد بن عبدالوهاب به قواعد و اصول معتبر تکفیر از نظر

علمای امت:

مورد دیگری که امام محمد بن عبدالوهاب را از اتهام تکفیری بودن تبرئه می‌کند این است که، قواعد و ضوابط و موانع تکفیر مشخص و معلوم است و بر مبنای اصول اهل سنت و جماعت و راه و روش سلف صالح به وضوح آمده است؛ از جمله: اولاً: او نسبت به مسلمانان بسیار ناصح و دلسوز بود و برای هدایت آنان تلاش بسیار می‌نموده است، و برای اصلاحشان دعا می‌کرد، و در بسیاری از امور معذورشان می‌دانست^(۱).

ثانیاً: مرتکب گناه را کافر نمی‌دانست:

او درباره عدم کفر به سبب ارتکاب گناه - برخلاف خوارج - بسیار تاکید می‌نمود، چنانکه می‌گوید:

«احدی از مسلمانان را به واسطه گناه کافر نمی‌دانم و او را از چهارچوب اسلام خارج نمی‌سازم»^(۲).

او در پاسخ به کسانی که او و پیروانش را به تکفیر مسلمانان متهم می‌کنند، می‌گوید: «این ادعای شما که ما مسلمانان را کافر می‌دانیم صحت ندارد زیرا که ما نه مسلمین، بلکه تنها مشرکین را تکفیر کردیم»^(۳).

و در نامه‌ای به یکی از علمای عراق بنام ابن السویدی که در مورد شیخ تهمت‌هایی را شایع کرده بود گفته است: «از چیزهایی که بیان کردید یکی این است که گویا من تمامی مردم - جز پیروان خود را - را تکفیر می‌کنم!؛ و اینکه معتقدم

(۱) - نگاه کن به: نمونه‌هایی از اقوال او در مورد استهلال رساله‌های سابق و آینده و میان آنها.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۳۲).

(۳) - تألیفات شیخ، قسم پنجم ص (۱۸۹).

ازدواج با دیگران صحیح نیست، اینگونه اظهار نظرها از کسی مثل شما جای تعجب است، مطالبی که در عقل هیچ عاقلی نمی‌گنجد...»^(۱).

ثالثاً: عدم تکفیر عامه مردم.

این اتهام که امام و پیروانش عموم مسلمین و مخالفانشان و هر کس را که پیرو مذهب آنان نباشد!، تکفیر می‌کنند، بارها نفی و تکذیب شده است.

او می‌گوید: این سخن که گویا ما عموم مردم را تکفیر می‌کنیم از جمله تهمت‌های دشمنانی است که مردم را از دین حقّ باز می‌دارند؛ و تنها چیزی که برای گفتن داریم این است که: خدایا تو پاک و منزهی و می‌دانی که این بهتان بزرگی است»^(۲).

رابعاً: برخورد با مردم براساس ظاهرشان.

با مردم براساس ظواهرشان داوری می‌شود و باطنشان به خداوند موکول می‌گردد، در مورد اهل بدعت گفته‌اند: «در مورد آنان براساس ظاهرشان حکم می‌کنم و باطنشان را به خداوند بلندمرتبه می‌سپارم»^(۳).

خامساً: در مورد احدی صرفاً به علت موضع‌گیریش حکم کفر داده نمی‌شود.

سادساً: برپایه حدس و گمان به احدی حکم کفر داده نمی‌شود.

سابعاً: جاهل به سبب جهلش معذور شمرده می‌شود.

ثامناً: به نظر او تنها بعد از إقامة حجت و برهان تکفیر رواست.

همچنین ایشان به پاره‌ای از اصول و قواعد اشاره نموده و می‌گوید:

«آنچه را دشمنان در مورد من بیان کردند که گویا من دیگران را تنها از روی ظن و یا بخاطر موضع‌گیریشان تکفیر می‌کنم، یا آدم ناآگاهی را که بر او إقامة حجّت نشده، کافر می‌دانم؛ این موارد تهمت و بهتان‌های بزرگی هستند که عده‌ای سودجو و

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۸۰).

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۱۰۰).

(۳) - الدرر السنیه (۱/ ۳۳).

مقام طلب می‌خواهند به واسطه آن مردم همچنان در ناآگاهی و تقلید باقی بمانند^(۱).
 تاسعاً: امام و علمای دعوت - به خاطر التزام به منهج سلف صالح - احکام تکفیر
 را بدون دلیل محکم و اثبات و شناخت وضعیت و شرایط شخص مورد نظر صادر
 نمی‌کردند.

برای نمونه امام و پیروانش احياناً بعضی از دشمنانشان را متهم به کفر یا شرک
 می‌کردند. زیرا برای ایشان ثابت شده بود که آنان بدون تردید اهل شرک و کفر
 بودند؛ و بر آنان اتمام حجت کردند.

بادیه‌نشینان و اعراب ساکن نجد و پیرامونش - که در آن زمان جمعیت بسیاری
 بودند - چیزی از دین خدا را نمی‌فهمیدند، و بیشترشان شعائر اسلامی را به جا
 نمی‌آوردند، بسیاری از آنان به قیامت مؤمن نبوده و از آن چیزی نمی‌دانستند. اما امام
 و اتباعش این مسأله را با نهایت دلسوزی روشنی برایشان بیان کردند^(۲). همچنین
 مظاهر شرک و بدعت در میان بادیه‌نشینان و اهالی شهرها و روستاها رواج داشت و
 بسیاری از آنها پیرامون ضریح‌ها و گنبدها و درختان و سنگها، و اشخاص و نمادها،
 و ... به عبادت می‌پرداختند.

عقاید صوفیان افراطی مانند: مذهب ابن عربی و ابن الفارض در میان آنان رواج
 داشت^(۳).

وضعیت بقیه جزیره العرب، در حجاز و یمن از نجد و نواحی بادیه‌نشین بهتر
 نبود، بلکه بسیاری از آنان به انجام بدعت‌ها و موارد شرک‌آمیز می‌پرداختند.
 با وجود همه اینها امام و پیروانش خواص و عوام را - مگر بعد از اثبات و اتمام
 حجت - کافر نمی‌دانستند.

(۱) - تالیفات شیخ قسم پنجم ص، (۲۵).

(۲) - نگاه: به ابن غنام ۱/۱۲۷-۱۴۴.

(۳) - نگاه: به ابن غنام ۱/۱۲۷-۱۴۴.

دفاع و رد افتراهای دشمنان توسط امام و علمای دعوت، و بر ملا کردن تهمت‌هایشان ما را از هر چیز دیگری بی‌نیاز می‌کند.

امام در یکی از رساله‌هایش بعد از اینکه عقیده‌اش را که همان عقیده اهل سنت و جماعت است؛ بیان نمود، و اینکه مسلمانان را تکفیر نمی‌کند، گفت: «احدی از مسلمانان را به سبب گناه تکفیر نمی‌کنم و او را از دائرة اسلام خارج نمی‌دانم»^(۱).

سپس در همان رساله‌اش توضیح می‌دهد و می‌گوید که: برخی از مواردی که درباره او گفته شده صحیح است و او در باره آنها خود را حق به جانب می‌داند: اما در مورد مسایل دیگر من بر این باورم که: مسلمان بودن انسان تا زمانی که معنی و مفهوم لا اله الا الله را نشناسد، کامل نمی‌شود، و کسی را که جهت آشنایی با این مفهوم نزد من بیاید، معنی آن را برایش توضیح می‌دهم، و نذرکننده‌ای را تکفیر می‌کنم که بخواهد با نذرش به غیر خدا تقرب پیدا نماید. همچنین من بر این باورم که قربانی کردن برای غیر خدا کفر و استفاده از گوشت آن حرام است.

من این مسایل را حق می‌دانم و به آنها معتقدم و گفتم که: برای اثبات آنها از کلام خدا و رسول او و نیز از سخنان عالمان عامل و تابعین مانند امامان چهارگانه مذاهب دلایلی بسیاری دارم.

اما جواب به مسایل دیگر را إن شاء الله تعالی در رساله‌ای مستقل بطور مشروح بیان خواهم کرد^(۲).

سپس کسانی را که شبهات و شایعات و افتراها در مورد او و دعوتش به آنان می‌رسد، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «در مورد این فرموده خداوند تعالی

تدبر کنید» که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمُ بَنِيًا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا

بِجَهْلَةٍ ﴿ (الحجرات: ۶).

(۱) - الدرر السنیه (۱/۳۲).

(۲) - الدرر السنیه (۱/۳۴-۳۵).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

یکی از علمای یمن^(۱) نامه زیر را برایش فرستاده و از او در مورد حقیقت افتراهایی که در مورد او شایع شده سؤال می‌کند که:

«اما بعد: در مورد تو از دو گونه انسان‌ها - اشخاصی که به علم و صداقت آنها ایمان دارم و به علم و صداقت بعضی دیگر از آنها باور ندارم - چیزهایی را شنیده‌ام. آنچه که شنیدنش مرا شادمان نموده این است که: شما برای اقامه احکام شریعت در آخر زمان و در غربت اسلام تلاش می‌نمایید؛ دیگران را به آن دعوت می‌کنی و ارکانش را بر پا می‌داری. قسم به خدا که غیر او معبودی بحق نیست، ما در میان قوممان آنچه را که تو در مورد بیان حق و اعلان دعوت توانش را داری، نداریم. و اما مطلبی که آن را باور نمی‌کنم این است که؛ عموم مردم را تکفیر می‌کنی و به افراد صالح و زاهد علاقه‌مند نیستی و قبولشان نداری؛ و به گفته‌های علمای متاخر عمل نمی‌کنی؛ مرا از باورها و عملکردهای صادقانه آگاه کن؛ تا من تو را بر آنچه که ادعا می‌کنی؛ و مردم را به آن دعوت می‌کنی؛ تصدیق کنم. و محبتت در دلم جای گیرد»^(۲).

امام این گونه به او پاسخ داد:

«اما بعد: ابتدا خداوند را که غیر او هیچ ربّ و معبودی نیست حمد و ستایش می‌کنیم و ما اسوه‌هایی مانند پیامبران داریم و آنچه بر آنان و قومشان متقابلاً روی داده؛ برای کسانی که از آنان تبعیت کنند، سرمشق و اسوه هستند؛ از استقامت و پایداری بر اجرای احکام اسلام سؤال نموده‌ای؛ باید گفت که: فضل و لطف از آن خداوند است؛ و همانگونه که رسول خدا فرمود: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ

(۱) - او: اسماعیل جراحی است.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۹۹).

غَرِيْبًا كَمَا بَدَأُ»^(۱).

«اسلام با غربت شروع شد و به غربت هم باز خواهد گشت، همانطور که غریب آغاز شد».

از نظر من اولیا و صالحان کسانی هستند که بر مسیر خیر و صلاح قرار دارند؛ ولی می‌گوئیم و بر این باورم که؛ دعا و درخواست از ایشان پس از مرگشان دارای هیچگونه دلیل شرعی نیست؛ زیرا خداوند فرمود: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (۱۸: الجن).

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و اما در مورد نظر ما راجع به علمای متأخر، لازم به توضیح است که ما کتاب‌هایشان را در اختیار داریم و به آرائی از ایشان که موافق نص (قرآن و سنت) باشد، عمل می‌کنیم و به چیزی که با نص مطابقت نداشته باشد، موظف نیستیم که عمل نماییم^(۲).

از امام محمد بن عبدالوهاب در مورد آنچه که برای دفاع از آن می‌توان جنگید و از چیزهایی که انسان بسبب آنها کافر می‌شود، سؤال شد.

او در پاسخ گفت که: «اسلام دارای پنج رکن است؛ اول: شهادتین، و ارکان چهارگانه دیگر؛ اگر کسی به آنها اقرار نمود، اما به سبب تنبلی آنها را ترک کند، با چنین کسی می‌جنگیم ولی او را تکفیر نمی‌کنیم. علما در مورد کفر کسی که هر یک از آنها را به خاطر تنبلی نه از روی انکار ترک کند؛ دیدگاه‌های مختلفی دارند و ما او را تکفیر نمی‌کنیم، مگر در مواردی که تمامی علما بر آن اتفاق نظر دارند، مانند شهادتین است. و همچنین چنین کسی را پس از آگاهی و انکار، تکفیر می‌کنیم^(۳).

(۱) - سند و منبع آن قبلاً بیان گردید.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۱۰۰).

(۳) - الدرر السنیه (۱/۱۰۲).

سپس او به بیان انواع دیگری که با توجه به دلایل وارد شده در نصوص شرعی تکفیر می‌کنند، پرداخت، تا آنجا که گفت:

«اما دروغ و تهمت‌هایی مانند این که: ما عامه مردم را تکفیر می‌کنیم. و بر کسی که توانایی اظهار دینش را دارد، هجرت و پیوستن به ما را واجب می‌دانیم، و کسی را که کافر و مشرک را تکفیر نکند، تکفیر می‌کنیم، همه اینها دروغ و تهمت‌هایی هستند که بوسیله آن می‌خواهند مردم را از دین خدا و رسول او دور گردانند.

در حالی که ما آنان را به علت پرستش بتی که بر قبر عبدالقادر و یا قبر احمد بدوی گذاشته شده‌اند، و امثال آنها به خاطر جهلشان و کمبود کسانی که آنها را آگاه کنند، کسی را تکفیر نمی‌کنیم؛ چگونه کسی را که بخدا شرک نوزد، تکفیر می‌کنیم؟ یا اینکه اگر کسی نزد ما هجرت نکند و یا دیگران را تکفیر ننماید و علیه مخالفان ما نجنگد، تکفیر می‌کنیم؟

ما این فرموده خداوند را به آنان یادآوری می‌نماییم که: ﴿سُبْحٰنَكَ هَذَا بُهْتٰنٌ عَظِيْمٌ﴾

(النور: ۱۶)^(۱). «سبحان الله این بهتان بزرگی است».

همچنین درباره تکفیری بودنی که به او نسبت داده می‌شود، توضیح می‌دهد که، او تنها به هنگام وجود دلیل و برهان کسی را تکفیر می‌کند:

«در ارتباط با تکفیر توضیح می‌دهد که: کسی را بدون دلیل تکفیر نمی‌کند، هرکس با دلایل نبوت رسول اکرم معرفت پیدا کند و سپس او را دشنام دهد و یا رسالتش از روی عناد انکار کند، تکفیر می‌کند. کسی که این عمل را توأم با دشمنی انجام دهد، این همان کسی است که او را تکفیر می‌کنم و بیشتر امت الحمد لله اینگونه نیستند.

و اما در مورد جنگ افروزی می‌گوید: ما با هیچکس جز در مقام دفاع از نفس و

(۱) - الدرر السنیه (۱/۱۰۲-۱۰۴).

حفظ حرمت و کرامت ارزش‌ها ننجنگیدم و اساس کار ما در این ارتباط مقابله به مثل بوده است.

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾ (الشوری: ۴۰). «کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن».

همین طور کسی که علناً دین و رسالت رسول خدا را دشنام دهد بعد از اینکه او را شناخته باشد، کافر می‌شماریم. والسلام^(۱).

با این عبارت روشن و صریح از بیشتر امت نفی کفر می‌کند و این ادعای دشمنان را مبنی بر اینکه او مسلمان و یا بیشتر آنها را تکفیر می‌کند، تکذیب می‌نماید.

امام در برخی از آن گمانه زنی‌ها می‌گوید: «همچنین اینگونه می‌خواهند مردم ساده دل را فریب دهند که، گویا ابن عبدالوهاب می‌گوید: کسی که ما را اطاعت نکند، کافر است؟! سبحان الله این چه اتهام بزرگی است.

خدا را شاهد می‌گیریم زیرا که او آنچه را در قلبهایمان است می‌داند که هرکس که به لوازم توحید ملتزم باشد و از شرک و اهل آن بیزارى جوید، او را در هر زمان و هر مکانی که باشد، مسلمان می‌دانیم. و تنها کسی را تکفیر می‌کنیم که در الوهیت به خداوند شرک بورزد، البته بعد از اینکه برای او حجت و دلیل بر باطل بودن شرک اقامه می‌کنیم.

همچنین کسی که عمل نیکش تنها به خاطر مردم باشد و شبهه باطل بر مباح بودن آن اقامه کند، تکفیر می‌کنیم. و هم چنین کسی که مسلحانه به قیام برخیزد و این موارد را در پیش بگیرد و به خداوند شرک بورزد و بجنگد با کسی که آن را انکار کند و سعی و تلاشش برای نابودی آن باشد تکفیر می‌کنیم. والسلام^(۲).

و در مقام پاسخ به دروغ‌های دشمنان که گویا شیخ و پیروانش همچون خوارج مردم را به سبب گناهان تکفیر می‌کنند، گفت: مساله دیگری که دشمنان اسلام ذکر

(۱) - الدرر السنية (۱/۸۳).

(۲) - الدرر السنية (۱۰/۱۲۸).

می‌کنند: که گویا ما به واسطه گناهانی مانند: کشیدن سیگار و شرابخواری و زنا و گناهان کبیره و.. دیگران را تکفیر می‌کنیم. از این ادعای دروغین به خداوند پناه می‌بریم! البته ما می‌گوئیم که، گناهانی دارای حدود شرعی هستند و مشمول مشیت خداوندی می‌باشند، اگر خدا بخواد عفو کند و اگر بخواد عذاب دهد.

و اما کسی را که مرتکب شرک به خداوند بشود تکفیر می‌کنیم، همانگونه که خداوند بلندمرتبه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۴۸).

«بی‌گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواد می‌بخشد و هر که برای خدا شریکی قائل گردد؛ گناه بزرگی را مرتکب شده است».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (بل الله فاعبد وكن من الشكرين) (الزمر ۶۵-۶۶).

«به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود! بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش».

و نیز در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ (المائدة: ۷۲).

«زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است».

و نیز استهزاءکنندگان به دین را تکفیر می‌کنیم، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا آللَّهِ وَعِائِيهِمْ وَرَسُولِهِمْ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۶۵) ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ (التوبة: ۶۵-۶۶).

«بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟ (بگو: عذر خواهی نکنید (که بیهوده است؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید».

و می فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكُتُبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾ (النساء: ١٤٠)^(١).

«و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند! وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند».

و همچنین در نامه‌ای خطاب به عموم مسلمانان چنین فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد بن عبدالوهاب: به تمامی مسلمانانی که این نامه به آنان می رسد:

سلام عليكم و رحمه الله و برکاته:

و بعد: آنچه در میان شما شایع نموده‌اند که گویا من عامه مردم را کافر می شمارم، صادقانه می گویم که، به هیچوجه چنین چیزی صحت ندارد و این اتهامی از جانب دشمنان است. و همچنین ادعا می کنند که من می گویم که، هرکس هر چند از خدا و رسول او تبعیت کند، او را کفایت نمی کند مگر آنکه نزد من بیاید و به ما ملحق شود! این نیز بهتان است. هدف پیروی از دین خدا و رسول اوست، در هر زمینی که باشند.

ولی کسی را که به دین خدا و رسولش اقرار و اعتراف کند، سپس با آن دشمنی کند و مردم را از آن باز دارد و همین طور بت پرستان را تکفیر می کنیم؛ هر عالمی که بر روی زمین است اینها را کافر می داند، مگر کسی که جاهل باشد! و خداوند داناتر است. والسلام.

(١) - الدرر السنية (١٠/١٢٩-١٣٠).

از فرزندان شیخ و حمد بن ناصر بن محمد بن معمر سوال شد: آیا به کفر تمام مردم بطور مطلق معتقدید یا نه؟

ایشان جواب دادند که: «چیزی را به عنوان دین اعتقاد داریم و برای برادرانمان به عنوان مذهب می‌پسندیم؛ این است که هر کس یکی از ضروریات معلوم دین را انکار کند - به شرطی که بر او اقامه حجت شده باشد - او به خاطر آن کافر می‌گردد هر چند ادعای اسلام را داشته باشد و این چیزی است که علماء بر آن اجماع دارند^(۱)».

و همچنین امام فرمود: در ردیه‌ای بر دشمنان دعوت خطاب به سلیمان بن سحیم می‌گوید که، جز براساس دلایل شرعی و آثار سلف صالح کسی تکفیر نمی‌گردد: اما مسأله سوم: که بزرگترین شبهه‌ای است که عوام را به آن دچار کرده‌ای: این است که اهل علم می‌گویند: تکفیر مسلمان به سبب گناه جایز نیست و این حقیقتی است؛ و این آن چیزی نیست که ما در آن هستیم، زیرا این خوارج هستند که زنا و یا سرقت و یا خونریزی و یا هر گناه کبیره دیگری را موجب کفر می‌دانند. اما اهل سنت مذهبشان این است که تنها به سبب شرک مسلمان تکفیر می‌شود و ما طواغیت و پیروانشان را تنها به خاطر شرک تکفیر کرده‌ایم^(۲).

شیخ عبدالله بن امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: ما در مورد رفتگان می‌گوییم؛ آنان امتی بودند که گذشتند و کسی را تکفیر نمی‌کنیم مگر اینکه دعوت حق ما به او رسیده و بر او اتمام حجّت صورت گرفته باشد و کسانی که بر عناد و حق ناپذیری اصرار ورزند، همچون کسانی که امروز با ما می‌جنگند و بر شرکشان پافشاری می‌ورزند و از انجام واجبات امتناع می‌کنند و آشکارا گناهان کبیره و محرمات را مرتکب می‌شوند و تنها به خاطر یاری دادنشان به ادامه این وضعیت و رضایت از

(۱) - الدرر السنیه (۱۰/۱۳۱).

(۲) - تاریخ نجد از ابن غنام (۲/۱۹۲-۱۳۰).

زیاد شدن لشکریان شرک می‌جنگیم و در گذشتگان به خطا رفته را معذور می‌دانیم، زیرا که معصوم نبوده‌اند^(۱).

تا آنجا که گفته است: همچنین ما به کفر کسی که دیانتش درست و به اهل خیر، علم؛ تقوا، زهد و سیرت نیکو مشهور باشد؛ اعتقاد نداریم. و کسی که از دلسوزان امت باشد و خودش را برای تدریس علوم سودمند بذل کند و در آن اهل تالیف باشد هر چند در این مساله و یا غیر آن به خطا رود؛ مانند ابن حجر هیثمی. ما کلام او را در کتاب «الدر المنظم» می‌شناسیم و عظمت و شهرت علم او را انکار نمی‌کنیم و به خاطر همین به کتاب‌های او مانند شرح اربعین، زواجز و غیره را مطالعه می‌کنیم و به آنچه نقل می‌کند اعتماد می‌کنیم، زیرا که او از جمله دانشمندان مسلمان است، این چیزی است که به آن باور داریم؛ و کسانی را که اهل عقل و علم و انصاف هستند و اهل تعصب و استبداد و ستم نمی‌باشند مورد خطاب قرار می‌دهیم که؛ به جای توجه به اشخاص، محتوای مطلب و سخن را مورد توجه قرار بدهند^(۲).

و امام سعود بن عبدالعزیز در نامه‌ای به سلیمان پاشا و مردم عراق چنین نوشته است: «به حمد خداوند کسی را از اهل قبله به سبب ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنیم و تنها آنانی را تکفیر می‌کنیم که در نص قرآن و سنت رسول دلیلی بر کفرشان وجود داشته باشد؛ و علمای امت محمدی بر آن اتفاق نظر داشته باشند. عالمانی که زبان صداقت و راستی در میان امت هستند؛ کسی را کافر می‌دانیم که در بندگی و عبودیت خداوند؛ کسی یا چیزی را به او شریک گرداند و برای غیر او دعا، نذر، قربانی نماید، و یا اینکه نسبت به دین و دینداران بغض و کینه داشته باشد و آن را به باد استهزاء بگیرد. اما اگر کسی گناهی مانند: زنا، سرقت، قتل نفس، نوشیدن شراب، ظلم و امثال آنها را مرتکب شود؛ چنانچه به خدا و رسولش ایمان داشته باشند، کافر

(۱) - الدرر السنیة (۱/ ۲۳۴-۲۳۵).

(۲) - الدرر السنیة (۱/ ۲۳۶).

نمی‌دانیم مگر کسی که آنها را انجام دهد و حلالشان بداند؛ بر مرتکب گناهان کبیره حد شرعی و یا تعزیر جاری می‌گردد.

به تحقیق: گناهان کوچک و بزرگ در زمان پیامبر و صحابه‌اش به وقوع می‌پیوست و به سبب آن کسی را تکفیر نکردند و این همان عقیده اهل سنت و جماعت است؛ اما خوارج که بخاطر ارتکاب گناهان تکفیر می‌کنند و معتزله هر چند او را کافر تلقی نمی‌کنند اما به جاودانگی در آتش محکوم می‌کنند و می‌گویند: او را بین دو موقعیت قرار می‌دهیم و او را نه کافر و نه مومن می‌نامیم، بلکه فاسق است.

آنان شفاعت پیامبر را در روز قیامت انکار می‌کنند و می‌گویند: احدی از آتش دوزخ بعد از وارد شدن به آن خارج نمی‌گردد، نه به شفاعت، و نه چیز دیگر. ما بحمد و لطف خداوند این دو مذهب (خوارج و معتزله) را نادرست می‌دانیم و شفاعت رسول خدا و انبیاء و صالحین را ثابت شده می‌دانیم شفاعتی که خاص اهل توحید خالص می‌باشد و تنها به اذن خدا صورت می‌گیرد همانطور که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸). «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره: ۲۵۵)^(۱).

«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!»

شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمن بن حسن در رد تهمت تکفیر از امام و پیروانش سخنان مفصلی دارد؛ او در نامه‌ای به بعضی از مخالفین افراطی، روش (تکفیر) را در مورد آنان انکار می‌کند و از این منهج بیزار می‌جوید، او می‌گوید: در سال ۶۴^(۲) دو مرد از همفکران شما و مرتدین منحرف را در احساء دیدم که از جمعه و جماعت کنارگیری می‌کردند و مسلمانان را که در آن سرزمین بودند تکفیر می‌کردند و

(۱) - الدرر السنیه (۱/۰۱-۳۰۷-۳۰۸).

(۲) - منظور سال ۱۲۶۴ هجری قمری می‌باشد.

حجتشان از جنس حجت شماسست می‌گویند: اهل احساء با ابن فیروز هم‌نشینی می‌کنند و با او و امثالش معاشرت می‌کنند و از کسانی‌اند که به طاغوت کفر نورزیده و به تکفیر جدش صراحت نکردند و دعوت شیخ محمد را رد نموده و آن را قبول نکرده و با آن به دشمنی پرداختند.

او در ادامه می‌گوید: کسی که به کفر او صریحاً اظهار نظر نکند و به طاغوت کفر نورزد؛ خود او نیز به خداوند کافر است و هر کس با او هم‌نشینی کند؛ شامل او هم می‌شود. با توجه به این دو مقدمه، کاذب و گمراه مترتب می‌گردد احکام مترتب بر ارتداد جاری ساختند، تا جایی که جواب سلام دادن آنها را ترک کردند؛ و کارشان بالا گرفت و آنها را حاضر گردانید و تهدید کرد و با آنها به تندی سخن گفت؛ پس گمان کردند که اولاً: آنان بر عقیده شیخ محمد بن عبدالوهاب هستند و رساله‌هایش نزد آنان است پس شبهه آنان را کشف و گمراهی آنان را باطل و بی‌اثر گردانید و آنها را به برائت شیخ از اعتقاد به مذهب ما؛ آگاه گردانید در واقع او بدون دلیل کسی را تکفیر نمی‌کند؛ مگر انجام دهنده فعلی را که مسلمانان بر تکفیر او اتفاق نظر داشته باشند، از قبیل شرک اکبر و کفر ورزی به آیات خدا و رسولش و یا به چیزی از این امور بعد از اقامه حجت و رسیدن به درجه یقین، مانند: تکفیر کسی که صالحین را بندگی کند و آنان را به همراه خدا به فریاد بخواند و در اموری که مستحق مخلوقات نیست در محدوده عبادات و الوهیت خداوند می‌باشد، برای خدا شریک قرار دهد؛ این چیزی است که اهل علم و ایمان بر آن توافق دارند و همه مذاهب چهارگانه این مسئله را در باب مفصلی به تنهایی می‌آورند و در آن حکم و اسباب ارتداد و مقتضیاتش را بیان می‌کنند و به آیات مربوط به شرک استناد می‌کنند. ابن حجر این مساله را در کتابی که آن را «الاعلام بقواطع الاسلام»^(۱) نامیده مورد بحث قرار داده است.

(۱) - الدرر السنية (۳/ ۲۰-۲۱).

شیخ عبدالله بن عبداللطیف می‌گوید: «شیخ محمد : بدون دلیل و قبل از اقامه حجت و دعوت، کسی را تکفیر نمی‌کرد. زیرا بسیاری از مردم در آن مقطع زمانی ناآگاه بودند؛ و به رسالت اسلام علم و دانش کافی نداشتند و حجتی جهت تکفیرشان وجود نداشت زیرا که حقیقت توحید را فهم نکرده بودند»^(۱).

پاسخ به اتهام از بین بردن کتابها.

جهت پاسخ به این تهمت مبنی بر نابودی کتاب‌هایی که براساس مذهب آنها نیست؛ شیخ عبدالله بن امام محمد گوید: «ما به نابودی چیزی از تالیفات دیگران ابدأ امر نمی‌کنیم، مگر مواردی که در آنها مطالبی باشد که مردم به خاطر آن گرفتار شرک شوند مانند «روض الریاحین». یا اینکه به سبب آن خللی در عقایدشان حاصل گردد، مانند علم منطق^(۲) زیرا که جمعی از علماء آن را تحریم کرده‌اند و به جستجوی موردی مانند آن نمی‌پردازیم مانند «دلایل» مگر اینکه صاحبش به وسیله آن آشکارا به شرک و کفر دعوت کند؛ اقدام برخی از بادیه‌نشین‌ها مبنی بر نابودی برخی از کتاب‌های اهل طائف کاری خودسرانه بوده و از روی جهل صورت گرفته و به سبب آن مورد بازخواست قرار گرفته‌اند»^(۳).

پاسخ به این ادعا که آنان به خاطر گناهانی از قبیل: شرابخواری و یا

دخانیات (سیگار کشیدن) دیگران را تکفیر می‌کنند

برخی دشمنان تصور می‌کردند که علمای دعوت و پیروانشان بواسطه گناهان و معاصی مانند شرابخواری و سیگارکشیدن و موارد سکرآور و شنیدن آوازهای

(۱) - الدرر السنیه (۱۰/ ۴۳۴-۴۳۵).

(۲) - علم منطق در ارتباط با الهیات و امور غیبی؛ و آن چیزی نیست مگر سخنان پوچ و خیالات و اوهام سنگ اندازی به عالم غیب که این نزد سلف مذموم است؛ ولی منطق استقرائی که بر مبنای حقایق ریاضی و علم تجربی پایه‌گذاری شده باش؛ در اینجا مذموم نیست.

(۳) - الدرر السنیه (۱/ ۲۸۸).

نامشروع تکفیر می‌کنند، شیخ عبدالله بن امام محمد بن عبدالوهاب در مورد بی‌پایگی آن جواب داده و می‌گوید:

در مورد سیگارکشیدن و این سؤال شما: به ما رسیده است که شما در مورد آن فتوا داده‌اید که از موارد مست‌کننده است در حالی که ما به گفته شما اعتماد کردیم و برخی از مسافران که از جانب شما آمده بود؛ می‌گفتند: کسی که آن را بعد از اینکه از آن توبه کرد بنوشد؛ مرتد شده است؛ و خون و مال او حلال می‌باشد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب جواب داد که: کسی که این گفتار را به این صورت به ما نسبت داده؛ دروغ گفته و افترا ورزیده است؛ و مستحق و شایسته تنبیه است. پس این ادعا با کتاب خدا و سنت نبوی در تضاد است. البته اگر از آن توبه کند و سپس دوباره به نوشیدن شراب برگردد. حکم به کفر و مرتد بودن او نخواهد شد، هر چند بر انجام آن مصر باشد هر گاه آن را برای خود حلال نشمارد؛ تکفیر براساس ارتکاب گناه مذهب خوارج است. خوارجی که از راهکار اسلام فاصله گرفتند و خون مسلمانان را به خاطر گناهان و معاصی حلال شمردند^(۱).

و شیخ عبدالرحمن بن حسن گفت «آنان همانی را می‌گویند که سلف صالح و عموم اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند که کفر دارای انواع و شعباتی است همانطور که ایمان درجات متعددی دارد؛ و هر کفری به معنی خروج از امت مسلمان نیست و برخی از گناهان و معاصی هستند که کفر توصیف می‌شوند. منظور کفری است غیر کفری که موجب خروج از ملت است.

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن (یکی از نوادگان امام محمد بن عبدالوهاب) نیز می‌گوید که، ایمان دارای درجات و شعباتی است و همینطور کفر؛ نیز دارای اصل و شعبات است، که ایمان نیز چنین است و هر یک از شعبات ایمان؛ ایمان، و شعبات کفر؛ نیز کفر به حساب می‌آیند؛ و تمام معاصی از شعبات کفر

(۱) - الدرر السنية (۱۰/ ۲۷۵-۲۷۷).

هستند، همانطور که تمام طاعات از شعبات ایمان بشمار می‌آیند. آن دو از نظر اسامی و احکام مثل هم نیستند؛ و میان کسی که نماز، زکات، روزه را ترک کرده، و یا به خداوند شرک ورزیده، یا اینکه به مصحف اهانت کند، و کسی که مرتکب دزدی، زنا؛ شرابخوری، غارت و چپاول شود، و یا نوعی موضعگیری خلاف کند همانطور که حاطب مرتکب شد؛ تفاوت وجود دارد. پس کسی که شعبات ایمان در اسامی و احکام، و شعبات کفر را برابر می‌داند؛ نظر او بر خلاف کتاب و سنت است، و از مسیر سلف امت خارج شده و در جمله اهل بدعت و هوا و هوس داخل شده است^(۱).

تا آنجا که می‌گوید: کفر دو نوع است، کفر در عمل، و کفر در انکار و دشمنی. کفر انکار این است که کسی می‌داند رسول خدا آن را از جانب الله آورده است، یا از روی دشمنی و کینه توزی نسبت به اسامی رب و صفات و افعالش و احکامی که اصل آن بر مبنای توحید و عبودیت تنها برای او که هیچ شریکی ندارد، کفر بورزد، و این در تمام جهات خلاف ایمان است.

و اما کفر در عمل تمام آن اعمالی است که مخالف ایمان است، مانند سجده بردن در برابر بتها، اهانت به قرآن، اما ترک نماز و حکم به غیر آنچه که خداوند نازل کرده است؛ جزء کفر در عمل به حساب می‌آید نه کفر در اعتقاد.

و همچنین رسول الله فرمودند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^(۲). «بعد از من به کفر بر نگردید و گردن همدیگر را نزنید».

و در جای دیگر فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَقَهُ أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا؛ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ»^(۳).

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۴۷۸-۴۷۹).

(۲) - بخاری در (۱۷۴۲)، (۷۰۷۷)، (۷۰۷۸) و مسلم در (۲۲۳) از حدیث ابن عمر م روایت کرده است.

(۳) - ابو داود آن را در (۳۹۰۴) و ترمذی (۱۳۵) و ابن ماجه در (۶۳۹) و احمد در (۴۰۸/۲-۴۷۶) از حدیث

ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده است.

«کسی که نزد کاهن و غیبگویی برود و گفته او را تصدیق و باور کند و یا کسی که با همسرش از عقب نزدیکی کند؛ به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده». این کفر در عمل است و مانند سجده کردن در برابر بت نیست، و یا اهانت به مصحف شریف، قتل پیامبر و دشنام به او، هر چند کلاً بر آن کلمه کفر اطلاق گردد. خداوند سبحان نامیده است: هر کس به برخی از تعالیم کتابش عمل و برخی دیگر را ترک کند به آنچه که عمل می‌کند، مؤمن است و به آنچه عملاً آن را ترک کند کافر است خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِينِكُمْ﴾ (البقره: ۸۴).

«و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ (و بر این پیمان) گواه بودید».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكُتُبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِهَا فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (البقره: ۸۵).

«آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می‌شوند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست»
خداوند تعالی بیان فرموده که: آنان به عهد و پیمانشان اقرار کردند عهد و پیمانی که خداوند آنان را به التزام به آن امر فرمود و این دلالت بر تصدیق آنان بر عهد و پیمان می‌باشد؛ و می‌فرماید: به راستی امروز فرمان او را زیر پا نهادند و گروهی از آنان گروه دیگر را کشتند و آنان را از سرزمینشان بیرون راندند و این کفر است به عهد و پیمانی که از آنان گرفته شده؛ سپس اعلام نمود که آنان از اسیران آنها فدیة می‌گیرند و این ایمان به عهد و پیمانی است که در کتاب از آنان گرفته شده و به

آنچه در عهد و پیمان آمده عمل کردند، مؤمن بودند و به آنچه که از عهد و میثاق ترک کردند، کافر بودند.

پس ایمان عملی با کفر عملی در تضاد می‌باشد، و ایمان اعتقادی نیز در تضاد با کفر اعتقادی است و در حدیث صحیح آمده است: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فَسُوقٌ؛ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^(۱). «ناسزاگویی مسلمان از موارد فسق و فجور است، و جنگ با او کفر است».

پس تفاوت میان ناسزاگویی و جنگ با مسلمان وجود دارد و یکی از آن دو را فسق قرار داد که به خاطر آن کافر نمی‌شود، و دیگری کفر است. و بدیهی است: همانا او فقط کفر در عمل را اراده کرده نه کفر اعتقادی را، و این کفر او را از دایره اسلام بطور کلی خارج نمی‌کند، همانطور که زناکار و سارق و شرابخوار از امت خارج نمی‌شوند، هر چند اسم ایمان در مورد او به کار نرود.

این دیدگاه اصحاب‌هاست، همان کسانی که داناترین امت به کتاب خدا و به اسلام و کفر و پیامدها و لوازم آن دو بوده‌اند، پس این قضایا از کسی جز آنان گرفته و دریافت نمی‌شود، و متأخرینی که مقصود و منظور آنان را درک نکردند به دو گروه و دسته تقسیم شدند، دسته‌ای که انسان‌ها را به سبب (گناهان کبیره) از دایره امت خارج نموده و بر آنان حکم و قضاوت به خلود در جهنم صادر کردند، و دسته‌ای اهل معاصی را به عنوان مؤمنین دارای ایمان کامل قرار دادند.

هر دو دسته دچار غلو و زیاده‌روی شدند و جفا و ستم کردند، اما خداوند اهل سنت را به بهترین راه و رای معتدل هدایت فرمود، نظری که مورد قبول تمامی مذاهب معتبر است، پس در اینجا کفر غیر آن کفر، و نفاق غیر آن نفاق، و شرک غیر آن شرک، و ظلم غیر آن ظلم است، از ابن عباس ، روایت است در مورد این آیه فرمود: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ (المائدة: ٤٤).

(۱) - بخاری آن را در (۴۸، ۶۰۴۴، ۷۰۷۶) و مسلم (۲۲۱) از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است.

«و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند»
 سفیان و عبدالرزاق نیز آن را روایت کرده‌اند، و در روایتی دیگر آمده که: کفری
 است که او را از ملت جدا نمی‌کند، و کفری است پایین‌تر از کفر، و ظلمی غیر از
 ظلم، و فسقی است غیر آن فسق»^(۱).

سپس فرمود: «اصل پنجم: اینکه ادا و اقامه شعبه‌ای از شعبات ایمان باعث
 نمی‌شود که کسی مؤمن نامگذاری شود، و ادا و اقامه شعبه‌ای از شعبات کفر باعث
 نمی‌شود کسی کافر شمرده شود، هر چند کفری از او روی بدهد، همانطور که وجود
 برخی از علم طب و پزشکی و یا فقه لازم‌ه‌اش این نیست که او عالم و یا طیب و یا
 فقیه نامیده شود، و اما خود شعبه است که بر آن اسم کفر اطلاق می‌گردد، همانطور
 که در حدیث آمده است: «اثنان في أمّتي هما بهم کفر، الطعن في النسب، والنياحة على
 الميّت»^(۲). دو چیز در امت من از امور جاهلی است که کفر کشیده می‌شود: طعن وارد
 کردن در نسب شخص و نوحه‌خوانی بر مرده.

همچنین روایت شده که: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»^(۳).

هر کس به غیر از خدا سوگند بخورد کفر ورزیده است.

ولی شایسته نیست که اسم کفر مطلق بر آنها جاری گردد.

کسی که این را دانست: فقه و فهم دقیق سلف و عمق علمی و دانش آنان را
 می‌شناسد. ابن مسعود گوید: هر کس می‌خواهد به کسی تاسی بجوید باید به
 اصحاب رسول خدا تاسی کند، چون آنان از جهت قلبهای پاک و سلیم، علم و
 دانش عمیق، تکلف کمتر نیکوترین این امت بودند. قومی که خداوند آنان را جهت
 مصاحبت با پیامبرش برگزید، پس حقوق آنها را به آنان معرفی کردند، چون

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۴۸۰-۴۸۲)

(۲) - مسلم آن را در (۲۲۷) از حدیث ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده است.

(۳) - منبع حدیث قبلاً بیان گردید.

همانا آنان بر هدایت محکم و استوار خداوندی بودند، و شیطان با دو ترفند بزرگ بنی آدم را فریب می‌دهد و مهم نیست که به کدامین ترفند بر او فائق آید، یکی از آن دو: غلو و تجاوز از حد و افراط. و دومی: همان رویگردانی و سهل‌انگاری است^(۱).

ادعای کسانی که باور دارند کسی که به جمع آنان داخل نگردد، کافر است.

به این اتهام دروغ جواب داده‌اند و برائتشان را از این گفتار علناً اعلام کرده‌اند؛ از فرزندان امام محمد بن عبدالوهاب، سؤال شده است: اگر کسی امامت شما شاملش نشود و نشان دولت شما را نداشته باشد آیا محل سکونتش دارالکفر است؟

ایشان جواب دادند: «کسی را ما معتقد می‌دانیم و او را متدین می‌شماریم، که به اسلام و تعالیمش پایبند باشد، و در آنچه که به او امر شده از پروردگارش اطاعت کند، و از آنچه خداوند نهی کرده دوری کند. پس او مسلمانی است که مال و خون او حرام است، همانطور که کتاب و سنت و اجماع امت بر آن دلالت کند، و احدی را که به دین اسلام پایبند باشد، و یا اینکه چون داخل در افراد و مجموعه ما نباشد، و یا اینکه نشان دولت ما را نداشته باشد، تکفیر نمی‌کنیم، بلکه تنها کسانی را تکفیر می‌کنیم که نسبت به خدا و رسولش راه کفر را در پیش بگیرند، و کسی که ادعا کرد ما عموم مردم را تکفیر می‌کنیم، یا گرایش هر کسی را که قادر به اظهار و آشکار کردن دین خود در کشورش باشد به سوی خود واجب می‌دانیم، دروغ افترا بسته است»^(۲).

آنان بر خلاف تبلیغات مخالفان سرزمین‌های غیرمسلمین را دارالکفر

نمی‌دانند.

شیخ عبدالله بن عبدالرحمن أبابطین : به این سؤال که، آیا سرزمینی که در آن مظاهری از شرک وجود داشته باشد، در عین حال آنان به معبودی ذات الله و رسالت محمد شهادت می‌دهند، - با وجود عدم قیام و التزام عملی به حقیقت آنها - و

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۴۸۴، ۴۸۵).

(۲) - الدرر السنیه (۹/ ۲۵۲).

اذان بگویند، نماز جمعه و جماعت را به جا آورند، آیا چنان جامعه‌ای دارالکفر است یا دار اسلام؟

اینگونه پاسخ می‌گوید: «جوابش این مسأله از آنچه که فقهاء بیان کرده‌اند گرفته می‌شود، در منطقه‌ای که (تحت سلطه مسلمین است) و همه اهل آن یهودی و یا مسیحی هستند، اگر جزیه (مالیات) بدهند، سرزمینشان دارالاسلام نامیده می‌شود. همچنین جامعه‌ای مسیحی که در مورد مسیح می‌گویند که او الله و یا فرزند الله، و یا سومین آن سه نفر می‌باشد، آنان نیز (در زمان تمکن اسلام) اگر جزیه بدهند سرزمینشان سرزمین اسلام نامیده شود، پس به طریق اولی در آنچه می‌بینیم: زمین‌هایی که در مورد آن سؤال کردید به این اسم سزاوارترند، و با وجود این برای نابودی مظاهر شرک در میان آنان تلاش می‌شود و به توحید و عمل به مقتضیات آن دعوت می‌شوند.

با توجه به این اگر طایفه‌ای از حکمی از احکام شریعت سرپیچی کردند، و با آنان جنگی روی داد، هرچند از جمله کفار و یا مشرکین نباشند، سرزمینشان سرزمین اسلام است، شیخ تقی الدین در این رابطه می‌گوید: علماء اجماع دارند بر اینکه هر جمعی از مسلمانان که از اجرای یکی از احکام شریعت ظاهری اسلام امتناع کرد، باید با گفتگو صورت بگیرد و در صورت عناد و امتناع) با آنان مقابله بشود تا اینکه تمام دین تنها برای خدا باشد. آنچه از علما نقل شد که منطقه‌ای که (تحت سلطه مسلمین است) و همه اهل آن یهودی و یا مسیحی هستند، اگر جزیه (مالیات) بدهند، سرزمینشان دارالاسلام نامیده می‌شود، علما آن را در باب اللقیط و غیره ذکر کرده‌اند^(۱).

پاسخ به ادعای تشدد و تندروی.

و در مورد مسأله تشدد و سختگیری چون آنان همانطور که گذشت اینگونه نیستند، اما آنان خود را به احکام اسلام ملتزم می‌شمارند با وجود دلیل شرعی در

(۱) - الدرر السنية (۹/ ۲۵۴-۲۵۵).

مورد اجرای آن تلاش می‌نمایند. و این تساهل‌کنندگانند این روش را به عنوان سختگیری تلقی می‌نمایند.

استاد حافظ وهبه در این مورد می‌گوید: «نجدی‌ها بر اجرای احکام شریعت در تحریم پوشیدن لباس‌های حریر برای مردان و آراستن خودشان به طلا، همانطور که سیگار کشیدن را حرام می‌دانند و شخص سیگاری را (۴۰) ضربه شلاق می‌زدند، به شدت تلاش می‌کنند و این چیزی است که در آن شکی نیست که حکومت اولی آنان در این قضیه از حکومت فعلی قاطع‌تر و سختگیرتر بود.

قضیه سیگار کشیدن از مسائلی است که محور بحث میان حکومت مصر و حکومت سعودی در سال (۱۹۲۶) میلادی بوده است و مفتی مصر در آن تمایل به کراهت آن داشت. همانطور که نظر دسته‌ای از علما را که به تحریم آن اعتقاد داشته‌اند، آورده است.

بالگریف در سفرش به نجد در سال (۱۸۶۲) میلادی نقل کرده که از برخی اهالی نجد شنیده که، آنان اعتقاد دارند استعمال دخانیات از نظر ایشان از شرابخواری و میگساری و زنا و برخی محرمات دیگر که در نصوص آمده‌اند، بدتر است؛ و بدون شک او این سخن را از آدم جاهلی شنیده است. همچنین چیزی نزدیک به این را از برخی نجدی‌های مقیم کویت شنیده‌ام، ولی آنان از علما نبودند، و به عنوان رأی و نظر علمای نجد تعبیر نمی‌کردند. که بیان مانند این ادعاها را جسارت و بی‌ادبی در برابر دین به حساب می‌آوردند.

به حقیقت علمای نجد - اگرچه بر تحریم استعمال دخانیات اجماع و توافق نظر دارند^(۱) - اما از احدی از آنان نشنیده‌ایم این چنین چیزی را بر زبان بیاورد، همانطور که من در آراء علمای متقدم و یا متأخرینشان چنین حکمی را ندیده‌ام.

(۱) - قاطعانه به تحریم دخانیات مخصوص علماء نجد نسبت، بخصوص بعد از اینکه ضرر و زیان زیاد آن ثابت شده تا اینکه نزدیک است تمامی امتهای مسلمان و غیرمسلمان بر تحریم و منع آن اتفاق نظر پیدا کنند.

اما علمای نجد تصویر و عکس را (با قصد تقدس و برای جلب نفع و دفع ضرر) حرام می‌دانند و موسیقی را مکروه به شمار می‌آورد و هیچ تأویلی را در مورد آن نمی‌پذیرند».

او تحت عنوان: اتهامات بی‌اساسی که به اهل نجد نسبت داده می‌شود، می‌گوید: «بدون شک جنگ نجد و مصر در قرن گذشته و به تبع آن اختلاف میان آل سعود و ترکها با بسیاری از تبلیغات شوم بر ضد نجدی‌ها و بسیاری از چیزها که به دروغ به آنها نسبت داده شد، همراه بود. و بسیاری از اموری که به آنان نسبت داده شده و صحت ندارند عبارتند از:

(۱) شیخ محمد بن عبدالوهاب و پیروان دعوت او را به بی‌حرمتی به پیامبر و کم‌ارزش کردن شأن و مرتبه او و سایر پیامبران و اولیاء صالح را متهم می‌کنند و این را به امام ابن تیمیه و شاگردانش نیز نسبت داده‌اند، همان‌طور که پیوسته آن را به بسیاری از خردمندان و مصلحان در هند و غیره، حتی کسانی که از آنان نیستند و هیچ پیوندی با نجد و اهل آن ندارند، نسبت داده‌اند.

ریشه این اتهام‌های ناروا و دروغین این است که: نجدی‌ها در مورد حرام بودن زیارت قبور (باهدف توسل به آنان) به این حدیث استناد کرده‌اند که: «لَا تَشْدُ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^(۱). اعتقاد دارند که سفر جهت زیارت قبور پیامبران و صالحین بدعت است و احدی از صحابه و یا تابعین به آن عمل نکرده‌اند، و پیامبر به آن امر نفرموده، و امام ابن تیمیه و شیخ محمد بن عبدالوهاب و بسیاری از علماء به این رأی و نظر اعتقاد داشته‌اند.

(۲) نجدی‌ها رو به روی قبر پیامبر ایستادن در هنگام دعا را منع می‌کنند، همان‌طور که سجده کردن در کنار قبر او و قبر دیگران را منع می‌کنند، و مانع مسح و مالیدن خود به قبر او و نزد قبر او می‌شوند، همان‌طور با هر آنچه در شأن استغاثه (فریاد

(۱) - منبع آن قبلاً ذکر گردیده است.

کمک‌خواهی) یا طلب آنچه که عمل به آن در کنار قبر پیامبر و قبور صالحان در مصر و بغداد و هند و بسیاری از شهرهای عمده شایع است، مخالف هستند.

۳) ویران کردن گنبدها و بناهای ساخته شده بر روی قبور و باطل و حرام دانستن نذوراتی که برای قبور و ضریح‌ها صورت می‌گیرند.

۴) مخالفت با این شعر بوصیری در برده:

یا أكرم الخلق ما لي من ألوذ بهِ سواك عند حلول الحادث العمم
و اینکه خطاب به رسول خدا می‌گوید: «و از علوم تو علم لوح و قلم است».

همچنین می‌گوید:

إن لم تكن في معادي آخذاً بيدي فضلاً وإلاً فقل يا ذلة القدم
این سخنان بی‌هدف و غلو بوده و با نصوص قرآن و احادیث صحیح نبوی مخالف است و آنان - بالاتر از این - معتقدند کسی ظاهر این‌ها را هم (از روی علم و عمد) معتقد باشد مشرک و کافر می‌شود.

این دشمنانند که آنان را به بی‌حرمتی به پیامبر متهم کردند، و به آنان سخنانی را نسبت دادند که از آن مبراً و پاک بودند، مثلاً ادعا می‌کنند که آنان می‌گویند: یک عصا از پیامبر بهتر و سودمندتر است؟!

در ایام وجود دشمنی میان نجدی‌های شمال با آل سعود، آنان به ترک‌ها نامه می‌نوشتند که آل سعود پرچمی دارند که بروی آن نوشته‌اند: (لا اله الا الله مَحَد رسول الله) (با حذف میم محمد) یعنی: لا أحد رسول الله «هیچکس رسول خدا نیست» و همه این اتهام‌ها برای تحریک ترک‌ها علیه طرف مقابل بود و الا خود می‌دانستند که دارند دروغ می‌گویند.

برخی از علمای سنگال و تطوان که در اثنای جنگ حجازی‌ها و نجدی‌ها در سال (۱۹۲۵) میلادی به مکه مسافرت کردند، پس از ملاقات با علمای دعوت اصلاحی و

آشنایی با حقایق به شدت متاثر شدند و می‌گفتند: در اسکندریه چیزهای بسیاری را به نجدی‌ها نسبت داده می‌شود، که در حجاز اثری از آنها را پیدا نکردند و از برخی از مخافانشان شنیده‌اند که، وهابی‌ها کعبه را منهدم کرده و در اذان فقط: اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را می‌گویند، و شهادت به رسالت پیامبر را بر زبان نمی‌آورند؟!

اما حقایق شهادت می‌دهند که نجدی‌ها در محبت به پیامبر پیشگام هستند، ولی آنان با غلو و زیاده روی مخالفند و در مقابل بدعت‌ها از هر نوع و به هر انگیزه‌ای که باشد مقاومت و پایداری می‌کنند و می‌گویند: محبت به رسول الله به معنای اهتدا به هدایت پیامبر و پیروی از او و تعالیم اوست. اما ایجاد بدعت و تعطیل شریعت و مقدم داشتن هوا و هوس بر نصوص شریعت عداوت است نه محبت، زیرا که در قرآن کریم آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ (آل عمران: ۳۱). «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید».

تکفیر غیر خودشان که به اهل نجد نسبت داده می‌شود، بدون تردید توطئه‌ای از جانب دشمنانشان است، هرچند بعضی از این موارد از برخی از افراد نادان واقع شده است، اما نسبت دادن آنها به اهل نجد از انصاف به دور است.

اما شیخ ابن عبدالوهاب و شاگردانش کسی را که دیانتش صحیح و سالم باشد و مشهور به خیر و صلاح و سیرت نیکو باشد، تکفیر نمی‌کنند، هرچند در برخی از قضایا به خطا بیفتند. ولی آنان کسی را که دعوت حق به او ابلاغ شود و حجت برایش واضح و روشن بیان و اقامه گردد ولی از روی غرور از قبول حق امتناع کند، تکفیر می‌کنند^(۱).

مسأله قتال و جنگ.

زمانی که امام در درعیه تقریباً در سال (۱۱۵۷هـ) هجری مستقر گردید شروع به گسترش دامنه و سایل دعوت کردن و ارسال نامه‌ها و مکاتبات و فعالیت علمی نمود.

(۱) - جزیره العرب در قرن ۲۰ از حافظ وهبه (۳۱۲-۳۱۴).

او با دانشمندان و قضات، دانشجویان، امامان مساجد و ریش سفیدان قبایل^(۱) و امیران شهرها مکاتبه کرد و آنان را به دو امر دعوت نمود:

اول: التزام به اصول دعوت که همان بازگشت به دین حق، تحقق مراتب توحید، اقامه فرایض و واجبات و سنتها، و احکام شرع در تمامی مراحل زندگی و دوری از شرکیات و بدعت‌ها و ترک امور منکر و زشت بود.

ثانیاً: دعوت به وحدت و همبستگی و دوری از تفرقه، و پیوستن به دولت جدید در درعیه که غالب شهرهای مجاور و نزدیک مانند: العماریه و عرقه و منفوحه و العینیه و حریملاء داوطلبانه اجابت کردند. هر چند که در مورد آن نگرانی و اختلاف نظرهایی داشتند، زیرا بعضی از آنان اهل ریاست و جاه و مقام مصلحت طلب بودند^(۲) و از اینکه منافعشان را از دست بدهند نگران بودند.

شیخ امام محمد بن عبدالوهاب آرزو می‌کرد تمامی نجد براساس دعوت توحید متحد شوند و در زیر یک پرچم و یک دولت باشند و براساس آنچه که خداوند به آن امر فرموده متحد باشند و از تفرقه و شکست دین دوری کنند.

شیخ عبدالوهاب به این هدف بلند در گفتارش به ابن معمر هنگامی که در عینیه نزد او آمد تصریح کرده است:

«من امیدوارم که تو به یاری (لا اله الا الله) قیام نمایی و خداوند تو را پشتیبانی کند و نجد و اطراف آن را مالک گردی^(۳) و آرزو می‌کرد که نجد به صورت یک مملکت واحد باشد.

لذا راهکار دعوت در مورد مقابله با دشمنان بصورت تدریجی و مطابق مراحل طبیعی و موضعگیری‌های شرعی در رشد دعوت و دولت موثر واقع شد.

(۱) - نگا: عنوان المجد (۱/۱۴، ۱۶).

(۲) - نگاه کن: امام محمد بن سعود، دکتر عبدالرحمن العرینی (۹۰-۹۱).

(۳) - عنوان المجد، ابن بشر (۹/۱)، و مراجعه کن: امام محمد بن سعود، دکتر عبدالرحمن العرینی (۹۰-۹۱).

دعوت اصلاحی از همان ابتدای دعوت با کسی سر جنگ نداشت و در اصل آن را حلال نشمرد، زیرا حکومت و قدرتی نداشت و از این رو دلیل شرعی وجود نداشت که به او اجازه استفاده از قدرت را بدهد.

اما زمانیکه دعوت کم کم گسترش یافت، امام محمد بن عبدالوهاب و پیروان و یارانش آشکار کردن دعوت را آغاز نمودند. واکنش‌ها و مخالفت‌ها از طرف دشمنان و مخالفین قوی و تندرو بالا گرفت و بسیاری از دولتها و حاکمان و امیران و سران قبائل راه دشمنی را در پیش گرفتند. و انواع خشونت بر علیه دعوت و هوادارانش با صورتهای گوناگون از قبیل گرفتن، زندانی کردن و کشتن و قبل از آن سخنان طعن‌آمیز و بهتان صورت گرفت.

در عین حال پایه‌های شرعی حکومت محمد بن سعود که پرچمدار دعوت بود، استوار گردید و یارانش زیاد شدند و شوکت او قوی گردید، و بسیاری از مناطق نزدیک با او بیعت کردند و در اینجا بود که رویارویی با دشمنان دعوت آغاز گردید. و از اینجا بود که دفاع از نفس و کیان ضرورت شرعی پیدا نمود و سازماندهی نیروها لازم گردید و دولت آل سعود (امیر محمد بن سعود) با راهنمایی امام محمد بن عبدالوهاب به صورت نیروی مدافع از دولت و کشورش درآمد، و مرکز سیاسی و نظامی و اقتصادی آن رشد سرسام‌آوری را به خود گرفت و به صورت دولتی معتبر در منطقه و حومه‌اش درآمد.

به توفیق خداوند تعالی این شرایط مهیا گردید، که دولتی صاحب رسالت پرچمدار توحید و سنت باشد و به وظیفه جهاد برای تبلیغ دانش دین و یاری حق و امتش قیام کند. البته بعد از فراهم شدن شرایط شرعی برای جهاد: مانند: وجود دولت، حکومت، بیعت، انصار، سپاهیان، و مرکز سیاسی و

در واقع دعوت و دولتش جنگ را با دیگران شروع نکردند و از موضع دفاع تجاوز نکردند مگر زمانی که نیرومندتر شدند و در میدان مبارزه و جنگ محکم و استوار شد و به مقام امامت و بیعت و قدرت رسید. و این سران برخی از مناطق همسایه، و امیران

الاحساء، و امیران نجد بودند که جنگ را علیه شهر درعیه آغاز کردند. و همینطور امیران مکه بلافاصله موضع دشمنی خود را علیه دعوت و امامت و دولت و طرفداران آن اعلام کردند و آنان را از ساده‌ترین حقوق که همان حج است منع نمودند.

محمود فهمی پاشا مهندس مصری در جزء اول از تاریخش (البحر الزاخر) ضمن بحث در مورد این دعوت و اهل آن که آن را وهابیت نامید، نوشت: «بعد از مدتی، جنگهای شدیدی، و وقایع گوناگون دوام یافت، تمامی بلاد عرب عقاید وهابیت را پذیرفتند، یعنی عقاید اصلاحی برای دیانت اسلامی، و نجد که محل قبایل و عشایر کوچک بود و دائماً شاهد جنگ بودیم به یک قدرت و مقر دولت تبدیل شد و رئیس آن دارای قدرت دینی و دنیوی شد.

با وجود این وهابی‌ها از جنگها و مبارزات در سرزمین‌های عرب به حقوق دو حکومت همسایه‌اشان که حکومت بغداد و حجاز بودند تجاوز و تعدی نکردند، و کاروان‌های حجاج از وسط سرزمین‌های آنها عبور می‌کرد بدون اینکه برای آنان ضرر و زیان و یا ناراحتی پیش بیاید، و با شریف سرور، شریف مکه در حالت برادری قرار داشتند، و در سال (۱۷۸۱) میلادی فرصتی جهت ادای حج و طوافشان به دور کعبه پیش آمد و این ناشی از گسترش قدرت آن بود که بوجود آمده.

سرور شریف مکه علناً علیه وهابیت اعلام جنگ کرد هرچند این جنگ همانند جنگ‌های بدوی مقطعی و کوتاه مدت بود. و زمانی که مبادله اطلاعاتی الشریف غالب با دولت عثمانی ترکیه نظم و نظام یافت به کمترین شیوه که امکان بود در قدرت بخشیدن به دولت عثمانی از وارد کردن نظامیان به سرزمین‌های عرب به خاطر جنگ و سرکوبی وهابی‌ها و اجرای آن اهمال نکردند و آن را به مرحله اجرا درآوردند و شایع می‌کردند^(۱) که آنان از ملحدین کافر هستند و رفتارشان با

(۱) - او اینگونه گمان می‌کند اما نمی‌تواند آن را ثابت کند.

کاروانهای حجاج ترکیه بسیار نارواست».

سپس این افترا و فسادها ادامه یافت تا اینکه دولت عثمانی حکومت بغداد را مأمور کرد که با وهابی‌ها بجنگد، آن حکومت نیز این کار را انجام داد زمانی که وهابی‌ها در جنگ با دولت عراق پیروز شده و وارد عراق شدند، الشریف غالب به نجد یورش برد و روستایی را در آن تصرف کرد و این همان سبب یورش وهابی‌ها به حجاز و فتح آن بود^(۱).

به این ترتیب می‌دانیم که امیران مکه آغازگران عدوات و دشمنی بودند، و آنها بودند که مسلمانان را از حج منع کرده‌اند و زمانی که منع و محرومیتشان از حج که یکی از ارکان اسلام است طولانی شد. و زمانیکه اشراف و یارانشان جنگ و کشتار را علنی کردند چاره‌ای برای آنها باقی نگذاشت جز اینکه به دفاع از خود برخیزند تا اولاً دشمن را از خود دور سازند، سپس جنگ با تجاوزکاران را ادامه دهند و شرّ آنان را از خود دور کنند و راه حج رفتن و ابلاغ دعوت توحید و سنت را هموار کنند، پس چاره‌ای نمانده بود جز اینکه بر مکه تسلط یابند.

سپاهیان دعوت بدون جنگ و خونریزی وارد مکه شدند و در پیشاپیششان امام بزرگوار سعود بن عبدالعزيز بن محمد بن سعود که اهل صلح و اصلاح بود شعائر دینی را براساس سنت نبوی اقامه نمود و گنبد و بارگاه‌ها و تمام مظاهر بدعت را ویران و منهدم کرد.

در حالیکه مسلمانان به صورت متفرق پیروان هر مذهب در پشت سر امامشان نماز می‌خواندند آنان را پیرامون یک امام گردآورد و منکرات ظاهری را نابود کرد و از بین برد.

نشر علم را آغاز کرد و مردم را در دین و عقیده و احکام آموزش دادند «اما دشمنان دعوت شایع نمودند که لشکریان امیر سعود زمانیکه وارد مکه شدند دست

(۱) - از کتاب وهابی‌ها و حجاز (محمدرشید رضا)، (۵۸-۵۹).

به کشتار مردم زدند و جوی خون به راه انداختند، که این افتراء محض است. اصلی شرعی وجود دارد که دعوت پس از رسیدن به قدرت و به صورت دولت و حکومت درآمدن براساس آن عمل نمود و آن جنگ با مخالفین و مقابله با جنگ افروزان بود، زمانی که بر ضد حق و دین و سنت و عدالت و امنیت موضع گرفتند و با باطل و شر و بدعت و ظلم و هرج و مرج و فتنه همراه شدند و تمایل پیدا کردند زیرا که جنگ با مخالفین در این حالت نوعی جهاد است».

﴿حَقٌّ لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَيَكُونُ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹).

«تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود، و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد!».

و معلوم است که این دولت با کسی وارد جنگ نشد مگر وقتی که شرعا و عرفاً امامی و کیانی معتبر داشت و بیعت با او تمام شده بود

همچنین مواردی وجود دارند که ناچاراً باید آنها را بیان نماییم از جمله:

۱) دشمنان دعوت، آگاهانه یا جاهلانه و مقلدانه از بدعت‌ها و شرکیات حمایت و دفاع می‌نمودند و در میان آنان افراد مستضعف و اجیرشده هم وجود داشتند و بسیاری از آنان به تلاش‌های اصلاحی و آشتی رهبران دعوت پاسخ منفی می‌دادند.

۲) دعوت و دولت آن ادعای اصول و مبادی دین حق را داشتند و می‌بایست به سوی آن دعوت و از آن حمایت، و از وجود و کیان خویش دفاع کنند.

۳) علاوه بر آن دعوت و پیروانش و دولتشان در معرض ستم‌های بزرگی از جانب دشمنانش قرار داشت و دین و نفس و مال و حقوق لازم و ضروری آنها را مورد هدف قرار می‌داد، پس چاره‌ای نبود جز اینکه از حقوق مشروع دفاع کند و کیان و حدود آن را مورد حمایت قرار دهد، اگرچه به جنگ منتهی گردد.

۴) امام، علما و مبلغان دعوت نصیحت و ارشاد را با ملایمت و آرامی و تدریج و با خطاب و تعلیم و آموزش و ارسال نامه‌ها و کتب و گفتگو و مجادله به شیوه

احسن شروع می‌کردند، و جنگ زمانی صورت می‌گرفت که به عنوان آخرین راه‌حل چاره‌ای جز آن نبود، خصوصاً با وجود قدرت باطل و دشمنی‌اش که به شیوه‌های بسیاری خصومت می‌کرد.

خلاصه کلام.

زمانی که دعوت موجودیت پیدا کرد و دولتی با هیبت و برخوردار از نیروی نظامی براساس آن برپا گردید و عهد و پیمان بستند که به اقتضای شریعت خداوندی مبارزه کنند و در عین حال به عهد و پیمان‌ها وفادار باشند، خداوند آنان را قدرت بخشید تا وعده‌اش در مورد نصرت و یاری دینش تحقق پیدا کند.

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (الحج: ۴۰).

«و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.»

این از فضل خداوند است به هر کس بخواهد عطا می‌کند.

بر این اساس می‌گوییم که، این دولت از آنجا که دین حق را یاری داد و پرچم سنت و دعوت را حمل کرد، قوت و شوکت یافت. و شایسته است که همچنان مدافع شریعت باقی بماند و از حق برمبنای شریعت خدا دفاع کند، اگر چنین کند هرگز از بین نمی‌رود.

اما زمانی که کارشکنی‌ها و شبهه‌سازی‌ها از جانب دشمنان و برخی از هواداران و افراد دور از میدان مبارزه، پیرامون جنگ با متخلفان از ادای شعائر دینی و ارکان اسلام مانند نماز و زکات و مقابله با سرباززدگان از ترک شریکات و بدعت‌ها، و نابودی مظاهر شرک از جمله گنبد و بارگاه و زیارتگاه‌ها و مانند آن زیاد گردید، علمای دعوت و رهبران و امیران آن به شبهه افکنی و ادعاهای آنان با دلایل قرآن و سنت و عمل و کردار سلف صالح از صحابه و امامان چهارگانه و غیره که جنگ با تارک نماز را واجب کرده بودند، جواب دادند، از این رو فقهاء به صراحت جنگ با تارک نماز و جنگ با کسانی که اذان و یا نماز عیدین را ترک می‌کردند، یا اینکه

زکات را نمی‌دادند، روا می‌شمردند. و آنان به آرای امامان معتبری مانند: مالک و شافعی و احمد حنبل و ابوحنیفه استدلال می‌کردند^(۱).

امام محمد بن عبدالوهاب به روشنی درباره این مسئله می‌گوید: «ما با احدی جز به خاطر قتل نفس و یا حرمت‌شکنی نمی‌جنگیم، و ما براساس اصل مقابله به مثل می‌جنگیم».

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾ (الشوری: ۴۰). «کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن». همچنین کسی که آشکارا دین رسول را ناسزا گوید، بعد از اینکه در مورد آن شناخت پیدا کرد، مستحق مقابله است. والسلام^(۲).

علاوه بر آنچه که امام و پیروانش در نفی این شبهه بیان کردند، شیخ به صراحت بیان کرد که یکی از گناهان کبیره قتل نفس است. خداوند آنرا - مگر به حق - حرام کرده است تا جایی که می‌گوید «باب بزرگی قتل نفسی که خداوند آن را - مگر به حق - حرام کرده است»^(۳).

دشمنان و برخی از جاهلان علیه آنان این اتهام را شایع می‌کردند که آنان جنگ و غارت اموال مردم را حلال می‌شمارند؟! در حالی که خداوند و رسولش غنائم را تنها در جنگ‌های مشروع، حلال کرده‌اند.

شیخ عبدالرحمن بن حسن به این شبهه اینگونه جواب داده است: «بر موافقین و مخالفین معلوم است که، امامان مسلمان کسانی هستند که خداوند به واسطه آنان این دین را اقامه نمود، بعد از اینکه غربتش در میان ظالمان و فاسدان شدت گرفت، تا خداوند با فضل و رحمتش اهل اصلاح را به وسیله حق مبین پا برجا نمود و آنان دیگران را به توحید فراخوانده و پرچم جهاد را بدست گرفتند، تا

(۱) - الدرر السنیه (۱۰/ ۳۰۴-۳۳۵).

(۲) - الدرر السنیه (۱/ ۸۳).

(۳) - کتاب الکبائر، امام شیخ محمد بن عبدالوهاب (۷۷).

اینکه خداوند تمامی مردم - اعم از شهری و روستایی - را به دعوتشان داخل نمود. آن اموال را از اهل ستم و فساد بوسیله شمشیر حق و جهاد گرفتند، و - بحمد الله - از پاک‌ترین و حلال‌ترین اموال است، زیرا که خداوند غنائم جنگی را برای اهل جهاد مشروع، حلال کرده است.

اصحاب نیز بی‌آنکه دچار شک و تردیدی شوند از غنائمی که (در جنگ‌های رده) از عرب‌های از دین برگشته و برند شده به دست آورده بودند، به غنیمت گرفتند.

و هرآنچه که با دلیل اثبات و تایید نشود نباید بدان توجه و اعتماد کرد. (همچنین باید در نظر داشت) بسیاری از آن اموالی که به این شیوه حلال گرفته شده‌اند و از جمله بیت المال محسوب گردیده و در دست کسانی که آنها را غصب و تصاحب کردند، هنگامیکه شرایط و احوال دگرگون شد، در دست خود آنان (غاصبان) باقی نماند.

هنگامی که این والیان به پا خواستند و مردم در این اوقات بر آنان گرد آمدند جز اندکی از اموال فی چیزی در دست آنان باقی نماند. چون مردم ظالم آن نسل بر آنان غلبه یافتند^(۱).

ادعای کشتن سالخوردگان، زنان و کودکان بدست وهابیان.

شیخ عبدالله بن امام به این افتراء پاسخ داده و می‌گوید: این سخن شما که گویا ما هر پیرمرد و زن و کودکی را می‌کشیم، در حالی که رسول خدا امر فرموده نباید هیچ پیرمرد، ناتوان و زن و کودک خردسالی از مشرکان کشته شود. ادعایی دروغ و بدون دلیل است. ما به هیچوجه به کشتن پیرمرد و زن و کودکی از مشرکان امر نمی‌کنیم، هرگاه شخص جاهلی مرتکب چنین اقدامی بشود او را خطاکار و مخالف با شریعت خداوند و رسولش می‌دانیم و مجازاتش می‌نماییم و ما از آن گونه اعمال

(۱) - الدرر السنیه (۱۱/۳۲۴-۳۲۵).

به خدا پناه می‌بریم^(۱).

امام می‌دانست، و در ذهنش می‌پیچید که دعوت به توحید و یگانگی خداوند بلندمرتبه نشر و تبلیغ دین و علم و عمل به شریعت خداوندی است و جنگ با بدعت‌ها و شرکيات و جهل و نادانی و با فساد و ظلم و تفرقه‌کاری مسئولتی بزرگ است و هیچ تردیدی در آن نیست. که دشمنان را برخواهد انگيخت؛ اما روزی از موجودیت و قدرتی برخوردار خواهد بود و این موضوع به صورت روشن از سخنی که ابن معمر در العینة گفته است معلوم می‌شود؛ او می‌گوید:

«چیزی که من برای حمایت از آن قیام کردم و مردم را به آن دعوت نمودم حقیقت (لا اله الا الله) و ارکان اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است، پس به آن تمسک پیدا کردی و آن را یاری دادی، قطعاً خداوند سبحان در برابر دشمنانت تو را پشتیبانی می‌کند. پس سلیمان (امیر احساء) تو را دچار هراس نکند! من امیدوارم به قدرت و پیروزی و استحکام برسی و بر همه سرزمین‌هایش پیروز شوی^(۲).

و قول او به محمد بن سعود وقت قدوم او به شهر درعیه: ممکن است خداوند شهرها را بر روی تو فتح گرداند که در عوض به تو غنایمی عطا نماید که از این مالیات بهتر باشد^(۳).

(۱) - الدرر السنیه (۲۴۳/۹).

(۲) - عنوان المجد ابن بشر (۱۰/۱).

(۳) - منبع سابق (۱۱/۱).

موضوع ششم

قضایای دیگر

مانند:

- ادعای خوارجی بودن وهابیان و اینکه مانند آنان سر خود را می تراشند.
- ادعای اینکه منشأ دعوت نجد همان شاخ شیطان است.
- عیب جویی از آنان که از سرزمین مسیلمه کذاب هستند.
- دروغ و بهتان که آنان دیگران را از حج منع کردند و خزائن حجره نبوی را غارت نمودند و حرمت مقدسات را در هم شکستند.
- ادعای اینکه دعوت آنان مذهب پنجمی است.
- ادعای خروج و قیام علیه خلافت عثمانی.

بررسی ادعای خوارجی بودن و شعارشان سر تراشیدن است.

از بزرگترین افتراها که دشمنان دعوت و ناآگاهان از اصول و منهج و واقعیت آنان، شایع نمودند، متهم کردن امام و پیروان و دوستدارانش به خوارجی بودن است. به آنان صفات خوارج مانند: تکفیر بواسطه گناهان، حلال شمردن کشتن بیگناهان، و اینکه آنان از منطقه شاخ شیطان و پیروان مسیلمه و.. را نسبت می دهند و با دعوت و دولتش با این گونه تبلیغات مخالفت کردند و بسیاری از مسلمانان و سربازان که با آنان جنگ می کردند گمان و خیال می کردند که با خوارج می جنگیدند که رسول به جنگ با آنان دستور داده است. این ادعا که یکی از گناهان کبیره و بهتانی عظیم است. آگاهان از حقیقت دعوت در عقیده و منهج و احکام و معاملات آن و آنچه را که دانشمندانش از تألیفات و رساله ها و گفتگوها و ردیه ها نوشته اند و آنچه را که اهل انصاف و مسلمانان بی طرف و غیرمسلمانان نوشته اند، این حقیقت را روشن می کند که دعوت - امام و دانشمندانش و دولت و پیروانش از بودن بر مذهب خوارج همچون گرگ از خون حضرت یوسف بری و بی گناهند.

اگر کسانی ما را به خاطر وهابی بودن سرزنش می کنند باید بدانند که این دعوت مظهر اهل سنت و جماعت و سلف صالح هستند، زیرا که بر سنت رسول و راه و روش مؤمنین از جمله صحابه و تابعین و امامت و رهبران دین از امامان چهارگانه و نیز کسانی که راه و روششان را در پیش گرفته اند، قرار دارند.

منبع الهام آنان قرآن و آنچه از پیغمبر بنا به قول صحیح روایت شده است، می باشد.

و اسوه آنها رسول خدا و صحابه و سلف صالح می باشد.

و هدف آنان تحقق توحید و مقتضیات آن و نفی شرک و بستن راه های ورود به آن و اقامه فرایض و واجبات دین و شرح فضایل و مکارم اخلاق می باشد.

شعارشان: دعوت به بندگی خدا و امر به معروف و نهی از منکر است.

قبل از اینکه پاره‌ای از اقوال و موضع‌گیری‌هایشان را در مقابل بدعت‌های خوارج بیان کنم، مقایسه کوتاهی را میان روش آنان و روش خوارج را عرضه می‌کنم:

- خوارج (ناصبی‌اند) از علی علیه السلام بدگویی می‌کردند و با امامت او به مقابله برخاستند و او را از جماعت مسلمانان خارج می‌دانند، اما اهل سنت و پیروان این دعوت علی علیه السلام را دوست می‌دارند و او را چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و از سابقین اولین و یکی از عشره مبشره می‌دانند.

- خوارج با بسیاری از صحابه مانند عثمان و علی و معاویه و ابوموسی اشعری و عمرو بن العاص و طلحه و زبیر و دیگران که از بهترین صحابه رسول خدا بودند مخالفت می‌نمایند؛ در حالیکه اهل سنت و از جمله پیروان این دعوت همه صحابه را دوست می‌دارند و از آنان خشنود و راضی هستند.

- خوارج مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر کرده و قتلشان را حلال می‌شمارند و معتقدند هرکس مرتکب گناه کبیره شود و بدون توبه بمیرد برای همیشه در آتش جهنم می‌ماند، در حالیکه اهل سنت خلاف آن را باور دارند و همه پیروان این دعوت نیز بر خلاف آن معتقد هستند.

- خوارج شفاعت و رؤیت ثابت شده خداوند را علی رغم نصوص قطعی که دارد، انکار می‌کنند، در حالیکه اهل سنت و نیز پیروان این دعوت به خلاف آن معتقدند.

- خوارج موی سر خود را می‌تراشند، در حالیکه پیروان این دعوت اینگونه نیستند. در اینجا مواردی از اقوال و موضع‌گیری‌هایشان را در ارتباط با مذهب خوارج

نقل می‌کنیم:

زمانی که از فرزندان امام محمد بن عبدالوهاب، و حمد بن ناصر بن معمر سؤال شد: آیا شما باور دارید که موحد در آتش جهنم می‌ماند یا نه؟ (یعنی همانطور که خوارج و معتزله گمان می‌کنند).

ایشان در پاسخ گفتند: چیزی که به عنوان دین به آن معتقدیم و آن را برای برادران مسلمانان می‌پسندیم، این است که خداوند تبارک و تعالی احدی از اهل

توحید را بصورت جاویدان در آتش نگه نمی‌دارد؛ و در این مورد دلایلی از کتاب و سنت و اجماع امت آورده شده است، شیخ تقی‌الدین ابوالعباس ابن تیمیه : گوید: احادیثی از رسول خدا به صورت متواتر آمده است که: «بِأَنَّهُ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ مِنَ الْإِيمَانِ مَا يِزُنُ شَعِيرَةً»^(۱).

«هر کسی که لا اله الا الله را بگوید و در قلبش ایمان به اندازه وزن دانه جو وجود داشته باشد، از آتش جهنم خارج می‌شود».

و در روایت دیگری «ذره» آمده است ولی این شهادت دادن مقید به قیود و شروطی شده است، مانند: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ»^(۲). «کسی که خالصانه و از ته قلبش لا اله الا الله را بگوید. و در روایتی «صَادِقًا مِنْ قَلْبِهِ» تا آخر. «صادقانه و از اعماق از قلب بگوید».

این همان مذهب، اصحاب رسول خدا و کسانی است که آنها را به نیکی تبعیت کنند و عقیده اهل سنت و جماعت است. اما خوارج و معتزله به خلاف آن اعتقاد دارند و به جاودانگی اهل گناهان کبیره در آتش معتقد هستند و جواب آنها: همان آیاتی است که به آنها استناد کردیم. هرچند به بحثی گسترده و طولانی نیازمند دارد»^(۳).

پس اعتقاد به جاویدانی و ماندگاری اهل گناهان کبیره در آتش از اصول مشخصه خوارج است و فرقه‌هایشان بر آن اتفاق نظر دارند و مخالفت اهل سنت و از جمله آنان امام محمد و پیروانش بر خوارج در این قضیه و دیگر قضایا مشهور و فراوان است، و در واقع متهم نمودن وهابیت به خوارجی بودن یا از روی جهل است یا حقد و کینه ورزی.

و شیخ عبدالرحمن بن حسن بن امام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «اما این

(۱) - رواه البخاری (۳۳۴۰)، (۳۳۶۱)، (۴۷۱۲) و مسلم (۱۹۴).

(۲) - البخاری در (۶۵۷۰، ۹۹) روایت کرده است.

(۳) - الدرر السنیه (۱/ ۱۹۴).

دعوت اسلامی^(۱) که خداوند آن را در نجد نمایان کرد و انتشار داد و بسیاری از علما و خردمندان به صحت و درستی آن اعتراف کرده اند، نه اینکه هیچ مشابهنی با خوارج ندارد بلکه با آن در نزاع است. بحمد الله پیروان دعوت اصلاحی هیچ تشابه و تناسبی با خوارج و دیگر اهل بدعت ندارند. و دین آنان همان دین راستین برگرفته از قرآن و سنت صحیح است و مردم را به آنچه خداوند به خاطر آن پیامبرانش را مبعوث کرد، دعوت می‌کنند که تنها او را خالصانه بندگی نمایند، خداوندی که برای او هیچ شریکی نیست، و از به فریاد خواندن مردگان و غائبین و طلب شفاعت از آنان نهی می‌کنند».

او در ادامه می‌گوید: «پیروان نهضت وهابیت هیچیک از صحابه را تکفیر نکرده‌اند، بلکه آنان را دوست دارند و از پیش کشیدن مجادله در باره مشاجرات میان آنان دوری کردند و می‌دانند که آنان دارای خوبی‌های بسیاری هستند که خداوند به واسطه آن اشتباهاتشان را مورد بخشش قرار می‌دهد و حسناتشان را چندین برابر می‌گرداند»^(۲).

آنان از تایید خوارج و بدعت‌هایشان پرهیز می‌کنند و همانطور که در رساله فیصل بن ترکی آمده است: «اما اهل بدعت و از جمله خوارج کسانی هستند که بر امام علی علیه السلام خروج کردند و با او جنگیدند و خون مسلمانان را مباح دانستند و غارت اموالشان را برای خود مشروع دانستند و مشهورترین باورشان: تکفیر مرتکبین گناهان کبیره است، همچنین علی بن ابی طالب علیه السلام و بعضی از اصحاب پیامبر که او را همراهی می‌کردند، تکفیر نمودند و با آنان جنگیدند»^(۳).

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن برخی از افراط‌گرایان منتسب به دعوت را (از کارهای افراط‌آمیزی که انجام می‌دادند) باز داشته و فرمودند: از شما چیزهایی از این دست به ما رسیده است، و این که در مسائلی در این خصوص وارد می‌شوید:

(۱) - منظور دعوت امام محمد بن عبدالوهاب است.

(۲) - الدرر السنیة (۱۱/۵۳۳، ۵۳۷).

(۳) - الدرر السنیة (۱/۴۸۹).

مثلاً پیرامون دوستی و دشمنی، مصالحه و نامه‌نگاری، پخش اموال و هدایا و از این چیزها که از سخنان اهل شرک و گمراهی است.

و یا سخن پیرامون حکم به غیر آنچه از سوی خداوند نازل شده نزد بادیه‌نشینان و امثال آنها که خشک و غیر قابل انعطافند. این مسائل چیزهایی هستند که فقط علمای صاحب خرد و کسانی که خداوند آنان را از فهم برخوردار کرده و به آنان حکمت و درایت صحیح بخشیده است، بحث می‌شود^(۱).

گفت: و تکفیر (دیگران) به وسیله این اموری که به گمانتان آنها را مکفرات اسلام محسوب کرده‌اید این روش و طریق گروه حروریه خوارج است همان کسانی که بر علی بن ابی طالب و اصحابی که همراه وی بودند خروج کردند^(۲).

اما در خصوص بهتان چهره‌های ترشایده شده آنها آنگونه که علامت خوارج است. دشمنان دعوت شایع کرده‌اند که پیروان دعوت خود را برده و وقف تراشیدن موی سر کرده‌اند و آنان این عمل را نشانه‌ای برای خود قرار می‌دهند. و این عمل خوارجی است که پیامبر در خصوص آنان خبر داده است که سر خود را می‌تراشند^(۳)، ولی این بهتانی بزرگ است.

چرا که سخنان، فتاوا و وضعیت ظاهری آنان این بهتان را تکذیب می‌کند ولی آنچه به برخی از جاهلان و یا بادیه‌نشین نسبت داده می‌شود که سخت‌گیر و اهل جنگ‌اند. این قبیل اعمال خطایی است که کسی آن را تایید نمی‌کند و ایشان از این کار منع کرده ادب می‌کردند.

شیخ عبدالله بن امام محمد بن عبدالوهاب در پاسخ به این بهتان‌ها و افتراءات می‌گوید: سخن در مورد تراشیدن موی سر و این که عده‌ای از بادیه‌نشینانی که وارد

(۱) - الدرر السنية (۱/۴۶۸، ۴۶۹).

(۲) - منبع سابق..

(۳) - مسلم ۲۴۷۲ از حدیث سهل بن جنیف.

دین ما می‌شوند با فردی که موی سرش را نمی‌تراشد می‌جنگد و صرفاً به سبب تراشیدن موی سر جنگ می‌کنند، و این که کسی موی سرش را نتراشد از دین برگشته است؟ جواب این است که: این سخنان کذب و افترااند هرکس که به خدا و روز آخرت ایمان دارد چنین اعمالی را انجام نمی‌دهد. زیرا نسبت کفر و برگشتن از دین تنها به کسی داده می‌شود که شخص یکی از ضرورات دین اسلام را انکار کند و برای اهل علم انواع کفر و ارتداد از قولی و فعلی معلوم است. تراشیدن از زمره سر هیچکدام آن اقوال و افعالی که منجر به کفر می‌شوند نیست، و حتی نگفتیم که تراشیدن سر از سنتهاست، چه رسد به این که آن را واجب تلقی کنیم، و اینکه بگوئیم هر کس سرش را نتراشد موجب ارتداد از اسلام محسوب شود.

آنچه در سنت از آن نهی شده همان قزع است و آن تراشیدن قسمتی از موی سر و رها کردن قسمتی دیگر، و این چیزی است که از انجام آن نهی شده‌ایم و انجام دهنده آن را بر حذر می‌داریم ولی نادانانی که به نزد شما آمده‌اند نمی‌توانند بین انواع کفر و رده تشخیص دهند و انگیزه بسیاری از آنان غارت اموال است. ما به هیچ کدام از امیران دستور نداده‌ایم تا با کسی که سرش را نمی‌تراشد بجنگد. بلکه دستور می‌دهیم با کسانی که به خداوند شرک می‌ورزند و از توحید سرباز می‌زنند، بجنگند. تا به احکام شرعی اسلام، به پاداشتن نماز، دادن زکات و روزه گرفتن التزام یابند، اگر خلاف این انجام دهند و خبر این خلاف به ما برسد آنان را به سبب این اعمال تایید نمی‌کنیم بلکه از این گونه اعمالشان نزد خداوند خود را مبرا می‌دانیم و به میزان جرائمی که مرتکب شده‌اند به قدرت و قوت خداوند مجازاتشان می‌دهیم و تربیتشان می‌کنیم^(۱).

عبدالکریم بن فخرالدین می‌گوید: ولی آنچه در خصوص خوارج مبنی بر اینکه سیمایشان تراشیده شده است با آنچه ادعا می‌کنند چرا که رها کردن موی سر و جمع کردن آن در نزد محمد بن عبدالوهاب و پیروانش سنت است. و اگر هم ادعایشان

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۲۷۵-۲۷۶)

صحیح باشد حمل برکسانی می‌شود که تازه اسلام را پذیرفته‌اند کما اینکه پیامبر فرموده است کم موی کفر را از خود دور کن^(۱)(۲).

شوکانی می‌گوید: زمانیکه برخی از افتراها و شایعات در مورد اعتقادات امام عبدالعزیز بن سعود و امام محمد بن عبدالوهاب به او می‌رسید که گویا: «اعتقادشان مانند اعتقادات خوارج است؛ او می‌گفت: من گمان نمی‌کنم که صحیح باشد، چون امیر نجد و تمامی پیروانش به آنچه که آن را از امام محمد بن عبدالوهاب فراگرفتند، عمل می‌کند»^(۳).

خلاصه سخن اینکه سلف صالح و اهل سنت و جماعت و از جمله آنان امام و پیروانش با تراشیدن موی سر تعبّد و پرستش نمی‌کنند و آنان آن را به عنوان مشخصه خودشان قرار نمی‌دهند و کسی را از جهت تعبّد و بندگی به آن مجبور نمی‌کنند.

این ادعا که منشأ دعوت منطقه‌ای مشهور به «شاخ شیطان» است!

از جمله آنچه دشمنان دعوت و اهل بدعت و تفرقه تبلیغ می‌کنند این است که نجد همان (شاخ شیطان) است که در روایتی به آن اشاره شده است. اما تمامی صحابه و تابعین و امامان سلف محدثین و علما، و غیره از اهل لغت و معاجم بیان کردند که مقصود از «مشرق و نجد» در آن حدیث همان نجد عراق است. همچنین می‌گویند: این روایت برای هر کسی که اهل نجد و مشرق باشد دلیل ملامت و مذمت نیست، همانطور که مذمت یک مکان به معنی مذمت اشخاصی است در آن شرایط (مانند خیانت اهل کوفه به علی و فرزندانش موجب مذمت مطلق در همه حالات و زمانها نمی‌شود).

(۱) - الحق المبین فی الرد علی اللهاویه المبتدعین ص ۴۴. عن دعاوی المناوئین ص ۱۹۰..

(۲) - ابوداود ۵۹/۱، احمد ۳/۴۱۵ از حدیث عثیم بن کلیب از پدرش از جدش، و آلبانی آنرا حسن دانسته برای شواهدی که در ارواء ۱/۱۲۰ آورده است. و صحیح ابوداود ۳۸۳.

(۳) - البدر الطالع (۵۲۶).

عراق همان جایی است که در موردش آن روایت آمده است و منظور این نیست که مطلقاً در آن خیر و برکتی نیست، و یا اینکه اهالی آن همه بد هستند، و اینکه آنچه از علم و خیر و صلاح از آن سرچشمه گرفته مردود است، بلکه از آنجا فتنه‌ها و آشوب‌ها بیشتر از سایر مناطق بر پا می‌شود؛ آن هم از طرف اهل بدعت و فساد، نه از اهل خیر و صلاح آن. زیرا که بسیاری از اهل عراق از رهبران و فرماندهان و دانشمندان اسلام هستند و از آن خیر و برکت فراوان برای اسلام و مسلمانان در دین و دنیایشان صورت گرفته است، و از عراق دعوت‌های اصلاحی بزرگی و دعوتگران بزرگی مانند امام ابوحنیفه و امام احمد به پا خاسته‌اند.

آیا می‌توان پذیرفت که مذهب هر یک از این دو امام و امثالشان را به صرف اینکه آنها از محل فتنه و شاخ شیطان ظهور یافته‌اند، باید مردود شمرد؟

خبر منتسب به پیامبر در این مورد و امثال آن به معنی مردود دانستن خیر و حق از آن مکان نیست، همینطور نجد - وسط شبه جزیره - اگر فرض کنیم که این حدیث در مورد آن است - منظور این نیست که هیچگاه خیری و حق در آن ظاهر و پیدا نمی‌شود و یا در مورد اهل آن هیچ خیر و صلاحی وجود ندارد و توحید و سنت را یاری نمی‌کنند.

مکه و مدینه که مبارک‌ترین مکان بر روی کره زمین هستند از مظاهر شرک و بدعت و گنبدها و ضریح‌ها و زیارتگاه‌ها و شهادتگاه‌ها در امان نمانده بودند. آیا مذمت نجد به سبب دفاع از توحید و سنت در آن رواست؟ و آیا می‌توان مکه و مدینه را در آن زمان به خاطر ظهور بدعت‌ها و منکرات در آن مورد مذمت قرار داد؟ هیچ انسان عاقلی چه برسد به مؤمن آن را بر زبان نمی‌آورد. و همه این موارد به جهت کوتاه آمدن در گفتگو و مباحثه است.

و به گزارشی مراجعه می‌کنیم که نجد مورد نظر در احادیث نبوی همان نجد عراق و مقصود از مشرق مدینه منوره می‌باشد.

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن ضمن تحقیقی می‌گوید: مقصود از

مشرق و نجد که ذم آن در حدیث آمده، همان عراق است، زیرا که در موازات جهت شرق قرار می‌گیرد». خطابی می‌گوید: نجد به معنی جهت مشرق است و کسی که در مدینه باشد، نجد او بیابان شام و نواحی آن می‌باشد چون آنها در شرق مدینه واقعند و در اصل نجد به محلی گفته می‌شود که در ارتفاع بالاتری قرار گرفته باشد، بر خلاف زمین و محلی که در گودی قرار داشته باشد.

و داودی می‌گوید: «نجد در عراق است و این را حافظ ابن حجر بیان کرده و بر آن گواهی می‌دهد، و آنچه در مسلم از ابن عمر روایت کرده که گفت: ای اهل عراق از شما در مورد گناهان کوچک سؤال نمی‌کنم در حالی که (برخی از) شما مرتکب گناهان بزرگ می‌شوند.

از رسول خدا روایت شده که فرموده است: «فتنه از آنجا آغاز می‌شود و با دست خود به مشرق اشاره می‌کرد»^(۱)، پس معلوم شد که این حدیث در ارتباط با عراق است؛ زیرا پیامبر منظورش را با اشاره حسی و با دست بیان کرده است، و در «المعجم الکبیر»^(۲) طبرانی متنی صریحاً آمده است که: منظور عراق است و سخن ابن عمر و اهل لغت و شهادت هر یک از این موارد منظور را معین می‌کند.^(۳)

شیخ عبدالرحمن حسن می‌گوید: بنابراین است که ذم لزوماً نباید بر محل و مکان واقع شود بلکه بر حال واقع می‌شود: ذم در حقیقت فقط بر حال واقع می‌شود نه

(۱) - مسلم (۷۲۹۷).

(۲) - رقم (۱۳۴۲۲) با لفظ «عراقنا» به جای کلمه «نجدنا» و هیشمی در مجمع الزوائد (۳/۳۰۸) گفت که الطبرانی را آن در الکبیر از رجال موثق روایت کرد.

(۳) - روش تأسیس و تقدیس در رد بر ابن جرجیس، ص ۶۲، دکتر عبدالعزیز عبداللطیف در مورد آن گفت منظور آن ذم علماء عراق نیست ... زمانی که در مورد جایگاه سرزمینشان صحبت کرد، می‌گوید: الشیخ عبداللطیف فی مصباح الظلام، ص ۲۳۶: «مسلمان در مورد ذم علمای عراق چیزی نمی‌گوید زمانیکه بزرگان اهل حدیث و فقیهان امت اهل جرح و تعدیل هستند که بیشترشان از اهل طریق می‌باشند. مراجعه کن به رساله اکمل البیان در شرح حدیث نجد قرن الشیطان ص ۴۳، و دعاوی المناوین (۱۸۶).

محل و احادیثی که در ذم و بدگویی نجد وارد شده است، مثل این فرموده پیامبر (پروردگارا در یمن و شام، برکت قرار بده. می‌گویند درخصوص نجد نیز فرموده است، در آنجا زلزله‌ها و فتنه به وقوع خواهد پیوست و شاخ شیطان بر آن ظاهر خواهد گشت)^(۱).

گفته شده مقصود نجد عراق است چرا که در برخی الفاظ آن، مشرق مطرح شده و عراق نیز شرق مدینه است و واقعیت نیز به همین امر گواهی می‌دهد، نه نجد حجاز. و این همان چیزی است که علما در شرح این حدیث آورده‌اند.

در عراق فتنه‌ها و جنگهای بسیاری روی داده، که در نجد حجاز روی نداده است، کسی که با سیره و تاریخ آشنایی داشته باشد می‌داند که: قیام و تمرّد خوارج و شهادت حسین علیه السلام و فتنه ابن الاشعث، و فتنه مختار در حالیکه ادعای نبوت کرده بود و جنگ بنی امیه با مصعب و کشتن او و آنچه در ولایت حجاج بن یوسف از جنگ و خونریزی روی داد و غیره که ذکر تمام آن طولانی می‌شود، در عراق روی داده است.

و به هر حال ذم (بدگویی) چون متوجه ساکنان هر زمان و مکان است از این رو با وضعیت ساکنان متغیر است (نه اینکه برای همیشه متوجه یک مکان و وقت بخصوص باشد) چرا که ذم بر حال تعلیق می‌گیرد نه محل و مکان، گرچه ممکن است مکانها نیز نسبت به یکدیگر برتریهایی داشته باشند و در آنها تداول صورت پذیرد و خداوند در میان مخلوقات خود آن را دست به دست می‌گرداند و گاهی محل گناه در یک زمان خاص، در زمانی دیگر محل طاعت می‌شود و برعکس^(۲).

شیخ عبداللطیف نیز در پاسخ به کسانی که به نجد یمامه طعن می‌زنند - و به گمان خودشان - می‌گویند: آن سرزمین نجد حروری یا قرمطعی است. سپس می‌گوید: اینکه نجد حروری و قرمطی در این سرزمینها باشد طبق معمول سخنی دروغ و افترا است زیرا نجدی که به بدعت و از دین برگشتگی دچار شده است در

(۱) - البخاری (۷۰۹۴). ترمذی (۳۹۵۳). ابن حبان (۷۳۰۱). أحمد (۵۹۸۷). و لفظ از أحمد است.

(۲) - مجموعه رسائل والمسائل (۴/۲۶۴).

عراق است. و آنجا محل استقرار و وطن این اعمال است همچنین ثابت شده است که وی (حروری) هنگامی که ابن عباس با او مناظره کرد توبه نمود. ولی قرمطی سرزمین‌هایشان منطقه قطیف و خط است و جزء گستره و حدود یمامه و نجد نیست. و اگر هم فرض شود که از سرزمین نجد یا سرزمین یمامه یا شهر شیخ است چه ضرری در آن وجود دارد؟

آیا خداوند و رسولش بر یکی از مسلمانان یا غیر آنان به دلیل سرزمین یا وطنش سرزنش و عیبی متوجه می‌کند؟ یا به این عنوان که وی زنگی یا فارسی یا مصری است؟ به دلیل اینکه آن محل سرزمین کفر و زیر سلطه فرعون بوده. (آیا کسی به دلیل ساکن این سرزمین‌ها بودن مورد عیب‌جویی واقع شده‌اند؟). عکرمه بن ابی جهل از بزرگان صحابه است در حالی که پدرش فرعون این امت است^(۱).

شیخ سهسوانی در کتاب «صیانه الانسان» در هنگام طرح روایاتی که در شأن نجد (قرن الشیطان) از آن بدگویی شده است ضمن اینکه سخنان علما را پیرامون آن مطرح می‌کند و می‌گوید. مرادشان از نجد همین جاست. سپس می‌گوید بر تو پوشیده نیست که هیچ لفظی از الفاظ این حدیث مقتضای این نیست که فرزندی که در مشرق متولد می‌شود مصداق این حدیث است تا اینکه ادعای مؤلف ثابت شود.

سپس می‌گوید: مجرد وقوع فتنه مستلزم آن نیست که هر کس در آنجا ساکن است ذم و بدگویی شود. به دلیل روایتی که بخاری و مسلم از اسامه بن زید گزارش کرده‌اند که گفت: پیامبر از مکانی بلند به یکی از قلعه‌های مدینه، نظر کرد و فرمود: «آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ من محل سقوط فتنه‌ها را مانند نزول قطرات باران، در میان خانه‌های شما می‌بینم»^{(۲)(۳)}.

(۱) - مصباح الظلام، ص ۲۹۵.

(۲) - البخاری (۱۸۷۸) کتاب فضائل المدینة، باب أطام المدینة. و مسلم (۷۲۴۵) کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب نزول الفتن كمواقع القطر.

(۳) - صیانه الإنسان ص (۴۹۱).

مؤلف احادیث دیگری را نیز آورده است و سپس می‌گوید: «این احادیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده است همگی بر فتنه‌هایی دلالت می‌کنند که در شهر مدینه نبوی به وقوع می‌پیوندد، و اگر وقوع فتنه‌هایی در یک مکان مستلزم بدگویی و ذم ساکنان آن شهر باشد لزوماً باید تمامی ساکنان آن شهر ذم شوند. در حالی که هیچکس نمی‌تواند چنین سخنی را بگوید. مکه و مدینه زمانی محل شرکت و کفر بودند، کدام فتنه بزرگتر از کفر و شرک؟ حتی هیچ شهر و روستایی نبوده مگر اینکه زمانی در آن فتنه اتفاق افتاده یا اینکه فتنه اتفاق خواهد افتاد.

پس چگونه یک مؤمن به خود اجازه می‌دهد که تمامی مسلمانان دنیا را ذم کند؟ و ذم شخص معین به دلیل این است که مصدر فتنه‌هایی از قبیل کفر و شرک و بدعت‌هاست.

سپس سهسوونی در خصوص روایاتی که ثابت می‌کند مقصود از فتنه‌های نجد عراق است می‌گوید: به نسبت مدینه منوره همان مشرق مدنظر است^(۱). محمود شکری آلوسی در مورد عراق - می‌گوید: هیچ بدعتی نیست که در میان مردم عراق، پیدا نشده باشد و اهل اسلام تاکنون در مصیبتی بعد از مصیبت دیگر دست و پا نزنند. اهل حرورا و آنچه از آنها بر اسلام جاری شد بر کسی پوشیده نیست، و فتنه جهمی که بسیاری از اهل سلف آنان را از اسلام بیرون می‌دانند در عراق ظهور کردند و جوشیدند، و معتزله و آنچه را که به حسن بصری گفتند و به صورت تواتر درباره آنها نقل شده است در بصره ظاهر و نمایان شدند، سپس رافضیه و شیعه و آنچه که در میان آنان از غلو در مورد اهل بیت بوجود آمد، و سخن زشت و ناپسند در مورد امام و سایر امامان دیگر و دشنام و توهین به بزرگان صحابه، که تمامی این موارد معروف و فراوانند^(۲) در آنجا ظاهر شد.

(۱) - صیانة الإنسان ص (۴۹۲).

(۲) - غاية الأمانی فی الرد علی النبهانی (۲/ ۱۴۸)، به اختصار از دعاوی المناوئین (۱۸۹).

شیخ بن سحمان بر کسی که اهل نجد را از نسل مسیلمه کذاب می‌داند جواب می‌دهد و بیان می‌کند که، عراق همان جایگاه فتنه‌هاست، زیرا در شرق مدینه واقع شده و یمامه نیست، می‌گوید: «پدران صحابه رسول خدا و پیشینیانشان بر جاهلیت و شرک و عبادت بتها و سنگها و غیره بودند، و عیب اسلافشان متوجه احدی از آنان نمی‌گردد در حالیکه خودشان از اولیاء و بندگان خاص خداوند بودند»^(۱).

او می‌گوید: «سرزمین شیخ، یمامه بوده است و یمامه در شرق مدینه نبود، بلکه شرق مدینه، عراق و نواحی آن است، پس یمامه در شرق مدینه واقع نیست و حتی در وسط مشرق در میان مدینه و عراق هم نیست، بلکه یمامه در شرق مکه مکرمه واقع شده است»^(۲).

شیخ حمود تویجری در کتابش «ایضاح المحجه» آشکارا بیان می‌کند: «همانا همه روایاتی که در مورد ظهور شاخ شیطان در مشرق آمده‌اند از عبدالله بن عمر نقل شده است و در برخی از آنها صریحاً آمده است که مراد از مشرق زمین عراق است و به سبب آن آنچه را که ملحدان که به اهل جزیره‌العرب نسبت داده‌اند باطل می‌شود»^(۳).

شیخ ناصرالدین آل‌بانی در تعلیق خود بر این حدیث می‌گوید: «اللهم بارک لنا فی شامنا». «خداوندا شام را برای ما پر خیر و برکت گردان» بعد از آنکه طرق روایات آن را بررسی می‌کند می‌گوید: «از مجموع طرق روایت و نقل این حدیث استنباط می‌شود که منظور از نجد در روایت بخاری همان منطقه معروف امروز به آن اسم نیست، بلکه تنها منظور عراق است، و امام خطابی و حافظ ابن حجر عسقلانی به روشنی توضیح داده‌اند و سخن آنان را درباره آن در شرح کتاب الفتن از صحیح بخاری از حافظ وجود دارد و تحقیق و بررسی شده است که آنچه را به رسول الله

(۱) - الألسنة الحداد فی الرد علی علوی الحداد (۸۷).

(۲) - منبع سابق (۹۷)، نگا: دعاة المناوئین (۱۸۹).

(۳) - ایضاح الحجه در رد علی صاحب طنجه (۱۳۲) بطور مختصر، و مراجعه کن به: دعاوی المناوئین (۱۹۱).

خبر داده است همان است، چون همانا سرچشمه بسیاری از فتنه‌های بزرگ عراق بوده است مانند جنگ میان بزرگانمان علی و معاویه و میان علی و خوارج، میان علی و عایشه و غیره که شرح آنها و آنچه روی داده در کتب تاریخ آمده است. پس این حدیث از معجزات و نشانه‌های غیبی نبوت پیامبر است^(۱).

عیب‌جویی آنان به اینکه از سرزمین مسیلمه کذاب هستند.

در اشکال و عیب‌گیری آنها به امام و پیروانشان از اهل نجد این است که آنجا از دیار و سرزمین مسیلمه هستند، شیخ عبدالرحمن بن حسن می‌گوید: خداوند هر کسی را که با مسیلمه در قرن اول حاضر و همراه بوده است نابود ساخته است و در نجد کسی باقی نماند که مسیلمه کذاب را تصدیق کند، از این رو در اواخر عهد صحابه و بعد از آنان، مسیلمه را تکفیر و او را محکوم می‌کردند. پس در نجد از فتنه مسیلمه هیچ اثر و نشانه‌ای باقی نماند. پس اگر نجد به واسطه مسیلمه بعد از نابودی او و کسانی که او را مانع شدند باشد یمن نیز با توجه به خروج و قیام اسود عسی که او نیز ادعای پیامبری نمود باید مذمت شود.

از شان شهر مدینه به خاطر سکونت یهود چیزی کاسته نشد، و به صورت محل هجرت رسول خدا و اصحابش و پناهگاه اسلام درآمد. مکه به خاطر تکذیب پیامبر توسط اهالی آن و شدت دشمنی آنها نسبت به پیامبر مورد مذمت واقع نشد، بلکه آنجا محبوبترین سرزمین نزد خداوند است.

سرزمین یمامه از خداوند نافرمانی نکرد و فقط در آن وقت عده‌ای به سبب تصدیق مسیلمه مرتد شدند. خداوند آن سرزمین را از آنها پاک نمود و هر کس از آنان که از نابودی در امان و سلامت ماند، اسلام را پذیرفت و سرزمین آنها سرزمین اسلام گردید و در آن مساجد ساخته شد و احکام شرعی اقامه شد و خداوند را در عهد صحابه و بعد از آنها عبودیت کردند.

(۱) - امام محمدبن عبدالوهاب از محمود استانبولی (۹۰).

بسیاری از آنان همراه خالد بن ولید به جنگ رومی‌ها رفتند، و به همراه مسلمانان جنگیدند و این سرزمین نیز مانند سایر سرزمین‌های اسلام به منزلت رسید، بلکه براساس حدیثی که بخاری آن را در صحیحش روایت کرده است وقتی رسول الله در مکه بود به یاران خود فرمود: «أرأیت دار هجرتکم»، فوصفها ثم قال: «فذهب وهلی إلى أئمة الیمامة أویثرب»^(۱). دارای فضیلت و برتری بیشتری است.

آیا دار هجرت خود را دیده‌اید، سپس آن را توصف کرده و فرمود: به گمان و فکرم رسید که این شهر یمامه یا یثرب است.

و رؤیای رسول الله وحی و حق است، و همین فضیلت برای منطقه الیمامه بر دیگر مناطق کافی است. و گمان پیامبر در خواب حتما اثری در خیری است که ظاهر خواهد شد^(۲)..

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن به کسی که شیخ را به این علت که اهل سرزمین مسیلمه کذاب است، سرزنش کرد گفت: شیخ به خاطر اینکه اهل سرزمین مسیلمه است عیبی متوجهش نمی‌گردد. مگر کسی می‌تواند امامان هدایت و چراغهای فروغ علم و دانش را به این بهانه که در سرزمینشان شرک و کفر وجود داشته مورد ملامت قرار بدهد، این سخن به خاطر جسارت به مقام پیامبران و بزرگان مؤمن غیرقابل قبول است^(۳).

فراموش نکنیم که سرزمینی از سرزمین‌های مسلمانان نیست مگر اینکه در آن شرک و بدعت و ستم و یا ادعای پیامبری وجود داشته است. در یمن اسود عنسی و در عمان لقیط ازدی، و در شرق جزیره‌العرب سجاج و در شمال و وسط آن طلیحه اسدی ادعای پیامبری کردند.

(۱) - البخاری شماره (۷۰۳۵) کتاب التعمیر: باب إذا رأی بقرأ تنحر از حدیث أبو موسی ؓ..

(۲) - مجموعة الرسائل (۴/ ۲۶۵).

(۳) - مصباح الظلام (۲۳۷).

و در هند میرزا غلام احمد قادیانی، در فارس بهاء، و در خراسان دجال ظحور خواهد کرد، و همینطور در بقیه سرزمین‌های اسلامی ظهور کرده‌اند، آیا رواست مسلمانان و سرزمین آنان بطور کلی به خاطر این قضیه مورد مذمت قرار گیرند؟!

تهدید جلوگیری از حج، غارت خزائن حجره نبوی و زیرپا گذاشتن مقدسات.

زمانی که دولت اولیه سعودی بعد از داخل شدن به مکه قدرت یافت دشمنان دعوت گمان کردند که آنها حج را منع کردند در حالی که حقیقت این است که از حج منع نکردند. تنها از تکرار منکرات و بدعت‌ها مانند استفاده از کجاوه منع کردند و از بدعت‌ها و موارد جدید نوآوریهای دیگری در دین مانند زیارتگاهها و شهادتگاهها و گنبدها منع کردند که بیشتر حجاج جاهل و نادان و یا اهل بدعت به آنان توسل می‌کردند، از این بدعت‌ها قبل از دولت سعودی نیز بارها منع شده بودند. گفتند مانع حج و انجام مناسک آن شدند، زیرا نزد آنان حج این است، پس رغبتی به حج در نزدشان نماند بدون انجام آن بدعت‌هایی که آنان آن را بوجود آوردند، و این شعور و آگاهی نزد آنان قبل از علماء سوء و بزرگانی که از این اوضاع که مملو از بدعت‌ها بود نفع می‌بردند، تغذیه شده بودند.

در حقیقت دولت سعودی هرچند در حرمین قدرت یافتند راههای انجام حج و مناسک آن آسان گردید و امنیت شیوع پیدا کرد و برای حجاج فراهم شد و ظلم‌ها از بین رفتند و مالیات‌ها لغو گردیدند و آنچه شایع شده خلاف آن است پس مفتریات و تبلیغات مغرضانه و بی‌اساس است یا اینکه از تجاوزات قلیلی است که از جانب مغرضان و افراد نادان و کسانی مانند آن بود که براساس و روش دعوت و دولتش (دولت سعودی) نبودند چون آنان در راه و روش‌هایشان براساس شریعت خداوند و سنت نبوی برخورد می‌کردند.

دشمنان دعوت شایع کرده‌اند که وهابی‌ها حجاج را از داخل شدن به سرزمین مقدس و اداء مناسک حج و عمره منع می‌کنند، و برای این تبلیغات خصمانه و شایعات دروغین و تأثیر آن بر نفوس مسلمانان که دور از دیدن حقیقت بودند، دیده

می‌شد تا آنجا که بیشتر حجاج در بیشتر سرزمین‌های اسلامی از حج و رفتن به مکه و مدینه خودداری می‌کردند ولی هنگامیکه این قضیه را موضوعی بررسی می‌کنیم و برخی ابهامات عقیدتی و سیاسی و تاریخی و غیره را مورد تحقیق قرار می‌دهیم به حقایق زیر نائل می‌شویم.

(۱) دولت سعودی از زمان دوره‌های سه‌گانه حاکمیت بر حجاز تا به حال مردم را از حج منع نکرده و بر آنان سخت نگرفته است، بلکه عکس آن صحیح است، چون با تلاش و جدیت تمام به تأمین امنیت راهها پرداخت و ظلمها و مالیات‌هایی که بر اهل حجاز سنگینی می‌کرد را کاهش داد و کمک غذایی و خدمات ویژه را برای حجاج به صورتی فراهم کرد که در زمان‌های قبلی سابقه نداشت.

(۲) همانا در آن بین که برخی از حجاج از حج به سبب تبلیغات مغرضانه منصرف شدند، جماعت‌های دیگری از مغرب و افرادی از سایر سرزمین‌های اسلامی حج را به جای آوردند و گواهی دادند که برای آنان محدودیت‌ها و یا مانع مردم به حج ایجاد نمی‌کرد و بوجود نیامد، بلکه برعکس برقراری امنیت و ظهور سنت و احترام به مشاعر حج و مناسب آن و حذف مالیاتها را مشاهده کرده‌اند و به خاطر این امور مصالح نفع‌برندگان از ظهور بدعتها و اوضاع نابسامان از بین می‌رود و آنان همان کسانی هستند که شایع کردند که دولت سعودی مانع حج گردید.

(۳) کسانی که راهها و مسیرهای حج را بستند همان سران قوم و شیوخ اهل بدعت و متولیان و قافله‌سالاران حج بودند که تداوم بدعت‌ها و ظلمها و مالیات‌ها که غالباً همراه با اعتراضاتی بود برای آنان منفعت داشت.

شهادت جبرتی مورخ بی‌طرفی را در این خصوص عرضه می‌دارم آنگاه که گفت: در این روزها^(۱) همچنین اخباری از سرزمین حجاز در مورد مسأله شریف غالب نسبت به وهابی‌ها رسیده و آن شدت و سختگیری است که به خاطر اعمال

(۱) - یا سال (۱۲۲۱هـ) الجبرتی (۳/۱۱۶).

محدودیت‌های سنگین برای آنان حاصل شده و قطع و کوتاه کردن واردکنندگان از آنان از هر ناحیه و منطقه تا جایی که قیمت یک پیمانۀ مصری از برنج به (۵۰۰) ریال و پیمانۀ گندم به (۳۰۰) ریال رسیده است قیمت روغن و عسل و سایر اقلام را بر این اساس قیاس کن. پس شریف توانایی و قدرت نداشت مگر اینکه با مسالمت با آنان برخورد کند و آنان را به اطاعت و پیمودن راه آنان وادار کند و از دعوتگران و بزرگانشان در داخل کعبه عهد و پیمان بگیرد و آنان را سفارش به ترک منکرات و تظاهر به آن و نوشیدن خیکهای پر از شراب و کشیدن تنباکو در هنگام سعی بین صفا و مروه و ملزم به حضور به نماز جماعت و دادن زکات و ترک پوشیدن لباسهای خریدۀ و بافته شده از تارهای سیم و زر و از بین بردن دهل و مظالم امر کند. و آنها از آن محدوده خارج می‌شدند تا جایی که از میت (مردۀ) پنج تا ده ریال فرانسوی بر حسب حال و وضعیتش می‌گرفتند، و در صورتیکه اولیاء و خانواده میت توانایی پرداخت مبلغی که برای او مقرر می‌کردند را نداشتند، نمی‌توانستند او را بردارند و یا دفن کنند و غسل کننده جهت شستن او نمی‌توانست به او نزدیک شود تا اینکه اجازه آن بدست او برسد و چیزهایی از این قبیل.

از بدعت‌ها و دهل زدن‌ها و مظالم و ستم‌هایی که بود و معاملات خرید و فروش بر فروشنده و مشتری ایجاد کردند و مصادره کردن اموال و خانه‌های مردم گاهی کسی در خانه‌اش نشسته بود که ناگهان یارانش او را به خالی کردن خانه و بیرون رفتن از آن امر می‌کردند و می‌گفتند همانا سرور همه شما به آن نیازمند است پس یا باید از آن خارج می‌شد، و یا از املاک شریف می‌شد، و یا به مقدار بهایش یا کمتر و یا بیشتر مصالحه کند، و با او (یعنی شریف غالب با امیر سعود بن عبدالعزیز) براساس پیروی کردن از آنچه خداوند تعالی در کتابش از اخلاص و توحید و یگانگی خداوند و سنت رسول الله امر کرده است و آنچه را که خلفای راشدین و صحابه و تابعین و امامان مجتهد تا آخر قرن سوم بر آن بوده‌اند پیمان بست، و همچنین ترک آنچه که در میان مردم بوجود آمده از قبیل پناه بردن به غیر خدا از مخلوقات زنده و

یا مرده، در هنگام سختی‌ها و مصائب و آنچه را از گنبدها که بر روی قبور بنا کردند و تصاویر و پرستیدن عتبات و خضوع و تذلل و به فریاد طلبیدن و طواف و نذر کردن و قربانی کردن و عبد گرفتن و جمع کردن انواع اخلاقیات و اختلاط زنان و مردان و باقی مواردی در آن، و شرکت دادن مخلوقین با خالق در توحید الوهیت که پیامبران به خاطر آن مبعوث شدند و جنگیدن با هر کسی که مخالف آن باشد تا همه دین از آن خدا گردد و بر منع همه آنها با او عهد و پیمان بست، و بر منهدم کردن گنبدهای بنا شده بر روی قبور و ضریح‌ها عهد بستند، زیرا آن جز امور بدعتی است که هرگز در روزگار او نبود و مناظره با علما آن ناحیه و اقامه حجت بر آنها با آوردن دلایل قطعی که هیچ تأویلی را از کتابها و سنت و اعترافاتشان بر آن نمی‌پذیرفت، بعد از آن راهها امنیت پیدا کردند و راههایی میان مکه و مدینه و میان مکه و جده و طائف بوجود آمدند و قیمتها بر هم خوردند طعام و غذاها زیاد شده و عرب‌های شرق برای حرمین از غله‌ها و گوسفندها و روغن‌ها و عسلها فراهم می‌کردند تا جایکه پیمانها از جو به چهار ریال فروخته شد. و شریف غالب یک دهم مال را از بازرگانان می‌گرفت و هرگاه در آن مناقشه و بحث می‌کردند می‌گفت اینها مشرکند و همانا من از مشرکان می‌گیرم نه از موحدان»^{(۱)(۲)}.

در این صورت مشکل در این است که بیشتر اهل بدعت در حج و عمره و زیارتشان از اماکن مقدسه از انجام بدعت‌ها و از زیارت گنبدها و قبور و اماکن مقدس و آثار و درخت‌ها و سنگهایی که آنها را مقدس می‌شمردند و به گمان خودشان به آنها تبرک می‌جستند احساس بی‌نیازی نمی‌کردند.

۴) پس دعوت دولت سعودی به وصیت پیامبر مبنی بر نابودی تمامی آثار بدعت از این گنبدها و اماکن مقدسه و زیارتگاهها و حلقه‌های صوفیگرایانه و آوازهایشان و

(۱) - این تمسخر و عیبگیری بر دعوت از جانب الشریف غالب است، و خداوند او را خوار و ذلیل گرداند.

(۲) - عجائب الآثار از جبرتی (۳/۱۱۷).

نابودی مظاهر تفرقه از تعدد نماز جماعات در مسجدالحرام و غیره عمل کردند. و اهل بدعت اعتقاد به معنا و مفهوم حج نداشتند و بدون توجه به این بدعتها ارزشی برای آن قائل نبودند پس زمانی که دانستند که همانا آنان به زودی منع می‌شوند آثار این بدعت‌ها از بین رفت، از حج کردن منصرف شدند و مورخ عبدالرحمن جبرتی نیز در حالی که او بی‌طرف است گواهی داده است و این حقیقت را بیان کرده و به وضوح از آن می‌گوید و چنین تعبیر می‌کند: در آن (ابتدای سال ۱۲۲۲ هجری) خبر آمده است که کاروان حجاج شام از منزل هدیه برگشت و در این سال حج را انجام نداد و آن به خاطر این است که زمانی که به منزل مذکور (هدیه) رسید وهابی به عبدالله پاشا امیرحجاج نامه یا قاصدی فرستاد که می‌گوید که او نباید بیاید مگر به شرطی که ما آن را در سال گذشته با تو شرط بسته بودیم و آن این است که بدون محمل^(۱) بیاید و نیز آنچه از طبل و نای و اسلحه که به همراهشان داشتند و هر آنچه که مخالفت با شریعت و احکام آن باشد ترک کنند پس زمانیکه آن را شنیدند از ادامه سفر برگشتند بدون اینکه حج بگذارند در حالیکه آنان منکرات و امور زشتشان را ترک نکردند^(۲).

۵) بر این اساس همانا امام سعود هیچ یک از مسلمین را از انجام حج منع نکرد تنها از اهانت به سرزمین مقدس با انجام بدعت‌ها و منکراتی که از محمل و قافله‌های حج با خود داشتند منع کرد، بنابراین مشکل اینجا بود که بیشتر مسلمانانی که با این امور بدعتی نمی‌توانستند در حج و عمره و زیارت اماکن مقدسه از انجام این بدعت‌ها خودداری کنند اعم از زیارت گنبدها و قبور و شهادتگاهها و آثار و درختان و سنگهایی که آن را مقدس می‌شمردند و به گمان خودشان به آن تبرک

(۱) - محمل: عبارتست از: قافله‌ای که هر سال از مصر خارج می‌شد و کسوه کعبه را همراه داشت، و شیوخ

طرقهای صوفی و موسیقی و طبل و غیره با این محمل تارسیدن به مکه همراهی می‌کرد.

(۲) - عجائب الاتار از عبدالرحمن جبرتی (۳/ ۱۸۸).

می‌جستند همانطور که ذکر کردیم.

۶) همانطور که دولت سعودی زمانی که خداوند آن را با حکم امارت مکه قدرت بخشید مانع بدعت محمل شده و آنچه را از بدعتها و منکراتی که با آن وجود داشت و شایسته و سزاوار نبود، و با تعظیم شعائر خداوند و مشاعر مقدس، منافات داشت اهل بدعت اصرار بر همراه داشتن محمل داشتند و آنان از تعدادی از سرزمین‌های دور و نزدیک اسلامی می‌آیند یا اینکه حجّ به جا نمی‌آورند، پس بسیاری از آنها به این علت از حج و انجام مناسکش منصرف شدند و بار دیگر جبرتی - او مورخ بی‌طرفی است - آن را بیان کرده است و روشن ساخت که این سعود مانع سفر حجّ نشده ولی مانع بدعت‌ها گردیدند.

در مورد حوادث سال (۱۲۲۳هـ) چنین گفت: و از جمله قطع سفر حج اهل شام و مصر توسط وهابی^(۱) که مانع سفر حج مردم می‌شود. در حالیکه اینطور نیست و کسی مانع حج از راه مشروع و به دور از بدعت‌ها نشد، و تنها مانع آمدن کسانی شد که بدعت‌هایی را که با شریعت اسلام سازگاری نداشت، مانند محمل و دهل و نی و حمل اسلحه. و گروهی از حجاج مغربی رسیدند و حج را به جا آوردند و در این سال و سالهای ماقبلش برگشتند و کسی معترض آنان نگردید.

دکتر عجیل نشمی می‌گوید: «به حقیقت شایسته است که روشن گردد که امیر سعود مانع سفر کسی برای انجام مناسک حج بیت‌الله الحرام نگردید و هر آنچه روی داد تنها مواردی بود که به مقتضای شرایط سیاسی و نظامی پیش آمد، و اکنون این دلایل و شرایط توجیه‌پذیر می‌گردد و باید آن را ثابت کنیم و به تبع این منع همانطور که منابع مورد اعتماد آن را ذکر کرده‌اند». سپس آن را بیان کرد و گفت: در اینجا ملاحظه می‌شود که از آغاز ورود سعود به مکه در حج چهارم (۱۲۲۲هـ) کسی از مردمان پایتخت سرزمین‌های اسلامی مانند استانبول و شام و مصر و عراق مراسم حج را به جا نیاورد، و

(۱) - منظور امام سعود بن عبدالعزیز بن محمد است.

این بدان معنا بود که این دولت‌ها کاروان حج خود را همچون همیشه نفرستادند و این امر در مورد ادای فریضه حج تا سال (۱۲۲۶هـ) ماند، و همان سالی بود که در آن دولت خلافت محمدعلی پاشا برای جنگ با حرکت وهابی آماده گردید و مفهوم آن این است که پنج سال احدی از آن نواحی حج را به جای نیاورد.

چیزی وجود ندارد که اشاره کند که امیر سعود مانع ساکنان آن سرزمینها گردید که حج به جا بیاورند، بلکه همانا راهها در روزگار او بیشترین امنیت را داشتند در هر وضعی که باشد و شرط امنیت این نیست که اهالی مغرب آن را بگیرند همانطور که شرطی و یا قیدی نیست که مانع آمدن حجاج آن نواحی به حج گردد. به نظر ما چیزی که مورد احتیاج حاجیان در دسته‌های کوچک و جماعت‌های اندک می‌باشد، دادن امنیت به آنها در این هنگام علاوه بر تمکین آنها در ادای حج و برگشتی سالم است از آن فاصله‌های دوردست که عبور از آنها قبل از آن با خطرات بزرگی همراه بود. پس امنیت وجه مشخصه است که هیچ شرط و قیدی در آن نیست.

باتوجه به اینکه خود امیر سعود در معرض این قضیه به خاطر حساس بودن آن قرار داشت و بعد از نگاه و تعمق در آن، در نامه‌اش به سلطان سلیم آن را بیان کرد و روشن کرد که او به زودی مانع سفر حاجیان شام یا مصر می‌شود و در صورتیکه مظاهر اخلال‌گری در مناسک حج و حرمت آن را از قبیل دهل‌ها و نی‌ها و چیزی شبیه به اینها را به همراه داشته باشند و علتش این است که این موارد جایگاهی در شریعت الهی ندارند و بیان نکرد که تنها به خاطر منع، مانع آنان می‌شود.

و این چیزی است که به وضوح و روشنی در نامه قابل لمس است - که قبل از این بیان گردید - زمانیکه خطاب به سلطان سلیم می‌کند، و می‌گوید: بر تو واجب است که مانع والی دمشق و مصر از آمدن به این شهر مقدس با محمل و دهل و نی گردی، چون این موارد خارج از چهارچوب موازین دینی است.

نتیجه‌ای که به دلیل ممانعت در مورد حج در طول این مدت بوجود آمد ایجاد نوعی دشمنی با حرکت وهابیت بود که در اذهان عموم مردم در مناطق گوناگون

نقش بست و چنین برداشت شد که آنان مانع حج هستند، و همانا راههای آن پر از خطرانی است که مسئولیت آن متوجه حرکت وهابیت می‌گردد. و به خاطر این نقش شریف غالب و دیگران اقدام به ارسال نامه‌هایی به سوی دولت خلافت کردند و چنین ردیف کرده بودند که امیر سعود مانع حجاج آستانه و یا دیگران می‌شود. بنابراین شریف غالب نامه‌ها را به زبان امیر که در بر گیرنده این مفاهیم و مانند آن بوده می‌آراست. همانطور که بعداً آن را معلوم خواهیم کرد^(۱).

دکتر محمد بن سلیمان الخضیری می‌گوید: از روشهای دیگری که برای رسیدن به این هدف طی کردند، شایعه منع مردم از سفر حج توسط سعودی‌ها بود و حقیقتاً همانطور که مورخان بانصاف بیان کرده‌اند که دولت سعودی مانع سفر حج کسی نشد که به روش شرعی جهت انجام مناسک حج بیاید. اما کسی که اصرار داشته باشد بدعت‌هایی مانند دهل و نای و حمل سلاح را انجام دهد و با خود در سفر حج داشته باشد، پس واجب است او را آگاه کرد که کار او خلاف اسلام و احکام شرعی است، پس همانا، اگر راضی باشد خود را از قید مخالفت با شریعت الهی برهاند و در صورت عدم پذیرش در میان حجاج مسلمان که به ضوابط عقیده اسلامی پایبند هستند، جایی ندارد^(۲).

ادعای نامناسب کردن وضعیت معیشتی اهل حرمین توسط وهابی‌ها.

کسانی که از محل بدعت‌ها زندگی و ارتزاق می‌کردند در مکه و ... فراوان بودند. کلیدداران، خادمان و متولیان گنبدها و شهادتگاهها و زیارتگاهها، و حاجبان و خادمان و زیارت‌کنندگان و همسایگان و مسئولین اوقاف و مراسم آن و غیره و بسیاری از افراد ذی‌نفع از برپایی و انجام این بدعتها و منکرات و همه اینها با نابودی این بدعتها و نوآوریها، و چیزی را که از آن حاصل شده و با برپایی دولت سعودی و

(۱) - اعاده ترتیب اوراق سقوط الخلافه (مقاله) دوره ۵۳ مجله المجتمع شماره ۵۱۷ (ص ۳۷-۳۹).

(۲) - دولت سعودی اول و دولت عثمانی (۳۵۳).

پیروان دعوت سلفی و نابود کردن گنبدها و شهادتگاهها و از بین بردن بدعتها و آنچه سبب می‌گردد همچنین در امتناع اهل بدعت از آمدن به حجاز منافعشان قطع می‌گردید همانطور که گذشت.

جبرتی در مورد آن می‌گوید: زمانیکه کاروان‌های حج از مصر و شام امتناع کردند از اهل مدینه و مکه بریدند و تنها چیزی که به آنان می‌رسید از صدقات و خوراکی‌های دام و غلات بود که با آن می‌زیستند. و زمانیکه از سرزمینهایشان با فرزندان و زنانشان بیرون رفتند و درنگ نکردند مگر کسی بر او به خاطر آن ایراد نبود و به مصر و شام آمدند و از جمله آنان کسانی بود که به استانبول رفتند و از وهابی‌ها شکایت می‌کردند و از دولت جهت رهایی حرمین کمک طلبیدند تا اینکه دوباره به وضعیت سابق برگردند وضعیتی که از اجرای روزیها و رساندن بخشها برای آنان بود^(۱).

اما ادعای غارت خزائن حجره نبوی.

چون زمانیکه دولت سعودی نخست در مدینه قدرت یافت منکرات و بدعتها و محدثات را از بین برد و از جمله آنچه که افراد جاهل و اهل بدعت آن را ایجاد کردند از انداختن اشیاء گرانبها در داخل حجره بود، پس امام سعود بن عبدالعزیز آنها را برداشت و کار آن را به علماء سپرد پس آنها به خرج کردن آن در مصالح و منافع مسلمین فتوا دادند و این چیزی است که به خاطر آن باید مورد تمجید و ستایش قرار گیرد، ولی اهل بدعت آن را چنین به تصویر کشیدند که آن از جمله گناهان بزرگ است.

جبرتی در مورد آن می‌گوید: «بیان می‌کنند که وهابی‌ها زمانی که بر مدینه مسلط شدند آنچه را در حجره شریف از ذخائر و جواهرات بود آن را انتقال داده و برداشتند، و اهل بدعت معتقد بودند که برداشتن آن از جمله گناهان بزرگ است. سپس جبرتی به روشنی گفت که، اصل وجود ذخائر در حجره از بدعتها و

(۱) - الجبرتی (۳/۲۴۷).

خرافات است: «این اشیاء را که افراد بی‌عقل از ثروتمندان و پادشاهان و سلاطین عجم و غیره آورده بودند و حریص بر دنیا بودند کسانی که بعد از آنان آمدند کراحت داشتند که آن را بردارند و برای حوادث زمان آن را ذخیره و حفظ می‌کردند برای وقتی که به آن احتیاج پیدا کنند و از آن در راه جهاد و دفع و نابودی دشمنان دین کمک بگیرند پس زمانی که بر آن زمانهایی گذشت و سالیان متوالی بر آن سپری شد و در حالیکه افراد عوام نیز زیاد شدند و آنها معنا و مفهوم آن را برگرداندند که هیچ حقیقتی نداشت و در اذهان آنها حرمت استفاده از آنها را ترسیم کردند و اینکه آنها جزو اموال پیامبر می‌باشند و کسی اجازه ندارد آن را بردارد و یا از آن انفاق کند، در حالیکه پیامبر از آن پاک و منزّه است، و چیزی از مال و ثروت دنیا در طول زندگی را برای خود ذخیره نکرد و خداوند بزرگترین شرافت را به او عطا فرمود که همان دعوت به سوی خدا و نبوت و کتاب او بود و او برگزید که پیامبری بنده باشد، نه اینکه پیامبری پادشاه باشد.

ثابت است که در صحیحین و یا در غیر آن دو آمده است که فرمود: «اللهم اجعل رزق آل محمد قوتاً»^(۱). «رسول الله فرمود: «خدایا! آل محمد را به اندازه سد رمق، روزی بده».

و ترمذی با سندش از ابی امامه روایت کرده است و او از پیامبر آورده که چنین فرمود: «عرض علیّ ربّی لی بطحاء مکه ذهباً قلت لا یا ربّ، ولكن أشبع يوماً وأجوع يوماً، أو قال: ثلاثاً أو نحو ذلك فإذا جعت تضرعت إليك وذكرتك وإذا شبعْتُ سُكْرْتُك وحمدتُک»^(۲). «پروردگارم سرزمین مکه را پر از طلا به من عرضه کرد، گفتم:

(۱) - البخاری شماره (۶۴۶۰) کتاب الرقاق: باب کیف کان عیش النبی وأصحابه، ومسلم شماره

(۷۴۴۱) کتاب الزهد: باب الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر.

(۲) - به روایت ترمذی شماره (۲۳۴۷)، و گفته این حدیث حسن است علیرغم اینکه در سندش علی بن یزید

نه ای پروردگام، من می‌خواهم روزی سیر باشم و روزی گرسنه، یا اینکه فرمود: سه روز و چیزی مانند این، پس هرگاه گرسنه شدم به سویت تضرع‌کنان بیایم و تو را یاد کنم و زمانیکه، سیر باشم شکر و حمد تو را به جای بیاورم».

سپس اگر این ذخایر و جواهر را به عنوان صدقه به رسول و محبت به او گذاشتند پس این فاسد است^(۱)، بنا به فرموده خود رسول الله که فرمود: «أَنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَبْغِي لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِنَّهَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ»^(۲). «همانا صدقه برای خاندان محمد برازنده و شایسته نیست، چون همانا آن جزو چرکهای اموال مردم هستند». و بنی‌هاشم را از گرفتن صدقه منع کرد و بر آنان آنرا حرام دانست و مقصود بهره بردن از آن در زمان حیات است نه بعد از آن^(۳)، سپس فرمود: جمع‌آوری مال در حجره پیامبر محروم کردن مستحقین از قبیل فقراء و مساکین و باقی اصناف هشتگانه است، و در صورتیکه شخص ذخر گفت: آن را برای نائیان زمان جمع‌آوری کرد تا از آن برای جهاد با کفار و مشرکین در هنگام نیاز به آن کمک گرفته شود، گفتیم: احتیاج شدید پادشاهان زمانمان و اضطرار آنها را دیده‌ایم در منافع غالبین بر آنان، از همتایان فرنگی و خالی کردن خزائنشان از اموالی که به خاطر سوء تدبیرشان و فخرورزی که مصالحه می‌کردند، با غالبین بر خود و به خاطر کسب مال، از رعیت‌هایشان با افزودن عوارض و مصادره‌ها و طلبها و استیلائی به ناحق بر اموالشان، اموال جمع‌آوری می‌کردند تا اینکه بازرگانان و رعایایشان دچار فقر و تنگدستی شدند و از این ذخایر چیزی را برنداشتند بلکه چه بسا آنچه را داشتند یا

= الألهانی وجود دارد در حالیکه ایشان از روایانی هستند که تضعیف شده‌اند. اما ترمذی حدیث را با شواهدش تحسین نموده.

(۱) - در اصل چنین است ولی مثل این جمله از زیادات است.

(۲) - رواه مسلم (۲۴۸۲) کتاب الزکاة: باب ترك استعمال آل النبي علی الصدقة..

(۳) - عجائب الآثار، الجبرقی (۳/ ۲۴۷، ۲۴۸).

نزد آخوندهایشان بود که (جواهرات گرانبها از بقایای ذخایر، که به عنوان هدیه آن را به حجره می‌فرستادند و از آن در کارهای مهمشان استفاده نمی‌کردند در حالیکه بهتر این بود در راه اعطای به مستحقین و نیازمندان از آن استفاده می‌شد.

و هرگاه در آن مکان باشد کسی از آن سود نمی‌برد مگر آنچه را که بردگان منحصی شده اختلاس می‌کردند و به آنها اغوات الحرم مشهور بودند، ولی افراد فقیر و تنگدست از فرزندان پیامبر و دانشمندان و نیازمندان و مسافران در راه مانده به خاطر گرسنگی می‌مردند، در حالیکه از این ذخایر محروم هستند و از آن منع شده‌اند تا وقتی که وهابیت آمد و بر مدینه مسلط شد و آن ذخائر را گرفت^(۱).

و برای سعودی‌ها این افتخار کافی است که این اموال را در اختیار علما قرار دادند و آنها آن را در مصارف شرعی هزینه و خرج کردند.

برخی دشمنان گمان کرده‌اند که اهل نجد زمانی که بر بلاد حرمین مسلط شدند هتک حرمت به مقدسات حرم نمودند و اهل آن را خوار و سبک شمردند و همه اینها بهتان است بلکه عکس آن صحیح است و عجیب این است که غیرمسلمانان در این مورد انصاف بیشتری نسبت به مسلمانان دارند.

هیوجس (Huges) راهب چین می‌گوید:

به خاطر مقدس بودن حرم به شهروندان هیچ اذیت و آزاری نرسید، بعد از اینکه اهل نجد بر آن حکومت یافتند مساجد را آباد کردند تا جائیکه این صحنه از زهد و اطاعت را در این شهر امین بعد از عهد نبوت کسی ندید^(۲).

معاصر اروپایی دیگر که برک هارت نام دارد چنین نوشت:

پیوسته اهل مکه اسم سعود را با شکر و رضایت بیان می‌کنند تاکنون پیوسته رفتار نیکوی سربازان را با ثناء و مدح و ستایش یاد می‌کنند، خصوصاً رفتار آنان را در ایام

(۱) - عجائب الآثار، الجبرقی (۳/۲۴۷، ۲۴۸).

(۲) - قاموس اسلام (ص ۶۶۰).

حجّ و زیارات و نتوانستند آن رفتار عادلانه را فراموش کنند که از آن سربازان مشاهده کردند^(۱).

و علاوه بر این همه مردم را مجبور کردند که نماز را به جماعت بخوانند و وسایل تنباکو و جامه‌های حریر را نابود ساختند و عوارض گمرکی و نیز آداب و رسومی را که شریعت اسلامی آن را به رسمیت نمی‌شناسند، لغو کرد^(۲).

تعدد جماعات در نمازها به پایان رسید و مردم پشت سر یک امام شروع به نماز خواندن کردند و علمای مذاهب مختلف با مردم در اوقات مختلف شروع به نماز خواندن کردند^(۳).

ادعای مذهب پنجم بودن دعوت.

از دیدگاه بسیاری از دشمنان دعوت و افراد جاهل چنین شایع شد که امام محمد بن عبدالوهاب پنجمین مذهب را آورده است یعنی همانا او از مذاهب چهارگانه اهل سنت خارج شده است و به واسطه آن منظورشان ایراد و تصریح به این موضوع است که او مذهب جدیدی را در دین آورده است.

این دروغ را کسی جز جاهل یا مغرض کینه‌توز نمی‌گوید زیرا واقعیت حال این است که امام محمد بن عبدالوهاب و علمای دعوت صریحاً اعلام کردند در فروع تابع مذهب امام احمد هستند، و به باقی مذاهب سه‌گانه، اعم از حنفی و مالکی و شافعی احترام می‌گذارند، بلکه چه بسا غیر قول حنبلی‌ها را ترجیح می‌دهند زمانیکه دلیل محکم در یکی از مذاهب دیگر باشد.

و این از جهت امور فرعی و اجتهادی است.

اما در عقیده و اصول دین، مانند آنان - منظورم امام محمد بن عبدالوهاب و

(۱) - برک هارت (۲/۱۴۹).

(۲) - الهدية السنينة (۴۳).

(۳) - الدعوة الوهابية وأثرها في الفكر الإسلامي الحديث (۸۸، ۸۹).

پیروانش است - تنها بر روشی که منهج امامان چهارگانه سیر می‌کنند، هستند و عقیده‌ایشان مطابق همان چیزی است که آنان بر آن بودند، زیرا سنت همان چیزی است که رسول خدا و صحابه‌اش و تابعین و سلف صالح بر آن بودند، و این مطلب به روشنی در عقیده امام و پیروانش آمده است.

و براساس آن به ضرورت دانسته می‌شود که آنها به امامان چهارگانه و سایر سلف صالح است و از تکلف و حصول موارد اثبات مطالب زیر صورت می‌گیرد.

بنابراین امام محمد بن عبدالوهاب دنباله‌رو و اهل تبعیت هستند تا مبتدع و بدعت‌گذار، و دشمنانش کسانی هستند که آنچه را از حق و سنت که به آن دعوت می‌کرد ترک بدعت‌ها و امورات جدید قبول نکردند. آنان کسانی هستند که بر غیر مذاهب چهارگانه و راه و روش سلف صالح می‌باشند و این حقیقتی است که در آن هیچ ریاکاری وجود ندارد و برای کسی که عادل و منصف باشد و کیفیت آن قابل بررسی دقیق است، پس دعوت امام و کتابها و رساله‌هایش و واقعیت حال او به آن گواهی می‌دهد، و همین‌طور واقعیت دانشمندان دعوت و پیروانش تا به امروز به آن گواهی می‌دهد.

پس آنان در عقیده و اصول بر مذهب سلف هستند و آنچه که امامان چهارگانه مذهب بر آن هستند، و آنان در فروع بر مذهب امام احمد بن حنبل هستند، پس چرا دشمنان این اوهام و افتراها را نسبت به آنان مطرح می‌کنند؟

و به خاطر همین زمانیکه دشمنان امام محمد بن عبدالوهاب ادعا کردند و نسبت به او بعضی افترا و تهمت‌ها را بیان کردند از جمله اینکه: همانا او مذهب پنجم را آورده و مذاهب چهارگانه را باطل اعلام مود. آن را انکار و نفی کرد و گفت:

﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بَهْتَنٌ عَظِيْمٌ﴾ (النور: ۱۶)^(۱).

التزام پایبندی او به مذاهب چهارگانه تأکید می‌شود، پس او عموم مسلمانان را

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۳۴).

مورد خطاب قرار می‌دهد در حالی که ادعاهای اهل بدعت علیه خود را تکذیب می‌کرد و چنین می‌گوید:

عقیده و دین من همان چیزی است که اهل سنت و جماعت از آن پیروی کرده و امامان مسلمان مثل امامان چهارگانه و پیروانشان تا روز قیامت بر آن هستند^(۱).
و همچنین به سویدی گفت: تو را با خبر می‌کنم که همانا من دنباله‌رو و پیرو هستم بحمد الله اهل بدعت و مبتدع نیستم و ... سپس سخن سابق را بیان کرد^(۲).
سپس به روشنی سبب برانگیخته شدن این افتراها از جانب دشمنان دعوت را چنین بیان کرد: عوام را به اشتباه انداختند که این برخلاف چیزی است که مردم قبول دارند و فتنه بسیار بزرگ شد و با گروه شیطان و مردانش بر ما یورش آوردند^(۳).

ادعای خروج دعوت بر خلافت عثمانی.

شخص محقق وضعیت نجد را ملاحظه می‌کند که از قرن سوم هجری قدرت‌های مختلفی با او به منازعه می‌پرداختند و او از تبعیت مستقیم از دولت خلافت عباسیان و سپس عثمانی‌ها جدا گردید و از سال (۲۵۱) هجری تقریباً دولت بنی اخیضر (شیعه زیدیه) در حجاز از خلافت عباسی مستقل گردیدند، و نجد و یمامه به آن ضمیمه شده، سپس نجد و یمامه در برابر نفوذ قرمطی‌های باطنی تا نیمه قرن پنجم هجری تسلیم شدند. و بعد از آن این دیار متروکه باقی ماند و دولتهای کوچک بر سر آن به نزاع پرداختند و در آن رهبران و سران محلی بود تا اینکه ترکها به احساء و یمن و حجاز آمدند و نجد زیر سلطه والیان ترک احساء یا حجاز بود، در همه احوال این نظارت و سلطه به صورت غیرمستقیم بود، البته به صورت صوری و نمادی نزدیکتر بود تا اینکه به صورت بالفعل باشد.

و با این وجود نظارت بطورکلی قطع گردید زمانی که زعیم بن خالد براک بن

(۱) - الدرر السنية (۱/ ۶۴، ۷۹).

(۲) - الدرر السنية (۱/ ۶۴، ۷۹).

(۳) - الدرر السنية (۱/ ۶۵).

غریب در احساء از سال (۱۰۸۰) هجری مستقل گردید.

هنگامی که امام، دعوت مبارکش را در حدود قرن دوازدهم هجری شروع کرد همه نجد (از جمله یمامه) امیران و شیوخ کوچک که پیوسته با همدیگر در نزاع بودند بر آن حکومت می‌کردند، و آنان از دیگران تبعیتی نداشتند مگر تبعیت نمادی از حاکم احساء (و او هم عملاً از خلافت مستقل بود) و هر امیر و شیخی در نجد احساس استقلال مطلق را می‌کرد.

و این امارات و ولایات مستقل در نجد ضعیف و ناتوان بودند، و اهل حل و عقد در هر سرزمینی همان کسانی بودند که امورات داخلی و روابط خارجی آنها را در جنگ و صلح و در قضاوت و امر به معروف و نهی از منکر منظم و مرتب می‌کردند و هر چند در نفوس برخی مردم چیزی از ولایت نمادی نسبت به خلافت گاهاً دیده می‌شود، مانند دعا برای سلامتی سلطان در منبرها و مانند اینها.

دولت ترکیه نجد و اهل آن را چیزی مهم نمی‌دید تا در خور اهتمام و عنایت باشد و به خاطر همین زمانیکه سرزمین‌های اسلامی تقسیم شدند، تحت نفوذ هیچ یک از ایالت‌ها در نیامد، چون نجد چیزی نبود که قابل ذکر باشد، سپس زمانی که دعوت به پا خواست و در اول عهد آن، دولت عثمانی به آن مباهات و مبالاتی نکرد با وجود آگاهی به آن که دشمنان دعوت‌نامه‌ها به سوی دولت خلافت می‌فرستادند و آنها دولت خلافت را بر علیه او به دشمنی دعوت می‌کردند، و نزد او آوازه‌اش را تخریب و زشت جلوه می‌دادند، و تغییر صورت دعوت در پیش دولت عثمانی به حداکثر آنچه از دروغ و بهتان و عداوت‌طلبی ممکن بود رسیده بود، و آن از طریق نامه‌ها و گزارشات رسمی و غیررسمی و هیئت‌ها و سایر وسایل که دعوت یک دهم آن را در اختیار نداشت. و اهل تفکر در کلام امام راجع به این قضیه می‌فهمد که او قصد خروج و قیام بر علیه خلافت را نداشت و نه مخالفت با آن، بلکه می‌دید که آنچه از دعوت مشغول به انجام آن است امری واجب و شرعی است که هیچ رابطی به رضایت و خشنودی خلافت ندارد و اینکه در مورد آن بر خلافت توجهی نکرد و

اینکه امیر سرزمین او (العینیه) و حاکمش (ابن معمر) سپس ابن سعود در (الدرعیه) او را کمک و حمایت می‌کردند در حالیکه والی و امیر مباشر این شهرها بودند، خصوصاً هرگاه آن در درجه‌ای از اعتبار قرار دهیم که امام معتقد به اصول اهل سنت و جماعت در وجوب اطاعت از امام در امور معروف و پسندیده باشد و اینکه او خروج بر خلیفه را چه نیکوکار و یا فاجر باشد، جایز نمی‌داند.

او این اصل را مقرر نموده و آن را در نامه‌ها و تألیفاتش بیان نموده است و ما گوشه‌ای از آن را در این کتاب بیان کردیم.

سپس دولت ترکیه در آن وقت و در عهد امام رو به سقوط بود و به واقعیت تحت تأثیر نیروی بدعت و تصوف قرار داشت و او بدعت‌ها را ایجاد می‌نمود و طرق صوفیه آن را مورد حمایت قرار می‌دادند و آن را تبلیغ و حمایت می‌کردند و امکانات و ادارات و اوقاف را به خاطر آن به کار می‌گرفتند. و والیان و امیران به طرف آن از هم سبقت می‌گرفتند. در راسخ کردن بدعتها اعم از ضریح‌ها و گنبد‌ها و زیارتگاه‌ها و صحنه‌های بدعتی سهم داشتند، یا سهم بودند.

خلفای متأخر تحت تأثیر بزرگان طرق بدعت قرار داشتند، پس قلوبشان به غیر خدا معطوف شد و نفسهایشان در میدان تزکیه حقیقی و فهم دقیق دین شکست خوردند، و عقیده‌اشان دچار انحراف شد، و متوجه غیرخدا در طلب نفع و دفع ضرر گشتند، عبادات و اعمالشان به درد تصوف گرفتار گردید. و صادق‌ترین نمونه بر آن نامه‌ای است پیرامون قبر پیامبر از خلیفه عثمانی سلطان سلیم پیدا شده بود، و در آن به جای خداوند به رسول خدا تضرع و توسل کرده بود و در آن آمده است: از بنده کوچک تو سلطان سلیم و بعد: یا رسول الله ما را ضرر و زیان در بر گرفته است و امور ناخوشایند بر ما فرود آمده که قادر به دفع آن نیستیم و بندگان صلیبی بر بندگان رحمان سلطه پیدا کرده‌اند و از تو برای پیروزی بر آنان کمک می‌خواهیم که آنان از ما شکست بخورند^(۱). تا آخر عبارات شرک‌آمیز و صریحی که

(۱) - الدرر السنیة (۱/ ۳۰۴).

در تضاد با دین خدا و رسول او هستند، و این بزرگترین دلیل برای تسلط بندگان صلیبی بر سرزمین‌های مسلمان است، چون او رسول الله را می‌خواند و به جای خداوند از او طلب پیروزی و یاری می‌کرد، و این اولین علت در شکست و خواری دولت ترکیه و البته شکست و خواری عموم مسلمانان بود، و با وجود این امام و پیروانش خروج و قیام بر خلافت را علنی نکردند، نخست به چیزی روی نیاوردند که دلالت بر خروج و قیام بر علیه دستگاه خلافت باشد، و زمانیکه دولت و کیان و قدرت هم یافتند، همچنین خروج بر خلافت عثمانی را علنی نکردند، بلکه آنان دشمنان مسلح را مورد تعرض قرار دادند با تمام وسایل که بطور مکرر از جانب همسایگانشان از امیران احساء و حجاز و نجران و غیره مورد حمله واقع شدند، پس مشروع و امری طبیعی بود که دشمن را با استفاده از لشکریان و جنگ سر جای خود بنشانند، و از خود دور سازند، و زمانیکه رویارویی عملی میان دولت دعوت (دولت سعودی اول) و میان اشراف مکه بعد از وفات شیخ امام محمد بن عبدالوهاب (ت ۱۲۰۶هـ) بوجود آمد. این رویارویی به منظور قیام و تمرد از دستگاه خلافت نبود بلکه فقط به منظور سرکوب دشمن اعم از اشراف مکه و دیگران بود که دفعات گوناگون بر دولت سعودی و رعایایشان و مناطقی که زیر نظر آنها قرار داشت هجوم آوردند.

برای رفع ظلمی که به نجدی‌ها از جمله منع آنان از حج در سالهای طولانی و در معرض انواع کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها قرار گرفتن، به دلیل نابودی مظاهر شرک و بدعت و گسترش توحید و عدالت و امنیتی که همان هدف شرعی دعوت بود، لذا سپاهیان دعوت به حجاز یورش بردند تا اینکه بدون جنگ وارد مکه شدند.

وارد شدن به مکه از جانب امیر سعود بن عبدالعزيز در سال (۱۲۱۸هـ) در واقع به طور مسالمت‌آمیز صلحی بدون جنگ بود، بلکه ایجاد امنیت برای آنان و اقرار به حاکمیت شریف (عبدالمعین) حاکم مکه بعد از فرار شریف غالب به جده و تأیید قاضی تعیین شده آن از طرف دولت عثمانی بود.

امیر سعود به نزد سلطان سلیم شخصی را فرستاده و به لقب سلطان بودن او

اعتراف کرد و او را باخبر کرد که مظاهر شرک را نابود و مالیاتها را لغو و توحید و امنیت و سنت و عدالت را انتشار داد.

و از او خواست حاکم دمشق و مصر را از آمدن به این شهر مقدس با محمل و دهل‌ها و نی‌لبک‌ها منع کند چون این موارد خارج از احکام دین هستند^(۱). همانطور که دشمنان گمان می‌کنند آنان را از سفر حج منع نکرد.

و زمانیکه امیر سعود بن عبدالعزیز وفات یافت و فرزندش عبدالله بن سعود ولایت یافت به خلیفه عثمانی تأکید کرد که ولایت او را تأیید می‌کند، ولی شریف غالب میان او و تأکید این حقیقت حایل می‌انداخت چرا که ثابت شد که نامه‌ها و مکاتبات را به اسم امیر سعودی که خلاف واقعیت در آن وجود بود به دروغ می‌فرستاد و جعل می‌کرد.

بنابراین ثابت کرد که پدرش سعود بن عبدالعزیز نامه‌ها را به خلیفه می‌فرستاد که در آن پند و اندرز خالصانه و دوستی بود، و شریف غالب مانع رسیدن آن به خلیفه می‌شد. زمانیکه دولت ترکیه در مورد قدرت خود احساس خطر کرد خصوصاً زمانیکه دولت سعودی وارد حجاز شد و بر امور با شایستگی هرچه تمام نظارت و سرپرستی کرد و مظاهر بدعت و شرک را از بین برد و امنیت را گسترش داد، انقلابیون ترک و حاکمانشان در مصر و شام و عراق و غیره شروع به قیام و آشوب کرد. و از اینجا بود که رویارویی با ترکها و پیروانشان بوجود آمد و دولت ترکیه با دعوت علناً وارد جنگ شد که آن به هدف یاری دادن به بدعت‌ها و نوآوری‌های خلاف دین و مظاهر شرک بود و قصد کردند دولت توحید و سنت را از بین ببرند و آنچه را که در توان داشتند بسیج نمودند، پس ابراهیم پاشا به خاطر این هدف کینه‌توزانه و غیردوستانه فرستاده شد تا دولت اول سعودی در ظاهر از بین ببرند ولی آن در حقیقت در قلب‌های مردم و احساساتشان زنده باقی ماند، و به خاطر همین بار دیگر سریعاً به پا خاستند.

(۱) - نگا: اعاده ترتیب الخلافه (مقالات) اثر عجیل النشمی، حلقه ۵۵، مجله المجتمع، شماره ۵۲۲، ص ۳۷-

این وضعیت برای برخی از علمای دعوت «بعد از وفات امام» یک توجیه کافی است که این اقدام را نوعی مبارزه با خدا و رسولش و بازداشتن از دین او و کفر بدانند، اما امام محمد بن عبدالوهاب اهل جنگ و قیام و تمرد از دولت ترکیه نبود و جنگ با آنها را مباح نکرد، و تا زمانیکه ضرورت به میان بیاید.

همچنین زمانیکه دولت سعودی هم (دولت فعلی که خداوند آن را محفوظ دارد) بدست ملک عبدالعزيز بن عبدالرحمن آل سعود برپا شد، امور براساس همین اصل در جریان بود. ملک عبدالعزيز اعلان کرد که دولت خلافت را به رسمیت می‌شناسد و به آن اقرار می‌کند و ناصحی برای آن است و دوستی‌اش را نسبت به دولت عالیه در نامه‌اش به سلطان عبدالحمید در مورخه ۱۳۲۲/۹/۱ تأکید کرده است و دولت خلافت، ملک عبدالعزيز را با حکومتش و آنچه که زیر قدرت حاکمیت او قرار داده است به رسمیت شناخت^(۱). و به واسطه آن شبهه منتفی می‌گردد و اشکالات از بین می‌روند.

به هر حال، در نجد دولتی با رهبری مستقل و کیان و موجودیت شرعی تشکیل شد که خلافت بر آن قدرت کنونی را نداشت.

امام : در مورد آن می‌گوید: «امر دوم: همانا این امر که من مورد بعض و کینه آنان قرار گرفتم و به خاطر آن با من به جنگ و دشمنی پرداختند، هر دانشمندی در شام و یمن و یا دیگران آن را می‌خواستند می‌گویند: این همان حق است و همان دین خدا و رسول اوست، ولی نتوانستم آن را در زادگاهم آشکار کنم: به خاطر اینکه دولت عثمانی نسبت به آن رضایت نداشتند، و ابن عبدالوهاب آن را ظاهر و آشکار ساخت زیرا حاکم منطقه او از این عمل ناراضی نبود، بلکه زمانی که حاکم حق را شناخت از آن پیروی کرد و این سخن علماء است و گمان می‌کنم سخن آنان به تو رسیده باشد^(۲).

پس در اینجا در می‌یابیم که مسأله مربوط به حاکم کشور می‌باشد و سخنش در

(۱) - نگا: منبع سابق، دوره ۶۰ مجله المجتمع شماره (۵۲۷)، ص ۳۸-۳۹.

(۲) - الدرر السنیه (۱/۹۰).

این مورد آن را تبیین و آشکار می‌سازد: «و آنچه که این سخن مرا تصدیق می‌کند: این است که هیچ کس نمی‌تواند آن را آشکار کند حتی یکی از علماء شام می‌گوید: این همان حق است ولی آن را آشکار نمی‌کند مگر کسی که با دولت وارد جنگ شود^(۱). و در این دلالت که او می‌بیند که در مورد حل آنچه که برخی از علما شام از آن می‌ترسیدند زمانی که اعتراف کردند که او حق را آورده است ولی آنان در کشورشان زیر نظر دولت عثمانی بودند که قدرت مستقیم بر آنان داشتند.

و خلاصه همانا دعوت حقوق دولت عثمانی را رعایت می‌کرد تا جاییکه دشمنی از والیان در احساء و حجاز که از دولت عثمانی تبعیت می‌کردند شروع شد و دولت عثمانی به طرفداری از دشمنان دعوت پرداخت و حمایت خود را از شرکیات و بدعت‌ها علنی کرد.

دکتر عجیل نشمی این مسأله را به صورت فراوان مورد بحث و مناقشه قرار داده است که چکیده‌هایی از آن می‌آید: «سرزمین نجد و جزیره‌العرب - سرزمین رشد و نمو حرکت وهابیت وضعیتی بهتر از بقیه سرزمین‌های اسلامی خصوصاً در قرن ۱۸ هجری داشت زمانیکه دولت خلافت اسلامی ضعیف گردید و اوضاع داخلی آن و مشکلات فراوانی از سرزمین‌های اسلامی او را به خود مشغول کرد، این مشغولیت سبب ضعف سلطه او در آن منطقه گردید و بدون پی‌گیری علت بوجود آمدن اختلافات و مشکلات در سرزمین‌های آن کنار نشست که منجر به شعله‌ور شدن جنگهای خانمانسوز گردید.

و شاید از بخت بد سرزمین نجد عنایت کافی در مورد آن صورت نگرفت بلکه هیچ توجه و عنایتی از طرف دولت عثمانی به آن نشد - پس منطقه نجد در برابر دولت عثمانی تسلیم نشد، یا به تعبیر روشن‌تر و صحیح‌تر دولت عثمانی به خاطر به زیر فرمان درآوردن آن به صورت کامل سعی و تلاش نکرد و در ضمن لیست تقسیمات

(۱) - الدرر السنیه (۱/۹۱).

اداری که در اوایل قرن هفدهم هجری وضع شد، دیده نشد و تا قرن ۱۹ به همین صورت باقی ماند و در منطقه والیان عثمانی دیده نشدند که به آنجا بیایند، و هیچ حمایتی از جانب ترکیه که می‌بایست جوابگوی نیازهای آن دیار باشد در کار نبود.

موضع‌گیری دولت عثمانی در آن پوشیده نیست زمانی که آن را به اعتبار ضعف دولت به صورت عموم در نظر بگیریم، و به شکل عمومی اهمیتی برای سرزمین نجد قائل نبود هرگاه با سایر نقاط و سرزمین‌های دیگر که از اهمیت بیشتری برخوردار بودند مقایسه شود، و به خاطر همین دولت عثمانی حریص گردید که صدای او در اطراف نجد و خصوصاً در احساء و حجاز باشد. احساء به خاطر موقعیت استراتژیک نظامی و سوق‌الجیشی، و حجاز به خاطر موقعیت دینی که داشت چون حجاز مقدس‌ترین سرزمین و قبله مسلمانان و مسجد النبی را در داخل خود داشت که محل ملاقات و دیدار مسلمانان در هنگام انجام مناسک حج و یا عمره‌شان بود.

نجد متشکل از دولتها و امارات کوچکی بود که رئیس هر خانواده یا قبیله بصورت مستقل عمل می‌کرد و روابط میان آن امارات بر مبنای حبّ تسلط و فرصت‌طلبی برای گسترش سرزمین امارت بود و آشوب‌ها و جنگ‌های مداوم در میان آنان شعله‌ور بود و مشهورترین این خانواده‌های نجد، خانواده سعودی در درعیه و آل زامل در خرج و آل معمر در عیینه و خانواده دهام بن دواس در ریاض بود.

هر خاندان و یا سرزمین تعدادی از روستاها از آنان تبعیت می‌کردند و همچنین در میان آن روستاها و شهرنشینان بلده غالباً نزاع‌ها و جنگ‌ها صورت می‌گرفت و این وضعیت سیاسی در ابتدا به سبب موضع‌گیری دولت عثمانی در پایان دادن به دولتهای کوچک قبیله‌ای در نجد بود، و بدون شک چنین وضعیتی سبب پیدایش راهزنان و اضطرابات و نگرانی‌های زندگی مردم و انتشار هرج و مرج و آشوب و ظلم بود، و حتی واعظان و دانشمندان از حمله آنها در امان نماندند بلکه نصیب و بهره آنان چیزی جز اهانت و قتل نبود^(۱).

(۱) - بازگشت ترتیب اوراق سقوط خلافت (الوهابیت اولین حرکت اسلامی) دوره ۳۰، ص ۴۶، مجله مجتمع

دکتر عجیل جاسم النشمی در مقاله‌اش تحت عنوان (دولت خلافت و حرکت وهابیت) چنین می‌گوید: احدی از مسلمانان غیرتمند و هوشیار نبود که راه علاجی را برای دولت خلافت با اعلان جنگ بر علیه آن و قطع کردن پیوند ببیند.

پس موضعگیری شیخ محمد بن عبدالوهاب صاحب اولین حرکت اسلامی معاصر در مرحله سقوط چه بود؟ آیا موضع جنگ و خروج بر خلافت را داشت، آیا او مجتهدی خطاکار بود، یا اعتقاد به بقاء و ماندگاری داشت که به واسطه حرکتش در فکر تجدید صورت آن بود، و برگشت به پاکی و صفای عقیده و سلامت او بود، این همان چیزی است که ما می‌کشیم در این نشست و نشست‌های آتی، به آن جواب بدهیم. سپس گفت: «بعداز تحقیقات^(۱) می‌توانیم با اطمینان بگوییم که نوشته‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب در آن تصریح به موضع‌گیری غیردوستانه بر علیه دولت خلافت نیست، و در نهایت چیزی که ممکن است علیه او در نظر محقق بیاید اشاره‌هایی در این خصوص است که به حد تکوین رأی و نظر خصمانه نسبت به دولت خلافت نمی‌رسد^(۲).

سپس دلایلی را بر آن ذکر کرد و چنین گفت: و سیاست شیخ و موضع‌گیری او را در برابر سرزمین‌های حجاز و مکه و مدینه در طول زندگیش همین بود و هیچ تشویق و تحریک یا دعوت برای جنگ با دولت خلافت و یا استیلاء بر آن به خاطر آگاهی که داشت او را تحریک نکرد. و آن فعل او را گاهی تفسیر می‌کنند مبنی بر اینکه علیه دولت خلافت خروج و قیام کرد در حالیکه او به پند دادن و رساندن دعوت و انکار منکرات اکتفا می‌کرد^(۳).

= شماره ۴۹۱.

(۱) - مصدر سابق دوره ۴۴، ص ۴۲ شماره ۵۰۶.

(۲) - مصدر سابق، مجله مجتمع، دوره ۴۴، ص ۴۳، شماره ۵۰۶.

(۳) - مصدر سابق دوره ۴۷، ص ۳۹، شماره ۵۰۱.

و گفت: این چنین موضع‌گیری‌های علمی شیخ محمد بن عبدالوهاب در جنگ و نشر دعوت با قدرت در سرزمین‌های مجاورش در داخل جزیره‌العرب بود و او قصد جنگ علیه دولت خلافت را نداشت پس او بطور مطلق به سرزمین‌های حجاز دست درازی نکرد و سیاست او در طول زندگیش چنین باقی ماند^(۱).

گفتم^(۲): همچنین بعد از وفاتش دعوت و دولتش بر این روش حرکت خود را ادامه داد تا زمانی که دشمن مسلحانه از جانب امیران حجاز و مبارزه آنان و ممانعت از حق شرعی که همان ادای فریضه حج بود، آنان ترکها و دیگران را علیه وهابی‌ها آماده کردند و به حمله تبلیغاتی زشت و شومی در سایر سرزمین‌های اسلامی علیه آنان اقدام کردند که در این زمان و مرحله ناچاراً هیچ راه‌حلی جز جنگ جوابگوی آنچه که آنان می‌کردند نبود.

(۱) - بازگشت ترتیب اوراق سقوط خلافت (دولت خلافت و حرکت وهابیت) از دکتر عجیل النشمی، دوره

۴۷، شماره ۵۱۰.

(۲) - سخن محقق.

فصل چهارم

شهادت شخصیت‌ها به نفع نهضت از گذشته تا حال

موضوع اول: نگاهی به شهادت‌ها.

موضوع دوم: ارائه نام بعضی از عالمان و متفکران عرب مسلمان و غیرمسلمان که به نفع نهضت شهادت داده‌اند.

موضوع سوم: نمونه‌هایی از شهادت مسلمانان عرب و غیرعرب.

موضوع چهارم: نمونه‌هایی از شهادت غیرمسلمانان.

موضوع پنجم: نمونه‌هایی از دیدگاه‌های دانشجویان و فارغ‌التحصیلان اقصی نقاط مختلف جهان.

موضوع اول: نگاهی به شهادت‌ها

پس از محول نمودن قضاوت به اصول شرع و دلایل عقلی یکی از مهمترین وسایل حل و فصل اختلاف میان دو طرف، شهادت دیگران است. بسیاری از اهل علم و اندیشه اعم از ادبا، اندیشمندان، سیاستمداران و مبلغان و ... به نفع این دعوت، امام، علما و پیروان آن شهادت داده‌اند که در میان آنها موافقان، مخالفین و اشخاص بی‌طرف مسلمان و غیرمسلمان در تمامی کشورهای دنیا از همان زمان ظهور دعوت تا به امروز وجود دارند.

تمامی کسانی که به نفع این دعوت امام، علما، حکومت و پیروان آن شهادت داده‌اند شهادت‌های خود را برپایه دلایل و براهین غیرقابل انکاری قرار داده‌اند که هیچ آدم منصفی نمی‌تواند آنها را قبول نکند و تنها آدم‌های حق‌ناپذیر آنها را نمی‌پذیرند.

الحمد لله آن دلایل همه دلایلی شرعی، علمی و منطقی هستند. اولین آن دلایل، حقایقی است که دعوت مبلغان، عالمان، حاکمان و پیروان آن در عرصه‌های عقیده، احکام و رفتار و منش بر آن بوده‌اند. در گفته‌ها، نوشته‌ها، عملکردها، امور و مسایلی وجود دارند که حقایق آن را به اثبات می‌رسانند و شبهات و اتهامات را برملا می‌سازند.

باید دانست این موضوع که دعوت و دولت حامی آن از وسایل تبلیغاتی و پول لازم برای تطمیع دیگران به آن حجم گسترده‌ای که ترکان عثمانی و اشراف مکه از آن برخوردار بودند، بهره‌مند نبوده است.

چنانچه در میدان دفاع از دعوت به سخنان اشخاصی بی‌طرف و بسیاری از مخالفان منصف بسنده کنیم، همین برای بیان حق و افشای باطل و اقناع کسانی که به دنبال حق هستند و از هواپرستی اجتناب می‌کنند کفایت می‌نماید.

اما با کسانی که براساس انگیزه‌های هواپرستانه، حسادت، مذهب‌گرایی و دیگر عوامل بازدارنده از حق‌پذیری عمل می‌کنند، هیچ کاری نمی‌توان کرد. همانگونه که

خداوند متعال درباره آن اقشار می‌فرماید: ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبُؤُهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾﴾ (الأنعام: ۴-۵).

«هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر اینکه از آن رویگردان می‌شوند! آنان، حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند! ولی بزودی خبر آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند، به آنان می‌رسد؛ (و از نتایج کار خود، آگاه می‌شوند).»

زمانی که گفته‌ها، نوشته‌ها، موضع‌گیری‌های علما و نویسندگان آن و شهادت خردمندان و عالمان به نفع نهضت گواهی می‌دهند تصور نمی‌شود به چیزی دیگری نیاز باشد، کسی که پس از دیدن حقایق، در راه گمراهی گام بردارد، هیچکس او را نمی‌تواند راهنمایی نماید. وَاللَّهُ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

یادآوری این موضوع در این رابطه مفید خواهد بود که شهادت‌هایی که بسیاری از علما و متفکران به نفع این نهضت مبارک داده‌اند، صادقانه و برخاسته از وجدان بیدار خویش بوده، به هیچوجه در اثر تطمیع، تبلیغات رسانه‌ها، فشار سیاسی، شایعات و تهدید نبوده‌اند، زیرا پیروان دعوت و شخصیت‌های آن هیچ یک از آن وسایل را در اختیار نداشته و تنها از قدرت حجت و برهان شرعی و عقلی برای آنهایی که گوش فرا داده‌اند برخوردار بوده‌اند، به همین سبب است که شهادت‌های آنان با صداقت، شفافیت و شور و شغف خالص همراه بوده و از هر گونه راهکارهای سازش‌کارانه یا انگیزه‌های تطمیع و تهدید پاک بوده است.

کسی که درباره شهادت‌ها، داورها و آثار بسیاری که در مورد امام محمد بن عبدالوهاب، علما، دولت و پیروان نهضت وجود دارند تأمل نماید، برخی از آنها را همه‌جانبه و بعضی را هم جزئی ملاحظه می‌نماید. اما تمامی آنها در این مورد که دعوت و نهضت آنگونه نیست که جاهلان و دشمنان در موردش قیل و قال کرده و

به آن اتهام وارد می‌کنند مشترک هستند.

حاصل شهادت دادن شخصیت‌های بی‌طرف و منصف مسلمان و غیرمسلمان در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱- آنها شهادت داده‌اند که نهضت، مظهر اسلام راستین است و سنت را به همان صورتی که رسول خدا فرموده اجرا نموده، در راه سنت خلفای راشدین و سلف صالح گام برداشته و با تمامی اشکال و مظاهر بدعت به مقابله پرداخته است. این حقیقت بیش از حقایق دیگر برای شهادت‌دهندگان روشن بوده و بیشتر توجه آنان را به خود جلب نموده است.

۲- آنان شهادت داده‌اند که نهضت برای بیماریها و ناهنجاریهای امت اسلام در عرصه‌های عقاید، عبادات و معاملات، نسخه‌های شفابخشی ارائه داده است. اکثریت کسانی که این شهادت را ادامه داده‌اند به یقین در جامعه و حکومت نهضت، به ویژه در سرزمین‌هایی که تحت نفوذ دولت حال حاضر سعودی هستند استناد کرده‌اند، واقعیتی که الحمد لله دارای ویژگیهای خالص بودن در عقیده، گسترش اقامه شعایر دینی و از بین رفتن مظاهر بدعت می‌باشد.

۳- همچنین آنان به اصالت و بی‌آلایش بودن نهضت، فراگیر بودن و پاک بودن آن و تقویت و تبلیغ ویژگیهای دین اسلام مانند توحید، فراگیر بودن، عدالت و امثال آن اذعان نموده‌اند.

۴- شهادت داده‌اند که توانسته است به اهدافی مانند اختصاص عبودیت به خداوند، اطاعت از خداوند و پیامبر، اقامه واجبات دینی، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود، حاکم گردانیدن شریعت در تمامی امور و شؤون زندگی، طلب رضایت خداوند و سعادت در آخر، جامه عمل بپوشاند.

۵- همچنین ایشان شهادت داده‌اند که نهضت توانسته است ستم، غصب اموال و حالت‌هایی را که بر دوش مردم سنگینی می‌کردند برطرف کند و از طریق سپردن حاکمیت به شریعت خداوند و اجرای سیستم قضایی براساس شریعت الهی، در

جهت تحقق عدالت تلاش نماید.

- ۶- آنان شهادت داده‌اند که نهضت توانسته است عقلمها و جانها را از دلبستگی به غیر خداوند و وابستگی به خرافات و بدعت و اوهام و ... رهایی بخشد.
- ۷- شهادت داده‌اند که دعوت در ایجاد اسباب و زمینه‌های نهضت نوین علمی، فکری و معنوی در جزیره‌العرب و اطراف آن و دیگر کشورهای عربی و اسلامی پیشقدم بوده است.
- ۸- همچنین آن عالمان و اندیشمندان شهادت داده‌اند که این دعوت اولین راهنما و الگوی حرکت‌های نوین اصلاح‌گرا و آزادیبخش دنیای اسلام بوده است و نمونه‌ای درست از دعوت و تبلیغ در عصر حاضر می‌باشد، زیرا این موضوع به حد تواتر رسیده که در مقایسه با دیگر حرکت‌های اصلاح‌طلبانه و دعوت‌های معاصر، نهضت از این ویژگی برخوردار است که تبلور دین راستین و خطمشی دعوت سالم و فراگیر می‌باشد و بر امور مهمتر و در نظر گرفتن اولویت‌ها، اصلاح عقاید و افراد و جوامع، رهایی از بدعت، هواپرستی، تفرقه، تقلید و تعصب و التزام به خطمشی سلف صالح در روح، اسباب، اهداف و مقاصد دعوت تأکید می‌ورزد.
- ۹- همچنین بسیاری از ایشان شهادت داده‌اند که باتوجه به اصول، راهکارها و تجربه‌ها، این دعوت در موقعیتی قرار دارد که بتواند رهبری قیام و نهضت امت اسلام را به دست بگیرد، و آنها به عزت و سربلندی گذشته‌اش بازگرداند، و براساس قرآن و سنت و روش سلف صالح تفرق بین ایشان را به وحدت مبدل کند.

موضوع دوم:**ارائه نام بعضی از عالمان و متفکران عرب مسلمان^(۱) و غیرمسلمان^(۲) که به نفع نهضت شهادت داده‌اند**

استقبال عقلا و متفکران مسلمان و غیرمسلمان از نهضت سلفیت، چنان بوده که هیچ حرکت و نهضت دیگری از چنین تأیید و استقبال برخوردار نشده است. علی‌رغم انبوه دشمنی‌ها و عداوتها، شاهد شهادت بسیاری از مسلمانان و غیرمسلمانان سرتاسر جهان به نفع نهضت سلفیت هستیم.

علماء، متفکران و ادبای عرب.

أبو‌السمح عبدالظاهر المصری (مصر).

أحمد أمين (مصر).

أحمد العسّه.

أحمد حسين (مصر).

أحمد شلبي (مصر).

أمين سعيد (شام).

حافظ وهبه (مصر).

حسين بن مهدي النعيمي (يمن).

صالح بن دحيل الجارالله (عراق).

طه حسين (مصر).

عبدالرحمن الجبرتي (مصر).

(۱) - هیچ يك از علمای دعوت و یا افرادی از نجد را ذکر نکرده‌ام تا با همکاری و پشتیبانی به طرف آنان متهم و نشوند.

(۲) - رجوع شود به کتاب: الإمام الشيخ محمد بن عبدالوهاب في التاريخ، اثر الرويشد.

- عبدالرزاق البيطار (شام).
عبدالفتاح الغنيمي (يمن).
أبوراس الناصر المغربي (مغرب).
أحمد السباعي (حجاز).
أحمد بن مشرف الأحسائي (أحساء).
أحمد سعيد البغدادي (عراق).
أحمد عبدالغفور عطار (حجاز).
جمال الدين القاسمي (شام).
حسين بن غنام الأحسائي (أحساء).
خيرالدين الزركلي (شام).
طاهر الجزائري (شام).
عبّاس محمود العقّاد (مصر).
عبدالرحمن راتب عميره (مصر).
عبدالرحيم عبدالرحمن عبدالرحيم.
عبدالعزيز بن عبدالله الشاوي (عراق).
عبدالكريم الخطيب (مصر).
عبدالمتعال الصعيدي (مصر).
علي السويدي (عراق).
علي عبدالحليم محمود (مصر).
الغزالي خليل عبد (مصر).
فؤاد حمزه.
محمد أبوزهره (مصر).
محمد بن اسماعيل الصنعاني (يمن).
محمد بن علي الشوكاني (يمن).

- محمد بهجه الأثرى (عراق).
محمد جميل بيهم (عراق).
محمد حامد الفقى (مصر).
محمد رشيد رضا (شام و مصر).
محمد ضياءالدين الرئيس (عراق).
محمد عبده (مصر).
محمد فتحى عثمان (مصر).
محمد محمد حسين (مصر).
محمود شكرى الألوسى (عراق).
محمد كامل ضاهر.
مصطفى الحفناوى.
منير العجلانى (شام).
عبدالقادر التلمسانى.
عبدالكريم بن فخرالدين الهندى (هند).
عثمان البصرى الوائلى (عراق).
على طنطاوى (شام).
عمر أبوالنصر (مصر).
محبّ الدين الخطيب (مصر).
محمد بن أحمد الحفظى (يمن).
محمد بن على السنوسى (حجاز).
محمد بن ناصر الشريف التهامى (حجاز).
محمد تقى الدين الهالالى (مغرب).
محمد جلال كشك.
محمد جميل غازى (مصر).

- محمد خليل هراس (مصر).
 محمد شويل المدني.
 محمد عبدالله ماضى (عراق).
 محمد عبده ناشر (يمن).
 محمد كامل القصاب (شام).
 محمد ناصرالدين الألبانى (شام).
 محمود مهدي الاستانبولى (شام).
 مناع القطان (مصر).
 وهبه الزحيلي (شام).

متفكران و أدباى غير عرب.

- أمير شكيب أرسلان (شام).
 شاه ولي الله الدهلوى صديق خان (هند).
 عمران بن على بن رضوان الفارسى.
 محمد إقبال (هند).
 جودت باشا تركى (تركيا).
 عثمان بن فودى الأفريقى (أفريقيا).
 غلام رسول مهر (هند).
 محمد بشير السهسوانى الهندى (هند).
 محمد كرد على (شام).
 مسعود الندوى (هند).
 محمد يوسف (هند).
 منح هارون (هند).

متفکران و ادبای غیرمسلمان^(۱).

مورخ آلمانی داکوبرت فون میکوس.

خاورشناس آلمانی کارل بروکلمان.

خاورشناس لهستانی گولد زیهر.

پرفسور آلبرت حورانی.

فیلیپ حتی.

مورخ فرانسوی مانجان.

خاورشناس دانمارکی کارستل نیوهر.

پرفسور فرانسوی برنارد لویس.

جواهر لعل نهرو.

برکارت.

برانچس.

هنری لاوست.

لوثروب ستودارد.

استاد ویلفرد کانتول.

خاورشناس بریتانیایی جب.

دائرةالمعارف بریتانیا.

نویسنده آلمانی ف. و. فرنو.

بلگریف.

نویسنده فرانسوی اولیفیه کورانسیز.

مورخ روس ولادیمیر لوتکس.

(۱) - شایان ذکر است که برخی از افراد مذکور، علی‌رغم اذعان به اهمیت نهضت، دیدگاه‌های ناصواب و

نامناسبی را نیز در مورد آن مطرح کرده‌اند.

دوزی اهل بلژیک.

ویلمز.

بادیا.

روسو.

موضوع سوم: نمونه‌هایی از شهادت مسلمانان عرب و غیرعرب

کسانی که بر درستی این دعوت شهادت داده‌اند از مسلمانان عرب و غیرعرب بسیار زیاد هستند چه آنان که از اصول این دعوت متأثر شده‌اند یا آنانکه بر جهت‌گیری مخالف باقی مانده‌اند، اما گواهی حق داده‌اند، و من در این موضوع فقط نمونه‌هایی از این شهادتها را ذکر کرده‌ام از جمله:

شهادت محمد رشید رضا در مقدمه کتاب «صیانه الانسان» نوشته‌ی سهسوانی که در آن بیان کرده که او از تبلیغاتی که علیه این دعوت می‌شد تأثیر پذیرفته و عامه مسلمانان نیز چنین بودند و او از کتابها و احوال این دعوت تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده که تبلیغات دروغ است، و دشمنان بر آن دروغ می‌بندند.

چنانچه گفته است: «ما از کودکی اخبار وهابیت را می‌شنیدیم که برگرفته از کتاب دحلان و امثال او بود و به پیروی از بزرگسالان و پدرانمان آن را تصدیق می‌کردیم و می‌پذیرفتیم که دولت عثمانی حامی دین است و به همین خاطر با آنان جنگیده و شوکتشان را در هم شکسته، و من حقیقت این گروه را بعد از هجرت به مصر و اطلاع یافتن از «تاریخ جبرتی» و «تاریخ الاستقصا فی اخبار مسجد الاقصی» از این دو کتاب تاریخی دریافتم که تنها آنان بر هدایت اسلام هستند نه مخالفانشان، همچنین نشست با آگاهان از تاریخ، به خصوص تاریخ فرنگ که حقیقت امر را جستجو کردند و آنرا دریافتند و اعلام داشتند که این مردم (وهابیه) خواستند که اسلام را تجدید کنند و آنرا به حالت صدر اسلام برگردانند و الآن عظمت خود را بازیافته و قدرت و تمدنش به آن برگشته و دولت عثمانی تنها به خاطر ترس از تجدید پادشاهی عربها و بازگشت خلافت اسلامی به حالت اولیه خود با آن می‌جنگد.

به علاوه علامه شیخ عبدالباسط فاخوری مفتی بیروت کتابی در تاریخ اسلام نوشته که در آن از دعوتی که شیخ محمد بن عبدالوهاب به سوی آن فرا می‌خواند

سخن به میان آورده و گفته است: «این دعوت همان چیزی است که پیامبران و رسولان به آن دعوت کرده‌اند. اما گفته است که وهابیه‌ها در زمان وی در دین سختگیرند و در شگفتم که او چگونه جرأت کرده در عهد سلطان عبدالحمید آنان را ستایش کند.

هنوز سخن از استاد محمد رشید رضا است: استادمان - شیخ محمد عبده - را دیدم که در مصر هم نظر او بود و عقیده داشت که گذشتگان آنان بر هدایت بودند در حالی که خلفشان در دین سختگیرند. و اگر چنین نبود اصلاحشان بزرگ بود و امید می‌رفت که همه‌گیر باشد. ملک عبدالعزیز الفیصل - خدا او را توفیق دهد - از دو سال قبل افراطگرایان آنان را با شمشیر چنان تربیت کرد که امید می‌رود مقدمه‌ی اصلاح بزرگی شود.

سپس بر اکثر کتابهای شیخ محمد بن عبدالوهاب و رساله‌ها و فتوهایش و کتابها و رساله‌های فرزندان و نوه‌هایش و رساله‌های علمای دیگر نجد در زمان این نهضت تجددگرا آگاهی یافتم و دریافتم که هیچ اعتراض و طعنی به آنان رو نکرده مگر اینکه به آنان پاسخ داده‌اند و در برابر آنچه به دروغ بر آنان بسته شده گفته‌اند: «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» یعنی: «خدایا تو پاک و منزهی، این بهتان بزرگی است»، و آنچه صحیح بود و یا اصلی داشت، حقیقت آنرا بیان کرده‌اند و آنرا به اصل برگردانده‌اند. و اکثر کتابهایشان به چاپ رسیده و هزاران نفر اصل این افتراها را دانسته‌اند^(۱).

گواهی علمای مکه بعد از ورود دولت سعودی اول به حجاز.

هنگامی که دانشمندان مکه و دیگران از طریق کتابها و گفتگو با دانشمندان و امیر این دعوت (سعود بن عبدالعزیز) بر این دعوت و راه و روش آن اطلاع یافتند و دریافتند که این دعوت حق است، به این حقیقت اعتراف کردند و گفتند: «ما علمای مکه که این طومار را نوشته و مهر زده‌ایم، گواهی می‌دهیم که دینی که

(۱) - مقدمه کتاب «صيانة الانسان»، ص (۸، ۹).

شیخ محمد بن عبدالوهاب : به اجرای آن اقدام کرده و امام مسلمانان - سعود بن عبدالعزيز - را به آن فرا خواند، و مشتمل بر یگانه پرستی و نفی شرک است و در این کتاب آنرا بیان کرده، حق است و شکی در آن نیست. بر این امر گواهی می‌دهم. نوشته شده به دست نیازمند به خدا: عبدالمک بن عبدالمنعم قلعی، حنفی، مفتی مکه مکرمه خدا او را بیامرزد^(۱).

سپس هر کدام از: محمد صالح بن ابراهیم مفتی شافعیها در مکه، و محمد بن محمد عربی بنانی مفتی مالکیه در مکه مشرفه، و محمد بن احمد مالکی و عبدالحفیظ بن درویش العجیمی، و زین العابدین جمل اللیل، و علی بن محمد البیتی، و عبدالرحمن جمال، و بشر بن هاشم الشافعی، بر آن شهادت داده‌اند^(۲).

شریف در حالی که از شدیدترین دشمنان این دعوت بود بر آن گواهی داده و گفته است: «حمد و ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است، گواهی می‌دهم که؛ دینی که شیخ محمد بن عبدالوهاب به اجرای آن اقدام کرده و امام مسلمین سعود بن عبدالعزيز ما را به آن فرا خوانده، و مشتمل بر یکتا پرستی و نفی شرک است، همان دین حقی است که محمد آنرا آورده است. نوشته شده توسط شریف غالب بن مساعد خدا او را بیامرزد. آمین. شریف غالب^(۳).

و علامه شوکانی گواهی داده که این دعوت در سرزمینی که تاریکیها و بدعتها و جاهلیت‌ها آنرا فرا گرفته بود، مردم را به سوی بر پا داشتن واجبات دینی و شعائر اسلامی، بیرون آورد. با عنایتش (شوکانی) به بعضی از سخنانی که در مورد این دعوت و امیر آن گفته می‌شود، گفته است: قدرت عظیمی صاحب نجد را پشتیبانی می‌کند که صاحب این زندگینامه^(۴) به چنان قدرتی دست نمی‌یابد. شنیده‌ایم که بر

(۱) - الدرر السنیه (۳۱۴).

(۲) - الدرر السنیه (۳۱۵).

(۳) - الدرر السنیه (۳۱۶).

(۴) - مقصودش شریف غالب است.

سرزمینهای احسا و قطیف و دواسر و بیشتر سرزمینهای حجاز چیره شده و کسانی که تحت قدرت او در آمده‌اند نماز و زکات و روزه و سایر شعایر اسلام را بجا می‌آورند و اعراب شام ساکنین میان حجاز و صعده یا از روی میل و یا از ترس، به اطاعت وی درآمده‌اند، و فرایض دینی را بجای می‌آورند بعد از آنکه چیزی از اسلام نمی‌دانستند و هیچ یک از واجبات آنرا انجام نمی‌دادند مگر مجرد بر زبان آوردن شهادتین با کجی و کژی که در تلفظشان بود و به طور کلی آنان در جاهلیت مطلق به سر می‌بردند چنانکه اخبار متواتر در این مورد به ما رسیده، و الآن نمازها را در وقت خود بجای می‌آورند و سایر ارکان اسلامی را به بهترین وجه انجام می‌دهند اما چنان اعتقاد دارند که هر کس تحت حکومت و دولت صاحب نجد نباشد و اوامر او را اطاعت نکند از اسلام خارج است^(۱).

سر کاروان حجاج یمن سید محمد بن حسین المراجل الکبسی به من خبر داد که جماعتی از آنان و حجاج یمنی همراش را کافر دانسته‌اند و از اینکه نزد صاحب نجد نرفته‌اند تا در اسلام آنان نظر کند^(۲)، معذور نیستند و تنها با تلاش فراوان از دست آنان نجات یافتند و لشکریان صاحب نجد به سرزمینهای یام و سره که مجاور سرزمین ابی عریش است رسیدند و ساکنین این سرزمینها که پیرو او شدند از پیروی او خسته شدند و با همسایگانی که از اطاعت او خارج بودند جنگید، به همین سبب بیشتر این سرزمینها به او روی آوردند و خبرهایی از او به ما می‌رسد که خداوند نسبت به صحت آنها آگاهتر است. از جمله این خبرها اینکه: خون کسی را که از غیر خدا اعم از نبی یا ولی یا غیره یاری می‌خواست، حلال می‌دانست و شکی نیست که این موضوع زمانی است که از روی اعتقاد به تأثیر آن نبی یا ولی همچون تأثیر خداوند باشد، در این صورت کفر است، و کسی که چنین کند مرتد می‌شود،

(۱) - این گفته به طور مطلق نیست، به «ادعای تکفیر» در این بحث مراجعه کند.

(۲) - این از روش آنان نیست و ممکن است اینها از اعرابی و عجله‌کنندگان باشند که بر دعوت افترا می‌زنند.

همچون کسانی که به مردگان اعتقاد دارند، و انجام نیازهایشان را از آنان می‌خواهند، و به آنان اعتماد می‌کنند بیشتر از اعتمادکردنشان به خدا، و خدا را نمی‌خوانند مگر همراه با اسم آنان، و چه بسا به خصوص آنان را بدون نام پروردگار فرا می‌خواندند، این کیفری است که شک و شبهه‌ای در آن نیست و کسی که چنین کند اگر توبه نکند خون و مالش حلال است مانند سایر مرتدان.

و از جمله مسائلی که از صاحب نجد به ما رسیده اینکه ریختن خون کسی را که در نماز جماعت حاضر نشود حلال می‌شمارد^(۱)، و این مسأله اگر صحت داشته باشد با قانون شرع مناسبت ندارد، بله هر کسی نماز را ترک کند و به صورت فرادا و جماعت آنرا بجای نیاورد، دلایل صحیحی بر کفر او دلالت دارد، و دلایل دیگری وجود دارد که خلاف این مطلب را ثابت می‌کند پس ایرادی بر آن کسی نیست که اعتقاد به کفر وی دارد. مسأله آنجا مورد اختلاف است که اعتقاد به حلال بودن خون کسی داشته باشیم که فقط نماز جماعت را ترک کند، نه نماز فرادا را.

امور دیگری را شنیده‌ایم که خداوند به صحت آنها آگاهتر است، بعضی از مردم معتقدند که وی (صاحب نجد) اعتقاد خوارج را دارد و من فکر نمی‌کنم که این درست باشد چرا که صاحب نجد و همه‌ی پیروانش به همه‌ی آنچه از محمد بن عبدالوهاب یاد گرفته‌اند عمل می‌کنند و وی حنبلی بود سپس حدیث را در مدینه منوره فرا گرفت و به نجد بازگشت و به اجتهادات جماعتی از متأخرین حنابله همچون ابن تیمیه و ابن قیم و امثال آنها که شدیدترین مردم علیه اعتقاد به مردگان بودند، عمل می‌نمود.

و کتابی از صاحب نجد که الآن صاحب این دیدگاه است، دیدم که در آن به تعدادی از دانشمندان که به او نامه نوشته بودند و از او خواسته بودند که اعتقادات

(۱) - این از افتراهای دشمنان است و هر کس اقوال و اعمال دانشمندان این دعوت را پیگیری کند خلاف این امر برای وی اثبات می‌شود.

خود را بیان کند، پاسخ داده بود، و جوابش را دیدم که در برگیرنده اعتقادی درست و موافق قرآن و سنت بود و خداوند به حقیقت حال آگاهتر است.

اما اهل مکه او را کافر می‌دانستند و به او کافر می‌گفتند^(۱) و شنیدیم که یکی از دانشمندان نجد برای مناظره به مکه رفت و در حضور شریف در مورد مسائلی با علمای مکه مناظره کرد که دلیلی بر ثبات قدم او و همفکرانش در دین بود.

در سال (۱۲۱۵هـ) از طرف صاحب نجد دو جلد کتاب خوب به دست ما رسید که آنها را به حضور مولانا و امام ما - خدا حفظش کند - فرستاده بود، یکی از آن کتابها در برگیرنده رساله‌هایی از محمد بن عبدالوهاب بود که تماماً راهنمای اخلاص در توحید و برحذر کردن از شرکی بود که مردمان معتقد به قیبرها آنها را انجام می‌دادند. آنها رساله‌هایی خوب و پر از دلایل کتاب و سنت بودند، و جلد دیگر در بردارنده‌ی ردّ بر گروهی از فقهای مقصّر صنعا و صعده بود که در مورد مسائل مربوط به اصول دین و گروهی از صحابه با او به گفتگو پرداخته بودند و وی جوابهای روشن و قوی و استوار داده بود که دلالت بر این داشت که پاسخ‌دهنده از دانشمندان محقق و آگاه به کتاب و سنت است، و همه‌ی آنچه را که ساخته و پرداخته بودند و هر آنچه را که نوشته بودند نابود و باطل گردانید چرا که آنان کوتاه فکر و متعصب بودند پس آنچه را انجام داده بودند ننگی شد بر خودشان و اهل صنعا و صعده، و چنین است وضع کسی که قدم جلو گذارد و توان و قدرت خود را نشناسد.

صاحب نجد همراه دو کتاب نامبرده نامه‌ای به سرور و مولایم - امام - فرستاده بود، و امام همه آنها را به من داد و نامه‌ای را که به مولایم امام - خدا حفظش کند - فرستاده بود از زبان وی پاسخ دادم و محتوای نامه این بود که گروهی که برای مذاکره نزد وی فرستاده شده بودند نمی‌دانیم چه کسی هستند و سخنانشان دلالت دارد بر اینکه آنان

(۱) - این گواهی یک فرد بی‌طرف و موثق و دانشمند است که مخالفان این دعوت کافر می‌شمارند، چه کسی را کافر می‌شمارند؟ اهل سنت را کافر می‌شمارند..

نادانند. و اصل نامه و جواب در مجموعه کتابهای من موجود است.

در سال (۱۲۱۷هـ) سرزمین ابی عریش و بزرگان آن به اطاعت صاحب نجد در آمدند و بر اثر آن سرزمین یمن به لرزه در آمد و وقایعی روی داد که شرح آنها به طول می‌انجامد، و الآن این وقایع در سریان در حال وقوع است، و حوادثی را که در این مورد به ما رسیده در یک کتاب مستقل نوشته‌ام چرا که این واقعه همه‌گیر و مهم بود و سرزمینهای شام و مصر و عراق و روم تحت تأثیر آن به لرزه در آمد و بزرگان آن از آن رانده شدند و امر در دست خداست و او آنرا به انجام می‌رساند.

سپس در سال (۱۲۲۲هـ) گروهی از طرف صاحب نجد - سعود بن عبدالعزيز - نزد ما آمدند که بعضی از آنان بسیار دانا بودند و نامه‌هایی از جانب سعود به امام منصور بالله : و همچنین به من همراه خود داشتند و سپس در سال (۱۲۲۷هـ) جماعت دیگری آمدند و بعد جماعت دیگری در سال (۱۲۲۸هـ) آمدند و با این گروهها و دیگران مکاتباتی صورت گرفت که در این مقام جای بسط و توضیح آنها نیست»^(۱).

تاریخ‌دان مشهور عبدالرحمن جَبَرْتی بر حقانیت دعوت و صاحبان این دعوت شهادت می‌دهد و در مورد حوادث سال (۱۲۲۱هـ) می‌گوید:

«در این روزها از سرزمین حجاز خبرهایی در مورد مسأله شریف غالب در حق وهابیها رسیده است و این به دلیل سختگیری‌های شدید و قطع واردات از آنان است»^(۲) تا جایی که قیمت هر پیمانانه برنج به پانصد ریال و هر پیمانانه گندم سیصد و ده ریال رسید و روغن و عسل و دیگر کالاها را با اینها مقایسه کن. پس شریف چاره‌ای جز صلح با آنان و داخل شدن به اطاعتشان و رفتن بر راهشان و پیمان بستن با داعیان و بزرگشان را در داخل مکه، نداشت.

و دستور داد که منکرات و تظاهر به آن و کشیدن سیگار برای کسانی که بین صفا

(۱) - البدر الطالع (۵۲۵-۵۲۷).

(۲) - یعنی اهل مکه قبل از ورود امام سعود.

و مروه راه می‌روند، منع شود. و همچنین دستور داد که مردم بر نماز جماعت مداومت کنند و زکات پردازند و ابریشم و پارچه‌های زربافت نپوشند و مالیاتهای گمرکی و ستمگریها را لغو کرد.

مردم مکه قبل از ورود امام سعود از حدود شرع خارج شده بودند تا آنجا که از مرده به حسب حالش پنج یا ده ریال فرانسه می‌گرفتند و اگر صاحبان میت مقدار تعیین شده را پرداخت نمی‌کردند، نمی‌توانستند مرده را بردارند و دفن کنند و تا اجازه داده نمی‌شد، مرده‌شور او را نمی‌شست.

بدعتها و مالیاتها و ستمگریهای دیگری که بر اجناس خرید و فروش شده و خریدار بوجود آورده بودند. همچنین مصادره کردن اموال و خانه‌های مردم به گونه‌ای که شخص بدون اطلاع و بی‌خبر در خانه‌اش نشسته ناگهان مردان شریف به او دستور می‌دادند که خانه را تخلیه کند و از آن بیرون رود و می‌گفتند که سرور همه به این خانه نیاز دارد و یا باید به طور کلی از آن بیرون رود و جزو املاک شریف شود و یا اینکه صلح کند و قیمت آنرا کمتر یا بیشتر پردازد.

پس شریف غالب با سعود پیمان بست که همه‌ی این کارها را ترک کند و از آنچه که خداوند در قرآن به آن فرمان داده، همچون اخلاص در توحید و پیروی از سنت پیامبر و آنچه خلفای راشدین و صحابه و تابعین و امامان مجتهد تا آخر قرن سوم به آن عمل کرده‌اند، پیروی کند.

همچنین ترک آنچه در میان مردم بوجود آمده بود همچون پناه بردن به مردگان و زنده‌ها در هنگام بروز مشکلات و ساختن قبرها و عکسها و زینت‌آلات بر قبرها و بوسیدن عتبات و خضوع و فروتنی و به کمک خواندن و طواف و نذر و قربانی و کارهایی که در عیدها و مراسم‌هایی که برای آنها برگزار می‌کردند و جمع شدن همه‌ی مردم و درهم آمیختن زنان و مردان، و سایر مسایلی که شریک بودند بندگان با پروردگار در الوهیت است که خداوند پیامبران را برای مبارزه با مخالفان این توحید روانه کرده تا همه‌ی دین فقط برای خدا باشد.

شریف غالب برای منع همه‌ی این کارها و نابود کردن قبه‌هایی که بر قبرها ساخته شده با سعود پیمان بست چرا که این کارها از امور ساخته شده‌ای است که در زمان پیامبر نبوده است.

بعد از مناظره با علمای آن ناحیه و استدلال کردن علیه آنان با دلیلهای قطعی از کتاب و سنت که قابل تأویل نیست و اعتقاد پیدا کردنشان به این مسائل، راهها امن شد و راههای بین مکه و مدینه و بین مکه و جده و طائف دوباره آباد شد و قیمتها پایین آمد و خوراکیها و غلات و چهارپایان و روغن و عسل که کاروانهای شرق به حرمین می‌آوردند، زیاد شد تا آنجا که هر پیمانه گندم چهار ریال شد. شریف غالب به گرفتن یک دهم از بازرگانان ادامه داد و اگر کسی به این کار او اعتراض می‌کرد، می‌گفت: «اینها مشرک هستند و من از مشرکان عَشر می‌گیرم نه از یکتاپرستان»^(۱).

استاد محمود شکری آلوسی در مورد عقیده اهل نجد و راه و روش آنها و اینکه آنها بر راه سلف صالح هستند می‌گوید:

«نتیجه سخن اینکه مذهب آنها در اصول دین مذهب اهل سنت و جماعت و راهشان راه سلف صالح است که سالم‌ترین و محکم‌ترین راه است، و روششان این است که آیات و احادیث صفات را بر ظاهرش حمل می‌کنند و معنای آنها را به خدا واگذار می‌نمایند همانگونه که امام مالک در مورد استوا (قرار گرفتن خدا بر روی عرش) فرمود. و عقیده دارند که هر خیر و شری با خواست خداست».

«اما آنچه به دروغ بر آنها می‌بندند که آنها قرآن را با رأی و نظر خود تفسیر می‌کنند و از میان احادیث آنها را قبول دارند که موافق فهم آنان باشد بدون مراجعه به شرحی یا اعتماد به شیخی، و اینکه آنان مرتبه و منزلت پیامبر را پایین می‌آورند و پیامبر صاحب شفاعت نیست و زیارت وی مستحب نیست و به اقوال

(۱) - تاریخ الجبّرتی، ص (۳/۱۱۶، ۱۱۷).

دانشمندان اعتماد نمی‌کنند و آنان نوشته‌های اهل مذاهب را از بین می‌برند چون در آنها حق و باطل وجود دارد و آنها (اهل مذاهب) معتقد به جسم بودن خدا هستند و آنان بعد از سال (۶۰۰هـ) تا به حال به طور مطلق همه‌ی مردم را کافر می‌شمارند مگر کسانی که بر عقیده‌ی آنان باشند و آنان بیعت هیچ کس را قبول نمی‌کنند مگر اقرار کند که او مشرک بوده و پدر و مادرش بر شرک مرده‌اند، و آنان صلوات فرستادن بر پیامبر را منع می‌کنند و زیارت قبور را مطلقاً منع می‌نمایند و حتی برای اهل بیت قائل نیستند و آنان را وادار به ازدواج با غیرکفو مجبور می‌کنند. و افتراهای دیگری غیر از اینها، که همه‌ی اینها ستمی است در حق آنان و بهتان و دروغ محض است از جانب مخالفانشان که اهل بدعت و گمراهی‌اند، بلکه گفته‌ها و کردارشان و کتابهایشان تماماً برخلاف این است، پس هر کس چیزی از این موارد را از آنها روایت کند یا به آنها نسبت دهد به آنان دروغ بسته و افترا کرده، و هر کس حال آنان را ببیند و در مجالسشان حاضر شود و در مورد عقیده‌شان تحقیق کند به علم یقین می‌داند که همه اینها را دشمنان دین برای آنان ساخته‌اند و به دروغ به آنان نسبت داده‌اند.

تا اینکه گفت: «هدف از آنچه بیان داشتیم آگاهاندن بر اشتباه کسانی است که چیزهایی را به این گروه نسبت داده‌اند که آنان از آن بدور هستند، چنان نسبت‌هایی که به دیانت زیان می‌رساند و باعث ایجاد سوءظن به قسم بزرگی از امت اسلامی شده و چنان کینه‌ای را در خود پنهان کرده که از بزرگترین اسباب نفاق است».

اکثر کسانی که این تهمت‌ها را رواج داشته‌اند اهل بدعت و هوا هستند آنان که دین خود را سرگرمی و بازیچه قرار داده‌اند، و با قول و فعل خود چنان دروغی به دین بسته‌اند که دین بسیار از آنها دور است و اینها دجالند و هر ننگی را متوجه اسلام می‌کنند و گرنه اهل اسلام آنانند که سخن را گوش می‌دهند و بهترینش را پیروی می‌کنند^(۱).

(۱) - تاریخ نجد، آلوسی (۴۵-۴۹) با کمی اختصار و تصرف.

استاد امین سعید می گوید:

«اما بعد، سیره‌ی امام شیخ محمد بن عبدالوهاب تمیمی بیشترین پندها را دارد و سرشار از فضائل است و شایسته‌ترین سیره برای تحقیق و جستجو و تفسیر و تأویل است و سیره اصلاحگری است در زمره‌ی گرامی‌ترین اصلاحگران و مجاهدان است، از بزرگترین مجاهدان و دانشمندان است، از برگزیده‌ترین دانشمندان، خداوند بصیرت وی را نورانی گرداند و او را به راه خویش هدایت کرد و تقوا را در قلب وی افکند، پس اُمت را برای بازگشت به خدا و عمل به کتاب وی و سنت فرستاده‌اش و دور انداختن شرک و پرستش قبرها فرا خواند، و مردم از وی فرمانبرداری کردند و دنبالش رفتند و دعوتش را اجابت کردند، پس خداوند آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون آورد و نجات یافتند و سرفراز شدند، و پاکترین میوه‌ها را چید و به مقام برگزیدگان رسید»^(۱).

و گفت: «او آرزوهای نجد را به انجام رساند و برای اولین بار در محیط نجد رشد کرد و جامعه‌ای اسلامی و سالم را بوجود آورد که به توحید ایمان دارد و آنرا گرامی می‌دارد و بر هدایتش حرکت می‌کند و همراه خداوند هیچ کس را نمی‌خواند و تا بحال بر این حال مانده و از زمان شیخ تا زمان ما تغییر نیافته و حق را آشکار می‌کند و به آن ایمان دارد»^(۲).

گفت: «و کسی که از روی علم و دوراندیشی و میل صادقانه به اطلاع از حقیقت این دعوت و رسیدن به عمق آن و احاطه به تحولات و دگرگونیهای آن به مطالعه آن بپردازد در می‌یابد که اخلاص کامل و عشق صادقانه در پاک کردن دین از بدعتها و خرافات و بازگشت به اسلام صحیح و عمل به مذهب امام احمد که مذهب سلف صالح است تنها انگیزه حقیقی است که صاحب این دعوت را وادار به فراخوانی به

(۱) - کتاب «سیره امام شیخ محمد بن عبدالوهاب» (۷).

(۲) - مصدره پیشین، (۸، ۹).

آن کرده است»^(۱).

تا آنجا که گفت: «شیخ بدعتی را بوجود نیاورده و چیز تازه‌ای را نیافریده و چیز جدیدی را از خود در نیاورده، بلکه رأی و نظری است که در آن دقت و تدبیر نموده و می‌توان آن را در این جمله خلاصه کرد (بازگشت به خدا و عمل به آنچه در کتاب خدا آمده و پیروی کردن از فرستاده خدا و حرکت کردن بر سنت و راه اوست)^(۲).

در جای دیگری گفت: «دانشمندان با انصاف شرق و غرب بخصوص آنان که در زمانهای اخیر آمده‌اند حق احترام و تعظیم و بزرگداشت آنان را بجای آورده‌اند بعد از آنکه بدرستی آنرا مطالعه کرده‌اند و در اعماق آن شنا کرده‌اند و به نتایج بزرگ و ثمرات پاک‌ی که برای اسلام و عرب بار آورده اطلاع یافته‌اند و بعضی از آنان فقط به سخنانی گذرا اکتفا نکرده بلکه در توصیف این دعوت فصلهای طولانی را به رشته تحریر در آورده و بی‌شک می‌توان گفت که احترام مردم برای این دعوت و علاقه‌شان به بلندی مقاصد آن با زیاد شدن مطالعه در مورد آن و دستیابی به سیره‌ی بنیانگذار آن به عنوان بزرگترین حرکت اصلاح دینی و اجتماعی که در شرق عربی و در عصرهای اخیر ظهور پیدا کرده، بیشتر می‌شود.

در اینجا حقیقت دیگری است که می‌خواهم در این مناسبت آنرا بنویسم و آن اینکه بیشتر دانشمندان غربی که در مورد این دعوت نوشته‌اند در تعظیم آن مبالغه کرده‌اند و در وصف نتایج آن زیاد گفته‌اند در این مورد فرقی بین دانشمندان انگلیسی و آلمانی و آمریکایی که در مورد شرق و اسلام جستجو کرده‌اند وجود ندارد و همه اتفاق نظر دارند که این حرکت، حرکت رستاخیز اسلامی است و طلیعه نهضت بزرگی است که کرانه‌های شرق اسلامی را روشن کرد»^(۳).

(۱) - مصدر پیشین (۱۳).

(۲) - مصدر پیشین (۱۳، ۱۴).

(۳) - کتاب (سیره امام محمد بن عبدالوهاب) (۱۹۱).

استاد منیر العجلانی بعد از آنکه چندین تعریف را برای این دعوت ارائه داده گفته است:

«به نظر ما دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب بازگشت به اسلام اولیه است و اگر این سخن را بگوییم خود را از رنج جدل بی نتیجه رها کرده ایم».

چرا که کسی که به اسلام اولیه فرا خواند به همان اسلامی فرا می خواند که در مدینه و در زمان رسول الله و سپس در عهد خلفای راشدین بود.

در آن زمان مسلمانان قرآن را می خواندند نه کتاب دلائل الخیرات را، و احادیث را روایت می کردند نه قصه طاغوتیان و خرافات را ... و می گفتند: «لا اله الا الله» با قلبشان، نه بر گوشه زبانشان و معنای آن را می فهمیدند و به محتوای آن عمل می کردند پس بجز خدا معبود دیگری را پرستش نمی کردند و صالحان و شیاطین را با او شریک قرار نمی دادند. و ساختمان و قبه ها را بر روی ضریح صالحان بنا نمی کردند تا صاحبان این قبرها را بخوانند و برای آنها نذر کنند و آنان را شفیع قرار دهند به این منظور که آنان بر جلب خیر و دفع ضرر توانایی دارند در حالی که استخوانهای پوسیده ای بیش نیستند.

مسلمانان نماز می گذاردند و زکات می پرداختند و به حج می رفتند و روزه می گرفتند و جهاد می کردند و امر به معروف و نهی از منکر می نمودند.

امامان در سرزمینهای اسلامی به وسیله شریعت، مردم را رهبری می کردند و آنان را به دستورات شرع دستور می دادند و از منکر باز می داشتند. سپس این چهره ی زیبای اسلام اولیه ناپدید شد و به جای آن چهره زشتی جای گرفت که ساخته جهل و فساد بود و مردم به مرحله ای برگشتند که همانند «جاهلیت» قبل از اسلام بود.

حرکت محمد بن عبدالوهاب حرکت تجدید و پاک کردن بود. تجدید و زنده کردن امور و اوامر اسلام بود که مسلمانان آنرا رها کرده بودند و پاک کردن اسلام از شرکیات و بدعتهایی بود که به آن وارد کرده بودند!

دعوت محمد بن عبدالوهاب دعوت یک «فیلسوف» نبود که در اتاق خود گوشه‌گیری کرده بلکه دعوت رهبری اصلاحگر بود که از عقیده‌اش دفاع می‌کرد و با زبان و دست و با تمام دل و عقل و توانش به آن عمل می‌نمود.

دعوت محمد بن عبدالوهاب «نظریه» و کتابی نبود که آنرا نوشته باشد تا مردم آنرا مطالعه کنند بلکه راهی بود که آن را رسم کرده بود و از آن دفاع کرد و مردم را به عمل کردن به آن فرا خواند، ابتدا با موعظه نیکو، سپس با قدرت دولتی اسلامی که تنها بر اساس شرع بنا شده بود.

منهج و روش شیخ تنها اصلاح دینی به همان معنایی که امروزه اروپائیان آنرا می‌فهمند، نبود. چرا که آنان بین دین و دنیا فرق قائلند و دین را ارتباطی مخصوص بین بنده و آفریننده می‌دانند و مردم با زور و قدرت وادار به پیروی از آن نمی‌شوند. سپس آنان بین دین (یا شرع) و قانون فرق قائلند و می‌گویند که دولت مردم را وادار به اجرای قانونی می‌کند که خود برای آنان وضع کرده، اما آنان را ملزم به اجرای شرع نمی‌کند بلکه چه بسا قانون آنها با شرع مخالف است! اسلام به تنهایی دین و دنیاست و دعوت شیخ به اسلام دعوتی است در برگیرنده‌ی دین و سیاست.

و خلاصه سخن آنکه: وهابیت حرکتی است که اقدام به نشر توحید کرد و با شرکت و بدعت مبارزه نمود و جهاد را از نو شروع کرد و دولتی اسلامی که تنها بر مبنای شرع بود برپا نمود، و ما از این به بعد اتفاق نظر داریم با آنانکه می‌گویند روش حکومت وهابیه در بسیاری از کارهایش برگرفته از افکار ابن تیمیه در کتاب «السیاسیة الشرعیة» و کتابهای دیگر او و از افکار شاگردانش به خصوص ابن القیم است»^(۱).

و همچنین استاد منیر العجلانی می‌گوید:

«در گذشته و حال چیزهای زیادی در مورد وهابیهها نوشته شده و در آن ستایش و

(۱) - تاریخ البلاد العربیة السعودیة (۱/ ۲۴۰-۲۴۲).

نکوهش وجود دارد.

نوشته‌های زمان عثمانی‌ها تقریباً حمله‌های ستمگرانه و ظالمانه بود و سپس مردم در حقیقت این کتابها به شک افتادند و اسباب سیاسی و انگیزه‌های شخصی را که این کتابها را به نویسندگان دیکته می‌کرد، می‌فهمیدند.

اخیراً علمای با انصاف حق این حرکت را منصفانه ادا کرده‌اند اگر چه از پیروان و همکاران آن نبودند، و اگر در مواردی با آن اختلاف پیدا می‌کردند فضل و مزایای این حرکت را می‌شناختند و آنان تنها نسبت به این دعوت از افراط‌گرایانی می‌ترسیدند که می‌خواستند نظرات افراط‌گرایانه خود را بر دیگران تحمیل کنند چون گمان می‌کردند که تنها حق با آنان است و بس»^(۱).

استاد حافظ وهبه تحت عنوان: «دعوت وهابیه چیست؟» می‌گوید:

«شیخ محمد بن عبدالوهاب پیامبر نبود همانگونه که نبیهر دانمارکی ادعا کرد بلکه اصلاحگری مجدد و دعوتگر برای بازگشت به دین حق بود، و شیخ محمد تعالیم و نظرات مخصوص نداشت و فروعی که در نجد به آن عمل می‌شود طبق مذهب امام احمد بن حنبل است، اما در عقاید، آنان از سلف صالح پیروی می‌کنند و با غیر از آنان مخالفت می‌ورزند و تقریباً عقاید و عبادت‌هایشان تماماً مطابق آن چیزی است که ابن تیمیه و شاگردانش در کتابهایشان نوشته‌اند اگرچه در مسائل مشخصی از فروع دین با آنها مخالفت می‌ورزند و بالاتر از اینها، آنان معتقدند که عقاید و عباداتی که اکثر مسلمانان بر آنند با اصل دین اسلامی صحیح منطبق نیست»^(۲).

در ذیل مسائلی را که وهابی‌ها به آن شهرت دارند و همچون خصلت و خوی مخصوص نجدی‌ها است، خلاصه می‌کنیم^(۳).

(۱) - تاریخ البلاد العربیة السعودیة (۱/ ۳۶۱).

(۲) - جزیره العرب فی القرن العشرين (۳۰۸، ۳۰۹).

(۳) - نجدی‌ها دین مخصوص ندارند و آنان بر روش سلف صالح هستند.

اولاً: (توحید)، به استناد سخنان امامان چهارگانه و دیگر سلف صالح^(۱) معتقدند که معنای «لا اله الا الله» دوری جستن از هر معبودی غیر خدا و خالص کردن توجه تنها به خداست و عبادت هر گاه برای غیر خدا انجام گیرد آن غیر خدایی همراه خداوند می‌شود، اگر چه فاعل آن چنین اعتقاد نداشته باشد، مشرک است، خواه شرک او شرک نامیده شود یا توسل. و نزد آنان شکی نیست که هر کس بگوید یا رسول الله، یا ابن عباس، یا عبدالقادر و یا غیر آنان از آفریدگان و بدین وسیله خواهان دفع شر یا جلب سودی در مواردی که غیرخدا بر آن توان ندارد، باشد، مشرک است و خون او هدر است و مالش حلال است^(۲).

ثانیاً: «شفاعت» شفاعت پیامبر را در قیامت طبق آنچه در شرع آمده، انکار نمی‌کنند و همچنین آنان شفاعت را برای سایر پیامبران و ملائکه و اولیا و کودکان طبق آنچه در شرع وارد شده، ثابت می‌کنند، اما از صاحب آن که خداوند است و به اذن او برای فرد موحدی که اراده کند درخواست می‌شود. و گفته می‌شود: خدایا محمد را در روز قیامت شفیع ما گردان، خدایا بندگان صالح خود را برای ما شفیع گردان یا امثال اینها.

اما آنچه بر زبان مردم جاری می‌شود مانند اینکه می‌گویند: یا رسول الله، یا ولی الله! از تو شفاعت می‌خواهم یا از این قبیل گفته‌ها، شرک است چرا که نصی از قرآن و سنت و سلف صالح در این مورد نیامده است. ثالثاً: «قبرها».

سخن در مورد قبرها شامل موارد زیر می‌شود:

- ۱- ساختن ساختمان بر آنها و زیارت آنها.
- ۲- دعا و نمازی که مردم نزد قبرستانها انجام می‌دهند.

(۱) - اولاً به استناد دلایل شرعی.

(۲) - با شروط و ضوابط شرعی و هر کس اجازه ندارد که بدون دلیل و قدرت، این کار را انجام دهد..

۳- قبرها و مسجدهایی که بر روی آنها ساخته می‌شود.

۴- سفر به سوی آنها.

اما زیارت قبرها به منظور عبرت گرفتن و پندپذیری و دعا برای میت و یادآوری آخرت و با رعایت روشی که پیامبر برای زیارت پیش روی ما قرار داده است مستحب است.

اما قربانی کردن برای مرده و کمک خواستن از او و سجده کردن برا او شرک است. و گچکاری کردن قبرها و ساختن ساختمان و نوشتن بر آنها همه از کارهای بدعت و نهی شده است.

آنان برای اثبات این عقیده به احادیثی که در این مورد وارد شده و اقوال و عمل سلف صالح استدلال می‌کنند. به همین خاطر در مکه و مدینه قبرهایی را که از زمین مرتفع‌تر بودند، نابود نمودند و با زمین یکسان کردند، همانطور که هنگامی که در قرن گذشته بر حرمین شریفین چیره شدند قبه‌ها را برداشتند. و همانطور که برای بار دیگر در فتح کنونی (۱۳۴۳ و ۱۳۴۴هـ)، (۱۹۲۵ و ۱۹۲۶م) انجام شد، و قصد کردن و سفرکردن به سوی قبرها بدعت است.

رابعاً: اعلان جنگ علیه بدعت‌های شایع در سرزمینها، مانند: جمع شدن در وقت مخصوص نزد شخصی که سیره‌ی میلاد پیامبر را برای آنان می‌خواند با این اعتقاد که این کار نزدیکی به خداست و همانند چیزهایی که در اذان شرعی اضافه شده است. و به طور کلی آنان علاقمند هستند که عبادات شرعی طبق سنتی باشد که از پیامبر به ما رسیده بدون زیاد و کم.

آنچه در بسیاری از شهرها شایع شده از جمله این بدعت‌هاست مانند بیرون رفتن زنان دنبال جنازه و برای زیارت قبرها و حضور در جشنهای سالانه میلاد پیامبر ، بر پا داشتن جلساتی برای اذکار بدعت و رقص و آوازخوانی‌هایی که در اویش انجام می‌دهند، همه‌ی اینها حرام است. و آنچه را در حجاز موجود بود منع کردند. به همین سبب اختلاف بین حکومت سعودی و حکومت مصر در مورد محمل و

پذیرفتن آن در حجاز بوجود آمد.

نجدی‌ها استدلال می‌کردند که محمل بدعت است و درست نیست این کار در سرزمین وحی و دین استقرار یابد، و مصریها می‌گفتند این کار عادت و رسمی در مراسم حج است و بس^(۱).

خامساً: «جهاد» آنچه قابل بحث و جدل نیست اینکه شیخ محمد بن عبدالوهاب عباداتی را که برای غیر خدا انجام می‌شد، اسلام به حساب نمی‌آورد و به همین دلیل او کار خود را با دعوت به توحید و اجرای اوامر خداوند بدون نرمش، شروع کرد. و هر کس اطاعت می‌کرد سالم می‌ماند، و هر کس مخالفت ورزد یا دشمنی کند خون و مالش حلال است و جنگهایشان در نجد و خارج نجد در یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق بر این اساس بود.

هر شهری که با جنگ وارد آن می‌شدند برایشان حلال بود و در صورت امکان آنرا به املاک خود ملحق می‌نمودند و اگر ماندن برایشان ممکن نبود به غنایمی که به دستشان می‌رسید اکتفا می‌کردند. و اینجا اختلاف میان آنان و مخالفانشان شروع می‌شود، چرا که دیگران می‌گویند: هر کس بگوید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» مال و خونس محفوظ است^(۲)، اما آنان می‌گویند که سخن اعتباری ندارد مادامی که عمل آنرا تأیید نکند، سپس هر کس گفت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» در حالی که هنوز مردگان را می‌خواند و از آنان کمک می‌خواهد و انجام نیازها و رفع مشکلاتش را از آنان می‌خواهد، کافر و مشرک است، و خون و مالش حلال است، و سخن او اعتباری ندارد. و آنان بر این نظر خود دلایل زیادی از قرآن و سنت دارند

(۱) - اما بدعت‌گذاران هنگامی که از بدعت محمل منع شدند حج را به طور کلی ترک نمودند و چنان پنداشتند که سعودیها آنان را از حج منع کرده‌اند.

(۲) - این نص است و نصوص ثابت دیگری آنرا تفسیر و تقیید می‌کند، اما آنان این جمله را به طور مطلق قرار داده‌اند و این برخلاف آنچه در نصوص شرعی دیگر آمده می‌باشد. و عملکرد پیامبر ص و صحابه وی مفسر و مبین نصوص مطلق است همانگونه که بیان آن خواهد آمد.

که اینجا جای تفصیل آنها نیست.

جهاد - یا اعلان جنگ - از حقوق امام است که به مصلحت یا دفع ضرر می‌نگرد پس اگر مصلحت را در آن دید اعلان جهاد بر وی لازم است، و بر سایر مردم و زبردستان واجب است که از او پیروی کنند و در زمره‌ی سربازان وی در آیند بنابراین همه‌ی جنگهای گذشته و حال جزو جهاد شرعی به حساب می‌آیند.

سادساً: «الاجتهاد»: شیخ محمد بن عبدالوهاب رساله‌هایی در مورد دعوت به اجتهاد و ردّ بر اهل تقلید و مخالفان دارد که در اکثر آنها به آنچه ابن‌القیم در کتاب اعلام‌الموقعین نوشته استناد کرده است.

اما شیخ محمد اگرچه تعدادی مسائل اجتهادی همانند قراردادن ۸۰۰ ریال به عنوان دیه مسلمان بجای صد شتر، دارد، اما در حقیقت او دنباله‌رو امام احمد است و به کتابهای فروعی که در مذهب وی نوشته شده اعتماد می‌کند. و شکی نیست که دانشمندان نجد در ابتدای نهضت اصلاحی بیشتر به سنت و علوم شرعی احاطه داشتند و معلومات وسیعتری داشتند و در فهم احکام شرعی بلندنظرتر بودند^(۱).

احمد عبدالغفور عطار در مورد دعوت و امام و دولت آن می‌گوید: «شیخ امام اصلاحگری دینی و اجتماعی و رهبری سیاسی است و اصلاحگر دینی در اسلام آن کس نیست که بدور از جامعه یا سیاست یا حکومت و دولت باشد، بلکه اصلاح شامل تمام اسباب زندگی و پایه‌های آن می‌شود، پس اصلاحگر دینی ظاهر و باطن زندگی امت را اصلاح می‌کند، و اصلاح درون همان اصلاح عقیده است.

امام محمد بن عبدالوهاب به این معنا اصلاحگر دینی بود و در کارهای حکومتی دارای بصیرتی نافذ بود، چرا که بر نظامهای حکومت اسلامی و غیراسلامی آگاه بود و حکومت اسلامی صحیحی را که رسول الله آن را ایجاد کرد و پایه‌ریزی نمود و بعد از وی خلفای چهارگانه‌ی راشد و سپس عمر بن عبدالعزیز و حکومت خلفا و

(۱) - جزیره العرب في القرن العشرين ص (۳۰۸-۳۱۱).

پادشاهان دیگر را بطور دقیق شناخت.

مطالعه قرآن و سنت او را بر نظامهای حکومتی گوناگون که قبل از اسلام بود اعم از جاهلیت و غیر آن مطلع ساخت. و از میان همه‌ی اینها صحیح‌ترین حکم اسلامی را برگزید که آن همان حکم رسول الله و خلفای راشدین است، و تا جایی که زمان و قدرت دولتی که بنا نهاده بود به او اجازه داد، آنرا اجرا نمود.

میان شیخ و محمد بن سعود اتفاق کاملی بود و دیدگاهشان یکی بود و شیخ با علم و رأی خود حاکم را انتخاب می‌نمود و روش اسلام را در سیاست و کارهای حکومتی به او نشان می‌داد، و حاکم، خود بدون رأی شیخ هیچ کاری در دولت انجام نمی‌داد مانند، اعلان جهاد و فرستادن فرستاده‌ها و نامه‌ها به امیران و حاکمان و دانشمندان و قاضیان در شهرهای خارج از حکم او ...

تا آنجا که گفت: «ابن عبدالوهاب حکومتش را بر پایه‌های سه‌گانه اسلام بنیان نهاد و استوار گرداند، پس به ایمان حقیقی به خدا فرا خواند که به انجام همه عبادات برای خدا و به امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به رسالت رسولان خدا که دعوت به چنگ زدن به این قواعد و ساختن جامعه و همه نظامها و قوانین و تصرفات جامعه بر این قوانین و نظامها می‌باشد، حکم می‌کند.

هنگامی که ایمان در معرض فساد یا خطری قرار گیرد بر فرد مسلمان دانا و صالح واجب است که برای اصلاح به پا خیزد و خطر را از عقیده دور نماید.

این کاری بود که امام شیخ انجام داد، او دید که عقیده‌ی جامعه‌اش فاسد است، پس اقدام به اصلاح نمود سپس مشاهده کرد که عقیده صحیح و سلیم و درست در خطر بدعت‌گذاران و گمراهان و گمراه‌کنندگان است لذا برای دفاع از آن به روش خود اسلام با حکمت و موعظه حسنه به پا خاست، اما حکمت و موعظه‌ی نیکو همراه عقیده در معرض جنگی که حاکمان بدعت‌گذار و دانشمندان گمراه و توده‌ی گمراه‌کننده علیه آنها شروع کردند، قرار گرفت، پس امام مجبور شد که اسلحه‌ی خودشان را برای دفاع از عقیده و صاحبان این عقیده بر دارد.

خداوند امام اصلاحگر محمد بن عبدالوهاب را یاری آشکاری کرد و دولت اسلامی بر پا شد، آن دولتی که بر پایه‌های صحیح بنا کرد و او امام این دولت شد و مسؤول حمایت و مراقبت آن شد.

اگر امام محمد بن عبدالوهاب صاحب این دعوت است که حکم اسلامی را بر پا نمود، محمد بن سعود هم رأس حکومت اسلامی بود، چرا که امام برای ولایت امر با او بیعت نمود و دعوت در ابتدای شروعش فکری بود در ذهن چند نفر از قبول‌کنندگان این دعوت.

امام محمد بن سعود دعوت را به صورت واقعی آشکار کرد بعد از آنکه فکری بود در ذهنها و آن دو (محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود) جامعه اسلامی و دولتی اسلامی برپا کردند»^(۱).

استاد فؤاد حمزه در کتابش «قلب جزیره العرب» می‌گوید:

«و در قرن گذشته اشتباهاً اسم وهابی بر اهل نجد اطلاق شد و در حق آنان گفته شد که دارای مذهب جدیدی در اسلام هستند. ولی الآن حقیقت برای مردم شناخته شده است چرا که اهل نجد سلفی هستند و در مسائل اجتهادی از امام احمد بن حنبل تقلید می‌کنند، و دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب در قرن گذشته دعوتی اصلاحی و خالصاً برای رضای خدا بوده است که تار و پود آن بازگشت به اسلام صحیح و ترک بدعتها و نابود کردن آثار شرک و خرافات و اوهام بود، اما نسبت دادن مذهب جدید به آنان به دلیل درهم آمیخته شدن تبلیغاتی بود که به دلایل سیاسی علیه آنان به راه افتاد به منظور متنفر کردن مردم از آنان و به حساب آوردنشان به عنوان خارج از اسلام، اما آنان مسلمانان سنی و موحد و دارای عقیده‌ی سلفی و ایمان خالص هستند»^(۲).

شیخ محمد ابو زهره می‌گوید: عصرهایی که عقل در آن جمود پیدا کرده بود به

(۱) - محمد بن عبدالوهاب، نوشته‌ی محمد بن عبدالغفور عطار (۸۸، ۹۲).

(۲) - قلب جزیره العرب، نوشته‌ی فؤاد حمزه (۱۰۴، ۱۰۵).

تقدیس آراء امامان مجتهد متصف شد همانطور که اشاره کردیم. و از مظاهر آن: تقدیس صالحان در حال حیات و بعد از مرگشان و زیارت قبرهایشان و طواف پیرامون آن همچون طواف کردن دور بیت الله الحرام و بر اثر اینکار طایفه‌ای پیدا شدند که با این کار می‌جنگیدند و در جنگ آن شدت بخرج می‌دادند و تابع آراء ابن تیمیه بودند و افکار ابن تیمیه را بعد از دفن از زیر خاک بیرون آوردند^(۱).

سپس گفت: «وهابیه در صحرای عربی پیدا شد و آن نتیجه افراط در تقدیس اشخاص و تبرک جستن به آنها و تقرب جستن به خدا به وسیله زیارت آنها و همچنین در نتیجه زیادشدن بدعتهایی که از دین نبود و این بدعتها در مراسم دینی و اعمال دنیوی جای یافته بود. پس وهابیه آمد برای مقابله با همه‌ی اینها و مذهب ابن تیمیه را زنده کرد»^(۲).

و زرکلی در کتاب «الأعلام» می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان التمیمی النجدی رهبر نهضت جدید اصلاح دینی در جزیره العرب است».

دعوتش که در سال (۱۱۴۳هـ) (۱۷۳۰م) آنرا علنی کرد جرقه اولیه بود برای بیداری جدید در همه‌ی جهان اسلام و مردان اصلاحگر در هند و مصر و عراق و شام و دیگر کشورهای از آن تأثیر گرفتند، در بغداد الوسی کبیر و در افغانستان جمال الدین افغانی و در مصر محمد عبده و در شام جمال الدین قاسمی و در تونس خیرالدین تونسوی و صدیق حسن خان در بهوبال و در کلکته امیرعلی ظاهر شدند و نام اشخاص دیگری هم درخشید. و هواداران و یاری‌دهندگان این دعوت در قلب جزیره العرب به اهل توحید «برادران مطیع خدا» شناخته شدند و دشمنانشان آنان را وهابی نامیدند به خاطر نسبت به محمد بن عبدالوهاب و نام اخیر نزد اروپاییها شایع شد و وارد کتابهای معجم جدیدشان گردید و بعضی‌ها به پیروی از افتراهای دشمنان به اشتباه آنرا مذهب جدیدی به حساب آورده‌اند بخصوص داعیان خلفای ترک عثمانی^(۳).

(۱) - المذاهب الاسلامیة (۲۱۱، ۲۱۲).

(۲) - منبع سابق.

(۳) - الأعلام تألیف خیرالدین زرکلی (۲۵۷/۷).

دکتر محمد فتحی عثمان می گوید: «خداوند یاری دعوت و حرکت عقیده‌ی توحید را که عموم مردم و دانشمندان و حاکمان را به لرزه درآورد به دست شیخ محمد بن عبدالوهاب: مهیا کرد. (۱۱۱۵-۱۲۰۶هـ.)، (۱۷۰۳ - ۱۷۹۱م).

این حرکت وسیع و عمیق و فعال و ویژگی و خصوصیت این مرد در میان دانشمندان راستین و معلمان خیر که مدت زیادی برای اصلاح عقاید و اقوال و افعال فریاد برآوردند، بود، چه بسیار اصلاحگرانی که چنین دعوتی کردند پس علت موفقیت دعوت وهابیه و عدم موفقیت دیگران چه بود؟

دلیل این امر ظروف و شرایطی بود که دعوت وهابیه را احاطه کرد و برای دیگران مهیا نشد.

دعوت وهابیه در شهر خود (عیینه) سرکوب شد و مجبور شد که از آنجا به درعیه (مقر آل سعود) برود و دعوتش را به امیر آنجا محمد بن سعود عرضه کرد و او دعوتش را پذیرفت و برای دفاع از دین صحیح و جنگ با بدعتها و نشر دعوت در شبه جزیره عرب با زبان برای کسی که بپذیرد و با شمشیر برای کسی که آنرا نپذیرد، هم پیمان شدند^(۱).

و استاد عقاد می گوید: «نهضت اسلامی در اوایل قرن نوزدهم در مصر شروع شد. اما در جزیره العرب حدود شصت سال قبل به وسیله دعوت وهابیه که به شیخ محمد بن عبدالوهاب نسبت داده می‌شود و حدود همین سالها به وسیله دعوت امام شوکانی صاحب کتاب «نیل الاوطار» در یمن شروع شد و هر دو برای اصلاح یک صدا بودند و آن: بازگشت به سنتهای قدیم و ترک بدعتها بدون نرمش است، و مردم به حرکت شیخ محمد بن عبدالوهاب گوش فرا دادند، ولی دعوت شوکانیه در قرائت کتابهای فقه و حدیث خلاصه شد چرا که وهابیها قبه‌ها و ضریحها را در حجاز نابود کردند و زمانی با دولت عثمانی برخورد کردند که عثمانیها با دولتهای اروپایی که بر تقسیم آنان اتفاق نظر داشتند وارد جنگ شدند و این برخورد دولت علی بک کبیر را در مصر به نابودی کشاند

(۱) - سلفیه در جامعه‌های معاصر (۳۲).

در نتیجه یاران از اطرافش پریدند و بعد از مخالفتش با روسیه در مورد جنگ با خلافت اسلامی، بد خواهان بر او غلبه کردند.

فریاد ابن عبدالوهاب در جزیره العرب و گوشه‌های جهان از مشرق تا مغرب بی‌نتیجه نماند چرا که بسیاری از حجاج و زائران حجاز از او پیروی کردند و تعالیمش به هند و عراق و سودان و دیگر کشورهای دور دست رسید. و مسلمانان را به شگفت واداشت.

زمانی که شنیدند علت شکستهایی که تحمل کرده‌اند ناشی از ترک دین بود نه در خود دین، و شایسته است که آنان قوت و قدرتی را که از دست داده‌اند با اجتناب از بدعتها و بازگشت به دین سلف صالح در جوهر و هسته خود دوباره بدست آورند»^(۱).

حسن بن علی آل عایض^(۲) در نامه‌ای که به حسین بن علی بزرگ مکه نوشت و بوسیله‌ی آن اوصاف زشتی را که به ابن سعود (ملک عبدالعزيز) و دانشمندان این دعوت نسبت داده بود، تکذیب نمود، می‌گوید:

«مسأله ابن سعود آنطور نیست که تو در نامهات گمان کرده‌ای و گفته‌ای که او عربی است که افراد بی‌شعوری را رهبری می‌کند که غذایشان ملخ و اصلیتشان از ذی الخویصره است، و اینکه سرزمینش سرزمین فتنه‌ها و دانشمندانش افراطی هستند و هر کسی را در اطاعت وی در نیاید کافر می‌شمارند و مال و خونش را حلال می‌کنند و با چشم تحقیر به غیر خودی می‌نگرند، و آنان از فرزندان مسیلمه‌ی کذاب هستند، و بنی حنیفه و بنی تمیم اطراف او را گرفته‌اند و سخنانی از این دست، اما مسأله برخلاف این است، اکثر آنهايي که اطراف او هستند قحطانی‌اند و آنها قبائلی دارای قدرت و نیرو هستند و دارای اخلاق و دینی هستند که در راه آن به دفاع می‌پردازند».

سپس می‌گوید: «ما با علمای نجد از زمانی ارتباط داریم که آنان به عسیر می‌آمدند و با پدر و عمویم می‌نشستند و ما در جلسه درس آنان حضور می‌یافتیم و بچه

(۱) - موسوعة العقاد الاسلامیه (۴/ ۶۰۸، ۶۰۹).

(۲) - از امیران عسیر قبل از اینکه به دولت سعودیه بپیوندند، بود.

بودیم، آنان مردمان خوبی هستند. آنان در مورد ذات خدا شدیدند و هیچ فریب و نیرنگی در کارشان نیست و اگر می‌دانستند که عبدالعزیز با انگلیسی‌ها علیه عثمانیها هم پیمان شده در مقابل او می‌ایستادند و او را تکفیر می‌کردند»^(۱).

تا آنجا که می‌گوید: «اما اینکه گفته‌ای این سرزمین شاخ شیطان است، بدان که خوبی و بدی سرزمین بستگی به ساکنان آن دارد، و ما جز خیر از آنان ندیده‌ایم و لازم است که نسبت به مسلمانان بدگمان نباشیم بلکه بر ما لازم است که از بدیهایشان چشم‌پوشی کنیم بخصوص از علمای آنها»^(۲).

محمود فهمی پاشا (مهندس مصری) در جزء اول کتاب تاریخش به نام (البحر الزاخر) هنگام گفتگو در مورد وهابیه می‌گوید: «مدتی بعد از جنگهای شدید و وقایع دشوار تمام سرزمینهای عربی در عقاید وهابیه درآمدند، یعنی عقاید اصلاحی دین اسلام، و همچنین نجد در حالت سیاسی و اجتماعی جدید قرار گرفت و بجای آنکه قبایل آن به چند عشیره و گروه کوچک و از هم جدا، تقسیم شود و به جنگها و گیر و دارهای فیمابین ادامه دهند، مقرر دولتی قوی و سلطنتی سیاسی مانند سلطنت خلفای پیشین شد، و رئیس این دولت در امور دینی و دنیوی دارای قدرت و سلطه بود».

«با وجود جنگها و مبارزاتی که وهابیه در سرزمینهای عربی داشتند، به حقوق دو حکومت هم جوارشان یعنی حکومت بغداد و حجاز تجاوز ننمودند و کاروانهای حجاز از وسط سرزمینشان می‌گذشتند بدون اینکه هیچ نگرانی و ضرری برای قافله‌ای پیش آید و در احوالی برادرانه و دوستانه با شریف سرور بزرگ مکه بودند. و در سال (۱۷۸۱) بعد از میلاد از طرف او اجازه یافتند که حج بگذارند و کعبه را طواف کنند و قدرت یافتن آنان و نفوذ قدرتشان آتش حسد را در قلب شریف غالب بوجود آورد و در مدت چند سال از بدست گرفتن حکومت و گماردن شریف بر

(۱) - تاریخ عسیر، نوشته‌ی حفظی (۳۵۸-۳۶۰).

(۲) - منبع سابق.

مکه بعد از شریف سرور علیه وهابیه اعلان جنگ کرد»^(۱).

گفت: «زمانی که ارتباطات شریف غالب با دولت عثمانی منظم شد از هیچ راه ممکنه که توانست اجرا کند برای وارد کردن سربازان عثمانی به سرزمین عربی بمنظور نابودکردن وهابیه دروغ نکرد و چنان گمان کرد که آنها (وهابیه) ملحد و کافرند و برخوردشان با قافله‌های حجاج ترکی از زشت‌ترین اعمال فاسد و مضر بوده است»^(۲).

دکتر طه حسین در مورد تأثیر اصلاحی و ادبی این دعوت می‌گوید: «کسی که در مورد زندگی عقلی و ادبی جزیره العرب تحقیق کند نمی‌تواند حرکت مهمی را که در اثناء قرن هیجدهم بوجود آمد نادیده بگیرد، که جهان جدید در شرق و غرب به آن روی آورد و مجبور شد امر آن را مهم شمارد، و آثار بزرگی در آن بوجود آورد - و مقداری از شأن و منزلت آن کاسته شد - اما دوباره در این ایام قدرت گرفت و از نو نه در جزیره العرب بلکه در ارتباطاتش با ملت‌های اروپایی تأثیر گذاشت این حرکت حرکت وهابیه بود که محمد بن عبدالوهاب یکی از شیوخ نجد آنرا بوجود آورد.

محمد بن عبدالوهاب در خانواده علم و فقه و قضاوت رشد کرد و فرهنگ را از پدرش فرا گرفت سپس به عراق کوچ کرد و از دانشمندان و فقهای بصره علم آموخت و در آنجا نظرات جدید و قدیم خود را با هم آشکار نمود و مردم بر او خشم گرفتند و از بصره بیرون رانده شد و می‌خواست به شام برود ولی فقر و تنگدستی مانع او شد پس به نجد بازگشت و مدتی با پدرش در آنجا اقامت نمود و مناظره می‌کرد و مردم را به آرامش دعوت می‌نمود تا اینکه کارش آشکار شد و مذهبش انتشار یافت.

مردم در مقابل او به دو دسته تقسیم شدند: عده‌ای انصار و یاور او شدند، و

(۱) - البحر الزاخر (۱/ ۱۷۳، ۱۷۴) به نقل از کتاب «الوهابیون والحجاز» نوشته محمد رشید رضا (۵۸، ۵۹)

(۲) - منبع سابق.

عده‌ای دشمن، و در آخر کار زندگی‌اش با خطر مواجه شد. پس نزد امیران و رؤسای عشایر می‌رفت تا به او پناه دهند و از دعوتش حمایت نمایند تا به روستای درعیه رسید و نزد امیر آنجا محمد بن سعود رفت و او پناهِش داد و با وی پیمان بست که او را یاری و کمک کند. از آنروز به بعد مذهب جدید مذهبی رسمی شد که بر قدرتی سیاسی اعتماد می‌کرد آنرا تأیید می‌نمود و حمایت می‌کرد، بلکه آنرا در تمام نجد گاهی با دعوت نرم و بیشتر اوقات با شمشیر و جنگ انتشار می‌داد.

از این هم پیمانی بین دین و سیاست در جزیره العرب دولتی سیاسی پیدا شد که کارش بالا گرفت و خطرش شدید شد تا جایی که ترکها به شدت از آن هراس داشتند، و تا جایی که در توانشان بود با آن مقاومت نمودند، و هنگامی که موفق نشدند از مصریها کمک خواستند که در آنزمان محمد علی کبیر بر آن حکومت می‌کرد، و مصریها در تضعیف این دولت جدید و بازگرداندن آن به ضعف و فروتنی قبل توفیق یافتند، لذا لازم است که توفقی کوتاه نزد این مذهب جدید بنماییم تا بفهمیم آن چیست و تأثیر آن در زندگی عقلی و عربی در زمان جدید چه بوده است؟
گفتم: که این مذهب هم قدیم و هم جدید است. در واقع به نسبت معاصران جدید است، اما در حقیقت امر قدیم است زیرا چیزی جز دعوت قوی به اسلام خالص و ناب و پاکیزه از هر شائبه شرک و بت‌پرستی نیست. دعوت اسلام است همانگونه که محمد آنرا آورد. و خالصانه تنها برای خدا و ملغی کننده‌ی هر واسطه بین خدا و بین مردم و زنده کردن اسلام عربی و پاک کردن آن از نتایج جهل و نتایج اختلاط با غیرعربها بود.

محمد بن عبدالوهاب مردم نجد را از جاهلیت در عقیده و روشی که به آن عادت کرده بودند برحذر داشت، و آنان قبرها را بزرگ می‌داشتند، و بعضی از مردگان را نزد خدا شفیع قرار می‌دادند، و درختان و سنگها را گرامی می‌داشتند، و اعتقاد داشتند که آنها قدرت نفع و ضرر را دارند.

در راه و رسم زندگی به زندگی عرب جاهلی برگشته بودند، و در تاخت و تاز و

جنگ می‌زیستند، و زکات و نماز را فراموش نمودند، و دین اسمی بدون مسمی شد. محمد بن عبدالوهاب خواست از این عربهای جفاکار و خشن و مشرک، مسلمانان حقیقی بسازد به همان صورت که محمد یازده قرن قبل با اهل حجاز چنین کرد. عجیب آنکه شرایط ظهور این دعوت جدید را احاطه کرده بود که یادآور ظهور اسلام در حجاز بود، چرا که محمد بن عبدالوهاب در ابتدای کار یارانش را با نرمی دعوت کرد و بعضی از مردم پیرو او شدند، دعوتش را آشکار نمود پس دچار نگرانی شد و با خطر مواجه گشت، سپس نزد امراء و رؤسای عشایر رفت، همانطور که پیامبر خود را به قبایل عرضه کرد، سپس به درعیه هجرت کرد و اهل آنجا بر یاری با وی بیعت کردند همانطور که پیامبر به مدینه هجرت کرد. اما ابن عبدالوهاب نخواست که به امور دنیوی مشغول شود پس سیاست را برای ابن سعود رها کرد و خود به علم و دین مشغول شد و سیاست و سیاستمداران را وسیله‌ی دعوت خویش نمود، هنگامی که این کار را به اتمام رساند شروع به دعوت مردم به مذهبش کرد و هر کس اجابت می‌نمود از او می‌پذیرفت، و هر کس امتناع می‌ورزید بر او شمشیر می‌کشید و علیه آن جنگ به راه می‌انداخت، اهل نجد به اطاعت این مذهب جدید در آمدند و خالصانه از او اطاعت کردند و در راه آن زندگی خود را فدا نمودند همانطور که عربها به اطاعت پیامبر در آمدند و با او هجرت نمودند. اگر ترکها و مصریها برای جنگ علیه این مذهب جمع نمی‌شدند و در خانه‌ی خود با قدرت و اسلحه‌هایی با وی نمی‌جنگیدند که اهل بادیه با آن آشنا نبودند امید می‌رفت که این مذهب عربها را در قرن دوازده و سیزده هجری متحد کند همانطور که ظهور اسلام در قرن اول عربها را متحد نمود»^(۱).

دکتر عبدالرحیم عبدالرحمن عبدالرحیم می‌گوید:^(۲) «دعوت سلفیه جدل زیادی

(۱) - الحیاه الادبیه فی جزیره العرب (۳۲-۳۷).

(۲) - نص این سخن و حاشیه‌ها از اوست.

را برانگیخت و هنوز هم بر می‌انگیزد، بسیاری آن را تأیید نمودند و تعداد زیادی با آن به مقابله پرداختند، و در حقیقت چیز جدید در دین اسلام نیاورده بود، و از اصول آن خارج نبود، بلکه دعوتی سنی و سلفی است و صاحب آن و پیروانش به مذهب اهل سنت و جماعت ایمان دارند، و در مورد آیات و احادیث صفات بر راه سلف صالح حرکت می‌کنند». تا آنجا که گفت: «این دعوت در اصول خود بر دو منبع اصلی تشریح که قرآن و سنت است متکی است»^(۱).

گفت: «اما دشمنان این دعوت آن را به چیزی متهم کردند که در آن وجود نداشت، مثل اتهام اینکه می‌گویند عصا از پیامبر بهتر است^(۲)، و اینکه شعار «لا اله الا الله محمد رسول الله» را با حذف میم محمد بکار می‌گیرند و به این معنی است که رسولی وجود ندارد، و شکی نیست که هدفشان از پشت این اتهامات به راه انداختن تبلیغات بد علیه دعوت و پیروانش و اظهار اینکه بدعت جدیدی است، می‌باشد تا مردم را نسبت به آن متنفر کنند»^(۳).

محمد جلال کشک می‌گوید: «ویژگی سیاسی حرکت وهابیه در این خلاصه می‌شود که به فکر اسلامی صحیح منتسب است و به توحید فرا می‌خواند، اما چرا این دعوت آن تأثیر سیاسی را گذاشت که دعوت‌های سلفی دیگری که قبل و بعد از آن آمدند نتوانستند چنین تأثیرگذار باشند در حالی که فکر توحیدی و ردّ اولیاء و تبرک خواستن از قبرها آرائی است که در فکر اسلامی وجود دارد همچنان که گفتیم و دانشمندان زیادی در هر قرن و شهرهای زیادی از آن دفاع نموده‌اند، و دعوت توحیدی که شیخ آنرا بیان کرد، دانشمندان کشورهای اسلامی زیادی آنرا قبول کردند یا می‌توان گفت کسی نتوانست آنرا رد کند بلکه برعکس دشمنانش بر این اتهام

(۱) - Burkhardt, Notes on Bedoukns, p. ۲۷۸.

(۲) - خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، نوشته احمد بن ذینی دحلان ص (۲۳۰).

(۳) - جزیره العرب فی القرآن العشرین، حافظ وهبه (۳۱۴).

تأکید کردند که چیز جدیدی در آن نیست و بیشتر به مناقشه مسائل شکلی و بستن اتهامات توجه کردند در حالی که دانشمندان و فقها و مستشرقان زیادی اعلان کرده‌اند که بر اصول صحیح اسلام منطبق است.

ابن سند^(۱) با وجود نیت بدش، راست گفته آنگاه که می‌گوید: «در دعوت ابن سعود چیز جدیدی وجود ندارد که عوام اهل مکه آنرا شناسند». همچنین ابن بشر عقیده دارد که اگر اطرافیان شریف غالب او را از اینکه وهابیه مکه را می‌خواهند نه قلب او را، نمی‌ترساندند، با افکار شیخ موافقت می‌کرد، ولی ترسید و پرید.

محمد بن عبدالوهاب و وارثان بعد از او بسیار بر این امر تأکید کرده‌اند که در دعوتش چیز جدیدی وجود ندارد و مذهب پنجمی بوجود نیآورده و این طبیعتاً صحیح است اگرچه آنان حریص‌اند که تهمت آوردن مذهب پنجمی را نفی کنند ولی در این کار مبالغه کرده‌اند چرا که مذاهب به خودی خود ادیان نازل شده نیستند بلکه اجتهادات هستند و آنان مرد هستند و ما هم مردیم»^(۲).

شیخ احمد ناصری سلاوی مغربی می‌گوید:

«در این سال یعنی سال (۱۲۲۶هـ) مولی ما سلطان سلیمان^(۳) : فرزندش استاد فاضل مولی ابا اسحاق ابراهیم بن سلیمان را به منظور ادای فریضه حج به همراه کاروان نبوی که طبق عادت در رأس هیأت بی‌نظیری که با جشن و آذین‌بندی شهر با گلدانها و کوبیدن طبل^(۴) و آراستن خود همراه بود، به حجاز روانه کرد.

(۱) - او عثمان بن سند بصری است، یکی از دشمنان این دعوت.

(۲) - السعودیون والخل الاسلامی (۹۴).

(۳) - پادشاه مغرب بود.

(۴) - کوبیدن طبل شایسته مراسم حج نیست و از بدعتها و عبادتهای جاهلی و ملت‌های گمراه است و دولت سعودی هنگامی که وارد مکه و مدینه شد به منظور تعظیم شعائر خدا آنرا منع نمود.

تا آنجا که گفت: «رئیس لشکر^(۱) حکایت نمود هنگامی که مولی ابراهیم به حج رفت جواب سلطان را به همراه داشت و این کار سبب آسان شدن کار آنان و تمام حججی که از شرق و غرب همراه آنان بودند شد تا جائیکه مناسک و زیارت خود را با امن و امان و نیکی و خوشی انجام دادند و می‌گویند: جماعت زیادی از آنان که در آن سال همراه مولی ابراهیم حج گذاردند برای ما بازگو کردند که آنان از آن پادشاه (یعنی ابن سعود) چیزی را که مخالف ظاهر شریعت باشد مشاهده نکردند و تنها از او و یارانش نماز و طهارت و روزه و نهی از منکر و حرام و پاک کردن حرمین شریفین از بدیها و زشتیها و گناهیانی که در آنجا آشکارا و بدون مخالفت انجام می‌شد، مشاهده نمودند.

بیان داشتند که حال او همانند حال تک تک مردم بود و زینت و مرکب و لباس جداگانه‌ای نداشت و او هنگامی که (ابن سعود) با شریف مولی ابراهیم نشست احترام لازم را که برای آل بیت گزارده می‌شود به او گذاشت و با او همچون یکی از یاران و اطرافیان خود نشست.

کسی که مسئول سخن گفتن با وی شد فقیه و قاضی ابو اسحاق ابراهیم زداغی بود و از جمله چیزهایی که ابن سعود به آنان گفت این بود که: «مردم گمان می‌کنند که ما مخالف سنت محمدی هستیم، شما چه چیزی از ما مشاهده کردید که با سنت مخالفت کرده باشیم؟ و قبل از اجتماعتان با ما چه چیزی از ما شنیده‌اید؟

قاضی به او گفت: شنیده‌ایم که اعتقاد به استواء (قرار گرفتن) ذاتی که مستلزم جسم بودن مستوی (قرار گرفته) است، دارید. به آنان گفت: پناه بر خدا، ما همچون امام مالک می‌گوییم: «استواء (قرار گرفتن) معلوم است، و کیفیت مجهول، و سؤال از آن بدعت است». آیا در این رأی مخالفتی می‌بینید؟ گفتند: نه، و ما هم اینچنین می‌گوییم. سپس قاضی به او گفت: در مورد شما شنیده‌ایم که اعتقاد به زنده نبودن پیامبر

(۱) - منظور لشکری است که کاروان حجاج مغربی را همراه می‌کرد.

و دیگر پیامبران برادرش در قبرشان دارید؟

همین که نام پیامبر برده شد برخورد لرزید و با صدای بلند بر او صلوات فرستاد، و گفت: پناه بر خدا! ما می‌گوییم: او و همچنین دیگر پیامبران در قبرشان زنده‌اند و زنده بودنشان مافوق زندگی شهدا است.

سپس قاضی به او گفت: و همچنین در مورد شما شنیده‌ایم که مردم را از زیارت پیامبر و سایر مردگان منع می‌کنید در حالی که در کتابهای صحیح حدیث ثابت شده که جای انکار نیست؟

گفت: پناه بر خدا که چیزی که در شرع ما اثبات شده، انکار کنیم، و آیا شما را بعد از آنکه متوجه شدیم کیفیت و آداب زیارت را می‌دانید منع کرده‌ایم؟ ما تنها عامه مردم را که در عبادت شرکت می‌ورزند و از مردگان می‌خواهند خواسته‌هایی را برایشان انجام دهند که جز خداوند قادر به انجام آن نیست، منع می‌کنیم، و هدف از زیارت تنها عبرت گرفتن از حال مردگان و یادآوری اینکه زیارت‌کننده هم در مسیر آن مرده می‌رود سپس برای او دعا کند و از خدا بخواهد که او را شفیع قرار دهد و از خداوند بخواهد که به جاه آن مرده چیزی را عطا کند یا منع کند اگر از کسانی باشد که شایسته شفیع قرار دادن است. این قول امام ما احمد بن حنبل : است و چون عامه‌ی مردم از درک این معنا بسیار دورند آنها را بخاطر پیشگیری از بهانه منع کردیم، پس چه مخالفتی در این کار است؟!

سپس رئیس لشکر گفت: این چیزی است که افراد مذکور گفته‌اند که آن را به صورت جمعی از تعدادشان شنیده‌ایم، سپس بصورت انفرادی از بقیه سؤال کردیم و جواب همه مثل هم بود».

مؤلف (نویسنده‌ی الاستقصاء) بعد از این خبر بحثی در مورد زیارت قبور بیان کرده که در آن نظری را که معتقد به منع زیارت اولیا برای پیشگیری از بهانه است ترجیح داده و علت آنرا بیان داشته و به مردم اعلام کرده و بیان کرده که سلطان مغرب مولی سلیمان : این را می‌دید و رساله مشهور خود را در این مورد نوشته است»^(۱).

(۱) - الوهابیون والحجاز، نوشته‌ی محمد رشید رضا (۳۷-۳۹).

عبدالرحمن جبرتی در کتاب تاریخش به نقل از بعضی از بزرگان لشکر محمدعلی پاشا که طرفداران این دعوت آنها را در سال (۱۲۲۷هـ) در حجاز شکست دادند، می‌گوید: «بعضی از بزرگانشان که ادعای صلاح و پرهیزگاری می‌کردند به من گفتند که: چگونه پیروز شویم در حالی که اکثر سربازان ما به اسلام معتقد نیستند و در میان آنها کسانی هستند که به هیچ دین و مذهبی پایبند نیستند و صندوقهای مشروبات همراه داشتیم و در لشکر ما اذانی به گوش نمی‌رسید و فریضه‌ای بر پا نمی‌شد و شعائر دین به فکرشان خطور نمی‌کرد، و آن گروه^(۱) هنگام فرا رسیدن وقت نماز مؤذنهایشان اذان می‌گفتند و در صفهای منظم و با خشوع و خضوع پشت سر یک امام می‌ایستادند و هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید و جنگ ادامه داشت مؤذن اذان می‌گفت و نماز خوف می‌خواندند و گروهی مشغول جنگ می‌شدند و گروهی می‌رفتند و نماز می‌خواندند و لشکر ما از آن تعجب می‌کردند چرا که این را نشنیده بودند چه رسد به دیدن آن، و در پادگانهایشان فریاد می‌زدند بشتابید به جنگ مشرکانی که ریشهایشان را می‌تراشند و زنا و لواط را حلال می‌شمارند و شراب می‌نوشند و نماز را ترک می‌کنند و ربا می‌خورند و مردم را می‌کشند و حرمت خود را حلال می‌کنند. و بسیاری از کشته‌های لشکر را لخت کردند و دیدند که ختنه نشده‌اند.

و هنگامی که لشکر^(۲) به بدر رسید و بر آن و روستاها و آبادیها چیره شدند و در آنها مردمان خوب و اهل علم و نیکوکار بودند آنها را غارت کردند و زنان و دختران و فرزندان و کتابهایشان را گرفتند و به آنان بدی می‌کردند و آنان را به همدیگر می‌فروختند و می‌گفتند که اینها کافر و خوارج هستند^(۳) و اتفاق افتاده که یکی از

(۱) - منظور سعودیها هستند.

(۲) - منظور لشکر دشمنان دعوت است.

(۳) - بیشتر دشمنان برای طرفداران این دعوت صفت کفر و شرک را به کار می‌برند، صفتی که به مقتضای دلیل شرعی باید به کسی اطلاق شود که مستحق آن است، و در بکار بردن کفر و خروج از دین - همانطور

نیکوکاران بدر از سربازی خواسته که همسرش را به او برگرداند او در جواب گفته بگذار امشب نزد من بخوابد و فردا تحویلت می‌دهم»^(۱).

محمد کامل ضاهر زیر عنوان: «دعوت وهابیه و تغییر و دگرگونی» می‌گوید:

«حدود دو قرن از دعوت وهابیه سپری شده که در خلال آن علی‌رغم مشکلات شدیدی که با آن روبرو شد، توانست موجودیت خود را حفظ کند و منبع روحی شود برای بیشتر حرکات تجدیدی در جهان اسلام نو. عثمانیها بعد از آنکه بزرگی خطر آنها علیه خود را از دو ناحیه سیاسی و دینی احساس کردند کوشیدند از نظر نظامی آنان را نابود کنند اما ناکام ماندند، پس شروع به تشویق مردم علیه آنان در تمام جهان اسلام کردند بعد از آنکه آنان را به کفر و خروج از اطاعت خلیفه عثمانی متهم نمودند.

بسیاری از دانشمندان مسلمان در این حمله‌ی رسواگرانه شرکت کردند بعد از آنکه دعوت جایگاهشان را در میان مردم نابود کرد و خرافات و بدعت‌هایی را که اصل دین به شمار می‌آوردند از بین برد.

انگلستان هم با زشت نشان دادن اصول این دعوت در این حمله رسواگرانه همکاری کرد به خصوص که بعضی از هندی‌هایی که از تعالیم این دعوت متأثر شده بودند دعوت‌های مشابهی را در کشور خود تأسیس کردند. پس منبع مشکلات فراوانی برای انگلستان شدند.

همه‌ی این اسباب در گُندی انتشار افکار این دعوت در بین مسلمانان و شناخت حقیقت آن سهیم شدند، اما وهابیه‌ها همه‌ی این شرایط دشوار را پشت سر گذاشتند، و توانستند دولتی تأسیس کنند که نقش بزرگی در جامعه‌ی معاصر آن دولت داشت. می‌توان برای زنده ماندن دعوت وهابیه و استمرار یافتن آن، دلایل زیر را بر شمرد:

= که در این نص آمده - علیه اتباع این دعوت تقوایی ندارند در حالی که آنان در واقع از این اوصاف بدورند.

(۱) - به نقل از جبرتی در کتاب تاریخش (۳/ ۳۴۱، ۳۴۲).

۱- زیرا که با صدق و اخلاص، تعالیم حقیقی اسلام را همانگونه که از منابع اصلی خود یعنی قرآن و سنت آمده بود و پیامبر و یارانش آنرا عمل کردند، عرضه کرد. لذا به پاک کردن این تعالیم از بدعتها و خرافاتی که از منابع غریب به آن وارد شده بود و آنرا زشت نموده و از معانی حقیقی خود منحرف ساخته بود، دعوت نمود.

۲- زیرا اولین حرکت اسلامی در زمانهای جدید بود که سعی در بازگرداندن وحدت دینی و سیاسی مسلمانان داشت بعد از آنکه اختلافات مذهبی تنگ و برگرفته از تعصب هر گروه به مذهب خود صرفنظر از آراء و افکار برتری که در بین مذاهب دیگر وجود داشت، ارزش و اعتبار آنها را شکسته بود.

۳- علیه تقلید که یکی از اسباب عقب افتادگی فکری و تمدنی مسلمانان بود انقلاب نمود، و به پیروی از امامان چهارگانه که مردم را به جنگ با تقلید در هر شکل و صورت که باشد دعوت می کردند، و تشویق می نمودند که حقایق را از سرچشمه خود بگیرند، هر جا یافت شد، اعلام نمود که درها بین همه‌ی مذاهب اسلامی باز است^(۱).

با این انقلاب علیه مظاهر جمود و تقلید و تعصب که ویژگی مشخص اکثر مسلمانان در عهد عثمانی بود، بنیانگذار این دعوت در طلیعه کسانی قرار گرفت که در عصر جدید برای بازکردن درها بین مذاهب چهارگانه اهل سنت که فقهای جامد از قرن پنجم هجری آنرا بسته بودند، اقدام نمود، و اولین کسی بود که بر اصول اجتهاد تأکید می کرد، و آنرا بر هر مسلمانی که توان داشته باشد واجب می دانست.

در زمانیکه شیخ محمد بن عبدالوهاب با هر گونه دخالت عقل در قضایای عقیدتی بدلیل اینکه از سرچشمه الهی است که برای عقل جایز نیست آنرا لمس کند، مبارزه نمود، در همان حال دعوت او به اجتهاد و انقلاب علیه تقلدی، اعتبار نقش عقل در قضایای دینی و دنیوی که نصی از قرآن و سنت در مورد آنها نیامده بود، را

(۱)- به مجموعه رسائل و مسائل نجد، نوشته شیخ احمد بن ناصر بن عثمان بن معمر مراجعه شود. ص (۳۲۵)،

به آن بازگرداند.

اجتهاد عمل مهمی از اعمال عقل در دگرگونی و تداوم اسلام است، و رهبران اصلاح اسلامی جدید آنرا راهی مطمئن برای تغییر و اصلاح اجتماعی در داخل خود اسلام و در جاودانگی دین اسلام در جهان معاصر و در آینده می‌دانند^(۱).

با اقرار به اصل اجتهاد که با تغییر در جامعه انسانی در حرکت است، دعوت وهابیه قبل از دیگر دعوت‌های اسلامی و اصلاحی جدید استدلال کرد که از ابتدا در تعالیم اسلامی استحکامی وجود دارد بدون نادیده گرفتن قواعد و اصول اساسی آن.

۴- کمک گرفتن از قدرت سیاسی و جنگی به منظور ضمانت انتشار و فعالیت اصول این دعوت، چرا که نظرات نمونه و والا نمی‌تواند تنها با قدرت و صداقت خود پیروز شود، بلکه به وسیله قدرتهای سیاسی و اقتصادی و نظامی که آنرا تأیید می‌کند پیروز می‌شود. به همین خاطر شیخ محمد بن عبدالوهاب با امیر درعیه محمد بن سعود ارتباط برقرار کرد و با وی پیمان بست که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر کنند و دعوت را با زبان نزد کسی که می‌پذیرد، و با شمشیر نزد کسی که نمی‌پذیرد در جزیره العرب انتشار دهند».

یکی از اسباب ناکامی که قبل از دعوت وهابیه و بعد از آن به حرکات اصلاح اسلامی روی آورده مهیانشدن این اصل بود. و این دلیل بر دوران‌دیشی شیخ محمد بن عبدالوهاب و یاورش امیر محمد بن سعود بود. و این اتحاد بین دو قدرت دینی و سیاسی پیوسته در حال رشد و تأثیرگذاری بود تا مملکت عربی سعودی بوجود آمد که حجم تأثیر دینی و سیاسی و اقتصادی آن بر جامعه اسلامی و عربی از طرفی، و بر جامعه دولتی و تمدن آن از طرفی دیگر روز به روز در حال افزایش است.

در همان حال که تمدن غرب شروع به مطرح کردن خود به عنوان راه و روشی برای دگرگونی ملتها کرد، و وسائلش به جامعه‌های عقب افتاده جاری شد، مملکت عربی

(۱) - به کتاب «الاسلام في نظر الغرب» ترجمه اسحاق موسی الحسینی، مراجعه کنید. (۷۳) (محمد کامل).

سعودی^(۱) که به تعالیم اسلام با مفهوم وهابی آن چنگ زده بود در طلیعه جوامعی قرار گرفت که درهایش را به روی آن گشود و از آن برای تغییر زندگی ملتش بدون اینکه به عقیده دینی اش ضرر رساند یا با آن در تعارض باشد، کمک گرفت^(۲).

حق آن است که دشمنان بر آن گواهی دهند، و از این موارد است گفته‌ی دشمن این دعوت: عثمان بن سند البصری که در مورد تأثیر این دعوت گفته و امین بن حسن الحوانی به صورت مختصر از وی نقل کرده:

ابن سند گفته است: «از محاسن وهابی‌ها این است که بدعتها را محو و نابود کردند و در سرزمین‌هایی که بدست آوردند امنیت را برقرار نمودند و تمام مناطق بیابانی و بدون سکنه که تحت حکم آنان در آمده بود چنان امن بود که شخص تنها بر روی الاغش بدون نگهبان از آن می‌گذشت، به خصوص بین حرمین شریفین. و جنگ اعراب با هم را منع کردند و همه عربها با وجود اختلاف قبایل از حضرموت تا شام مثل برادر پدر و مادری شدند».

سپس می‌گوید: «و با این دو حيله یعنی محو بدعت و امن کردن راهها به خصوص بین حرمین شریفین مردم عوام را فریب دادند و سایر ملتها آنها را دوست داشتند و از بقیه اعتقاداتشان غفلت کردند»^(۳).

(۱) - به کتاب «الاسلام فی نظر الغرب» ترجمه‌ی اسحاق موسی الحسینی مراجعه کنید. (۷۲) (محمد کامل).

(۲) - الدعوه الوهابیه و اثرها فی الفکر الاسلامی الحدیث (۲۰۹، ۲۱۱).

(۳) - به نقل از کتاب «انتشار دعوت الشیخ محمد بن عبدالوهاب، محمد کمال جمعه (۵۶).

موضوع چهارم: **نمونه‌هایی از گواهی غیر مسلمانان**

تعداد زیادی از غربی‌ها از کشورهای غربی مختلف به نفع این دعوت و امام و پیروان و دولتش گواهی داده‌اند، و تعداد زیادی از آنان یا با چشم خود آنرا دیده یا به روش علمی درست در مورد آن تحقیق کرده یا بر حقیقتی اطلاع پیدا کرده است. و اغلب جهانگردان و محققان و مستشرقانی که به حقیقت این دعوت پی برده‌اند، آن و امامش را ستایش کرده‌اند. و جای تأسف دارد که این بیگانگان که بیشتر آنان غیر مسلمانند در ارزشیابی آن انصاف بیشتر، و در ستایش آن زبان راستگوتر، و در حکم بر آن عادل‌تر از دشمنان مسلمان این دعوت که اهل بدعت و هوا بودند، هستند. و شاید مهم‌ترین سبب آن باشد که این دعوت با بدعتگذاران رویارویی کرد و عیب آنان را آشکار نمود و با مصالح آنان که بر رواج بدعت و تابع شدن گروهی از مردم که به آنان جاه و مال و حکومت بر مصالح کشور و مردم را بخشیده بود، برخورد نمود.

اما آنان (غیر مسلمانان) از درگیری مستقیم با دعوت دور بودند و به همین دلیل هنگامی که دولتشان تشکیل شد و توسعه یافت دولتهای غربی و سیاستمدارانیشان در مقابل آن ایستادند و در تشویق مردم علیه آن و جنگیدن با آن با تمام وسایل سهمیم شدند. اما بسیاری از متفکران و محققانشان بیشتر بر بی‌طرفی و انصاف و منطقی بودن در نظرات و احکامشان باقی ماندند.

جهانگرد سویسی الأصل (بورکهارت) می‌گوید^(۱):

اصول محمد بن عبدالوهاب اصول دیانت جدیدی نبود، بلکه تلاش او فقط به اصلاح مفاسدی که بین مسلمانان رواج یافته بود و انتشار عقیده پاک در میان صحرائشینیانی که فقط رسماً مسلمان بودند، اما نسبت به دین جاهل و نسبت به

(۱) - این مطلب و حواشی مربوط به آن را که دکتر عبدالله العثیمین بر آن نوشته، مترجم کتاب نقل نموده است.

همه‌ی واجباتی که واجب کرده بود بی‌توجه بودند، متوجه بود^(۱).

محمد بن عبدالوهاب همانند همه‌ی اصلاحگران دیگر از جانب دوستان و دشمنان شناخته نشد^(۲). دشمنانش هنگامی که از گروه جدید او اطلاع یافتند که بر انحرافات ترکها می‌تازد و به پیامبرشان محمد همانند آنان با دید تقدیسی نمی‌نگرد به آسانی پذیرفتند که عقیده‌ی جدیدی را بر گزیده و به همین خاطر وهابیه‌ها تنها گمراه نیستند، بلکه کافر هم هستند^(۳) و این اعتقاد اولاً به وسیله‌ی نیرنگ شریف مکه (غالب) نزد آنان قوت گرفت. و ثانیاً ترس از خطری بود که همه‌ی رؤسای مجاور را فرا گرفته بود^(۴). چرا که شریف مکه دشمن سر سخت حکومت وهابی‌ها بود و بر توسعه‌ی شکاف اختلاف بین آنان و امپراطوری ترکی حریص بود. و به همین خاطر با مهارتی مداوم گزارشهایی درباره‌ی وهابیه‌ها مبنی بر اینکه آنان کافر هستند منتشر نمود تا هر تلاشی را که برای مذاکره با آنان صورت می‌گیرد خنثی

(۱) - در بعضی از رساله‌ها شیخ محمد مطالبی وجود دارد که سخن مؤلف را تأیید می‌کند. بلکه در میان صحرائشیمان کسانی بودند که به رستاخیز بعد از مرگ ایمان نداشتند. به روضه الافکار، جلد اول ص (۱۰۸-۱۴۴) بنگرید. (العثیمین).

(۲) - اکثر دوستان شیخ محمد او را به خوبی شناختند اما در میان عامه‌ی پیروانش کسانی بودند که نسبت به اصول آن به نوعی جاهل بودند. اما بعضی از دشمنان او را شناختند ولی از روی دشمنی با او به مبارزه پرداختند و بعضی دیگر او را نشناختند و به استناد مواردی که به اشتباه در مورد او شایع شده بود با وی مقابله کردند. (العثیمین).

(۳) - وهابیه‌ها با دید شرعی به پیامبر ص می‌نگرند: او را دوست می‌دارند و از وی پیروی می‌کنند اما هیچ عبادتی را متوجه او نمی‌گردانند. (العثیمین).

(۴) - اصول دعوت شیخ محمد بیش از چهل سال قبل از به حکومت رسیدن شریف غالب، به حجاز رسیده بود، و از طریق دشمنانش در نجد به صورتی زشت به آنجا رسیده بود. و بزرگان حجاز از ابتدا در برابر آن موضعگیری خصمانه کردند چرا که پیروانش را زندانی کردند و سالهای طولانی آنان را از حج منع نمودند و سپس از سال ۱۲۰۵ هـ شروع به جنگ نظامی علیه آن نمودند.

به توضیحات آن در کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب ص (۶۶-۶۹). نگا: نوشته‌ی دکتر عبدالله العثیمین.

کند^(۱). و رؤسای بغداد و دمشق و قاهره که نزدیک صحرائشینان سهمناک بودند، نسبت به اظهار نقشه‌های دشمنان مفاسد ترکی و عقیده‌ی ترکی با سیاهترین روش، حرصشان کمتر از او نبود^(۲).

علاوه بر آن گزارشات زیادی از حجاج که از راه دریا به جده و مکه رفته بودند وجود داشت که از سختگیری سربازان وهابی به رنج افتاده بودند، و بعضی اوقات اجازه انجام حج هم به آنان داده نمی‌شد. و بعد از بازگشت به کشورشان در به تصویر کشیدن آنچه چشیده بودند مبالغه کردند. و به تأکید می‌توان گفت که توصیفشان از وهابیت ممکن نیست بی‌طرفانه باشد. لذا عجیب نیست که در تمام شرق، این عقیده رایج شد که وهابیه می‌کوشیدند دینی کاملاً جدید بوجود آورند، و آنان با سنگدلی بی‌اندازه با ترکها رفتار می‌کنند چرا که آنان مسلمانند؛ و عملکرد بسیاری از وهابیه این اعتقاد را ثابت می‌کند^(۳). بعلاوه افرادی که چنین عملکردی داشتند از صحرائشینانی بودند که قبل از شناخت وهابیت کاملاً نسبت به دین جاهل بودند، و هنوز هم شناختشان از اسلام ناصحیح است. لذا اصول جدید همچون دین جدیدی برایشان نمایان شد، به خصوص بعد از آنکه عادات و اصول مختلف حجاج ترک و ساکنان شهرهای عربی را شناختند و با اصول مخصوص خود برابر کردند. و روحیه تعصبی که رئیسشان با تمام توان به آنان چشاند بود مانع آن شد که بین

(۱) - در عهد شریف مسعود بن سعید؛ یعنی بیش از چهل سال قبل از به حکومت رسیدن شریف غالب قاضی شرع مکه حکمی صادر نمود که در آن محمد بن عبدالوهاب و پیروانش را کافر دانسته بود لذا سالیان متداری از حج منع شدند. (العثمین).

(۲) - آشکار است که مؤلف ترکها را دوست نداشته. در حالی که عقیده ترکها با عقیده دیگر مسلمان متفاوت نیست. چرا که بدعتها و خرافات در میان آنان و دیگر مسلمان به طور مساوی رواج داشت. (العثمین)

(۳) - تبلیغات مغرضانه علیه وهابیه و تکفیر آنان از جانب ملوک عرب و دیگران از اموری است که بیش از نیم قرن قبل از چیره شدن آنان بر حجاز روی داد، اما چیره شدن و وقایعی که از آن ناشی شد عثمانیه را برای نابودی آنان مصمم‌تر کرد.

اموری که شناخت نادرستی از آن دارند تفاوت قائل شوند. و این مسأله به روشنی مشخص می‌سازد که آنان چگونه ترکها را به کفر متهم می‌کردند، و ترکها هم به نوبه‌ی خود آنان را به کفر متهم می‌نمودند. اما عده‌ی اندکی از مردم باهوش سوریه که به ادای فریضه حج پرداختند فرصتی یافتند تا با آگاهان از وهابیه صحبت کنند و تماماً پذیرفتند که عقیده‌ی صحرائشینان همان عقیده‌ی اسلام است^(۱). با وجود آنکه چه بسا آرا و نظراتشان در همه‌ی موارد با وهابیه متفق نبود ولی احساس کردند که کافر دانستن آنان بدور از انصاف است. ولی شهادت همچون افرادی - اگر جسارت کنند که به قیمت متهم شدنشان به نام‌مسلمانی آنرا ادا کنند - در برابر تبلیغات عمومی سودمند واقع نمی‌شود، به خصوص بعد از سال (۱۸۰۳م) هنگامی که کاروانهای حجاج برگردانده شدند و رأی عمومی بر آن قرار گرفت که وهابیه دشمنان سر سخت دین اسلام هستند^(۲).

«از آن زمان که لشکر محمد علی جایگاهش را در حجاز محکم نمود و حیل‌های شریف غالب دیگر سودمند نبود، و ارتباطات مستقیم با رهبران وهابیه و فرماندهان رده پایانشان شروع شد و کاروانهای حج در راههای قبلی‌شان حرکت می‌کردند، حقیقت وهابیه بهتر از قبل شناخته شد، حتی در مناطق دور دست ترکها. بی‌شک احترامی که اهل مکه در مدت حکومت کوتاهشان ابراز داشته‌اند تماماً بر همه‌ی حجاجی که در مورد این گروه از آنان سؤال می‌شود. تأثیر گذاشته است.

اگر دلیل دیگری بر اینکه وهابیه مسلمان و حافظ اسلامند، لازم باشد، کتابهایشان آن را بیان می‌کند. هنگامی که ملک سعود بر مکه چیره شد نسخه‌هایی از این کتابها

(۱) - احیاناً مؤلف اظهار می‌دارد که وهابیه فقط صحرائشینان بودند. و در واقع پایه دعوت شیخ محمد از شهرنشینان نجد بودند به خصوص در مراحل اولیه‌ی تأسیس حکومتی که براساس آن ایجاد شد.

(۲) - منع کاروانهای حج از رفتن به مکه توسط سعود بن عبدالعزیز تنها متوجه آنانی بود که با قوانین دینی و سیاستی که سعود آنرا حق می‌دانست همگام نمی‌شدند، همانگونه که بعداً آشکار خواهد شد. (العثمین).

را میان ساکنان آن توزیع نمود^(۱). و دستور داد که در مدارس عمومی دانش‌آموزان آن را حفظ کنند. و محتوای کتابها مطالبی بود که هر ترکی ناچار است که به حقانیت آن اعتراف کند. و سعود دارای تفکر نادرستی بود و آن اینکه ساکنان آن شهر با جهل تمام نسبت به دینشان بزرگ شده‌اند و به همین خاطر علاقمند بود که اصول دینشان را به آنان بیاموزد^(۲).

تا آنجا که گفت: «در نظام وهابی هیچ اصول اخلاقی جدیدی وجود ندارد و محمد بن عبدالوهاب قرآن و سنت را تنها راهنمای خویش قرار داده بود. و اختلاف بین گروه او و ترکهای سنی، هر چه دربارهی آن گفته شده باشد، این است که وهابها احکامی را که دیگران رها کرده‌اند یا به طور کلی از انجام آن سر باز زده‌اند، به دقت پیروی می‌کنند. به همین خاطر توصیف دیانت وهابیت چیزی جز پاک کردن عقیده اسلامی نیست، و برای روشن شدن نقاطی که این گروه با ترکها در آن اختلاف دارند لازم است برگی از مفاسدی که این گروه دیگر به آن عادت دارند ارائه کرد.

رأی دانشمندان بزرگ قاهره این قول را با قوت تأیید می‌کند. در پاییز سال (۱۸۱۵م) رهبر وهابی دو نماینده را به این شهر روانه کرد که یکی از آنان دانشمند وهابی بزرگواری بود^(۳). و محمد علی پاشا از آنان خواست که عقیده‌شان را برای

(۱) - کتابی که سعود بعد از ورود به مکه در میان اهل مکه توزیع نمود، رسالهی اصول سه گانه بود؛ و آن شناخت پروردگار و دین و پیامبر بود. این رساله نوشته‌ی شیخ محمد است و چندین بار چاپ شده. و بورکها ت ترجمه‌ای از آن را در میان ملحقات کتابش آورده است. (العثمین)

(۲) - مواد لتاریخ الوهابیین، تالیف بورکهارت (۱۳-۱۷) با ترجمه و حاشیه دکتر عبدالله العثمین.

(۳) - دانشمند بزرگوار نامبرده عبدالعزیز بن حمد بن ابراهیم از آل مشرف بود. و او نوه‌ی دختری شیخ محمد بن عبدالوهاب است و حدود سال ۱۱۹۰هـ به دنیا آمده و در درعیه قاضی بود و آخرین مسؤولیت او این بود که در شهر سوق الشیوخ عراق مسند قضاوت را عهده‌دار بود و بعد از سال ۱۲۴۰هـ وفات یافت. به زندگینامه‌ی وی در کتاب «دانشمندان نجد در خلال شش قرن نوشته‌ی عبدالله البسام بنگر، کتابخانه‌ی النهضه الحدیثه در مکه ۱۳۹۸۹هـ، (۲/ ۴۴۴-۴۴۳) (العثمین).

دانشمندان بزرگ قاهره شرح دهند.

دانشمند وهابی چندین بار با آنان مقابله کرد و گوی مسابقه را از آنان برد چرا که او از حفظ برای هر مسأله‌ای دلیلی از قرآن یا سنت ارائه می‌کرد که طبیعتاً امکان رد آنها نیست. و آن دانشمندان اعلام کردند که هیچ نوع بدعتی نزد وهابیه‌ها نیافتند. و چون این اقرار از جانب دانشمندان یاد شده صادر شده جای کمترین شکی در آن نیست. و همچنین کتابی به قاهره رسید که شامل رساله‌های مختلف در موضوعات گوناگون دینی و نوشته محمد بن عبدالوهاب بود. همگی اجماعاً اقرار کردند که اگر عقیده‌ی وهابیه‌ها این است آنان خودشان هم به آن عقیده ایمان دارند.

به دلیل اینکه عامه‌ی غیرتمندان در هر گروه و فرقه‌ای از روح حقیقی بنیانگذارش کاملاً اطلاع پیدا نمی‌کنند، چه بسا اتفاق افتاده که بسیاری از پیروان ابن عبدالوهاب امور ثانویه را از امور اساسی در عقیده به حساب آورده‌اند. و این مسأله باعث شده که دشمنان فکر جدیدی را بسازند مبنی بر اینکه اینها دین جدیدی را آورده‌اند.

هجوم شدید وهابیه‌ها - بعد از جنگ با اولیاء^(۱) بطور کلی متوجه لباسها و کشیدن تنباکو است. چرا که لباس ترکهای ثروتمند جز در موارد اندکی با تعالیم سنت که پوشیدن ابریشم و طلا را حرام می‌داند، موافق نیست، همانطور که پوشیدن نقره را حرام می‌داند مگر به مقدار کم. و وهابیه‌ها به لباسهای ابریشمی و زربافت ترکها با نظره خرده گیرانه می‌نگریستند.

چون آنان می‌دانستند که پیامبر عباپی همانند آنان پوشیده و لباسهای گرانبها را حرام دانسته لذا لازم می‌دانستند که از روش او در لباس پوشیدن پیروی کنند همانگونه که در اصول اخلاقی از وی پیروی می‌نمایند. و در جزیره العرب فوراً

(۱) - وهابیه‌ها با اولیاء نجنگیده‌اند و کرامات آنان را انکار نموده‌اند. اما با متوجه کردن هر گونه عبادت برای

آنان مبارزه کرده‌اند و انکار نموده‌اند به تفصیل این مطلب در کتاب شیخ محمد بن عبدالوهاب ص (۱۱۳) -

(۱۱۴) بنگر. (العظیمین).

می‌توان وهابیه را از روی لباسشان شناخت. چرا که عربی که دعوت آنان را نپذیرفته حتماً قسمتی از لباسش از ابریشم می‌باشد، یا پوششی را که بر سر می‌نهد با آن آراسته می‌نمود، و یا عبایش را با آن زربافت می‌کرد.

اما در مورد کشیدن تنباکو، مشخص است که بسیاری از دانشمندان ترک بارها در کتابهایشان بیان داشته‌اند که عملی حرام است. و در مذهب مالکی که یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است مکروه است. و بسیاری از دانشمندان در هر گوشه‌ای از ترکیه بنا به اصلی از اصول دینی کشیدن آنرا ممنوع می‌کنند. و رهبر وهابیه همچنین علاقمند بود که کشیدن گیاهان مست کننده را که در شرق زیاد استعمال می‌شد منع کند به خاطر مخالفت آن با قرآن، اما او نتوانست در این کار کاملاً موفق شود. و لابد ابن عبدالوهاب در همان حال می‌دانست که پیروان او در فداکاری بزرگشان برای امتناع از کشیدن سیگار به طور طبیعی دشمنان سر سختی می‌شدند برای آنان که پیوسته در این عیاشی غوطه‌ورند و هنوز دعوت آنان را نپذیرفته‌اند^(۱).

تحریم سیگار یکی از وسایل اصلی برای برانگیختن اذهان وهابیه علیه ترکها بود. چرا که سخن سرزنش کننده‌ای بود برای گرویدگان جدید به دعوت، اما از میان همه‌ی اصولی که اصلاح‌گر به آن فراخواند پیوسته سخت‌ترین چیز بر نفوس عربها بود.

وهابیه‌ها دعا با تسبیح را که امر شایعی در میان مسلمانان بود منع کردند با وجود آن که نصی در شرع در مورد آن وجود ندارد^(۲). و گفته می‌شود که آنها همچنین نوشیدن قهوه را حرام کردند اما این نادرست است چرا که آنها همیشه به مقدار زیاد

(۱) - پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب کشیدن سیگار را بنا به دو اصل حرام دانسته‌اند: ۱- مست کننده است؛ به خصوص هنگامی که بعد از مدتی طولانی از کنار گذاشتن کشیده شود ۲- بوی بد ایجاد می‌کند. و بدیها بنا به نص قرآن حرام هستند. به مجموعه رسائل و مسائل نجدیه بنگر، قاهره ۱۳۴۶هـ، ج ۱، ص (۶۵۲) العثیمین) می‌گویم که مهمترین علت تحریم آن ضرر آن است که همه بر آن اتفاق نظر دارند. (محقق)

(۲) - پیروان شیخ محمد عقیده دارند که تسبیحات با دست بهتر است چرا که از پیامبر ص به ما رسیده و همچنین باعث حضور قلب بیشتری می‌شود. (العثیمین).

از آن می‌نوشتند.

اینکه آیا ابن عبدالوهاب در هنگام شروع فراخوانی به اصلاح در درعیه، به فکر ایجاد حکومت جدیدی که پیروانش در جزیره العرب به زیر چتر آن در آیند^(۱)، بوده یا نه، جای شک است. چرا که قدرت خانواده و خانواده اقوامش به او امکان برداشتن چنین گامی که فقط در زمان عبدالعزیز بن محمد بن سعود امکان توفیق یافت، نمی‌داد.

جای انکار نیست که ابن عبدالوهاب به وسیله‌ی دعوت به اصول جدیدش فضل زیادی بر عربها داشت، همانطور که نمی‌توان گفت که: شکل حکومتی که براساس دعوت او تشکیل شد برای مصالح و رفاه امت عربی مفید نبوده است. اما اینکه آیا عقیده‌ی رایج که گفته می‌شود محافظه‌کارانه است دین صحیح محمدی است یا وهابیت، امر مهمی نیست.

اما از بین شرکی که در همه جزیره العرب و در قسمت زیادی از ترکیه انتشار یافته بود و تأثیرش بر اخلاق ملت زیانبارتر از اعتراف به دینی اشتباه بود، مهم گردید^(۲). به همین خاطر فضیلت وهابیه‌ها به خاطر این نیست که دین موجود را پاک کردند بلکه به خاطر این است که عرب را به چنان حالتی رساندند که با دقت به اخلاق نیک یک دین واحد عمل می‌نمودند. و این بدان سبب است که علی‌رغم آنکه صحرانشینان در هر زمان خدا را با اخلاص عبات کرده‌اند اما اصول الهی به تنهایی برای تعلیم ملتی خشک و پر قدرت برای اجرای فضیلت و عدالت، کافی نیست.

(۱) - به نظر می‌رسد که محمد بن عبدالوهاب در ابتدا عقیده داشت که نجد مدار دولتی است که بر اساس دعوت او به پا خواهد شد. و آن به این دلیل که هنگامی که با امیر عینیه، امیرعثمان بن معمر روبرو شد به او گفت: «من امیدوارم که اگر به کمک لا اله الا الله بشتابی خدا تو را موفق گرداند و صاحب نجد و اعراب آن شوی و هنگامی که بعد از انتقال به درعیه با محمد بن سعود روبرو شد سخن مشابهی به او گفت. نگاه کن به: عنوان جلد ۱، ص ۲۲ و ۲۴ العثیمین).

(۲) - عبارت به این صورت آمده ولی احتمالاً بوركهارت خواسته است که بگوید: تأثیری که انتشار شرک بر جای گذاشته ضرورتش بیشتر از مخالفت با موارد اشتباهی است که شیخ محمد بن عبدالوهاب آورده است.

علاقه ابن عبدالوهاب و جانشینانش در بر گرداندن اعراب به حالتی که در هنگام ظهور بنیانگذارش بر آن بودند، او را وادار به تغییر وضع سیاسی شان کرد، تنها به این دلیل که می‌دید پیروانش در حال زیاد شدن هستند و محمد و خلفای وی رهبران سیاسی و دینی پیروانشان بودند. و کتابهای فقه اسلامی در هر صفحه از صفحاتش توضیح می‌دهند که وجود رهبری بلندپایه در شؤون دینی و دنیوی ضروری است.

نجد که مرکز اصلی قدرت و هابیت شده بود به چندین منطقه و شهر و روستای کوچک و مستقل تقسیم شده بود. و دائماً در حال جنگ بود و در آن جز به قانون قدرتمند خواه در صحرا یا داخل شهرها اعتراف نمی‌شد. و امنیت فردی جز به حساب مالکیت شخصی تحقق نمی‌یافت^(۱).

علاوه بر آن آزادی برای قبایل صحرانشین نامحدود بود و جنگها و زد و خوردهای بی‌پایانشان نجد و اطراف آن را به میدانی برای هرج و مرج همیشگی و خونریزی تبدیل کرده بود. و عبدالعزیز بن محمد دیانت خود را با جنگ و رویارویی زیاد در نجد گسترش داد. چرا که او رهبر قبیله نبود بلکه رئیس منطقه بود و عهده‌دار حکومت عالی شد و حکمش را همانند پیروان محمد قرار داد.

عبدالعزیز به بندگی کشاندن خویشاوندان خود را کار بیهوده‌ای می‌دانست لذا آنان را آزاد گذاشت تا از آزادی خود بهره‌مند شوند، اما آنان را وادار کرد که در امنیت زندگی کنند و مالکیت خصوصی را محترم شمارند و به قوانین حکومت گردن نهند^(۲).

یکی از جهانگردان غربی که خود را (علی بک عباسی) نامیده و در مراسم حج سال (۱۸۰۷م) هنگامی که حجاز زیر سلطه دولت سعودی اول بود، شرکت نموده

(۱) - امیران خانواده عبدالعزیز بن محمد که قبل از وی حکمرانی کرده بودند، رهبر قبیله نبودند بلکه امیر شهر بودند و زمانی که حکومتشان بعد از اتفاق با شیخ محمد بن عبدالوهاب توسعه یافت امیر مناطق متعددی شدند. پس خاندان سعود در درعیه قبل از عبدالعزیز و بعد از آن امیران قبیله بزرگ بودند. (العثمین).

(۲) - منبع سابق (۲۳-۲۸).

می‌گوید: کوه عرفات و زمینهای اطراف آن پوشیده از وهابیهها بود و صحنه‌شان دلها را لبریز از ترس می‌نمود، اما زمانی که انسان بر این سرشت اولیه غلبه کند صفات پسندیده‌ای در آنان می‌یابد: آنان هرگز دزدی نمی‌کنند نه با قدرت و نه با نیرنگ، مگر زمانی که معتقد باشند که کالا متعلق به دشمن یا کافری است. و آنان بهای هر آنچه می‌خرند و دستمزد تمام خدماتی که توسط کارگران به آنان ارائه می‌شود، می‌پردازند. چشم بسته از رهبرانشان پیروی می‌کنند و بدون حرف زدن هر مشقتی را تحمل می‌نمایند و آمادگی دارند که برای رفتن به دورترین نقطه زمین از رهبرانشان اطاعت کنند.

حقیقت بر من لازم می‌گرداند که اعتراف نمایم تمام وهابیهایی که با آنان صحبت کرده‌ام عاقل و معتدل بودند^(۱) و تمام معلوماتی را که در مورد مذهبشان ارائه کرده‌اند از آنان یاد گرفتم، اما علی‌رغم اعتدالشان ساکنان حجاز و حجاج به محض شنیدن اسمشان لرزه بر قلبشان غلبه می‌کند^(۲) و جز به صورت پنهانی در مورد آنها صحبت نمی‌کنند. به همین خاطر مردم از آنان می‌گریزند و حتی الامکان از صحبت کردن با آنان اجتناب می‌کنند و هرگاه می‌خواستم با آنان صحبت کنم می‌بایست با مشکلات زیادی که اطرافیان برایم ایجاد می‌کردند، غلبه کنم.

اولین علت این دشمنی این است که مردم در وهله‌ی اول معنی اصلاحی نابودی مزارها و منهدم کردن ضریح اولیا را که مؤمنان احترام و بزرگداشت زیادی برایشان قائل بودند، نمی‌فهمیدند و نزدیک بود که این احترام و بزرگداشت به نوعی عبادت تبدیل شود که جز برای خدا لازم نیست.

بعضی از عاداتهایی که حجاج انجام می‌دادند لغو شد مانند گذاشتن کاکل هنگام اصلاح موی سر طبق تقالید، و زیارت بعضی از اماکن مقدس که قبلاً جزو آداب حج

(۱) - این جمله تبلیغات مخالفان است با توجه به جملات بعد.

(۲) - پس چرا می‌ترسند؟

بود ممنوع گردید. و همچنین مزار کوه نور که به تقلید گفته می‌شود جبرئیل در آنجا اولین سوره‌ی قرآن را بر پیامبر املا کرد، منهدم گردید و در پایین کوه مانع بزرگی قرار داده شده تا مانع بالا رفتن حجاج برای نماز خواندن در آنجا شود، و همچنین نابود کردن مزار کوه عرفات.

بر عکس آن، وهابیه‌ها نصوص شریعت را به همان صورت که در قرآن آمده است با شدت و حماسه‌ای کامل اجرا نمودند.

تا جایی که هیچ یک از حجاج جرأت سیگار کشیدن را نداشت. و ملک سعود یک قاضی وهابی را فرستاد تا جانشین قاضی سیاه پوستی شود که شریف آن را در مکه گمارده بود. و از آن زمان به بعد نظام جدید بر مکه حکمفرما بود. به سربازان ویژه‌ی محافظت از اوقات نماز دستور داده شد که در شهر گشت‌زنی کنند و مردم را وادار به حضور در نمازهای پنجگانه روزانه نمایند. و صنعتگران و بازرگانان مجبور بودند کار و مغازه خود را برای ادای این فرائض رها کنند.

ر.ب. ویندر در کتابش «العربیه السعودیه فی القرن التاسع عشر» می‌گوید: «ما می‌دانیم که وهابیت نمی‌تواند با عصر اتم و تسخیر فضا روبرو شود اما هیچ کس ارزش و تأثیر آن را بر فکر اسلامی معاصر انکار نمی‌کند، و اینکه توانست از «واقعیت» به «عینیت»، و از آنچه اسلام در آن است به آنچه باید باشد انتقال یابد، و هستی و فکر آزادیخواهانه خود را حفظ نماید».

مستشرق فرانسوی (هنری لاوست) بعد از بیان حرکت جمال‌الدین افغانی و محمد عبده می‌گوید:

«بر حرکت وهابیت نام «سلفیه» هم اطلاق می‌شود چرا که خواست اسلام را به پاکی و صفای اولیه خود بر گرداند، یعنی عهد سلف صالح، اما کلمه «سلفیه» مخصوص وهابیه‌ها یا حنبلیه‌ها نیست چرا که در همه مذاهب اهل سنت سلفی وجود دارند»^(۱).

(۱) - اکتشاف جزیره العرب، نوشته جاکلین بیرین (۲۰۲-۲۰۳).

و مجله (معلمه الاسلام) در نسخه انگلیسی خود زیر عنوان «وهابیت» نوشت: «هدف وهابیت پاک کردن اسلام و دور کردن آن از بدعت‌هایی است که بعد از قرن سوم هجری بر آن داخل شد، به همین خاطر می‌بینی که آنها مذاهب چهارگانه و کتابهای حدیث ششگانه را قبول دارند»^(۱).

نویسنده آمریکایی «لوثروب استودارد» در کتابش (حاضر العالم الاسلامی) می‌گوید: «در قرن هیجده هجری جهان اسلام به بالاترین حد ضعف و پایین‌ترین درجه‌ی پستی و ضعف رسیده بود، پس جو آن تیره شد و تاریکی بر هر گوشه از گوشه‌های آن مستولی شد، و فساد اخلاق و آداب در آن انتشار یافت، و آنچه از آثار تهذیب عربی باقی مانده بود از هم گسسته شد، و اتمهای اسلامی در پیروی از هواها و شهوات غرق شد، و فضیلت در میان مردم مرد و جهل حکمفرما شد، و شعله‌های کم نور علم خاموش شد». تا آنجا که گفت: پرده‌ای سیاه دین را پوشانده بود، وحدانیتی که صاحب رسالت آورده بود بوسیله پرده‌ای از خرافات و پوسته‌ی صوفیانه پوشیده شده بود. و مسجدها از علاقمندان به نماز خالی شده بود، و تعداد زیادی از مدعیان جاهل و طایفه‌های فقرا و مساکین طلسم و افسون و تسبیح به گردن می‌آویختند، از جایی به جایی دیگر می‌رفتند، و مردم را به باطل و شبهات فرا می‌خواندند، و آنانرا برای حج قبور اولیا تشویق می‌نمودند، و التماس شفاعت از مردگان را در نظر مردم می‌آراستند، و فضایل قرآن از نظر مردم دور ماند، و شراب و افیون در هر جایی استعمال می‌شد، و رذایل انتشار یافت، و پرده‌ی حرمت بدون ترس و حیا دریده شد، و مکه مکرمه و مدینه‌ی منوره به همان وضعی گرفتار شد که دیگر شهرهای اسلامی گرفتار آن بودند. پس حج مقدسی که پیامبر بر کسی که توانایی داشته باشد واجب کرده بود، به نوعی مسخره تبدیل شده بود، و بطور کلی مسلمانان نامسلمان شده بودند، و به پرتگاه عمیقی سقوط کرده بودند، و اگر صاحب

(۱) - تاریخ البلاد العربیة السعودیة؛ نوشته العجلانی (۱/ ۳۵۱).

رسالت در آن زمان به زمین برمی‌گشت و آنچه اسلام به آن گرفتار شده، مشاهده می‌نمود خشمگین می‌شد، و مسلمانان مستحق لعنت را لعنت می‌کرد، همانگونه که از دین برگشتگان و بت‌پرستان لعنت می‌شوند^(۱).

در همان هنگام که جهان اسلام غرق در خواب بود و در تاریکی حرکت می‌کرد صدایی از قلب صحرای جزیره العرب و مهد اسلام شنیده شد که مسلمانان را بیدار می‌کرد و به اصلاح و راه درست و صراط مستقیم دعوتشان می‌کرد، و صاحب این صدا اصلاحگر مشهور «محمد بن عبدالوهاب» بود که آتش وهابیت را برافروخت و در نتیجه شعله‌ور شد و زبانش از کام بیرون آمد، و تمام زوایای جهان اسلام را فرا گرفت. سپس این دعوتگر شروع کرد به تشویق مسلمانان به اصلاح درون و بازگرداندن مجد و عظمت و عزت قدیم و ماندگار اسلام، پس صبح اصلاح ظاهر شد و سپس بیداری بزرگ در جهان اسلام شروع شد.

تا آنجا که گفت: «دعوت وهابیه دعوتی اصلاحی و خالص است که هدف آن اصلاح پارگی، و نسخ شبهات، و ابطال اوهام، و ردّ کردن تفسیرهای گوناگون و تعلیقاتی متناقضی است که صاحبان آن آنرا در سده‌های میانی اسلام بوجود آوردند. و همچنین نابود کردن بدعتها و پرستش اولیا است، و بطور کلی بازگشت به اسلام و عمل به اصل و ریشه و مغز و جوهر آن است، یعنی وهابیت دست گرفتن به یکتاپرستی صاف و ساده‌ای است که خداوند آنرا بر صاحب رسالت وحی نمود، و تنها هدایت‌پذیری و پیروی از قرآنی است که نازل شده، اما غیر آن باطل است و ربطی به اسلام ندارد، و این مسأله مقتضی دست گرفتن به ارکان و واجبات و اصول و آداب دین همانند نماز و روزه و غیر اینها است»^(۲).

(۱) - اگر یک فیلسوف مسلمان زبردست یا تاریخدان نابغه و آگاه به تمام بیماریهای اجتماعی می‌خواست حالت جهان اسلام را در این سده‌های اخیر تشخیص دهد برای او ممکن نبود که همانند این نویسنده‌ی آمریکایی استودارد، به هدف بزند. (تعلیق: شکیب ارسلان).

(۲) - حاضر العالم الاسلامی ترجمه‌ی عجاج نویهض. تعلیق: شکیب ارسلان.

مستشرق هلندی کریستین اسنوک هود خرونیه می گوید:

«در سرزمین شرق جزیره العرب اصلاحگری اسلامی^(۱) ظهور کرد که امیران^(۲) درعیه که او را در دعوتش پشتیبانی کردند و دور خود جمع کرد، سپس به صورت تدریجی تمام مراکز جزیره العرب دعوتش را پذیرفتند». این اصلاحگر قصد داشت که با تمام نیروی سخن حیات را نه فقط در جزیره العرب بلکه در هر جا که امکان دسترسی به آن باشد به اسلام برگرداند^(۳). تا آنجا که گفت: «ویژگی ممتاز محمد بن عبدالوهاب آن بود که دانشمندی بود که از علوم اسلامی بهره‌مند بود، و مقاصد و اسرار آن را فهمیده بود، و توانست با شایستگی کامل اسلام را به صورت محکم و پاک همانگونه که پیامبر آورده بود، نشان دهد.

و گفت: «محمد بن عبدالوهاب اختلاف میان اسلامی که رسول الله آورده بود، با اسلامی که مردم در عصر وی به آن پایبند بودند، درک کرده بود»^(۴). سپس گفت: «شیخ محمد بن عبدالوهاب به دعوت به اصلاح و هدف قراردادن آن ملتزم بود، و راهبرش اخلاص در قول و عمل بود. و زبان و قلمش را در کنار نیروی ابن سعود، و شمشیرش که این حرکت اصلاحی را بنیان نهاد و تقویت نمود، برای این کار مسخر کرد.

شیخ پرچم مدرسه امام احمد بن حنبل را برافراشت و آنرا پایه فکری اصلاح قرار داد. و چه بسا این مدرسه ساده‌ترین و نزدیکترین مدرسه به قلب ساکنان بود که اکثرشان در جهل کامل همانند جهلی که در زمان رسول الله رایج بود، به سر

(۱) - منظور امام محمد بن عبدالوهاب است.

(۲) - منظور، امام محمد بن سعود بنیانگذار دولت سعودیه‌ی اول و پشتیبان دعوت است.

(۳) - صفحات من تاریخ مکه (۲۵۳-۲۵۴).

(۴) - منبع سابق (۲۵۶-۲۵۷).

می‌بردند، با این تفاوت که این ساکنان در مقابل تأثیر دینی ساده و سهل که هر روز از طریق وسایل مادی که همچون قدرتی مؤثر و محرک عمل می‌نمود، تبلیغ می‌شد بازتر از پیشینیان بود.

عدالت ساده همراه با قدرت آل سعود - حمایت‌کنندگان دعوت سلفیه - و همچنین پیروزی آشکاری که بدست آورده بودند و غنائم زیادی که بر پیروان توزیع می‌شد در مواقع معینی مردم را به سوی آنان متمایل می‌کرد، و در مواقعی دیگر باعث ترس از آنان می‌شد. و در مدت سالهای اندکی دولت سعودیه رشد و نمو کرد تا قدرت اصلی در جزیره العرب شود.

جهان فرصت اندکی برای موفقیت دعوت سلفی در اختیار گذاشت و چه بسا ارزیابی ساکنان دو شهر مقدس مکه و مدینه برای پیروزی این حرکت کمتر از دیگران بود، چرا که آنچه دعوت اصلاحی بر آن استوار و یا خواهان الغای آن بود، از خواسته‌های زندگی نزد ساکنان این دو شهر مقدس بودند. زیرا قبرها و ضریحها و خانه‌های مقدس برای راهنمایان و خدمتگزاران مال‌آور بود.

پیامبر که در هر عیدی با صداهای خوش نامش برده می‌شد زیارت قبرش بزرگترین بهره‌ها بود. همه‌ی این امور برعکس آنچه رهبران جدید اصلاح به آن معتقدند، به نظر می‌رسد، آنانکه عقیده دارند اکثر گروههای اسلامی در مکه و لشکریان و همچنین توده‌ی مردم زندگیشان با بدعتهای زیادی احاطه شده است. و اینکه بعضی از دانشمندان در اینجا در قبول چنین امور بدعتی سهل‌انگاری می‌کنند»^(۱).

مستشرق اسپانیولی «آرمانو» که در سال (۱۹۲۱م) همه‌ی نجد را گشته، می‌گوید: امور بی‌ارزش و دروغهایی که به وهابیت چسبیده به طور کلی صحت ندارد، چرا که وهابیه‌ها گروهی هستند که می‌خواهند اسلام را به عصر اصحاب پیامبر

(۱) - منبع سابق (۲۵۸، ۲۵۹).

برگردانند و برای رسیدن به اهداف مقدسشان به مردان روشنفکر و با فرهنگ نیاز دارند که متأسفانه چنین افرادی در این سرزمین کم‌اند، و همچنین برای ظاهر کردن حقیقت پاک و شریفشان از تبلیغات بی‌بهره‌اند»^(۱).

یکی از معاصرین بی‌طرف که ولیعهد ولایت برلیس مالزی است بعد از آنکه ترجمه کتاب «مجموع رسائل شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب» را خوانده است می‌گوید:

«آن ترجمه را خواندم و متوجه شدم که هر آنچه در آن است مستدل به آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی است. و دیدم که محمد بن عبدالوهاب ما را به یگانه‌پرستی و دوری از شرک و خرافات فراخوانده است. و آیا چنین تعالیمی اشتباه است؟ و منجر به اختلاف و تفرقه می‌شود؟ و من معتقدم که هر کس آن کتاب را بخواند خواهد یافت که شیخ خواسته است ما بین حق و باطل و هدایت و گمراهی فرق قائل شویم»^(۲).

(۱) - کتاب «الاسلام» نوشته مستشرق ایتالیایی (لیبرتینی) به نقل از کتاب «بین الدیانات والحضارات» نوشته طه مدوّر. (۱۴۲).

(۲) - گزیده‌هایی از سخن ولی عهد ولایت (برلیس) مالزی در دوره‌ی آموزش برای معلمان زبان عربی و فرهنگ اسلامی که دانشگاه اسلامی مدینه منوره در سال ۱۴۱۵ هـ آنرا برگزار کرد. در دست دکتر عبدالله بن محمد الطریقی.

موضوع پنجم:

نمونه‌هایی از دیدگاه‌های دانشجویان و فارغ‌التحصیلان اقصی نقاط مختلف جهان

در خلال این بحث برای آگاهی یافتن از نظرات شماری از دانشجویان و محققان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و دارندگان مدارک کارشناسی ارشد و دکتری از طریق طرح سؤالات گوناگون پیرامون این دعوت و علت نامگذاری آن به وهابیت و اصولی که این دعوت بر آن بنا شده و واقعیت و تأثیر آن در همه‌ی جهان و شبهاتی که پیرامون آن ایجاد می‌شود و جواب آنها و ملاحظاتی که شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی در رابطه با دعوت و پیروانش دارند و از نصایح و پیشنهادات و توصیه‌هایی که دارند، اقدام نمودم.

فرم نظرسنجی را به صورت تصادفی و بدون انتخاب نامها و اشخاص و شهرها و گروهها و مؤسسات و دانشگاهها، توزیع کردم.

چنانچه اکثر این نخبگان از دانشجویان نمونه در دانشگاه سعودیه و تعداد زیادی از دیگران هستند.

علت اینکه بر اطلاع از نظرات این افراد حریص بودم این بود که اینها دارای ویژگیهای مورد اعتمادی بودند از قبیل: فرهنگ شرعی و تحقیق علمی، و استقلال رأی، و رشد فکری و عقلی و نزدیک‌تر بودن به بی‌طرفی و انصاف و توانمندتر بودن برای درک حقیقت دعوت.

نظر به تنگنا و مشکلاتی که بعضی از پاسخگویان احساس می‌کردند و مانع کشف کامل حقیقتی بود که به آن اعتقاد داشتند، ذکر اسم اختیاری بود و به همین دلیل تعدادی از سؤالات بدون ذکر نام است.

قبل از آنکه نتیجه نظرسنجی را در ملحق عرضه کنم لازم است به صورت اجمال به خلاصه نتایج اشاره نمایم.

۱- پاسخهای سؤال اول: (در مورد دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب یا آنچه

«وهابیت» نامیده می‌شود، چه می‌دانید؟) همگی در مورد شناخت شیخ و دعوتش اتفاق نظر داشتند و در موارد بعد اختلاف داشتند، و اکثر پاسخها بر اوصاف دعوت یا اصول و اهداف یا همچون مواردی متمرکز بود.

۲- سؤال دوم در مورد نامیدن این دعوت به «وهابیت» بود. که اکثر پاسخها بر این رأی بود که نامیدن این دعوت به نام «وهابیت» ناصحیح است و از طرف دشمنان به صورت عیبجویی و استهزاء به کار رفته. و تعداد کمی گفته‌اند نامیدن این دعوت به این نام مانعی ندارد چرا که نامی برای دعوت اسلام و سنت شده است. و تا زمانی که مضمون و محتوا صحیح باشد اصطلاحات و الفاظ اعتباری ندارد.

۳- سؤال سوم: آیا این دعوت در شهر شما شناخته شده است؟ و به چه اسمی نامیده می‌شود؟

سایر پاسخها بیان داشت که این دعوت در هر شهر از شهرهایی که شرکت‌کنندگان ساکن آن بودند شناخته شده بود به استثنای دو شهر (بنین و یوربا) که طبق نظر دو نفر از پاسخگویان نظرسنجی که هر کدام ساکن یکی از این شهرها بودند، این دعوت در این دو شهر شناخته نشده بود.

بیان داشتند که این دعوت به نام وهابیت، و سنت، و سلفیه و اهل حدیث و اهل سنت نامیده می‌شود. و بر هر کس که به سنت پایبند باشد و با بدعتها مبارزه کند و از آن دوری نماید یا به این امر دعوت کند اطلاق می‌شود، و «خامسیه» یعنی پنجمی و امثال آن که تفصیل آن خواهد آمد نامیده می‌شود، و اغلب پاسخها بیان می‌دارد که این نامها به صورت مسخره و دشمنانم و عیبجویی بر آنان اطلاق می‌شود.

۴- سؤال چهارم این بود: (آیا دوست داری که به این دعوت منسوب شوی یا به تو گفته شود: «وهابی»؟)

اکثر پاسخها بر این باور بود که انتساب به این دعوت مورد علاقه است و شرفی به حساب می‌آید چرا که دعوت به اسلام و سنت است، اما بدون وصف «وهابیت»

چون این نام مورد علاقه نیست و دشنام و عیبجویی است و در بردارنده مفاهیم نادرستی از دعوت در اذهان مردم است.

بعضی‌ها گفتند: انتساب به وهابیت با نام وهابیت اشکالی ندارد چرا که مضامین و مفهوم مورد توجه است، و این نام به صورت وصفی برای این دعوت در آمده و اشکالی در اصطلاحات نیست.

۵- و سؤال پنجم این بود: (به نظر شما مهمترین اصولی که این دعوت بر پایه آن استوار است، چیست؟)

اکثر پاسخها اتفاق داشتند که این دعوت دین حق و اسلام است. و بر قرآن و سنت تکیه دارد و راه و روش سلف صالح است و این دعوت نماینده‌ی اهل سنت است و امثال این گفته‌ها. و در غیر این موارد، در مورد تعداد اصول این دعوت پاسخها متفاوت بود و مهمترین اصل آن این بود که دعوتی سلفی و اصلاحی و نوگرایی است و به توحید و مبارزه با شرک فرا می‌خواند و سخنهایی اینچنین که در صفحات آینده به تفصیل خواهد آمد.

۶- سؤال ششم: (مهمترین دروغها و شبهات و افتراهایی که مردم در مورد این دعوت یا «وهابیت» می‌گویند، چیست؟)

اکثر پاسخها بیان می‌داشت که مردم شایعه می‌کنند که وهابیت اعتقاد به جسم بودن خدا دارند (مُجَسِّمَه). و رسول الله و اولیا را دوست ندارند. و تبرک جستن از آنها را حرام می‌دانند؟

این دعوت خارج از مذاهب چهارگانه و معتبر نزد مسلمانان است، یا اینکه مذهب پنجم است، و پیروانش غُلُو و تندروی دارند، و امثال این مسائل. قابل ملاحظه است که نظرسنجیها بیان می‌دارد که اتهامات و شبهاتی که گفته می‌شد، متوجه پیروان دعوت بود، نه خود دعوت.

۷- سؤال هفتم در مورد: نظر شرکت‌کنندگان در مورد این دروغها؟ اکثر پاسخها تهمتهایی را که پیرامون دعوت گفته شده نادرست می‌دانستند. سپس تعبیرها در مورد

وصف این دعوت متفاوت بود. از جمله اینکه این تهمتها باطل است، و بر دلیل تکیه ندارد، و دروغ و بهتان است.

بعضی‌ها گفته‌اند این اتهامات به دلیل جهل و ناآگاهی نسبت به دعوت و سوء فهم نسبت به دین است. یا به سبب عملکرد نادرست بعضی از منتسبین و هواداران است، و امثال این.

۸- سؤال هشتم در مورد: کسانی که از این دعوت تأثیر پذیرفته‌اند؟ پاسخها بیشتر بر این اتفاق داشت که مشخص‌ترین گروههایی که در زمان حاضر از این دعوت تأثیر پذیرفته‌اند، جوانان و طبقات فقیر و متوسط و دانش‌جویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهها هستند.

از میان مؤسسه‌ها و دانشگاهها: انصار السنه، جماعت‌های اهل حدیث و اهل سنت و سلفیه و مخالفین بدعت، از این دعوت متأثر شده‌اند. و اغلب پاسخها اتفاق دارند که این دعوت پیوسته در حال رشد است، و پذیرش آن رو به ازدیاد است. و اگر از تخلفات و اشتباهات بعضی از منسوبین به آن سالم بماند شأنی والا تر و تأثیری بزرگتر خواهد داشت.

۹- سؤال نهم در مورد: مقدار تأثیر این دعوت در کشورهای پاسخگویان به نظرسنجی و دیگر کشورهاست.

همه‌ی پاسخها اتفاق نظر دارند که دعوت تأثیر مثبت داشته، و همچنین اتفاق نظر داشتند که بعضی از اصول بزرگ و اهداف عمومی به وسیله‌ی این دعوت تحقق یافته از جمله: چنگ زدن به قرآن و سنت، انتشار علوم شرعی، تصحیح عقاید و شعایر دینی، نابودی بدعتها، افتخارکردن به احکام شرعی و شعایر اسلامی و انتشار حجاب و زیادشدن مدارس و مساجد و مراکز و مؤسسات دعوتی و تعلیمی و موارد دیگری که تفصیل آن خواهد آمد.

۱۰- سؤال دهم در مورد: افراد و مؤسسات و هیأت‌های مخالف این دعوت و غیره.

غالباً پاسخها صریح بود و در بعضی اوقات غیردقیق بود و در آن آمیختگی و
 احیاناً سوء فهم روی داده بود.

نظر به اینکه پاسخها در بردارنده‌ی ذکر نام اشخاص و هیأتها و مذاهب و
 جماعتها و گروهها و طایفه‌های موجود بود، دیدم که انتشار آنها حکیمانه نیست چرا
 که احتیاج به بررسی دارد و از آرای شخصی ناشی شده که دیدگاه مردم در مورد آن
 اختلاف زیادی دارد، ترجیح دادم که معلومات را حفظ کنم و آن را منتشر نسازم.

۱۱- سؤال یازدهم در مورد: «پیشنهادها و وصیت‌هایی بود» که پاسخگویان در
 مورد این سؤالات داشتند.

پاسخها در بردارنده پیشنهادها و وصیت‌های با ارزش و گوناگون و بسیار مفیدی
 بود و بیشتر آنها اتفاق داشتند که توصیه‌ی پیروان این دعوت و دعوتگرانش به نرمش
 و حکمت و بردباری و صبر و گفتگو و مجادله به روش نیکوتر و نیکوکاری و
 دوری از روشهای شدید و خشک و عجله کردن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است
 و پاسخها را به صورت مفصل در ملحق‌ی در آخر کتاب می‌آوریم.

فصل پنجم

آثار و نتایج دعوت. بهترین پاسخ به مخالفان است

موضوع اول: مطالبی کوتاه در ارتباط با آثار و نتایج حرکت

اصلاحگرانه

موضوع دوم: بارزترین آثار ارزشمند و نتایج نیک نهضت

- ۱- تحقق عبودیت برای خداوند یکتا.
- ۲- گسترش سنت و مقابله با بدعت.
- ۳- التزام به روش سلف صالح و اشاعه آن.
- ۴- پالایش و پاک نمودن منابع دین از زوائد.
- ۵- اصلاح روش استدلال.
- ۶- ترویج علم و مبارزه با جهل.
- ۷- مشارکت در نهضت نوین علمی.
- ۸- اشاعه نمادها و شعائر دینی و فضایل اخلاقی و حمایت از آنها.
- ۹- تأسیس حکومت و جامعه‌ای اسلامی.
- ۱۰- تحقق بخشیدن به تشکیل جامعه‌ای پایمند به سنت و ترویج فرهنگ حفظ وحدت و اطاعت از بزرگان دین.
- ۱۱- ایجاد امنیت.
- ۱۲- رهایی بخشیدن اندیشه‌ها، دل‌ها و جان‌ها.
- ۱۳- حاکمیت بخشیدن به دین خداوند.
- ۱۴- اقامه حجت بر مردم.
- ۱۵- از میان بردن مظاهر و رفتارهای جاهلانه و غیردینی.

موضوع سوم: پاره‌ای از سخنان و شهادت‌ها درباره آثار نهضت در

عربستان و خارج از آن

موضوع اول:

مطالبی کوتاه در ارتباط با آثار دعوت و نتایج حرکت اصلاحگرانه

زمانی که این دعوت مبارک براساس اصول و مبانی دین حق و وحی (کتاب خداوند و سنت پیامبرش) قد علم نمود و راه مؤمنان - سلف صالح و مصون از تحریف و اشتباه اهل سنت و جماعت - را در پیش گرفت، پرچم توحید را برافراشته، آن را در دل‌ها استوار گردانید، و با از میان بردن شرک و بدعت، احکام شریعت خداوند را به اجرا نهاد. آنگاه امنیت، عدالت و الفت گسترش یافت، علم و دانش منتشر گردید و مظاهر ستم و تفرقه، جهل، بدعت و خرافات پنهان گردیدند.

آری درخت این دعوت به بار نشست و میوه‌ای پاک و تازه را به انسان‌ها ارزانی داشت و چون براساس کلمه طیبه «لا اله الا الله و محمد رسول الله» استوار بود، وعده خداوند بزرگ تحقق یافت، همانگونه که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً

طَيِّبَةً كَسَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ (ابراهیم: ۲۴).

«آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟».

همچنین وعده خداوند به بندگان پاک و پرهیزگارش را تحقق بخشید، آنگونه که

می‌فرماید: ﴿وَلِيَنْصُرَكَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَقِيبُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾ (الحج: ۴۰-۴۱).

«و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست.»

عنایت و اهتمام این دعوت و اتباع و دولت آن به اعلائی کلمه توحید، مقابله با شرک و بدعت، اقامه نماز، روزه ماه رمضان، پرداخت زکات، حج خانه خدا و امر به معروف و نهی از منکر، مهمترین ویژگی آنها از آن زمان تا به امروز بوده، و همین سبب خشم و مخالفت دشمنان و دنیاپرستان بوده است: ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (البروج: ۸).

«آنها (شکنجه‌گران) هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند».

آن دعوت پربرکت از چنان آثار عظیمی برخوردار بوده که روند تاریخ را دچار تحول نموده و مسیر حیات امت اسلامی را در تمامی ابعاد دینی، علمی، سیاسی، اجتماعی و ... دگرگون نموده است.

آثار آن به جزیره‌العرب (به ویژه نجد) که در سرتاسر آن پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، مظاهر سنت را اوج بخشید، آثار بدعت، تفرقه و جهل را از بین برد و امنیت و وفاق را حاکم گردانید، محدود نگردید.

بلکه آثار و پیامدهای آن به دیگر مناطق جزیره‌العرب و بقیه ممالک اسلامی گسترش یافت و عالمان، مُصلحان، نهضتها و حرکت‌های بسیاری بر پایه راهبردهای دعوت پاک و بی‌آلایش اصلاح‌گرایانه سلفی، تلاش‌هایی را آغاز کردند و در حجاز، عسیر، یمن، شام، عراق، مصر، مغرب، سودان و بسیاری از کشورهای آفریقایی، همچنین در پاکستان، افغانستان، هند، بنگلادش، جاوه، سوماترا و دیگر جزایر اندونزی به ترویج تفکر توحیدی پرداختند، و مبارزه با بدعت و شرک و خرافات را آغاز نمودند.

یکی از آثار برجسته‌ای که این نهضت بر جای گذاشت، تأسیس حکومتی اسلامی، قوی و پرصلابتی است که در میان کشورهای جهان سوم و به ویژه جهان اسلام به جایگاه رفیعی دست یافته است، و آن دولت (آل سعود نخستین) بود. از

زمانی که بنیانگذار آن امام نهضت اصلاح طلبانه، در راستای اعلاّی کلمه الله حمایت کرد، خداوند به آن عزت بخشید. این نهضت پرچم توحید^(۱) را برافراشت و شریعت خداوند را حاکم گردانید، و علی‌رغم دشمنی‌هایی که با این نهضت و دولت حامی آن صورت گرفت، در نهایت پیروز و سربلند از میدان رویارویی بیرون آمد.

این نهضت و دولت سعودی در مراحل نخستین کار خود در معرض تهاجمات و حملات سختی قرار گرفتند، اما از زمانی که افکار، راهکارها و اهداف خود را برپایه توحید، دین خالص، عدالت و سنت قرار دادند روز به روز به توانایی و پویایی و شادابی آن افزوده شد و در میان دل‌های بسیاری از انسان‌ها جای خود را باز کرد و در سایه حاکمیت آن مردم مسلمان طعم ایمان، امنیت، علم و وحدت را چشیدند.

خداوند را سپاسگزاریم که نمونه زنده این نهضت و حامیان آن در سرزمین عربستان سعودی همچنان وجود دارد، حکومتی که ملک عبدالعزیز، طَیِّبَ اللهُ تَرَاهُ، پایه‌های آن را بر اصول و مبانی توحید، شریعت و علم تأسیس نمود، حکومت مدرنی که در عین پایبندی به سنت و حاکمیت شریعت و دعوت به آن و تعظیم شعایر دینی، نوگرایی و بهره‌گیری از وسائل قدرت و پیشرفت را در خود جمع نموده است، بدون آنکه خدشه‌ای به دین وارد شود.

از خداوند می‌خواهیم که این نهضت توحیدی و حامیان صادق و مخلص آن را عزت و توانایی و پیروزی بیشتری عطا فرماید، و آنان را برای ایجاد وحدت در میان مسلمانان بر پایه حق و سنت توفیق دهد.

آثار مبارک و ثمرات همه‌جانبه‌ای که مدّت دو قرن و نیم است ادامه دارد، عبارت است از مقابله علمی، عملی، شرعی، منطقی و واقعی در برابر افتراهای دشمنان، و در عین حال دلایلی وجود دارند که ما را از ارائه و استدلال بی‌نیاز می‌نمایند. اما زمانی

(۱) - بسیاری از عالمان و متفکران معاصر بر این باورند که حاکمان صهیونیستی شده آمریکا و انگلیس فرعون و طاغوت و دجال عصر حاضرند و همکاری و ولای آنها اوج شرک و بت‌پرستی مدرن است.

که چشمان دنیاطلبان از درک حقیقت و اعتراف به آن ناتوان است، و زمانی که میان جاهلان و حقایق و ارزش‌ها دیواری بلند وجود دارد، چاره‌ای جز بیان حقیقت نیست و در این راه از خداوند استعانت می‌جوئیم.

موضوع دوم:

بارزترین آثار ارزشمند و ثمرات نیک نهضت

در آغاز کتاب به برخی از عوامل و زمینه‌های قیام نهضت و مهمترین اهداف آن اشاره کردم؛ زیرا انگیزه‌ها و اهداف هرگاه تحقق پیدا کنند به صورت ثمرات و نتایج درمی‌آیند که تعدادی از آنها عبارتند از:

۱- تحقیق عبودیت برای خداوند یکتا.

خالص گردانیدن عبودیت برای خداوند یکتا، و تحقق هدف اساسی از آفرینش مخلوقات، و ارسال انبیاء آنگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶).
«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

این نهضت مبارک در ایجاد و تقویت این هدف بزرگ و خواسته والا و با ارزش در تمامی کسانی که تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند و در تمامی سرزمین‌هایی که پیام نهضت به آن رسیده در میدان ارشاد دل‌ها و راهنمایی انسان‌ها برای خالص گردانیدن عبودیت خداوند یکتا، بزرگ شمردن اسماء و صفات آن ذات بلندمرتبه و عبادت او تنها از طریقی که خود مقرر فرموده و پیامبرش بیان نموده، پیروز و موفق بوده است.

۲- گسترش سنت و مقابله با بدعت.

این نهضت مبارک توانسته است که در اعتقاد، گفتار و کردار منزلت سنت را ارتقاء بخشیده، با بدعت و شرک مقابله نماید و انسانها را از شرک و زمینه‌ها و عوامل آن برحذر دارد. همچنین توانسته است مظاهر شرک و بدعت مانند: گنبد و بارگاه و زیارتگاه‌ها، بدعت‌های صورت‌گرفته در کنار قبر اولیا، شطحیات صوفیان و بدعت‌های شیعیان و فرقه‌های کلامی و فلسفی را از میان بردارد.

از طرف دیگر این نهضت توانسته است از آلودگی‌های شعارهای فکری، سیاسی و قومی‌گرایی در امان بماند.

۳- التزام به روش سلف صالح و اشاعه آن.

این دعوت مبارک در پایبندی به سنت رسول خدا و خط مشی سلف صالح و اصحاب و تابعین و پیروان ایشان مانند ائمهٔ اربعه و اهل حدیث و دیگر علمای هدایت یافته و تبعیت از سیرت ایشان و گام نهادن در راه آنان بدون اینکه دچار هیچ نوع افراط یا تفریطی شود، پیروز و سربلند بوده است.

۴- پالایش و پاک نمودن منابع دین از زوائد.

این مهم از طریق بازگشت به منابع دین راستین و دو سرچشمه زلال آن (قرآن و سنت) خط مشی سلف صالح و پالایش منابع معرفت دین از بدعت‌های ساخته و پرداخته اهل بدعت و دنیاطلبان و کسانی که به دنبال ایجاد تفرقه در میان امت هستند، صورت گرفته است. همچنین از تکیه بر اوهام و تراوشات ذهنی غیرعلمی، خواب و رویا، ذوق و سلیقهٔ اشخاص، احادیث جعلی و حکایات بی‌اساس و ادعای عصمت غیرپیامبر () و تقلید کورکورانه و امثال اینگونه مسائل خودداری کرده است، اموری که اهل بدعت آن را پایه و خمیرمایه عقاید پر از بدعت و خرافات خویش گردانیده‌اند.

این نهضت مبارک توانست که امت اسلامی را در راه اتکا بر وحی معصوم و بروز از خطا و دوری از فلسفه و کلام و خرافات و ظنیات و امیال نفسانی، سوق بدهد.

۵- اصلاح روش استدلال.

این نهضت همچنین امت اسلامی را به راه استدلال سالم و برگرفته از قرآن، سنت سلف صالح، مطابق نصوص با یکدیگر، اتکای علمی و عملی به فهم صحابه و ائمهٔ سلف و اهتمام به قواعد و استدلال معتبر از نظر علمای اهل تحقیق بازگردانیده است. از طرف دیگر امت اسلامی را به دوری از راهکارهای اهل بدعت و تفرقه‌انگیزان که بر پایه‌های ظن و گمان، اوهام و ظنیات، تحریف نصوص، دروغ، احادیث مجعول، تقلید کورکورانه و تأویلات فلسفی و باطنی می‌باشند، تشویق نموده است.

۶- ترویج علم و مبارزه با جهل.

پایه‌های نهضت بر روی آموزش قرآن، سنت، آثار سلف صالح و آموزش ضروریات دین به تمام زنان و مردان مسلمان، تشویق طلاب و دانشجویان به تحقیق و تعمق در علوم شرعی و معارف دینی، چون فقه، تفسیر، حدیث، عقیده، اصول فقه، زبان و علوم عربی، فرایض و دیگر علوم مفید قرار گرفته است.

۷- مشارکت در نهضت نوین علمی.

این دعوت مبارک، عامل پویایی علمی گردید، با رکود و سکون علمی به رویارویی پرداخت و در میدان تقویت و شکوفایی دانش‌های مفید و نهضت نوین علمی مشارکت کرد. عالمان و متفکران آن کتابها و رساله‌های بسیاری را نوشتند و به شبه‌ها پاسخ دادند و در عرصه شعر و ادبیات، خطابه و دیگر علوم مفید و مشروع فعال بوده‌اند.

۸- اشاعه نمادها و شعائر دینی و فضایل اخلاقی و حمایت از آنها.

این نهضت پربرکت، احساس افتخار به دین و گسترش شعائر آن مانند برائت از شرک و مشرکین و اهل بدعت، گسترش توحید و سنت، برپایی نماز، روزه و دیگر ارکان اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، حمایت و تقویت از ارزش‌ها و فضیلت‌ها و مقابله با ضد ارزش‌ها و رذیلت‌ها، ترویج جهاد، احسان و عدالت و اجرای حدود شریعت را تقویت و اشاعه نموده است.

۹- تأسیس حکومت و جامعه اسلامی.

این نهضت مبارک حقایق را تحقق بخشید که بسیاری از انسان‌ها آنها را در خواب و رویا می‌دیدند و در مدتی کوتاه واقعیت‌هایی مانند حکومت و جامعه‌ای اسلامی را براساس اصالت و نوگرایی پایه‌گذاری کرد که گاه به قرن‌ها نیاز دارند.

آن امید و آرمان به واقعیت تبدیل شد، و حکومت و جامعه‌ای اسلامی برپایه توحید و سنت تأسیس گردید که احکام شریعت را اجرا می‌کرد و حدود شرعی را

اقامه می‌نمود و بر دیگر ابعاد زندگی فردی و اجتماعی دین، فضایل، امنیت و عدالت حاکم بود

تمامی آن امور از همان زمان دو پیشوای بزرگوار محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود که نهضت از دولت و حاکمیت برخوردار گردید تاکنون مورد اهتمام جدی قرار داشته است.

۱۰- تحقق بخشیدن به تشکیل جامعه‌ای پایبند به سنت و ترویج فرهنگ حفظ وحدت و اطاعت از بزرگان دین.

نهضت فرمان خداوند و پیامبرش در رابطه با ضرورت التزام به همبستگی و فرمانبرداری که عبارت است از تأسیس جامعه‌ای اسلامی برخوردار از وحدت که براساس پایه‌های سنت استوار شده و اشخاص و مجموعه‌های آن جامعه از «اهل حلّ و عقْد» که عبارتند از: علما و امرا و کسانی که استحقاق اطاعت و مشورت را دارند و اهل رأی هستند. و نیز از حکامی که خداوند زمام امور مردم را در اختیارشان قرار داده و براساس قرآن و سنت رسول خدا عمل می‌نمایند، اطاعت می‌کنند و گرد هم جمع می‌شوند. همچنین قیام علیه حاکم و اهل ایمان را جز در مواردی که کفر آشکاری از آنها روی بدهد و بتوان در پیشگاه خداوند به آن استدلال کرد، حرام می‌شمارد. براساس همین خط مشی شرعی و سلفی اصیل بوده است که وحدت و محبت و صداقت متقابل میان حکام و مردم تحقق پیدا کرده است.

۱۱- ایجاد امنیت.

واقعیت شهادت می‌دهد که الحمد لله به همان میزان که نهضت سلفی‌گری در هر سرزمینی سیادت یافته، امنیت و آرامش در آنجا گسترش پیدا کرده است؛ زیرا تحقق ضرورت‌های پنجگانه (حفظ دین، عقل، جان، نسل و مال) که دین برای محافظت از آنها آمده، مشروط به تحقق امنیت است. در واقع مهمترین عامل ایجاد امنیت در سرزمین نهضت (شبه جزیره عربستان) نشانیدن نهال دینداری در دل‌های مردم

براساس روشی سالم، اجرای احکام شریعت و حدود آن، امر به معروف و نهی از منکر و اجرای عدالت براساس شرع و امثال این موارد بوده که از اصول و ارکان این نهضت مبارک به شمار می‌آیند.

۱۲- رهایی بخشیدن اندیشه‌ها، دلها و جانها.

نهضت اصلاح طلبانه امام محمد بن عبدالوهاب از تمامی توان خود برای گسترش دین و سنت بهره گرفته است؛ چون به واقع این دین و سنت‌اند که عقل‌ها را از دام اوهام و گمراهی و خرافات رها می‌سازند، آنها را از عبودیت غیرخداوند و دل‌بستگی و وابستگی به غیر او باز می‌دارند و دل و جان انسان‌ها را از عذاب و پریشانی و پلشتی و نابودی نجات می‌دهند.

۱۳- حاکمیت بخشیدن به دین خداوند.

در هر مملکت و منطقه‌ای که نهضت حاکمیت پیدا نموده احکام شریعت را در تمامی ابعاد زندگی مردم به اجرا گذاشته و همه تلاش خود را برای حاکمیت دین راستین بر تمامی اوضاع و احوال مردم در تمامی امور زندگی آنها به کار گرفته و از بدعت «جدایی دین از سیاست» یا جدایی دین از واقعیت‌های زندگی جلوگیری به عمل آورده است.

۱۴- اقامه حجت بر مردم.

نهضت اصلاحی از خلال الگویی که از طریق علما و پیروان آن، کتابها، گفتگوها و رساله‌ها و رسانه‌ها و همچنین تجربه‌ای پویا در رابطه با دین، جامعه و دولت و سایر احوال آنها که از آن برخوردار بوده بر تمام انسان‌ها به ویژه مسلمانانی که از سنت فاصله گرفته و از آن رویگردان شده‌اند، همچنین بر غیرمسلمانان، اقامه حجت صورت گرفته است. در واقع وعده خداوند و خبر رسول خدا در مورد ایشان تحقق پیدا نموده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ...»^(۱).

(۱)- تخریج آن گذشت..

«همیشه گروهی از امت من در سنگر دفاع از حق قرار خواهند داشت».

۱۵- از میان بردن مظاهر و رفتارهای جاهلانه و غیردینی.

زمانی که این نهضت و دعوت اصلاحی در بیشتر مناطق جزیره‌العرب حاکمیت پیدا کرد و از طریق دولت سعودی از ساختار سیاسی و اجتماعی که اکنون جامعه عربی سعودی را تشکیل می‌دهد، برخوردار شده با نور شریعت و سنت، تمامی مظاهر تاریک بدعت و جاهلیت را که بعد از سپری شدن قرن‌های طلایی و ارزشمند اولیة اسلام حاکم گردیده بودند، و بیماریهای کشنده‌ای مانند تعصبات نژادی، عرف و عادات عشیره‌ای، جنگ و منازعات قبیله‌ای، تفرقه و پراکندگی، ستم و تجاوز، راهزنی و رویگردانی از دانش و دینداری را که در میان مردم به وجود آورده بودند، از میان برداشت.

موضوع سوم:

بیان پاره‌ای از سخنان و شهادتها درباره آثار نهضت در عربستان و خارج از آن

وقتی خواستم آثار و نتایج نیک و سودمند نهضت را در تمامی عرصه‌ها ارائه بدهم، متوجه شدم بیشتر بخش‌ها و بحث‌های این کتاب از خلال بیان اهداف و روش نهضت و ذکر سخنان امام و علمای آن و نیز مواضع و دیدگاههای متفکران مسلمان و غیرمسلمان نسبت به نهضت، بر آن حقیقت تأکید می‌نمایند. در واقع تمامی آنچه در لابه‌لای این کتاب آمده بیانگر آثار و نتایج سودمند این نهضت مبارک به شمار می‌آیند.

به همین سبب در این بخش به بیان کلی آثار و نتایج نهضت و ذکر نمونه‌هایی از آن آثار از زبان رهبران دعوت و دیگران بسنده می‌نمایم.

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن، از پیشوایان بنام نهضت، در مقام یادآوری لطف و احسان دینی و دنیوی خداوند بر پیروان دعوت، خطاب به ایشان می‌گوید:

«خداوند در این عصر و زمان که جاهلیت و جاهلان و گمراهی و گمراهان در آن غلبه داشتند. بر شما منت نهاد و کسی را در میان شما به وجود آورد که، امور و احکام دین را پالایش نماید و بازسازی کند، و شما را به سوی قرآن و سنت روشنگر پیامبر امین فراخواند. او شیخ‌الإسلام و المسلمین و احیاگر دین، شیخ محمد بن عبدالوهاب - : - است. خداوند او را وسیله بینایی نابینایان، هدایت راه گم‌کردگان و بی‌نیازی نیازمندان گردانید، علم و دانش گسترش یافت، علم و دانشی که در میان شما معمولاً غریب بوده، تا اینکه صراط مستقیم که مسلمانان نخستین و ائمه دین در میدان توحید و از طریق ایمان به صفات کمال و اوصاف جلال و قضا و قدر و اعمال و افعال حکیمانه‌اش، معتقد به آن بودند، بار دیگر ظهور پیدا کرد.

او با امید به لطف و عنایت خداوند برای رویارویی با کسانی که آگاهانه و عامدانه راه عناد و سرکشی را در پیش گرفته‌اند و در راه بدعت و ضلالت گام برداشته‌اند و از خط مشی که سلف صالح و اهل ایمان در دوران طلایی اسلام بر آنها گام نهاده‌اند، با اتکا بر حدیث و سنت به میدان مبارزه قدم نهاد و به چیزی دیگری خود را مشغول نمود و اعتقادات سلف صالح را - بعد از آنکه گرد و خاک خرافات چهره پاک آن را آلوده نموده بود پاک گردانید، عقایدی که بسیاری از شهریان و بادیه‌نشینان از آن بی‌اطلاع باقی مانده بودند و تنها فطرت و سرشت آنان بود که ته‌مانده‌ای از حقایق برایشان به جا گذاشته بود.

او همچنین مردم را به مقتضیات و مسؤولیت‌های توحید که عبارتند از: ضرورت عبادت خالصانه و بی‌شائبه خداوند، و خودداری از عبادت و استعانت از غیراو و الهه‌های دروغین، و اعلام برائت از تمامی اشیاء و اشخاص که به جای خداوند به خدایی گرفته شده بودند، فرا می‌خواند.

در زمان او به سبب عبادت اولیا، صالحین و اصحاب قبور در تمامی مناطق و ممالک از طرف اهل بدعت و متصوفه الهه‌ها و شریکان بسیاری برای خداوند یکتا رواج یافته بود و گروهان و مسلک‌های متعددی وجود داشتند که هر یک با دیگری تفاوت‌های بسیاری داشت. مثلاً دسته‌ای باتوجه به باورهای خود برخی از ستارگان را می‌پرستیدند و برای حل مشکلات خود به آنها متوسل می‌شدند، برایشان آتش می‌افروختند و بر این باور بودند که خیر و برکت را برای آنان و جهانیان فرو می‌ریزند، نیازهای ایشان را برآورده می‌کنند و بلایا را از آنان برطرف می‌نمایند.

عده‌ای دیگر نیز اگرچه بر آن باور نبودند و اهل آن را کافر می‌دانستند و از ایشان اعلان برائت می‌کردند، اما خود در گرداب عبادت اولیا و صالحین گرفتار آمده و اعتقادشان بر این بود که به هنگام مشکلات و بلایا می‌توان به آنها پناه برد و ایشان را از میان خود و خداوند برای پذیرفته شدن دعا و درخواست از او برای حل مشکلات واسطه قرار داد. آن مردم به ایشان روی می‌آوردند و عملاً خداوند و آنان را در

بزرگ شمردن، توکل، استجابت دعا، استعانت، فریادرسی و دیگر انواع عبادات یکسان می‌دانستند. این دقیقاً همان دین مردم عرب نادان و بی‌خبر عصر جاهلی است، همانگونه که تعظیم ستارگان همان دین صابئی‌های کنعانی بوده است.

اما خداوند حضرت محمد را همراه با دین راستین و هدایتگر برانگیخت تا با نور آن تمامی تاریکی‌های ادیان و مکاتب دیگر از میان برود و دین خداوند بر آنان غالب آید و در سرتاسر جهان فراگیر شود.

اما شیطان توانست نقشه‌های خود را محقق سازد و مردمان بسیاری را از دین خدا و سنت انبیا منحرف و پیرو منویات خود نماید.

سپس خداوند متعال، از میان علمای سرزمین نجد، فردی را فرستاد که غبار شبهات و خرافات را از عقاید راستین دین بزداید و مردم را به سوی راه و روش رسول خدا محمد فراخواند. این دانشمند رادمرد با نوشتن مقالات و کتابهای متعدد به مقابله با اباطیلی پرداخت که به دروغ، اسلام بدانها متصف شده بود. گروهی از مسلمانان و مؤمنان نیز از او تبعیت کرده و در راه دفاع از قرآن و سنت و عقاید پاک و بی‌آلایش به پا خاستند و بدین ترتیب، خداوند بار دیگر دین پاک و راستین را اعتلا بخشید و با نور آن تمامی اباطیل و اراجیف را از میان برد که خداوند این چنین به وعده خود بر حمایت و نصرت بندگانش عمل می‌کند: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ (غافر: ۵۱).

«ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم!».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (النور: ۵۵).

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان

آنها خلافت روی زمین را بخشید».

الحمد لله تمامی گنبدها، زیارتگاهها، بارگاهها و غارها و درختانی که مردم به آنها متوسل می شدند و از آنها انتظار کسب خیر و دفع شر را داشتند از میان برداشته شدند و داوطلبانی را برای محو آثار جاهلان و بارگاهها، خرافات و شرکات ارسال نمود.

او مردم مسلمان را به اقامه نماز، ادای زکات، روزه ماه رمضان، حج بیت الله الحرام و دیگر واجبات دعوت می نمود و قضات و مفتیان را به تبعیت از سنت صحیح و ثابت شده رسول خدا ، اقتدا به ائمه دین و سلف صالح و پرهیز از گفتن کلامی که امامی بیشتر آن را نگفته و علمی که سودی در آن نیست، تشویق می کرد. او با آنچه مردم در آن ممالک انجام می دادند مانند: تعظیم گنبد و بارگاه، اعیاد و موالید که در دین دارای دلیلی نیستند و حجتی شرعی از آنها حمایت نمی نماید، مخالفت می کرد؛ زیرا با اعیاد و مراسم مسیحیان و فرقه های گمراه مشابهت داشتند و از نظر شریعت خداوند باطل به شمار می آمدند.

همچنین او با بدعتها، رقص و ساز و آواز جاهلان متصوفه و بدعت گذار که شیطان از آنها برای رویگردانی از استماع قرآن استفاده می کرد، شدیداً مخالفت می نمود، بدعت هایی که با کار بت پرستان مشابهت بسیار داشت، کسانی که خداوند درباره ایشان می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ (الانفال: ۳۵).

«نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز «سوت کشیدن و «کف زدن» نبود».

هر کس نسبت به قرآن و سنت رسول خدا شناخت داشته باشد به این نتیجه می رسد که، آن آدمها از جمله گمراه ترین گروهها و خبیث ترین فرقه ها می باشند و بسیاری از ایشان عملاً منافقند و با شنیدن کلام خداوند و رسول او و عمل به آنها مخالفتند.

او با عملکردهای بدعت آمیز عوام و اوباش که معتقد به وجود برکت و خیر و صلاح آدمهای فاسق و فاجر و طاغوت صفت بودند و ایشان را به جای خداوند به

خدایی می‌گرفتند و به نام ولایت و صلاحیت به ایشان دلبستگی و وابستگی پیدا می‌کردند، مخالفت می‌نمود؛ زیرا ایشان را جزو مضرترین انسان‌ها برای دین و دنیای مردم به شمار می‌آورد، اشخاصی که در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان آنها را آدم‌های بی‌خردی برشمرد - که بعضی از مردم ایشان را در مقام ولایت و صاحب کرامات قرار داده بودند؛ اما در واقع اشخاصی ماجراجو و گمراه‌کننده به شمار می‌آمدند.

او مردم را به پیروی از قرآن و سنت صحیح رسول خدا به ویژه شناخت تفاوت میان اولیای شیطان از اولیای رحمن راهنمایی می‌کرد. او برای بیان صفات و تمایزهای هر یک از آنها با دیگری دلایل شرعی را ارائه می‌نمود، دلایلی که اهل ایمان و تحقیق آنها را به سادگی می‌پذیرفتند؛ زیرا خداوند متعال صالحان را به سبب صفات پسندیده ایشان ستوده و حال و وضع ایشان چنان آشکار است که بر کسی پنهان نیست و مشتبه نمی‌شود. همچنین خداوند اولیای شیطان اعم از مشرکان و کافران را با اوصاف ایشان معرفی فرموده است، آن هم به گونه‌ای که حال و وضع ایشان بر هیچ انسان اهل ایمان و تحقیقی پنهان نمی‌ماند.

او همچنین با بادیه‌نشینان جاهل و رؤسای گروهها و قبایل راهزن که به دزدی و راهزنی و قتل و غارت اموال مردم می‌پرداختند، وارد مبارزه سختی شد و جامعه را از وجود ایشان پاک نمود، امنیت و استقرار را تحقق بخشید، ایمان و ارزش‌های اخلاقی را گسترش داد و تمامی کسانی را که در نجد و دیگر مناطق از او پیروی می‌کردند به تقویت امنیت و ایجاد عدالت ملزم نمود.

هر خیر و مصلحتی که در این رابطه عملاً به وجود آمدند در رسالت رسولان ریشه دارند؛ زیرا ایشان پیشگامان «ایمان، توحید، امنیت و عدالت» بوده‌اند و اهل علم و مصلحین کارشان ابلاغ آن اهداف ایشان به مردم است؛ زیرا عالمان وسایل انتقال علم و هدایت به مردم می‌باشند.

به همین خاطر شیخ و استادمان شیخ‌الإسلام محمد بن عبدالوہاب : و تعدادی

از انصارش به همان تبعیت از سنت رسول خدا و تمسک به تعالیم دین حکومت و قدرت یافتند. به هر میزان که اعوان و انصار او بیشتر به دین خداوند دلبستگی داشتند و بهتر پیروی می‌کردند، به همان اندازه بر میزان عزت و قدرت و حمایتشان از جانب خداوند، و پیرویشان بر مخالفان افزوده می‌شد. هرچند دشمنان ضربه‌هایی را به ایشان وارد کردند، اما آن پیروزی‌های دشمنان درست به همان اندازه بوده که در میان اتباع و هواداران نهضت انحراف‌هایی از شریعت خداوند و سنت رسول خدا صورت گرفته بود، و آنچه را که خداوند مورد عفو قرار داده به مراتب بیشتر بوده است.

هدف و منظور این است که به این حقیقت برسیم که تمامی خیر و منافع و پیروزی‌ها و سربلندی‌ها و شادمانی‌هایی که پدید آمده‌اند، به علت پیروی از سنت رسول خدا و مقدم داشتن رهنمودهای او در اصول و فروع دین بر سخنان دیگران بوده است. خداوند در این عصر و زمان نعمت‌هایی را بر شما ارزانی داشته که بر دیگر مردم در دیگر ممالک ارزانی نفرموده است، نعمت‌هایی که هم دینی هستند و هم دنیوی، به ویژه ایمان و توحید و امنیت و عدالت.

خداوند را یاد کنید تا او نیز شما را یاد فرماید و بخاطر نعمت‌هایش او را سپاسگزاری کنید تا بر آنها بیفزاید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (التحریم: ۶).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده‌ی خویش را از آتشی که هیضم آن انسانها و سنگهاست نگه دارید.»

این ذکر و شکر تنها از طریق شناخت خداوند و محبت، اطاعت و بزرگ شمردن او، فراگرفتن اصول دین، پایبندی به توحید، اقامه نماز، دادن زکات و گرفتن روزه ماه مبارک رمضان، حج خانه خدا، جهاد در راه دفاع از دین، امر به معروف و نهی از منکر، ترک گناه و معصیت‌های آشکار و پنهان و اجتناب از وسایلی که شما را به

سوی نافرمانی خداوند می‌کشاند و زمینه را برای ارتکاب گناهان فراهم می‌نمایند، حاصل می‌آید^(۱).

سخنان شیخ احمد بن حجر آل ابوظامی زیر عنوان:

آثار نهضت در مناطق نجد.

۱- این دعوت مبارک تمامی خرافاتی مانند: بزرگ شمردن قبور، نذر برای آنها و اعتقاد به مؤثر بودن تعدادی چوب و سنگ را که در نجد وجود داشت، از بین برد و اصول و مبانی شریعت را که به دست فراموشی سپرده شده بود، بار دیگر زنده گردانید.

۲- مردم نجد بار دیگر بر صراط مستقیم توحید خالص بازگشتند و آن را از شائبه و بت‌پرستی پاک نمودند، همچنین به مرجعیت قرآن و سنت بازگشتند و در تمامی امور ریز و درشت احکام شریعت را مبنا قرار دادند.

۳- مردم این سرزمین دچار تفرقه بودند، هیچگونه حکم شرعی با قانونی آنان را به یکدیگر پیوند نمی‌داد و به تمام معنی در رویکردها و انگیزه‌ها با یکدیگر اختلاف داشتند. اما این نهضت مبارک بار دیگر وحدت‌آفرین گردید و آنان را زیر یک پرچم و تحت حاکمیت یک قدرت درآورد که براساس احکام قرآن و سنت صحیح رسول خدا امور ایشان را اداره می‌نمود.

۴- در متتهای نادانی و بی‌خردی قرار داشتند، زیرا از درختان و امثال آنها انتظار کسب خیر و دفع شر را داشتند.

اما این نهضت اصلاحی اقدام به ترویج علوم شرعی پاک و روشنگر در میان ایشان نمود و علومی مانند: تفسیر، حدیث، توحید، فقه، تاریخ، نحو و ... را در میان ایشان گسترش بخشید.

در واقع منطقه درعیه به صورت مرکز علوم و معارف درآمد و بود و طالبان علم از

(۱) - الدرر السنیه (۱/ ۵۴۴-۵۶۶) باختصار.

دیگر مناطق نجد، یمن، حجاز، خلیج برای کسب علم به درعیه می‌رفتند، تا جایی که تعدادی از مورخین می‌گویند: بسیاری از مردم در حالی که به مراقبت از گوسفندان خود می‌پرداختند، لوح آموزش خود را به همراه داشتند.

پس از مدتی بر اثر اهتمام به تعلیم و تربیت، علمای زیادی ظهور کردند و کتابهای ارزشمندی را در علوم مختلف نوشتند، به نحوی که دیگر از آن جهل و نادانی که سایه شوم خود را بر آن سرزمین افکنده بود و مردم را در کوره‌راه اوهام و خرافات سرگردان کرده بود، خبری نبود.

۵- در جای جای نجد امنیت برقرار گردید و پیاده و سوار گاهی شب و روز در راه بودند و مسافت‌های طولانی را پشت سر می‌نهادند. و اموال گرانبهایی را به همراه داشتند، اما به برکت این امنیت، گزندی به آنان نمی‌نرسید.

۶- قبل از شروع نهضت و روی کار آمدن چنین حکومتی، نجد سرزمینی گمنام و ضعیف و بی‌ارزش بود که هیچکس برای آن حسابی باز نمی‌کرد، نه حکومتی مقتدر وجود داشت و نه حاکمی مشهور، جز چند امیر ضعیف که هر یک بر چند روستا حاکم بودند. اما به فضل خداوند و همت بنیانگذار و حامیان این نهضت اصلاحی، نجد از یک حکومت یکپارچه برخوردار گردید، شهرت آن در همه جا پیچیده، و در میان دیگر حکومتها جای خود را باز کرد.

زمام امور حکومت در آن زمان بدست دولت عثمانی بود و از دولت جدید بسیار حساب می‌برد، در نهایت سپاه بزرگی را برای نابودی و ریشه‌کن نمودن آن بسیج نمود.

۷- اما آن دولت تازه تأسیس دامنه نفوذ و قدرت خود را از خلیج در شرق تا دریای سرخ در غرب گسترش بخشید. دولت قرآن، سنت، توحید، امر به معروف و نهی از منکر که عدالت، امنیت و صلح را گسترش بخشید.

حکومتی که مراکز علمی و آموزشی را تقویت نمود، علم و دانش را در میان همه مردم گسترش بخشید و با آغوش باز از طلاب و دانشجویان خارجی استقبال کرد، دانشکده‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس بسیاری را تأسیس نمود و برای حمایت از استادان

و معلمان سرمایه‌های بسیاری را به کار گرفت.

حکومتی که - بعضی از مسئولان آن - می‌خواهند پای خود را جای پای مسلمانان نخستین و سلف صالح قرار بدهند و حکومت خویش را بر پایه‌های احکام شریعت، اخلاق، کتاب و سنت استوار کنند.

حکومتی که خود را حافظ مصالح و منافع مردم به شمار می‌آورد و در راستای فراهم نمودن رفاه و آسایش مردم و مبارزه با فقر و بالا بردن سطح معیشت ایشان تلاش می‌نماید و از تمامی توان خود برای فراهم آمدن آسایش و راحتی حجاج و برداشتن تمامی مشکلات پیش روی آنان به کار می‌برد، در واقع حکومت تلاش می‌کند آنان را به تکرار حج سالیانه و طواف کعبه و زیارت مسجدالنبی علیه الصلاه والسلام تشویق نماید.

در مجموع این حکومت بیش از دیگر حکومت‌های عرب به تحکیم شریعت، گسترش امنیت، علم و عدالت، مبارزه با اهل بدعت، ممانعت از فعالیت‌های آدم‌های هرزه و فاسد، اهتمام و توجه دارد. امید است که خداوند ایشان را در راه خدمت به شریعت و ملت توفیق عطا فرماید»^(۱).

او سپس در رابطه با گسترش آن در خارج از نجد می‌گوید:

«دعوت شیخ در خارج از نجد در جهت تسلط حکومت آل سعود بر مکه مکرمه توسعه یافت. در سال (۱۲۱۸هـ) مکه بدون جنگ و خونریزی به تصرف درآمد. حجاج ممالک اسلامی گروه‌گروه به مکه مکرمه می‌آمدند و خود از نزدیک اوضاع را می‌دیدند و آرای علمای نهضت، خطابه‌ها، موعظه‌ها، ارشادات حکیمانه و راهنمایی‌های ارزشمند علمای طرفدار نهضت را می‌شنیدند. همچنین آنان عملکرد دولت سعودی در آن زمان را مشاهده می‌نمودند که چیزی جز تمسک به قرآن و سنت، گسترش امنیت، و عدالت نبود.

(۱) - الشیخ محمد بن عبدالوهاب، اثر احمد ابوطامی ص (۷۴-۷۵)، ج (۲).

بعضی از حجاج، تحت تأثیر عقاید و دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب قرار گرفتند و پس از بازگشت به کشور خود کار تبلیغ توحید و مبارزه با شرک و خرافات را آغاز کردند و با گورپرستان و تقدیس‌کنندگان گنبد و بارگاه به مقابله پرداختند. اصول و مبنای معتقدات دعوت شیخ به سودان، سوماترا، هند، عراق، شام، مصر، الجزایر، جاوه، عمان و ایران منتقل گردید. در تمامی آن کشورها مبلغین این عقاید سلفی، پرچمدار مبارزه با فساد عقیدتی، بدعت و خرافات بودند و برای اصلاح عقاید مردم از هیچ تلاش مشروعی کوتاهی نمی‌نمودند»^(۱).

استاد امین سعید درباره اثرات نهضت می‌گوید:

«نهضت توانست به اهداف و آرزوهای نجدی‌ها جامعه عمل ببوشاند و قبل از هر چیز در آن محیط، جامعه اسلامی سالمی را پایه‌گذاری کند که به توحید ایمان داشت و شعایر آن را پاس می‌داشت و در راه آن گام می‌گذاشت و جز خداوند کسی و چیزی دیگر را کعبه آمال و دعای خویش نمی‌نمود. اکنون نیز وضع به همین صورت است، از زمان شیخ تا به امروز بانگ حق را سر می‌دهد و به آن ایمان دارد. از درون آن جامعه، حکومت عربی برومندی برخاست، حکومتی که در سایه نهضت نشو و نما نموده و اولین دولت عربی بزرگی بود که اعراب در داخل شبه جزیره عربستان - بعد از خلفای راشدین - تأسیس می‌کردند. این حکومت نیز راه آن بزرگواران را در پیش گرفت. و روز به روز بر میزان توانایی و تسلطش افزوده شده، بر دامنه مرزهای آن اضافه می‌گردید و مناطق حجاز، عسیر، تهامه را جزو قلمرو خویش قرار داده به دروازه‌های عراق نزدیک شد و مرزهای آن را درنوردید، سپس خود را به مرزهای شام رسانید و بعضی از اجزای آن را تصرف کرد، نیز بر کرانه‌های غربی شبه جزیره مسلط شد، تا اینکه به حدی رسید که مرزهای آن از جنوب تا کرانه‌های

(۱) - منبع سابق.

اقیانوس هند، از شمال تا شام، و از شرق تا خلیج گسترش یافت که طول آنها به هزار مایل می‌رسید، سرزمینی که پرچم توحید جای‌جای آن را زیبایی می‌بخشید و بر تمامی ارکان آن به اهتزاز درمی‌آمد.

همانگونه که گفته شد نهضت اصلاحی در ممالک عربی و سرزمین شام گسترش یافت و پیامش در تمایم نقاط آن درخشیدن گرفت، بسیاری از مردم با آغوش باز از آن استقبال کردند و به آن گرویدند و خود را با عقاید فطری این نهضت هماهنگ کردند. به این ترتیب نهضت عملاً محور و الهام بخش نهضت‌های بزرگی در ممالک عربی و اسلامی گردید، این نهضت همت و اراده‌های مرده را دوباره زنده نمود و جان‌های بی‌روح را روشنایی و پویایی دوباره بخشید.

بنیانگذار نهضت در اخلاص و پرهیزگاری، الگو و زبانزد بود. هدف او چیزی جز کسب رضایت خداوند و اصلاح اوضاع و احوال امت و رشد و پویایی و رهایی آن از تاریکی‌های جهالت که آن را فراگرفته و دست و پایش را بسته و مانع هرگونه تلاش و تکاپوی آن می‌گردید، چیزی دیگر نبود.

او پس از استقرار نهضت و تقویت پایه‌های آن و برطرف شدن خطرات تهدیدکننده و گسترش انصار و حامیان در سال (۱۱۸۷هـ) با هدف پرداختن به عبادت خداوند و شکرگذاری از نعمت و نصرت او از فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری نمود. و تا پایان عمر روزها را روزه، و شبها را به نماز مشغول بود، و خالصانه خداوند را عبادت می‌کرد، تا اینکه در سال (۱۲۰۶هـ) با اظهار رضایت از آنچه انجام داده و از خود برجای نهاده بود، به سرای دیگر و دیدار پروردگارش شتافت.

البته این سخنان مانع از این نمی‌شود که بگوییم: خود دعوت به صورتی که شایسته آن است مورد اهتمام و توجه علما، ادبا و نویسندگانی نجد قرار نگرفته بود. شاید یکی از عوامل آن قرار داشتن نجد در قلب جزیره‌العرب و کمبود وسایل ارتباطی بوده است. اما تمامی آن عوامل اکنون از پیش پا برداشته شده‌اند و اسباب و ابزار لازم وجود دارند، درهای نجد بر روی دیگر مناطق گشوده شده و درخت دانش

به بار نشسته است. اما امیدوارم که در شرایط کنونی آنان اهتمام بیشتری به این دعوت بدهند و برای معرفی هرچه بهتر آن آستین‌های خود را بالا بزنند. زندگانی شیخ محمد بن عبدالوهاب دربرگیرنده پربارترین درس و عبرتها و ارزشمندترین آموزه‌ها در ابعاد مختلف است. اضافه بر آن شیخ، گنجینه گرانبهایی از کتاب و رساله را از خود بر جای نهاد که به تجدید چاپ و ترجمه شدن به زبان‌های زنده دنیا نیاز دارند تا دیگر ملت‌ها از آن بهره‌مند شوند و از دریای پربرکت آن جرعه‌ای بنوشند»^(۱).

او در مقام توضیح بیشتر چنین ادامه می‌دهد:

«در رابطه با اثرات تمسک به شریعت یا رویگردانی از آن در زندگی باید گفت: عقیده‌ای که در دل نجد و علما و امرای آن محکم و استوار گردیده این است که، خداوند در جزیره‌العرب ایشان را نصرت و حکومت داده است و قدرت ایشان وسیله‌ایست برای احیای شریعت و تقویت و گسترش دین خداوند و حاکمیت بخشیدن به آن در آن سرزمین و برداشتن تمامی آثار و مظاهر شرک. امام سعود در خطبه پس از وارد شدن به مکه در سال (۱۲۱۸هـ) گفته است: «ما از جمله ضعیف‌ترین اعراب بودیم، زمانی که خداوند اراده فرمود دینش را حمایت فرماید و حاکمیت بدهد ما داعی و مبلغ آن شدیم، در آن زمان همه ما را مورد تمسخر قرار می‌دادند و با ما وارد جنگ می‌شدند».

همچنین ملک عبدالعزیز : در هر مناسبتی به این موضوع اشاره می‌کرد و فضل خداوند را نسبت به خود و اجدادش یادآور می‌شد و مصائبی را که در آغاز برای آل سعود پیش آمد، مجازاتی الهی می‌دانست که به خاطر قصور در محافظت از دین و روی آوردن به دنیا، خود را مستحق آن مجازات بشمار می‌آوردند. ملک سعود نیز بر همین باور بود.

(۱) - سیره امام محمد بن عبدالوهاب، ص ۹-۱۱.

بر همین اساس بزرگان و عالمان دین هر از چندگاهی حکام خود را در رابطه با ضرورت محافظت از دین و مقابله با آنهایی که در این راه کوتاهی می‌کردند نصیحت می‌نمودند و هرگاه سستی و کوتاهی را از حکام می‌دیدند در برابر آن سکوت نمی‌کردند. در ایام حکومت ملک فیصل : شیخ عبدالرحمن بن حسن، پدر شیخ عبدالطیف، از هیچ نوع ارشاد و اندرزی نسبت به حکام کوتاهی نمی‌کرد. و همیشه نظر ملک فیصل را نسبت به ضرورت نظارت بر عملکرد کارگزاران خود جلب می‌کرد و ایشان را درباره عواقب قصور در اجرای شریعت متذکر می‌شد و این آیه را بارها به آنان یادآور می‌کرد^(۱):

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرعد: ۱۱).

«خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند»

پیشتر به این سخن در رابطه با نقش نهضت اصلاحی بر حرکت‌های دینی، علمی، فکری، ادبی و دیگر جوانب زندگی که دکتر طه حسین ذکر کرده بود اشاره کردیم^(۲).

شیخ محمد جلال کشک نیز می‌گوید:

«باتوجه به این اصل که محمد بن عبدالوهاب از نظر عقیدتی بدعتگر نبوده، اما از جهت سیاسی او به راستی مرد اصلاح و نوگرایی بوده و به خوبی توانست چرخ تاریخ را به سویی دیگر به حرکت درآورد و رشته رویدادهایی را که جهان اسلام را به سوی غرب‌زدگی می‌برد پاره کند. در کنار شکست فراگیری که جهان اسلام در برابر تهاجم اروپایی‌ها به آن دچار گردیده و عده‌ای آن را تقدیری حتمی به شمار می‌آوردند و ظن غالب این بود که جهان اسلام در برابر فرهنگ و قوانین غربی سر تسلیم فرود بیاورد و در واقع به صورتی ذلیلانه در فرهنگ تمدن پیروز ذوب شود،

(۱) - همان، ص ۳۱۵.

(۲) - الحیاة الأدبیه (۳۱-۴۱) ..

شیخ محمد بن عبدالوهاب از اعماق نجد اعلام نمود که تنها راه دفاع، بازگشت به اسلام است و مشکل در ظواهر خلاصه نمی‌شود، بلکه انحراف از روح حقیقت و قصور در پذیرش مسؤولیت‌های آن نهفته است و بازگشت به حقیقت آن تضمین‌کننده قدرت یافتن مسلمین برای رویارویی با تهاجم همه‌جانبه غربی‌هاست.

هرچند شیخ مستقیماً با غربی‌ها ننگید، نه او و نه فرمانروایانش، و نبرد با مسلمانان مخالف و اعراب او را به خود مشغول ساخت، اما موفقیت‌های ایشان در از میان بردن عقب‌افتادگی و توانایشان بر مدیریت و فرماندهی جنگ‌هایی پیروزمندانه، دشمنان مسلمان و عرب را وادار به شکست و تسلیم نمود و این فرضیه را تا به امروز تقویت کرد که امت اسلامی باید توانایی‌های علمی، سیاسی، نظامی و اقتصادی گسترده‌ای را برای دفاع از دین و کرامت و هویت خود کسب نماید، همانگونه که مسلمانان نخستین از همین روش سود می‌جستند.

این اصل، نقش و اهمیت نهضت وهابیت را در دو مرحله به وضوح نشان می‌دهد: مرحله اول در زمان عبدالعزیز بن سعود، و مرحله دوم در نیمه دوم حکومت عبدالعزیز. در هر دو مرحله این تلاشها در فضا و شرایط شکست همه‌جانبه جهان اسلام روی دادند و توانایی اسلام را برای مقاومت و پیروزی به اثبات رسانیدند و این امکان را فراهم نمودند که حل و فصل فراگیر مشکلات دنیای اسلام می‌تواند از راه‌حل‌های موفقیت‌آمیزی که در عقب افتاده‌ترین و فقیرترین مناطق جهان اسلام مطرح شده‌اند، الگو بگیرد. اما آن دو تلاش نتوانست راه‌حلی فراگیر و ریشه‌ای برای مشکل ارائه دهد، به همین خاطر نزاع و اختلاف را همچنان باقی گذاشت؛ زیرا اگرچه روند تاریخ را از حرکت به سوی مردود شمردن راه‌حلی اسلامی متوقف نمود، اما در عین حال به هواداران این راه‌حل خط‌مشی قاطعی را ارائه نمود و ما همچنان در همان وضع قرار داریم.

بنابراین نهضت‌های قیام اسلامی، جامعه اسلامی، داعیان اصلاح دینی و نهضت‌های مهدیون و سنوسی‌ها در واقع چیزی جز پذیرش ضرورت باور بازگشت به اسلام

نهضت اصلاحی نبود که مانع از شکست و فروپاشی همه‌جانبه مسلمانان گردید^(۱).
 او در جایی دیگر در مقام بیان اعترافات دشمنان این نهضت می‌گوید:
 «با این گوهر ارزشمند و این گرانبهاترین باورها بود که اعراب بدوی و عقب‌افتاده
 به نمونه‌ای بی‌نظیر در موفقیت و برتری تبدیل شدند. نکتهٔ دیگری که سبب شگفتی
 تمامی ناظران، علیرغم تفاوت موضع‌گیری‌هایشان دربارهٔ تجربهٔ سعودی‌ها شده است،
 قضیهٔ امنیت است.

یکی دیگر از نقاط مثبت این نهضت این است که بدعتها را از بین برده و در
 مناطق تحت نفوذ خویش امنیت را برقرار کرده است. اگر کسی صحرایی دورافتاده را
 سوار بر استرش می‌پیمود - به ویژه در میان مکه و مدینه - کسی مزاحم سفر و
 تجارت او نمی‌شد. همچنین وهابیه‌ها به جنگ‌های قبیله‌ای پایان دادند و اعراب
 علیرغم اختلافات قبیله‌ای، از حَضْرَمَوْت تا شام همچون برادران و فرزندان یک
 خانواده درآمدند، و عادات متوحشانه اعراب به اخلاق و فضایل انسانی تبدیل گردید.
 در بعضی از مناطق سرسبز و حاصلخیز خانواده‌های عنزی، عتیبی و بیت‌الحرابی و ...
 برادروار به کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند و حتی دارای شعری بودند متضمّن
 برعقایدی که چوپان‌ها هم آن را از بر داشتند. مضمون یکی از آن اشعار این است:
 «دین چیزی بجز اجرای شعایر دین و برقراری امنیت راه‌ها و صحراها نیست».
 انگار آنان حفظ امنیت راه‌ها را رکنی از ارکان دینی به شمار می‌آوردند».

شیخ محمد بن عبدالوهاب این قانون متمدنانه را فهمیده بود که «همه چیز از
 امنیت آغاز می‌شود، و تنها در سایه امنیت است که مردم برای کار، تجارت،
 کشاورزی و دامداری انگیزه پیدا می‌کنند، و زمانی به کسب و کار حلال اقدام
 می‌نمایند که در معرض سرقت، غارت و قتل قرار نگیرند». سپس به طور خلاصه این
 مسأله را چنین بیان نموده است که: «در این قضیه یک رابطه مستقیم برقرار است،

(۱) - السعودیون والحل الإسلامی (۱۰۹-۱۱۰).

بدین معنی که به هر میزان که امنیت وجود داشته باشد. زمینه کار و تجارت و ... بیشتر می‌شود و بیشتر اشخاصی که قبلاً به دزدی و غارت مشغول بوده‌اند، اکنون برای تأمین معیشت خود راه حلال را برمی‌گزینند، و هرگاه به این کار اشتغال داشته باشند، امنیت تحقق پیدا می‌نمایند».

شیخ عثمان بن سند بصری فیلکاوی که ظاهراً بیش از آنکه مورخی عراقی باشد، کویتی و از دشمنان وهابی‌هاست. بر این گمان است که، امنیتی را که سعودی‌ها توانستند به وجود بیاورند برای فریب دادن مردم عوام بوده است. ظاهراً دولت عثمانی و والی بصره به سیاستی این چنین محتاج نبوده‌اند و در نتیجه امنیت از بین رفته و اوضاع میهن اسلامی بدان صورت درآمده بود که همه از آن اطلاع داریم. این بشر در رابطه با امنیت و آرامشی که در سایه حکومت سعودی گسترش یافته بود می‌گوید: بسیاری از مردم، اموال و دارایی خود را روزها بدون نگاهبان رها می‌کردند و هیچکس کاری به کار آن نداشت.

او همچنین می‌گوید: «مردم آن سال‌ها را که امنیت به صورت کامل تأمین شده بود، سال‌های بابرکت می‌نامیدند، زیرا از ستم و غارت‌های بزرگ و کوچک در امان مانده بودند و تجاوز و غارتگری به برادری و صمیمیت تبدیل شده بود، سال‌های جاهلی سپری گردیده و اموال، دام‌ها و محصولات کشاورزی مردم در همه جا بدون هیچ نوع خطری به چشم می‌خوردند، و چهارپایان در دشت و صحراها زاد و ولد می‌کردند و بدون چوپان و نگاهبان رها بودند و تنها صاحبانشان برای دادن آب و حفاظت در برابر گرگ‌ها به میان آنها می‌رفتند».

تجربه دعوت اصلاحی و حکومت حامی آن در تمامی مراحل آن بر این موضوع تأکید می‌نماید که، اجرای شریعت اسلام هر چند به صورت محدود و در حد امکانات موجود در هر جامعه زمینه را برای تحقق یکی از شروط جامعه‌ای سالم که عبارت است از امنیت فردی، مالی و حیثیتی فراهم می‌نماید، امری که وجود آن، شرط هرگونه دگرگونی و حرکت اجتماعی و پیشرفت است و مشرق‌زمین به شدت

به آن نیاز دارد. این همان چیزی است که غربیان ایجاد آنرا در میان ملت‌های به قول ایشان وحشی مشرق‌زمین، بهانه‌ای برای تهاجم استعماری و غارت ثروتها و به بردگی گرفتن انسان‌ها نموده است. متأسفانه دسته‌ای از حکومت‌ها تا به امروز هم این اقدامات فریبکارانه استثمارگران را می‌ستایند.

اما وهابیت در قالب نخستین حکومت خویش در زمان حاکمیت ملک عبدالعزیز حتی در شرایط ضعف و عقب‌نشینی، این موضوع را به اثبات رسانید که شریعت اسلام با توجه به تقویت روح عدالت‌طلبی در درون اهل ایمان و اعمال حاکمیت قانون از طریق قدرت می‌تواند امنیت و آسایشی به مراتب بهتر و عمیق‌تر و انسانی‌تر از تمامی تمدن‌هایی که در طول تاریخ وجود داشته‌اند، به وجود بیاورد.

کتابهای نویسندگان غربی مملو از موارد دهشتناک و شگفتی از ایجاد رعب و وحشت توسط غربی‌ها در جامعه‌های خویش است که حتی در بدترین شرایط ناامنی در ممالک ما آنگونه اقدامات سابقه نداشته است. در واقع شهرهای بزرگ و کوچک کشورهای غربی به صورت جنگل‌های وحشتناکی درآمدند که ساکنان آنها باید بسیار پر دل و جرأت باشند که بعد از غروب آفتاب در کوچه و خیابان‌های آن رفت و آمد نمایند. از طرف دیگر تمامی هتل‌ها و مراکز عمومی و حتی بسیاری از خانه‌ها را با غل و زنجیر و قفل‌های الکترونیکی مجهز می‌کنند.

از سوی دیگر امنیتی را که سعودها ایجاد کرده‌اند، خود، تعجب غربیانی را برانگیخته که به امنیت خود افتخار می‌کردند، به عنوان مثال پلیس انگلستان چنان قدرتمند بود که افراد آن تنها با همراه داشتن باتوم و بدون حمل اسلحه به برقراری امنیت می‌پرداختند.

در شرایط کنونی سعودی‌ها توانسته‌اند به صراحت بگویند که: نظام حکومتی آنان بهترین نظام است، و به قوانین غربی هیچگونه نیازی ندارند، زیرا آنان، خود بهترین راه‌حل را در اختیار دارند...».

«بورکهارت» در برابر ترک‌های عثمانی به نفع وهابی‌ها شهادت داده و می‌گوید:

«وهابیت را اگر بخواهیم توصیف کنیم چیزی به غیر از اسلام پاک و زلال نخستین نیست، و اگر بخواهیم تفاوت میان وهابی‌ها و ترک‌ها را بیان کنیم کافی است که به انحراف‌ها و زشتی‌هایی که ترک‌ها مرتکب شده‌اند، اشاره نماییم».

او همچنین در ادامه می‌گوید: «اگر بخواهیم مذهب وهابیت را توصیف کنیم باید همان عقاید صحیح اسلامی را توصیف نماییم. بر همین اساس بود که علمای قاهره پس از تحقیق همه‌جانبه به این نتیجه رسیدند که در عقاید وهابی‌ها هیچگونه انحرافی را از اسلام مشاهده نکرده‌اند. حتی پس از سقوط دولت سعودی‌ها پدیده بیداری و نهضت اسلامی همچنان مورد توجه مردم بوده است.

«جورج والین» در بین سال‌های (۱۸۴۵-۱۸۴۸م) در مورد سعودی‌ها می‌گوید: «آنان به هیچوجه خود را وهابی نمی‌نامند، این نام را دشمنان برای آنان به کار برده‌اند، آنان، خود را مسلمان یا موحد می‌نامند».

او همچنین می‌گوید: «تعدادی از نویسندگان معاصر فکر می‌کنند که وهابی‌ها مذهب خاصی و تازه‌ای را به وجود آورده‌اند، اما این ظن و گمانی نادرست است، زیرا وهابیت صرفاً اندیشه‌ای اصلاحی است و از نظر احکام فقهی از مذهب حنبلی پیروی می‌کند».

و می‌گوید: سپس سفیر سیاستمدار که در خلیج مقیم است، و روزهای آخر در زندگی فیصل بن ترکی، و لیدی بلنت (۱۸۷۹م ۱۲۹۷هـ) که بقیه وهابیان را مشاهده خواهی کرد که در کوه‌های شمّر و در حکم ابن رشید هستند و این تدفق تا زمان شکسیر و فیلی ... و تا بحال ادامه دارد^(۱).

نقش و تأثیرگذاری این نهضت بر ممالکی که تحت حاکمیت سعودی‌ها بوده محدود نگردید؛ بلکه به دیگر ممالک اسلامی در دیگر قاره‌ها و حتی به اقلیتهای مسلمان در کشورهای غیراسلامی نفوذ کرده است. کشور یمن که با عربستان

(۱) - السعودیون والحلّ الإسلامی، ص (۱۳۲-۱۳۴).

همجوار است، بیش از دیگر ممالک تحت تأثیر نفوذ وهابی‌ها قرار گرفته است. دکتر عبدالله بن محمد ابوداهش به گونه‌ای درخور توجه، این موضوع را مورد بررسی قرار داده و می‌گوید:

«موضوعی که همگان از آن خبر دارند این است که، مردم یمن در آن زمان در امور زندگی خود به غیر خداوند متوسل می‌شدند^(۱) و بر روی قبور صالحان پرچم‌هایی را که متضمّن عبارات استعانه و پناه بردن به ایشان بود^(۲)، قرار می‌دادند، امری که بسیاری از اقشار مردم به آن مبتلا شده و حتی گاهی انبوه زائران آن قبور، صحنه‌هایی همچون حضور حجاج در عرفات^(۳) را به ذهن تداعی می‌کردند. از طرف دیگر مردم یمن به سجده بردن در برابر چیزی که به آن اعتقاد داشتند عادت کرده بودند^(۴). نیز بخشی از اموال خود را برای آن اختصاص می‌دادند^(۵). بر روی قبرها چراغ روشن می‌کردند و زنان را به همراه خود به زیارت قبور می‌بردند^(۶).

تعدادی از علمای یمن مردم را از انجام آن امور نهی می‌کردند و به خاطر خلوت شدن مساجد بر ایشان خرده می‌گرفتند، حال آنکه آنان گنبد و بارگاه‌ها را آراسته بودند که شب و روز از جمعیت موج می‌زدند^(۷).

علی‌رغم گسترش بدعتها و خرافات به ویژه مرده‌پرستی، تعدادی از علمای یمن در قرن دوازدهم هجری با آن گمراهی‌ها به مقابله پرداختند و در برابر آنها موضع‌گیری‌های سختی اتخاذ کردند. یکی از مشهورترین آنها شیخ محمد بن

(۱) - محمدناصر الخازمی، إيقاظ الوسنان، ص ۴، ۱۱، ۲۴.

(۲) - حسین بن مهدی النعمی، معارج الألباب، ص ۱۵۶.

(۳) - همان، ص ۱۶۱.

(۴) - همان، ص ۱۶۰.

(۵) - همان، ص ۱۹۲.

(۶) - محمدناصر الخازمی، إيقاظ الوسنان، ص ۱۶.

(۷) - حسین بن مهدی النعمی، همان، ص ۱۶۵.

اسماعیل (۱۰۹۹-۱۱۸۲هـ) مشهور به امیر و شیخ حسین بن مهدی النعمی (۱۸۷هـ) بوده‌اند. دیدگاه شیخ محمد بن اسماعیل درباره آن بدعتها از سال (۱۱۶۱هـ/۱۷۴۸م) زمانی که حاکم وقت یمن را به نابودی بت موجود در منطقه «مخا» تشویق نمود، آغاز شد و در ارتباط با آن رساله‌ای را نوشت^(۱).

صدیق بن حسن القنوجی در مورد او چنین گفته است: «او مردی بود که حق می‌گفت، از سنت تبعیت می‌نمود و با بدعت مخالف بود»^(۲).

النعمی نیز با نوشتن کتابهای متعددی مخالفت خود را با چنین عقاید باطلی اعلام نمود^(۳).

شاید رشد چنان افکاری در ذهن نعمی و امیر تحت تأثیر اندیشه‌های امام محمد بن عبدالوهاب بوده باشد، به ویژه اگر این موضع‌گیری محمد بن اسماعیل مورد ملاحظه قرار بگیرد که در ارتباط با دعوت اصلاحی می‌گوید:

«از سال (۱۱۶۰هـ) تاکنون گزارش‌هایی به ما می‌رسد که در نجد مردی قیام نموده و مردم را به پیروی از سنت و پرهیز از بدعت فرامی‌خواند و آنان را از امید و استعانت به زندگان و مردگان و ساختن بنا بر روی قبور برحذر می‌دارد، همان اموری که رسول خدا از آنها نهی فرموده است»^(۴).

همچنین سخن او در مورد دلیل تألیف کتاب «معارج الألباب» که در جواب

(۱) - محمد محمد زباره، نشر العرف، ج ۲، ص ۹۱۵، نگا: کتاب تطهیر الاعتقاد من أدران الإلحاد، کتاب خود امیر، در مقدمه این کتاب گفته است: بعد از حمد و ثنای پروردگار این کتاب تطهیر الاعتقاد عن أدران الإلحاد است. تألیف آن را بر خود واجب دیدم هنگامی که در تمامی سرزمینها و روستاها به طور یقین پی بردم و دانستم که مردم شریک و همتایانی برای خداوند برگزیده‌اند و دیدم که در سرزمینهایی از یمن و شام و نجد و تهامه و سایر سرزمین‌های اسلامی برای خداوند همتا گرفته‌اند و آن هم اعتقاد بر قبور و یا اعتقاد بر زندگانی که مدعی علم بر غیب‌ها و مکاشفات هستند. ص (۱۹۹).

(۲) - أبجدالعلوم، ص ۱۹۲.

(۳) - نگاه شود به: معارج الألباب، و مدارج العبور علی مفاصل الأمور.

(۴) - إرشاد ذوی الألباب إلى حقیقه أقوال ابن عبدالوهاب، ص ۳۹۳.

پرسشی است که در سال (۱۱۷۷هـ/۱۷۶۳م) راجع به ویران کردن گنبد و بارگاه‌های موجود بر روی قبور از او پرسیده شده و نیز کتابی که پیش از آن از مکه برای او آورده بودند و در آن آمده بود: «در رابطه با نابودی مقابر و زیارتگاه‌ها، مفتی‌های مذاهب اربعه علیه کسانی که اقدام به ویران نمودن گنبد و بارگاه می‌نمایند فتوا صادر کرده بودند»^(۱)، خود، دلیلی بر متأثر بودن این دو از نهضت می‌باشد.

بعد از آن دو عالم که در قرن دوازدهم هجری تا به این حدّ تحت‌تأثیر دعوت سلفیت قرار داشتند، می‌توان گفت که: ابراهیم بن محمد الامیر (۱۱۴۱-۱۲۱۳هـ) و محمد بن علی شوکانی (۱۱۷۳-۱۲۵۰هـ) در میدان عقیده بیش از دیگران تحت‌تأثیر دعوت سلفیت قرار گرفته‌اند. ابراهیم‌الأمیر به خاطر موضع‌گیری‌هایش در برابر گورپرستان شهرت داشت^(۲). شوکانی نیز اقدامات متوسلین به غیر خداوند را مورد انتقاد شدید قرار می‌داد و بر این باور بود که ایشان با آن کارهای خود برخلاف «توحید و اخلاص در عبادت خداوند» عمل کرده‌اند^(۳).

اما تأثیرگذاری عملی نهضت سلفیت در یمن بیشتر در نیمه پایانی قرن سیزدهم هجری ظاهر گردید، زمانی که علما کم‌کم به حقیقت نهضت و دعوت ایشان به خالص گردانیدن توحید پی بردند، اضافه بر آن رفت و آمد تعدادی از علما و مبلغین از شهرهای یمن در خلال آن مدت تأثیر بسزایی در این گسترش داشت. همچنین نامه‌های زیادی میان علمای نجد و علمای منطقه رجال‌المع رد و بدل می‌گردید^(۴) و برای تأثیرگذاری عملی نهضت در یمن تلاش‌های بسیاری را صورت داد و زمینه را برای گسترش آن فراهم گردانید. به تدریج مردم نیز متوجه شدند که بیشتر علمای

(۱) - معارج الألباب ص (۴-۵).

(۲) - الحسن بن أحمد عاکش، عقود الدرر، ۲۱.

(۳) - أدب الطلب، ص ۱۶۸، همچنین نگاه شود به «الدرّ النضید فی إخلاص کلمة التوحید» اثر خود شوکانی.

(۴) - نگاه شود به: مجموعه (۸۶/۵۶۷) مکتبة الرياض السعودیة، و مجموعه ۱۸۶ المکتبة الغربیة بجامع صنعاء

الکبیر، نگا: نفحات من عسیر ص ۸۵.

یمن و حکام آن در مورد گسترش اصول دعوت سلفیت و ترویج آن در آن سرزمین اصرار می‌ورزند.

شاید یکی از مهمترین اثرات دعوت سلفیت در رابطه با عرصه پالایش عقیده، مذمت بدعت و قانع شدن علمای آن مملکت در مورد ضرورت مقابله با اسباب و عوامل آن مانند زیارتگاه‌ها و برداشتن آنها بوده است. اسناد تاریخی نشان می‌دهند که، امام منصور در سال (۱۲۲۰هـ/۱۸۰۷م) اقدام به ویران کردن زیارتگاه مشهور عابدین در صنعا نمود^(۱) و تا پیش از سال (۱۲۲۴هـ) بسیاری از گنبد‌ها و بارگاه‌ها و زیارتگاه‌های صنعا، منطقه ذمار و دیگر مناطق ویران گردیدند^(۲).

همین موضوع سبب شد که امام متوکل بعداً به خود جرأت بدهد و موافقت خویش را در مورد ویران کردن آنها به علمای یمن اعلام کند و این مسأله زمانی رخ داد که در سال (۱۲۲۹هـ/۱۸۱۳م) هیئتی از علمای سلفی به صنعا آمدند^(۳). در واقع این موضع‌گیری علمای یمن بود که زمینه را برای ویران کردن آن زیارتگاه فراهم گردانید، اگرچه دعوت و نهضت سلفیت پیشتر تأثیر خود را بر روی فکر و دل ایشان نهاده بود^(۴).

(۱) - لطف‌الله جحاف، همان، ۳۹۱ (درر نحور العین).

(۲) - محمدعلی الشوکانی، البدراطلاع، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳.

(۳) - مجهول، حولیات یبائیه، ص ۷.

(۴) - همان مرجع، ص ۸۱. صاحب کتاب: حولیات یبائیه در اخبار سال ۱۲۲۹هـ گفت: جماعتی از دعوگران سلفی گروهی را به صنعا فرستادند. متوکل را در جهت تخریب قبه‌هایی که بر روی قبور صالحین و پیشوایان هدایت است، مورد خطاب قرار دادند. پس امام سران حکومت و علمای حاضر را گرد آورد علماً در پاسخ به وی گفتند اگر این عمل حقیقتاً برای شریعت باشد نه چاپلوسی برای نجدی و قبول سخن او، این قبه‌ها و بالا بردن قبرها نوآوری است که وجاهت شرعی ندارد. همانطوری که از امیرالمؤمنین مبنی بر از بین بردن و همسطح کردن آنها با زمین نیز خبر داده است. پس متوکل از بین بردن آنها را ترجیح داده و تمامی قبه‌هایی که در صنعا و اطرافش بود منهدم کرد مثل قبه صلاح الدین، قبه منصور حسین در امهر، قبه فلیحی و قبه المهدی العباسی که در آن قبر است. قبه احمد بن حسن در غراس نیز منهدم شد و به همین منظور افرادی را به دیگر نواحی فرستاد (ص ۷، ۸).

سخن عبدالرحمن بن عبدالله الزمیلی این موضوع را مورد تأیید قرار می‌دهد که، استاد او قاضی احمد العنسی برای او نقل کرده که، در شهر إب، در سال (۱۳۵۹هـ-۱۹۴۰م) آثاری از گنبدها و بارگاه‌های ویران شده و سوزانیده شده را که از زمان امام سعود بن عبدالعزیز^(۱) (۱۲۱۸-۱۲۲۹هـ) باقی مانده بودند، دیده است. اگر این سخن صحیح باشد، معلوم می‌شود که بیشتر مناطق یمن کم و بیش تحت تأثیر دعوت سلفیت قرار گرفته‌اند و این تأثیرگذاری به ثلث اول قرن سیزدهم هجری برمی‌گردد.

به همان میزان که نهضت سلفیه بر علما، حکام و مردم صنعاء و حومه آن تأثیر گذاشت، بر علما و مردم تهامه یمن و حضرموت نیز تأثیرگذار بوده است، زمانی که مردم تهامه به صورتی گسترده به بلای دلبستگی به گنبد و گور مبتلا شده بودند و تعدادی از علما تمامی انواع شرک و بدعت‌هایی را که دیده و شنیده بودند، مورد تأیید قرار می‌دادند^(۲). در ثلث اول قرن سیزدهم هجری، این سرزمین به تمام معنی از آن شرک و بدعت‌ها پاک گردیده بود و دیگر هیچکس به خود اجازه نمی‌داد غیر خداوند را به فریادرسی بخواند یا مرده‌ای را مورد خطاب قرار بدهد^(۳).

با وجودی که شوکانی در رابطه با عامل مستقیم گرایش مردم به سلفیه، تنها اعمال زور و شمشیر را نام می‌برد^(۴)، با این وجود این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا این نهضت بر اثر اقدامات امرا در آن مناطق گسترش یافت^(۵) یا نتیجه فعالیت و تبلیغ علمای صنعاء بود که تحت تأثیر نهضت قرار داشتند؟

(۱) - مقابله شخصیه مع عبدالرحمن بن عبدالله الزمیلی (شوحط في ۹/۷/۱۳۹۹هـ).

(۲) - أدب الطلب محمدعلی الشوکانی، ص ۱۷۱-۱۷۲.

(۳) - أدب الطلب محمدعلی الشوکانی، ص ۱۷۱-۱۷۲.

(۴) - منبع سابق، ص ۱۷۲.

(۵) - این گفته علی امیر علی بن مجتل المغیدی را در سال ۱۲۴۶هـ تأکید می‌کند، هنگامی که تصمیم بر از بین بردن قبه‌های قبور و یا کارهای از این دست، گرفت نک: ربوع عسیر محمد عمر رفیع، ص (۲۱۸).

در پاسخ باید گفت: هر دو احتمال ممکن است و هر دو گروه در تبلیغ آن اعتقادات و مبارزه با مظاهر شرک نقش داشته‌اند، به ویژه اگر این واقعیت را به خاطر بیاوریم که بخش‌هایی از تهامه یمن قبلاً از دعوت سلفیت استقبال کرده بودند و حمایت و مجاهدت علمای یمن آن را گسترش بخشیده و در راه از بین بردن مظاهر شرک یاری داده است.

اما راجع به حضرموت منابع تاریخی چنین می‌گویند: زمانی که مبلغین نهضت در سال (۱۲۲۴هـ) به آن مناطق اعزام شدند، اقدام به ویران کردن گنبدها، تابوتها، و معاشها را از مردم منع کردند و پستها را گرفتند^(۱). به خاطر اینکه مردم حضرموت در گمراهی و جهل عمیق زندگی می‌کردند.

بعضی از مصادر ذکر کرده‌اند که مبلغان سلفی اقدام به ویران کردن بناها و گنبدهای ساخته شده بر روی قبور می‌کردند^(۲)، تا نشان بدهند که گنبدها دارای شأن و منزلتی در دین نیستند و باید از بین برده شوند.

در آن زمان مبلغین تنها به ویران کردن گنبدها و بارگاه‌ها اکتفا نمی‌کردند، بلکه داعیان و مبلغینی را از خود منطقه، تربیت می‌کردند تا عقاید سلفیان را در آن منطقه تبلیغ کنند و مردم را به آن فراخوانند^(۳). این بیانگر میزان گسترش دعوت در حضرموت و اطراف آن در آن شرایط. شاید همین موضوع سبب شده باشد که یکی از علمای حضرموت با اشاره به آن مبلغین بگوید: «اگر خداوند آنان را به میان مردم مأمور نمی‌فرمود تاکنون آنها هم به گورپرستی خود ادامه می‌دادند»^(۴).

ظاهراً اهتمام امرا و مبلغین دعوت به ویران کردن گنبد و زیارتگاه‌های ساخته

(۱) - فی جنوب الجزيرة العربية، صلاح البکری ص ۱۴۱.

(۲) - عبدالله بن محمد السقاف، در کتابش ص (۱۱۵).

(۳) - صلاح البکری مرجع قبلی، ص ۱۴۱.

(۴) - مجله المنارج ۱۱، مج ۹ ذوالقعدة ۱۳۲۴ ص (۸۲۷)..

شده بر روی قبور در جنوب جزیره العرب تمامی مناطق کشور یمن را شامل گردیده و به صورت یکی از اقدامات مطلوب آن مبلغین درآمده بود. منابع تاریخی در این رابطه بیان می‌کنند: زمانی که امرای عسیر در سال (۱۲۲۱هـ) وارد تهامه یمن شدند اقدام به تخریب گنبد جامع بیت‌الفقیه نمودند^(۱). همچنین آن منابع بازگو می‌کنند: آن امرا و مبلغین از تمامی توان خود برای پالایش توحید به کار می‌گرفتند و از هیچ تلاشی برای اصلاح باورهای مردم در مناطق کوتاهی نمی‌کردند.

در سال (۱۲۴۷هـ) امیر علی بن مجتل المغیدی تمامی اُبنیة ساخته شده بر روی قبرهای منطقه مور را ویران کرد^(۲). و در سال (۱۲۵۰هـ/۱۸۳۴م) زیارتگاه‌های موجود در منطقه تعز را ویران گردانید^(۳).

دعوت سلفیت در میدان مبارزه با دیگر بدعتها نیز پیشقدم بوده است. برای مثال شیخ محمد بن اسماعیل الامیر از اقدام امام محمد بن عبدالوهاب به آتش دادن کتاب «دلایل‌الخیرات» حمایت می‌کرد^(۴). همچنین محمد بن علی الشوکانی افعال و کارهای بدعت‌آمیز طریقه‌های متصوفه را نامشروع شمرد و درباره ایشان رساله‌ای را به نام «الصوارم الحداد» نوشته است^(۵).

تمامی این امور بر ادامه گسترش اثرات دعوت در مناطق جزیره‌العرب در آن شرایط دلالت دارد.

مخالفت حکومت‌های مصر و عثمانی با دعوت سلفیه تا حدودی مانع از گسترش مطلوب نهضت در آن سرزمین‌ها بود، به نحوی که منابع می‌گویند: تعدادی از علما از آن وضعیت که پیش آمده بود ناراحت بودند و پس از مدتی موضع‌گیری‌هایشان در

(۱) - السراج، المنیر، عبدالله بن مسفر، ص ۵۸.

(۲) - هاشم سعید النعمی، تاریخ عسیر ص (۱۷۹).

(۳) - أحمد أحمد النعمی، تاریخ ورقه ۲۱۰.

(۴) - دیوان محمد اسماعیل الامیر ص ۵۶.

(۵) - أدب الطلب، ص ۱۷۳-۱۷۵.

رابطه با ویران کردن زیارتگاه‌ها وجود آن نارضایتی را ثابت می‌کند. تعدادی از آن علما فکر می‌کردند که انگیزه اصلی سلفی‌ها برای ویران کردن آن گنبدها و بارگاه‌ها دستیابی به گنجینه‌های موجود در آنها بوده است^(۱). آنان در این ارتباط به آیاتی از قرآن نیز استدلال می‌کردند^(۲). این تعصّب و حق‌ناپذیری زمینه را برای تضعیف فعالیت مبلغین در پاره‌ای از مناطق فراهم گردانید.

واقعیت این است که ساختن زیارتگاه بر روی قبور صالحان و تبدیل آن به عبادتگاه با حقیقت شریعت اسلام هیچ سازگاری ندارد^(۳) بلکه «خود، یکی از نشانه‌های کفر به شمار می‌آید»^(۴) و هر کسی به اولیا و صالحین، برای جلب منفعت یا دفع مضرت یا امثال آنها متوسل شود، مرتکب عمل شرک شده است^(۵). این نوع مخالفت‌ها سبب تضعیف و اضمحلال حرکت سلفیه در آن ممالک شد، تا اینکه بار دیگر در نیمه اول قرن چهاردهم پدیدار گشت.

«ظاهراً نتایج و اثرات حقیقی دعوت سلفیه در عرصه اصلاح عقیده و مقابله با بدعت در مناطق مختلف یمن در نیمه دوم قرن چهاردهم اوج گرفته است. در آن شرایط مردم یمن به علت ارتباط نزدیکتر با علما و ارتباط علمای ایشان با علمای نهضت از دین خود بصیرت بیشتری پیدا کردند و تعداد زیادی از جوانان ایشان برای کسب علوم و معارف دینی به خارج از کشور خود سفر کردند. شاید گسترش کتابهای حامی سنت و تدریس آن در مسجدجامع بزرگ صنعاء^(۶)، تعدد مساجد

(۱) - مجموعه (۱۲۹) المكتبة الغربية بجامع صنعاء ص (۱۳۸).

(۲) - منبع سابق.

(۳) - کتاب التوحید، محمد بن عبدالوهاب، ص ۹۵-۱۰۰.

(۴) - مجموعه الرسائل والمسائل النجدیه، ۱/ ۲۴۶.

(۵) - همان، ج ۴، ص ۴۸-۴۹.

(۶) - گردش علمی در صنعاء در سال ۱۴۰۰-۱۴۰۲ هـ.

سلفی‌ها در صنعاء به وضوح، بیانگر گسترش و تأثیرگذاری آن دعوت بوده است^(۱). یکی از اثرات دعوت سلفی در یمن این بوده که بسیاری از طلاب علوم دینی به ادامه تحصیل در نجد علاقمند شدند و تعدادی از آنان مانند احمد بن سنان یمانی (۱۳۳۹هـ) همراه با تعدادی از مردم شهر کوچک قَهْلان^(۲) به نجد آمد. پس از چند سال تعداد طلابی که از یمن برای ادامه تحصیل به نجد آمده و فارغ‌التحصیل شده بودند به بیش از پانصد نفر می‌رسید که بیشترشان از قبیله حداد بودند. حاصل حضور آن طلاب در نجد بسیار خوب و مثمر ثمر بود؛ زیرا مردم را پس از بازگشت، با تعالیم خالصانه دین، حقیقت توحید، کفر و بدعت آشنا می‌کردند. پس از مدتی تمامی روستاها از زیارتگاه‌ها پاک شدند، عقاید باطل را کنار نهادند و هرچه را که زمینه و سبب تقدیس مزار و بارگاه بود از بین بردند^(۳).

همچنین یکی دیگر از پیامدهای دعوت سلفی در یمن این بود که، مردم مناطق مختلف به اصلاح عقیده و رهایی از باورهای شرک‌آلود و اعمال بدعت‌آمیز روی آوردند. از نیمه دوم قرن چهاردهم صالح بن حسین أبو حیدر، مردم همدان «یمن» را از تبرک‌جویی به گورها و انتظار کسب خیر، و دفع بلا یا از ایشان برحذر می‌داشت. همچنین یکی از مردان اهل غیل همدان تابوتی را که در مسجد عبید بود برداشت، زیرا بسیاری از مردم همدان به آن دلبستگی پیدا کرده بودند و آن را با لفظ «یا عبیده» مورد خطاب قرار می‌دادند^(۴).

آن رویدادها و اقدام‌ها بدون تردید بخشی از آثار دعوت سلفیه در یمن و در میدان اصلاح عقیده و مقابله با شرک و بدعت بوده است. نیز بروز این بخش از دعوت سلفی

(۱) - زیارة شخصی با احمد محمد زیارة (صنعاء ۱۷/۱۱/۱۴۰۲هـ).

(۲) - صالح محمد الغفیلی، الشیخ محمد بن عبدالوهاب، مجلة الجندي المسلم ع ۲۰، ص ۶، ۱۳۹۹هـ ص (۷۰)، و محمد بن أحمد بن سنان گفته که پدرش در سال ۱۳۲۵هـ با جمعی از دوستانش به نجد آمده‌اند.

(۳) - منبع سابق ص (۶۷، ۶۸، ۷۰).

(۴) - لقاء خاص با یحیی أحمد صالح أبو حیدر (الریاض ۱۸/۵/۱۴۰۲هـ).

در آن مناطق بیانگر اهتمام مبلغین و مسئولین آن برای جلوگیری از ادامه تأثیرگذاری گورپرستی بر توحید و یکتاپرستی بوده است، که تأثیر بسیار بزرگی در بقیه انواع بدعتها داشته که مردم در یمن خود و جامعه را از آن آلودگی پاک می‌کردند^(۱).

باتوجه به مطالبی که گذشت، نقش و تأثیر نهضت اسلامی در جامعه‌های بزرگ جنوب جزیره‌العرب مسلّم و واضح می‌شود. این امر با وجود فراوانی دیدگاه‌های دینی و تعدد باورهای باطل درباره «عقیده توحید» خداوند بود. هرچند زمان و مراحل آن تأثیر متفاوت بوده است؛ زیرا از اوایل قرن سیزدهم آغاز شد و پس از مدتی گسترش، فروکش کرد، و تنها در عسیر و اطراف آن وجود داشت؛ اما دیری نپایید که بار دیگر در اوایل قرن چهاردهم قیام خود را در یمن آغاز کرد و این بر اثر فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه و تلاش‌های ملک عبدالعزیز آل سعود بود که همگان را به کنار نهادن تمامی کردار و گفتارهایی فرامی‌خواند که با روح و حقیقت توحید در تضاد بود و آثار نیکوی آن را در تمامی مناطق جزیره‌العرب فراگیر کرد، بر روی باورهای مردم تأثیر گذاشت، مردم از بدعت و باورهای باطل خویش دست برداشتند، عمل به کتاب و سنت را جایگزین عمل به عرف و عادات جاهلانه نمودند و خداپرستی را بر جای اشخاص و گنبد و بارگاه‌پرستی نهادند^{(۲)(۳)}.

در ارتباط با نقش نهضت اصلاح‌گرا در جهان اسلام، دکتر محمد کامل ضاهر می‌گوید: «تأثیرگذاری دعوت وهابیت بر حرکت اصلاح دینی در مصر محدود نمی‌شود، بلکه بر روی بسیاری از روشنفکران مسلمان در کشورهای اسلامی دیگر مانند: سوریه، عراق، کشورهای مغرب، یمن و هند نیز تأثیر نهاده بود و تعدادی از

(۱) - مانند بدعت ماه رجب و غیره.

(۲) - عطیة محمد سالم، دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب وأثرها، ص (۳۰) ..

(۳) - أثر دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب في الفكر والأدب بجنوبي الجزيرة العربية، دکتر عبدالله بن محمد أبوداهش، ص ۸۸ - ۹۶، با پاورقی با تصرفی کم.

آنها مقامات بالایی را در میدان آموزش در حلب، دمشق، طرابلس، بیت المقدس و هند کسب نموده‌اند.

ایام حج فرصت سالیانه گرانبهایی برای سلفی‌ها به شمار می‌آمد تا عقاید و راهکارهای خود را در میان حجاج دیگر ممالک اسلامی در شرق و غرب جهان تبلیغ کنند و در ارتباط با امور دینی و دنیوی با آنان تبادل نظر نمایند، از این طریق توانستند تعدادی از شخصیت‌های مهم تأثیرگذار را مجذوب عقاید خود بنمایند که حاصل آن تأسیس حرکت‌های اصلاح دینی بسیاری در خلال قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم بود.

شخصیت‌هایی مانند امام محمد بن عبدالله شوکانی (۱۱۷۲-۱۲۵۰هـ/۱۷۵۸-۱۸۳۴م) که زیدی مذهب و هم‌عصر شیخ محمد بن عبدالوهاب بوده است؛ و همانند او مردم را به مقابله با بدعت و خرافات ترغیب می‌کرد و با پدیده تقلید به مقابله پرداخت و منادی گشوده بودن باب اجتهاد گردید و همه مسلمانان از جمله اهل یمن را به بازگشت به عقیده سلف صالح، شناخت صفات خداوندی براساس همان صورت ظاهری که در قرآن و سنت آمده‌اند و کنار نهادن «تأویل و تحریف» در آنها دعوت می‌کرد. او در این ارتباط رساله‌ای را با نام «التحف بمذهب السلف» نوشت است.

ظاهراً امام شوکانی از اصول و مقدمات نهضت وهابی‌ها اطلاعاتی گسترده داشت؛ زیرا عقاید و نظرات او تقریباً همان عقاید و آموزه‌های دعوت سلفیه است. این موضوع در قصیده‌ای که در رثای محمد بن عبدالوهاب سروده معلوم می‌شود که در آن با احترام فراوانی از او یاد کرد؛ اما مورخین در مورد ملاقات آن دو امام هیچ مطلبی را نقل نکرده‌اند.

تأثیرگذاری دعوت سلفی در هند.

هند باتوجه به تعدد قومی و مذهبی ساکنین آن در میدان رشد افکار دینی جایگاه ویژه‌ای دارد. وهابی‌ها برای ترویج افکار خود در میان مسلمانان هندوستان با توجه به گسترش انواع بدعت و خرافات برگرفته شده از باورها و مراسم‌های دیگر ادیان

هندی، بستر بسیار مناسبی را یافته بودند.

آموزه‌ها و عقاید وهابی‌ها به وسیله یکی از رهبران مسلمان هندی به نام سید احمد بن عبدالرحمن برلوی (۱۷۸۶-۱۸۳۱م) به میان مسلمانان هند برده شد. او در اوایل قرن نوزدهم به حج رفته بود، پس از آشنایی با عقاید وهابی‌ها به مذهب آنان پیوست و پس از مدتی به صورت یکی از مهمترین و فعال‌ترین مبلغین مذهب وهابیت درآمد. او در پنجاب بیش از مناطق دیگر موفق شد و توانست در آنجا دولتی وهابی را تأسیس نماید که دامنه نفوذ آن به بخش شمالی هند - که غالباً ساکنین آن پیرو مذهب سیک بودند - گسترش کرد.

سید احمد برلوی انسانی بسیار پرشور و نشاط و از غیرت دینی زیادی برخوردار بود، او از هیچ تلاشی برای پالایش اسلام از مظاهر شرک و بازگشت به همان سادگی و بی‌آلایشی عصر رسول خدا و اصحاب او دریغ نمی‌کرد. او در میان هندوها تبلیغات گسترده‌ای را برای گرویدن به اسلام انجام می‌داد و تا حدود زیادی موفق بود. او در درگیری با عده‌ای از هندوهای سیک در سال (۱۸۳۱م) در شمال هند وفات یافت. اما افکار دینی او در میان مسلمانان هند از تأثیرگذاری وسیعی برخوردار گردید و شاگردانش حرکت اصلاح‌طلبانه او را همچنان ادامه دادند و توانستند فرهنگ دینی عظیمی را به بار بیاورند. آنان کتاب‌های بسیاری را به زبان اردو نوشتند و توانستند افکار وهابیت را در میان قشرهای عظیمی از مردم گسترش بدهند. همچنین پیروان او به فعالیت‌های تجاری و عدم استخدام در ادارات دولتی در زمان استعمار انگلیس شهرت داشتند.

اثرات دعوت سلفی در ممالک شام و عراق.

در سال‌های آغازین ظهور نهضت وهابیت در میان علمای بلاد شام دارای حامیان بسیاری بود که مشهورترین آنان شیخ جمال‌الدین قاسمی است که دولت عثمانی او را به اتهام تلاش برای ترویج افکار وهابیت در میان مردم محاکمه کرد. همچنین

عالمانی مانند: شیخ عبدالرزاق بیطار، طاهر جزائری، محمد کامل قصاب، حسین جسر، عبدالقادر مغربی و امیر شکیب ارسلان وجود داشتند، که به طور کامل در عقاید وهابی‌ها تحقیق نموده و برای آن احترام بسیاری قایل بودند، زیرا در آن چهره حقیقی اسلام را مشاهده می‌کردند و از همه توانایی‌های خود برای گسترش آن در سوریه تلاش می‌نمودند.

در کشور عراق نیز دو عالم مشهور آن دیار، ابوالثناء شهاب‌الدین محمود آلوسی (۱۸۰۲-۱۸۵۳م) و محمود شکری آلوسی (۱۸۵۶-۱۹۲۴) به متأثر شدن از عقاید وهابی‌ها شهرت داشتند. این تأثیرپذیری در تفسیر «روح‌المعانی» آلوسی اول که مردم را به تبعیت از عقاید سلف صالح و پالایش اسلام از امور بدعت‌آمیز، پرهیز از توسل به غیر خداوند و طلب شفاعت از اصحاب قبور دعوت می‌کرد، کاملاً مشخص است. محمود شکری آلوسی نیز احیای دینی بود که خط‌مشی سلفی‌ها را در پیش گرفت. او معتقد به اصل بازگشت به قرآن و سنت و محاربه با بدعت‌های متصوفه از یک طرف و از طرف دیگر اهتمام به مبانی نهضت علمی جدید در توجه به علوم غیردینی مانند تاریخ و اخترشناسی، پزشکی، مهندسی و شیمی، ... باور داشت. یکی از کتابهای او «تاریخ نجد» نام دارد که در آن به اوضاع نجد و نهضت امام محمد بن عبدالوهاب می‌پردازد.

تأثیرگذاری دعوت سلفی در سودان و مغرب.

از طریق حجاج افکار و عقاید سلفیه - یا به قول مخالفان وهابیت - به کشورهای عربی شمال آفریقا راه یافت و عالم بزرگواری به نام سید محمد بن علی السنوسی (۱۷۸۷-۱۸۵۹) با مطالعه کتاب‌هایی که هنگام حج به همراه برده و گفتگوهایی که با علمای وهابی انجام داده بود به میهن خود بازگشت و به تبلیغ آن در میان مردم پرداخت. او پس از مدتی به شهر «برقه» در لیبی نقل مکان نمود و در آنجا جماعت دینی خاصی را تأسیس کرد که در آن بسیاری از عقاید وهابیت وجود داشت؛ می‌توان به افکاری مانند ضرورت بازگشت به سادگی و بی‌آلایشی اولیه اسلام که رسول خدا

و اصحاب بر آن بوده‌اند و پالایش عقیده از بدعت و خرافات و ... اشاره کرد. اما سنوسیه، طریقه‌ای که او تأسیس کرد، تا حدودی تحت تأثیر پاره‌ای از افکار صوفیه قرار گرفت و به مرور زمان آن را از دایره تعالیم و اهداف وهابیت دور نمود. البته دعوت سنوسی و دعوت وهابیت در اهتمام به اجتهاد و مقابله با انواع بدعت به یکدیگر مشابهت دارند؛ اما در یک مسأله با یکدیگر متفاوت می‌باشند و آن اینست که حرکت وهابیت در شرایطی برای مقابله با دشمنان و گسترش تعالیم خود به «جهاد» معتقد هستند؛ اما حرکت سنوسیه به روش بی تفاوتی متصوفه باور دارند. سیدی محمد بن عبدالله، سلطان وقت مراکش، تا حدودی تحت تأثیر افکار وهابیت قرار گرفته بود. او به صراحت گفته بود که من از مذهب مالکی و عقاید وهابیت پیروی می‌نمایم»^(۱).

همچنین محمد بن احمد بن السید عبدالله (۱۸۸۵م) بنیانگذار دعوت مهدیه در سودان تحت تأثیر وهابیت قرار گرفته بود. و تأثیرپذیری مالک بن نبی، اندیشمند مشهور الجزایری، از نهضت را از کتابهای او می‌توان دریافت.

تأثیر نهضت وهابیت بر ادبیات جزیره العرب.

غالب مردم جزیره العرب عقاید و افکار وهابیت را پذیرفتند و گاهی در مورد آن راه افراط را در پیش می‌گرفتند. این گرایش مردم از آن جهت بود که وهابیت توانسته بود تا حدود زیادی سطح فرهنگ و معلومات ایشان را بالا ببرد، فرهنگ و معلوماتی دینی با محوریت مبانی فکری نهضت سلفیت و افکار ابن تیمیه و مذهب احمد بن حنبل که آموزه‌های آن توانست مردم را برای حل و فصل مشکلاتشان به التزام به احکام شریعت سوق بدهد و از ادامه رفتارهای خشونت‌آمیز و عادات قبیله‌ای باز دارد. همچنین توانست به سرگردانی‌ها و کوچ کردنهای در بادیه پایان بدهد و دست دزدان، غارتگران و مجرمانی را که در بسیاری از مناطق به جان و مال

(۱) - نگاکتاب: ۲۴۳۰: P. ۱۹۶۶. CH.A.Julien: Histoire de l'Afrique du nord payot-paris

مردم متعرض می‌شدند، ببندد.

در واقع مهمترین موفقیت دعوت وهابیت این بود که رابطه انسان‌ها را با خداوند به رابطه‌ای مستقیم تبدیل نمود و به ایشان آموخت که از غیر خداوند هراسی را به دل راه ندهند، تمامی اشکال اوهام و خرافات را از خود دور کنند و آنان را از توسل و تواضع ذلیلانه در برابر گنبد و بارگاه و مزارهای اولیا برحذر داشت، ایشان را عادت داد که برای حل و فصل مشکلات و بیماری‌ها و ... به اسبابی که خداوند آنها را قرارداده متوسل شوند.

نتایج و آثار نهضت اصلاحی سلفی به همین مسایل محدود نمی‌شد، بلکه بر نهضت فکری جزیره‌العرب در طول قرن هیجدهم میلادی بسیار مؤثر واقع شد. در مراحل اولیه آن تعدادی شاعر و تاریخ‌نویس به اصول عقاید محمد بن عبدالوهاب گرویدند و کار دفاع از آن را آغاز نمودند که در پیشاپیش ایشان مورخین مشهوری مانند عثمان بن بشر و حسین بن غنام قرار داشتند^(۱).

این آثار ارزشمند و ثمرات سودمند زبانزد جهانیان گردید و موافقان به آن تسلیم شدند و مخالفان زبان به اعتراض گشودند. علیرغم انکار و عناد حق‌ناپذیران و ادامه مخالفت و دشمنی حسودان و سودجویان دامنه نفوذ آن روز به روز بیشتر می‌شد. همین موفقیت‌ها و استقبال گسترده عالمان و اندیشمندان و عامه مردم، خود، پاسخی علمی، عملی، منطقی و واقعی به تمامی اتهامها و سنگ‌اندازهایی بود که در مورد نهضت اصلاحی سلفیه، بنیانگذار، علما، دولت حامی آن و پیروان نهضت صورت می‌گرفت. دعوت سلفیه شجره طیبه‌ای است که بحمد الله حقیقت را بیان کرده، به آن عمل نموده، دیگران را به حق فراخوانده و ثمر و حاصل آن حق بوده است.

کلام آخر.

تأثیر دعوت سلفی بر دعوت‌ها و نهضت‌های معاصر خود و پس از آن تا به امروز

(۱) - الدعوه الوهابیه و أثرها فی الفكر الاسلامی الحدیث، د. محمد کامل طاهر ۱۹۹-۲۰۵ به اختصار.

تأثیری روشن و غیرقابل انکار است؛ که باتوجه به نوع تأثیر برخوردار، موافقت و مخالفت، دارای درجات متفاوت و قوت و ضعف بوده است.

چیزی که برای من معلوم می‌باشد این است که تعدادی از نهضتها و جماعت‌ها مانند: اهل حدیث و انصار السنه در مصر و سودان درست خط‌مشی دعوت سلفی را در پیش گرفته‌اند.

تعدادی از گروه‌های سلفی میانه‌رو در دیگر کشورهای دنیای اسلام نیز روش و اهداف نهضت را دنبال می‌نمایند که بیشتر آن گروه‌ها از طرف اهل بدعت - در مقام تحقیر و استهزا - وهابیت نامیده می‌شود، در حالی که چنین لقبی نوعی اعتراف ارزشمند برای کسانی است که خط‌مشی سلفیه راستین را در پیش گرفته‌اند.

اما کسانی هستند که در ارتباط با تأثیرگذاری دعوت سلفی بر بعضی از اشخاص و حرکت‌های اصلاح‌گرا مانند (مهدیه) در سودان، (سنوسیه) در شمال آفریقا، حرکت عثمان بن فودی، حرکت محمد عبده و تعدادی از حرکت‌های اصلاح دینی در هند، راه افراط و مبالغه را در پیش گرفته‌اند، تا جایی که بعضی‌ها آنها را کاملاً پیرو امام محمد بن عبدالوهاب به شمار آورده‌اند.

اما حقیقت آن است که حرکتی را سراغ نداریم که در عقاید و اعمال و اهداف به تمام معنی از نهضت امام محمد پیروی بنماید. بلکه آن نهضت و حرکت‌ها از تعدادی از اصول نهضت مانند اصلاح عمومی، مبارزه با منکرات، رهایی از تقلید و تعصب مذهبی، تلاش برای اجرای شریعت، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد، از سلفیه الگو گرفته‌اند^(۱).

اما مهمترین ویژگی نهضت محمد بن عبدالوهاب عبارت است از، دعوت به حقیقت توحید و عقیده پاک و سالم سلف صالح، دور انداختن مظاهر شرک و بدعت

(۱) - این مسأله دکتر صالح بن عبدالله العبود در کتاب: (عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیه) (۹۱۸/۲). بررسی کرده است. نگا: دعاة المناوئین، دکتر عبدالعزیز بن محمد عبداللطیف (۲۴).

و مقابله سفت و سخت با آن و کسانی که حامل این رسالت باشند، در میان مبلغین و حرکت‌ها بسیار اندک هستند.

کاستن از فاصله مخالفین با حق و حقیقت.

یکی دیگر از دست آوردهای ارزشمند دعوت مبارک سلفیه این بوده که تعدادی از مخالفین را به درپیش‌گرفتن راهکارهای حقیقی و راستین نزدیک نموده است. برای مثال نهضت، توجه ایشان را به اهمیت و منزلت استدلال به نصوص شرعی و آثار سلف صالح و سپردن حکمیت به آنها و کنار نهادن پاره‌ای از خرافات در فهم و استدلال جلب نموده و ایشان را به آن خط‌مشی نزدیک کرده است.

همچنین از دامنه اهتمام آنان به معیار قراردادن اموری چون، ذوق، وجد و رؤیا و الهام، خوارق و ادعای عصمت برای اولیا و مشایخ و استدلال به حکایات و احادیث ضعیف و مجعول کاسته است. بسیاری از اشخاص و گروههای اهل بدعت برخلاف گذشته از میزان استدلال به آن موارد غیرعلمی و موهوم شرم دارند. همچنین نهضت توانسته است تعدادی از جماعت‌های متعصب را به ترک تقلید و تعصب کورکورانه از آراء مذاهب و اشخاص وادار نماید و ایشان را متوجه اهتمام به کتاب و سنت صحیح رسول خدا و تحقیق و تألیف و استنباط از آنها سوق بدهد. اما هر چند تعداد زیادی از مخالفین اعم از گروهها، اشخاص، مذاهب و طریقه‌های مختلف حاضر به پذیرفتن تبعیت از سنت صحیح نشده‌اند و تعدادی از آنها بر عناد و پیروی از راه باطل خود اصرار می‌ورزند، اما تعداد بسیار دیگری از آنها آمادگی گفتگو و کاستن از تندروی‌های خود را اعلان کرده، عملاً در پاره‌ای از عقاید خود تجدیدنظر نموده و بعضی از خط‌مشی‌ها و اهداف خود را تغییر داده‌اند.

بدون شک چنین چیزی کاسته شدن از دامنه شر و تباهی است و این هدف بخشی از اهداف و مقاصد گام به گام نهضت است، همانگونه که خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ (۱۱۸) ﴿إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾ (هود: ۱۱۸-۱۱۹).

«ولی آنها همواره مختلفند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند».

فصل ششم

کشور عربستان سعودی سیستمی موجود و نفی اتهامات

- ۱- موضوع اول: کشور عربستان سعودی و دعوت وهابیت.
- ۲- موضوع دوم: خطامشی ملک عبدالعزیز، بنیانگذار کشور، پاسخی به اتهامات
- ۳- موضوع سوم: نظام دینی عربستان نظامی فراگیر است که به مذهبی خاص محدود نمی‌شود.
- ۴- موضوع چهارم: التزامات بین‌المللی کشور پاسخی به اتهامات
- ۵- موضوع پنجم: ایراد بر احکام اسلام و نسبت دادن آن به کشور عربستان سعودی وهابیت که عبارتند از :
 - عربستان سعودی و عمل به شریعت خداوند
 - قطع دست سارقین و اعدام مفسدین
 - اعدام مرتد
 - جلوگیری از ورود غیرمسلمانان به حرم مکه و مدینه
 - جلوگیری از ساخت کلیساها و معابد برای غیرمسلمانان
 - مسایل متعلق به زنان و حقوق آنها در کشور عربستان
- ۶- موضوع ششم: مبارزه جامعه عربستان با فساد (خشونت و تروریسم)
- ۷- موضوع هفتم: عربستان و رویداد ۱۱ سپتامبر در آمریکا.

موضوع اول: کشور عربستان سعودی و ادعای وهابیت

بسیاری از کسانی که از حقایق موجود درباره کشور عربستان سعودی بی اطلاع اند یا خود را به بی اطلاعی می زنند، یا کسانی که دچار حسادت هستند، و یا قصد اهانت دارند، همچنان آن را «حکومت وهابیت» می نامند.

پیش از وارد شدن به پاسخ به این توهین، این موضوع را لازم است مورد تأکید قرار بدهم که توصیف جامعه سعودی به وهابیت نوعی اعتراف ارزشمند به حقانیت آن است، زیرا هدف ایشان از توصیف آن به وهابیت نسبت دادن جامعه به نهضت امام محمد بن عبدالوهاب است که در حقیقت چیزی به غیر از اسلام و سنت و روش سلف صالح و التزام به قرآن و سنت رسول خدا نیست.

اما وهابیت آنگونه که دشمنان به آن اتهام وارد می نمایند و آنرا مذهبی پنجم یا جماعتی خارج از چارچوب سنت و جماعت یا از نظر اهل بدعت و تفرقه افکنی و پیروان غوغا سالار ایشان نهضت سلفیه با رسول خدا و اولیا سر دشمنی و کینه توزی دارد و افتراهای نادرست بسیار دیگری که به آن نسبت می دهند در واقع برگرفته از اوهام و خیالات و ساخته و پرداخته ذهن دشمنان و شایعاتی که بدون تحقیق آنها را پذیرفته اند، می باشد.

کسی که رویدادها و پیامدهای آن را زیر نظر دارد و ملاحظه می نماید که تلاش های بسیاری با هدف متهم نمودن جامعه و مردم عربستان سعودی به اموری که دامن ایشان از آنها پاک است صورت می گیرند.

البته آن تلاش های ستمکارانه (سیاسی، تبلیغاتی و عوام فریبانه و ماجراجویانه) که علیه کشور عربستان سعودی و مردم آن انجام می گیرند و آن را به وهابیت متهم می نمایند، قبل از هر چیز در چارچوب تحریکات دشمنان اسلام و با همکاری دنیاپرستان می باشد که مدت های مدیدی است علیه جامعه عربستان سعودی تبلیغات

می‌نمایند و افتراهایی را به آن نسبت می‌دهند و اطلاعات دروغینی را در مورد آن به دیگران می‌دهند. به گمان من این رویکرد ظالمانه یکی از مهمترین عوامل ایجاد تبلیغات و تحریرات علیه کشور عربستان سعودی به صورت خاص و اهل سنت و جماعت به طور عام است.

تمامی کسانی که آن نوع اتهامات را وارد می‌نمایند و آنهایی که چشم‌پسته آن شایعات را باور می‌کنند دارای هیچ دلیل و برهانی نیستند که گمان‌های ایشان را ثابت کند، بلکه انسان‌های اهل تحقیق و منصف حقیقت را برخلاف افتراهای ایشان می‌بینند. اینک کشور عربستان سعودی - اعم از حکومت و مردم - جامعه متحد و سربلندی هستند که زبانزد جهانیان شده‌اند و باتوجه به ویژگی‌های دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، بین‌المللی و تمامی اوضاع و احوال و دستاوردهای علمی، اطلاع‌رسانی، معنوی، فرهنگی، فکری و ... تمامی آن اتهامات را باطل می‌گرداند. در نتیجه تمامی اتهاماتی که علیه وهابیت و دولت حامی آن و اتباعش وارد می‌نمایند، کاملاً بی‌پایه و برخلاف واقع است. ملک عبدالعزیز در سخنرانی اول ذی‌الحجه سال ۱۳۴۷ در مکه مکرمه آن اتهام‌ها را تکذیب نموده و گفته است:

«ما را وهابی و مذهب ما را وهابیت می‌نامند و آن را مذهبی خاص ما به شمار می‌آوردند، اما در واقع این اشتباه فاحشی است که از تبلیغات دروغ دشمنان و دنیاطلبان ناشی می‌شود.

ما دارای مذهب جدیدی نیستیم، عقاید نوینی را از خود نساخته‌ایم و محمد بن عبدالوهاب چیز تازه‌ای را مطرح نکرده است، عقاید ما درست همان عقاید سلف صالح و برگرفته از قرآن و سنت رسول است.

ما به ائمه اربعه احترام می‌گذاریم و از نظر ما مالک، شافعی، احمد و ابوحنیفه با هم تفاوتی ندارند و همه آنها برای ما محترم هستند.

این همان عقاید و افکاری است که پایه نهضت محمد بن عبدالوهاب را تشکیل می‌دهند و او داعی آنها بوده است و عقیده ما نیز چیزی غیر از این نیست، عقیده‌ای

که بر پایه توحید، عبادت خالصانه خداوند و پاک نمودن دین از هرگونه شائبه بدعت و خرافات است، عقیده‌ای که ما دیگران را به آن فرا می‌خوانیم و تنها راه نجات از گمراهی‌ها و محنتها به شمار می‌آید»^(۱).

ملک فهد خادم حرمین شریفین بر این حقیقت تأکید نموده و می‌گوید:

«این سخن که گفته می‌شود: کشور عربستان سعودی از مذهبی غیر از مذاهب اربعه پیروی می‌نماید و آن را مذهب وهابی می‌نامند، سخن صحیحی نیست. در واقع وهابیت مذهبی فقهی نیست، بلکه حرکت و نهضتی اصلاحی دینی است که در شرایطی که گمراهی و خرافات فراگیر شده بود پدید آمد و با بدعتها به رویارویی و به اصلاح امور پرداخت و هیچگاه مذهبی فقهی نبوده است که کشور عربستان از آن تبعیت نماید و آنچه بیان می‌کنند دروغ و غیرواقعی است»^(۲).

کشور عربستان سعودی در عین نفی این موضوع که وهابیت مذهبی فقهی است، از سیاست ارزشمند خود در حمایت از اسلام و دعوت دیگران به آن، خود را کنار نمی‌کشد هرچند که دیگران آن را «وهابیت» بنامند، اما به آن افتخار می‌نماییم».

کشور عربستان می‌داند که پیروزی‌ها و گسترش نفوذ ملک عبدالعزیز مؤسس دولت آن، حاصل حمایت آنان از دین خداوند و نصرت سنت رسول خدا و برافراشتن پرچم توحید و مقابله با بدعت‌ها بوده است. آنان پیشتر مردمی مستضعف و سرکوب شده بودند، اما خداوند به وسیله نهضت سلفیه بر ایشان منت نهاد، آن مردم دین خدا را یاری دادند و تبلیغ کردند و خداوند نیز از ایشان حمایت فرمود، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

(۱) - جریده أم القرى شماره ذی‌الحجّه، ۱۳۴۷ هـ (مایو ۱۹۲۹ م).

(۲) - از سخنان خادم الحرمین الشریفین ملک فهد بن عبدالعزیز در روزنامه الأهرام مصر، ۳۰/۱۰/۱۴۰۶ هـ. منبع: وكالة الأنباء السعودية، والصحافة المحلية، وجریده الشرق الأوسط (عن کلمات منتقاه من خطب خادم الحرمین الشریفین للأستاذ عبدالرحمن الرويشد ص ۱۹۴).

أَيِّمَةً وَيَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ (القصص: ۵).

«ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».

قیام و تأسیس دولت نتیجه تحقق وعده خداوند مبنی بر نصرت حامیان دین برای حاکمیت بر زمینیان و منت نهادن بر مستضعفان بوده و حلقه‌ای از زنجیر نزاع میان حق و باطل به شمار می آید. در واقع این حرکت تنها راه‌حلی شرعی، سیاسی و تاریخی برای اوضاع و احوال نابسامان تمامی ممالک اسلامی و بشریت به شمار می آید.

حکومت توحید در شرایطی تأسیس گردید که، امت اسلامی از بازگشت حاکمیت دین ناامید شده بودند و این دولت و تجربه‌هایش این حقیقت را به اثبات رسانیده که اسلام تنها راه‌حل است و احکام آن با همه زمان‌ها و مکان‌ها سازگاری دارد.

اسلام به هیچوجه با تأسیس دولتی نوین و برخوردار از ساختار سیاسی، اقتصادی، مدنی و متحد که بر پایه عقیده و شریعت ناب بنیان گذاشته شده نه تنها مخالف نیست، بلکه از آن حمایت هم می‌کند.

این دعوت و حکومت حامی آن در واقع بزرگترین و بارزترین طرح عملی و الگویی واقعی برای اثبات توانایی اسلام برای اصلاح تمامی امور فردی و اجتماعی است، به ویژه در شرایطی که مسلمانان دچار شکست همه‌جانبه‌ای گردیده و در برابر تهاجم همه‌جانبه بیگانگان برپایه باور که «اسلام دینی است که اعتبار و زمان آن به سر آمده و برای زندگی امروزی سازگار نیست و تمدن غرب بهترین جایگزین آن به شمار می آید و این نظریه، حقیقت تاریخی است» قرار گرفته، ناچار به عقب‌نشینی گردید.

اگر جامعه‌ای را که حامی و ناصر دین و توحید باشد به «وهابی» بودن متهم کنند،

ای کاش همه امت اسلام، وهابی می‌بودند!

شعارها و حرکت‌های نژادپرستانه، لائیسزم، بعثی، سوسیالیستی و لیبرالیستی بسیاری در جهان اسلام سال‌ها زمان امور را در دست داشته‌اند و تمامی آنها دچار

شکست شده و به بن‌بست رسیده‌اند. زیرا تمامی آنها با عدم شناخت اسلام آنرا کنار نهادند، یا حتی با آن به رویارویی پرداختند.

وضع به صورتی درآمد که بسیاری از مردم مسلمان از اعاده حاکمیت اسلام دچار یأس شدند، اما ناگهان در آن شرایط سخت ملک عبدالعزیز حکومتی را برپایه توحید و سنت تأسیس کرد که بسیاری آن را دولت وهابیت می‌نامند، نظامی که از اعتبار دینی، سیاسی، اقتصادی بسیاری در جهان اسلام، در میان اعراب و در جامعه بین‌الملل برخوردار گردید.

پیروزی آن حکومت در اجرای همه‌جانبه اسلام با توجه به فراگیری و میانه‌روی آن، عزت و ابهتی دارد که مایه مباهات می‌باشد. عاملی که دامنه گسترش غرب‌زدگی را به شدت کاهش داد و سبب شد بلاد اسلامی بر مسلمات دین خود باقی بماند و اسلام همچنان به عنوان دین حکومت و ملت باقی ماند و قرآن و سنت به عنوان دو منبع قانونگذاری شناخته شد.

در سیستم‌های سیاسی، قضایی، فرهنگی و ... احکام و ارزش‌های اسلامی حاکم گردید، شعایر دینی گسترش یافت و مورد حمایت قرار گرفت، به امر به معروف و نهی از منکر اهتمام داده شده و وحدت محقق گردید.

یکی از دلایلی که اتهام فرقه‌گرایی وهابیت را، بنابر مفهوم خاص آن، از کشور سعودی برطرف می‌نماید این است که، به مسایل و مشکلات مسلمانان در تمامی نقاط جهان اهمیت می‌دهد. اهتمام و توجه کشور سعودی به مسایل مسلمین قضیه‌ای است فراگیر که واقعیت گواه آن است و یکی از پایه‌هایی است که حکومت بر آن استوار است. ملک عبدالعزیز در خطابه‌ای که سال ۱۹۲۶م در جده ایراد کرد می‌گوید: «ما اضافه بر تمامی آن امور بر دیگر کشورها حقی داریم و فکر می‌کنم که برای ما از هر چیز دیگری اهمیت بیشتری دارد و آن این است که ما برادران و خواهران مسلمانی در ممالک مختلف داریم که خواهان حفظ حقوق ایشان از طرف حکومت‌ها می‌باشیم. من از اعماق قلبم امیدوارم که حکومت‌هایی که با ممالک عربی

و اسلامی دارای روابطی حسنه هستند از هیچ تلاشی برای حفظ حقوق مشروع مسلمین در کشورهايشان کوتاهی ننمایند^(۱).
بدین صورت متوجه می‌شویم کسانی که از کشور عربستان سعودی انتقاد می‌نمایند یا بهانه وهابی بودن آن را هدف حملات همه جانبه خود قرار می‌دهند، در واقع خود اسلام و مقدسات دنیای اسلام را مورد تهاجم قرار می‌دهند.

(۱) - السعودیون و الحل الإسلامی، ص ۲۲.

موضوع دوم:

خط مشی ملک عبدالعزیز بنیانگذار کشور پاسخی قاطع به اتهام‌ها

خط‌مشی ترسیم شده به وسیله ملک عبدالعزیز، بنیانگذار کشور عربستان سعودی، به آن اتهام‌ها و گمانه‌زنی‌هایی که اهل افترا در مورد کشور سعودی شایع می‌کنند، پاسخ قاطعی است.

ملک عبدالعزیز بر این موضوع تأکید نموده که کشور عربستان، کشوری اسلامی است که در راه قرآن و سنت و خط‌مشی سلف صالح، تبلیغ و ترویج توحید، حق، خیر و فضیلت تلاش می‌نماید.

- حکومت به تعهدات اسلامی، عربی و بین‌المللی خود عمل می‌نماید.
 - به معاهدات و توافق‌نامه‌های بین‌المللی احترام می‌گذارد.
 - در راه تحقق صلح، امنیت و تأمین مصالح تمامی بشریت مشارکت می‌نماید.
- ملک عبدالعزیز بارها این اصول و اهداف را بیان نموده است. من در اینجا بخشی از نامه‌ای از او را در این زمینه ذکر می‌نمایم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ، وَ سَيِّدِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ، نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ»

از عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل آل سعود به تمامی برادران در حجاز، نجد و یمن که این نامه را ملاحظه می‌نمایند، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

یادآوری نعمت اسلام و اكمال دین.

خداوند تمامی امور را بر شما مبارک بگرداند و ما و شما را برای ادای آنچه دوست می‌دارد و بدان راضی است توفیق دهد و همه ما را از جمله بندگان و دوستان پاک و پرهیزگار خود بگرداند. می‌دانید که خداوند متعال به خاطر نعمت اسلام بر ما منت نهاده و آن را برایمان کامل گردانیده است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (المائدة: ۳).

«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

یکی از بزرگترین نعمت‌هایی که به ما داد برانگیختن پیامبر بزرگوار خود و فرو فرستادن کلام بی‌عیب و نقصش است.

فراخوانی به توحید.

خلاصه و روح آنچه را که خداوند در کتاب خود و در رسالت پیامبران پیشین و سنت خاتم‌النبین فرو فرستاده، دعوت به عبادت و اطاعت خداوند بی‌شریک است که، همان معنی (لا اله الا الله) است؛ کما اینکه «لا إله» نفی و «إلا الله» اثبات است.

لوازم ایمان به لا إله إلا الله.

هر انسانی که لا اله الا الله را بگوید، معنی آن را بداند، به مقتضی و مسؤولیت آن عمل کند، به تمامی آنچه که خداوند به آنها امر فرموده دلبستگی و پایبندی داشته باشد و از تمامی سخنان و کردارهایی که از آنها نهی فرموده پرهیز نماید، چنین شخصی اهل لا اله الا الله است^(۱).

اما اگر کسی آن را بر زبان بیاورد، ولی با معنای آن آشنایی نداشته باشد، به مقتضایش عمل نکند، خیر و منافع موجود در آن را دوست نداشته باشد و شر و بدی‌هایی که او را از آنها برحذر داشته‌اند، دوست بدارد، چنان شخصی اهل لا اله الا الله نیست و او همچون حیوان بلکه گمراه‌تر از آن است.

شما می‌دانید که اگر بخواهیم آیات و احادیث قاطع و محکمی که در قرآن و سنت رسول خدا در ارتباط با اثبات سخنان و افعال نیک و برحذر داشتن از سخنان و افعال بد آمده‌اند را ذکر کنیم، سخن به درازا خواهد کشید.

(۱) - الدرر السنیة، ۱۴/۳۹۷.

حقیقت تبعیت از اوامر الهی و پیامدهای آن.

هدف از این تبعیت بهره‌مند گردیدن و فرمانبرداری از دستورات خداوند است، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَخَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَلَيْكَ الْأُمُورَ﴾ (الحج: ۴۱).
 «همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست».

معنی «الدین النصیحه».

رسول خدا فرموده‌اند: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ» «دین همه‌اش نصیحت است».

خدمت ایشان گفته شد: [نصیحت] برای کی؟

رسول خدا فرمود: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^(۱).

«نسبت به خداوند، قرآن، رسول خدا، رهبران مسلمان و عامه مردم مسلمان».

معنی «اخلاص برای الله».

خلوص برای خداوند این است که تنها او عبادت گردد، در سخن و رفتار از غیر او اعلان براءت، و به دستوراتش عمل شود و از منهیات او اجتناب به عمل آید.
 معنی نصیحت برای کتاب نیز عبارت است از عمل کردن به محکمت آن و ایمان آوردن به متشابهات قرآن.

معنی اخلاص نسبت به رسول خدا .

اخلاص در ارتباط با پیامبر خدا ، آن است که به برتری او بر گذشتگان و آیندگان، صادق بودن او و تصدیق شدنش از جانب پروردگار و معصوم بودن او ایمان داشته باشیم و هر کس خداوند و قرآن و پیامبرش را از جان و مال و خانواده

(۱) - مسلم (۱/۱۶۶)، و أبوداود (۴۹۴۴)، والنسائی (۲/۱۸۶)، وأحمد (۴/۱۰۲).

خویش بیشتر دوست نداشته باشد، به آنها ایمان نیاورده و به آنچه در قرآن آمده عمل ننموده است.

حکم کسی که قرآن و سنت را از هم جدا بداند.

هر کسی قائل به جدایی میان قرآن و سنت باشد، یا در این مورد که قرآن و سنت صحیح با یکدیگر تضاد ندارند، دچار شک شود و یا حکمی از احکام قطعی قرآن یا سنت را مردود بشمارد، مرتکب کفر می‌شود.

حکم انکار نبوت و شفاعت.

هر کس که شفاعت پیامبر ، را پس از إذن خداوند، انکار کند و به آن امیدوار نباشد، یا اینکه بگوید، به قرآن ایمان دارم اما به پیامبری حضرت محمد ایمان ندارم، کافر می‌گردد.

وجوب تدبّر در قرآن و سنت و عمل به آنها.

پس از آگاهی از مطالب فوق، استقرار آن در دلها و صحت اعتقاد به آنها بر ما واجب است که در قرآن بیندیشیم، در سنت رسول خدا تأمل و تحقیق بنماییم به مطالعه و بررسی خطمشی سلف صالح اقدام کنیم، به آنها عمل نماییم، به مسؤلیت‌هایمان عمل کنیم و هرچه را که خداوند و پیامبر و سلف صالح معصیت و زشت بدانند، ما نیز آنها را معصیت و زشت به شمار بیاوریم.

اعتراف به اشتباه، نشانه شجاعت است.

از فساد و گناهای را که در میان مردم عصر حاضر می‌بینیم، به خداوند پناه می‌بریم توبه می‌کنیم و از او طلب بخشش می‌نماییم.

انواع انسان‌ها و موضع‌گیری‌هایشان در رابطه باحق.

در این زمانه مردم به چندین دسته تقسیم شده‌اند:

۱- بعضی از آنان به خداوند و قرآن معرفت دارند و از عقاید سلف صالح پیروی می‌کنند؛ اما در عمل و التزام به آنها کوتاهی می‌نمایند و از اندرز دیگران و ادای

مسئولیت دریغ می‌ورزند.

۲- گروه دیگری می‌دانند که خداوند، پروردگارشان است، اسلام، دینشان و پیامبرشان محمد می‌باشد، اما با مسئولیت‌های خود آشنا نیستند، نمی‌دانند مسئولیت خداشناسی چیست و با روح و حقیقت اسلام و رسالت رسول خدا آگاهی ندارند.

۳- عده‌ای دیگر آرزوها و هواهای نفسانی را خدای خویش نموده و از آن پیروی می‌نمایند، برخی از آنان ملحد و عده‌ای هم از اندیشه‌ها و خط‌مشی‌های باطل و گمراه‌کننده پیروی می‌کنند، راه‌هایی که خداوند و پیامبرش ما را از آنها برحذر داشته است.

۴- دسته‌ای هم راه حق را از باطل و ضلالت تشخیص نمی‌دهند، با این وجود خود را مسلمان می‌دانند.

۵- دسته‌ای دیگر شیطان‌های پیدا و پنهان، خیالاتی باطل برایشان فراهم می‌کنند. آنان نیز آن مفاسد را زندگی نوین، آزادی، تمدن و ... می‌نامند.

خود او از آن باورهای باطل پیروی کرده و دیگران را نیز به آن فرا می‌خواند، با مخالفین آن به رویارویی می‌پردازد و می‌گوید: باید به پیش رفت و به پشت نگاه نکرد. فهم او را از تمدن، افسارگسیختگی است و پیروی از کلام خداوند و روش رسول خدا و عقیده و خط‌مشی سلف صالح را عقب‌ماندگی می‌داند.

آدای مسؤولیت اخلاص.

با این حال و وصف ابتدا پاک و خالص نمودن تمامی مسلمانان و پس از ایشان تمامی کسانی که خداوند زمام امورشان را در دست ما قرار داده واجب است. در واقع هم خالص گردانیدن و محاسبه نفس و هم پاک و خالص گردانیدن دیگران بر ما واجب است.

توصیه به تبعیت از قرآن، سنت و جماعت.

بدین صورت که به کتاب خداوند و سنت پیامبرش باز گردیم و همه ما به

هدایت الهی متوسل شویم و از تفرقه دوری نماییم، تا شیاطین جن و انس ما را به راه گمراهی نبرند.

پرهیز از کفران نعمت.

در این مورد باید با اندیشیدن در این آیه، از این عمل اجتناب نمود. خداوند

می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾﴾ (الأنفال: ۵۳).

«این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست».

همچنین باید در مورد این کلام خداوند تأمل نماییم که: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً

أَمْرًا مُّتَرَفِّفًا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾﴾ (الاسراء: ۱۶).

«و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای

«مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می کوبیم».

توبه از گناهان.

باید به سبب گناهی که مرتکب شده ایم از خداوند طلب عفو و بخشش بنماییم

و هرگاه کار خیری را که انجام داده ایم آن را از فضل و توفیق خداوند بدانیم و

بگوییم: خداوندا! هر نعمتی را که بر ما ارزانی داشته ای یا به هر یک از مخلوقات

خود عطا فرموده ای از روی فضل و کرم بی همتای خودت بوده است، و هر کار

شری را که انجام داده ایم از نفس و شیطان بوده و به خاطر آن از پیشگاهت طلب

عفو می نمایم.

ما خداوندی را سپاسگزاریم که هرگاه بندگانش به بلای گناه مبتلا شوند یا مورد

وسوسه شیطان قرار بگیرند، به ایشان فرصت بازگشت می دهد و پس از توبه و

استغفارشان آنان را مورد بخشایش قرار می دهد.

اسباب رویگردانی از دین و پراکندگی مسلمین.

آن اوضاع و احوال، حاصل وسوسه شیاطین و پیامد گناه و تفرقه در دین و مقابله با آن از طریق مقابله با طریقه‌های بدعت‌آمیز و گمراه‌کننده می‌باشد؛ زیرا آن طریقه‌ها دلیلی در دین خداوند ندارند و تنها طریقه‌ای که بر صراط مستقیم قرار دارد و روشن و آشکار است، معنا و روح «لا اله الا الله» و آنچه در قرآن، سنت رسول خدا و مذهب سلف صالح است.

اقرار به مذاهب اربعه.

باتوجه به اینکه ما مذاهب اربعه را مردود نمی‌شماریم و اعتراضی بر آنها نداریم، مذهبی که پیشوایان آن پیشوایان بزرگی بوده‌اند و جز بیان راه حق و حقیقت هدف دیگری را دنبال ننموده‌اند و جز به حق، زبان نگشوده‌اند، اما باید دانست تنها حضرت محمد را از خطا و اشتباه مصون می‌دانیم.

از طرف دیگر ما با این باور که مذاهب اربعه فرقه‌های جدای از یکدیگرند و یا اجتهاد ائمه مذاهب را گمراهی و انحراف از حق برشمردن، مخالف هستیم.

از شعارتا عمل.

این چیزی غیر از خط‌مشی مدعیان تجدد و نوگرایی در عصر حاضر است کسانی که نمی‌توان پذیرفت همه آنان کسانی هستند که در رابطه با کشور و مردم احساس مسئولیت دارند و پرچمدار پیشرفت و حریت هستند، در واقع بسیاری از آنها عملاً برخلاف آن شعار را عمل می‌نمایند.

بیان حقیقت و خطر شعارزدگی بر جوانان.

انگیزه‌هایی که تعدادی از جوانان را به گمراهی و سرگردانی کشانیده و حاصل تلاش‌های شیاطین پیدا و پنهان و دشمنان دین و مسلمین هستند و با تمامی کسانی که به فضایل اخلاقی پایبند هستند، دشمنی می‌ورزند و علیه این فرموده رسول خدا عمل می‌نمایند که: «إِنَّهَا بُعِثَتْ لِأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^(۱): «من تنها برای کامل

(۱) - به روایت بخاری در الأدب المفرد (۲۷۳)، ابن سعد (۱/۱۹۲)، الحاکم (۲/۶۱۳)، أحمد (۲/۳۱۸) و

کردن ارزش‌های اخلاقی برانگیخته شده‌ام».

هر دانش و تجربه و راهکاری که مایه عزت و کرامت مسلمان باشد، چه از جانب عرب باشد یا عجم و یا هر کسی دیگر به شرطی که با قرآن و سنت صحیح در تضاد نباشد، اسلام با آغوش باز از آن استقبال نماید و یقین داریم که اصل آن در قرآن و سنت رسول خدا وجود دارد، بلکه بهتر از آن ما را تشویق می‌نماید. همانگونه که رسول خدا از هیئت‌های اعزامی دیگر ملل در مورد اوضاع و احوال و علم و تجاربشان سؤال می‌فرمود و بهتر از آن را به ایشان ارائه می‌نمود.

اکنون اگر هر انسان مسلمانی که اسلام را می‌شناسد و خود را به آن نسبت می‌دهد، به باورها و خط‌مشی‌های آن غوغاسالاران و خودباختگان معتقد شود و همچون ایشان از کنار نهادن دین و جایگزین نمودن آن به وسیله اموری که تنها با هواها و آرزوهای نفسانی ایشان سازگاری دارد، امیال و آرزوهایی که هیچ دین و مکتبی علمی و خردمندانه‌ای آن را تأیید نمی‌کند و حتی انسان‌های با اخلاق عصر جاهلیت هم آن را نمی‌پسندیده‌اند و صالحان و پرهیزگاران و خردمندان و شرافتمندان با آن به شدت مخالفت می‌نمایند. چنان شخصی از راه حق و صواب منحرف گشته است.

ادعای دروغ متمدن بودن.

این موضوع بر کسی پنهان نیست که در این عصر و زمان شعار و ادعای تمدن در عمل به معنای بی‌بندوباری و به انحراف کشیدن بشریت است. گروهی از مسلمانان هم فریب آنرا می‌خورند، اگرچه ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، اما به چیزی اعتقاد ندارند و هیچ وظیفه‌ای دینی را انجام نمی‌دهند، بلکه بالعکس عملاً به باورهای ملحدین و مفسدین گرویده، اعمال ناروایی را انجام می‌دهند و آن را فرهنگ

= البانی در السلسله الصحیحه، شماره ۴۵ آن را صحیح می‌داند.

کشورهای متمدن به شمار می‌آورند.

عبادت غیر خداوند بدترین انحراف.

هیچ چیز بدتر از شرک و انحراف از توحید نیست، امری که با عقل سالم و علم حقیقی نیز ناسازگار است. اینکه انسانی غیرخداوند را به یاری و فریادرسی بطلبد یا عمر و روزی و نفع و ضرر خود را از غیر خداوند بداند، او که توانا و صاحب کبریا و آفریدگار تمامی آفریده‌ها می‌باشد، بر گذشتگان و آیندگان تواناست و تمامی مستکبران و خودکامگان در برابر قدرت و عظمت او چیزی به شمار نمی‌آیند، خداوندی که بهشت را خانه رحمت و مهربانی خویش گردانیده و آن را برای اهل خیر و عبادت آماده فرموده و دوزخ را جایگاه عذاب و انتقام قرار داده و آن را برای اهل شرک و کفر و عناد آماده نموده است.

آزادی زنان.

در عرصه اخلاق نیز بدترین نوع فساد از اختلاط زنان و مردان نامحرم حاصل می‌شود. غربی‌ها و بردگان فرهنگ آنان با ادعای آزادی و حفظ حقوق زنان با اختلاط آنان در محل کار و اماکن دیگر، زمینه را برای سوءاستفاده از آنان و فسق و فجور فراهم نموده‌اند، آنان را از مسؤولیتشان در خانه و تربیت فرزندان دور نموده و با دین، میهن و ارزش‌های اخلاقی بیگانه کرده‌اند.

مسؤولیت حقیقی زنان.

زنان فریب خورده فرهنگ غرب، عملاً مسؤولیت‌های اخلاقی و خانوادگی خویش مانند پابندی به خانواده و شوهر و فرزندان که پایه تمامی جامعه‌های بشری است را به دست فراموشی سپرده، در دام خودنمایی و هرزگی گرفتار آمده و به لانه‌های فساد کشانیده شده‌اند. و با تمام وقاحت ایشان، آن را تمدن و آزادی می‌نامند. اما باید دانست آن عادات زشت در دین و عادات و رسوم هیچ جایگاهی ندارد و مطرود است. هیچ انسانی که در قلب او یک ذره ایمان و غیرت وجود داشته باشد راضی نمی‌شود که همسر و یا یکی از اعضای خانواده‌اش را در چنان موقعیت

زشت و خفت باری ببیند. در واقع این راه پر از خفت، باتلاقی است که گام نهادن در آن انسانها را به سوی نابودی سوق می‌دهد.

هیچکس، غیر از کسانی که دین، عقل و انسانیت خود را کنار نهاده باشند، اجازه نمی‌دهند که خانواده‌اش که پایه ایجاد امت و محافظت از هویت آن است در چنان راه نابودکننده‌ای گام بردارند.

اسلام و حقوق زنان.

قصد ما از آن سخنان، پایمال کردن حقوق زنان و جلوگیری از حضور و مشارکت مثبت آنان با امور جامعه نیست، زیرا حقوقی را که اسلام برای زنان در نظر گرفته تاکنون در قوانین هیچکدام از متمدن‌ترین جامعه‌ها وجود نداشته و ندارد.

اگر قوانین اسلام را به صورتی شایسته مورد بررسی قرار بدهیم، در احکام و آموزه‌های آن هیچ چیز قابل انتقاد و ایرادی وجود ندارد، و هیچ یک از ارزش‌های آن در مسیر رشد و ترقی مانع تراشی نمی‌نمایند. عمل زنان به مسؤولیت‌های خود ضامن رشد، سلامت و حفظ خانواده و جامعه است. بسیاری از غربی‌های آگاه و اندیشمند و منصف، به این حقیقت اعتراف می‌نمایند.

پیامدهای آزادی افسارگسیخته زنان.

با بسیاری از غربی‌ها نشست‌هایی را ترتیب داده‌ایم و بسیاری دیگر از مسلمانان مورد اعتماد گفتگوهایی را با ایشان داشته‌اند، همه آنان از فروپاشی اخلاقی و فروریختن پایه‌های خانواده بر اثر فساد اخلاقی در جامعه‌هایشان شکایت داشته و اظهار نگرانی کرده‌اند.

اعتراف خردمندان به حقیقت.

خردمندان و آگاهان جامعه‌های غربی با احترام به ارزش‌ها و فرهنگ رفیعی که رسول خدا آنها را برای بشریت به ارمغان آورده نگاه می‌کنند. دین و فرهنگی که اگر بشریت از آن پیروی نماید، او را به راه هدایت و سعادت و ساحل امنیت رهنمایی خواهد

کرد. آنان از صمیم قلب، آرزو می‌نمایند که ای کاش از عهده اصلاح اوضاع و احوالی که در آن گرفتار آمده‌اند و جامعه و حیات ایشان را در معرض نابودی قرار داده، برمی‌آمدند. آن پرچمداران عرصه اندیشه و دانشمندان و نویسندگان غرب به درستی دریافته‌اند که در لبه چه پرتگاهی قرار دارند و در چه اوضاع و احوال نابسامانی قرار گرفته‌اند، آنان در رابطه با دادن اطلاعات به مردم خود از طریق کتاب و نشریات کوتاهی نکرده و از آنان می‌خواهند که در آن راه مهلك ویرانگر گام برندارند.

انتقاد از مدعیان تمدن.

من از آنهایی که مدعی روشنفکری و متمدن بودن هستند بسیار تعجب می‌کنم؛ در حالی که با چشمان خود جامعه‌های غرب را غرق در فساد و فروپاشی اخلاقی و بیماریهای جسمی و روانی مشاهده می‌نمایند، باز هم از فرهنگ و تمدن ایشان دفاع می‌کنند و در این راه کورکورانه و تحت تأثیر امیال و هواهای نفسانی خود به سوی پرتگاهی بس خطرناک گام برمی‌دارند، از هر فرصتی و وسیله‌ای برای تهاجم علیه دین و فرهنگ ملت‌های مسلمان استفاده می‌کنند. و از بازگشت به صراط مستقیم و شاهره آموزه‌های اسلام و رهنمودهای رسول خدا که خیر و رحمت برای تمامی بشریت است، اجتناب می‌ورزند.

بر هر انسان مسلمان و غیرتمندی که به دین و اسلام خود افتخار می‌نماید، واجب است که با اصول و مبانی دین خود و اوامر الهی مخالفت نکند و در جهت تأمین امور دنیا و آخرتش تلاش نماید و از انجام اموری که خیر و صلاح اسلام و مسلمین در آنهاست، از هیچ تلاشی دریغ ننماید.

حقیقت پیشرفت و تمدن.

پیشرفت واقعی نه از طریق تقلید کورکورانه از غرب بلکه تنها از طریق اراده‌ای صادقانه، تلاش‌های درست، پایبندی به فضایل و دوری از رذایل، پایبندی به اصول و مبانی دین و حفظ هویت اسلامی و گام نهادن در راه و روش صحیح گذشتگان که به سبب تبعیت از شریعت و عبادت خالصانه خداوند و صداقت در اقدامات تاریخی

بزرگی را رقم زده‌اند، می‌توان به پیشرفت واقعی و حقیقی دست یافت. پایه و ریشه رشد و نموّی که بتواند در خدمت آرامش روح و آسایش فرد و جامعه باشد در گرو شناخت خداوند، اسلام، آگاهی از آموزه‌های ارزشمند و سعادت‌بخش پیامبر بزرگوارمان حضرت محمد است و اینکه انسان‌ها به این حقیقت دست پیدا کنند که عزت و سربلندی از آن خداوند و پیامبر و مؤمنین است، همچنین در راه استوارگردانیدن ارکان خانواده و اصلاح امور آن تلاش نماید و از حاصل کار شرافتمندانه خویش زندگی کند؛ که اگر چنین کند به مسؤولیت‌های خود در راه پیشرفت جامعه و خدمت به میهن خویش عمل کرده است.

عزم قاطع ملک عبدالعزیز در عمل به مسؤولیت خود در برابر دین و مردم.

من، به عنوان یک مسلمان و یک عرب، بر خود لازم می‌دانم که این نصایح را برای کسانی که خداوند مرا متولی امور ایشان فرموده، با اقتدا به رسول خدا، بیان نمایم، پیامبری که امیدوارم در گفتار و کردارم در راه و خط‌مشی او گام بردارم و در زندگی و مرگم از سنت او خارج نگردم. من در رابطه با انتقادات و شایعاتی که این و آن می‌گویند راه بردباری را در پیش می‌گیرم و به آنها اهمیتی نمی‌دهم و هراسی به دل راه نمی‌دهم، همانطور که شاعر گفته:

إِذَا كَانَ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَامِرٌ فَعَسَى الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ خَرَابٌ

«هرگاه روابط من و خداوند برقرار و آباد باشد، ممکن است که روابط من و مردم ویران و نابسامان باشد (اما هیچ مهم نیست)».

همه این امور به خاطر برتری یافتن کلام خداوند، نصرت دین او، سعادت و سربلندی مردم است. امیدوارم خداوند ما را از جمله کسانی قرار بدهد که رسول خدا درباره‌ی ایشان فرموده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنصُورَةٌ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

(۱) - تخریج آن در صفحات قبل بیان شد.

«عده‌ای از امت من که در دفاع از حق به پا خواسته‌اند مورد نصرت خداوند هستند و کسانی که ایشان را تنها گذاشته و یا با ایشان مخالفت می‌کنند زیانی را متوجه آنان نمی‌نمایند، تا آنکه فرمان خداوند (روز رستاخیز) فرا رسد آنان همان‌گونه‌اند».

من بر خود واجب می‌دانم که این نصایح را خطاب به ملت عزیزم و تمامی مسلمین جهان بیان کنم و امیدوارم همه مردم با انصاف و دیده‌احترام به آن بنگرند.

اصولی که خود را به آنها پایبند می‌دانم:

- ۱- من مسلمانم و خود را به عمل به دستورات دینم ملزم می‌شمارم.
 - ۲- عرب هستم و در برابر عرب بودن خود احساس مسؤولیت می‌نمایم.
 - ۳- خود را پیرو رسالت و سنت رسول خدا می‌دانم.
 - ۴- از سلف صالح، الگو و سرمشق می‌گیرم.
 - ۵- خود را به تمامی عادات و رسوم اخلاقی فرهنگ خود پایبند می‌شمارم.
 - ۶- به انجام اوامر اسلام امر می‌دهم، و از نواهی آن نهی می‌کنم.
 - ۷- تعصب نسبت به آباء و اجداد، یا اختلافات جاهلانه قومی یا مذهبی، به غیر از قرآن و سنت، را روا نمی‌دانم.
 - ۸- به یاری خداوند من از همه چیزم در راه خدمت به این نهضت مبارک صرف‌نظر خواهم کرد. امیدوارم که خداوند آن را وسیله خیر و سعادت همگان بگرداند. تمامی خیر و مصلحتی که در آن است از آن خداوند است، و هر چه شری در آن باشد، از نفس من و شیطان سرچشمه گرفته است.
 - ۹- من با خداوند پیمان می‌بندم که تمامی کسانی را که از من اطاعت می‌کنند، به اطاعت از قرآن و سنت سفارش کنم و در این راه آنها را یاری بدهم.
 - ۱۰- همچنین من با تمام توان، با کسی که با قرآن و سنت رسول خدا و مذهب سلف صالح مخالفت بنمایند، مقابله خواهم کرد.
- موفقیت و عنایت خداوند را برای خود و تمامی برادران مسلمان خواستارم.

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ، سَالِ ۱۳۵۶ هـ»^(۱).

خط‌مشی که ملک عبدالعزیز آن را از زمان تأسیس حکومت خود در پیش گرفت در واقع ادامه نهضت محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود و فرزندان و نوادگان او بوده و در تمام مراحل آن این روش را همچنان در پیش گرفت. این راهکار همچنان تنها راه‌حل واقع‌بینانه مشکلات امت اسلام است، که بدترین آن چالش‌ها و انحراف‌ها عبارتند از: بدعت، تفرقه، جهل، عقب‌ماندگی، تقلید و درماندگی در برابر غرب.

کشور عربستان سعودی به یاری خداوند و تلاش‌های بنیانگذار آن ملک عبدالعزیز، فرزندان او و علما و فرزندان مخلص و مسلمان آن توانسته است بر تمامی مشکلات پیروز شود، به احکام دینی ملتزم باقی بماند و متوسل شدن به قرآن و سنت و تبلیغ و تقویت شعایر دینی را گسترش ببخشد. تمام مردم منصف به این حقیقت اعتراف می‌نمایند، برای مثال استاد محمد جلال کشک می‌گوید:

«ملک عبدالعزیز، در عصر حاضر، به عنوان پدیده‌ای که برخلاف قوانین تاریخ ظهور پیدا کرد پرچمدار ارائه راه‌حلی اسلامی بود و در راه آن تلاش کرد. او شعارهایی را مطرح نمود که بسیاری آن‌ها را کهنه می‌دانستند، اما همان شعارها در اردوگاه ملک عبدالعزیز شگفتی‌ها آفرید و ثابت کرد که تنها آن شعارهاست که می‌تواند پیروزی‌آفرین و ماندگار باشد. در حالیکه تمامی اوهام و خیالات کسانی که از اسلام رویگردان شده و در سالهای آغازین قرن بیستم به امید نجات، چشمان خود را به سراب فکر و فرهنگ غرب دوخته بودند، آشفته و از بین می‌رفتند.

(۱) - الدرر السنیه ۱۴/۳۹۷-۴۰۸.

در زیر پرچم ملک عبدالعزیز که حامل شعار توحید بود، مردم سپاهی را دیدند که هرچند سپاه صحابه نبود، اما برای بازگردانیدن سیره و سلوک ایشان تلاش می‌کرد. در حالی که در تمامی میادین به شکست‌های سختی دچار آمده بودیم، پیشوایی بلندهمت همراه پیروانش توانست عیب‌ها و ضعف‌های خویش را تغییر بدهند و در نتیجه خداوند اوضاع و احوال ایشان را دچار دگرگونی نمود و آنان را بر کسانی که خوف خداوند را در دل نداشتند، پیروز گردانید.

این بدان معناست که راه‌حل اسلام، نه تنها راه حل ممکن است، روشی بسیار فعال و پویاست. حافظ وهبه در نامه‌ای که برای ملک عبدالعزیز فرستاده به امیدهایی که سلطان نجد در دل مردم جای داده بود، اشاره نموده و می‌گوید: «من و تمامی مردم از این موضوع بسیار شادمان می‌شویم که می‌شنویم، امام فرزند سعود قیام و نهضت نوینی را در اسلام و شبه جزیره آغاز کرده و آنان را به عزت و افتخار پیشین بازگردانیده است. جهان اسلام به پیشوایی اصلاحگر نیازمند است که آن را به راهکار حق و حقیقت هدایت کند، مسلمانان آزاده - هرچند در عصر حاضر تعدادشان اندک است - اما فردا نیروی بزرگی را پدید خواهند آورد، امید مسلمین به ترک‌های عثمانی به ناامیدی تبدیل شد و از شریف نیز به سختی دل‌سرد شدند. امید است که مسلمانان گم شده خود را در تو بیابند و به امید و آرزوهای ایشان جامه عمل بپوشانید»^(۱).

ملک عبدالعزیز چگونه نمی‌تواند شور و غیرت مسلمانانی را برانگیزاند که رفتار پرهیزگاران سربازان و قضات او را می‌بینند و می‌شنوند که او پس از فتح مکه و در راه آنجا می‌گفت: «من مسافری هستم که به مکه می‌روم و قصد تسلط بر آن را ندارم. من به خاطر برداشتن ستم و چپاولی که بر دوش مردم سنگینی می‌کند، آمده‌ام. من به مکه آمده‌ام تا احکام شریعت معطل مانده خداوند را به اجرا بگذاریم، از امروز

(۱) - السعودیون و الحلّ الإسلامی، ص ۲۸-۲۹.

به بعد قدرت تنها از آن شریعت خداوند است، شریعتی که همه مسلمین موظف می‌باشند در برابر آن سر تسلیم فرود بیاورند».

همچنین او مردم را به اصلاح رفتارها و باورها و توجه به تمدن و پیشرفت فرا می‌خواند، به مسلمانان یادآور می‌شد که سرچشمه عقب‌ماندگی‌ها و ناهنجاری‌ها در خود ایشان نهفته است و به ایشان می‌گفت:

«یکی از مسایلی که باید به آنها عمل کنیم و در پیشاپیش خدمت به دین قرار دارد، پلایش اسلام از آلودگی‌های بدعت و خرافات است که جفاکارانه آنها را به دین نسبت داده‌اند، این آدم‌های سودجو و فرصت‌طلب بوده‌اند که برای چپاول مردم آنها را به دین چسبانیده‌اند».

همچنین گفته است: «حقیقت تلخی که به آن باید اعتراف کرد این است که، مسلمانان به صورتی که شایسته است یکدیگر را دوست نمی‌دارند، حتی در حضور دشمنان علیه یکدیگر توطئه‌چینی می‌نمایند و از این کار زشت احساس شرم نمی‌کنند. شما میان مسلمانان حلقه ارتباطی که روابط ایشان را استوار بگرداند نمی‌بینید، و انس و الفتی که عادات ناپسند را از بین ببرد احساس نمی‌کنید، شاهان از در دشمنی با یکدیگر وارد می‌شوند، و تجار علیه یکدیگر عمل می‌کنند، و دیگران نیز به همین صورت هستند».

او همچنین می‌گوید: «مسلمانان، امروز، به خاطر بی‌توجهی در مورد عمل به قرآن و سنت رسول خدا به گروه‌ها و طریقه‌های متفرقه‌ای تبدیل شده‌اند»^(۱).

(۱) - منبع سابق.

موضوع سوم: نظام دینی عربستان نظامی فراگیر است و محدود به یک مذهب نیست.

همانگونه که در موضوع بیان راهکاری که نهضت و دولت در بر گرفته گفتیم که، چیزی به غیر از اسلام نیست. هرچند گاهی در عرصه اجتهادات بیشتر به مذهب حنبلی توجه صورت گرفته است، اما این موضوع بر این حقیقت تأکید می‌نماید که مذهب حنبلی یکی از مذاهب چهارگانه‌ای است که مسلمانان در مورد معتبر بودن آنها اجماع و اتفاق نظر دارند. با این وصف سیستم و نظام دینی در کشور عربستان دارای ویژگی فراگیری، اصالت و تعهد به اسلام بدون محدودیت به یک مذهب، شعار یا حزب واحد است.

همچنین با توجه به اینکه نظام اجتماعی در عربستان سعودی بر پایه شریعت الهی قرار دارد، از قوانین و ویژگی‌هایی برخوردار است که در هیچ یک از نظام‌های معاصر وجود ندارد.

به عنوان نمونه به موادی از آن قوانین اشاره می‌نماییم:

ماده اول:

کشور عربستان سعودی کشوریست عربی و اسلامی و برخوردار از حاکمیت کامل، دین آن اسلام و قانون آن قرآن و سنت رسول خدا ، زبان رسمی زبان عربی و پایتخت آن شهر ریاض است.

ماده ششم:

هموطنان براساس کتاب خدای متعال و سنت پیامبر و اطاعت و فرمانبرداری در شرایط سخت و در شرایط عادی با رهبر کشور بیعت می‌نمایند.

ماده هفتم:

حکومت در کشور عربستان سعودی، قدرت خود را از کتاب خداوند و سنت رسول گرامی بر می‌گیرد. آن دو بر این نظام و تمامی سازمان‌ها و سیستم‌های

دولت حاکم می‌باشند.

ماده هشتم:

کشور عربستان سعودی باید براساس عدالت، شوری، مساوات و مطابق با شریعت اسلام اداره شود.

ماده دهم:

حکومت تمامی تلاش خود را برای تقویت ارکان خانواده، پاسداری از هویت عربی و اسلامی آن، حمایت از تمامی افراد آن و فراهم کردن شرایطی مناسب برای رشد استعدادها و توانایی‌هایشان به کار می‌گیرد.

ماده یازدهم:

جامعه عربستان سعودی بر پایه‌های التزام و تمسک افراد آن به دین مبین اسلام، همکاری در جهت خیر، نیکی، پرهیزکاری و دوری از تفرقه قرار گرفته است.

ماده بیست و سوم:

حکومت موظف است از عقیده اسلامی حمایت نماید، شریعت اسلام را اجرا کند، به معروف امر و از منکر نهی می‌نماید و به مسؤولیت دعوت (به دین) خداوند عمل کند.

ماده بیست و چهارم:

حکومت اقدام به بازسازی و خدمت به حرمین شریفین می‌نماید و امنیت و مراقبت را برای زیارت‌کنندگان تأمین می‌کند تا امکان حج و عمره فراهم شود.

ماده بیست و پنجم:

حکومت در ارتباط با به واقعیت درآمدن امیدهای امت عربی و اسلامی درباره تفاهم و همکاری و وحدت کلمه و تقویت روابطشان با کشورهای دوست تلاش می‌نماید.

ماده بیست و ششم:

حکومت از حقوق انسان، مطابق با شریعت اسلام محافظت می‌نماید.

ماده بیست و نهم:

حکومت به گسترش و توسعه فرهنگ و دانش اقدام می‌کند، تحقیقات علمی را تشویق می‌نماید، از میراث امت عربی و اسلامی پاسداری می‌کند و در تمدن عربی، اسلامی و انسانی مشارکت می‌نماید.

ماده چهل و پنجم:

مرجع فتوا در کشور عربستان سعودی قرآن و سنت رسول خدا است و نظام، ساختار و اعضای «هیئت علمای بزرگ» و مرکز پژوهش‌های علمی و دارالافتاء و حدود کار آنها را تعیین می‌کند.

ماده چهل و هشتم:

دادگاه‌ها مسایل مطرح شده به آنها را براساس احکام شریعت اسلام و مطابق با قرآن، سنت و دستورات ولیّ امر که با قرآن و سنت در تضاد نباشد، حل و فصل می‌کنند.

ماده پنجاه و پنجم:

شاه باید مطابق با احکام شریعت اسلامی به اداره امور مردم بپردازد، بر اجرای شریعت اسلام و سازمان‌های حکومت نظارت کند و از میهن حمایت و دفاع نماید.

ماده شصت و هفت:

«قوه مقننه» تنها مرجع ایجاد سازمان‌ها و تدوین لوایح در روابط با امور دولت است و باید با قواعد شریعت اسلام سازگار باشد. و حدود کار آنها را مجلس وزراء و مجلس شورای اسلامی تعیین می‌کند.

در قوانین قضایی آمده است:

ماده اول: قضات از حق استقلال برخوردار هستند و غیر از احکام شریعت اسلام و دستگاه‌های ناظر، هیچکس بر آنان تسلطی ندارد و هیچکس از حق دخالت در امور قضایی برخوردار نیست.

در قوانین مجلس شوری نیز چنین آمده است:

ماده اول: بر پایه عمل به این فرموده خداوند: ﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹).

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد».

و این فرموده خداوند که: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُقْفُونَ﴾ (الشوری: ۳۸).

«و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند».

در راستای تبعیت از سنت رسول خدا در ارتباط با مشورت با صحابه بزرگوار و ترغیب امت به مشورت، مجلس شوری شکل می گیرد. و به مسؤلیت های محوله مطابق قوانین حکومت و با التزام به قرآن و سنت رسول گرامی و تلاش در جهت حفظ پیوندهای برادری و برقراری تعاون و همکاری در نیکی و پرهیزکاری، عمل می کند.

ماده دوم: مجلس شورا خود را به التزام به دین خداوند متعهد می داند و اعضای آن همه تلاش خود را برای خدمت به مصالح کشور و پاسداری از وحدت جامعه و ساختار حکومت و مصالح امت به کار می گیرند.

موضوع چهارم: **التزام عربستان به تعهدات بین‌المللی کشور پاسخی به اتهامات**

یکی از ویژگی‌های بارز کشور عربستان سعودی وفاداری آن به تعهدات بین‌المللی در قبال دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و احترام به معاهدات و توافق‌نامه‌ها معتبر می‌باشد که تمامی اتهامات و گمان‌ها را تکذیب می‌نماید.

کشور عربستان سعودی از طریق سازمان‌های بین‌المللی و تلاش‌های مستقیم خود در جهت فراهم نمودن تمامی اموری که زمینه را برای همکاری، عدالت، صلح، امنیت و دعوت به دین خداوند براساس حکمت و گفتگو فراهم می‌کنند، اقدام می‌نماید.

کشور عربستان در عرصه اقدامات کمک‌رسانی و فعالیت‌های بشردوستانه در تمامی نقاط جهان به ویژه جهان اسلام مدام پیشگام بوده است و در تمامی آن امور، خود را به تعالیم اسلام ملزم می‌شماریم، همانگونه که امیر سلطان بن عبدالعزیز در سخنرانی خود در چهلمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، آن را یادآور شده است:

«سپری شدن چهل سال از تأسیس مجمع عمومی سازمان ملل مناسبت مهمی است که اندیشیدن در اقدامات مسئولانه برای تقویت التزام به اصول این سازمان و استوارگردانیدن اهداف و مقاصد خیرخواهانه آنرا بر ما واجب می‌گرداند.

این فرصت گرانبهایی است تا تمامی اعضای جامعه بین‌المللی برای بنای جهان بر پایه نیات صادقانه و حاکمیت اصول و ارزش‌های اخلاقی و جایگزینی آن به جای زورگویی و قدرت‌طلبی، دست بدست یکدیگر بدهند و زمینه را برای گسترش صلح و از بین بردن سیاست‌های جنگ‌طلبانه فراهم نمایند، به بهترین شکل ممکن، نزاع‌ها حل و فصل شوند، روابط میان کشورها در راستای عمران و سازندگی پیش برود، توانایی‌ها و امکانات موجود در جهت پیشرفت زندگی به کار گرفته شوند و در

مسابقه تسلیحاتی بکار نروند، تا زمینه گسترش عدالت فراهم گردد و روابط بین کشورها بر مبنای برابری، برادری و همکاری قرار بگیرند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝۲﴾ (المائده: ۲).

«و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است.»

کشور عربستان سعودی از فعالیت‌های تمامی سازمان‌های بین‌المللی که هدف آن حمایت از حقوق انسان است، به شرط حسن نیت و احترام به ویژگی‌های هر یک از جوامع و فرهنگ و تمدن آن، استقبال می‌نماید^(۱).

امیر سلطان بن عبدالعزیز به موضوعی اشاره نموده که کشور عربستان سعودی بارها آن را در محافل بین‌المللی و در مناسبت‌های مختلف یادآوری نموده و آن این است که عربستان سعودی دارای ویژگی‌های دینی، جغرافیایی و اجتماعی است که آن را ناچار به مراعات و پذیرش اوضاع و تعهدات خاصی می‌نماید که احترام به آنها به وسیله محافل بین‌المللی و دیگر کشورهای جهان ضرورت دارد. کشور عربستان سعودی با الهام از این فرموده خداوند: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائده: ۲).

ضرورت اقدامات مثبت و سازنده‌ای را در سطح کشورهای خلیج، کشورهای عربی و اسلامی، در تمامی عرصه‌های دینی، سیاسی، اقتصادی و نظامی در جهت تحقق عدالت، امنیت، تعاون و مقابله با جرایم مختلف مطرح نموده است. در اینجا برای مثال به عضویت کشور عربستان سعودی در چند سازمان و کمیته

(۱) - المملكة العربية السعودية والمنظمات الدولية: طلال محمدنور عطار، ص ۵۳-۵۴.

بین‌المللی وابسته به سازمان ملل اشاره می‌کنیم که عبارتند از:

- ۱- اتحادیه بین‌المللی ارتباطات تلفنی و رادیویی (ITU).
 - ۲- سازمان بین‌المللی علمی و فرهنگی (یونسکو).
 - ۳- سازمان خوار و بار جهانی (فائو).
 - ۴- سازمان بهداشت جهانی (WEO).
 - ۵- سازمان بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA).
 - ۶- سازمان بین‌المللی کشتیرانی (IMO)
 - ۷- سازمان جهانی هواشناسی (WMO)
 - ۸- سازمان جهانی توسعه صنعتی (UNIDO)
 - ۹- شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل (ECOSOC)
 - ۱۰- سازمان جهانی هواپیمایی غیرنظامی (ICAO)
 - ۱۱- اتحادیه جهانی پست (UPU)
 - ۱۲- برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP)
 - ۱۳- برنامه جهانی غذا (WEP)
 - ۱۴- کمیته مشورتی علوم و تکنولوژی (ACSTD)
 - ۱۵- شورای کارشناسان کنترل جرایم (CCPC)
 - ۱۶- شورای اجرایی سازمان بین‌المللی علایم دریانوردی (ایلا).
 - ۱۷- کمیسیون حقوق بشر که کشور عربستان سعودی توانست، از سال ۱۴۲۱هـ تا (۲۰۰۱م) تا ۱۴۲۳هـ (۲۰۰۳م) به عضویت کمیسیون حقوق بشر درآید. این کشور با کسب اکثریت آراء (۴۸) رأی از مجموع (۵۴) رأی شرکت‌کنندگان توانست به این مهم دست پیدا کند.
- کشور عربستان سعودی از میان هشت کشور کاندید عضویت در کمیته حقوق بشر که شش کشور از آنها رأی آوردند، توانست بیشترین رأی را از آن خود کند.
- پیروزی عربستان سعودی در عضویت در آن کمیسیون، در واقع بیانگر میزان نقش

این کشور در سطح جهان و فعالیت آن در زمینه حقوق بشر که از اصول عقائد اسلام است، می‌باشد. اصولی که کشور عربستان سعودی تلاش دارد در تمامی امور خود آنها را به اجرا گذارد.

همچنین آن پیروزی پاسخی بود از جانب جامعه بین‌الملل به ادعاهای ظالمانه تعدادی از سازمان‌ها که عربستان را به نقض حقوق انسان متهم می‌کنند، بدون آنکه به صحت آن اتهامات یقین داشته باشند»^(۱).

مهمترین موضوعی که ملت‌ها و دولت‌های دنیا و تمامی سازمان‌ها برای آن تلاش می‌نمایند، تحقق امنیت است. در واقع اولین موفقیت ملک عبدالعزیز تحقق امنیت، به ویژه برای حجاج خانه خدا بود که خود از فضل و الطاف خداوند بوده است.

سرزمین حرمین به خاطر وجود مقدسات و کثرت حجاج خانه خدا که از تمامی دنیا به آنجا رهسپار می‌شوند، بیش از هر مکان دیگری به امنیت احتیاج داشت، الحمد لله از همان زمانی که تحت حاکمیت دولت سعودی قرار گرفت از نعمت امنیت برخوردار گردید و همگان به این موضوع اذعان دارند.

یکی از حجاج در مقام مقایسه اوضاع قبل و بعد از عصر ملک عبدالعزیز می‌گوید: «اشخاصی بودند که در گذشته با حجاج، به ویژه انسان‌های ساده‌دل دوست می‌شدند و سخنانی خرافی و منافی شریعت و عقلانیت را برایشان می‌گفتند، سپس در فرصتی مناسب اموالشان را می‌دزدیدند. اما اکنون وضع به صورت دیگری است و نظام جدید تمامی آن جرایم و بدعت‌های بی‌ارزش را از بین برده و آنان را تحت کنترل و نظارت دقیق قرار داده است. کمترین شکایت حجاج از آنان کافی است که ایشان را از ادامه حج و طواف باز دارند».

در رابطه با پدیدهٔ اخلال در امنیت عمومی که محور تمامی مشکلات و در رأس همه جرایم قرار دارد، به ویژه برای مسلمانانی که قصد حج را داشتند بیش از هر

(۱) - المملكة العربية السعودية والمنظمات الدولية، ص ۷۴-۷۶.

چیزی اهمیت داشت، حکومت جدید توانست به ساده‌ترین روش آن را حل و فصل نماید. از زمانی که احکام شرعی جای قوانین مدنی را گرفت و سردمداران جرم از حکم شرع درباره خود باخبر شدند، پیراهن ناپاک پیشین را از تن بیرون آوردند، از کارهای گذشته خویش دست برداشتند و عملاً بسیاری از مشکلات خود به خود حل و فصل شد.

شاید یکی از عوامل اساسی که ریشه آن پدیده شوم را از جامعه برکند و راهزنان و دزدان را از راهزنی و دزدی بازداشت، بعد از اجرای قاطع احکام شریعت، این بود که ملک عبدالعزیز به صورتی سخاوتمندانه به فقرا، به ویژه بادیه‌نشینان کمک می‌کرد، بدین‌صورت کاروان‌های تجاری که کالا و مواد غذایی را به همراه داشتند همچنین کاروان‌های حجاج نسبت به جان و مال خود در امنیت قرار گرفتند. موضوعی که آن را به اثبات می‌رساند این است که سرپرستان کاروان‌های حجاج مصر یک سال بعد که به حج آمدند بعد از بازگشت به مسئولین مافوق خود گزارش کردند که از باندهای راهزن که معمولاً کاروان‌ها را مورد حمله قرار می‌دادند و اموالشان را غارت می‌نمودند، امسال خبری نبود و ما امسال به هیچوجه مورد تعرض قرار نگرفته‌ایم، حتی یکی از حجاج به ما گفت: «وضع به صورتی امن شده که خانمی مصری به تنهایی می‌تواند به قلب حجاز برود و حش را ادا کند و بدون کمترین مزاحمتی به کشور خویش بازگردد». همچنین وضعیت مطلوب امنیتی عربستان یکی از اعضای مجلس سنای مصر را بر آن داشت که رسماً اعلان کند که: (محمل که برای کعبه می‌فرستادند و در آن کسوه کعبه بود) و نگهبانان آن یک نوع بدعت است که باید از بین برود، و کمیسیونی در این باره تشکیل شد»^(۱).

(۱) - فی قلب الحجاز، محمد شفیق أفندی مصطفی، ص ۸۲-۸۴ بطور مختصر.

موضوع پنجم: مخالفان اجرای احکام اسلام.

بسیاری از کسانی که خط‌مشی کشور عربستان را در اجرای احکام شریعت مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را وهابیت می‌نامند، از این قضیه غافل هستند که خود اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهند. از مسأله زنان، آموزش دینی، اجرای حدود شرعی مانند: قطع دست دزد، مجازات شرابخواران، کشتن اشخاص مرتد، قضاوت بر مبنای شریعت، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آنها سخن می‌گویند و مورد انتقادشان قرار می‌دهند، در حالیکه آن احکام جزو احکام قطعی و مسلمات شریعت اسلام می‌باشند که تمامی مسلمین و کشور عربستان سعودی به عنوان دولتی اسلامی و حاکم بر جامعه و مملکتی که قبله اسلام و مقدساتش در آن قرار داده به آنها ایمان دارند. ظاهراً هدف افراد، سازمانها و دولت‌هایی که این انتقادات را مطرح می‌کنند این است که، عمل به شریعت خداوند و اجرای آن و پاسداری از حرمت و کرامت زنان، زیر پا نهادن حقوق انسان است.

این موضوع ناشی از ناآگاهی ایشان از موقعیت دینی، جغرافیایی و اجتماعی عربستان، به عنوان قلب و روح دینی، جغرافیایی و سیاسی جهان اسلام است. در پیش گرفتن این خط‌مشی ناشی از در پیش گرفتن مسلک و مذهبی خاص نیست، بلکه عین اسلام است، هرچند عده‌ای آن را وهابیت به شمار بیاورند.

به سبب حساسیت مسایلی که از آنها به عنوان سوژه‌های تبلیغاتی علیه عربستان استفاده می‌کنند، تعدادی از آنها را به عنوان نمونه مورد بررسی موضوعی قرار می‌دهیم:

۱- اجرای شریعت به صورت عامّ و اجرای حدود به طور خاص، مانند قطع دست دزد، اعدام مفسدین و مرتدین.

۲- جلوگیری از ورود غیرمسلمین به مکه و ممانعت از ساختن معابد غیرمسلمان.

۳- مسایل مربوط به زنان مانند: حجاب، تعدد همسران، و اینکه زن نصف میراث در مقابل مرد می‌برد و شهادت زنان.

عربستان سعودی و عمل به شریعت خداوند.

زمانی که کشور عربستان سعودی در تمامی امور خود، احکام شریعت را به اجرا نهاد و قرآن و سنت را مرجع قانونگذاری نمود، برخلاف گمان این منتقدان به علت وهابی بودن نبود بلکه به خاطر آن بوده که کشوری اسلامی است و بر ملت و جامعه‌ای صد در صد اسلامی حکومت می‌کند، کشوری که مقدسات اسلامی در آن قرار دارد و منبع و مرکز اسلام به شمار می‌آید. عمل به احکام اسلام پایه‌ای است که بر آن تأسیس شده و مواد (۱ و ۷) و موادی دیگر از قانون اساسی کشور به صراحت آن را بیان می‌نمایند. در واقع هیچ چاره‌ای جز عمل به احکام شریعت پیش روی حکومت قرار نداد^(۱).

پذیرش و اجرای احکام شریعت مانند: نماز و روزه بر تمامی مسلمانان واجب است و هر جامعه مسلمانانی که از اجرای شریعت اسلام خودداری نماید، جامعه‌ای گناهکار به شمار می‌آید، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (المائدة: ۴۴). ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (المائدة: ۴۵). ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (المائدة: ۴۷).

«و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند («ظالم» و «فاسق») هستند».

زیرا شریعت اسلام، قوانین الهی است که خداوند آن را برای تمامی بشریت فرو فرستاده و با هیچ قانون و نظام بشری قابل مقایسه نیست. از آنجا که شریعت اسلام نظامی الهی است و او به نیازهای انسان آگاه‌تر است، در شریعت خود، همه نیازها و

(۱) - یادداشت‌های دکتر محمد بن عبدالله، السحیم ص ۶-۳۰.

امور زندگی ایشان را مورد توجه قرار داده است. شریعت همچنین این موضوع را تضمین نموده که میان نژادهای مختلف هیچگونه تبعیض و تفاوتی را تایید نکند، زیرا از طرف خداوندی که آفریدگار همه است نازل گردیده است.

از طرف دیگر احکام قطعی و محکم شریعت اسلام به گونه‌ای ثابت است که ممکن نیست امروز چیزی را روا نداند، و فردا آنرا روا بداند، و بالعکس. در حالیکه دیگر سیستم‌های قانونگذار، امسال چیزی را ممنوع و سال دیگر، آزاد اعلام می‌نمایند و گاهی قوانین یک شهر به نسبت شهر دیگر فرق می‌کند، عاملی که ویژگی ثبات و فراگیری را از قوانین بشری منتفی می‌نماید.

مسلمانانی که امروزه خواستار اجرای شریعت اسلام هستند در خواسته خود محق هستند و بر جامعه بین‌المللی است که براساس معیارهای نوین دموکراسی مورد ادعای خود از این خواسته ایشان حمایت و برای تحقق آن اشکال‌تراشی ننمایند.

باید دانست که شعارهای آزادی و دموکراسی که منتقدین کشور سعودی آن را سر می‌دهند ایشان را ملزم به پذیرش انتخاب جامعه می‌نماید. بدون شک اکثریت قاطعی از امت اسلامی در جامعه‌های خود خواهان اجرای شریعت می‌باشند و براساس اصول دموکراسی، ایشان می‌توانند این خواسته خود را عملی نمایند، جامعه سعودی که صد در صد مسلمان است جای خود دارد.

عربستان سعودی قانون مجازاتهای اسلامی را بر همین منوال اجرا می‌کند.

اجرای حدود و مجازات‌های بدنی و غیربدنی، احکامی هستند که شریعت اسلام بر آنها تأکید می‌نمایند، و همچون احکام و مجازاتهایی هستند که دیگر قوانین در میان دیگر کشورها به عنوان مجازات مجرمین و خطاکاران آنها را وضع نموده‌اند. هر یک از ملتها و دولت‌های دنیا دارای ویژگی‌ها و راهکارهای قانونی و سیستم قضایی خاص به خود در زمینه مجازات و عقوبت مجرمین و ... می‌باشند.

چیزی که باقی می‌ماند توجه به مصالح موردنظر در قانون و میزان مفید بودن آن

به عنوان عاملی محوری برای حفظ امنیت اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی است. سیستم مجازاتها و اجرای حدود شرعی در اسلام که کشور عربستان سعودی به اجرای آن افتخار می‌نماید، در میدان محافظت از ضرورت‌های پنجگانه (حفظ دین، عقل، نفس، مال و نسب) و در زمینه پیشگیری از ستم و جرم و اجرای حق و عدالت، کارایی و سودمندتر بودن خود را در عمل به اثبات رسانیده است. انگشت نهادن بر یک ماده قانونی در میان مجموعه‌ای از قوانین یا حکمی از احکام شریعت و بقیه قوانین را همچون آن نگاه کردن کاری منصفانه نیست، برای مثال از مشهورترین قوانین مجازات اسلامی، قطع دست دزد، اعداد مفسدین و مرتدین است.

در رابطه با قطع دست دزد و اعدام مفسدین در جامعه باید گفت که، این مسأله در تاریخ طولانی اسلام تنها در موارد محدودی اتفاق افتاده است، زیرا بسیار نادر است و تنها به خاطر ایجاد امنیت و آسایشی است که محور اهداف شریعت در قاطعیت احکام و حدود خویش می‌باشد. البته اجرای حدود دارای شروط خاص خویش است و کمترین شک و شبهه‌ای اجرای آن را متوقف می‌نماید، در واقع قطع دست سارقان یا اعدام مفسدان در جهت حمایت از امنیت میلیون‌ها انسان است.

پیش از تمامی این امور باید گفت که، این خداوند است که در قرآن به قطع دست سارقین امر فرموده است: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (المائدة: ۳۸).

«دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند، بعنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.»

برای اینکه واقعیت موضوع بیشتر معلوم شود، به قوانین و سیستم‌های معاصر اشاره‌ای می‌نماییم.

دنیای معاصر به ویژه کشورهای غربی دارای اسلحه‌های ویرانگر و سیستم‌های

پیشرفته و ابزارهای بسیار دقیق، به ویژه در میدان مبارزه با جرایم هستند، همچنین در زمینه کنترل و مراقبت و تعقیب مجرمین دارای تحقیقات و راهکارهای علمی متعددی می‌باشند. اضافه بر آن از وسایل ارتباط جمعی برای دادن اطلاعات به شهروندان، به صورتی بسیار وسیع بهره می‌گیرند و برای آموزش‌های تربیتی و علمی به افراد و گروهها از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کنند. اما علی‌رغم تمامی این امور، دامنه پدیده جرم و جنایت روز به روز بیشتر می‌شود و مجرمان از راهکارها و فنون نوینی استفاده می‌کنند و طغیان و سرکشی آنها بیشتر می‌شود.

از طرف دیگر بسیاری از کشورها همه امکانات خود را برای اصلاح مجرمین و اشرار به کار می‌گیرند و تلاش کرده‌اند که زندان‌ها را به اماکنی برای اصلاح و آموزش تبدیل کنند و به مجرمان به عنوان اشخاص بیماری که پیش از مجازات به معالجه محتاجند نگاه می‌کنند، حتی گاهی عوامل ژنتیک، محیط و فساد اجتماعی را در بارآوردن آن افراد مقصر دانسته‌اند.

نقش آن عوامل را نمی‌توان به تمامی انکار کرد، اما اسباب و عوامل به همانها محدود نمی‌شوند، زیرا گاهی مصلحت محافظت از ادامه زندگی و سلامت بقیه بدن، قطع عضوی از آن را لازم می‌گرداند، تا بیماری به بقیه اعضای آن سرایت نکند و این امر از نظر عقل و شرع مورد قبول قرار گرفته است.

فساد اجتماعی از کجا ناشی می‌شود؟

برخلاف بسیاری از قوانین وضع شده که زندان را بهترین راه برای جلوگیری از جرم می‌دانند، زندانی شدن بسیاری از مجرمین، باعث تقویت خشونت و انگیزه ارتکاب جرم بیشتری در آنها شده است. و غالباً پس از آزادی با شدت و شقاوت بیشتری اقدام به جرم و جنایت کرده‌اند.

مجرمان و خلافکاران بسیار آسان می‌توانند محیط زندان را به محلی برای تبادل اطلاعات و تجارب یکدیگر و گاهی تشکیل باندهایی سازمان‌یافته تبدیل نمایند و در

مواردی هم دوستان خارج از زندانشان با آنان همکاری تنگاتنگ می‌نمایند. شما ملاحظه می‌کنید که برای اصلاح مجرمین و مداوای آرام ایشان گاهی دهها سال تلاش می‌شود اما در موارد کمی توانسته مؤثر واقع شود و تعداد اندکی اصلاح شده‌اند. در عین حال میزان جرم و جنایت روز به روز بیشتر می‌شود. در واقع برنامه اصلاح زندانیان جز توهم و سراب چیز دیگری نیست.

از طرف دیگر تعدادی از مجرمین حرفه‌ای، زندان را به صورت تفریحگاه و مکانی برای استراحت و برنامه‌ریزی مجدد درآورده‌اند در واقع در بسیاری از جامعه‌های معاصر، مجرمین همه خطوط قرمز را پشت سر نهاده و تعرض به جان و مال مردم را حرفه و تفریح خود نموده‌اند. از دیگر سو مجازات‌ها در قوانین وضع شده در برابر کمیت و کیفیت کار مجرمان، کارایی خود را از دست داده است.

در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که، آیا مجرمین و خلافکارهای حرفه‌ای و قاتلانی که از کشتن و هتک حرمت لذت می‌برند و راهزنانی که مثل آب خوردن آدم می‌کشند، استحقاق مهربانی و دلسوزی را دارند؟ آیا آنان به قربانیان خود رحم کرده بودند؟ آیا در برابر امنیت جامعه کمترین احساس مسئولیتی در آنها وجود دارد؟ حتی کار به جایی رسیده که همگام با پیشرفت‌های علمی و صنعتی، روش کار مجرمین نیز متحول شده و گاهی از تشکیلات، امکانات و وسایلی به مراتب گسترده‌تر از امکانات یک حکومت برخوردارند. نمی‌دانم قانونگذاران مهربان در برابر باندهای بزرگ مواد مخدر و مافیای قتل و جنایت چکار کرده‌اند؟ کار آنها به حدی قوت گرفته و گسترش یافته که آشکارا با برخی از حکومت‌هایی که به شرع خداوند عمل نمی‌کنند وارد مذاکره می‌شوند.

باتوجه به آنچه که گفته شد، علم، فرهنگ، تمدن و پیشرفت در چهره کنونی آن از همان زمانی که از مجازات‌های سخت و بازدارنده خودداری نموده، عملاً در برابر خطرهایی که انسان‌ها را تهدید می‌کند ناتوان مانده و نتوانسته است ترس و نگرانی مردم را در زمین و آسمان و دریا و خانه از میان بردارد و امنیتشان را فراهم کند.

همانگونه که گفتیم مجرمان امروزی همگام با مجهز گردیدن پلیس به دانش و تکنولوژی، به فنون و وسایل و امکانات نوینی مجهز گردیده‌اند و برای رهایی از تعقیب و بازداشت و مجازات از طرح و برنامه‌ها و وسایل مختلف بهره می‌گیرند و با نیروهای امنیتی و پلیس وارد رقابت شده‌اند که تنها مجازات‌های سخت و بازدارنده می‌تواند ایشان را سر جای خود بنشانند.

بعضی از اشخاص و سازمانها از برخی مجازات‌ها مانند مجازات اعدام که تعداد زیادی از کشورها آن را اعمال می‌نمایند، خرده می‌گیرند. حتی برخی از کشورهایی که آن را ملغی اعلام کرده بودند پس از مدتی در تصمیم‌گیری خویش تجدیدنظر کردند. در قرآن، در همین خصوص، عبارات جامع و قاطعی وجود دارد که عبارتند از: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوفُونَ﴾ (المائدة: ۵۰).

«و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾ (البقره: ۱۷۹).

«و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا

پیشه کنید».

اعدام مرتدین.

کشور عربستان سعودی زمانی حکم اعدام اشخاص مرتد را صادر می‌نماید که تمامی اقدامات، تحقیقات، شروط و لوازم شرعی و قضایی آن کامل گردیده باشند و با این اقدام خود در واقع شریعت اسلامی را به اجرا می‌گذارد، زیرا در حدیث صحیحی از رسول خدا () روایت گردیده است که: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»^(۱).

(۱) - روایه البخاری (۲/ ۲۵۱)، و أبوداود (۴۳۵۱)، و النسائی (۲/ ۱۷۰)، و الترمذی (۱/ ۲۷۵-۲۷۶)، و

ابن ماجه (۲۵۳۵۵)، و أحمد (۱/ ۲۸۲).

«هر کس دین خود را ترک کرده و دین دیگری اختیار نمود، او را به قتل برسانید».

در عین حال اسلام هیچکس را مجبور به قبول اسلام نمی‌نماید، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (البقره: ۲۵۶).
 «در پذیرش دین اسلام هیچ اجباری در کار نیست».
 این بدین معناست که:

اول: حکومت حق ندارد هیچکس را وادار به مسلمان شدن نماید؛ اما اگر کسی از روی اختیار و آگاهی اسلام را پذیرفت و آن را اعلام کرد، باید مسئولیت‌های آن را که یکی از آنها حکم اعدام مرتد است، بپذیرد.

دوم: تنها پس از آمادگی و آگاهی از اصول و مبانی اسلام و قبول آن از روی رغبت نه به سبب ترس، و به صورت جدی نه شوخی است که مسلمان شدن غیرمسلمانی پذیرفته می‌شود، زیرا هرگاه کسی آگاهانه مسلمان شود و با قلب و روح خود لذت ایمان و عبادت را احساس کند، امکان ندارد مرتد شود.

به همین سبب بود که هراکلیوس، حاکم وقت روم، خطاب به ابوسفیان گفت: «تاکنون یکی از پیروان محمد از دین خود برگشته‌اند و یا بر او خشم گرفته است؟» ابوسفیان گفت: نه! هراکلیوس گفت: این همان ایمانی است که پرتو آن قلب را روشن می‌نماید».

سوم: کسی که با نیتی غیرصادقانه و بدون احساس مسئولیت می‌خواهد مسلمان شود، قبل از هرچیز به خود بد می‌کند، بعد از آن به اسلام و مسلمانان ستم روا می‌دارد، در واقع استحقاق مجازات را پیدا می‌نماید.

تمامی قوانین بین‌المللی بر اعدام کسی که در مقابل مصالح درجه اول یک ملت قرار بگیرد، یا فساد و انحرافش آن مصالح را مورد تهدید قرار بدهد، مثلاً به نفع بیگانگان علیه کشور و ملت خود جاسوسی کند یا بخواهد فساد را در جامعه گسترش بدهد، صحه می‌گذارند.

همچنین کسی که دین خود را تغییر می‌دهد و مرتد می‌شود، پیش از مسلمان شدن می‌داند که مجازات ارتداد اعدام است، پس چرا تصمیم می‌گیرد دینی را بپذیرد که مجازات رویگردانی آن اعدام است؟ وقتی چنان تصمیمی را می‌گیرد به خیانت متهم می‌شود که می‌خواسته با مسلمان شدن برای اقدام و توطئه علیه آن سرپوشی پیدا کند.

چهارم: اعدام مرتد در اسلام به هیچوجه زیر پا نهادن حقوق بشر نیست، چون خود شخص این راه را انتخاب کرده و داسته که آینده این دین چیست.

پنجم: خروج از دایره اسلام خروج از نظام و قوانین عام است، زیرا اسلام دین کاملی است و همانگونه که به رابطه انسان با آفریدگار خویش اهمیت می‌دهد به روابط او با دیگر انسان‌ها، جامعه و حکومت، در تمامی عرصه‌های عبادی و معاملاتی، جنایی و قضایی و دیگر تقسیم‌بندی‌هایی که در قوانین و مقررات دنیا وجود دارند، اهمیت می‌دهد. به همین سبب باید اسلام را در کلیت آن مورد ملاحظه قرار داد که برخلاف دیدگاه سکولارها، لیبرال‌ها و غریزده‌ها، تنها به رابطه انسان با خداوند محدود نمی‌شود. زمانی که قضیه بدین صورت است و اسلام سیستم و نظامی سیاسی و حکومتی نیز می‌باشد، ارتداد، در واقع به معنای قیام علیه مصالح درجه اول جامعه مسلمانان به شمار می‌آید.

ششم: مجازات مرتد هشدار است به کسانی که می‌خواهند به دروغ و از روی نفاق جهت توطئه علیه اسلام و مسلمانان، به اسلام بگردند. آنان پس از آگاهی از حکم مرتد و قبل از مسلمان شدن بارها به بررسی تصمیم خود خواهند پرداخت و همه جوانب را مدنظر خواهند داشت، و بدون شناخت و بصیرت به آن اقدام نخواهند نمود. از طرف دیگر در اسلام تکالیف و مسؤولیت‌هایی وجود دارند که انجام آنها به وسیله مفسدین و جاسوسان توطئه‌گر، بسیار سخت و طاقت‌فرسا خواهد بود.

هفتم: پیش از آنکه کسی که می‌خواهد مسلمان شود و ایمان بیاورد، باید این

موضوع را بدانند که می‌تواند آزادانه هر دین دیگری را با هر هدفی بپذیرد، اما چنانچه بخواهد دین اسلام را بپذیرد باید همراه با معرفت و بصیرت و صداقت و التزام به اصول و احکام اسلام باشد.

هشتم: این که کسی علیه دین مورد قبول جامعه قیام کند و اصول و مبانی آن را مردود بشمارد، شعایر و مقدسات آن را مورد تمسخر قرار بدهد و با پیروان آن از در دشمنی درآید به هیچوجه نمی‌توان نام آزادی دینی بر آن نهاد، زیرا چنین چیزی در واقع خیانت به دین و مردم است.

نهم: مجازات اعدام مفسدین و مجرمین درجه اول و قاچاقچیان حرفه‌ای مواد مخدر و ... در بسیاری از قوانین تعداد زیادی از کشورها وجود دارد و با هدف ریشه‌کن نمودن جرم و محافظت از مصلحت و امنیت جامعه اعمال می‌شود. تأثیر و توطئه علیه دین نسبت به بسیاری از فتنه‌ها و فسادهای دیگر در جوانب زندگی جوامع، بدتر و بزرگ‌تر است. هیچکس نمی‌گوید که اعدام مفسدین و قاچاقچیان حرفه‌ای مواد مخدر زیر پا نهادن حقوق بشر است و با اصل آزادی منافات دارد، زیرا آنان از محدوده آزادی‌های خود پا را فراتر نهاده و به آزادی‌های دیگران تعرض کرده‌اند.

جلوگیری از ورود غیرمسلمین به مکه و مدینه.

و ممانعت از بنای معابد غیرمسلمانان در عربستان.

این موضوع نیز همچون قضیه پیشین حکمی شرعی دارد که تعالیم اسلام آن را الزامی نموده و حکومت سعودی یا به قول ایشان مذهب وهابیت آن را از طرف خود، وضع ننموده است، زیرا نصّ صریح آیه قرآن و حدیث نبوی آن ویژگی‌ها را بیان نموده است.

درباره ممانعت از ورود غیرمسلمانان به شهرهای مقدس مکه و مدینه باید گفت که، اسلام وارد شدن غیرمسلمانان به آن دو شهر را حرام نمود و این قانون و مقرراتی نیست که مسلمانان خود آنها را وضع کرده و اعمال کرده باشند؛ بلکه قانون

و حکمی الهی است و مسلمانان درباره آن هیچگونه حق تغییر و تعطیلی را ندارند. ویژگی‌هایی که جزیره‌العرب به طور عام و حرمین شریفین به صورت خاص از آن برخوردارند برگرفته از احکام شریعت اسلام است. تا آنجا که اگر یک مسلمان در شهر مکه گناهی را مرتکب شود، به سبب حرمت و منزلت آن مکان، مجازات آن چندین برابر است، یا برای مسلمانان شکار و کندن گیاهان صحرايي آنجا ممنوع می‌باشد. بر این اساس به غیر مسلمانان اجازه ورود به شهرهای مکه و مدینه داده نمی‌شود، بعضی از این احکام خاص به مکه است، و بعضی‌ها به مدینه، و بعضی‌ها به هر دو، و بعضی‌ها به جزیره‌العرب، و این احکام تا روز قیامت باقی است.

بنای معابد برای غیرمسلمانان در جزیره‌العرب در اسلام جایز نیست^(۱).

کشور عربستان سعودی از بنای معابد و کلیسا و کنیسه برای غیرمسلمانان براساس احکام شریعت اسلام جلوگیری می‌کند، زیرا شریعت اسلام چنان اقدامی را حرام و ممنوع نموده است، همچنین غیرمسلمانان در شبه جزیره عربستان نمی‌توانند از حق تابعیت و شهروندی برخوردار گردند.

عربستان سعودی باتوجه به مسؤولیت دینی خود و به عنوان حکومتی اسلامی که بر سرزمین حرمین شریفین حکومت می‌کند، شرعاً مکلف است که از بنای معابد غیرمسلمان در کشور خود جلوگیری کند. این موضوع برای همگان روشن است که جامعه بین‌المللی در عصر نوین از تعدادی از کشورها که هر یک بر سرزمین و مرزهای شناخته شده‌ای تسلط دارند، تشکیل شده است و هر یک از آن دولت‌ها از این حق برخوردارند که سیستم و نظام و قوانین خود را در چارچوب مرزهایش بر شهروندان و کسانی که در آن اقامت دارند، به اجرا بگذارد. همچنین از این حق

(۱) - بسیاری از این مباحث این بخش از کتاب حقوق غیر المسلمین فی بلاد الاسلام اثر دکتر صالح بن حسین عاید ۷۳ الی ۸۵ با مراجعه است و تذکره دکتر محمد بن عبدالله سعیم که در اول کتاب به آن اشاره شد نیز از آن می‌باشد.

برخوردار است که از اجرای قوانین دیگران - جز در مواردی که با قانون اساسی سازگاری دارد - جلوگیری کنند.

اما روند تعهدات آن کشور در ارتباط با معاهدات و موثقیق جهانی و تصمیم‌گیری‌های جامعه بین‌المللی به ویژه در رابطه با حقوق بشر، مشروط به این است که با نظام، دین، امنیت و مصالح کشور در تضاد نباشد، همانطور که محتوای اعلامیه‌ها و معاهدات بین‌المللی حقوق بشر بر آن اصل تأکید می‌نماید.

شریعت اسلام جلوی حق آزادی عقیده و ادای شعایر دینی دیگران را نمی‌گیرد. بر همین اساس کشور عربستان سعودی که در سیاست‌های داخلی و خارجی، خود را به احکام شریعت اسلام مقید می‌داند، با معاهدات و مقررات بین‌المللی حقوق بشر و آزادی عقیده مخالفتی ندارد، هرچند گاهی در رابطه با پاره‌ای از مفاهیم و اجرای آن اصول اختلاف‌نظرهایی وجود دارند، اما هیچکس حق ندارد که امور و مسایلی را که برخلاف شریعت اسلام هستند به ما تحمیل کند.

اسلام اجازه نمی‌دهد که در شبه جزیره عربستان اماکنی برای عبادت غیرمسلمانان ساخته شوند و شعایر دینی غیرمسلمین آشکار برگزار گردند، زیرا امام مالک در کتاب «الموطأ» از عایشه روایت نموده که رسول خدا فرموده است: «لا یَبْقَیَنَّ دِیْنَانِ فِی جَزِیْرَةِ الْعَرَبِ»^(۱).

«... دو دین در جزیره‌العرب نباید با هم بمانند».

هدف از این حکم موضع‌گیری تبعیض‌آمیز علیه غیرمسلمانان و پیروان دیگر ادیان نیست، زیرا این حکم اعراب غیرمسلمان را هم شامل می‌شود. همچنین شریعت اسلام برای بعضی از مناطق جزیره‌العرب حرمت خاصی را قایل شده که هیچ

(۱) - به روایت مالک ص ۵۵۶ حدیث مرسل است از عمر بن عبدالعزیز و لفظش بدین گونه است «کان آخر ما تکلم به رسول الله أنه قال: قاتل الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبیائهم مساجد ولا یقین دینان بأرض العرب» و این حدیث در بخاری شماره ۳۱۶۸ و مسلم ۴۲۳۲ شواهدی از حدیث ابن عباس دارد.

غیرمسلمان عرب و غیرعربی حق ورود به آن اماکن مانند «حرم مکه» را ندارد. همچنین مسلمانان نیز از این حق برخوردار نیستند که از طریق شکار حیوان یا کندن گیاهی به حرمت آن متعرض شود و اگر چنان کاری را انجام بدهد گناهی را مرتکب شده است.

در سایه این ویژگی دینی و تاریخی جزیره‌العرب است که در طول تاریخ این وضع جریان پیدا نموده و احکام آن در کشور عربستان سعودی راه یافته است و معابد و اماکن عبادت دیگری غیر از مساجد ساخته نشده و ادای شعایر دینی غیرمسلمان به آنها اجازه داده نشده است.

به همین سبب کمیته دائم تحقیقات علمی و فتوا در کشور عربستان سعودی فتوای شماره ۲۱۴۱۳ را در تاریخ ۱/۴/۱۴۲۱هـ (مطابق با ۲۰۰۰/۷/۳) میلادی صادر نموده و در آن بر عدم جواز تأسیس معابد دینی برای غیرمسلمانان در جزیره‌العرب، تأکید کرد.

همچنین شورای عالی، دعوت و کمک‌رسانی در قاهره در نشست تاریخ ۱۰/۱۰/۲۰۰۰م به ریاست شیخ الأزهر بیانیه‌ای را صادر نمود که در آن به طور صریح بر این موضوع تأکید شده که جزیره‌العرب و قلب آن یعنی کشور عربستان سعودی قلمرو جغرافیایی اسلام است و شرعاً وجود دینی دیگر در آن روا نیست و به هیچوجه غیر از اسلام نباید دین دیگری در آن سرزمین حضور آشکار داشته باشد.

همچنین شورای جهانی تبلیغ و کمک‌رسانی در نشستی که به ریاست رئیس دانشگاه الأزهر در قاهره در تاریخ ۱۰ اکتبر سال ۲۰۰۰م تشکیل داد و در آن موضع‌گیری‌های کاردینال «بیفی»، اسقف بولونیا و دیگر مسؤولان کلیسای کاتولیک ایتالیا و واتیکان علیه اسلام و مسلمین مورد بررسی قرار گرفت. کاردینال در اظهارات خود از حکومت سعودی خواسته بود به مسیحیان اجازه داده شود که در آن کشور اقدام به ساختن کلیسا نمایند. بیانیه شورای جهانی تبلیغ و کمک‌رسانی به شرح زیر است:

«قاطعانه بر این موضوع تأکید می‌شود که شبه‌جزیره عرب و قلب آن، کشور عربستان سعودی، قلمرو جغرافیایی اسلام است و شرعاً وجود دو دین در آن جایز نیست و در هیچ شرایطی غیر از دین اسلام نباید دین دیگری در آن حضور آشکار داشته باشد. هیئت‌رئیس‌ه شورا با درخواست کلیسای کاتولیک مبنی بر ساختن معبد در خاک عربستان اعلام مخالفت می‌کند، به ویژه پس از آنکه در گفتگویی طولانی با واتیکان که از طریق هیئت جهانی گفتگوی ادیان صورت پذیرفت، موضوع به وضوح مورد بررسی قرار گرفت و در مورد بستن این پرونده و عدم طرح مجدد آن توافق به عمل آمد»^(۱).

این موضوع ارتباطی با نظام مدنی ندارد. بلکه به شریعت خداوند و سنت رسول خدا ارتباط دارد و یک ویژگی خاص دینی است. همین ویژگی است که تعهدات و التزاماتی شرعی را برای کشور عربستان سعودی پدید آورده و خود را ملزم به محافظت از تقدس مکانی کشور می‌داند، و نمی‌تواند به پیروان دیگر ادیان اجازه بدهد که در کشور عربستان اقدام به احداث معابد خود بنمایند، و به همین صورت اجازه ندارد به پیروان دیگر ادیان اجازه بدهد که به طور آشکارا شعائر دینی خود را برگزار نمایند.

حکومت عربستان سعودی در رابطه با آن موضوع، صاحب اختیار نیست، زیرا آن به اصلی دینی برمی‌گردد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و قانونی بشری که قابلیت تعدیل و تجدیدنظر را داشته باشد نیست و هیچ دولتی حق تغییر و تعدیل آنرا ندارد. از طرف دیگر این موضوع با نظام کشور عربستان سعودی و امنیت ملی آن ارتباط پیدا می‌نماید که هر دوی آنها براساس شریعت اسلام استوار شده‌اند، از سوی دیگر در کشور عربستان سعودی اساساً شهروند غیرمسلمان وجود ندارد و کسانی هم که هستند دارای مجوز اقامت موقت می‌باشند و براساس قراردادهای کاری، آنان مکلف

(۱) - حقوق غیرالمسلمین، فی بلاد الإسلام، ص ۸۲-۸۳.

هستند که از قوانین و مقررات کشوری که در آن کار می‌کنند، تبعیت کنند، زیرا در کشور عربستان سعودی میلیون‌ها نفر غیرعربستانی به صورت موقت زندگی می‌کنند و در آن به کار و تجارت اشتغال دارند که از کشورها و پیروان ادیان مختلف می‌باشند. و صدور مجوز بنای معابد دینی یا ادای شعایر مذهبی آنها به صورت آشکار، به آشوب و در معرض خطر قرار گرفتن امنیت و نظام کشور می‌انجامد.

مسائل متعلق زنان و حقوق آنان در کشور عربستان.

کشور عربستان سعودی، با تاسی از باورهای اسلامی حاکم بر کشور، حقوق مشروع زنان را مراعات نموده است و برای شهروندان خود، اعم از زن و مرد، اسباب عمل به شریعت خداوند که آن را به عنوان دین خود برگزیده‌اند، فراهم گردانیده است. در رابطه با قضیه حجاب، این جزو عادات و رسوم دولت عربستان نیست که حجاب را بر زنان تحمیل کرده است. بلکه شریعت اسلام آن را بر ایشان واجب نموده است، همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُوهِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ إِخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۱﴾ (النور: ۳۱). «و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه و چهره را با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان

(کنیزانشان)، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی بسوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳).

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

به همین دلیل حجاب برخلاف گمان ایشان جزو عادات خاص این کشور و جزو تعالیم و آموزه‌های وهابیت نیست.

از نظر اسلام زنان با مردان یکسانند، همانگونه که رسول گرامی می‌فرماید: «النساءُ شقائق الرجال»^(۱). «زنان با مردان همسانند».

و در این رابطه خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (التوبه: ۷۱). «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند».

همچنین رسول خدا فرموده‌اند: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»^(۲).

«به رفتار نیک با زنان توصیه و سفارش کنید».

(۱) - احمد (۳/ ۱۹۹-۲۸۲)، والدارمی (۷۹۱).

(۲) - بخاری (۱۸۶) و مسلم (۳۶۴۴).

چندهمسری.

تعدد زوجات یا چندهمسری را خداوند مشروع فرموده است: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٍ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ آذِنٌ أَلَّا تَعُولُوا ﴿۳﴾﴾ (النساء: ۳).

«با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید، این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می‌کند.» اسلام با مراعات شروطی مشخص که عدالت، حمایت از کرامات، حیثیت و تأمین لباس و مسکن را تضمین می‌کنند، چندهمسری را جایز می‌شمارد. این کار از نظر عقل و ارزش‌های اخلاقی با زنان که مردان از زنان تنها برای لذت جنسی استفاده کرده و سپس آنها را رها می‌کنند، قابل مقایسه نیست. اسلام به دلایل زیادی تعدد همسران را جایز گردانیده که بعضی از آن دلایل و اسباب عبارتند از:

۱- از طریق آمار معلوم گردیده که در بسیاری از جوامع، تعداد زنان از مردان بیشتر است، زیرا به سبب کارهای طاقت‌فرسا، جنگ‌ها، مهاجرت، حوادث و ... مرگ و میر مردان به مراتب از زنان بیشتر است. تنها راه برای حفظ حیثیت و کرامت و تأمین معیشت زنان، ازدواج است.

۲- بسیاری از مردها با توجه به شرایط خاص خود و اوضاع اجتماعی و اقتصادی، دیر هنگام اقدام به ازدواج می‌نمایند، اما دختران از همان زمان بلوغ، رغبت بیشتری برای ازدواج دارند در واقع زنان و دختران که آمادگی ازدواج را دارند، تعدادشان از تعداد مردانی که آمادگی آن را دارند به مراتب بیشتر است. در چنین شرایطی ازدواج بهترین راه برای حفظ شرف و کرامت زنان و گرفتار نیامدن در گرداب گناه و فسق و فجوری که آنها را در معرض نابودی و سرگردانی قرار می‌دهد می‌باشد.

۳- گاهی زنان قبل یا بعد از ازدواج دچار ناهنجاری نازایی می‌شوند و به همین خاطر، هدف اصلی از ازدواج که به دنیا آوردن فرزند است، تحقق نمی‌یابد. اما جایز بودن چندهمسری ادامه زندگی مشترک و استقرار نهاد خانواده و برخورداری از نعمت فرزندان را تضمین می‌نماید، این هدفی دینی و اجتماعی است که اهمیت خاص خود را دارد.

۴- بعضی از زنان به دلایلی از شوهران خود جدا می‌شوند و جوانان علاقه‌ای به ازدواج با آنها را ندارند. اگر آنان به چند همسری تن ندهند، چگونه می‌توان از حیثیت و کرامتشان محافظت نمود و زندگیشان تأمین کرد؟

۵- توانایی جنسی مردان غالباً از توانایی و آمادگی زنان بیشتر است. از طرف دیگر زنان هر ماه، مدتی را در حال عادت حیض و یا سالیانه در معرض نفاس (خون بعد از ولادت فرزند) قرار دارند. در آن مدت مردان چگونه از حق فطری خود برخوردار بشوند؟ این تعدد همسران است که به نیاز مردان پاسخ می‌دهد تا برای تأمین آن به دنبال راه‌های مهلکی که عواقب خفت‌باری را برای خود و خانواده به دنبال دارد، نرود و به بیماریهای جسمی و روانی مبتلا نشود.

۶- توانایی مرد برای باردار نمودن همسرش تا اواخر عمر او طول می‌کشد، در حالی که در زنان اینگونه نیست، اگر چند همسری روا نباشد، مردان چگونه می‌توانند به علاقمندی خود برای برخورداری از فرزند برسند، و راهی جز تعدد نیست یا ارتکاب زنا.

۷- کسانی که به علت روا بودن چندهمسری در اسلام، احکام آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند، غالباً طرفدار روابط نامشروع هستند و حتی دیگران را به آن دعوت می‌نمایند و گاهی حکومت‌ها قوانینی را برای حمایت از روابط خارج از ازدواج تصویب می‌کنند.

روژه گارودی، متفکر مسلمان فرانسوی می‌گوید:

«مسلمانان دارای قوانین ضابطه‌مندی برای ازدواج می‌باشند، اما در میان غربی‌ها

افسارگسیختگی و بی‌سروسامانی جنسی بیداد می‌کند». در واقع ازدواج با زن دوم، تعرض به حقوق همسر یا همسران قبلی نیست، زیرا از نظر شرعی شوهر باید تمامی حقوق آنها را مراعات نماید و میان آنها عدالت را در همه چیز مراعات کند؛ اما کسی که از رعایت عدالت در میان آنها ناتوان بود، انتخاب همسر جدید برای او جایز نیست، زیرا تعدد در جهت حفظ مصلحت فرد و جامعه روا شمرده شده نه فقط به خاطر کامجویی. بنابراین همانگونه که به درخواستهای همسر اول باید توجه کرد، باید به شرایط همسران دوم و سوم و چهارم و بیوه‌زنان و دخترانی که جوانان به ازدواج با ایشان رغبتی ندارند، نیز باید توجه کرد. در نهایت چندهمسری برای کسی که توانایی اخلاقی، مالی و رعایت عدالت در میان چند همسر را دارد جایز است نه واجب.

چرا زنان نصف مردان ارث می‌برند؟

اسلام مقرر داشته که سهم ارث زنان نیمه سهم مردان است، همانگونه که خداوند

می‌فرماید: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (النساء: ۱۱).

«سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر است».

این حکم به هیچوجه زیر پا نهادن حقوق زن به معنای قرار دادن آنان در مرتبه دوم بعد از مردان، از نظر کرامت و حرمت، نیست، بلکه حکم خداوند آگاه و خردمند است. دلایل تفاوت سهم مردان و زنان در رابطه با میراث عبارتند از:

۱- میراث بخشی از سیستم و قوانین کلی اسلام و تحت عمومیت مسؤولیت‌ها و احکام متعلق به زنان و مردان قرار دارد. اما اختلاف نظرهایی که در رابطه با بعضی از احکام آن وجود دارند به قاعده کلی عدم لزوم برخورداری یکسان کارمندان و کارگران از حقوق مادی برمی‌گردد، زیرا حقوق آنان با توجه به نوع کار و مسؤولیت‌هایشان فرق می‌کند. اگر کارمندان از نظر حکومت‌ها و شرکت‌ها در تمامی کشورها و جوامع از حقوق ماهیانه یکسانی برخوردار نیستند و آن تفاوتها به طبیعت

کار و تخصص و توانایی‌های ایشان ارتباط دارد. این تفاوت حقوق و دستمزد به هیچوجه به معنای عدم مراعات اصل مساوات و بی‌عدالتی نیست.

۲- در تمامی شرایط آنگونه نیست که به زنان همیشه نصف مردان ارث تعلق بگیرد. در پاره‌ای از موارد تمامی ارث به زنان تعلق می‌گیرد و در بعضی از موارد نیمه ارث به آنان می‌رسد. حالاتی که زنان کمتر از مردان ارث می‌برند، حالات محدودی است و آن هم به تفاوت مسؤلیت‌های محوله به آنها ارتباط دارد.

۳- همانگونه که گفته شد بیشتر بودن سهم مردان، آنها فقط در بعضی از موارد، به مسؤلیت‌های او در جامعه برمی‌گردد، زیرا مرد به تنهایی مسؤل مخارج و هزینه‌های ازدواج مانند مهریه، جهیزیه، مسکن، مخارج روزانه، خوراک و پوشاک است.

برای توضیح و بیان بیشتر این موضوع فرض کنید مردی فوت کرده و دختر و پسری از او به جای مانده‌اند و به پسر دو برابر دختر ارث رسیده باشد. سپس هر یک از آنها سهم خود را گرفته و بخواهند ازدواج کنند. پسر مسؤل دادن مهریه، تهیه جهیزیه، هزینه خورد و خوراک و لباس و مسکن در طول زندگی است، اما خواهر او از همسر خود مهریه می‌گیرد و در برابر نفقه و مخارج زندگی مسؤلیتی ندارد، زیرا این شوهر اوست که آن مسؤلیت‌ها را بر دوش دارد و آن خانم هیچ نیازی ندارد که سهم خود را برای آن موارد به مصرف برساند.

از طرف دیگر پرداخت دیه قتل غیرعمد به عهده مردان خانواده قاتل است و زنان خانواده در این مورد مسؤلیتی ندارند. در اینجا معلوم می‌شود که میزان مسؤلیت‌های مادی مردان در مقایسه با زنان بیشتر است. به همین علت باید بدانیم که شریعت اسلام با مکاتب و قوانین بشری که در بسیاری از کشورهای جهان امروز اعمال می‌شوند، متفاوت است؛ زیرا در بسیاری از آن کشورها وقتی دختران به سن هیجده سالگی رسیدند پدرانشان در برابر تأمین معیشت آنها هیچگونه مسؤلیتی ندارند و عملاً آنان را برای تهیه مایحتاج زندگی خود ناچار به کار بیرون از خانه می‌نمایند. غالباً آن دختران شرف و کرامت خود را از دست می‌دهند و اقدام به

خودفروشی نموده و بازیچه مردان هوسران می‌شوند. اما دختران در جامعه اسلامی تا زمانی که ازدواج می‌کنند در کنف حمایت مادی و معنوی پدر و دیگر اعضای خانواده قرار دارند.

۴- در میراث، جنبه مادی آن مورد ملاحظه قرار گرفته است و اضافه‌ای که در میراث به یکی از وارثین تعلق می‌گیرد به خاطر تفضیل نیست، بلکه صرفاً برای تعویض و جبران مادی است.

۵- قبل از تمامی آن اموری که ذکر شدند، حکم ارث، حکمی از جانب خداوند علیم و حکیم است و به تمام معنی عادلانه و حکیمانه و در جهت تضمین حقوق هر یک از انسان‌ها و مصالح آشکار و نهان حال و آینده ایشان است.

موضوع ششم:

مبارزه حکومت سعودی با فساد (خشونت و تروریسم)^(۱)

برخی از کینه‌ورزان و ناآگاهان، حکومت و ملت عربستان سعودی را به تروریسم و افراط‌گرایی متهم می‌کنند. آنان هرچند در این اتهامات و جعل اکاذیب با یکدیگر مشترکند، اما هر یک دارای مقاصد و معیارهای متفاوتی می‌باشند. تعدادی از آنها اجرای احکام شریعت اسلام و حدود شرعی را تروریسم و افراط‌گرایی می‌دانند. اهداف این دسته پنهان نیست و آنان خود اسلام را متهم می‌کنند و کشور عربستان سعودی را در مورد اموری، مورد انتقاد قرار می‌دهند که به آن افتخار می‌نمایند.

(۱) - این مفاهیم در سطح سرزمین‌ها، امت‌ها و افراد از حیث حد و مرز و تعریف متفاوت است: ارباب (تهدید و ایجاد وحشت) آنطوری که برخی غیرمسلمانان تصور می‌کنند مسلمانان دفاع مشروع و جلوگیری از تجاوز و جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را ترور و ایجاد وحشت به حساب نمی‌آورند. فراهم کردن نیرو و توان نظامی را نیز (ترور محسوب نمی‌کنند). در این آیه (۶۰ انفال) فراهم کردن نیرو توان به منظور ایجاد رعب و وحشت برای دفع دشمن و حمایت از دین شروع است. ولی ارباب اگر به معنای ایجاد فساد در زمین باشد در شریعت خداوند حرام است و مجازات آن تا حد کشته شدن هم می‌رسد که اینک در آیه ۳۳ مائده خداوند بدان اشاره کرده است. ترجمه آیات بالا: ۶۰ انفال: «برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو و اسبهای ورزیده آماده سازید تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید. که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد هرآنچه را در راه خدا صرف کنید پاداش آن به تمام و کمال به شما داده خواهد شد و هیچ‌گونه ستمی به شما نمی‌شود. مائده ۳۳: کیفر کسانی که به خدا و پیامبرش می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند این است که کشته شوند یا به دار زده شوند یا دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود و یا اینکه از جایی به جای دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوایی آنان در دنیاست و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است.

عده‌ای نیز دچار توهم شده، و یا به عمد دروغ می‌گویند و به ناحق کشور عربستان سعودی را منبع تروریسم و افراط‌گرایی به شمار می‌آورند. اما واقعیت موجود در عربستان سعودی عکس آن اتهام را گواهی می‌دهد، زیرا دولت عربستان سعودی همچون گذشته همچنان در میدان مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم، دارای طرح و برنامه‌های همه‌جانبه‌ای است و نه تنها در تمامی زمینه‌ها و بخش‌های مختلف عربستان بلکه در تمامی کشورهای حوزه خلیج و ممالک اسلامی و عربی و سازمان‌ها و کمیته‌های بین‌المللی ضد تروریسم به صورتی فعال عمل کرده است.

موضع‌گیری‌های علمای عربستان و فتاوی‌ای ایشان در زمینه وجوب اعتدال و اجتناب از تندروی دینی و آشوب‌طلبی و همچنین تحریم ستم و تجاوز نسبت به مسلمانان و غیرمسلمانان بسیار روشن است.

اما رسانه‌های ارتباط جمعی و نظام آموزشی در عربستان براساس خط‌مشی صحیح اعتدال و میانه رویی قرار دارد، اما اقدامات نادری که به وسیله بعضی از اشخاص فریب خورده که راه گمراهی را در پیش گرفته‌اند و پاره‌ای از جریان‌ات مشکوک از ایشان بهره‌برداری می‌نمایند برخلاف خط‌مشی و اصول مورد قبول جامعه و دولت است.

کشور عربستان سعودی اعم از دولت، ملت، عالمان و مسئولان آن رویکردهای افراط‌گرایانه را محکوم نموده و به خانواده‌ها درباره فرزندان خود هشدار می‌دهند و تمامی تلاش خود را برای مقابله با آن در تمامی میادین و زمینه‌ها به کار می‌گیرند. از طرف دیگر کشور عربستان برپایه تعهدات اسلامی خود به هیچ‌وجه بر باورهای اشتباه تروریسم و خشونت‌طلبی و دیگر اصطلاحات جدید، صحه نمی‌گذارد.

مقاومت در برابر تجاوز و آمادگی برای مقابله با آن را حق مشروع خود می‌داند و تمامی قوانین بشری و ارزش‌های انسانی و الهی آن را تروریسم به شمار نمی‌آورند،

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَنْ أَعَدَّى عَلَيْكُمْ فَأَعِدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعَدَّى عَلَيْكُمْ﴾ (البقره: ۱۹۴). «و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید».

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

(البقره: ۱۹۰).

«و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد».

دفاع حق مشروع تمامی ملت های تحت ستم مانند مردم فلسطین است که مقاومت آنان در بیشتر اشکال آن به هیچوجه تروریسم و خشونت به شمار نمی آید. همچنین به اجرا گذاشتن احکام شریعت اسلام، با مراعات قواعد و ضوابط و شروط آن، به هیچوجه خشونت و تروریسم نیست.

برخلاف گمان جاهلان، امر به معروف و نهی از منکر، تروریسم و خشونت محسوب نمی شود، بلکه خط مشی اصلاحی است که خداوند آنرا در جهت تحقق عدالت، امنیت، فضیلت و مبارزه با ستم، فساد و پستی ها مقرر فرموده است.

موضوع هفتم:

کشور عربستان سعودی و رویداد (۱۱) سپتامبر در آمریکا

زمانی که می‌شنوم عده‌ای افراد و جریان‌های کینه‌توز، افسانه‌ای را سر هم کرده و شایع نموده‌اند و کسانی هم که با حقیقت دین، دولت، علما و ملت عربستان آشنایی ندارند، آن را باور کرده‌اند، که گویا کشور عربستان در عوامل و انگیزه‌های پشت صحنه رویداد یازدهم سپتامبر آمریکا مشارکت داشته است، بسیار شگفت‌زده می‌شوم! متأسفانه بسیاری از غربی‌ها و دیگران گاهی آمادگی پذیرفتن آن ادعاها را - که بر پایه افسانه‌های کهنه و برداشت‌های نادرست و تصورات توهم‌آمیز در رابطه با اسلام و مسلمانان و آنچه را که خود، «وهابیت» می‌نامند - دارند.

آن تصورات و ذهنیت‌های نادرست، پس از رویداد یازدهم سپتامبر، در قالب اوهامی آزاردهنده درباره کشور عربستان سعودی و مردم آن شکل گرفت و از آن به عنوان کشوری حامی تروریسم یاد شد^(۱).

آنهایی که کشور عربستان و «وهابیت» را مورد اتهام قرار می‌دهند، اگر واقع‌بینانه با مسایل برخورد می‌کردند، به روشنی درمی‌یافتند که ستم و اتهام بزرگی را در حق آن کشور مرتکب گردیده‌اند.

کشور عربستان سعودی آن اقدام زشت را محکوم کرد، علمای بزرگ، اندیشمندان آن این اقدام را نادرست شمردند و این موضوع را بیان نمودند که اسلام اعمال و اقداماتی را که غیرنظامیان مسلمان و غیرمسلمان را هدف قرار بدهد، نمی‌پذیرد.

کشور عربستان سعودی به حکم پایبندیش به تعالیم اسلام، همچون گذشته در پیشاپیش کشورهای قرار خواهد داشت که با فتنه‌انگیزی، ستم و تعرض به دیگران مبارزه می‌کنند و همچنان در جلوگیری از فساد مفسدین و برخورد با آنها، اگر

(۱) - سخنرانی دکتر غازی القصیبی در لندن روزنامه الحیاه شماره ۱۴۳۵۶-۲۹/۳/۱۴۲۳ هـ.

شهروند عربستان باشند، با قدرت تمام عمل می‌کند، حتی تعدادی از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در مورد شدت عمل و قاطعیت در اجرای حدود شرعی و مبارزه با فتنه و فساد در تمام کشور، دولت عربستان را مورد انتقاد قرار داده‌اند. واقعیت بر صحت این موضوع شهادت می‌دهد.

اگر در میان عاملان عملیات (۱۱) سپتامبر افرادی از عربستان وجود دارند. این به معنای موضع‌گیری رسمی حکومت و یا رأی و فتوایی شرعی علما نیست، بلکه صرفاً موضع‌گیری‌ها و آرای صاحبان آنها به شمار می‌آید و برخلاف خط‌مشی شرعی است که دولت و جامعه براساس آن حرکت می‌کنند.

اسلام فتنه‌انگیزی، فساد، ستم‌ورزی و کشتن اشخاص غیرنظامی را حتی در زمان جنگ، حرام می‌داند. همه این احکام براساس نصوص و قواعد شرعی قرار دارند و خط‌مشی برگزیده کشور نیز همین است.

واقعیت این است کسی که اهل انصاف و تحقیق بوده و با اوضاع و رویدادها برخوردی کارشناسانه داشته باشد، می‌داند که کشور عربستان، همانگونه که گفته شد، در مبارزه با فتنه‌انگیزی، فساد و تلاش برای برخورد ریشه‌ای با اسباب و عوامل آن در میان کشورها پیشگام است، و علما و ملت آن اسلام راستین را به عنوان دین خویش برگزیده‌اند، دینی که با فساد، سرکشی، ستم‌کاری، دشمنی و خیانت مخالفت می‌کند.

بر این اساس، این تنها آدم‌های جاهل یا مغرض هستند که کشور و مردم عربستان را به ستیزه‌جویی و حمایت از تروریسم محکوم می‌نمایند. اما در برابر آنان باید گفت: «وَاللَّهُ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

«حمایت خداوند ما را کفایت می‌کند و او بهترین ولی و سرپرست است».

بخش پایانی: ماحصل و نتایج موضوعات و توصیه‌هایی چند:

اول: نتیجه‌گیری‌ها.

- ۱- در ضمن بررسی تاریخ امت اسلام به طور عام و تاریخ جزیره‌العرب و نجد به صورت خاص، معلوم می‌شود که اوضاع آن در قرن دوازدهم هجری به مرحله‌ای بحرانی و پر آشوب، آکنده از عقب‌ماندگی، جهالت، بدعت و بیگانگی با سنت رسیده بود و به اصلاحات و بازسازی همه‌جانبه‌ای احتیاج داشت.
- در آن شرایط بود که نهضت محمد بن عبدالوهاب براساس وعده رسول خدا که خداوند در هر قرن کسی را برای تجدید و احیای دین برخواهد انگیزد، ظهور کرد، رسول خدا در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجِدُّ لَهَا دِينَهَا»^(۱). «خداوند در آغاز هر سده، کسی را برای این امت برمی‌انگیزد تا دین او را اصلاح و بازسازی کند».
- ۲- همچنین در لابه‌لای تحقیق در سیره امام محمد بن عبدالوهاب و دعوت او، محمد بن سعود و حکومتش، زندگی علما و تألیفات و گفته‌ها و واقعیاتی که دعوت و پیروان آن تا امروز در آن قرار داشته‌اند، معلوم می‌شود که این دعوت مظهر اسلام، اهل سنت و جماعت و بر قرآن و سنت و آثار سلف صالح اتکا نموده است.
- ۳- کسانی که در مورد حقیقت دعوت تحقیق می‌کنند و آن را براساس اصول شرعی و قواعد علمی سالم مورد ارزیابی قرار می‌دهند، درمی‌یابند که، این دعوت برپایه حق و عدالت قرار گرفته و در کلیات و جزئیات، چیزی به غیر از اسلام نیست، در واقع ادامه سنت پیامبر، خلفای راشدین، ائمه دین و سلف صالح است.
- ۴- تمام شایعاتی که دشمنان از حقیقت دعوت، امام و پیروان و دولت حامی آن

(۱)- ابوداود (۴۲۹۱)، و حاکم فی المستدرک (۴/۵۲۲).

و شایعات و افتراهایی که به آنها نسبت می‌دهد در مقام بحث و بررسی منصفانه، به تمام معنی دروغ و بی‌اساس می‌باشند و واقعیت و علمکرد نهضت، تمامی آنها را تکذیب می‌نماید. سیره و سلوک علمای نهضت و دولت، کتاب‌ها و رسایلی که علما و اندیشمندان نهضت آنها را نوشته‌اند، موضع‌گیری‌ها، رویدادها و حقایقی که وجود ندارند به نادرست بودن آن اتهامات شهادت می‌دهند.

۵- بسیاری از منتقدین دعوت بر اشتباهات تعدادی از علما یا اقدامات تعدادی از پیروان آن انگشت می‌نهند و آنها را تندروی و دگم‌اندیشی و ارتجاع می‌نامند، در حالی که آن منتقدین در عرصه روح اصول، اهداف و راهکارهای نهضت چیزی را برای انتقاد نمی‌یابند.

این موضوع صحت دارد که در میان بعضی از طرفداران دعوت نمونه‌هایی از تندروی و سخت‌گیری، کم‌خردی و ناشکیبایی وجود دارند، اما علما و عقلاهی نهضت برای برخورد ریشه‌ای با آن تلاش می‌کنند، زیرا آن خط‌مشی‌ها عواملی درونی هستند که به کثرت بدعت و فسق و فجور و اصرار اهل آنها بر ادامه آن نوع کارها ارتباط پیدا می‌نمایند، که گاهی این اقدامات تحریک‌آمیز از طرف اهل حق و دین را ناچار به عکس‌العمل عاطفی و نسنجیده می‌نماید.

گاهی هم ضعف معلومات، و ناپختگی تعدادی از جوانان متدین واکنش‌های ناصوابی را سبب می‌شود، اما آنچه مهم و مورد اعتبارند اصول، راهکارها، و روش عالمان و خردمندان حرکت است و سبک مغزی و اقدامات و موضع‌گیری‌های نامطلوب تعدادی از طرفداران را نباید به حساب اصول و راهکارها گذاشت، پدیده‌ای که هیچ دین، مکتب، نهضت، ملت و جامعه‌ای از آن در امان نیست.

۶- این موضوع نیز مشخص شده که اثرات مثبت دعوت، تنها بر پیروان و حامیان آن محدود نشده است، بلکه بر راهکارها و موضع‌گیری‌های مخالفین نیز تأثیرگذار بوده و زمینه را برای کاستن از دامنه تندروی و افراط، بدعت‌گذاری، گسترش مظاهر شرک و فریبکاری فراهم نموده و تا حدود زیادی از میزان و تعداد

زیارتگاه‌ها و بارگاه‌های ساخته شده بر روی قبور کاسته شده و از تعداد زائران و مراجعه‌کنندگان آنها کم شده است.

این دعوت توانسته است تا حدودی دشمنان و مخالفان خود را به سوی اصول و مبانی حق و دوری از أباطیل و أراجیف سوق دهد، همچنین توجه بسیاری از پیروان فرقه‌ها و طریقه‌ها را به اهمیت بازگشت به هدایت قرآن و سنت و تقویت ارتباط با آنها جلب کند، آنان را به تلاش برای رهایی از منابع و مراجع ساختگی وادار کند و باعث شود آنان برای اثبات دیدگاه‌های خود به اموری مانند کشف، ذوق، حالت خلسه، حکایات، رؤیا، امور خارق‌العاده، نقل‌قول‌های ثابت نشده و احادیث مجعول استدلال نمایند. این تنها تعدادی از سران سودجو و مقلدین ناآگاه و افرادی که از بقای بدعت‌ها و گسترش آنها بهره‌مند می‌شوند هستند که همچنان آن روش را ادامه می‌دهند.

۷- جمع زیادی از علما، اندیشمندان، ادباء، سیاستمداران، مورخان مسلمان و غیرمسلمان منصف و بی‌طرف شهادت‌های معتبری داده و در این مورد اتفاق نظر دارند که این نهضت، مظهر اسلام و سنتی است که رسول خدا و سلف صالح پیام‌آور آن بوده‌اند.

همچنین نهضت امام محمد بن عبدالوهاب نهضت اصلاحی فراگیری است که مردم را به حقیقتی که رسول خدا آن را آورده، فرا می‌خواند، تمامی آنان در این مورد متفق‌القول هستند که نهضت توانسته است در میان اصلاحات دینی، و عقیدتی، عدالت، امنیت و وحدت موفقیت‌های بزرگی را بدست بیاورد.

۸- ادعاها و انگیزه‌های مخالفان این دعوت انگیزه‌های باطلی همچون هواپرستی، حسادت، حبّ مقام و موقعیت و قدرت، تقلید، تعصّب، عدم معرفت حقیقت آن و عدم تحقیق دربارهٔ تبلیغات و شایعات دشمنان دعوت، می‌باشند.

۹- نهضت توانسته است بیداری و نهضت بزرگی را در تمامی عرصه‌ها، به ویژه در میدان اصلاح عقیده و عبادات، احیای سنت و شعایر دینی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، احیای خط‌مشی سلف صالح، حاکمیت شریعت خداوند در تمامی

امور زندگی و تأسیس حکومت و جامعه‌ای اسلامی پدید بیاورد، جامعه‌ای که در مقایسه با اوضاع و احوال امروزی امت اسلام، وضعیتی به مراتب مطلوب‌تر دارد.

۱۰- کشور و جامعه عربستان سعودی یکی از نتایج آن نهضت مبارک می‌باشد که راهکارهای مطلوبی برای اداره امور کشور و جامعه در تمامی ابعاد آن دارد و در زمینه قضاوت، اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر و آموزش و ... توانسته است گامهای بلندی را بردارد.

جامعه عربستان سعودی واقعیتی است که در آن اسلام، در امور حیات بشری تبلور یافته و غیر از افراد منکر حق، یا ناآگاه و یا حاسدانی که هوای نفس را خدای خویش نموده‌اند هیچکس دیگر آن را انکار نمی‌کند.

من با این سخنان خود نمی‌خواهم به طور کامل حکام و مردم عربستان را از هر عیب و نقصی پاک بدانم. من می‌دانم که در میان ما کوتاهی‌ها، مرزشکنی‌ها و مشکلاتی وجود دارند، اما الحمد لله همچنان به اصول دین و نهضت، امنیت، وحدت و تعاون میان نظام و مردم وفادار است. از خداوند می‌خواهم که ما را بر راه حق ثابت‌قدم فرماید.

۱۱- اگر اشخاصی منصف و بی‌طرف در مورد حکومت و جامعه عربستان و نهضت سلفی و پیروان آن، انتقاداتی داشته باشند، این چیزی است که اصل موضوع را زیر سؤال نمی‌برد و هیچکس از آن دلخور نمی‌شود، زیرا به غیر از خداوند هیچکس کامل نیست و به جز رسول خدا نمی‌توان کسی را معصوم شمرد.

مقصود این است که در رابطه با حکومت و جامعه عربستان خیرخواهی‌ها و انتقادات سودمندی وجود دارند که، لازم است علما و پیروان دعوت از آنها به خوبی استفاده کنند. کسانی که عیب‌هایمان را به ما یادآور می‌شوند، خداوند مورد رحمت خود قرارشان بدهد.

گاهی انتقادهای مفید و هدفمندی، نه تنها از طرف دوستان بلکه گاهی از جانب دشمنان و مخالفان، و در مواردی هم از طرف اشخاص منصف و بی‌طرف شنیده

می‌شوند که باید به همه جوانب آنها توجه کرد و آنها را در عمل به کار گرفت، زیرا حق از هر چیزی بیشتر شایستگی تبعیت را دارد و اعتراف به حق، نشانه فضل و بلندنظری است.

۱۲- این شایعه را که حسدورزان و جاهلان پخش می‌کنند که گویا دین، جامعه و حکومت عربستان در پیدایش تروریسم مشارکت دارند، اتهام بزرگی است که در برابر دلیل و برهان، نادرستی آن ثابت می‌شود؛ اما همانگونه که پیشتر نیز گفته شد اینکه افراد یا گروههایی از جاده حق و اعتدال منحرف شوند، چیزی است که هیچ دین و جامعه‌ای از آن در امان نیست.

من در این رابطه اطمینان کامل دارم که اقدامات نادرستی که روی می‌دهند، در بسیاری از موارد، پشت سر آنها توطئه توطئه‌گران و حسادت حسدورزان و برنامه‌ریزی دشمنان و مفسدان قرار دارند، کسانی که به هیچ وجه با دین، جامعه و سرزمین ما ارتباط درست و مشروعی ندارند. *حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ*.

دوم: توصیه‌ها و اندرزها.

۱- بازنگری در معیارهای ارزش‌گذاری.

امور متعلق به نهضت در کلّ به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: آنچه که با مفاهیم و اصول دین و خط‌مشی آن در ارتباط است. در این

امور که تبلور اسلام و سنت می‌باشند، هیچ جایی برای ملاحظه‌کاری و تغییر و تبدیل

وجود ندارد، زیرا بر آنها این قاعده حاکم است که: *«كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٍ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ»*^(۱).

«اضافه کردن هر چیز جدیدی به دین (که ریشه‌ای در دین ندارد) بدعت

است و هرگونه بدعتی گمراهی است».

دسته دوم: اموری هستند که با راهکارها، ابزارها و اجتهادات در ارتباط می‌باشند.

(۱) - رواه مسلم (۷۶۷)، و نسائی (۱۵۷۷) و لفظ از اوست.

در این رابطه بر تمامی کسانی که به مسایل اسلام، مصالح مسلمین، سنت رسول خدا و مسایل نهضت اهتمام دارند، لازم است تمامی تلاش و توان مادی و معنوی خود را در زمینه بررسی و بازنگری راهکارها، ابزارها و بهره‌گیری از وسایل نوین، با مراعات ضوابط شرعی، به کار بگیرند.

۲- حمایت و حراست.

نهضت و پیروان آن به صورت خاص و اسلام و مسلمانان به صورت عام با چالش‌ها و توطئه‌ها و خطرهایی روبه‌رو هستند که به حمایت و حراست بیشتر نیاز دارند و این کار را ابتدا از طریق مقابله با تمامی انواع شبهه‌افکنی‌ها و اتهام‌ها و سپس جبران معایب و کمبودهایی که در عرصه اجرای احکام دین وجود داشته‌اند می‌توان صورت داد. تمامی نقایص و اشتباهات و اختلافات پیش آمده به وسیله حکومت‌ها و یا جامعه‌ها را می‌توان با روش‌های زیر برطرف کرد:

۱- تهیه برنامه‌ای علمی و فعال در زمینه راهکارها و راهبردهای تقویت علم و ایمان مردم و حمایت از آنها در برابر چالش‌ها و شبهه‌ها و عوامل بازدارنده‌ای که به دنبال متلاشی کردن دین و دین‌داری در میان مسلمانان - به ویژه در زمینه راه‌کارها، ابزارها و خط‌مشی‌ها - می‌باشند.

۲- بهره‌گیری از وسایل تحقیقاتی و اطلاع‌رسانی نوین در زمینه عملی نمودن اهداف ارزشمند دین اسلام.

۳- برای انجام این مسؤولیت بزرگ، پیشنهاد می‌نمایم که حکومت عربستان سعودی به عنوان نظامی که بار این رسالت بزرگ را بر دوش دارد و قلعه سنت و مرکز اسلام و سرزمین مقدسات است، سازمان و یا مرکزی را که در زمینه‌های اداری، علمی و مالی سازمان‌یافته باشد برای انجام مسؤولیتی که به آن اشاره شد، تأسیس نماید؛ یا اینکه این کار را به سازمان‌ها و مؤسساتی که هم‌اکنون وجود دارند، محوّل کند و تمامی امکانات انسانی، اداری، مالی و علمی را به گونه‌ای که بتواند به خوبی از عهده آن بر بیاید، برای آن فراهم بگرداند.

۴- همچنین دانشگاه‌ها، مؤسسات علمی و اطلاع‌رسانی، مراکز تحقیقات و دیگر بخش‌های دولتی و مردمی را برای کمک به آن طرح و پروژه بزرگ که پایه حکومت و مملکت است، مورد تشویق و حمایت قرار دهد و برای بررسی عملی آن، کنگره‌ها و گردهمایی‌هایی را ترتیب بدهد.

۵- در ضمن بحث و بررسی‌ها ضرورت این موضوع برای من معلوم گردیده که دولت باید امکان تحصیل تعداد بیشتری از جوانان کشورها را در دانشگاه‌ها و مراکز علمی عربستان فراهم کند، زیرا چنین امری می‌تواند در عرصه آگاه کردن هر چه بیشتر مردم از حقایق دعوت، سنت، دولت و جامعه، بسیار مؤثر واقع شود و در رابطه با ایجاد وحدت کلمه بین مسلمانان و یکپارچگی صفوف و کاستن هرچه بیشتر مظاهر تفرقه و نزاع و گردآوردن آنان بر محور حق و سنت، به صورتی فعال مشارکت داشته باشند.

۳- توصیه به مبلغین.

در ضمن توضیحاتی که پیشتر داده شدند و پاره‌ای از ملاحظات و توصیه‌ها که در آنها آمدند، به این نتیجه رسیدیم که، باید آنها را به کار بست و مورد توجه قرارشان داد. لبّ کلام ما در این مقوله عبارت است از:

قابل انکار نیست که تعدادی از مبلغین و داعیان منتسب به سنت و دعوت، گاهی دارای روش‌هایی خشن، خشک و شتابزده‌ای هستند. تضاد آن روش‌ها با دستورات خداوند و شریعت اسلام مبنی بر آسان‌گیری، مهربانی، عمل سنجیده، حکمت و دوراندیشی، موعظهٔ پسندیده، گفتگوی نیکو، تقدّم پیشگیری از مفاسد بر کسب مصالح، شکیبایی و بردباری و کار تدریجی بر کسی پنهان نیست.

همچنین قصد و نیت مبلغ باید اصلاح، خیرخواهی و هدایت مردم باشد و با بصیرت و معرفت به آنچه دیگران را به آن فرامی‌خواند، عمل کند و خود در رابطه با آن برای دیگران الگو باشد.

این موارد حاصل آراء یا تجارب دیگران نیست، بلکه توصیه و سفارش خداوند و

پیامبر است. در این فرصت کوتاه برخی از نصوص موجود در رابطه با این موضوع مهم و حساس را برای شما خواننده گرامی یادآور می‌شوم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۸).

«بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم».

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِّ لَهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (النحل: ۱۲۵).

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت‌یافتگان داناتر است».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت: ۳۳). «چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمانانم».

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُكُمْ وَجَدُّ وَخَن لَّهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (العنکبوت: ۴۶). «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

﴿فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹). «به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و

برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد». رسول خدا برای تبلیغ اسلام با مردم مسلمان و غیرمسلمان مهربان و بردبار بود، از تندخویی و مجادله پرهیز می نمود و می فرمود: «مَا كَانَ الرَّفْقُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا نُزْعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»^(۱). «نرمی و نرم‌خویی در هر چیزی باشد، حتماً آن را سروسامان می‌هد و اگر از آن برداشته شود، نابسامان و معیوبش می‌نماید».

از خداوند بزرگ و مالک عرش کریم می‌خواهیم که حق را آنگونه که هست به ما بنمایاند و ما را برای پیروی از آن یاری فرماید، باطل را آنگونه که هست به ما نشان بدهد و توفیق دوری از آن را به ما عطا فرماید، وحدت کلمه میان مسلمانان را براساس حقیقت و هدایت تحقق ببخشد، اسلام را عزت دهد و مسلمانان را یاری فرماید، دین و امنیت را حفظ کند، از شر فتنه‌ها و شرارت تمامی دشمنان و حاسدان ما را در امان قرار بدهد، اولیای امور و عامه مسلمانان را به آنچه خیر اسلام و مسلمانان در آن است موفق فرماید و ما و ایشان را به صراط مستقیم هدایت نماید. پروردگارا! ای خدای جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو میان بندگان در اموری که در آن اختلاف دارند داوری خواهی فرمود، در این امور مورد اختلاف، ما را به آنچه که حق است هدایت بفرما؛ زیرا تو هر که را خواهی به راه راست هدایت می‌فرمایی.

وَصَلَّى اللهُ وَسَلَّمْ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ، وَرَضِيَ عَنْ صَحَابَتِهِ أَجْمَعِينَ، عَنِ التَّابِعِينَ، وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، وَعَنَّا مَعَهُمْ بِفَضْلِكَ وَإِحْسَانِكَ، وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ناصر بن عبدالکریم العققل

(۱) - مسلم (۶۶۰۲) و أحمد (۶/۱۷۱، ۱۲۵). از حدیث عائشه .

پیوست:

نتایج نظرخواهی در مورد نهضت سلفی

- ۱- از ۶۰ نفر صاحب‌نظر در (۳۴) کشور اسلامی و غیراسلامی نظرخواهی صورت گرفت که شامل کشورهای اتیوپی، اریتره، افغانستان، ازبکستان، اوگاندا، اندونزی، پاکستان، سودان، بنین، بوسنی و هرزگوین، تونس، چاد، تایلند، بورکینافاسو، سودان، سنگال، گینه، ساحل عاج، گینه کوناکری، مالی، کامرون، کنیا، مراکش، کنگو، سنگاپور، نپال، نیجریه، قرقیزستان، هند، سومالی، تاجیکستان، قزاقستان، یمن، سوریه و لیبی بوده است.
- ۲- بیشتر کسانی که از آنها نظرخواهی صورت گرفته دانشجوی دانشگاه و دارندگان کارشناسی ارشد و مدرک دکترا بوده‌اند.
- ۳- در بیشتر موارد پاسخ عیناً نقل شده یا در آنها اندکی دخل و تصرف صورت گرفته و در برخی از موارد به سبب تفاوت عبارت و تعبیرات مفهوم موردنظر آنها آمده است.

م	پرسی و پاسخ	ملاحظات
س ۱	از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب یا وهابیت چه می‌دانید؟	
	<p>خلاصه پاسخها به صورت زیر است:</p> <p>۱- قبل از هر چیز باید از نام حقیقی آن یعنی دعوت محمد بن عبدالوهاب استفاده نمود، زیرا نام وهابیت برای آن درست نیست.</p> <p>۲- دعوت به قرآن و سنت براساس فهم و قرائت سلف صالح است.</p> <p>۳- سنی و سلفی است.</p> <p>۴- دعوتی برای اصلاح عقاید اسلامی است.</p> <p>۵- دعوتی اصلاحی و احیاگری است.</p> <p>۶- دعوت به توحید و یکتاپرستی است.</p> <p>۷- وهابیت نامی است که آنرا مخالفان نهضت پیروان</p>	<p>همه گفته‌اند که آن را می‌شناسند، اما همانگونه که در این بند ملاحظه می‌کنید در تعریف آن با یکدیگر تفاوت دارند.</p>

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	<p>شیخ محمد بن عبدالوهاب برای آنان به کار گرفته شده است.</p> <p>۸- با روش و خطامشی رسول خدا سازگاری دارد.</p> <p>۹- در جزیره العرب به وجود آمده است.</p> <p>۱۰- به کسانی گفته می شود که به قرآن و سنت تمسک می جویند.</p> <p>۱۱- به معنی بازگشت به قرآن و سنت است اما چهره آن را وارونه نشان داده اند.</p> <p>۱۲- به کسانی وهابی می گویند که ریش می گذارند، شلوار کوتاه به تن می کنند و در نمازها دست خود را بر روی سینه قرار می دهند.</p> <p>۱۳- به سعودی ها وهابی می گویند.</p>	
نظر شما درباره به کارگیری نام وهابیت چیست؟		
<p>اکثریت کسانی که از ایشان نظرخواهی شده با به کارگیری نام وهابیت برای دعوت موافق نبوده اند، زیرا آن نام از طرف دشمنان و در مقام توهین به کار برده شده است و چهره دعوت را در ذهن مردم مشوه کرده است.</p>	<p>پاسخها در موارد زیر خلاصه می شوند:</p> <p>۱- خوب نیست و پیروان دعوت به آن راضی نیستند.</p> <p>۲- آن را نمی پسندم زیرا شایسته این نهضت نیست.</p> <p>۳- بهتر آن است به کار برده نشود، زیرا آن را به عنوان تمسخر به کار می برند.</p> <p>۴- نام نهادن آن به نام یک شخص خوب نیست.</p> <p>۵- به کار بردن آن صحیح نیست.</p> <p>۶- در اندونزی به صورت اسمی هراس برانگیز درآمده است.</p> <p>۷- نامی سیاسی و اشتباهی تاریخی است.</p> <p>۸- انگلیسی ها و دشمنان نهضت آن را به کار می گرفتند.</p> <p>۹- اهل تصوف، اهل تشیع و دیگر دشمنان نهضت آن را به کار می گیرند.</p>	<p>س ۲</p>
آیا این دعوت در کشور شما نام و نشانی دارد و آن را چه می نامند؟		
<p>۱- بیشتر پاسخها این موضوع را یادآور</p>	<p>پاسخها در موارد زیر خلاصه شده است:</p> <p>۱- دعوت سلفیت و گروه و هواداران آن.</p>	<p>س ۲</p>

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
<p>می‌شوند که دعوت پس از بازگشت فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اسلامی و دارالحدیث مکه و از زبان تعدادی از حجاج شناخته شده است.</p> <p>۲- وهابیت را به عنوان اتهام به کار می‌گیرند.</p> <p>۳- بعضی می‌گویند که نام وهابیت، عمومیت پیدا کرده و ذکر آن اکنون فایده‌ای کمتر از زبان آن دارد.</p> <p>۴- بسیاری بر این باورند که اکثریت مردم با حقیقت دعوت آشنایی ندارند و در مورد آن ذهنشان دچار تشویش شده است.</p>	<p>۲- اهل سنت (سنی‌ها).</p> <p>۳- أنصار السنه المحمديه.</p> <p>۴- جماعت اهل حدیث.</p> <p>۵- گروه‌های اهل سنت و جماعت.</p> <p>۶- وهابیت به کسانی گفته می‌شود که به سنت عمل کنند و از بدعت دوری نمایند.</p> <p>۷- هر کس که دیگران را به مقابله با بدعت فرا بخواند وهابی نامیده می‌شود.</p> <p>۸- وهابیت نام گروهی است که حکم کفر و اهل بدعت بودن دیگران را صادر می‌کنند.</p> <p>۹- فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اسلامی و دانشگاه‌های سعودی، قشر دانش‌آموخته و نزد تعدادی از مردم عامی اسم وهابی مشوه است.</p> <p>۱۰- هر کس از مملکت سعودی برگشته باشد وهابی است.</p> <p>۱۱- به تندروها و افراطی‌ها وهابی می‌گویند.</p> <p>۱۲- آنان را خامسیه (پیروان مذهب پنجم) می‌نامند.</p> <p>۱۳- وهابیت نامی است که دشمنان آن در مقام توهین و تمسخر برای آن به کار می‌گیرند.</p> <p>۱۴- گاهی در میان مردم تصور می‌شود که وهابیت گروهی گمراه و گمراه‌کننده است (که حاصل تبلیغات و افتراهای دشمنان می‌باشد).</p> <p>۱۵- گاهی آنها را تروریست و بنیادگرا می‌نامند.</p> <p>۱۶- در تونس در مقایسه با دیگر کشورها حضور ضعیفی دارند.</p> <p>باتوجه به مطالعه و تحقیق و نظرخواهی در کشور «بنین+یوربا» وهابیت شناخته شده نیست.</p> <p>۱۷- بعضی‌ها می‌گویند: دیوبندی‌ها آنها را وهابیت می‌نامند.</p>	
<p>آیا راضی هستی تو را طرفدار وهابیت بدانند و تو را وهابی بنامند؟</p>		<p>س ۴</p>

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
<p>۱- اکثریت شرکت کنندگان در نظرسنجی انتساب به نهضت را افتخار می‌دانند اما از به‌کارگیری نام وهابیت راضی نیستند و می‌گویند که انسان مسلمان باید به تعلق خاطر به خطمشی و مذهب اهل سنت و جماعت که دعوت مظهر آن است افتخار کند.</p> <p>۲- بعضی از پاسخها با آنچه که آن را وهابیت می‌نامند ارتباط دارد نه خود دعوت.</p>	<p>پاسخها حول محورهای زیر دور می‌زند:</p> <p>۱- اگر منظور این باشد که آنان سلفی هستند و بر راه سنت و جماعت گام برمی‌دارند، مانعی ندارد.</p> <p>۲- نسبت داده شدن به آن جماعت افتخار است، اما نه اینکه او را از روی توهین وهابی بنامند.</p> <p>۳- وقتی هدف از آن ایجاد نفرت باشد، نه.</p> <p>۴- زیاد برایم مهم نیست، زیرا به نام وهابیت که مخالفان آن را می‌گویند، عادت کرده‌ام.</p> <p>۵- به هوادار بودن آن افتخار می‌کنم نه وهابیت.</p> <p>۶- نام وهابیت خوب نیست، اما معنی آن خوب است.</p> <p>۷- اگر خطمشی وهابی‌ها پایبندی به قرآن و سنت باشد من به وهابی بودن افتخار می‌کنم.</p>	
س ۵ از نظر شما مهمترین اصول دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب چیست؟		
<p>۱- پاسخها در مسأله زیر اتفاق نظر دارند: دعوت بر اصل بازگشت به قرآن و سنت و روش سلف صالح تأکید دارد.</p> <p>۲- بعضی در دادن پاسخ دقت می‌کردند و می‌گفتند اصول آن همان اصول اسلام است و نه تنها روش سلف صالح.</p>	<p>پاسخها به شرح زیر می‌باشند:</p> <p>۱- اتکا به قرآن و سنت براساس فهم و معرفت سلف صالح.</p> <p>۲- معرفت و مراعات حقوق خداوند بر بندگان.</p> <p>۳- با آنچه رسول خدا ص و اصحاب بر آن بوده‌اند سازگاری کامل دارد.</p> <p>۴- معرفت مسئولیت در برابر رسول خدا.</p> <p>۵- تبعیت همه‌جانبه از رسول خدا.</p> <p>۶- آموزش دینی به عموم مردم.</p> <p>۷- دور گردانیدن مردم از بدعت و شرکيات و خرافات.</p> <p>۸- بیان حق براساس دلایل محکم.</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	<p>۹- دعوت به توحید، دعوت به توحید خالص.</p> <p>۱۰- خالص گردانیدن دین خداوند و تبعیت از سنت پیامبر.</p> <p>۱۱- مقابله با بدعت و ویران نمودن گنبد و بارگاه‌های ساخته شده بر روی قبور و امثال آن.</p> <p>۱۲- حاکمیت دادن به شریعت خداوند.</p> <p>۱۳- وحدت مسلمانان.</p> <p>۱۴- رها کردن شعارها و ادعاهای جاهلانه.</p> <p>۱۵- ارتباط دادن مردم به برهان و دلیل.</p> <p>۱۶- افشای باطل بودن شبهه‌های اهل بدعت.</p> <p>۱۷- دعوت به دین خداوند و شکیبایی در مسیر آن.</p> <p>۱۸- گشودن باب اجتهاد.</p> <p>۱۹- تلاش برای رفع خواری و درماندگی از مسلمانان.</p> <p>۲۰- اهتمام به مسایل جهانی مسلمانان.</p> <p>۲۱- تقویت سنت و گسترش التزام به شعایر دینی.</p> <p>۲۲- کنار نهادن تقلید و تعصب مذهبی.</p> <p>۲۳- مرجع قرار دادن فتاوی علمای.</p> <p>۲۴- احترام به صحابه و سلف صالح.</p> <p>۲۵- تأسیس جامعه‌ای اسلامی.</p> <p>۲۶- احیای فریضه «حسبه» (امر به معروف و نهی از منکر و جهاد).</p> <p>۲۷- مقدم داشتن نقل بر عقل.</p> <p>۲۸- ولاء اهل ایمان.</p> <p>۲۹- تزکیه نفس.</p> <p>۳۰- یکپارچگی حکومت عربستان سعودی.</p> <p>۳۱- نصیحت حکام و عدم شورش علیه ایشان.</p> <p>۳۲- رویارویی با کسانی که در راه توحید مانع ایجاد می‌کنند.</p> <p>۳۳- تکفیر مخالفین توحید.</p>	
مهمترین شبهه و افتراهایی که در مورد دعوت و وهابیت می‌شنوید.		س ۶

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
کدامند؟		
<p>۱- افتراهایی را که بیشتر تکرار می‌کنند عبارتند از: (الف) مخالفت با مذاهب. (ب) عدم احترام به اولیا. (ج) تکفیری هستند. (د) اهل قبله را تکفیر می‌کنند.</p> <p>۲- بعضی می‌گویند که مردم میان این دعوت و وهابیت اِباضیّه رسمیه و الوهیبیه، خوارج نخستین و پیروان این وهب راسبی، قایل به تفاوت نیستند و به اشتباه آنها را یکی می‌دانند.</p> <p>۳- ملاحظه می‌شود که تمامی شبهه‌ها و افتراهایی که ایراد می‌کنند به غیر از مواردی اندک به امام و اتباع دعوت ارتباط دارد نه حقیقت دعوت.</p>	<p>پاسخها: ۱- قائل به تجسیم (خداوند) هستند. ۲- محبت رسول خدا را در دل ندارند، زیرا با برگزاری مراسم مولودی مخالف هستند. ۳- کینه رسول خدا را در دل دارند، شفاعتش را انکار می‌کنند و برای او قایل به عظمت نیستند، بر او صلوات نمی‌فرستند و قبّه النبی را ویران کرده‌اند. ۴- اهل البیت را دوست نمی‌دارند. ۵- کینه اولیا را در دل دارند و حق آنها را مراعات نمی‌کنند. ۶- زیارت قبور و تبرک به صالحان را حرام می‌دانند. ۷- مسلمانان یکپارچه بودند، اما آنان در میان ایشان تفرقه به وجود آوردند. ۸- جماعتی تندرو و تروریست هستند و از نظر آنها همه چیز حرام است. ۹- دعوت ایشان خارج از مذاهب اربعه و مذهبی پنجم است، لا مذهبی است. ۱۰- حکم کفر مسلمانان را صادر می‌کنند، خوارج هستند، بقیه مسلمانان را جاهل و مشرک می‌دانند. ۱۱- از ویژگیهایی مانند خشک‌طبعی، تندخویی، قطع صلّه رحم رنج می‌برند و برای اموات دعا نمی‌کنند. ۱۲- نمازهای مستحب را نمی‌خوانند. ۱۳- خود را از استادانشان برتر می‌دانند، تنها رای علمای دعوت خود را قبول دارند، به فرهنگ و عادات کشور احترام نمی‌گذارند. ۱۴- دعوت و نهضتی دنیوی است و به دنبال قدرت و حکومت است. ۱۵- قرائت قرآن را دوست نمی‌دارند. ۱۶- پیروان آن از سیاست چیزی نمی‌دانند.</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	<p>۱۷- وهابیت مذهب و دعوت رسمی حکومت عربستان است که می‌خواهد آن مردم را بر قبول وادار کند.</p> <p>۱۸- از طرف دولت سعودی حمایت مالی می‌شوند و خود را به حکومت نزدیک می‌کنند.</p> <p>۱۹- درباره شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گویند:</p> <p>۱- اهل بدعت.</p> <p>۲- جادوگر.</p> <p>۳- جاه طلب.</p> <p>۴- ادعای اجتهاد مطلق داشته.</p> <p>۵- جزو فرقه خوارج بوده است.</p> <p>۶- اهل قبله را کافر می‌داند، قتل آنان را روا می‌شمارد و هجرت به سوی خود را واجب می‌داند.</p> <p>۷- کتابهای مذاهب اربعه را تحریم و تقلید را مردود می‌شمارد.</p>	
	نظر شما درباره آن اتهامات چیست؟	س ۷
<p>تمامی آنان آن اتهامات را دروغ و باطل می‌دانستند.</p>	<p>پاسخها در موارد زیر خلاصه می‌شود:</p> <p>۱- باطل هستند.</p> <p>۲- برای اثبات آنها دلیلی ندارند.</p> <p>۳- به هیچوجه صحت ندارند.</p> <p>۴- او را نمی‌شناسند، زیرا اطلاع درستی از او ندارند.</p> <p>۵- دروغ و بهتان می‌باشند.</p> <p>۶- این دلیل بیگانگی بسیاری از مردم با دین است.</p> <p>۷- اگر واقعیت‌ها را نگاه می‌کردند، به حقانیت آن پی می‌برند، آن گمان‌ها نتیجه سوء فهم است.</p> <p>۸- در قرآن و سنت دلایل زیادی در پاسخ به آن اتهامات وجود دارند.</p> <p>۹- علت برخی از این اتهامات آن است که بعضی از مبلغین دعوت در خطامشی درست و حکیمانه‌ای عمل نمی‌کنند.</p> <p>۱۰- آن اتهامات را جاسوسان انگلیسی در میان مردم</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	شایع کرده بودند.	
س ۸ کدام تشریح‌های جامعه بیشتر تحت تأثیر این دعوت قرار گرفته‌اند؟		
<p>۱- پاسخها بر حول محور بارزترین گروه‌هایی بود که تحت تأثیر دعوت قرار گرفته‌اند.</p> <p>۲- در کل، پاسخها بر رشد فزاینده این دعوت در تمامی مناطق تأکید کرده است.</p>	<p>پاسخها به صورت زیر بوده است:</p> <p>۱- جوانان.</p> <p>۲- طبقات ضعیف و متوسط.</p> <p>۳- أنصار السنه.</p> <p>۴- فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها.</p> <p>۵- گروههای دعوت به قرآن و سنت.</p> <p>۶- گروههای وحدت اسلامی.</p> <p>۷- گروههای اهل حدیث.</p> <p>۸- گروههای اهل سنت.</p> <p>۹- گروههای طرفدار نابودی بدعت و ترویج سنت.</p> <p>۱۰- مبلغین توحید.</p> <p>۱۱- گروههای جوانان مسلمان.</p> <p>- تعدادی از پاسخها از گروهها و سازمان معینی مانند:</p> <p>۱- نهضت اسلامی رستگاری.</p> <p>۲- سازمان اتحاد اسلامی.</p> <p>۳- جماعت محمدیه.</p> <p>۴- گروه جوانان اسلام.</p> <p>۵- جمعیت خیریّه حکمت یمن.</p> <p>۶- جمعیت خیریّه الإحسان.</p> <p>۷- وحدت اسلامی.</p> <p>۸- ارشاد اسلامی.</p> <p>۹- مؤسسه بیداری.</p> <p>۱۰- مؤسسه تبلیغ و تعلیم.</p> <p>۱۱- دانشکده ارشاد.</p>	
س ۹ نقش و تأثیر این دعوت در کشور شما و دیگر کشورها چگونه بوده است؟		
<p>۱- بعضی‌ها گفته‌اند که فرقه‌هایی وجود دارند</p>	<p>۱- دعوت به تبعیت از کتاب و سنت.</p> <p>۲- آموزش قرآن و سنت و روش سلف صالح به مردم.</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
<p>که ادعا دارند وهایی هستند اما دارای خطامشی صحیحی نبوده و انحرافات در آنها وجود دارد.</p> <p>۲- تمامی پاسخها می‌گویند که، دعوت دارای اثرات مثبت بوده است.</p> <p>۳- بعضی از پاسخ‌دهندگان می‌گویند: اگر مردم از حقیقت دعوت اطلاع داشتند و به تبلیغات و شک و تردیدها پاسخ داده می‌شد، همه به آن می‌گرویدند.</p>	<p>۳- اصلاح عقاید.</p> <p>۴- آشنا نمودن مردم با حقیقت توحید.</p> <p>۵- جلب توجه مردم به اهمیت دلیل و حجت در مسایل دینی.</p> <p>۶- روی آوردن مردم به تعلیم و تعلم فقه و معرفت دینی.</p> <p>۷- از بین بردن بدعت، کم کردن از میزان اوهام و خرافات، ترک بسیاری از بدعتها مانند بدعت مولودی، تبرک‌جویی‌های بدعت‌آمیز، نیت کردن نماز با صدای بلند و امثال آنها.</p> <p>۸- زمینه بیداری در میان جوانان را فراهم نموده است.</p> <p>۹- استقبال عمومی جامعه از دعوت سلفی.</p> <p>۱۰- بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های اسلامی تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند.</p> <p>۱۱- گسترش گرایش به قبول حاکمیت قرآن و سنت.</p> <p>۱۲- پایبندی به شعار دینی و دوری از زیارت مزارها و بارگاه‌ها و اعمال بدعت‌آمیز در کنار آنها.</p> <p>۱۳- طریقه‌های مخالف با سنت را تضعیف نموده و ناکارآمدی آنها را معلوم کرده است.</p> <p>۱۴- منزوی شدن صوفی‌ها و کاسته شدن از میزان تبلیغات آنها و کشف ماهیت تصوف و جادوگری و فریبکاری.</p> <p>۱۵- گسترش کتابهای علوم شرعی و دعوت سلفیت و دروس مربوط به آن.</p> <p>۱۶- کنار نهادن تعصب مذهبی.</p> <p>۱۷- افزایش تعداد مساجد و مراکز دینی و مدارس آموزش دین و سنت.</p> <p>۱۸- کاهش دجالی‌گری و فریبکاری.</p> <p>۱۹- محدود کردن دایره فعالیت اندیشه‌های سوسیالیستی، سکولاریستی و لیبرالی.</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	<p>۲۰- دعوت سلفی در میان جوانان، شناخته شده مورد تأیید است، اما در میان سالمندان هواداران چندانی ندارد.</p> <p>۲۱- به میزان زیاد و غیرمنتظره‌ای تأثیرگذار بوده و با استقبال گسترده مردم رو به رو شده است.</p> <p>۲۲- به حجاب و پوشش زنان محدود نمی‌شود.</p> <p>۲۳- در بسیاری از ممالک جماعت اهل سنت (سلفی) به رسمیت شناخته شده است.</p> <p>۲۴- تدریس کتاب‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب در مقاطع مختلف تحصیلی.</p> <p>۲۵- بسیاری از مردم پس از تجربه نمودن دیگر فرقه‌ها اینک به سلفی‌ها روی آورده‌اند (تایلند).</p> <p>۲۶- ظهور اسم‌هایی همانم با اسم محمد بن عبدالوهاب.</p> <p>۲۷- پیدایش و تأسیس مدارس به نام محمد بن عبدالوهاب.</p> <p>۲۸- برگزاری کنگره‌ای دوسالانه در بورکینافاسو.</p> <p>۲۹- در سنگاپور تأثیر ضعیفی داشته است.</p> <p>۳۰- به غیر از آدم‌های ناآگاه و حق‌ناپذیر، هیچ‌کس تأثیرات و نقش آن را انکار نمی‌کند.</p>	
چه نقطه‌نظری درباره دعوت سلفیت و پیروان آن دارید؟		
<p>۱- تمامی نقطه‌نظرها و انتقادهای متوجه پیروان دعوت و حامیان آن است و علیه حقیقت دعوت و امام و علمای آن انتقادی وجود نداشته است.</p> <p>۲- بسیاری از آنها گفته‌اند که از آنجا دعوت برپایه کتاب و</p>	<p>مهمترین پاسخها به صورت زیر بودند:</p> <p>۱- خطامشی تعدادی از فعالین و مبلغین دعوت در حد مطلوب نبوده است.</p> <p>۲- گاهی بعضی از منتسبین به دعوت در امور فرعی سخت‌گیری نموده‌اند.</p> <p>۳- تعدادی از برخوردارهای ایشان چون خشونت و خودمحوری غیراخلاقی بوده است.</p> <p>۴- تبعیت از یک شخصیت، جزو دین نیست.</p> <p>۵- افراط در مورد تعدادی از علما نهضت.</p> <p>۶- کم‌اعتنایی به تلاش‌های علمای خارج از جزیره</p>	<p>س ۱۰</p>

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
<p>سنت است از آن انتقادی ندارند.</p> <p>۳- در ضمن بسیاری از توصیه‌ها و پیشنهادهای زیر، ملاحظات و انتقاداتی وجود دارد.</p>	<p>العرب.</p> <p>۷- در مورد دعوت نظر خاصی ندارم اما در مورد بعضی از افراد آن انتقاداتی وجود دارد.</p> <p>۸- وجود اختلاف در میان منسوبین به دعوت برای آن ناخوشایند است.</p> <p>۹- بعضی از کشورها، اشخاص و سازمانهای اهل سنت گاهی از اهل بدعت و مخالفین سنت حمایت می‌کنند.</p> <p>۱۰- بعضی از هواداران دعوت، ظاهر سنت را گرفته و روح و ماهیت آن را مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند.</p> <p>۱۱- به خاطر خداوند ایشان را دوست می‌دارم.</p>	
چه پیشنهادات و توصیه‌هایی دارید؟		۱۱س
<p>۱- بسیاری از توصیه‌ها مربوط به ضرورت تسامح، بردباری و رعایت حکمت در دعوت و دوری از روش‌های تند و خشن با مخالفان است.</p> <p>۲- بسیاری از کسانی که پاسخ داده‌اند، انتقادات در مورد دعوت را با توصیه‌ها و پیشنهادهای در هم آمیخته‌اند.</p>	<p>پاسخها در موارد زیر خلاصه می‌شوند:</p> <p>۱- اهتمام جدی و محوری به اصول خطامشی شیخ و روش عمومی دعوت برای کشف حقیقت دین و توحید.</p> <p>۲- برپایی دوره‌های آموزش دایمی در زمینه آموزش دین، عقیده و توضیح حقیقت دعوت.</p> <p>۳- استفاده از وسایل امروزی مانند رادیو، تلویزیون و دیگر امکانات برای تبلیغ اصول و مبانی دعوت.</p> <p>۴- پایبندی به کتاب و سنت و حکم به ما أَنْزَلَ اللهُ.</p> <p>۵- تهیه برنامه‌ای عملی برای دعوت به توحید و سنت.</p> <p>۶- عدم پیوند دعوت با اشخاص.</p> <p>۷- چاپ و نشر کتاب و تحقیقاتی که حقیقت دعوت را برای مردم بیان نماید و ایشان را به حق راهنمایی کند و شبهه‌های آنان را برطرف نماید.</p> <p>۸- اصلاح اوضاع مسلمانان، گسترش شعایر دینی و از بین بردن مظاهر انحراف از دین و مقابله با تلاش‌هایی که برای ایجاد نفرت از کلمه وهابیت صورت می‌گیرد.</p> <p>۹- چاپ و انتشار اطلاعاتی از زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب.</p> <p>۱۰- بحث و بررسی امور با مخالفان و گفتگوی پسندیده</p>	

ملاحظات	پرسش و پاسخ	م
	<p>با دشمنان و برخورد خوب و پسندیده با اهل تصوف.</p> <p>۱۱- حمایت از مبلغین، جمعیت‌ها، مدارس و سازمانهایی که مبلغ تبعیت از سنت هستند.</p> <p>۱۲- بیان موفقیت‌های دعوت سلفیت.</p> <p>۱۳- کنار نهادن روشهای سخت‌گیرانه و تند و خشن.</p> <p>۱۴- تلاش برای سازگار گردانیدن طرح و برنامه‌ها با فضای ویژه مخاطبان.</p> <p>۱۵- این موضوع به مردم ابلاغ شود که دعوت سلفیت دین جدیدی نیست.</p> <p>۱۶- ترتیب دیدارهای متقابل، ساختن مدارس، تأمین مخارج زندگی مبلغین و دادن بورسیه به دانشجویان در دانشگاه‌های سعودی.</p> <p>۱۷- ترجمه کتاب‌های عقیدتی و کتابهای شیخ محمد بن عبدالوهاب و چاپ و نشر آنها به زبانهای غیرعربی.</p> <p>۱۸- دیدار علمای کشور عربستان از ممالک عربی و اسلامی.</p> <p>۱۹- توزیع کتابی درباره اشتباهات تاریخی دیگران درباره وهابیت.</p> <p>۲۰- توجه به إخلاص، تسامح و نرم‌خویی و شکیبایی در دعوت.</p> <p>۲۱- دوری از شتابزدگی در چیدن ثمره دعوت.</p> <p>۲۲- بسیاری از پاسخ‌دهندگان بر ضرورت خودداری از عجله و شتابزدگی و رعایت نرم‌خویی و تسامح تأکید کرده‌اند.</p> <p>۲۳- کنار گذاشتن استفاده از نام وهابیت.</p> <p>۲۴- در خواست همکاری از دولت‌ها براساس روش شیخ محمد بن عبدالوهاب.</p>	